



آموزش ادب فارسی

علوم انسانی

نظام جدید

دکتر روح‌الله هادی سورمقی



شرح معنی و مفهوم، دستور، آرایه‌های ادبی و ...

همراه با آزمونهای چهار جوابی و پرسشهایی از آزمون سراسری و المپیاد ادبی

راهنمای دبیران، دانش‌آموزان و داوطلبان آزمون سراسری

کتابهای کمک درسی نشر شورا:

- تمرین زبان انگلیسی سال دوم راهنمایی
- تمرین زبان انگلیسی سال اول دبیرستان
- تمرین زبان انگلیسی سال دوم دبیرستان
- خودآزمون هدفدار زبان سال دوم راهنمایی
- خودآزمون هدفدار زبان سال سوم راهنمایی
- خودآزمون هدفدار علوم سال اول راهنمایی
- خودآزمون هدفدار علوم سال دوم راهنمایی
- خودآزمون هدفدار علوم سال سوم راهنمایی
- خودآزمون هدفدار ریاضی سال اول راهنمایی
- خودآزمون هدفدار ریاضی سال دوم راهنمایی
- خودآزمون هدفدار ریاضی سال سوم راهنمایی
- آزمایشهای شیمی (۱) نظام جدید
- آزمایشهای شیمی (۲) نظام جدید
- خودآزمون زبان انگلیسی سال اول تا چهارم دبیرستان

آموزش ادب فارسی

دکتر روح‌الله خاوری سیورمه

ادبیات
فارسی

۱۸

۶

۱۷

اسکن شد

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
پریم و مادرم،
پسر عزیزم

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴

آموزش ادب فارسی

نظام جدید - علوم انسانی

راهنمای دبیران، دانش آموزان و داوطلبان آزمون سراسری

تألیف: دکتر روح الله هادی سورمقی



آموزش ادب فارسی
نظام جدید - علوم انسانی
راهنمای دبیران، دانش‌آموزان و داوطلبان آزمون سراسری
دکتر روح‌الله هادی سورمقی
طرح جلد: مهدی کریم‌خانی - حروفچینی و صفحه‌آرایی: منتشری
چاپ اول: اسفند ۱۳۷۴ - تیراژ ۵۰۰۰ جلد
لیتوگرافی: دریا - چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه الزهراء

قیمت: ۱۳۵۰ تومان

«فهرست»

بخش پنجم: تاریخ ادبیات ایران

سال اول	۳۱۱
سال دوم	۳۲۶
سال سوم	۳۳۹
سال چهارم	۳۵۰
سبک شعر، سبک نثر	۳۷۰
جدول آثار منثور	۳۷۶
جدول آثار منظوم	۳۸۵
جدول شاعران و نویسندگان	۳۸۹

بخش ششم: املا و معنی لغات

سال اول تا چهارم	۳۹۹
------------------	-----

بخش هفتم: تست، آزمون نمونه، سؤالات امتحان نهایی

تست متون	۴۶۹
تست دستور	۵۱۲
تست آیین نگارش	۵۲۸
تست آرایه‌های ادبی	۵۳۷
تست عروض و قافیه	۵۴۳
تست تاریخ ادبیات	۵۴۶
تست املا و معنی لغات	۵۵۷
آزمون نمونه	۵۶۵
آزمون سراسری ۷۳، ۷۴	۵۷۸
سؤالات امتحان نهایی ۷۴	۵۹۹
پاسخ تست‌ها	۶۱۰
منابع و مآخذ	۶۱۵



مقدمه	۴
-------	---

بخش اول: شرح معنی و درک مفهوم متون ادب

سال اول	۷
سال دوم	۳۳
سال سوم	۷۱
سال چهارم	۱۰۵
جدول تاریخ ادبیات متون	۱۵۵

بخش دوم: دستور زبان

سال اول	۱۵۷
سال دوم	۱۷۲
سال سوم	۱۸۳
سال چهارم	۱۹۰
نمودار آموزش دستور	۲۰۲

بخش سوم: آیین نگارش

سال اول	۲۰۷
سال دوم	۲۲۱
سال سوم	۲۳۶
سال چهارم	۲۴۸

بخش چهارم: آرایه‌های ادبی، عروض و قافیه

آشنایی با چند اصطلاح	۲۵۷
قالبهای شعر	۲۵۸
بیان	۲۷۰
بدیع	۲۸۱
ردیف و قافیه	۲۹۱
عروض	۲۹۴

به نام خداوند جان و خرد

دیرسالی است که افتخار خدمتگزاری به زبان و ادب فارسی را دارم. در سالهای اخیر که توفیق همفکری و همراهی بیشتر با دبیران عزیز ادب فارسی حاصل شده است، بارها شاهد بوده‌ام که آموزش متون دبیرستانی برای آنها دشواری‌هایی خاص داشته است. خصوصاً برای آنها که نخستین بار به تدریس کتابی پرداخته‌اند. آنان نیز که در سایه دانش و تجربه خود مشکلی را احساس نمی‌کردند، همواره مایل بوده‌اند تا در معنی بعضی از جمله‌ها و شعرها اطمینان خاطری بیابند، اما کتابی نبود که پاسخگوی این دو نیاز باشد.

از سوی دیگر نیاز دانش‌آموزان خصوصاً شرکت‌کنندگان در آزمون سراسری به عنوان یک واقعیت غیرقابل انکار احساس می‌شد، چرا که دانش‌آموزان به سبب فراموشی مطالب، اختلاف روش همکاران و شیظنتهای نوجوانی، در پایان دوره آموزشهای دبیرستانی در این بخش، بیش از بخشهایی نظیر دستور، نگارش و ... احساس دشواری می‌کنند.

بنده به حسب عشقی که به زبان و ادب فارسی دارم و بر اساس ارادتی که نسبت به همکاران خویش احساس می‌کنم و برای کمک به دانش‌آموزان رشته ادبیات و علوم انسانی و نظام جدید که دارای متون مشترکند، کوشیدم تا در کتابی که پیش روی شماست، امکانی را پدید آورم که هر کس در حد نیاز بتواند در آموزش ادب فارسی از آن بهره گیرد. اینک با سپاس از خداوند و آرزوی موفقیت برای همه همکاران و دانش‌آموزان به معرفی بخشهای کتاب می‌پردازم:

بخش اول: شرح معنی و درک مفهوم

در این بخش متون چهارساله علوم انسانی که فارسی نظام جدید نیز بخشی از آن است، مورد بررسی قرار گرفته و تمامی اشعار و جملاتی که نیازمند شرح و معنی بوده، بدقت توضیح داده شده است. اینک فرصت را مغتنم می‌شمارم و یادآوری این مطلب را ضروری می‌دانم که همکاران عزیز باید برای تحلیل یک متن ادبی، موانع را بشناسند و آنها را برطرف سازند تا درک فهم آن برای هر کس میسر و ممکن شود. این موانع عبارتند از: ۱- غلط خوانی، ۲- نادستورمندی، ۳- ندانستن معنی لغت یا اصطلاح، ۴- ناتوانی در تحلیل صور خیال (تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه)، ۵- عدم دریافت تلمیحات و اشارات، ۶- نداشتن آگاهی از جهان‌بینی اثر و یا تاریخ آن.

بی‌گمان هر گاه نمی‌توانیم به معنی و مفهوم یک متن ادبی دست یابیم با یکی از این مشکلات روبرو هستیم. باید آن را بشناسیم و در حل آن از راه درست بکوشیم.

عزیزان دانش‌آموز باید قبل از مطالعه درسهای این بخش، نخست متن و توضیحات هر درس را در فارسی یا متون دبیرستان دقیق بخوانند، آنگاه به مطالعه نکات طرح شده بپردازند. این کار، آنها را در جریان نکات مهم درس قرار می‌دهد و از اشتباهات احتمالی آگاه می‌سازد.

درباره این بخش یادآوری این نکات را ضروری می‌دانم:

الف - این بخش مهمترین قسمت در آموزش زبان و ادب فارسی است. توانایی شما در این بخش یادگیری و آموزش قسمت‌های دیگر نظیر دستور، بلاغت و ... را آسان‌تر می‌سازد.

ب - معنی مقدم بر مفهوم است. معنی بیشتر در گرو دستورمندی و دانستن معنی لغات و اصطلاحات است در حالی که مفهوم علاوه بر نکات پیش گفته توجه به صور خیال خصوصاً کنایه را می طلبد. ابتدا باید معنی را دریابیم و سپس در جستجوی مفهوم باشیم.

ج - در معنی شعرها و جمله ها ممکن است گاه صورتی دیگر نیز مطرح شود که پذیرفتنی باشد اما آنچه در این کتاب آمده از دقیق ترین صورتهای معنایی است که با توجه به مراجع گوناگون و مشورت و تأمل بسیار برگزیده شده است.

د - عزیزان شرکت کننده در آزمون سراسری باید توجه داشته باشند که هر گاه مناسب ترین پاسخ خواسته شود، منظور دقیق ترین و کامل ترین پاسخ از نظر لفظی و معنوی است و هر گاه توصیه یا نفی پاسخی پرسیده شود، باید مفهوم کلی جمله در یک یا چند کلمه خلاصه شود و تکیه اصلی معنایی آن را دریابیم تا پیدا کردن جواب درست به آسانی ممکن شود.

ه - ممکن است شماره بعضی از دروس جابجا باشد. این به دلیل تغییراتی است که در کتب درسی راه یافته است. ضمناً شماره دروسی که نکته ای خاص برای توضیح نداشته اند، نیامده است.

بخش دوم: دستور زبان فارسی

روایتی ساده، دقیق و آموزشی از دستور زبان فارسی، البته با توجه به کتاب های دوره دبیرستان، درونمایه این بخش است. در این قسمت کوشیده ام تا حد توان خویش به سؤالات مقدر ذهنی همکاران پاسخ گویم هر چند برای این سؤالات به حسب طبیعت دستور زبان فارسی، جواب های دیگری نیز وجود داشته باشد.

بخش سوم: آیین نگارش

خلاصه ای از تمام مطالب آیین نگارش اول تا چهارم در این بخش مطرح شده است. بهتر آن است که در آغاز، کتاب آیین نگارش هر سال خوانده شود و سپس نکات مهم آن در این بخش مرور گردد. محتوا به گونه ای انتخاب شده که سؤالات آزمون سراسری را در برمی گیرد و یادآوری کلیه نکات کتاب را ممکن می سازد.

بخش چهارم: آرایه های ادبی، عروض و قافیه

درونمایه این بخش اساسی ترین نکات کتاب آرایه های ادبی سوم و عروض و قافیه چهارم است. کوشیده ام تا نکات مهم را توضیح دهم و با بیان مثال های جدید، آموزش آنها را آسان سازم. همکاران گرامی باید آگاه باشند که یادگیری این بخش در گرو تمرین بسیار است همچنانکه آموزش آن نیز با مثال صورت می گیرد.

بخش پنجم: تاریخ ادبیات ایران

خلاصه ای دقیق و آموزشی از تاریخ ادبیات سالهای اول تا چهارم در این بخش آمده است. برای اطلاع همکاران و دانش آموزان، سبک های مختلف شعر و نثر فارسی نیز معرفی شده اند. در پایان این بخش، جدول هایی آمده است که آثار و مؤلفان تاریخ ادبیات را با ذکر موضوع و قرن آنها مشخص کرده است.

بخش ششم: املا و معنی لغات و اصطلاحات

شناخت درست املا و معنی لغات و ترکیبات در درست‌نویسی و دریافت و القای صحیح مفاهیم بسیار ارزشمند است. ما را در دریافت معنی و مفهوم متن ادبی توانا می‌سازد و سبب می‌شود درکی بهتر و استنباطی قوی‌تر از گفته‌ها، شنیده‌ها و خوانده‌ها داشته باشیم. علاوه بر این واژگان ابزار اندیشیدن است، ذهنی که از دامنه واژگان بیشتری بهره‌مند است، راحت‌تر و خوب‌تر می‌اندیشد و در حل مسایل ذهنی تواناتر است. برای تحقق این اهداف کلیه لغات متون چهارساله، الفبایی شده و در پی هم آمده است. دانش‌آموزان کوشا، توضیح هر لغت را تا پایان بخوانند و کلیه معانی آن را به خاطر بسپارند تا در آزمون سراسری با اشکال مواجه نشوند.

توجه: در پایان هر فصل جدول یا نموداری آمده است که در آموزش تاریخ ادبیات، دستور و لغت مفید خواهد بود.

بخش هفتم: تست، آزمون‌های نمونه، آزمون سراسری و سؤالات امتحان نهایی ادبیات و علوم انسانی

محتوای این بخش سه قسمت است:

الف - در این قسمت بر اساس مطالب کتابهای درسی و بخشهای اول تا ششم کتاب حاضر تعدادی تست طرح شده که کتابهای اول تا چهارم را دربرمی‌گیرد. در این پرسش‌ها از سؤالات آزمون سراسری و المپیاد ادبی سود جستیم. پاسخ این پرسش‌ها در پایان کتاب آمده است.

ب - در این قسمت پنج آزمون آمده است. دو آزمون نخست که آنها را نمونه خوانده‌ایم، می‌تواند دانش کلی دانش‌آموزان را از تمامی بخشها بسنجد و آنها را برای پاسخ‌گویی بهتر به سؤالات آزمون سراسری آماده کند. سه نمونه بعدی، پرسش‌های آزمون سراسری سالهای ۷۳ و ۷۴ رشته ادبیات و علوم انسانی‌اند که مطالعه آنها، داوطلبان را به صورتی عینی با آزمون و پرسش‌های آن، آشنا می‌سازد. پاسخ تشریحی هر آزمون نیز در پایان آن آمده است.

ج - در قسمت سوم، نمونه‌ای از سؤالات امتحان نهایی را برای هر یک از دروس آورده‌ایم تا دانش‌آموزان و همکاران بتوانند با کیفیت آنها آشنا شوند.

در پایان سخن، خدا را بار دیگر شکرگزارم و از عزیزانم استاد دانشمند آقای دکتر علی سلطانی و محقق فرزانه آقای مسعود تاکی برای راهنمایی‌ها و مشورتها منت پذیرم. دوست خوبم فرهاد طاهری و دانش‌آموز کوشایم آرمن برومند در بخشهایی از این کتاب صمیمانه یاورى کردند، از آنها نیز متشکرم. از نشر شورا، بخصوص دوست عزیزم آقای فروغی به پاس شکیبایی و کوشش در عرضه یک اثر ارزشمند، و از دوست ارجمند، آقای منتشری به سبب حسن سلیقه و دقت در حروفچینی و صفحه‌آرایی سپاسگزاری می‌کنم.

آرامش خاطری که به پیدایی این اثر انجامید، مرهون لطف بی‌کرانه همسرم بود. برایش سلامت و سعادت آرزو مندم.

الحمد لله الرب العالمین

روح الله هادی

تهران - اسفند ۷۴

بخشی اول

شرح معنی و درک مفهوم

مقون ادب سال اول

درس ۱ - ستایش

یادآوری: این درس، ترجمه جواد فاضل از خطبه اول نهج البلاغه علی (ع) است. برای اصل این درس، ر.ک: نهج البلاغه، ترجمه جواد فاضل، به اهتمام حسن سادات ناصری، چ دهم، مؤسسه مطبوعات علمی. وه چه پایگاه بلندی ... چه اقیانوس ژرفی... مقصود از پایگاه و اقیانوس، شناخت و معرفت خداوند است.

و در جزر و مد آن دریا...: غرض از جزر و مد، مراحل مختلف شناخت خداست. نسیم عشق وزیدن گرفت: اشاره است به جهان بینی عارفان که آفرینش عالم را به سبب عشق خداوند به آدمی می دانند.

توجه: «گرفت» هر گاه بعد از مصدر بیاید، به معنی «شروع کرد» و یک فعل آغازی است. زندگانی سر و صورت گرفت: زندگی شکل پیدا کرد و به وجود آمد. کمال معرفت، ایمان بر ذات آفریدگار: عالی ترین شناخت، رسیدن به خداست (فانی شدن در اوست) که سبب ایمان بر ذات اوست.

صاحب دلان چون صمیمانه بر وحدت خدای...: عارفان زمانی که خالصانه به توحید (شناخت واقعی خداوند) دست یافتند، برای ذات خدا به سبب پاکی آن نامی نیافتند.

با همه چیز است و دور...: نشانه‌های خدا در همه چیز وجود دارد اما او چیزی نیست که قابل دیدن باشد یا جایی داشته باشد.

چرخ فلک می‌گردد: اشاره به اعتقاد قدما که گمان می‌کردند، آسمان به دور زمین می‌چرخد.

کارخانه حیات گرم است: زندگی همانند کارخانه‌ای است با رونق.

گیتی را از طبایع متضاد آفرید و...: اشاره به اعتقاد قدما که زمین را مرکز عالم می‌دانستند. آنان می‌پنداشتند که زمین از چهار عنصر که آن را امّهات اربعه: مادران چهارگانه می‌نامیدند، پدید آمده است. ترتیب این عناصر از پایین به بالا: خاک، آب، باد، آتش بود. «آب را در آغوش خاک انداخت و آتش را بر دوش باد سوار نمود» اشاره به همین ترتیب عناصر است. آنان گمان می‌کردند که هفت فلک که آنها را آباء سبعة (پدران هفتگانه) می‌خواندند، (ماه یا قمر، تیر یا عطارد، ناهید یا زهره، خورشید یا شمس، بهرام یا مریخ، برجیس یا مشتری، کیوان یا زحل) به دور زمین می‌چرخند.^۱ به تصور آنان از ازدواج پدران آسمانی و مادران زمینی، حیوان و گیاه و معادن (موالید ثلاثه: فرزندان سه تایی) پدید آمده‌اند. بر اساس همین اعتقاد، آسمان را در سرنوشت انسان مؤثر می‌دانستند و برای هرکس قائل به ستاره‌ای بودند.

خداوند! آنان که به تو دل داده‌اند: خدایا! آنان که عاشق تو شده‌اند.

و آشوب ضمیر آشفته‌گان...: بی‌قراری درون عارفان را که خود قادر به بیان آن نیستند، درمی‌یابی.

از فراز و فرود زندگی را می‌پیمایند، سیر آفاق می‌کنند و در فضای انفس پرواز می‌نمایند: با پیروزیها و شکستها زندگی را می‌گذرانند، در جهان خارج اندیشه می‌کنند و در وجود خویش می‌اندیشند تا نشانه‌های خداوند را بیابند و او را بشناسند.

الهی! هر آن دم که از وحشت...: خدایا عارفان هر گاه که از ترس تنهایی ملول و دل‌آزرده شوند با ذکرنام تو سرگرم می‌شوند و با آرزوی رسیدن به تو خوشحال می‌گردند.

بار مصائب را با نوازش عشق تو آسان به منزل می‌رسانند: خداوند! عشق تو زندگی و سختیهای آن را برای عارفان ممکن و آسان می‌سازد.

الهی! دامنه لغات کوتاه است و هیجان ضمیر بی‌پایان: خداوند! دامنه زبان کوتاه

۱- قدما گمان می‌کردند که این سیارات هنگام گردش به دور زمین از شکلهای خیالی که از مجموع چند ستاره پدید می‌آمد، می‌گذشتند. این شکلهای، بُرج نامیده می‌شدند. برجها دوازده عدد بودند که به ترتیب برابر ماه‌های سال شمسی (فروردین، اردیبهشت و...) قرار می‌گرفتند. این برجها عبارتند از: حَمَل (گوسفند)، ثُور (گاو)، جوزا (دو پیکر)، سرطان (خرچنگ)، اسد (شیر)، سنبله (خوشه گندم)، میزان (ترازو)، عقرب (عقرب)، قوس (کمان)، جدی (بزغاله)، دَلُو (ظرف آبکشی)، حوت (ماهی).

است و بی‌قراری درون بی‌پایان.

کو آن واژه‌ای...؟: به حقیقت واژه‌ای وجود ندارد.

توجه: این نوع سؤال را «استفهام تأکیدی» (انکاری) می‌گویند؛ یعنی سؤالی نیست که گوینده، پاسخ آن را نداند، بلکه مفهومی است که گوینده به شکل سؤالی بیان می‌کند تا شنونده آن را با تأکید بیشتری رد یا تأیید کند؛ یعنی، این پرسش، ابزاری برای تأکید یک خبر منفی یا مثبت است.

پروردگارا! هر آن دم که زبانم را ز نغمه خموش گردد و گفتارم در آغاز به پایان رسد: خداوندا! هر لحظه که نتوانم با تو سخن بگویم.

مقدراتم را به سعادت محیط سوق ده: سرنوشت مرا در جهت خوشبختی اجتماع قرار

بده.

درس ۲- کمال محمد (ص)

یادآوری: شعر سعدی به حقیقت یک قطعه مُصَرَّع است یعنی قطعه‌ای که مصراع اول آن نیز قافیه دارد اما این شعر، در شمار مواضع سعدی آمده و علت آن نیز آمدن تخلص (سعدی) در آخرین بیت و مصراع بودن بیت اول است. وزن این شعر مُفْتَعِلُنْ فاعِلاتُ مُفْتَعِلُنْ فَع است و بحر آن مُنْسَرِحْ مُثَمَّنْ مَطْوًی مَنحُور^۱ است، مردف است و ردیف آن محمد می‌باشد. «ال» قافیه این شعر و کلماتی چون جمال، اعتدال، کمال و ... کلمات قافیه‌اند. برای اصل درس رک: کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی، چ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۷۱۴.

مفهوم بیت ماه فروماند از... حضرت محمد (ص) از ماه زیباتر و از سرو خوش قامت تر است. (تشبیه تفضیل)

در نظر قدر با کمال محمد... در مقایسه با مقام ارجمند پیامبر (ص)، ارزش و اعتبار و اندازه و مقدار آسمان چیزی نیست.

وعده دیدار... همگان در قیامت به دیدار خدا می‌رسند اما پیامبر در شب معراج خدا را دید. (اشاره به اعتقاد گروهی از مسلمانان «اشاعره» که می‌گویند: خدا را در روز قیامت با چشم می‌توان دید).

مفهوم بیت آدم و... دین اسلام خلاصه و تمام‌کننده همه دینهای پیش از پیامبر (ص)

۱- بحر، باقی ماندن یک هجای بلند (-) از رکن مفعولات است.

مفعولات فَع (منحور)

— — — — — U — — — — —

است. (مراعات نظیر)

عرصه گیتی ... دنیا گنجایش آن را ندارد که پیامبر (ص) تمامی توانایی و اراده خویش را آشکار کند و تو ای مخاطب من، روز قیامت عظمت و توانایی او را خواهی دید.

وانهمه پیرایه ... بهشت با همه دلربایی، خود را لایق میزبانی پیامبر و قابل عنایت او نمی داند؛ پس خود را آن همه زیبا ساخته بدان امید که بلال حبشی، مؤذن پیامبر (غلام سیاه او) آن را بپذیرد و قدم به آن گذارد.

توجه: این بیت آرایه حسن تعلیل دارد، یعنی شاعر برای زیبا ساختن و زیور بستن بهشت، دلیلی ادبی و خیالی آورده که آن قدم گذاردن بلال بدان جاست و گر نه بهشت را صرفاً بدین منظور زیبا نساخته‌اند.

تا بدهد بوسه بر نعل محمد: آسمان می‌خواهد همانند زمین پایین بیاید تا با بوسیدن کفشهای پیامبر (ص) در برابر او اظهار کوچکی کند و احترام فوق‌العاده خود را نسبت به رسول خدا نشان دهد. (تشبیه)

توجه: بوسیدن کفش کسی نشانه احترام بسیار و اظهار کوچکی در مقابل اوست و یک کنایه است. **چشم مرا تا به خواب** ... از آن زمان که چشم من، چهره زیبای پیامبر (ص) را در خواب دیده است، به سبب آن رؤیا، خواب بدان راه نمی‌یابد. پیامبر (ص) چنان زیباست که حتی رؤیای او نیز خواب را از چشم من ربوده است. (اغراق)

توضیح: «را» در کلمه «مرا»، رای نهادهی است.

سعدی! اگر عاشقی کنی و جوانی: غرض از جوانی کردن در این مصراع، انجام دادن کارهای خاص جوانان است که عاشقی نیز از آن جمله است.

شیر خدا

یادآوری: شعر کسایی یک قطعه است. وزن آن مفعول مفاعیل مفاعیل فَعُولُن و بحر آن هَزَجْ أَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَحْذُوفْ است. برای اصل این دیس رک: کسایی مروزی، زندگی و شعر او، محمد امین ریاحی، چ سوم، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۰، ص ۷۷.

مقصود از خط پرگار در بیت: این دین هدی را ... محیط دایره است. مفهوم بیت: پیامبر اکرم (ص) اساس دین اسلام و علی (ع) معین کننده حد و مرز واقعی آن است.

علم همه عالم ... برخورداری بی‌پایان علی (ع) از علم پیامبر اکرم (ص) به بهره‌مندی گلزار از آب فراوان ابر، مانند شده است (تشبیه مرکب) و مقصود از سیل، فراوانی آب و سیراب کردن دشت است، نه خرابی و ویرانی ناشی از آن. (تلمیح به حدیث أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا...) (تلمیح به حدیث أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا...)

درس ۳- شعر در اسلام

یادآوری: این درس از نوشته‌های استاد محمدرضا حکیمی است. استاد از محققان، ادیبان و اسلام‌شناسان معاصر است. از آثار اوست: تفسیر آفتاب، بیدارگران اقالیم قبله، ادبیات و تعهد و...

هنوز نغمه‌های آنان به دهها زبان در گوش روزگار زمزمه می‌شود: شعرهای عربی به زبانهای مختلفی ترجمه شده، مردمان بسیاری در گوشه و کنار جهان آن را می‌خوانند و می‌شنوند.

بلکه آن را پیراست، جهت بخشید و به تعهد بازآورد: اسلام، شعر عربی را از آلودگیهای نفسانی و دنیایی پاک کرد و آن را در راه حق (خداپرستی و انسان‌دوستی) قرار داد و به آن مسؤولیت بخشید.

به ابداع و آفرینندگی پیوست: موجب نوآفرینی و آفرینشهای تازه شد. اگر مدح او بود، به این ملاک بود: درست است که شعر کعب بن زُهیر، مدح پیامبر (ص) بود و ستایش افراد فی‌نفسه کار شایسته‌ای نیست، اما کعب با مدح پیامبر (ص)، به حقیقت، فضیلت، مسؤولیت و دلاوری را ستوده بود که در وجود محمد (ص) جمع آمده و از او یک الگوی بی‌نظیر ساخته بود و رسول خدا (ص) نیز به همین اعتبار بود که کعب را تشویق کرد و جامه خویشتن را بر دوش او افکند.

درس ۴- شهادت

یادآوری: این درس از کتاب شهادت مرحوم دکتر علی شریعتی انتخاب شده است. شاهد اثبات حقیقتی است که انکار می‌شود: شهادت، دلیلی است برای اثبات کردن یک حقیقت که عده‌ای به سبب منافع خود آن را نمی‌پذیرند. اعتراض سرخی است بر حاکمیت سیاه: اعتراضی علیه حکومت طاغوت است که به شهادت می‌انجامد.

زمان که با دست ارتجاع و شرک به عقب بازگردانده می‌شود: نیروهای مشرک و کسانی که خواهان عهد جاهلیت هستند (بنی‌امیه) کارهایی انجام داده‌اند که گویی زمان به عقب رفته و بار دیگر عصر جاهلی پدیدار گشته است. پیام خدا که اکنون به دستهای شیطان افتاده است: دین اسلام که به دست طاغوتیان (بنی‌امیه) افتاده است.

درس ۵- نظام عالم از جرمی کوچک تاکهکشانهای بزرگ

یادآوری: این درس از نوشته‌های مرحوم شهید هاشمی نژاد است. کتاب «دکتر و پیر» از نوشته‌های اوست.

چرخهای جسم: استعاره از دستگاه‌های مختلف بدن آدمی است.
پای از گلیم خویش دراز کردن: کنایه از حدّ خویش گذاشتن است.
و بشر تیزهوش با چشمهای مسلّح خویش «ذره‌بین تر» می‌گردد و در جستجوی نکته‌های باریکتر از مو برمی‌آید: انسان باهوش با چشمانی که ابزاری چون میکروسکوپ در اختیار دارد، ریزبین تر می‌گردد و به جستجوی نکته‌های دقیق و باریک می‌پردازد.
توجّه: در این جمله، آرایهٔ ایهام تناسب وجود دارد زیرا اگر ذره‌بین به معنای دیگر آن - یعنی همان اسبابی که با آن چیزهای کوچک را می‌نگرند - فرض شود، با چشم مسلّح تناسب خواهد داشت.

درس ۶- غلط املایی

مورد عیبجویی هر کس و ناکس قرار گیرد: مورد عیبجویی همهٔ مردم قرار گیرد.
انگشت نمائی شدن: شهره گشتن و مشهور شدن است. (کنایه)
آنها را با اکراه و ناخوشی تلقّی نماید: دریافت او همراه با ناراحتی و انکار باشد.
همه بر سبکی عقل و اختلال حواسّ او اتّفاق می‌کنند: همهٔ مردم بر کمی عقل او و دیوانگی او هم‌رأی می‌شوند.
توقیفی قرار دادن لغات: ضبط یکسان و مشخص و قراردادی لغتها که همه جا یکسان است.
ناخن نادانی و خودخواهی: خودخواهی و نادانی به ناخن تشبیه شده است. (اضافه تشبیهی)

درس ۷- جهان مطلوب سعدی در بوستان

یادآوری: این درس خلاصه‌ای است از مقاله‌ای که استاد دکتر یوسفی در آغاز بوستان یا سعدی‌نامه آورده‌اند. توجّه فرمایید که بوستان سعدی (سروده شده در سال ۶۵۵ ه.ق.) دنیای ایده‌آل اوست؛ یعنی، سعدی دنیا را آنطور که باید باشد، در بوستان ترسیم کرده است و گلستان که در سال ۶۵۶ نوشته شده، تصویری از دنیای واقعی است که سعدی در آن زیسته است. برای اصل این درس، ر.ک: بوستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ چهارم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۹.

شریت اندر شریت ...: مصراع دوم بیت دهم، از دفتر دوم مثنوی مولوی است:
آفت این در هوا و شهوت است ورنه اینجا شریت اندر شریت است
«مولوی»

در لجه دنیای فرودین دست و پا زنیم: در میان دنیای پست گرفتار هوا و هوس نباشیم.
شگفت این که در بوستان در عین تعالی و پرگشایی انسان به سوی «فردوس
برین» آدم از این «دیر خراب آباد» غافل نیست: در این جمله‌ها استاد یوسفی به بیت:
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم
«حافظ»

توجه داشته‌اند.

گلستان ما را طراوت ...: مصراع اول بیت ۳۶۰۳ بوستان است:
گلستان ما را طراوت گذشت که گل دسته بندد چو پژمرده گشت؟
دگر تکیه بر زندگانی خطاست: در روزگار پیری اعتماد کردن بر عمر و زندگی اشتباه
است.

توضیح: مصراع دوم بیت ۳۷۰۴ بوستان است:
مرا تکیه جان پدر بر عصاست دگر تکیه بر زندگانی خطاست
گربه پیر زالی ...: اشاره به حکایتی در بوستان سعدی که با بیت ۲۷۹۷ آغاز می‌شود.
مفهوم بیت نیززد عسل جان من ...: چیز خوب دیگران ارزش آزار آنان را ندارد و باید به
حداقل دارایی خویش خرسند بود.
توضیح: عسل نمونه‌ای از چیزهای خوب، نیش نمونه‌ای از آزار و دوشاب نمونه‌ای از
حداقل دارایی است و هر سه کنایه است.
قطره بارانی از ...: اشاره به حکایتی در بوستان که با بیت ۱۹۸۴ آغاز می‌شود: یکی
قطره باران ز ابری چکید ...
که جایی که دریاست من کیستم؟: قطره می‌گوید جایی که دریا باشد قطعاً من چیزی
نیستم. (استفهام انکاری)

بلندی از آن یافت ...: مقصود شاعر از بلندی یافتن قطره، مروارید شدن آن است.
مروارید شدن قطره باران یکی از اعتقادات قدماست. آنان چنین می‌پنداشتند که در بهار،
(خصوصاً ماه نیشان از ماه‌های رومی یا سُرِیانی^۱ که حدود نیمه فروردین ماه تا نیمه اردیبهشت

۱- ماه‌های رومی یا سُرِیانی عبارتند از:

آزار، نیشان، آبار، خَربَوان، تَموز، آب، ایلول، تشرین الاول، تشرین الثانی، کانون الاول، کانون الثانی، شَباط.

است)، صدفها بر روی آب دریا می آیند و دهان خود را باز می کنند و هر قطره بارانی که در دهان صدف می افتد، یک مروارید می شود. (آرایه تضاد در بیت وجود دارد.)

خداوند بخشنده دستگیر... مصراع اول بیت ۲ بوستان است:

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر

بر عارفان جز خدا هیچ نیست: به نظر عارفان جز خدا هیچ چیز، وجود واقعی ندارد. مصراع دوم بیت ۱۸۵۱ بوستان:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست بر عارفان جز خدا هیچ نیست

مگر بویی از عشق... اشاره به بیت‌های ۶۰ تا ۶۳ بوستان سعدی: مگر بویی از عشق مست کند...

که بی برگ از این بیش نتوان نشست: بیش از این نمی توان بدون توشه و سرمایه زیست. مصراع دوم بیت ۳۹۰۹ بوستان است:

چو شاخ برهنه برآریم دست که بی برگ از این بیش نتوان نشست
فرومانده نفس اماره... تعبیری است از بیت ۳۹۲۲ بوستان:

تو دانی که مسکین و بیچاره ایم فرومانده نفس اماره ایم
بنده خاکسار و عفو خداوندگار... تعبیری از بیت ۳۹۱۰ بوستان:

گناه آمد از بنده خاکسار به امید عفو خداوندگار

مدهوشی گنهکار... اشاره به حکایتی است در بوستان که با بیت ۳۹۸۲ آغاز می شود: شنیدم که مستی ز تاب نبید...

روز داشتن طفل... اشاره به حکایتی است از بوستان با مطلع: شنیدم که نابالغی روزه داشت... (بیت ۲۶۶۰)

به جان گفت باید نفس بر نفس: شکر خداوند را باید با تمام وجود و از صمیم قلب در هر لحظه به جا آورد. مصراع اول بیت ۳۳۸۷ بوستان:

به جان گفت باید نفس بر نفس که شکرش نه کار زبانست و بس
هر آن کس که دندان... مصراع دوم بیت ۲۸۰۶ بوستان:

مخور هول ابلیس تا جان دهد هر آنکس که دندان دهد نان دهد

سعادت را منوط به بخشایش داور می داند نه فقط در چنگ و بازوی زورآور: خوشبختی دنیا و آخرت به رحم و آمرزش خداوند بستگی دارد و تنها به کوشش آدمی وابسته نیست. معنی بیت ۲۵۰۸ بوستان است:

سعادت به بخشایش داور است نه در چنگ و بازوی زورآور است

فغان از بدیها ...: مصراع اول بیت ۳۷۷۲ بوستان است:
 فغان از بدیها که در نفس ماست که ترسم شود ظنّ ابلیس راست
 که یاران برفتند ...: مصراع دوم بیت ۳۷۴۲ بوستان است:
 چرا دل بر این کاروانگه نهیم که یاران برفتند و ما بر رهیم
 ما نیز عن قریب به شهری غریب سفر خواهیم کرد: ما نیز بزودی به دنیای دیگر
 خواهیم رفت (خواهیم مرد). بین قریب و غریب «جناس» است. اشاره به بیت ۳۷۴۹ بوستان:
 پس ای خاکسار گنه عن قریب سفر کرد خواهی به شهری غریب
 دریغ می خوریم که بی ما بسی روزگار ...: اشاره به بیت‌های ۳۶۸۴ و ۳۶۸۵ بوستان:
 دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار
 و اشاره به بیت ۳۷۴۵:
 که جان تو مرغی است نامش نفس: جان تو همان نفس تو است که چون مرغی است و
 هر لحظه ممکن است، از قفس تن پرواز کند.
 نگه‌دار فرصت که عالم دمی است ...: ارزش وقت را بدان که عالم لحظه‌ای بیش نیست
 و ارزش یک لحظه به نظر انسان دانا بهتر از عالمی است.
 جاده شرع پیغمبر: تعبیری است از بیت ۳۸۰۰ بوستان:
 پیمبر کسی را شفاعتگر است که بر جاده شرع پیغمبر است

درس ۸- پند سعدی

یادآوری: قالب این شعر، یک مثنوی است. وزن آن فعولُن فعولُن فعولُن فعل و بحر آن
 مُتَقَارِب مُتَمَن مَحذوف است. ابیات این درس از باب دوم، بیت ۱۳۴۲ به بعد، باب هفتم بیت
 ۲۹۳۵ و ۳۲۸۱ به بعد و باب هشتم بیت ۳۳۳۶ به بعد بوستان سعدی چاپ دکتر یوسفی
 انتخاب شده است.
 سبک طوق و زنجیر ...: جوان به سرعت، قلاده گوسفند را باز کرد و رفتن به این سوی و
 آن سوی را آغاز کرد (فاعل هر دو مصراع جوان است).
 زبان بسته بهتر که گویا به شر: خاموشی بهتر است از سخنی که شر باشد («که» حرف
 اضافه و به معنی «از» است).
 چو مردم سخن ...: باید مانند انسان آگاهانه سخن گفت و گونه مانند چهارپایان خاموش
 ماند.
 ز چندان هنر چشم ...: عیبجویی تو مانع از آن شد که عقل تو هنرهای جوان را دریابد.

جوانی سر از رای: جوانی از فرمان مادر سرپیچی کرد و دل آزردۀ او را به آتش نافرمانی سوزاند.

توضیح: این بیت ذوقافیتین است؛ یعنی، دو قافیه دارد: مادر و آذر؛ بتافت و بتافت. قافیه‌های اصلی بیت «بتافت و بتافت» است که با هم «جناس تام» نیز دارند. «آذر: آتش» نیز «استعاره» از نافرمانی است.

ای سست مهر فراموش عهد: ای فرزند کم‌محبت که روزگار خردسالی را فراموش کرده‌ای. عهد می‌تواند به معنی پیمان میان مادر و فرزند نیز باشد که مصراع را از آرایهٔ ایهام بهره‌مند می‌سازد.

مجال: قدرت و امکان.

به حالی شوی باز در قعر گور: دوباره در ته گور به صورتی خواهی شد که نتوانی موری را از خود برانی.

درس ۹- اخلاص عمل

یادآوری: قالب شعر: مثنوی، وزن آن: فاعِلَاتُنْ فاعِلَاتُنْ فاعِلُنْ و بحر آن رَمَل مُسَدَّس مَحذُوف است. این داستان از دفتر اول مثنوی مولوی است و با بیت ۳۷۲۱ / نیکلسن آغاز می‌شود. برای شرح بیشتر رک: شرح مثنوی، دکتر سیدجعفر شهیدی، جلد چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۲۱۹.

او خدو انداخت ...: او آب دهان بر روی انداخت که ماه در مقابل آن، به سبب زیبایی فوق‌العاده‌اش اظهار کوچکی و فروتنی می‌کند و آن را می‌پرستد. مفهوم کلی بیت این است که چهرهٔ علی (ع) از ماه که مثل زیبایی است، زیباتر بود. (سجده کردن در مقابل کسی یا چیزی کنایه از اظهار کوچکی در مقابل اوست زیرا نشانهٔ قبول کوچکی است.)

توضیح: در مصراع دوم علاوه بر کنایه، تشبیه تفضیل نیز وجود دارد.

آن چه دیدی که ...: تو چه چیزی را درک کردی که این‌گونه خشم فرونشست، آن‌گونه خود را آشکار ساخت و دوباره پنهان شد.

آن چه دیدی برتر ...: ای علی! تو چه حقیقتی را مشاهده کردی که برتر از همه عالم بود و از گرفتن جان من که یک کافرم، ثوابی بیشتر داشت و تو بدان سبب جان مرا بخشیدی و از کشتن من درگذشتی.

در مروت خود که داند کیستی: کسی حدّ جوانمردی تو را نمی‌داند. (استفهام انکاری)
بندۀ حَقِّم نه مأمور تنم: مطیع و فرمانبردار خداوندم و مأمور تن و خواهشهای او نیستم.

شیر حَقَم، نیستم... شیر خدا هستم و شیر هواهای نفسانی نیستم. اعمال من گواه و شاهد دین من است.

آن که از بادی رَوَد از جا... آن کسی که هوا و هوس او را به کاری وادارد، چون خس، بی ثبات و ناپایدار است زیرا هوا و هوس در دنیا بسیار است.

کوهم و هستی من... من مانند کوه استوار و پایدارم و وجود من ساخته خداست، اگر گاه نیز شوم، بادی که می تواند مرا از جای برانگیزد، خواست و اراده خداوند است.

جز به باد او نجنبند... جز با اراده و خواست پروردگار، خواهشی در من پدید نمی آید و راهبر وجود من، عشق خداوند یکتاست.

خشم بر شاهان... خشم بر شاهان دنیا مسلط و چیره است اما غلام وجود ماست. من خشم خود را اسیر و فرمانبر خویش ساخته‌ام.

تیغ حلمم گردن خشمم... بردباری من خشم مرا نابود کرده است و خشمی که خداوند در وجود من نهاده، مانند رحمتی است که او در من آفریده است. هر دو را در جهت رضای خدا و هدایت مردم به کار می‌برم.

درس ۱۰- ویژگیهای اخلاقی ابن سینا در ارتباط با تربیت اسلامی او

دل گرچه در این بادیه...: اگر چه دل من در صحرای علم شتابان پیش رفت و بسیار هم دقیق بود، اما آنچه آموخت، خیلی اندک و سطحی بود.

بادیه: استعاره از علم و دانش؛ یک موی ندانستن: کنایه از این که کوچکترین چیزها را هم به خوبی و به تمامی نشناخت. موی شکافتن: کنایه از دقیق بودن است.

اندر دل من هزار...: در دل من دانشهای فراوانی جمع شد اما در پایان، به عمق نهایی یک ذره از آن همه دانش نیز پی نبرد.

در حال غرض واضع آن بر من روشن شد: به محض خواندن کتاب، مقصود نویسنده مابعدالطبیعه (ارسطو) بر من روشن شد و مطالب کتاب او را فهمیدم.

کفر چو منی گزاف و...: نسبت کفر دادن به کسی چون من کار آسانی نیست؛ در حالی که ایمانی محکم تر از ایمان من وجود ندارد. در عصری که من زندگی می‌کنم، کسی به دانش و آگاهی من وجود ندارد، اگر من کافر باشم، پس در این روزگار، دیگر مسلمانی وجود ندارد.

عَلَى بَيْنِ النَّاسِ كَالْمَعْقُولِ...: علی در میان مردم مانند امور عقلی در میان امور حسی است. (تشبیه مرکب)

توضیح: از نظر فیلسوفان، چیزهایی مانند خدا، قیامت، روح و... که دریافت و شناخت

آنها با عقل صورت می‌گیرد، معقول خوانده می‌شوند و چیزهایی مانند زمین، آسمان و... (چیزهای مادی) که با حواس پنجگانه (دیدن و...) شناخته می‌شوند، محسوس نامیده می‌شوند و امور معقول به نظر آنان از نظر آفرینش بر امور محسوس برتری دارد و قصد این‌سینا از بیان این تشبیه، رساندن برتری علی (ع) و بیان مرتبه او در میان مردم است.

درس ۱۱- بوی خراسان

یادآوری ۱: بوی خراسان تغزلی از ابتدای یک قصیده است که وزن آن فاعِلَاتِن فَعْلَاتُن فَعْلَاتُن فَعْلُن و بحر آن زَمَل مُثَمَّن مَخْيُون مَحْذُوف (أَصْلَم) است. مُرَدَّف است و «آرد» ردیف آن است. «ان» قافیه و کلمات قبل از «آرد» کلمات قافیه‌اند.

یادآوری ۲: در معنی کردن بیت‌های این شعر باید توجه داشت که تمامی ابیات با مصراع اول ارتباط دارند؛ یعنی همه بیت‌ها، توصیف حالاتی هستند که شاعر از شنیدن بوی خراسان احساس کرده، بویی که نسیم با خود آورده است. بیت سوم، چهارم و پنجم مثبته‌های مصراع اولند.

گویی از مجمر دل، آه.... هر نسیمی که برای من بوی خراسان را آورد، مانند آه اویس قرنی است که برای حضرت محمد (ص) بوی خدا را می‌آورد. (تلمیح)

بوی پیراهن یوسف که.... هر نسیمی که برای من بوی خراسان را آورد مانند بادی است که بوی پیراهن یوسف (ع) را برای یعقوب (ع) می‌آورد همان بویی که روشن‌کننده چشم اوست. (تلمیح)

یا سوی آدم سرگشته.... هر نسیمی که برای من بوی خراسان را آورد مانند جبرئیل است که برای حضرت آدم (ع) خبر قبول توبه او را می‌آورد و او را به بازگشت دوباره به بهشت مژده می‌دهد. (تلمیح)

توضیح: حضرت آدم پس از آنکه فرمان خدا را نادیده گرفت و به فریب شیطان، از میوه ممنوعه (گندم) در بهشت بخورد، به امر خداوند از بهشت رانده شد و پا به دنیای خاکی نهاد. زمانی که به اشتباه و گناه خویش آگاه شد، شروع به گریه و زاری کرد و از خدا، خواهان رحم و آمرزش شد. خداوند او را بخشود و به جبرئیل فرمان داد تا او را از پذیرش توبه آگاه کند و به آدم بگوید خداوند بار دیگر پس از مرگ او را به جایگاه نخستین؛ یعنی، بهشت بازخواهد گرداند.

رقص درگیرم چون دژه.... زمانی که از نسیم بوی خراسان را می‌شنوم مانند دژه‌ای که صبح راستین برای او خبر از آمدن خورشید (معشوق او) می‌آورد، به رقص و پایکوبی می‌پردازم.

توضیح: شاعر بی‌قراری ذرات گرد و غبار را به رقص آنان تعبیر کرده است. اگر به جریان نوری که به داخل یک مکان تاریک می‌تابد نگاه کنیم، این بی‌قراری ذرات به‌خوبی دیده می‌شود. علاوه بر این، حرکت ذرات به سوی بالاست و شاعران این حرکت را نشان عشقِ ذره به خورشید دانسته‌اند و گفته‌اند که او نیز به سوی معشوق خود روان است.

صبح صادق: قبل از طلوع خورشید، صبح‌دمان، دو سپیدی در افق نمایان می‌شود، سپیدی اول پس از چند دقیقه جای خود را به سیاهی می‌دهد. این سپیدی، صبح کاذب (دروغین) خوانده شده است. سپیدی دوم ماندگار است و به دنبال او خورشید طلوع می‌کند. این سپیدی، صبح صادق (راستین) نام دارد. در ادبیات فارسی، مضمونهای بسیاری دربارهٔ این دو صبح و مقایسهٔ آنها وجود دارد.

نشان آدمیت

یادآوری: شعر سعدی از نظر قافیه و تعداد ابیات یک غزل است اما درون‌مایهٔ آن بیشتر همانند یک قطعه حاوی پند و اندرز است. وزن آن فَعْلَاثُ فَاِعْلَاثُنْ فَعْلَاثُ فَاِعْلَاثُنْ و بحر آن زَمَلْ مُتَمَّنْ مَشْكُول است. مُزْدَف است و «آدمیت» ردیف و «ان» قافیه است و کلمات قبل از «آدمیت»، کلمات قافیه‌اند. در کلیات سعدی در ذیل غزلیات مشتمل بر پند و اندرز آمده است. ر.ک: کلیات سعدی، محمدعلی فروغی، چ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۷۸۹.

نه همین لباس زیبا... تنها لباس آراسته نشان انسان بودن نیست.

خور و خواب و خشم و شهوت... خوردن و خوابیدن از اسباب فتنه‌انگیزی، خشم، نادانی و شهوت‌پرستی، تاریکی و گمراهی است و کسی که تنها اهل این مسائل باشد، حیوانی است که از جهان انسانیت بی‌خبر است.

توضیح: در این بیت آرایه (صنعت) **لَفّ** و نشر مرتب وجود دارد؛ یعنی، سعدی، خور و خواب را به غوغا و فتنه، خشم را به نادانی و شهوت را به تاریکی مانند کرده است اما سه مشبّه را با هم و سه مُشَبَّه را نیز با هم آورده است که سه مشبّه را **لَفّ** و سه مشبّه به را نشر می‌نامیم. به حقیقت آدمی باش... حقیقتاً انسان باش و تنها به سخن گفتن و دیگر ویژگیهای ظاهری که تو را از حیوانات جدا می‌کند، دل خوش مکن و اگر این گونه نیستی، بدان که مرغی هم وجود دارد (طوطی) که به زبان انسانی سخن می‌گوید. (باشد: وجود دارد، فعل خاص است.)

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی... مگر: قطعاً. قطعاً تو آدم نبوده‌ای که اسیر شیطان شده‌ای و گر نه انسان، صاحب مقامی است که حتی فرشته هم بدان دست نمی‌یابد تا چه رسد بدانجا که فریب شیطان بخورد و گمراه شود.

اگر این درنده‌خویی... اگر خصلتهای حیوانی تو؛ یعنی، خور و خواب و خشم و

شهوت، اسیر و فرمانبر تو شوند، حیاتی تازه می‌یابی و تمام عمر با روح پاک انسانی زنده خواهی بود؛ به حقیقت انسانی وجود خویش دست می‌یابی. (قدما برای انسان قائل به روح انسانی، روح حیوانی و روح نباتی بوده‌اند).

رسد آدمی به جایی...: انسان، در راه شناخت خداوند می‌تواند به مقامی برسد که در هر چیز می‌نگرد، خدا را ببیند.

نه بیان فضل کردم...: نصیحت کردن تو به قصد فضل فروشی نبود، من به وظیفه انسانی خود عمل کردم زیرا من هم تعریف انسان و ارزشهای آن را از نصایح دیگران آموخته‌ام.

استغنا

یادآوری: شعر صائب یک غزل از سبک هندی است، درون‌مایه غزل عارفانه است. وزن آن فاعِلَاتُنْ فاعِلَاتُنْ فاعِلَاتُنْ و بحر آن رَمَلْ مُثَمَّنْ مَحْذُوف است. کلمات «خوش است» ردیف و «ا» قافیه است. کلمه‌های قبل از ردیف (استغنا، دریا و...) کلمات قافیه‌اند. برای اصل این غزل ر.ک: مجموعه رنگین‌گل، (گزیده اشعار صائب)، محمد قهرمان، چ دوم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۲.

باکمال احتیاج از...: مصراع دوم تمثیلی است برای مصراع اول، یعنی می‌توان گفت: که بی‌نیازی از مردم در عین احتیاج مانند تشنه مردن بر لب دریاست.

نیست پروا تلخکامان...: در این بیت نیز مصراع دوم، تمثیلی است برای مصراع اول؛ یعنی، تلخیهای عشق برای عاشقان چون آب دریا برای ماهیان است.

توجه: این شیوه را که در سبک هندی رواج فراوان دارد «اسلوب معادله» نامیده‌اند؛ یعنی مصراع اول و دوم از نظر معنی معادل یکدیگرند و مصراع دوم، مشبه به مصراع اول (مشبه) است.

هر چه رفت از عمر...: انسانها همواره از گذشته خویش به خوبی یاد می‌کنند. قدر امروز (زمان حال) را نمی‌دانند به همین سبب ارزش و قدر امروز، فردا آشکار می‌شود. (توصیه شاعر آن است که قدر اکنون، زمان حال و شرایط فعلی را بدانیم).

درس ۱۲- در شناختن حق پدر و مادر

یادآوری: این درس از باب پنجم قابوسنامه انتخاب شده است. ر.ک: قابوسنامه، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۴.

و آن فرزندی که مادام خرد...: فرزندی که همواره عقل راهنمای اوست، پدر و مادرش را دوست دارد و حق آنها را به گردن خویش احساس می‌کند.

نیکی فرع را هم حق نداند: حقّی هم برای نیکی‌های دیگران قائل نیست.
و با ناسپاسان نیکی کردن از... و نیکی کردن به حق‌ناشناسان بیهودگی است و تو نیز
کاری مکن که از جمع حق‌ناشناسان محسوب شوی و دیگران نیکی در حقّ تو را بیهوده بدانند.
ازیرا آن که از تو زاید... زیرا فرزندی که از تو متولد می‌شود، همان خوی و خصلتی را
دارد که تو با آن خوی به دنیا آمده‌ای. (خوی و خصلت خودت را خواهد داشت).

شهید محبت

یادآوری: این شعر یک قصیده در رِثای مادر است. وزن آن مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ فَعْلُنْ و
بحر آن مُجَنَّتْ مُثَمَّنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ (أَصْلَمْ) است. «ید» قافیه و کلمات «مادر بود» ردیف است.
واژه‌های قافیه نیز کلماتی‌اند که قبل از ردیف آمده‌اند.

کسی که در دل... مادر به سپندی تشبیه شده است که چون بر آتش ریزند، از جای
می‌جهد. (وجه شبه از جای جهیدن است).

کسی که خار... مادر به غنچه‌ای که جامه به تن می‌درد، (وجه شبه) تشبیه شده است.
ز دست دشمن... سیه بازار استعاره از دنیا است.

معنی بیت: کسی که جان مرا در این دنیا از دست دشمنان نجات می‌داد، مادر بود.
کسی که در... میان کلمات غم، اندوه، پریشانی، درد و دل، آرایه «مراعات نظیر» وجود
دارد.

گهی خشونت و تندی... مادر برای تربیت من گاه خشمگین می‌شد و گاه مهربانی
می‌نمود. او مظهر ترس و نشان امید بود؛ مرا از بدیها می‌ترساند و به خوبیها امیدوار می‌ساخت
و تشویق می‌کرد.

توضیح: در مصراع اول تضاد و در مصراع دوم لَفّ و نشر وجود دارد؛ یعنی میان خشونت
و تندی با مهر و عطفوت تضاد است و «نشان و مظهر» دو مضافند و «بیم و امید» دو مضاف‌الیه
که دو تایی اوّل را لَفّ و دو تایی دوم را نشر می‌گوییم.
غرض، کسی که... خلاصه کسی که از دنیا و از آرزوهای خود به خاطر من دست
برداشت، مادر بود.

یکی شکسته قفس... قفس شکسته، استعاره از کالبد بی‌جان مادر است. ثریا مجاز (به
علاقه جزئیّه) و به معنی آسمان است. میان ثریا و آرایه اشتقاق وجود دارد.
معنی بیت: کالبد بی‌جان مادر باقی ماند و روح مادر مانند مرغی مجروح و ناتوان از زمین
به سوی آسمان پرید.

درس ۱۳- اشعاری نثر از چند شاعر نامور

دانش و خواسته

یادآوری: این شعر یک قطعه است. وزن آن فاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعْلُنْ و بحر آن خفیف مسدّس مَخْبُون محذوف است.

دانش و خواسته ...: در این مصراع لَفْ و نشر وجود دارد. دانش به نرگس و مال به گل مانند شده است. غرض از این تشبیه بیان دوری دانش و مال از یکدیگر است. که به یک جای نشکفد به هم ...: با هم در یک فصل باز نمی شوند.

گل

یادآوری: شعر کسایی یک قطعه است. وزن آن مَفْعُولُ فاعِلَاتُ مَفَاعِلُ فاعِلُنْ و بحر آن مُضَارِعُ مُثَمَّنْ أَخَرَبْ مَكْفُوف محذوف است.

مردم کریمتر شود ...: انسان هنگام بهره‌مندی از نعمت گلها، بخشنده‌تر می شود. ای گل فروش ...: ای گل فروش چرا گل را در عوض پول می فروشی و با پول گل (پولی که از فروش گلها به دست می آوری)، چه چیزی ارزشمندتر از گل خواهی خرید؟

میاسای ز آموختن

یادآوری: شعر فردوسی از شاهنامه اوست که یک مثنوی است. وزن آن فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعْلُ و بحر آن متقارب مُثَمَّنْ محذوف است.

به دانش میفکن دل اندر گمان: هرگز دل خویش را درباره دانش اندوزی و ارزش آن به تردید مینداز.

چو گویی که وام ...: این بیت با بیت بعدی از نظر معنی به هم وابسته است. این گونه ابیات را «موقوف المعانی» گویند.

معنی دو بیت: زمانی که بگویی (خیال کنی) که حق عقل را ادا کردم و هر چه باید بیاموزم، آموخته‌ام، روزگار با گردش خود حادثه جالبی را پدید می آورد که به نادانی خویش پیبری و به آموختن روی آوری.

هشدار

یادآوری: شعر سنایی یک مثنوی است. وزن آن فاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعْلُنْ و بحر آن خفیف مسدّس مَخْبُون محذوف است.

گفت نقشست همه ...: گفت چرا همه قیافه تو زشت و بی اندام است؟ گفت اشتر که ...: شتر گفت در این مجادله تو از خداوند عیب‌جویی می کنی، به هوش باش.

در کثریم مکن... در قیافه زشت من با عیب‌جویی نگاه مکن. تو از من درست رفتن را بخواه. (من کار خویش را به‌خوبی انجام می‌دهم و ظاهرَم با کارم بسیار متناسب است).

زیانهای شراب

یادآوری: این شعر مانند «هشدار» است و در همان وزن و بحر سروده شده است. چيست حاصل سوي...: حاصل رفتن به سوي شراب چيزي جز آن نيست که ابتدای کار شر و فتنه‌انگیزی و پایان آن آبروریزی (از خجالت آب شدن) است. (شاعر در مصراع دوم به شکل ظاهری کلمه «شراب» توجه دارد که قسمت اول آن «شر» و قسمت دوم آن «آب» است). در دل از سود او، سُروري نه...: شادایی در دل پدید نمی‌آید از نفعی که شراب دارد و آنچه او به انسان می‌دهد (مستی) چیزی جز یک فریب نیست. تو از او آن خوري...: تو از شراب چیزی می‌گیری که سبب مستی تو است اما شراب از تو سلامت جان و جسم تو را می‌گیرد که اساس وجود تو است.

اندرز

یادآوری: شعر ناصرخسرو یک قطعه مصراع است. وزن آن مفعول مفاعیل مفاعیل فَعولُن و بحر آن هَزَج مُثَمَّنْ أَخَرَبْ مَكْفُوف مَحذُوف است. برای اصل این درس ر.ک: دیوان ناصرخسرو، مجتبی مینوی - مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۵۱۹. این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند: شمشیر را برای ستمگران نساخته‌اند تا از آن برای ستم و کشتار ناحق مردم استفاده کنند.

عیسی به رهی دید...: سرانگشت به دندان گرفتن کنایه از تعجب کردن است زیرا نشانه تعجب است.

تا باز که او را...: تا دوباره چه کسی قاتل تو را بکشد. انگشت مکن رنجه...: مفهوم بیت چنین است: آزار کمی به مردم مرسان تا از آزار بسیار آنان در امان باشی. توضیح: انگشت رنجه کردن و مشت رنجه کردن، دو نمونه از آزار کم و بسیار است و هر دو کنایه است.

درس ۱۴- اقبال لاهوری

و بار دیگر او را به خودش مؤمن سازد: بار دیگر او (امت اسلامی) را وادار کند که با شناخت فرهنگ ارزشمند خویش به خود اعتماد کند و به توانایی‌ها و قابلیت‌ها و ارزشهایش ایمان بیاورد.

از خواب گران خیز

یاد آوری: شعر اقبال از نظر قالب ترکیبی از مسمط و ترجیع‌بند است. وزن آن مفعول مفاعیل مفاعیل فَعولُن و بحر آن هَزَج مُثَمَّنْ أَخَرَبْ مَكْفُوف مَحذُوف است. این شعر از کتاب «زبور عجم» اقبال انتخاب شده است.

ای غنچه خوابیده... ای انسان مسلمان که همانند غنچه خوابیده‌ای، برخیز و مانند نرگس باش که به اطراف می‌نگرد. غنچه خوابیده: استعاره از انسان مسلمان. گل نرگس همواره به چشم مانند می‌شود. نگران: صفت فاعلی (حالیه) از مصدر نگرستن. غمان در این بیت قید برای برخاستن است و معنی مصراع دوم چنین است: غارتگران سرزمین ما (مشرق‌زمین) را غارت کردند، غمگین برخیز.

از ناله مرغ چمن از... ای جوان مسلمان، همه‌چیز، تو را به بیداری و قیام و حرکت فرامی‌خواند، بلبل از طبیعت و اذان از شریعت و شور و بی‌قراری مبارزان از عالم انسانیّت.

خاور همه مانند غبار سر راهی... مشرق زمین با آن تمدن درخشان گذشته، اکنون مانند غبار بی‌ارزش و بازیچه‌غریبان گشته و از آن چیزی باقی نمانده است.

توضیح: اقبال، شرق را به غبار و آه و ناله مانند کرده است.

هر ذره این خاک گره خورده‌نگاهی است: هر ذره از خاک مشرق زمین مانند‌نگاهی ثابت و استوار است. نگاهی که انتظاری دارد، یعنی ای مسلمان! هر ذره خاک مشرق زمین از تو انتظار کاری و قیامی دارد پس از سراسر سرزمین‌های اسلامی بپاخیز.^۱

ناموس ازل را تو... ای انسان تو امانتدار احکام الهی و جانشین خدا بر روی زمین هستی.

ای بنده خاکی... ای انسان همه چیز تو هستی، همه چیز برای خاطر تو آفریده شده است.

صه‌بای یقین درکش... یقین را به شراب و تردید را به عبادتگاه مسیحیان مانند کرده است.

مفهوم مصراع: به خود ایمان بیاور و به ارزشهای خود یقین داشته باش و تردید را رها کن.

معمار حرم! باز به... معمار، استعاره از مسلمان و حرم استعاره از تمدن اسلامی است.

معنی مصراع: ای آفریننده تمدن اسلامی، اینک به اصلاح جهان برخیز.

۱- مرحوم استاد دکتر غلامحسین یوسفی در کتاب «چشمه روشن» صص ۴۰۵-۴۱۲ این شعر را تحلیل کرده‌اند. از توضیحات ایشان در ص ۴۰۹ برمی‌آید که استاد «نگاه گره‌خورده» را غمزده و نگران معنی کرده‌اند. ر.ک: «چشمه روشن»، غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۹.

درس ۱۵- گلهایی از گلستان

یادآوری: این درس شامل حکایت ۱۱، ۱۲ و ۳۶ باب اول گلستان چاپ دکتر یوسفی است.

ای زبردست ... ای توانگر قدرتمندی که زیردستان را آزار می‌کنی، بازار قدرت و توانمندی تو تا کی رونق خواهد داشت؟ یعنی، رونقی نخواهد داشت، سرانجام روزی پایان خواهد یافت.

به چه کار آیدت جهاننداری ... پادشاهی برای تو فایده‌ای ندارد. مُردن برای تو از مردم‌آزاری بهتر است.

توضیح: «ی» در «جهاننداری و مردم‌آزاری» مصدری است و «که» به معنی «از» و «حرف اضافه» است.

تا در آن یک نَمَسِ خلق را نیازاری: تا در لحظات کوتاه خواب مردم را نیازاری.
به سعی بازو نان خوردی: با کار و کوشش زندگی خویش را می‌گذراند.
نان خود خوردن و نشستن به از کمر زرین به خدمت بستن: به درآمد خویش خرسند بودن و در خانه خویش استراحت کردن بهتر از کمر بند زرین بستن و در حضور پادشاه ایستادن است.

به دست آهن تفته ... کنایه از کار بسیار سخت، زیرا این کار (آهن تفته را با دست خمیر کردن) نمونه‌ای از کار بسیار دشوار است.

مفهوم مصراع: سخت‌ترین کارها بهتر از خدمتگزاری پادشاهان است.

درس ۱۶- شکایت پیروزان

یادآوری: این شعر یک قطعه است. وزن آن مَفْعُولُ فاعِلَاتُ مَنَافِعِلُ فاعِلُنْ و بحر آن مضارع مُدَمِّنْ اَخْرَبْ مَكْفُوفْ مَحْذُوفْ است. «اه» قافیه و «نیست» ردیف قطعه است. کلمات قبل از نیست «واژه‌های قافیه» اند. برای اصل این درس ر.ک: دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات پیروین اعتصامی، چ هفتم، ناشر ابوالفتح اعتصامی، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۶۷.

توجه: در معنی ابیات به خاص یا ربطی بودن ردیف (نیست) دقت کنید.

گندم تو راست ... گندم و گاه هر دو کنایه‌اند از یک چیز با ارزش و یک چیز بی‌ارزش. مفهوم مصراع چنین است: تمامی چیزهای با ارزش از آن تو و چیزهای کم‌ارزش یا بی‌ارزش مال ماست.

در دامن تو دیده ... چشم دیگران در وجود تو جز بدکاری و ستمگری و زشتی ندیده

است اما تو حتی عیبهای روشن خویش را هم نمی‌بینی.
 یغماگر است چون تو کسی پادشاه نیست: کسی مانند تو دزد است، پادشاه نیست.
 مُردی در آن...: در لحظه‌ای که اسیر طمع گشتی، مُردی و مرده نیازی به تخت و تاج ندارد.

یک دوست از برای تو...: دشمنی کردن با مردم حتی یک دوست برای تو باقی نگذاشته است؛ همه دشمن تواند و در تمام سپاه تو یک مرد رزمنده وجود ندارد. (هیچ یک علاقه‌ای به تو ندارند تا در راه تو فداکاری کنند.) «را» نشانه فک اضافه است.
 جمعی سیاه روز سیه‌کاری...: گروهی از ستمکاری‌های تو بدبخت شده و به روز سیاه نشسته‌اند؛ خیال مکن که از برای تو روز بد و سخت وجود ندارد.
 تقویم عمر ماست جهان...: جهان همانند تقویمی است برای عمر ما و هر عملی که انجام دهیم؛ در صفحات ماه و سال این تقویم ثبت می‌شود و باقی می‌ماند.
 سختی کشی ز دهر...: روزگار تو را آزار خواهد داد زمانی که مردم را اذیت کنی؛ اشتباهی در مجازات آسمان وجود ندارد.

بهار است و هنگام گل چیدن من

یادآوری: این شعر یک قصیده است. وزن آن فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعْل و بحر آن متقارب مثنی محذوف است. «من» ردیف این قصیده و کلمه‌های قبل از آن، کلمه قافیه‌اند.
 بجوشد گل اندر گل از گلشن من: از سرزمین من از هر قطره خونی که بر زمین ریخته شود، مبارزی چون گل (آماده شهادت) می‌روید.^۱
 مپندار این...: گمان مکان که عشق میان من و میهن من که چون آتشی است، خاموش شود.

کنون رود خلق است...: خلق که پیش از انقلاب چون رودی آرام در حرکت بود، اکنون (در زمان انقلاب و پس از آن) دریایی جوشان گشته است و تمام وجود من خشم است (خشم علیه طاغوت و طاغوتیان).

گل صبر می‌پرورد...: من اهل صبر هستم، گلی که از دامن وجود من می‌روید، صبر است یا دامن من فرزندی صبور می‌پرورد.

بهار است و هنگام گل چیدن من: زمان پیروزی است و زمان تحقق آرزوهای من.

۱- اگر بیت با بیت بعدی موقوف‌المعانی فرض شود، این مصراع تعبیری دیگر از همان مفهوم است که در مصراع اول آمده است، یعنی: آنگاه که بر سرزمین من قطرات خون شهیدان بریزد، گویی که از آن گل رویده است و... (راهنمایی آقای دکتر سلطانی)

درس ۱۷- تأثیر قرآن

یادآوری: این درس از باب نوزدهم جلد اول سیرت رسول الله انتخاب شده است. ر.ک: سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقو، تصحیح و مقدمه اصغر مهدوی، جلد اول، چ چهارم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۴۲۳.

و بر ایشان خود را عرضه دادی: خود را به آنها معرفی می‌کرد.

سخن وی در گوش مگیرید: به سخنان وی گوش ندهید.

شما را در بدعت و ضلالت ...: شما را گمراه کند و وادار سازد که دین خویش را تغییر دهید.

تصدیق سید علیه السلام کرد: پیامبری حضرت محمد (ص) را پذیرفت.

گفت ای محمد برخوان تا چیست: گفت ای محمد، قرآن را بخوان تا بدانم که چیست.

بدانست که کلام حق است و پیام صدق است و اسلام در دل گرفت: سوید دانست که قرآن سخن خداست و پیامی راستین است و اسلام را پذیرفت.

از دیباجة کلّیله و دمنه

یادآوری: این درس از مقدمه کلّیله و دمنه است. ر.ک: کلّیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چ ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱، ص ۶.

و اوساط مردمان را در سیاست ذات و خانه و تبع خویش بدان حاجت افتد: و طبقات متوسط اجتماع در اداره خود و خانواده و پیروان خویش بدان نیازمندند.

نفاذ کار دهقان هم ...: حتی انجام کارهای یک کشاورز هم بدون توجه بدان صورت نمی‌گیرد.

اگر مخلوقی خواستی که این معانی در عبارت آرد، بسی کاغذ مستغرق گشتی و حق سخن بر این جمله گزارده نشدی: اگر انسانی می‌خواست این معانی را بنویسد، از کاغذ بسیاری استفاده می‌کرد اما نمی‌توانست مقصود سخن را به این صورت، کامل و تمام ادا کند.

درس ۱۸- در پیدایش تمدن اسلامی

اما علم فقه و اخلاق و طریق سیر و سلوک و تهذیب نفس که غایب سیر انسان است: اما علمی که به وسیله آن احکام دینی از قرآن و حدیث استنباط می‌شود و اخلاق و عرفان که به پاکیزگی جان و تن آدمی می‌انجامد و هدف نهایی از زندگی انسان نیز همین است، البته از آیات قرآن استدلال کرده‌اند.

درس ۱۹- محمد زکریای رازی

باری از دل مردم بردارند: زحمت، رنج و ناراحتی مردم را پایان دهند.

درس ۲۰- داستان فضیل عیاض

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: تفسیر محمد مؤمن مشهدی بر جزء سیام قرآن مجید، با تصحیح و مقدمه علی محدث، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۶۱.
هرگز از نماز دست نداشتی: هرگز نماز را ترک نمی‌کرد.
آوازه دزد را شنیده بود: خبر آمدن دزد را شنیده بود.
این مرد به من ...: این مرد گمان کرد که من انسان خوبی هستم؛ مرا انسان خوبی تصور کرد.

من نیز به خدای تعالی گمان نیکو برده‌ام که مرا توبه دهد: من نیز خداوند بلندمرتبه را بخشنده و مهربان می‌دانم و امیدوارم که به سبب بخشندگی موجبات توبه مرا فراهم کند.
من گمان او را راست کردم تا حق تعالی به کرم ...: من گمان او را تحقق بخشیدم (آن‌چنان که او تصور می‌کرد، رفتار کردم) تا خداوند نیز به سبب بخشندگی خود گمان مرا میسر کند و ممکن سازد. (مرا وادار به توبه کند).

گفتی این آیه تیری بود که بر جان او آمد: این آیه مانند تیری بود که به جان فضیل خورد. (بسیار بر او تأثیر کرد).

گاه آن آمد و از وقت نیز گذشت: زمان آن رسیده و دیر هم شده است.

قرآن

یادآوری: شعر قرآن از نظر قالب مثنوی است. وزن آن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و بحر آن رمل مُسَدَّس مَحذوف است. این ابیات از بخشهای مختلف دفتر اول مثنوی است.

در قرآن گریختن: به قرآن پناه بردن است. چون به قرآن پناه ببری جان تو با جان انبیا یکی می‌شود و از سرچشمه هدایتی که آنان بهره‌مند شدند، برخوردار می‌شوی.

حرف قرآن را ...: تنها به الفاظ قرآن که ظاهر است، اکتفا مکن؛ تنها ظاهر قرآن را مشناس و به باطن آن نیز بیندیش زیرا که در زیر آن الفاظ ظاهری، معانی بسیار مهم و ارزشمندی وجود دارد. (تلمیح به حدیث «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا...»)

هر که گوید ...: هر کس نگوید که قرآن کلام خداست، او کافر خواهد بود. زیرا پیامبر را دروغگو خوانده است.

کای گروه جهل را گشته فدا: ای گروهی که فدای نادانی خویش گشته‌اید. (را نشانه فک

اضافه است.)

تا بدیدید آنک طعنه می زدید: شما ای کافران، شاهد سرنوشتی بودید که به قرآن نسبت می دادید؛ یعنی، خود فانی و افسانه بودید.

نور خورشیدم ... من نور خدایم که بر شما تابیده ام اما از خدا جدا نگشته ام.
صد زبان و ... قرآن با هر کس به قدر فهم او سخن می گوید از اینرو مولوی می فرماید که صد زبان دارد و یکی از نام های قرآن «ام الکتاب» است.
زهره نی کس را که یک حرفی ... کسی جرأت ندارد که یک حرف از قرآن را کم یا زیاد کند.

من کتاب و معجزت را ... خداوند خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: «من نگهبان کتاب و معجزه تو (قرآن) هستم و دافع بیش و کم کن از قرآنم».
معنی قرآن ز قرآن ... تنها معنی قرآن را از قرآن بپرس؛ یعنی، بکوش تا به وسیله مقایسه آیات با یکدیگر، معنی آنها را بفهمی و یا از کسی بپرس که بر هوی و هوس خویش پیروز شده است. (مردان خدا، عارفان، بهترین مفسران قرآنند).

درس ۲۱- دولطفه

اول قصه ای که به من دادند، اهل کوفه رفع کرده بودند: اولین شکایتی که به من دادند، مردم شهر کوفه مطرح کرده بودند.
اگر ما را از او باز نخری، جز به خدای به کس پناه نداریم: اگر ما را از دست او نجات ندهی، از دست تو به خدا شکایت خواهیم کرد، تو را نفرین می کنیم.
ندیمی در مدح بادنجان فصلی پرداخت: ندیمی در ستایش بادنجان بسیار سخن گفت.

توضیح: ندیم کسی بوده است همنشین پادشاهان که در هر حال می کوشیده تا با سخنان و رفتار خویش شادمانی شاه را بیفزاید و غم را از او دور سازد.

درس ۲۳- آزمندی: درس رزش طمعکاری

سه کشته آن

فراگنجی رسیدند: به گنجی رسیدند.

و این پندی است بر جویندگان ... این پندی است که دنیا به خواهندگان خود می دهد.

چشم تنگ دنیا دوست

یادآوری: این حکایت، حکایت ۲۲ باب سوم «در فضیلت قناعت» گلستان سعدی چاپ دکتر یوسفی است.

انصاف از این مالخولیا چندان فروگفت که بیش طاقت گفتنش نماند: انصافاً از این سخنان بیهوده و خیالهای باطل آن قدر گفت که دیگر طاقت سخن گفتن برای او باقی نماند. گفت چشم تنگ ...: قافله سالار گفت چشم انسان حریص دنیا دوست را دو چیز پر خواهد کرد این دو چیز یا قناعت است در دنیا و یا خاک گور است پس از مرگ. توضیح: چشم تنگ ظاهراً بدین سبب حریص معنی شده است که گویی انسان حریص چشمش باز نمی شود که دیگران هم چیزی داشته باشند؛ می خواهد همه چیز از آن او باشد.

درس ۲۴- آغاز غریزدگی

در این عهد همه آن عادات کاملاً جاری می شود: در این روزگار تمامی آن عادات زشت و ناپسند رواج یافته است.

شتر مرغ های ایرانی ...: استعاره از تحصیل کردگانی است که از خارج آمده اند و هیچ هنری ندارند.

معلومات آنها به دو چیز حصر شده: استخفاف ملت و تخطئه دولت: تمام دانش این از خارج آمدگان در دو چیز منحصر شده است: خوار کردن ملت و خطا کار دانستن دولت. پای ایشان به روی پا بند نمی شد: کنایه از این که بسیار خوشحال، شادمان و بی قرار بودند.

از موجبات اخذ ...: از اسباب رشوه و طمع و بخل و حسد به اندازه ای خود را برکنار می دانند که همه مردم دچار تردید می شوند که آب و هوای کشورهای دیگر چه چیزها پدید آورده است، مثل این که ماندن در آنجا ذاتاً تربیت کننده است و ماهیت افراد را دگرگون می کند (از آب بیرون آوردن کنایه از آشکار کردن و پدید آوردن است).

این انگورهای نو آورده هم ...: انگورهای نو آورده یعنی انگورهای نو بر، استعاره از تحصیل کردگانی که از غرب آمده اند؛ این تحصیل کردگان که معمولاً سخن خویش را با کلمه متأسفانه آغاز می کنند تا تأسف خود را از بازگشت به ایران نشان دهند.

قیح اعمالشان تا چندی به برکت سیاحت ...: زشتی کارهایشان تا مدتی به سبب آن که مردم آنها را تحصیل کرده تصور می نمایند و خارج رفته می دانند، از نظرها پنهان است. کسی در صدد کشف بی حقیقتی ایشان نیست: کسی در پی آن نیست تا بی دانشی و

سرسپردگی آنها را آشکار کنند.

بالادست همه بی تربیتها برمی خیزند: کاری می کنند که در بدی و زشتکاری بر تمام کسانی که پیش از این آنها را بی تربیت می خواندند، پیشی می گیرند.

تصدیق بلا تصور: درست شمردن چیزی که از آن تصویری هم ندارند.

به چه قانون سلوک کنند: مردم نمی دانند با چه روشی با اینان زندگی کنند.

به مارماهی مانی ...: تو مانند مارماهی هستی نه مار هستی و نه ماهی. چرا دورویی می کنی یا مار باش یا ماهی. (نفی نفاق و درخواست یک‌رویی)

بازگشت به خویشتن

یادآوری: این شعر یک مثنوی است. وزن آن فاعِلَاتُنْ فاعِلَاتُنْ فاعِلُنْ و بحر آن رَمَل مُسَدَّسْ مَحذُوفْ است.

غریبان را ...: دانش و دقت، اسباب زندگی غریبان و عشق و محبت راز وجود شرقیان است.

عشق را با زیرکی آمیز ده: ای انسان مسلمانی که در شرق زندگی می کنی، محبت و معنویت خودت را با دانش و دقت بیامیز.

زندگی را سوز و ساز از نار توست: ای انسان مسلمان شرقی! رونق زندگی از آتش سوزان عشق و معرفتی است که تو در دل خویش داری. (آتش، استعاره از عشق معارف الهی و اسلامی).

صد جهان تازه ...: در هر آیه قرآن دنیایی از حقایق و معارف وجود دارد و در هر لحظه که با قرآن باشی از دانش و اطلاعی به اندازه چند عصر بهره مند می شوی و از تجارب نسل های پیشین که در روزگاران مختلف زندگی می کردند، استفاده می کنی.

قوت دین از مقام ...: دین زمانی می تواند نیرومند باشد که افراد به خداوند یکتا اعتقاد و ایمان داشته، با هم متحد باشند و اگر این اعتقاد به توحید و اتحاد تحقق یابد، ملت (امت یا جامعه دینی) پدید می آید.

شرق را از خود ...: تقلید کردن از غرب سبب می شود که شرق خود و ارزشهایش را فراموش کند. نقد غرب و زندگی غربی برای شرقیان لازم است.

توجه: «باید» فعل و به معنی لازم بودن است.

بنده افرنگ از ذوق ...: انسان غریزه به سبب علاقه بسیاری که به ظاهر زندگی غربی یافته است، تنها رقص و سرود را از غریبان می گیرد.

از تن آسانی بگیرد ...: به خاطر تنبلی کار آسانتر (خوشگذرانی ها و سرگرمی های

بیهوده) را می‌پذیرد و سرشت او نیز بدین کار عادت می‌کند.

سهل را جستن در این دیر کهن... آسان‌طلبی (تنبلی) در دنیا دلیلی است بر این که آدمی زندگی واقعی و انسانی خویش را ترک کرده، گویی که زنده نیست و جان از تن او رفته است. (تنبلی نشانه نیستی است.)

زندگی هنگامه برچید از فرنگ: زندگی واقعی از فرنگ رخت بریسته است.
در ضمیرش انقلاب... نشانه‌هایی از دگرگونی در میان شرقیان دیده می‌شود. روزگار غفلت و بی‌خبری گذشته است و هنگام آگاهی و معرفت آمده است.
توجه: شب استعاره از روزگار غفلت و آفتاب استعاره از آگاهی است.

درس ۲۵- دریای عشق

یادآوری: غزل‌های سعدی را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: (۱) بدایع، (۲) خواتیم، (۳) طییات، (۴) غزلیات قدیم. این غزل از «بدایع» اوست. وزن آن مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن و بحر آن مضارع مثنی‌ آخرب مکفوف محذوف است. «اوست» ردیف این غزل و «ار» قافیه آن است. کلمات قبل از ردیف نیز کلمه قافیه‌اند. برای اصل غزل ر.ک: کلیات سعدی، چاپ فروغی، انتشارات امیرکبیر، ص ۴۴۶.

دریای عشق را... به حقیقت ساحلی برای دریای عشق وجود ندارد و اگر وجود دارد به نظر صاحب‌دلان و عارفان آغوش یار (وصال یار) است.
توجه: میان «کنار» و «کنار» جناس تام وجود دارد زیرا اولی به معنی ساحل و دومی به معنی آغوش است.

صاحب‌دلی نماند در این... در این نوبهار زیبا عارفی نمانده است مگر که عاشق گل وجود یار و دل آزرده از بی‌وفایی و کم‌توجهی اوست. (همه صاحب‌دلان، عاشق اویند و گرفتار هجران او).

دانی کدام خاک بر او... آیا می‌دانی من نسبت به کدام خاک حسد می‌ورزم؟ آن خاک خوشبختی که در راه معشوق قرار دارد و معشوق بر آن پای می‌نهد. شاعر پای نهادن یار را بر خاک نوعی از توجه یار به خاک می‌داند از این رو نسبت به آن خاک حسد می‌ورزد و آرزو می‌کند که خاکی باشد در راه معشوق تا بر او پا نهد و از این طریق بدو توجهی کند.

سعدی رضای دوست طلب کن... ای سعدی! رضای یار را طلب کن نه خواسته خویش را، زیرا که بنده باید کاری را انجام دهد که خواسته صاحب اوست. در این بیت تشبیه مضمیر وجود دارد؛ شاعر خود را به «بنده یا غلام» و یار را به «صاحب بنده یا خواجه» مانند کرده است.

درس ۲۶- در محراب عشق

یادآوری: در میان تفسیرهای فارسی قرآن مجید، کشف الاسرار مهمترین تفسیر عرفانی کلام خداست.

اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان در من می‌زنند: اگر جهان زیر و رو شود و شمشیر و نیزه در تن من بزنند.

توجه: فعل مضارع اخباری «می‌زنند» به معنی مضارع التزامی «بزنند» به کار رفته است. زلیخا خواست که ملامت را بر ...: زلیخا خواست تا سرزنش زنان مصری را تلافی کند. پس به حقیقت دانیم که مشاهده ...: به حقیقت می‌دانیم که آنچه دل و جان علی (ع) از جمال و جلال خداوند مشاهده می‌کرد بسیار بیشتر از چیزی بود که زنان نامحرم از حضرت یوسف (ع) می‌دیدند؛ وقتی که زنان مصری از دیدن مخلوقی اینسان از خود بی‌خود شوند که از بریدن دستها و درد آن بی‌خبر باشند، عجیب و غریب نیست که علی (ع) از مشاهده خداوند چنان شود که گوشت و پوست او را بپزند و او احساس درد نکند.

شرح معنی و درک مفهوم

متون ادب سال دوم

درس ۱- ستایش خدا

یادآوری: این شعر یک «مثنوی» است. وزن آن فاعِلَاتْنِ فاعِلَاتْنِ فاعِلُنْ و بحر آن رَمَلْ مُسَدَّسْ مَحذُوفْ است. این شعر از مقدمه منطق الطیر انتخاب شده است. ر.ک: منطق الطیر، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام سید صادق گوهرین، چ نهم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱.

آنکه جان بخشید و ...: خدایی که به انسان جان و ایمان داد. (خاک مجاز است از انسان).

بی‌ستون کرد و زمینش جای کرد: آسمان را بدون پایه آفرید و آن را بر فراز زمین قرار داد.

توضیح: «ش» مضاف الیه جای است: ظاهراً ترتیب دستوری جمله چنین است: [خداوند]

جایش (جای آسمان) را زمین قرار داد. (زمین نقش تمیزی دارد).

سنگ را یاقوت و ...: قدما گمان می کردند که یاقوت، سنگی است که در نتیجه تابش نور خورشید و ماه دگرگون گشته و تبدیل به یاقوت شده است و مشک، خونی است که در ناف آهوی چینی جمع شده، پس از پاره شدن ناف بر روی زمین می ریزد و در نتیجه تابش آفتاب به مشک بدل می شود.

عقل سرکش را ...: زیاده خواهی عقل را با قوانین شرعی مهار کرد، حد و مرز توانایی عقل را معین کرد و با دستورهای شرعی اجازه نداد تا عقل در اموری دخالت کند که در توان او نیست. **توضیح:** عرفا معتقد بودند که عقل توان شناخت خداوند و رسیدن به معرفت ناب را ندارد و اگر بخواهد چنین کند، زیاده جویی کرده است. عطار در این مصراع به این نکته اشاره دارد. **ای خرد در راه تو ...:** ای خدایی که عقل در راه شناخت تو با همه تجربه و توانایی اش مانند بچه ای شیرخوار ناتوان است. (پیری عقل اشاره به این نکته است که گویند اول چیزی که خدا آفرید، عقل بود. «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»)

ای خدای بی نهایت ...: ای خدایی که وجود تو بی پایان است، جز تو کسی وجود ندارد و به سبب آن که تو حدی نداری، جز تو چیزی وجود ندارد؛ یعنی، هر چه هست، خداست. (جز خدا کسی و چیزی نیست).

در خون کشیدن: کنایه از کشتن است. «یا» در آخر دو مصراع «حرف ربط مُرَدَوَج» است که مفهوم تسویه و برابری را می رساند. یا چنین کن یا چنان.

مرده ای ام، می روم بر ...: من در حالی که چون زندگان بر روی زمین راه می روم، اما مرده ام زیرا ایمان و معرفت ندارم، ای خداوند جان مرا با نور ایمان و شناخت زنده گردان. **دولتم ده، گرچه بیگاه آمدم:** خداوند! مرا سعادتمند کن، هر چند که دیر به درگاه تو آمدم.

هر که در کوی تو ...: خدایا! هر کسی که در راه شناخت تو بخت یاور او شد، به خدا رسید (در خدا محو و فانی گشت) و از خودپرستی دور شد.

نیستم نومید و هستم ...: من از رحمت تو ناامید نیستم و در عشق تو بی قرارم. بدان امید که یکی از هزاران دعای من که نشان عشق بی پایان من است، مستجاب شود.

سپاس خدای تعالی و نعت رسول گرامی

همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشان آفرینش پیدا است: خداوند همیشه بوده است و همواره خواهد بود (ازلی و ابدی است) و آفرینش عالم نشانه ای بر وجود اوست.

سپاس وی بر بندگان وی پیدا است: شکر خداوند و حمد و ثنای او بر بندگان او آشکار، واجب و لازم است یا نعمت او بر همگان آشکار است. گزین پیامبران و نازنین همه فرزندان آدم: حضرت محمد (ص) گزیده پیامبران و عزیزترین انسانهاست.

درس ۲- مرزبانان حماسه جاوید

یادآوری: این درس از نوشته‌های استاد محمدرضا حکیمی است. توجه: کلیه جملات صفحه اول این درس استفهام تأکیدی است. چرا چون باروهای استوار...: چرا مانند دیوارهای قلعه‌های پابرجا نگاهی نمی‌کنند. و رسالت آفتاب را تفسیر کردند: پیامبران آمدن خویش را که چون آمدن خورشید، روشنی بخش راه انسان‌های دیگر بود، روشن ساختند. اگر از همه چیز چشم بستند تا به همه چیز چشم گشایند: از زندگی مادی و منافع آن چشم پوشیدند تا به حقایق معنوی و معارف انسانی دست یابند. تندیسهای پاک و شکوهمند و فراز پایه و نگران و تعهدآموز: تصویرهایی پاک، باشکوه، بلندمرتبه، بینا و آموزنده مسئولیت. این ساختن و سوختن...: ساختن انسانهای بینا و پاک و مسؤول و سوختن ناروایی‌ها و بدیها، ارزشمندترین راز زندگی، حیات و روشنی است. حماسه از سرکشی است و سرکشی...: دلیری نتیجه تسلیم‌ناپذیری و نترسی است و تسلیم‌ناپذیری برخاسته از سربلندی است و سربلندی ریشه در اعتقادی راستین دارد.

درس ۳- فرشته انس

یادآوری: این شعر یک قطعه است. وزن آن مفاعِلُنْ مَفاعِلُنْ فَعْلَاتُنْ مَفاعِلُنْ و بحر آن مجتث مَثَمَّنْ مَخْبُونْ مَحْذُوف (اصلم) است. برای اصل این درس ر.ک: دیوان پروین اعتصامی، ناشر: ابوالفتح اعتصامی، ص ۱۸۷. زن از نخست...: از آغاز آفرینش، زن پایه خانه وجود بود. زن آر به راه متاعب...: زن اگر در راه سختیهای زندگی چون شمع نمی‌سوزد، انسانی به وجود نمی‌آید تا راه تاریک زندگی را به یاری خداوند و تلاش خویش روشن کند. چو مهر، گر که نمی‌تافت...: اگر زن مانند خورشید بر کوه وجود نمی‌تابد، عشق، گوهری نداشت تا به عالم عرضه کند، انسانی نبود تا عشقی باشد. (اشاره به اعتقاد پیشینیان که

تابش خورشید را بر دل کوه سبب پیدایی لعل و گوهر می‌دانستند.)
فرشته بود زن آن ساعتی...: زن هنگامی که آفریده می‌شود، در پاکی مانند فرشته است، اینک فرشته را ببینید که مورد طعنه شیطان صفتان واقع شده است. غرض شاعر بیان عظمت و پاکی زن و سرزنش کسانی است که زن را به سبب زن بودنش سرزنش می‌کنند و بدو طعنه می‌زنند.

به گاهواره مادر به کودکی بس...: اگر زحمات مادر نبود، لقمان زنده نمی‌ماند تا درس بخواند و حکیم شود. (لقمان و لقمانهای زمانه نازپرورده دامن مادرند.)
چه پهلوان و چه سالک...: همه مردم شاگرد دامن مادرند که چون مدرسه‌ای است. (چه: حرف ربط مزدوج)

توضیح: چه ... چه، حرف ربط مزدوج است و یکسانی دو مفهوم را می‌رساند.
سَمَنَدِ عمر، چو آغاز بدعنانی کرد...: آنگاه که اسب عمر مرد یا زن نافرمانی آغاز کند، (یکی از آن دو با مشکلی روبرو شود)، وظیفه دیگری است که بدو کمک کند. یعنی اگر مرد نیازمند کمک باشد، زن یاری کند و اگر زن محتاج باشد، مرد یآوری کند.
توضیح: اسبِ عمر، اضافه تشبیهی یا تشبیه بلیغ است. بدعنانی کردن کنایه از نافرمانی است، زیرا نشانه نافرمانی اسب است.

بساط اهرمن خودپرستی و...: خودپرستی و تنبلی مانند شیطانند که بساط خویش را در وجودی پهن کردند، او را نابود خواهند کرد. (خودپرستی و تنبلی قاتل ما و نابودکننده اساس خانواده‌اند.)

برای جسم خریدیم زیور پندار...: با توجه به مادیات برای جسممان زیورهای خیالین و دروغین فراهم کردیم و با این کار روح خود را اسیر پستی و خواری نمودیم. به تعبیری دیگر، آرایش جسم هدف زندگانی شد و با این کار روح خود را اسیر خواری‌ها کردیم.
نه رفعت است، فساد است این...: تکرار یکی از روش‌های تأکید است، تکرار کلمه‌های «فساد» و «هوان» نشانه تأکید شاعر بر این دو مفهوم است.

که حُلّه...؟: حلب: نام شهری است در سوریه که جامه‌های ابریشمی آن معروف بوده است؛ کنایه از این که بود و نبود کالای دیگران به سبب قناعت پیشگی برای ما اهمیتی نخواهد داشت.

چه دیبه‌ایست نکوتر ز دیبه عرفان: هیچ لباسی زیباتر از لباس معرفت و دانش نیست.
توضیح: هر دو مصراع استفهام تأکیدی یا انکاری است؛ یعنی، سؤالی نیست که پاسخ داشته باشد بلکه شیوه‌ای است برای تأکید یک خبر مثبت یا منفی.

درس ۴- ابراهیم ادهم

یادآوری: این درس از باب یازدهم تذکرة الاولیای عطار انتخاب شده است. ر.ک: تذکرة الاولیا، تصحیح نیکلسون، ج اول، مطبعه بریل، افست تهران، ص ۸۵.

آن سیمرخ قاف ...: یقین بالاترین درجه شناخت است. قاف کوهی است افسانه‌ای که گویند بلندترین کوه است و دورتادور زمین کشیده شده است. سیمرخ نیز پرنده‌ای افسانه‌ای است که گویند پرورنده زال، پدر رستم، بوده و در قاف می‌زیسته است.

معنی عبارت: ابراهیم ادهم همانند سیمرخ است که در قاف یقین (اضافه تشبیهی) به سر می‌برد؛ یعنی، به بالاترین درجه شناخت خداوند رسیده است؛ به تعبیر دیگر اگر یقین همانند کوه قاف فرض شود، ابراهیم ادهم سیمرخ آن خواهد بود.

آن گنج عالم عزلت ...: ابراهیم، گنج عالم گوشه‌گیری و خلوت است.

آن گنجینه اسرار دولت ...: ابراهیم، همانند گنجینه‌ای بود که تمامی رازهای بخت و اقبال را با خود داشت.

آن پرورده لطف و کرم ...: ابراهیم کسی بود که لطف و کرم خداوند او را پرورانده و به این مقام رسانیده بود.

در انواع معاملات و اصناف حقایق ...: در انواع ریاضتها و کوششها و اقسام شناختها و معرفتها بهره‌ای کامل داشت.

چهل سپر زرین ... می‌بردند: کنایه از این که مقامی عالی داشت زیرا اینها نشانه شکوه و جلال و مقام بوده است.

روزی بار عام بود: یک روز اجازه ملاقات به همه داده شده بود؛ همه می‌توانستند به دیدار شاه بیایند.

غلامان در پیش او صف زده: غلامان در حضور ابراهیم مرتب ایستاده بودند.

می‌دانید و طاعتش نمی‌دارید: خدا را می‌شناسید و از او پیروی نمی‌کنید.

این همه تحمل از آثار صفت صبوری و رحیمی است و موقوف روز جزاست: بردباری خداوند و عذاب نفرستادن او با این همه نافرمانی و ناسپاسی شما، نتیجه بردباری و مهربانی خداست و رسیدگی به کارهای شما به روز قیامت وا گذاشته شده است.

نقل است که به مزدوری رفتی و ... در وجه یاران خرج کردی: گفته‌اند که کارگری می‌کرد و درآمدش را برای دوستان خرج می‌نمود.

درس ۶- حمایت حمزه بن عبدالمطلب

یادآوری: این درس از کتاب سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، ج دوم، چ دوم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۸-۶۵۷.

اول به علمدار کافران راند: اول به سوی علمدار سپاه کافران حمله کرد.

می کشتی و بهم می افکند: می کشت و برهم می ریخت.

وحشی کمین بر وی بگشود: وحشی ناگهان به حمزه حمله کرد.

حکایت مقتل حمزه از زبان وحشی

هر کجا که در شدی همه از پیش ...: هر کجا که روی می آورد، همه از برابر او می گریختند.

از حدّ عرب بیرون روم: از مرز عربستان خارج شوم.

تو را هیچ روی دیگر نیست: هیچ راه و چاره‌ای برای تو باقی نمانده است.

اگر نه کلمه شهادت گفته بودی، با تو بگفتمی که چه می باید کردن: اگر اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ نگفته بودی (کنایه از این که مسلمان نشده بودی)، می گفتم که با تو چه می باید کرد. (کنایه از این که تو را سخت عذاب می کردم).

هرگز نیارستمی که به خدمت وی شدمی: هرگز جرأت نمی کردم که به حضور پیامبر بروم.

درس ۷- سه غزل از سعدی

در آرزوی تو باشم

یادآوری: این غزل از طیبات سعدی است. وزن آن مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ مَفَاعِلُنْ و بحر آن مُجْتَثٍ مُثَمَّنٍ مَخْبُونٍ مَحْذُوفٍ (اصلم) است. برای اصل غزل ر.ک: کلیات سعدی، چاپ فروغی، ص ۵۶۰.

بدان امید دهم جان ...: به آن امید می میرم که تنم خاک کوی تو شود و تو به هنگام عبور بر آن پای بگذاری.

به مجمعی که در آیند ...: در عرصه قیامت هم که تمام زیبارویان دو عالم جمع خواهند بود باز هم نگاهم به سوی تو خواهد بود و بنده روی زیبای تو هستم.

به خواب عاقبت آنکه ...: خواب راحت من در گور نیز به سبب آن است که از بوی موی تو بهره مندم.

توضیح: این مصراع در کلیات سعدی (چاپ فروغی) و گزیده آقای دکتر انوری از غزلیات سعدی چنین آمده است: ز خواب، عاقبت آگه به بوی موی تو باشم: از خواب مرگ با نسیمی که بوی موی تو را آورد، زنده شوم. ر.ک: کلیات سعدی، محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چ چهارم، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۶۰ و گزیده غزلیات سعدی، مقدمه و شرح حسن انوری، شرکت چاپ و انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۶۳.

هزار بادیه سهل است با وجود: به خاطر رسیدن به تو، طی کردن هزار بیابان هم کار ساده‌ای است و اگر از انجام این کار سرپیچی کنم، خودخواه باشم.

در اندیشه اوصاف تو حیران بودم

یادآوری: این غزل از طیبات سعدی است، وزن آن فاعِلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ فَعْلُنْ و بحر آن رَمَلْ مُثَمَّنْ مَخْبُونِ اصْلَم (محذوف) است. برای اصل غزل ر.ک: کلیات سعدی، چاپ فروغی، ص ۵۵۱.

نه فراموشیم از ذکر ...: گمان مکن که فراموشی مرا از یاد تو خاموش کرده است؛ این گونه نیست بلکه من در اندیشه اوصاف نیک تو حیران و خاموش گشته‌ام. (حسن تعلیل)

بی تو در دامن گلزار: هر شب که بی تو بودم، حتی اگر در دامن گلزار هم خوابیده بودم، گویی در بیابانی پر از خار مغیلان (خار شتر) خوابیده‌ام.

ورنه دور از نظرت: دور از نظرت، می‌تواند دو نوع معنی شود: الف) به صورت یک جمله دعایی: دور از تو باد معادل آنچه امروز در زبان گفتار می‌گوییم: دور از جان شما. ب) به صورت یک قید حالت: در حالی که از تو دور بودم.

همه شب منتظر: تمام شب منتظر شنیدن صدای بلبل بودم که آمدن صبح را خبر دهد. (مرغ سحرخوان در بیت ۲۹۴۸ بوستان سعدی نیز به معنی «بلبل» آمده است.)

من ز تأمل مستم

یادآوری: وزن این غزل که از طیبات سعدی است، فاعِلَاتُنْ، فَعْلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ فَعْلُنْ و بحر آن رَمَلْ مُثَمَّنْ مَخْبُونِ اصْلَم (محذوف) است. برای اصل غزل ر.ک: کلیات سعدی، چاپ فروغی، ص ۵۴۶.

من خود ای ...: ای ساقی من از عشق مستم و تو با جرعه‌ای دیگر مرا از خود بی خود می‌کنی.

هر چه کوتاه نظرانند ...: شراب را به کسانی بده که از معرفت و بینشی برخوردار نیستند، آنان برای مستی نیازمند شرابند، من با اندیشیدن در زیبایی‌های آفرینش مست شده‌ام.

پیش از آب و گل من ...: کنایه از اینکه عشق من به خداوند، ازلی و فطری بوده است.

پیش از پا نهادن به این جهان، در عالم ارواح، عاشق خداوند بوده‌ام.
 من غلام توأم از روی حقیقت...: حقیقتاً من غلام تو هستم اما با وجود تو، دیگر از
 هستی من چیزی نمانده است که ادعای غلامی کنم.
 تا تو برخاسته‌ای...: از هنگامی که در عرصه زیبایی و عشق آشکار گشته‌ای، من دست از
 جستجوی تو برنداشته‌ام.

درس ۸- شگال خرسوار

یادآوری: این درس آخرین حکایت باب اول مرزبان‌نامه است. ر.ک: مرزبان‌نامه، با معنی
 واژه‌ها و...، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۶۳، ص
 ۸۱.

چون از آن کوفتگی پاره‌ای با...: چون از آن خستگی‌ها و جراحت‌ها کمی بهبود یافت.
 از اندیشه جور باغبان، جوار باغ بگذاشت: از ترس کتک باغبان، همسایگی باغ را رها
 کرد. (جناس میان جور، جوار)

داعیه اشتیاق بعد از...: عشق و علاقه به تو سبب شد تا پس از آنکه دوری مانند یک
 مصیبت ما را به ستم و تجاوز خویش از هم جدا کرده بود، به نزد تو بیایم.
 گرگ گفت: شاد آمدی و شادیها...: گرگ گفت: خوش آمدی و سبب شادمانی شدی.
 هیچ هدیه آسمانی و معرفت قلبی نمی‌تواند همسنگ این خوبی تو و برابر با این شادی من باشد
 که چهره زیبا و پربرکت خویش را نشان دادی و به نزد من آمدی.
 چین اندوه از جبین مراد گشودی: انسان هنگامی که اندوهگین باشد، بر پیشانی او
 چین‌هایی پیدا می‌شود. در این جمله جبین مراد یک اضافه استعاره است که یک استعاره مکثیه
 در آن نهفته است؛ یعنی، آرزو به انسانی مانند شده که دارای پیشانی باشد.

معنی جمله: با آمدن اندوه آرزوی مرا پایان دادی. آرزوی مرا شادمان کردی. آرزو مجاز به
 علاقه جزئی است به معنی صاحب آرزو. مرا شادمان کردی یا من از دیدار تو شادمان شدم.

تعاطفی که از تعارف ارواح در عالم اشباح خیزد، از جاتبین در میان آمد:
 مهرورزی که از آشنایی روحها در عالم اجسام (دنیا) پدید می‌آید از طرفین آشکار شد. (به اعتقاد
 فیلسوفان و عارفان روحها قبل از جسمها آفریده شده‌اند و در جهان پیش از دنیای ما با هم بودند،
 روحهایی که با هم انسی یافته‌اند در این دنیا نیز صاحبان خود را به سوی هم می‌خوانند و
 روحهایی که از هم گریزان بوده‌اند در این دنیا نیز صاحبان خود را از هم بیزار می‌کنند) الأرواح
 جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا إِيْتَلَفَ وَ مَا تَنَاکَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ. جانها لشکرهای صف کشیده‌اند، از

آنها، آنچه با یکدیگر آشنا شدند، دوست و محرم گشتند و آنچه همدیگر را شناختند، از هم دور شدند. ر.ک: احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱، ص ۵۲.

عکس خُضرت آن بر گنبد خضرا می زند: انعکاس سرسبزی و زیبایی آن بر آسمان می افتد؛ (آن قدر سرسبز است که بر سبزی آسمان پیشی می گیرد).
توجه: قدما آسمان را سبز کبود، نیلی و لاجوردی می دانسته اند.

متنزهی از عیش با فرح ...: گردشگاهی از زندگی شیرین، شیرین تر و صحرایی از رنگین کمان زیباتر، چون درخت بهشتی (طوبی) و جامه حوریان، سبز و باطراوت و علاوه بر این از حیوانات درنده و گزنده نیز خالی و امن.

خر را این سخن بر مذاق وفاق افتاد: خر سخنان شغال را نشان همدلی دانست.
شغال گفت عجب دارم ...: شغال گفت: تعجب می کنم که کسی نقد حاضر را به امید رسیدن به نسیئه خیالی از دست بدهد.

فردا ساخته و از مهمات دیگر پرداخته، عزم اینجا کنم: فردا مهیا شده و از کارهای مهم دیگر فارغ شده، قصد این مرغزار کنم.

عنان عزیمت او را از راه بازگردانم: او را از قصد خویش (ماندن در ده) منصرف کنم.
خون آن بیچاره ...: خون آن شغال بیچاره بیهوده ریخته شد. (کنایه از اینکه کشته شد).

درس ۱۰- سخن آشنا

یادآوری: این شعر، غزل شماره ۱۲۲ دیوان حافظ (چاپ قزوینی - غنی) است. وزن آن مفاعِلُنْ مفاعِلُنْ مفاعِلُنْ فَعْلُنْ و بحر آن مُجْتَثٌ مُثَمَّنٌ مَخْبُونٌ أَصْلَمٌ (محدوف) است.

دلا معاش چنان کن ...: ای انسان چنان زندگی کن که اگر روزی اتفاقی ناخواسته برای تو پدید آمد، فرشته با دست برداشتن به درگاه خدا و دعا، تو را نجات دهد و از گزند حوادث حفظ کند. (لغزیدن پا کنایه از اشتباه یا اتفاق ناخواسته است).

نگه نداشت دل ما ...: به عشق من توجهی نکرد و من ناراحت نیستم، از بنده (من و معشوق) کاری بر نمی آید؛ خدا بخواهد که معشوق مرا دوست بدارد.

صبا در آن سر زلف ...: ای باد صبا، ای پیام آور عاشقان، (در ادب پارسی، باد صبا را رسول عاشقان می دانند) اگر دل مرا در زلف معشوق گرفتار دیدی، محبت کن و به او بگو؛ جایی خوش یافته است، هرگز آنجا را ترک نکند.

غبار راهگذارت کجاست تا ...: غبار راهی که تو از آن می گذری کجاست تا حافظ

مقداری از آن را به عنوان یادگاری از فرستاده عاشقان (باد صبا) در نزد خود نگه دارد؛ به یادگار ایامی که صبا می آمد و پیام تو را همراه با غبار راه تو می آورد.

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست

یادآوری: این شعر، غزل شماره ۵۸ دیوان حافظ (چ قزوینی، غنی) است. وزن آن مفاعِلُنْ فَعْلَاثُنْ مفاعِلُنْ فَعْلُنْ و بحر آن مُجَثَّثُ مُثَمَّنْ مَخْبُونِ مَحْذُوفِ (أَصْلَمُ) است.

سر ارادت ما و آستان ...: ما اراده و خواست خود را بر آستانه خانه دوست نهاده ایم، (اراده ای و خواستی نداریم، اختیار خود را به دوست داده ایم یا سری را که نشانه ارادت است بر آستان خانه دوست نهاده ایم) زیرا می دانیم که آنچه برای ما پیش آید جز خواست و اراده او نیست (ما تسلیم او هستیم).

نظیر دوست ندیدم ...: من آینه هایی از ماه و خورشید ساختم تا چهره خدا را در آن ببینم اما نتوانستم. کنایه از اینکه مخلوقات هر چه قدر هم زیبا و عظیم باشند، نشانه وجود خدا هستند، اما خدا نیستند یا جمال دوست را در عظیم ترین آینه های هستی (ماه و خورشید) هم جستجو کردم، اما او بی نظیر و بی همتاست.

مگر تو شانه زدی ...: قطعاً تو موهای خود را شانه کردی که باد و خاک خوشبو شده اند. **رخ تو در نظر آمد ...:** چهره زیبای تو در نظرم آمد به آرزوی خویش خواهیم رسید زیرا که حال و کار نیکو در پی گمان نیکوست. (مصراع دوم اشاره به حدیث پیامبر اکرم (ص) است که می فرماید: تَفَالَّوْا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ؛ فال نیکو بزنید تا خیر و نیکی بیابید.)

صبا ز حال دل تنگ ...: صبا این پیام آور عاشقان کجا می تواند حال دل تنگ ما را بیان کند زیرا که دل ما مانند پیچ و خمهای برگهای غنچه لایه به لایه است و باد صبا نمی تواند در آن راه یابد.

نه من سبوکش این دیر ...: تنها من نیستم که اسیر دشواریها و سختیهای این جهان رند سوزم؛ چه بسیارند کسانی که حکایت آنها با دنیا، حکایت سنگ و سبوست، سر آنها به سنگ حوادث دنیا شکسته است. (وضعیتی بدتر از من دارند.)

زبان ناطقه در وصف ...: زبان قوه ناطقه توانایی بیان عشق ما را ندارد (اغراق) و با این حساب دیگر چه جایی برای قلم بی زبان بیهوده گوست که بخواهد بیان کننده عشق ما باشد.

توضیح: قوه ناطقه: همان عقل و اندیشه کلی است که هر انسان مقداری از آن را دارد و با آن امور معقول را درک می کند و خوب و بد را از هم بازمی شناسد. این نیرو خاص انسان است و دیگر موجودات از آن بهره ای ندارند. مقصود حافظ از تعبیر «زبان ناطقه» این است که اگر عقل کلی هم زبان داشته باشد، توان بیان عشق ما را ندارد.

که داغدار ازل ...: که مانند شقایق از ازل داغ عشق را با خود داشته است.

درس ۱۲- قاضی بست

یادآوری: برای اصل این داستان ر.ک: تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، چ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶، ص ۶۶۳.

بسیار نشاط رفت: بسیار شادی کردند و خوش گذراندند.

ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده، نشستن و دریدن گرفت: ناگهان دیدند که کشتی امیر مسعود به سبب آن که آب قوت یافته و کشتی را پر کرده بود، شروع به فرو رفتن و در هم شکستن کرد.

هنر آن بود: خوش شانس (بختی) آن بود.

ایزد عزّ ذکره رحمت کرد پس از نمودن قدرت: خداوند که یارش عزیز است بر امیر رحمت کرد پس از آن که با آن طوفان و خطر قدرت خویش را نشان داده بود. امیر از آن جهان آمده به خیمه ...: امیر که نزدیک بود، بمیرد، نجات یافته، به خیمه آمد.

بوالعلاء طبیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم: دیدم که بوالعلاء طبیب پایین تخت امیر مسعود نشسته است.

امروز دُرُستم: امروز سلامت، امروز سلامت خود را به دست آورده‌ام.

بسیار شاخه‌ها نهاده و طاسهای ...: شاخه‌های بسیاری از درخت نهاده بودند و بر بالای هر یک ظرفهای بزرگی از یخ تا هوای اتاق سرد و خنک باشد.

مخنقه در گردن، عقدی همه کافور: امیر گردنبندی از کافور به گردن داشت.

توضیح: کافور اثر طبی داشته و تب‌بر بوده است.

فراختر بتوانند زیست: بتوانند با آسودگی بیشتر زندگی کنند.

مرا به کار نیست: به کار من نمی‌آید، آن را نمی‌خواهم.

چون بدانچه دارم و اندک است، قانعم، و زر و بال این چه به کار آید: وقتی که به آنچه دارم خرسندم، پذیرفتن مالی که سبب عذاب و گرفتاری و گناه است، برای من چه فایده‌ای دارد؟

زندگانی خداوند دراز باد: دعای بوالحسن بولانی است در حق سلطان مسعود: خدا عمر سلطان مسعود را زیاد کند.

حال خلیفه دیگر است: وضع خلیفه با من فرق می‌کند.

مرا چه افتاده است که زر، کسی دیگر بَرَد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟: مگر من بیمارم که زر را کسی دیگر بَرَد و من به قیامت مجبور به جوابگویی درباره حلال و حرام آن

باشم.

به هیچ حال این عهده قبول نکنم: به هیچ صورت این مسؤولیت قبول نخواهم کرد.
اگر وی را یک روز...: اگر پدرم را تنها یک روز هم می دیدم، واجب بود که از وی پیروی کنم تا چه رسد به اینکه من سالها شاهد رفتار او بوده‌ام.
من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم: من هم مانند پدرم از حساب و کتاب قیامت و ماندن در منازل مختلف آن می ترسم.
الله، بزرگا که شما دو تن اید: خدایا، چقدر شما دو تن بزرگید (بزرگوارید)!

دیگر روز رُقتی نشست به امیر و حال باز نمود: روز بعد بونصر، نامه کوتاهی به امیر مسعود نوشت و ماجرا را برای او بیان کرد.

درس ۱۳- نبرد رستم و سهراب (۱)

یادآوری: قالب این درس مثنوی است. وزن آن فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعْلَ و بحر آن متقارب مَثْمُنْ محذوف است. برای توضیح بیشتر دربارهٔ این درس و درس بعد ر.ک: غمنامهٔ رستم و سهراب، انتخاب شرح، جعفر شاعر، حسن انوری، چ مکرر، انتشارات قطره، تهران، ۱۳۷۳. یا حماسهٔ رستم و سهراب، توضیح و گزارش، منصور رستگار فسایی، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۳.

به کشتی گرفتن نهادند سر: تصمیم گرفتند که با هم کشتی بگیرند.
سرافراز سهراب با زور...: گویی که آسمان بلند، دست سهراب سرافراز نیرومند را بیست.

پیچید از...: از درد به خود پیچید و آهی کشید، به حال مرگ افتاد و اندیشهٔ او پایان گرفت. (دیگر به چیزی خوب یا بد نیندیشید.)
زمانه به دست تو دادم کلید: روزگار کلید زندگی مرا به دست تو داد.
توضیح: «م» مضاف‌الیه کلید است.

ز مهر اندر آمد روانم به سر: به سبب عشق و علاقه به پدر، جانم را از دست دادم.
بُئری ز روی زمین پاک مهر: تمام عشق و علاقه‌ات را نسبت به زمین و اهل آن قطع کنی.
که سهراب کشتست و افکنده خوار: (به رستم خواهد گفت) که سهراب کشته و با خواری بر زمین افکنده شد درحالی که همواره پیدا کردن تو را می خواست. (آرزویش یافتن تو بود).

که گم باد نامش ز گردنکشان: نفرین رستم است به خودش، نام رستم از جمع پهلوانان

کم شود، بمیرد و نابود شود.

بدو گفت ار ایدونکه رستم تویی: سهراب خطاب به رستم می‌گوید: اگر این چنین است که تو رستمی، مرا بیهوده به سبب بداخلاقی کشتی.

نجنیبید یک ذره مهرت ز جای: به اندازه ذره‌ای نسبت به من احساس محبت نکردی. چو برخاست آواز...: زمانی که من آماده سفر به سوی ایران شدم، مادرم با صورتی که از اشک خونین، سرخ شده بود، به نزد من آمد.

توضیح: برخاستن آواز کوس، نشانه اعلام سفر و کنایه از آن است. در قدیم زمانی که سپاه یا کاروان قصد سفر داشت، طبلها به صدا درمی‌آمد.

کنون کارگر شد که بیکار گشت: وقتی این مهره به کار آمد که دیگر برای من فایده‌ای ندارد زیرا من زنده نیستم که با آن پدر را بشناسم و از وجود او بهره‌مند شوم.

درس ۱۴- نبرد رستم و سهراب (۲)

همی گفت سهراب کاین بتری است...: سهراب خطاب به رستم می‌گفت: این کار تو؛ یعنی، گریه و زاری و بی‌قراری تو از کشتن من بدتر است. تو پهلوانی نباید گریه و شیون کنی. از این خویشتن کشتن...: سهراب خطاب به رستم: حتی اگر خودت را هم بکشی، فایده‌ای ندارد، اتفاق افتاده و سرنوشت چنین بوده است.

سر نامداران همه گشته شد...: پهلوانان از تصوّر مرگ رستم از خود بی‌خود گشته، سرگشته و حیران شدند.

بسی روز را داده بودم نوید...: من روزهای خوشی را به سپاهیانم نوید داده بودم و در زمینه‌های مختلف به آنها امید موقّیت و پیروزی داده بودم. سهراب به رستم می‌گوید: تورانیان به امید پادشاهای من به ایران آمدند.

نباید که بینند...: نکند که در راه یاری من رنجی ببینند؛ حتی نگاه تو هم به آنها مهربانانه باشد. (کنایه از اینکه در هیچ امری به آنان ستم نشود).

جز از خاک تیره مبادم نشست...: من باید پس از این واقعه بر خاک تیره بنشینم، بر خاک نشستن نشانه بدبختی و بیچارگی و کنایه از آن است؛ من بیچاره و بدبخت شدم.

که دلشان به گفتار خویش آورم...: برای کشتن سهراب چه عذری بیاورم که زال و رودابه حرف مرا بپذیرند. (دل مجاز به علاقه جزئیّه است به جای خود آنان).

چرا روز کردم بر او بر سیاه...: چرا او را کشتم و روزش را سیاه کردم.

همی آرزوگاه شهر آمدش...: سهراب آرزوی تخت پادشاهی کشور را داشت، تابوتی

تنگ نصیب او شد.

دریغ آن همه حسرت جان گسل ... رستم خطاب به سهراب می‌گوید: حیف از آن همه اندوه جانکاه که برای رسیدن به پدر تحمل کردی و اینک از مادر جدایی و داغ پدر بر دلت نشسته است.

زبان بزرگان پر از پند ... بزرگان رستم را نصیحت می‌کردند در حالی که رستم از مرگ فرزند به شدت غمگین بود. (زبان مجاز است به علاقه جزئیّه از دهان).
چنین است کردار ... کار آسمان بلند چنین است گاه به کسی عزّت می‌دهد (کلاه نشانه عزّت و کنایه از آن است) و گاه کسی را خوار می‌کند (کمند نشانه خواری و اسارت و کنایه از آن است).

بدین رفتن اکنون ... بر مرگ نابهنگام و ناجوانمردانه سهراب باید گریست. نمی‌دانم عاقبت کارش در جهان آخرت و در حضور خداوند به کجا خواهد رسید (بهشتی است یا دوزخی) یا نمی‌دانم کار این مرگ به کجا خواهد کشید و چه عواقبی در پی خواهد داشت.
یکی زود سازد، یکی دیرتر ... یکی زودتر می‌میرد و دیگری دیرتر اما سرانجام همه خواهند مرد. ساختن: آماده سفر شدن، آماده رفتن (مردن) شدن.

توضیح: مرگ را به راهی یا پلی مانند کرده است که سرانجام همه از آن خواهند گذشت.
تو دل را بدین رفته خرسند کن: رفته: به دو معنی تواند بود: ۱) سهراب، ۲) حکم قطعی خداوند، قسمت و سرنوشت: به مرگ سهراب که خواست سرنوشت بوده است راضی باشد یا به این قسمت خویش (داغ فرزند) راضی باشد.
نیاری همان رفته را باز جای ... تو نمی‌توانی مرده را بدین جهان بازگردانی، زیرا روان او در سرای دیگر ماندگار گشته است.

درس ۱۵- گلهایی از گلستان

یادآوری: این درس شامل حکایت ۵ و ۲۲ و ۲۳ باب دوم گلستان سعدی است. ر.ک: گلستان سعدی، غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸، باب دوم.
تنی چند از روندگان متفق ... چند تن از صاحب‌دلان و سالکان راه خدا همسفر بودند.
از کرم اخلاق بزرگان بدیع است: از بزرگواری عارفان که ناشی از اخلاق نیک آنان است، عجیب است که از هم‌نشینی فقیران دوری کنند.

من در نفس خویش این قدرت قوت و سرعت می‌شناسم: من در وجود خویش این اندازه توانایی و سرعت سراغ دارم.

خود را در سلک صحبت ما هم صحبت و همشین و همراه ما شد، به جمع ما پیوست.

از آنجا که سلامت حال درویشان است: از آنجا که درویشان دارای خلوص و صداقتند. گمان فضولش نبردند: گمان نکردند که مزاحم آنها باشد و به کاری زشت دست زند. دزد بی توفیق، ابریق رفیق دزد بی نصیب از لطف خدا (بدبخت)، آفتابه یکی از درویشان را برداشت و گفت که برای وضو گرفتن از جمع آنان دور می شود در حالی که قصد داشت آفتابه را بدزدد. (در این جمله، آرایه تضمین المزدوج دیده می شود؛ یعنی، در پی هم آمدن کلمات مسجع توفیق، ابریق، رفیق.)

تا روز روشن شد آن تاریک رأی مَبْلَغی راه رفته بود: تا زمانی که روز شد آن دزد تاریک دل مقداری راه رفته و از یاران دور شده بود.

چو از قومی یکی بی دانشی کرد وقتی از میان جمع و قومی کسی نادانی کرد، ارزشی برای بزرگ و کوچک آن قوم نمی ماند.

شنیدستی که گاوی در علفزار این مثل را شنیده ای که یک گاو بیمار در چراگاه همه گاوان ده را بیمار خواهد کرد.

اگر چه به صورت از صحبت وحید افتادم هر چند که به ظاهر از همشینی با درویشان محروم شدم و جدا ماندم اما از این داستان که گفתי، بهره مند گشتم.

بخشایش الهی، گمشده ای را در مناهی، چراغ توفیق عفو و آمرزش خداوند، گنهکاری را هدایت کرد.

به یمن قدم درویشان و صدق نفس ایشان به برکت و میمنت همراهی با درویشان و راستی و اخلاص آنان، خویهای زشت او به اخلاق پسندیده بدل گشت.

زبان طاعنان در حق او دراز که بر قاعده اول است و زهد و صلاحش نامعول: زبان بدگویان هنوز در حق او دراز بود که این انسان، بر رسم و رفتار پیشین خود باقی است و پرهیزکاری و نیکی و درستی او بی اعتماد. (به ظاهر و ریایی، پرهیزکار و درست گشته و در باطن و ضمیر او تغییری راه نیافته است.)

بهتر از آنی که می پندارند: تو در حقیقت بهتر از آن هستی که مردم درباره تو گمان دارند (می اندیشند).

لیکن مرا که حسن ظن همگنان در حق من به کمال است و من در عین نقصان، روا باشد اما اندیشه کردن (نگران بودن) و رنج بردن برای من شایسته است که دیگران درباره من بسیار خوش گمانند در حالی که من در خویش نقص و عیب فراوان می شناسم.

در بسته به روی خود ...: در خانه خویش را بر مردم بسته‌ایم تا از عیب ما آگاه نشوند و آن را در بین مردم منتشر نسازند. این کار (بستن در) سودی ندارد در حالی که خدا از همه کارهای آشکار و پنهان ما آگاه است.

حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر: انسان حریص با داشتن یک جهان نیز هنوز نیازمند است؛ در حالی که انسان قانع و خرسند با داشتن یک نان احساس خرسندی و بی‌نیازی می‌کند. («ی» در پایان جهانی و نانی، وحدت است)

کارها به صبر برآید و مستعجل به سر درآید: کارها با صبر و تحمل انجام می‌گیرد و به نتیجه می‌رسد و انسان شتابکار با سر به زمین خواهد خورد (کنایه از اینکه به مقصود نخواهد رسید).

هر که با داناتر از خود ...: بحث کردن با داناتر از خویش موجب آشکاری نادانی آدمی است. مفهوم این عبارت آن است که راه اثبات دانایی، بحث کردن با داناتر از خود نیست.

خداوند سلاح را چون به اسیری برند، شرمساری بیش برد: صاحب اسلحه (کسی که اسلحه دارد)، اگر به دست دشمن اسیر شود، شرمساری او بیشتر از کسی است که بدون اسلحه اسیر دشمن گشته است. مقصود از این جمله‌ها آن است که عالم مانند شخص صاحب اسلحه است و عامی، انسان بدون سلاح. اگر هر دو به فرمان شیطان درآیند و اسیر گناه شوند، شرمندگی عالم بیشتر خواهد بود.

عام نادان پریشان ...: انسان عامی نادان گمراه بدبخت بهتر از دانشمند گنهکار است زیرا انسان عامی به سبب نادانی گمراه شد ولی عالم با وجود دانایی و بینایی در چاه گناه و گمراهی افتاد.

درس ۱۶- چند داستان از بهارستان جامی

طاووس و زاغ

یادآوری: برای اصل این داستانها ر.ک: بهارستان جامی، اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۷، ص ۵۴، ۱۱۱، ۱۱۶ و ۱۱۷.

در پوشیدن موزه غلط کردیم: در پوشیدن کفش اشتباه کرده‌ایم. تو کفش مرا به پا کرده‌ای و من کفش تو را.

غالباً در آن خواب آلودگی تو سر از گریبان من برزده‌ای و من سر از گریبان تو: احتمال نزدیک وجود دارد که در آن آغاز خلقت به سبب آنکه تازه از خواب عدم بیدار شده بودیم و هر دو خواب‌آلوده بودیم، تو لباس مرا پوشیده‌ای و من لباس تو را.

مور با همت

موری را دیدند به ...: موری را دیدند که آماده نشان دادن نیرومندی خویش بود.

روباه زیرک

روباهی با گرگی دم مصادقت می‌زد و قدم موافقت می‌نهاد: روباهی با گرگی ادعای دوستی داشت و با هم همراه بودند.

بر روباه فراخ و بر گرگ تنگ: آن سوراخ برای عبور روباه، گشاد و برای گذر گرگ، تنگ بود.

حال بیرون رفتن را ملاحظه کرد: روباه به بیرون رفتن از آن سوراخ نیز می‌اندیشید و توجه کرد (می‌دانست که باید آن قدر میوه بخورد که بتواند از آن سوراخ خارج شود).

حکایت عبدالله جعفر

چرا بر نفس خود ایثار: چرا (آن نانها) را صرف وجود خویش نکردی و خودت نخوردی.

همه خلق مرا در سخاوت: همه مردم مرا به سبب بخشش بسیار، سرزنش می‌کنند.

درس ۱۷- ای تیر غمت را دل عاشق نشانه

یادآوری: این شعر یک مُسمَط تضمینی است که شیخ بهاء الدین عاملی (عالم و شاعر قرن ۱۰ و ۱۱) با استفاده از یک غزل خیالی بخارایی (شاعر قرن ۹) به صورت پنج مصرعی (مُخَمَّس) سروده است. وزن شعر، مَفْعُولُ مَفَاعِيلُ مَفَاعِيلُ فَعُولُنْ و بحر آن هَزَجْ مُثَمَّنْ أَخْرَبْ مَكْفُوف محذوف است.

ای تیر غمت را دل عاشق نشانه: ای کسی که دل عاشق نشانه تیر غم تو است. همه عاشقان اسیر غم هجران تواند. (را نشانه فک اضافه است)

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه: گروهی اسیر و عاشق تو آند اما تو از آن کسی نیستی، کسی به وصال تو نرسیده است.

در میکده رهبانم و در صومعه عابد ...: خدایا! من برای یافتن تو به هر جایی رفتم و به رنگ صاحبان آن جای درآمدم.

هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو: پروردگارا! به هر جای پا می‌گذارم، تو را می‌بینم، نوری که همه چیز را روشن کرده و به آن هستی بخشیده، تو هستی.

در میکده و دیر که ...: آن معشوقی که همگان در میکده و دیر او را می‌جویند، تو هستی. مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو: غرض من از رفتن به سوی کعبه یا بتخانه، یافتن

تو است. (اینها تنها بهانه‌ای برای جستجوی توست.)

بلبل به چمن... این بی‌قراری بلبل در باغ برای عشق گل، در حقیقت به سبب آن است که گل را نشانی از تو یافته است و پای نهادن پروانه به آتش شمع و خویشتن سوزی او که به دیدن اسرار حقیقی منجر می‌شود، به سبب عشق تو است.

دیوانه منم که روم خانه به خانه: این بی‌قراری و جستجوی خانه به خانه من به دلیل عشق تو است که مرا دیوانه و بی‌قرار کرده است.

عافل به قوانین خرد... فیلسوف از طریق استدلالات عقلی، راه رسیدن به تو (خدا) را طی می‌کند و انسان عارف عاشق که دیوانه عشق تو است بیرون از هر قاعده و قانونی در همه جا تو را می‌جوید. هر کس به زبان خویش تو را ستایش می‌کند تا بینیم که چه کسی به وصال تو خواهد رسید. (بویدن غنچه بشکفته این باغ کنایه از بهره‌مند شدن از معرفت حقیقی و رسیدن به وصال خداوند است.)

هر چند که عاصی است، ز خیل... با وجود نافرمانی و گناه باز هم از بندگان تو است. **امید وی از عاطفت...** امید شیخ‌بهای به مهربانی پایان‌ناپذیر تو است و گناه و لغزش و کوتاهی خیالی نیز به امید بهره‌مندی از کرم و بخشش تو؛ برای گناهایی که انجام شده این بهترین عذر و بهانه است که بگوییم خدایا! اگر گناهی کردیم، برای این بود که از کرم و عفو تو برخوردار شویم.

درس ۱۸- سخنان شیخ ابوسعید

یادآوری: برای اصل این داستانها ر.ک: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ۲ ج، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۸، ۳۱۸-۲۸۳.

حکایت ۱

پس وقتی چنان بود که به دریا... زمانی لازم شد که ایشان از دریایی عبور کنند. **گرفتم که من در آب افتادم...** فرض می‌کنم که به هر جهت من در آب افتادم، تو به چه دلیل خود را در آب انداختی.

من به تو از خویشتن غایب بودم... من به سبب دوستی تو و علاقه‌ای که به تو دارم وجود خویش را احساس نمی‌کنم. (وجود خود را فراموش کرده‌ام). چنان می‌پندارم که من جدای از تو نیستم. تو در هر حال که باشی من نیز آن گونه‌ام.

حکایت ۲

هر جاسوسی که تو را حذر فرماید... هر انسان آگاهی که تو را از امری بترساند تا از آسیب آن در امان باشی، مهربان‌تر از کسی است که تو را نسبت به کاری ایمن سازد و تو پس از انجامش بترسی.

حکایت ۳

شیخ به سر سخن شد: شیخ به آغاز سخن رفت، سخن خویش را آغاز کرد.
سخن می‌گفتند که کس ندانست: از آنچه می‌گفتند، کسی خبر نداشت.

هر چه من می‌دانم، او می‌بیند: مقصود ابوعلی از این جمله مقایسه دو نوع شناخت و معرفت یعنی شناخت عقلی و شناخت عرفانی است. ابوعلی که یک فیلسوف است می‌گوید آنچه من از راه عقل و استدلال، به شیوه فلاسفه دانسته‌ام و دریافته‌ام، ابوسعید از طریق مشاهده قلبی و کشف و شهود درونی؛ دیدن با چشم دل (بصیرت) که شیوه عارفان است، دریافته است. یادآوری: در جوابی هم که ابوسعید به شاگردان خود داده، مقایسه این دو نوع معرفت به چشم می‌خورد «هر چه ما می‌بینیم، او می‌داند»؛ یعنی، معرفت ما عرفانی و معرفت (شناخت) ابوعلی فلسفی است و البته معرفت عرفانی برتر و بالاتر از شناخت فلسفی است، شناخت عرفانی دیدن و شناخت فلسفی شنیدن است و شنیدن کی بود مانند دیدن.

حکایت ۴

امروز از احکام نجوم سخن خواهیم گفت: مقصود ابوسعید از این جمله این است که به پیش‌بینی وقایع روزهای بعد و آینده خواهیم پرداخت؛ یعنی، کاری که منجمان (ستاره‌شناسان) بدان می‌پرداختند. البته قصد او از این سخن، مسخره کردن ستاره‌شناسان و نادرست دانستن کار آنهاست.

توضیح: این جمله یک طنز است.

همه مردمان گوش هوش... همه مردم از صمیم قلب با گوش جان به شیخ توجه کردند.
ای مردمان! امسال همه آن... مقصود ابوسعید از این جمله، بیهوده انگاشتن کار ستاره‌شناسان و بیان نادرستی پیشگویی‌های آنان است و بیان این اعتقاد که در همه زمانها هر چه خدا خواهد، همان خواهد شد.

دست بر روی فرود آورد: کاری است که مسلمانان به هنگام پایان دعا انجام می‌دهند و نشانه پایان یافتن و تمام شدن دعا و مجلس است. (کنایه از اینکه دعا به پایان رسید).
فریاد از خلق برآمد: مردم از شنیدن سخن و تأثیر کلام او چنان بی‌قرار شدند که فریاد **اَللّٰهُ اَللّٰهُ** و **اَللّٰهُ اَكْبَرُ** از آنان برخاست.

چند سخن کوتاه و حکمت‌آموز

هر که بر خویشتن نیکو گمان است: هر کس که بر نفس خود اطمینان دارد و گمان می‌کند که از او خطایی سر نخواهد زد و اشتباهی نخواهد کرد، خود را و نفس خویش را نمی‌شناسد.

هر که به خدای بداندیش است: هر کس به خدای اعتماد و توکل ندارد. وقت تو این نفس است ...: وقت یک اصطلاح عرفانی است. یعنی هر لحظه که انسان تصمیم به ترک هوا و میل به خدا بگیرد، همان لحظه وقت اوست. به تعبیر دیگر، انسان در هر لحظه باید قدر همان لحظه را بداند و از آن به‌تمامی استفاده کند زیرا آدمی به گذشته و آینده دسترسی ندارد و همان لحظه است که قطعاً از آن اوست و اگر بخواهد کاری بکند، همان لحظه، لحظه کار است و وقت همین است.

روز، امروز است: آن روزی که تو در انتظار آن هستی که بیاید و تو در آن کاری بکنی، همین امروز است اما تو از آن غافل و قدر آن را نمی‌دانی.

ندانی و ندانی که ندانی ...: از حقایق بی‌خبری و ندانی که بی‌خبری و نمی‌خواهی هم تو را از این بی‌خبری آگاه کنند.

بنده آنی که در بند آنی: تو بنده آن چیزی هستی که آن را از همه چیزها بیشتر دوست داری.

هر که با هر کسی ...: هر که با همه مردم اعم از خوب و بد همنشین باشد، از او انتظار نیکی نمی‌توان داشت زیرا که نفس او مطیع و یاور شیطان شده است.

درس ۱۹- بار دانش

یادآوری: «باردانش» یک قصیده است. وزن آن **فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ** و بحر آن **مُتَقَارِبْ مُثَمَّنْ** سالم است. «مردّف» است و ردیف آن «را» می‌باشد و «-ری» قافیه و کلماتی که این واجها در پایان آن آمده‌اند، واژه‌های قافیه‌اند.

توضیح: ناصر خسرو در این قصیده کوشیده است تا مردم را به سوی عقل و دانش دعوت کند و این اعتقاد مردم در آن روزگار را نادرست بشمارد که می‌گفتند: افلاک در سرنوشت ما مؤثر است.

نکوهش مکن ...: آسمان را سرزنش مکن، سرنوشت تو به دست خود توست. اگر ناکامی یا محرومیت داری، خودت پدیدآورنده آنی، سرنوشت و آسمان کاره‌ای نیست. بیهوده‌گویی، غرور و بی‌خبری را از سر به در کن.

نشاید ز دانا نکوهش: شایسته نیست که انسان دانا چیزی یا کسی را سرزنش کند که در کاری هیچ تقصیری نداشته است.

همی تا کند: مادامی که عادت فلک جفا و ستمگری است، تو صبر و بردباری پیشه کن. توضیح: بیت لُف و نشر مرتب دارد.

چو تو خود کنی اختر: وقتی که تو با اعمال خویش سرنوشت خود را بد و شوم می سازی، از آسمان نمی توان انتظار داشت که تو را خوشبخت سازد.

تو باهوش و رأی از نکو محضران: چرا با داشتن هوش و عقل، خوش برخوردی را از خوش برخوردان نمی آموزی؟

نگه کن که ماند همی نرگس نو: غرض ناصر خسرو از این بیت و بیت های بعدی مقایسه انسان های دانا و نادان است. معنی بیت: بین، گل نرگس تازه شکفته از سیم و زر بسیار همانند تاج اسکندر است؛ مقصود از سیم، گلبرگ های سفید نرگس و غرض از زر، گلبرگ های زرد آن است که گلبرگ های سفید در اطراف نرگس و گلبرگ های زرد در وسط آن قرار دارد.

درخت ترنج از بر و برگ: درخت نارنج به سبب میوه ها و برگ های رنگینش، یادآور خیمه و چادر امپراتور روم است.

یادآوری: قیصر لقب پادشاهان روم، کسری لقب پادشاهان ایران و خاقان لقب پادشاهان چین بوده است.

سپیدار مانده ست بی هیچ: درخت سپیدار میوه ای ندارد. شاعر سبب این بی چیزی را از خود او دانسته و خواسته تا بار دیگر این نکته را یادآوری کند که موفقیت یا شکست هر کس به دست خود اوست.

بسوزند چوب درختان بی بر: درختانی که میوه ای ندارند، هیزم آتش اند و سزای بی ثمری چیزی جز آتش نیست.

به زیر آوری چرخ نیلوفری را: بر همه چیز حتی آسمان مسلط خواهی شد. درخت تو: درخت وجود تو (اضافه تشبیهی)

تو را خط، قید علومست و خاطر: خط برای تو همانند بندی است که علوم را به وسیله آن ثبت و ضبط می کنی و ضمیر تو همانند زنجیری است که مرد سپاهی به وسیله آن اسب خود را نگه می دارد. عمل به این علم همانند اسب است، اگر عمل نکنی، تنها زنجیری به دست خواهی داشت و آنگاه چون چاکران خواهی بود که اسبی ندارند اما افساری به دست دارند.

توضیح: تلمیح به حدیث: قَبِّلُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ: علم را با نوشتن مهار کنید. (ع)
اگر شاعری را تو پیشه گرفتی: یادآوری: این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند؛

یعنی معنی آنها به هم وابسته است و باید با هم معنی شوند. مخاطب ناصرخسرو در این بیتها شاعران مدّاحند. آنها را با مطربان مقایسه کرده و مطربان را از شاعران مدّاح برتر می‌داند. به آنان می‌گوید: اگر شاعری برای تو یک پیشه باشد و از ارزش شعر و مقام شاعر بی‌خبر باشی و از شعر برای ستایش ظالمان و دروغ‌بافی استفاده کنی، باید بدانی آن که آوازخوانی را به عنوان یک پیشه انتخاب کرده از تو برتر است زیرا در مجلس شاهان که مطرب و آوازخوان، حق نشستن دارد، تو حق نشستن را نداری، می‌ایستی و شعر می‌خوانی؛ از این رو باید این زبان گستاخ خویش را ببری و خاموش شوی.

صفت چندگویی به شمشاد و لاله ...: (خطاب به شاعران مدّاح و غزلسرا) تاکی سخن از توصیف زیبارویان خواهید گفت و روی زیبای آنها را به لاله و زلف سیاه و خوشبوی آنها را به شمشاد مانند می‌کنید.

به علم و به گوهر کنی مدحت ...: تو کسی را به داشتن دانش و نجابت و پاک‌طینتی ستایش می‌کنی که وجودش اساس هر نادانی و بدطینتی و بی‌اصلی است.

به نظم اندر آری دروغی طمع را ...: تو ای شاعر مدّاح، سخن سراسر دروغی را برای طمع خویش به صورت شعر درمی‌آوری تا از سیم و زر و مقام و جاه بهره‌مند شوی در حالی که دروغ سرمایه کافری است و تو ادّعای مسلمانی داری.

پسنده است با زهد ...: آیا شایسته و پسندیده است که با وجود کسانی چون عمّار یاسر و ابوذر غفّاری که در زهد و تقوی بی‌نظیرند، عنصری به مدح سلطان محمود غزنوی که پادشاهی ستم‌پیشه است، بپردازد.

درس ۲۰- ماهیخوار و ماهیان

یادآوری: برای اصل این داستان ر.ک: کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، ص ۸۲.

اسباب قوت که قوام معیشت است ...: اسباب فراهم آوردن غذا را که اساس زندگی است، از این راه (مکر و حيله) باید تهیه کرد.

بدان روزگار کرانه می‌کرد: به وسیله آن روزگار می‌گذراندم.

توجه: شناسه «م» در فعل «کرد» به قرینه لفظی حذف شده است.

تدبیر ایشان بیاید کرد: باید برای صید آنها فکری کرد.

چون از ایشان بپردازیم: زمانی که از آنها فارغ شدیم. (آن ماهیان را صید کردیم).

اگر حال بر این جمله باشد ...: اگر حال این گونه باشد که صیادان برای صید ماهیان

بیایند من باید امیدی به زندگی نداشته باشم و به رنج گرسنگی و تلخی مرگ راضی شوم.
 بقای ذات تو به دوام... زندگی تو به زاد و ولد ما بستگی دارد زیرا ما غذای تو هستیم.
 لکن در این نزدیکی آگیری می دانم که آتش به صفا...: اما در این نزدیکی آگیری
 می شناسم که آب آن در پاکی از گریه عاشق و صبح صادق رازگشاینده تر است. در ادبیات فارسی
 گریه عاشق را پرده‌در و غماز خوانده‌اند زیرا راز عاشق را برملا می‌کند و دیگران از گریه عاشق پی
 به عشق او می‌برند. صبح دوم نیز این‌گونه است زیرا با آن روز آغاز می‌شود و تمام رازهایی که در
 دل شب پنهان بود، آشکار می‌شود. صبح صادق بعد از صبح کاذب است و صبح کاذب، سپیدی
 است که در پایان شب در افق پدید می‌آید و بعد از لحظاتی جای خود را به سیاهی می‌دهد.
 اما مدت گیرد و ساعت تا ساعت صیادان بیایند: اما این کار (بردن ماهیان) به زمان
 احتیاج دارد و هر لحظه ممکن است صیادان بیایند و فرصت از دست برود.

به زبان عِظت می‌گفت: به زبان نصیحت می‌گفت.
 هر که به لاوه دشمن فریفته شود...: هر کس با چرب‌زبانی دشمن گول بخورد و بر
 انسان پست و بدطینت اعتماد کند، سزای او مرگ است.

خردمند چون دشمن را در مقام خطر بدید...: انسان عاقل زمانی که دشمن را در
 جایگاهی دید که برای او خطر دارد و قصد جاننش را کرده است، اگر کاری نکند در قتل خویش
 کوشیده باشد و زمانی که کوشید اگر پیروز شود، مشهور گردد و اگر شکست خورد و به دست
 دشمن کشته شود، کسی او را به سبب نداشتن بزرگواری، غیرت و مردانگی و شجاعت سرزنش
 نخواهد کرد و ضمن آنکه از سعادت شهادت بهره‌مند گردیده، خداوند او را ثواب جهاد و کوشش
 نیز خواهد داد.

یکسر به زیارت مالک رفت: مُرد و به دوزخ رفت. (کنایه)
 پای در راه نهاد: کنایه از اینکه به راه افتاد.
 وفات ماهیخوار را عمر تازه شمردند: مرگ دشمن برای ماهیان عمری از سر نو بود.

درس ۲۱- پیام‌سخن سالاران

سرّ عشق

یادآوری: این شعر مثنوی است. وزن آن فاعلاتن مفاعِلن فَعْلَن و بحر آن خفیف مُسَدّس
 مخبونِ أصلم است.

به زبان سرّ عشق...: زبان توانایی بیان رازهای عشق را ندارد، عشق مرواریدی است که
 گفتن نمی‌تواند آن را سوراخ کند.

هر چه گویی که آنچنان ...: هر چه دربارهٔ عشق بگویی، عشق غیر از آن است.
به زبان قال و قیل عشق مگوی ...: با زبان و سخن ادعای عاشقی مکن. برخیز و دل را
در برابر خدا راست و صادق ساز تا قابلیت بهره‌مندی از عشق را بیابی که دل جایگاه عشق است.
دل ز خُبث هوا نمازی کن ...: زمانی می‌توانی عاشق حق باشی که دلت را از هوا و هوس
پاک گردانی.

انسان بیهوده آفریده نشده است

تو چه پنداشتی که ایزد فرد ...: تو چه گمان می‌کنی؟ آیا می‌پنداری که خداوند یکتا تو
را بیهوده آفریده است؟

با بدان منشین

از برون و درون ...: انسانهای بد از نظر ظاهر مانند آدمی و از نظر باطن چون حیوان
درنده‌اند.

چند باشی به این و آن مشغول

یادآوری: شعر یک قصیده است. وزن و بحر آن مانند شعرهای قبلی همین درس است.
«از» قافیه و کلماتی که این واجها در آن آمده است، کلمات قافیه‌اند.

چند گویی که نشنودت راز ...: تا چند شکوه می‌کنی که همدمی نیست تا راز دل بشنود
و تا کی جستجو می‌کنی، وقتی که همراز و دردآشنایی نمی‌یابی.

بد مکن خو که طبع گیرد خو ...: عادت به بدی مکن زیرا که سرشت تو بدان بدی
عادت خواهد کرد و کمتر ناز کن که ناز بسیار به آز و طمع تبدیل می‌شود.

از فراز آمدی سبک به نشیب ...: از بلندی زود و آسان به پایین آمدی اکنون که
می‌خواهی از پایین به سوی بلندی بروی، رنج می‌بینی. بلندی (فراز) و پائینی (نشیب) استعاره
از شرایط آسان زندگی و شرایط سخت آن است.

کمتر از شمع نیستی، بفروز ...: در هر شرایط سختی بکوش تا زنده و سربلند و شاد
باشی.

راست کن لفظ و استوار بگو ...: اگر هر کاری داری در انجام آن با تمام وجود بکوش، اگر
شاعری کلمات را آماده کن، پس اشعار استوار و محکمی بگوی و راه سخن را از لغزشها پاک کن
و به سرعت و با نهایت جرأت پیش رو.

خاک صِرفی به قعر مرکز دو ...: سعی کن خویشتن را بشناسی و جهتی را در زندگی
پیش بگیری که به کمال تو بینجامد، اگر خاک خالص هستی به قعر زمین رو که جایگاه اصلی
توست و اگر نور خالصی به بالاترین نقطهٔ آسمان رو که مکان واقعی تو است.

تا نسازد زمانه با تو... تا زمانی که روزگار موافق میل تو نیست، تحمل کن و بردبار باش.

گر عقابی مگیر عادت... این بیت و دو بیت بعدی بیان‌کننده این نکته است که از قدر خویشتن مکاه و مطابق باشآن و منزلت خویش رفتار کن. اگر بزرگی، شیوه حقیران را پیش مگیر و به کمتر از قدر و ارزش خود راضی مشو اگر کاری می‌کنی باید در حد و اندازه تو باشد. زمین فواخ نشان‌دهنده عظمت جولان و حرکت تو و هوای بلند، نشان عظمت پرواز توست.

گر تو سنگی... اگر ادعای پایداری و استواری داری باید بالای سختیها را تحمل کنی و اگر چنین نیستی در برابر کوچکترین سختی عاجز و ناتوان شو.

چند باشی به این و آن... تا کی مشغول خوب و بد و رد و قبول دیگران باشی، خجالت بکش و به فکر خویشتن باش.

سفر، مَرَبی مرد است

یادآوری: شعر انوری یک قطعه است. وزن آن مفاعِلن فعلاَتن مفاعِلن فَعْلَن و بحر آن مجتث مثنی مخبون محذوف است. «ر» قافیه و کلماتی که این واجها در آن آمده‌اند، کلماتی چون (هنر، دگر و ...) کلمات قافیه‌اند.

سفر مَرَبی مرد... سفر تربیت‌کننده انسان و مقدمه رسیدن به مقام است، سفر جایگاه سرمایه‌ها و استاد هنرهای مختلف است (آدمی را به مال می‌رساند و به او هنرهای مختلف را می‌آموزد).

به شهر خویش درون، بی خطر بود مردم... انسان در شهر خود مانند گوه‌ری که در معدن باشد، ارزشی ندارد.

به جرم خاک و فلک در، نگاه باید کرد... یادآوری: «به» و «در» دو حرف اضافه‌اند که در متون قدیم ما برای یک متمم به کار می‌رفته‌اند. شاعر در این بیت از آرایه حسن تعلیل استفاده کرده است. طبق نظر قدما، زمین مرکز جهان بوده و آسمانها به دور آن می‌چرخیده‌اند. شاعر از حرکت آسمانها به سفر تعبیر کرده و عظمت و روشنی و بلندی آسمان را به سبب سفر آن دانسته و پستی و تیرگی و فروافتادگی زمین را به علت سکون آن، و از ما خواسته تا با دقت در وضع این دو و عبرت‌گیری از احوالشان به سفر پردازیم.

فضل آدمیان بر جمادات

یادآوری: وزن این قطعه فاعِلاَتن مفاعِلن فَعْلَن و بحر آن خَفیف مُسَدّس مَخْبُون أَصْلَم است.

توضیح: مصوت بلند «ی» قافیه است.

بر جمادات فضل آدمیان ...: برتری انسان بر جمادات صرفاً به سبب عقل و تقوای اوست.

درس ۲۲- جلوه‌های هنر در اصفهان

یادآوری: این درس از کتاب «صفیر سیمرخ» نوشته استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن است. استاد دکتر اسلامی از ادیبان، نویسندگان و ایران‌شناسان فرهیخته معاصر است. این کتابها از آثار اوست: نوشته‌های بی‌سرنوشت، گفتیم و نگفتیم، سخنها را بشنویم، جام جهان بین و ...

اصفهان چون شاهزاده افسون شده ...: این جمله‌ها اشاره دارد به داستانهای عامیانه فارسی که در بسیاری از آنها شاهزاده‌ای به دست جادوگری اسیر می‌شود و به خواب دائمی فرو می‌رود تا آنگاه که قهرمانی یافته می‌شود و با شکستن طلسم شاهزاده، او را از آن خواب نجات می‌دهد.

کالبد بنا، مینایی است که روح ایران ...: قالب بنا همانند شیشه سبزرنگ یا جام سبزی است که تمام جلوه‌های فرهنگ مردم ایران را در آن می‌توان دید.

ترکیب ریاضی وار، مجرّد، پر از کنایه و ابهام ...: نقشها و رنگها ترکیبی عقلی و دقیق، جلوه‌ای روحانی دارند که پر از پوشیده‌گویی و پنهان‌گویی است. در آنها همه چیز به وسیله نقشها بیان شده است.

تا «ناپیداگران» در «محدود» جای گیرد: تا بهشت در جهان محدود جای گیرد و پدیدار شود. (تا آرزوهای بی‌کران و رازهای بی‌پایان در نقشهای محدود جا بگیرد.)

هم زلف و سرانگشت و بنا گوش و نور و عطر و آب روان و هم عجز درون نیازمند: زلف و سرانگشت‌های حنا بسته و چهره‌های زیبارویان و روشنائی و بوی خوش و آب جاری نعمتهایی هستند که جسم از آنها بهره‌مند می‌شود و نیاز درونی انسان به جهان برتر نیازی است که روح بدان محتاج است و ارتباط با جهان برتر از ماده (معنوی) او را راضی و خرسند می‌سازد.

در عصر صفوی تنها هنر نقش و معماری است ...: در روزگار صفوی تنها هنر نقاشی و معماری است که می‌کوشد تا بازگوکننده همه نیازهای درونی انسان باشد، نیازهایی که شرایط اجتماعی آن عصر اجازه بیان آن را نمی‌داده است و جوابی است به تمامی غرایز و میل‌های انسان. آرزوهای مرده آنان به وسیله این نقشها زنده می‌شدند.

درس ۲۳- قصیده خوان بهار، از ظفر خبر می‌داد

یادآوری: این شعر یک مثنوی است. وزن آن مفاعِلن مَفاعِلن مَفاعِلن فَعَلَن و بحر آن

مَجَّتْ مَثْمَن مَخْبُونِ أَصْلَمَ (محذوف) است.

شبی دراز... شب استعاره از حکومت طاغوت و نور استعاره از آزادی است.
سوار ثانیه‌ها... زمان به سواری مانند شده است، حتی زمان نیز غمزده و غبارآلود بود.
ز دشت تیره محنت... محنت و درد و رنج به دشتی مانند شده است. قافله مردم، از دشت رنجها می‌گذشت و هزاران قدم با آزادی، رهایی و آسایش فاصله داشت.

اگر به سان شقایق به سینه داغی داشت: هر چند امام مانند شقایق داغ فرزند (حاج مصطفی خمینی) را بر سینه داشت اما چراغ راهنمای مردم در آن شام سیه به دست او بود.
چرا که قاصدک از رمز راه آگه بود: قاصدک، استعاره از رسولانی است که پیامهای امام را به مردم می‌رساندند. معنی مصراع: زیرا آورنده پیام به ارزش کار خود آگاه بود و به پیروزی نهضت ایمان داشت و می‌دانست چگونه در میان گروه‌های مختلف اجتماع راه یابد.
سکوت بود و در آن... به ظاهر صدایی از کسی به گوش نمی‌رسید. (ایام اختناق بود.)
اما در آن سکوت، جهانی از اعتراض نهفته بود و نگاه‌های مردم بیان‌کننده ظلمی بود که بر همه جا سایه افکنده بود.

گل بزرگ شفق، ریشه داشت در شط خون: سرخی غروب هم، رنگ خویش را از خون شهیدان بسیار این سرزمین می‌گرفت و لباس کبود روزگار از شهادت مبارزان گلگون می‌نمود.
به برگ برگ سپیدار نقره‌گون در باغ... حتی بر برگهای درختان باغهای سرزمین ما نیز داستان داغ شهیدان را نوشته بود. (اشاره به بسیاری شهیدان)

نگاه عشق صبورانه... عشق و محبت بر حال مردم ما می‌گریست و زمان این ستم را تحمل می‌کرد. (عشق و زمان هر دو استعاره مکنیه‌اند.)

نسیم معجزه با خود... نسیمی که به معجزه می‌ماند با خود بوی خوش آزادی و رهایی را آورد و خبر از بازگشت امام (ره) داد.

خبر ز رویش خورشید در سحر می‌داد: خبر می‌داد که خورشید آزادی در حال طلوع است.

به مهد غصه، مکان داشت... به تنها چیزی که باور داشتیم غم و اندوه بود زیرا مصیبت‌های بسیاری بر سر ما آمده بود. (طفل باور، مهد غصه و گردباد مصائب هر سه تشبیه بلیغ یا اضافه تشبیهی‌اند).

نسیم نور، از آن سوی شب... پیامهای امام خمینی (ره) مانند نسیمی از نور از بیرون کشور به سوی ایران آمد و هنگام نابودی حکومت طاغوت فرا رسید.

فضای صبح ز عطر سحر معطر شد: فضای انقلاب از عطر آزادی خوشبو گشت.

به خنگ عشق نشستند راهیان ...: راهیان انقلاب با اتکا به عشق و محبت خویش نسبت به خدا و امام و آزادی با انجام کارهایی که مانند معجزه بود، به مقابل خطر رفتند. زمانه را ز ظفر، جقه بر جبین بستند: مبارزان نشان پیروزی خود را بر پیشانی روزگار نصب کردند. (پیروز شدند).

سرود سرخ شقایق به دست جاری شد: شهادت همهٔ سرزمین ما را فراگرفت و نور آزادی و رهایی تمام فضای طاغوتی میهن را روشن ساخت.

سپیده بر کهر حق ...: سپیده استعاره از حضرت امام خمینی (ره) است. کهر حق نیز اضافهٔ تشبیهی است. امام که به روشنی سپیده بود در حالی که حق و حقیقت را همراه داشت، آرام و با تحمل به سوی ایران می‌آمد در حالی که در زیر لب دعا می‌کرد.

غریو شوق ز دل‌های آفتابی برخاست: فریاد شادی از دل‌های مؤمنان برخاست. کسی که راز تمام فصول می‌دانست: امام (ره) کسی بود که از همهٔ حقایق خبر داشت. صفا دمید به آینه‌های زنگاری ...: دل‌های تیره را با نور کلام خویش روشن ساخت و با تمام امکانات به بیدار کردن مردم پرداخت.

مناره‌ها همه تکبیر عشق ...: از همه جا و از همه مناره‌ها فریاد عشق و دوستی برخاست و پیروزی فرارسید.

سوار فاتح ...: امام (ره) خورشیدی بود که چون یک سوار پیروز از ستیغ کوه ظلمت و تاریکی گذشته و آن را فتح کرده بود. (بر حکومت طاغوت غلبه کرده بود).

گشود لب به سخن ...: با آمدن حضرت امام (ره) حتی جامدات نیز لب به سخن گشودند و از حکومت طاغوت و از نیستی او سخن گفتند. (اشاره به آزادی همهٔ مردم)

ز استقامت گل‌ها و تندباد تعب: از پایداری مبارزان و تندباد سختیها و ستمهایی که حکومت طاغوت عامل آن بود، سخن گفت. (گل استعاره از مبارزان است).

ز بس بر این خط گلرنگ ...: از بسیاری شهیدانی که در راه انقلاب شهید شدند، شب‌نمی سرخ بر گل سپید پیروزی نشست؛ یعنی همه جا پیروزی همراه با شهادت بود.

ز بس جوانه ز خون زد گل شقایق ما ...: از بسیاری شهیدان، گل‌های شقایق سرزمین ما از خون آبیاری می‌شدند و می‌رویدند و گویی قایق وجود ما در ساحل دریای فاجعه لنگر انداخته بود؛ هر لحظه با شهادت انسانی که فاجعه‌ای بزرگ بود، روبرو بودیم.

قسم به پاکی گل‌های شاخه ...: قسم به خلوص و تقوی و قسم به مخلصان و متقیان راه خدا.

به سر نور، به ابهام پرشکوه فلق ...: قسم به اساس نور و روشنایی (خدا) و قسم به آن

حالی که انسان در هنگام دیدن سپیده دم و طلوع خورشید احساس می کند (شاعر از این حال به ابهام تعبیر کرده است، زیرا انسان زیبایی آن را با تمام وجود احساس می کند اما توان توصیف آن را ندارد). و قسم به خون خورشید که او را به هنگام مغرب در قتلگاه شفق می کشند و این سرخی شفق به نظر شاعر چیزی جز جوشش خون به ناحق ریخته خورشید نیست.

سپیده تا نرزد صبح را صلا نرود: قطعاً سپیده انقلاب به صبح پیروزی می انجامد زیرا همواره در دنیای طبیعت تا صبح نیاید، سپیده نمی رود و هر سپیده به صبح می پیوندد. که خاک ما همه از خون عشق نمناک است: زیرا که تمام سرزمین ما از خونهایی که برای عشق به اسلام و ایران ریخته شد، نمناک است.

ز موج فتنه چه باک است و دام...: از فتنه انگیزی دشمنان و دامهای شیاطین کوچک و بزرگ ترسی نداریم زیرا خدا همراه امام خمینی (ره) است.

درس ۲۴- جهاد یا مسؤولیت شهید

یادآوری: این درس از نوشته های استاد شهید مرتضی مطهری است. حضرت آیت الله مطهری از متفکران، فیلسوفان و اسلام شناسان معاصر و از پیشگامان انقلاب اسلامی بود. از آثار اوست: ده گفتار، بیست گفتار، اصول روش رئالیسم، داستان راستان، کتابسوزی در ایران و مصر و...

خداوند جامه ذلت و روپوش بلا را بر تن او می پوشاند: خداوند ترک کننده عمدی جهاد را اسیر خواری و بلا می سازد (جامه ذلت و روپوش بلا تشبیه بلیغ یا اضافه تشبیهی اند). او را لگدکوب حقارت می کند: او را پست و بی مقدار می سازد.

پرده ها روی بصیرت دل او قرار می دهد و بیش را از او سلب می کند: پرده های گناه دل او را تیره می سازد و توان دریافت حقایق و بینش قلبی از او گرفته می شود.

یادآوری: غرض از بصیرت دل و بیش همان معرفت عرفانی یا دریافت حقایق از طریق مشاهدۀ قلبی است که توسط آینه دل صورت می گیرد و اگر دل به زنگار گناه و لغزش و غفلت تیره شود، نمی تواند جلوه گاه این نوع معرفت باشد.

دولت حق به جرمه ضایع ساختن جهاد از او برگردانده می شود: حضرت علی (ع) از تعالیم اسلام و حکومت اسلامی که مرحمت الهی اند به دولت حق تعبیر کرده اند و فرموده اند اگر مسلمانان و کارگزاران حکومت اسلامی از جهاد به عمد روی بگردانند خداوند به جرمه این کار پرچمداری اسلام را از آنان خواهد گرفت و آنان اسیر سختی و گرفتاری می شوند.

درس ۲۵- حجة الاسلام امام محمد غزالی توسی

یادآوری: این درس از نوشته‌های مرحوم استاد جلال‌الدین همایی است. استاد همایی از نویسندگان، ادیبان و شاعران معاصر است. از آثار اوست: غزالی‌نامه، مولوی‌نامه، فنون بلاغت و صناعات ادبی و...

به پاس دوستی و مشرب صفایی که با پدر غزالی داشت: برای حفظ دوستی و حفظ هم‌مشربی با پدر غزالی، زیرا هر دو فقیر و درویش و متعبد بودند و به صوفیه که به روایتی اهل صفا خوانده شده‌اند، علاقه و ارادت داشتند و مقصود از مشرب صفا نیز بیان همین ارادت و علاقه مشترک است.

در تعهد وی همت گماشت و در پرورش این در یتیم، دقیقه‌ای، فرو نگذاشت: همت و اراده خود را صرف تربیت و سرپرستی او کرد و در پرورش این مروارید یتیم (بی‌نظیر، بی‌همتا یا بی‌پدر) هیچ نکته‌ای را فروگذار نکرد.

یادآوری: در واژه یتیم، ایهام وجود دارد. تا خود می‌توانست و از ترکه چیزی باقی مانده بود، کفایت زندگی... تا زمانی که امکانات مالی او اجازه می‌داد و از میراث پدر غزالی چیزی باقی مانده بود، زندگی آن دو را اداره کرد.

خدمت او تعلیق نوشت: در حضور استاد و با نظارت او آثار پیشینیان را می‌خواند و بر آنها حاشیه می‌نوشت.

در جرگه آزادگان درآمد: به جمع عارفان پیوست.

در بیابانی قدم نهاد که «نوک هر خار، نشان کف پایی دارد»: به دنیای عرفان روی آورد، به دنیایی که روندگان بسیار داشته و طی آنها با سختیهای بسیار همراه بوده است.

هیاهوی جدال قیل و قال، به سکوت و حال...: معرفت و شناسایی فلسفی او به شناخت عرفانی بدل گشت. هیاهوی جدال و قیل و قال مدرسه که ناشی از بحثها و مناظرات فیلسوفان است و کشمکش با هفتاد و دو ملت که نشان از پافشاری هر کس بر نظر خویش و اعتقاد به درستی آن است کنایه از معرفت فلسفی و سکوت، حال، آرامش، سازگاری و توجه به مردم کنایه از معرفت عرفانی است زیرا اینها از شاخصهای شناخت عرفانی اند.

در پی تحقیق برآمد: به دنبال کشف حقیقت رفت.

شک و تردید و تزلزل خاطر که ملازم با روح‌های کنجکاو است، هر چه سخت‌تر بدو دست داد: شک و تردید و اعتماد نداشتن به آموخته‌ها و اعتقادات که روح‌های انسانهای کنجکاو بدان مبتلا می‌شوند، با شدت تمام وجود غزالی را دربرگرفت.

و مناظره و تعصب نکند: بحث نکند و بر نظر خویش پافشاری ننماید.

درس ۲۶- آهوکشی، آهوپی بزرگ است

یادآوری: این شعر یک مثنوی است. وزن آن مفعولُ مفاعِلُن فَعولُن و بحر آن هَزَج مسدّس
أَخْرِبِ مَقْبُوضِ مَحْذُوف است. برای اصل داستان ر.ک: لیلی و مجنون، تصحیح و تحشیۀ حسن
وحید دستگردی، چ دوم، مؤسّسۀ مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۲.

سازنده ارغنون این ساز...: شاعر داستان لیلی و مجنون را به ساز ارغنون (ارگ) مانند
کرده و از گوینده داستان به نوازنده تعبیر کرده است. نوازنده این ساز ارغنون از پرده‌های ساز
خویش چنین آوازی را پدید آورد. (گوینده داستان چنین گفت): پرده: سیمها و رشته‌های ساز
است.

کان مرغ به کام نارسیده...: «مرغ» استعاره از مجنون است و نوفلیان قبیله نوفل سردار
عرب هستند که به مجنون قول داده بود با یاری سپاهیان به جنگ قبیله لیلی برود و او را برای
مجنون بیاورد اما با وجود جنگ با قبیله لیلی از این کار بازماند و مجنون ناامید و دلشکسته او و
قبیله‌اش را ترک کرد. (زمانی که مجنون قبیله نوفلیان را ترک کرد)

صیّاد سوار دید و درمائد: صیّاد از دیدن سوار تعجب کرد.

جانی است هر آفریده‌ای را: هر موجود جانی دارد که حق دارد از آن استفاده کند.

آن کس که نه آدمی است...: کسی که مهربان نباشد و به آزار و اذیت دیگر موجودات
راضی شود، انسان نیست، یک گرگ است و کشتن آهو، کاری بسیار زشت است.

چشمش نه به چشم یار...: بی‌تردید چشمان او همانند چشم لیلی و روی او به زیبایی
بهار (شکوفه) تازه شکفته است. (بیت استفهام تأکیدی است)

آن گردن طوق‌بند آزاد...: آن گردنی که حلقه‌ای رنگین به دور دارد و آزاد از هر گونه قید
و بند است برای بریدن با تیغ فولادی حیف است.

وان چشم سیاه سرمه سوده...: آن چشمان سیاهی که گویی در آن سرمه کشیده‌اند،
خطاست که با مرگ در خاک بیارامند.

صیّاد بدان نشید کو خواند...: صیّاد از سخنان پرعاطفه و احساس مجنون بسیار تعجب
کرد. (مصراع دوم یک کنایه است زیرا نشانه تعجب است.)

گر فقر نبودمی هم آغوش: اگر فقر همراه من نبود؛ اگر فقیر و نیازمند نبودم.

نخجیر دوماهه قیدم این...: این چند آهو صید دوماهه دام من است، یک خانه، زن و
بچه دارم و صیدم فقط همین است.

گر بر سر صید سایه داری...: اگر به حال صید توجهی داری، جانم را از من بخر که
سرمایه این کار را داری. (سایه داشتن بر سر کسی یا چیزی کنایه از توجه داشتن به حال اوست.)

از مرکب خود سبک فروجست: از اسب خود زود پایین آمد.
 آهو تک خویش آهو تک: استعاره از اسب تندرو است. اسب تندرو خود را به او داد تا
 آهوان آزاد شدند. (گردن مجاز به علاقه جزئی به معنی تمام وجود آهو).

درس ۲۷- طرح یک بیماری

یادآوری: این درس از نوشته‌های آل احمد است، مرحوم جلال آل احمد از نویسندگان
 معاصر ماست. از آثار اوست: داستانهای مدیر مدرسه، سه تار و ... و سفرنامه‌های خسی در
 میقات، اورازان و ...

عوالم علوی هم هست: در صادرات غریبه‌ها، مکتبهای فکری و معارف معنوی هم وجود
 دارد.

ضربان تکامل در آن سوی عالم، تصاعدی و نبض رکود در این سر عالم، رو به
 فرو مردن: در غرب پیشرفت لحظه به لحظه است و در شرق رکود به آخرین حد رسیده است.
 «همین خرننگ کن بزرگ قرن بیستم»: در ماده اول قانون اساسی بسیاری از کشورهای
 جهان آمده که «جهان به دو قسمت شرق و غرب تقسیم می‌شود و آمریکا سرمدار غرب و
 شوروی سابق جلودار شرق است و این دو به ظاهر مخالف یکدیگرند» آل احمد (نویسنده مقاله
 غریزدگی) از این جمله به «خرننگ...» تعبیر کرده است.

یادآوری: البته این سخن ناظر به قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است.
 همچون غرب که فریادش از خودسری «تکنولوژی» و ماشین به هواست: غرض از
 این جمله رشد بی‌رویه و غیرقابل کنترل تکنولوژی در جهان غرب است که اختیار آن از دست
 مردم بیرون رفته و به جای آن که در خدمت انسان باشد، علیه او به کار گرفته می‌شود و بسیاری از
 اندیشه‌وران غرب نیز زبان به اعتراض گشوده‌اند.

درس ۲۸- سه غزل از دیوان شمس

ای خدا! این وصل را هجران مکن

یادآوری: وزن این غزل فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و بحر آن رمل مسدّس محذوف است.
 «مکن» ردیف غزل و «ان» قافیه آن است و کلمات «هجران، نالان و...» واژه‌های قافیه‌اند. برای
 اصل این غزلها ر.ک: گزیده غزلیات شمس، محمدرضا شفیعی کدکنی، چ هشتم، شرکت سهامی
 کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۷۰، غزل ۳۲۲-۱۵۳-۱۰۰.

باغ جان را تازه ...: خدایا! باغ جان ما را به آب معرفت تازه و سرسبز کن و مستان

خویش را محروم مکن و باغ جانهای عارفان و جمع آنان را ویران مساز.
 بر درختی کاشیان مرغ توسست...: مرغ استعاره از عارف است، درخت، خلوت عارفانه
 و آن شرایطی است که عارف در آن شرایط با حق ارتباط می‌یابد: خدایا خلوت عارفانه مردان
 حق را بر هم مزن و عارف را از رسیدن به خودت ناامید مگردان. با عنایت خود، عارف را به
 وصال امیدوار ساز.

جمع شمع خویش...: خداوند! اولیای تو مانند شمعی هستند که مریدان به دور آن
 جمع گشته و از نور هدایت و معرفت بهره‌مند شده‌اند، این جمع را ناامید و پراکنده مکن.
 گرچه دزدان خصم روز روشنتند: دزدان استعاره از مخالفان معرفت عرفانی و روز
 استعاره از معرفت عرفانی است. مولانا از خدا می‌خواهد که جمع عارفان را پراکنده نسازد که
 دشمنان آنها خوشحال شوند.

کعبه اقبال این حلقه است و بس...: تنها جایی که می‌توان به اوج بخت و اقبال رسید،
 حلقه و جمع عارفان است.

... که آن دلدار می‌آید

یادآوری: وزن غزل مفاعیلُنْ مفاعیلُنْ مفاعیلُنْ و بحر آن هزج مثنیٰ سالم است.
 «می‌آید» ردیف غزل و «ار» قافیه آن است و کلماتی که این واجها در آن آمده است، واژه‌های
 قافیه‌اند.

تو هم ای دل ز من گم شو! که آن دلدار می‌آید: دل تا زمانی لازم است که دلداری
 نباشد آنگاه که دلدار بیاید، عاشق نیازمند هیچ چیز نیست حتی دل، زیرا معشوق همه چیز او
 خواهد بود.

نگویم یار را «شادی»...: من یار خود را «شادی» نمی‌نامم زیرا او بسیار برتر از «شادی»
 است من از بسیاری عشق او از شادی نامیدنش عار دارم.

برو ای شکر! کاین نعمت...: من نیازی به شکر و صبر ندارم زیرا نعمت وصال یار از حد
 شکر و سپاس بیرون است و صبر هم برای روزگار هجران است و به هنگام وصال به آن نیازی
 نیست.

روید ای جمله صورتها که...: ای نقشها که در ضمیر و ذهن من جای گرفته و مرا به خود
 مبتلا ساخته‌اید، بیرون روید زیرا نقشهای نو (یار و وصال یار) به سوی من می‌آید.
 در و دیوار این سینه...: انبوه شادی و بسیاری سر و سینه‌ام را می‌شکافد زیرا نمی‌تواند
 از راه زبانم بیان شود.

فصل بهاران رسید

یادآوری: وزن غزل مُفْتَعِلُنْ فاعِلُنْ مُفْتَعِلُنْ فاعِلُنْ یک وزن دوری و بحر آن مُنَسْرَح مَثْمَن مَطْوِی مکشوف است.

جلوه گلشن به باغ...: گلها که همانند زیبارویان بودند، در باغ ظاهر شدند و جلوه‌گری آنان همه باغ را فرا گرفته است.

زحمت سرما و دود رفت...: با آمدن بهار، سرما و دود ناشی از آتش زمستانی با رسوایی از جهان رفتند و هنگام گل‌افشانی شاخ گل سرخ رسیده است.

باغ ز سرما بکاست...: باغ از سرما رونق خویش را از دست بداد و از خدا طلب داد کرد، لطف خدا یاور او شد و با آمدن بهار و سرسبزی باغ، هنگام بخت و اقبال و کامرانی یاران رسید.

بر مثل و امدار جمله به زندان...: به هنگام زمستان گلها و گیاهان چون بدهکاری در زندان خاک پنهان بودند، بخشایش خداوندی مانند زرگری رسید در حالی که پرداخت‌کننده و وام آنان بود. بهار آمد و آنان سر از خواب زمستانی و خاک تیره برداشتند.

آن گل شیرین لقا...: گل خوش صورت از خدا سپاسگزار است زیرا که بلبل عاشق او به چمن آمده تا با آواز خود سردرد خماران را شفا دهد و به آنان شادی دهد.

جام من از اندرون...: جامی که به من می‌دهند از عالم بیرون نیست، این جام از عالم درون است و شرابی که مرا مست می‌کند خون من است و آن ساقی زیباچهره (خدا) را من از طریق جانم مشاهده می‌کنم. (اشاره به کشف و شهود باطنی و قلبی که به معرفت عرفانی می‌انجامد.)

درس ۲۹- لغت موران

فصل ششم

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح و تحشیه و مقدمه سیدحسین نصر، ج سوم، ج دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۰۱.

قیاس بر حال خویش کردند و او را به مطالعت آفتاب تهدید می‌کردند: خفاشان، آفتاب پرست را چون خود گمان کردند، فکر کردند که چون از آفتاب در عذابند، آفتاب پرست هم همین‌طور است؛ او را به دیدن آفتاب می‌ترساندند.

اگر خفافیش بدانستندی که در حق حریا...: اگر خفاشان می‌دانستند که با آن شیوه عذاب، در حق آفتاب پرست چه لطفی کرده‌اند و محرومی از نور خورشید؛ یعنی، همان که حریا

از آن لذت می برد، گواه نقص بزرگ وجود ایشان است، همه از غصه می مردند.

فصل هفتم

گفت به عکس افتاده است شما را: هدهد گفت حقیقت برای شما برعکس جلوه کرده است.

عین الشمس از آن گویند او را که ینبوع نور است: این که گاهی خورشید را چشمه خورشید می خوانند، بدین سبب است که سرچشمه نور است و همه نورها از اوست. ایشان او را الزام کردند که چرا به روز کسی هیچ نبیند: بومان هدهد را وادار ساختند که روشن سازد که چرا مردم در روز هیچ چیز را نمی بینند. همه را در طریق قیاس به ذات خود الحاق می کنید: هدهد گفت: از راه مقایسه همه را مانند خود می دانید.

این مرغ در روز که مظنه عمی است، دم بینایی می زند: بومان گفتند هدهد در روز که همه جفدان گمان به کوری دارند، ادعای بینایی می کند. هدهد اندیشه کرد که اگر خود را ...: هدهد اندیشید که اگر خود را به کوری نزنم، مرا می کشند زیرا بیشتر به چشم ضربه می زنند و این کار سبب مرگ و کوری من می شود. حدیث پیامبر (با مردم به اندازه عقلشان صحبت کنید.) به یادش آمد، فوراً چشم بر هم نهاد و گفت من نیز چون شما کور شدم و به درجه شما رسیدم.

درس ۳۰- رؤیای ناصر خسرو

یادآوری: برای اصل این درس، ر.ک: سفرنامه ناصر خسرو، دکتر محمد دبیرسیاقی، چ سوم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱، ۸، ۳۴، ۱۶۵. بر من کار کرد: بر من تأثیر گذاشت.

در ایام مسترقه بود، پس از نماز خفتن: وقوع زلزله در پنج روز پایان سال بعد از نماز عشا بود. قدما نماز صبح را بامداد، ظهر را پیشین، عصر را دیگر، مغرب را شام و عشا را خفتن می گفتند.

جامع آن مشرقی است: مسجد جامع بیت المقدس در مشرق شهر واقع است. باروی مشرقی شهر باروی جامع است: دیوار شرقی شهر همان دیوار مسجد جامع است.

و طبیبان باشند که از وقف مرسوم ستانند: پزشکانی در بیمارستان بیت المقدس بودند که حقوق آنها از موقوفات پرداخت می شد.

هیچ با دید نیامد که چگونه فرود آمدند: با آن که کاروان ما بسیار بزرگ بود، به علت وسعت اصفهان و امکانات فراوان، فرود ما در آن شهر اصلاً به چشم نمی‌آمد. بعضی چیزها به زیان می‌آید: بعضی از چیزها خراب می‌شود.

درس ۳۱- حدیث هندیبن ابی‌هاله در وصف پیامبر (ص)

اگر چیزی با حق معارضه می‌کرد از پای نمی‌نشست تا حق را یاری کند: اگر کسی در مقابل حق و حقیقت قرار می‌گرفت، پیامبر با تمام وجود حق را یاری می‌کرد. هرگز پا را از حق فراتر نمی‌گذاشت و در عین حال در مورد حق فروگذار نبود: هرگز از حق خویش تجاوز نمی‌کرد (حقوق دیگران را نادیده نمی‌گرفت). و در عین حال درباره امر حق کوتاه نمی‌آمد. (از چیزی که حق او بود، نمی‌گذشت). در حفظ یکدیگر کوشا بودند: مسلمانان در حضور پیامبر جسم و جان و ... همدیگر را حفظ می‌کردند.

درس ۳۲- دوداستان از مثنوی

داستان بقال و طوطی

یادآوری: این شعر یک مثنوی است. وزن آن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و بحر آن زمل مسدّس محدوف است. برای اصل این داستان ر.ک: مثنوی، نیکلسون، دفتر اول، بیت ۲۴۷. در خطاب آدمی ...: با انسانها و طوطیان به راحتی سخن می‌گفت. کار پاکان را قیاس ...: کار مردان خدا را با خود مقایسه مکن هر چند که آنان نیز در ظاهر چون تو انسانند.

جمله عالم زین سبب ...: بیشتر مردم به همین دلیل که خود را با مردان حق مقایسه می‌کردند گمراه شدند و کم بودند کسانی که مردان خدا را در هر عصری بشناسند. هر دو گون ...: این بیت و دو بیت بعدی تمثیل‌هایی است که تفاوت مردان حق را با انسانهای عادی بیان می‌کند.

صد هزاران این چنین ...: در میان تمامی موجودات، هزاران موجود ظاهراً همانند ما می‌بینی که با هم فرق بسیار دارند. کار مردان روشنی ...: کار مردان خدا هدایت و محبت است و کار انسانهای پست، مکر و بی‌شرمی است.

بومسیلم را ...: بومسیلمه کذاب نمونه‌ای از دونان (فرومایگان) و محمد (ص) از مردان خداست و تفاوت آن دو کاملاً آشکار است.

مسئولیت عقل در مشورت

یادآوری: برای اصل این داستان ر.ک: مثنوی، نیکلسون، دفتر چهارم، بیت ۱۹۶۹.
کز تردّد وارّهّد وز محبسی: برای اینکه از شک و تردید و از زندان دودلی که در آن اسیر شده بود، نجات یابد.

دوست را مازار از ما و مَنّت: دوستان خود را با خودخواهی آزار مده و مرنجان.
تا همواره دوست بینی در نظر: تا همه مردم دوست تو به نظر آیند.
عقل چون شحنه است در...: عقل مواظب نیک و بد نفس است، همانند یک نگهبان.
عقل ایمانی چو...: عقل برخاسته از ایمان نگهبانی عادل است.

درس ۳۳- در شناختن نفس خویش

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: کیمیای سعادت، امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، ج اول، چ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳.
در کسی افتی: با کسی بجنگی.
کار شکم راست داری: غذای شکم را فراهم کنی.
آز و خشم و صفات بهایم و سباع را با ایشان راه نیست: طمع و خشم و صفات چهارپایان و دژندگان در وجود فرشتگان راهی ندارد.
ایشان را در زیر پای آوری: آنها را اسیر و مطیع خویش کنی.
آن قرارگاهی که عبارت خواص...: آن آرام جایی که عارفان از آن به پیشگاه و قرب حق تعبیر می کنند و مردم عامّی به بهشت.
معرفت حقیقت وی و معرفت صفات وی...: شناخت حقیقت دل و شناخت صفتهای آن کلید شناخت خداست.

درس ۳۴- چند رباعی

گر غرّه به عمری به تبی برخیزد...: اگر به عمر خویش مغرور باشی، با یک تب پایان می گیرد و روزگار جوانی تو نیز با یک شب به پایان می رسد (صبحگاهی برمی خیزی و می بینی که جوانی تمام شده و درمی یابی که شب پیش، آخرین شب جوانی تو بوده است)، ستم مکن زیرا که ظلم با نفرینی که در زیر لبی گفته شود، ریشه کن می شود.
عشق است بسان...: عشق، زندگی واقعی است و گرنه بی عشق، زندگی و مرگ فرقی ندارد.

آویز در آن که ناگزیر است تو را: به خدایی بپیوند که برای تو ضروری و واجب است و در هر حال بدو نیازمندی.

درس ۳۵- خانه پاداش و کیفر

یادآوری: وزن این قصیده مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن و بحر آن مضارع مثنی آخرب مکثوف محذوف است. «است» ردیف و «ر» قافیه آن است. کلمات «مزور، بر، سر و ...» واژه‌های قافیه‌اند.

بر نخل روزگار نه ...: روزگار هیچ فایده‌ای برای کسی ندارد.
سائل چو صبح بر در تو ...: سائل بر در خانه تو در انتظار کمک، بی‌قراری می‌کند. بیت دارای تشبیه است و وجه شبه آن «پیرهن دریدن» نشانه بی‌قراری و کنایه از آن است.
پنداشت کارها همه ساله برابر است: گمان کرد که وضعیت همیشه یکسان است.

درس ۳۶- نامه به یکی از دوستان

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: منشآت قائم مقام فراهانی، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۳۷، ص ۷.
ساحت خاطر را رشک ...: نامه تو ضمیر و خاطر مرا آنچنان شادمان و زیبا ساخت که بهشت و اردیبهشت که هر دو مظهر زیبایی و سُورزند، بر ضمیر من حسد بردند.
مهجور مشتاق را ...: خواننده نامه (عاشق) را حالی پدید آمد که جانفش از دیدن نامه شادمان و دلش از نبود یار اندوهگین بود.
که نعوذ بالله اگر شمه‌ای از این معنی به آسمان رسد، فکر انتقام کند: نامه تو شادمانی در من پدید آورد که اگر بویی از آن شادی به آسمان هم رسد، پناه بر خدا اگر بخواهد باز هم به فکر انتقام از کسی باشد.
توضیح: قدما آسمان را در سرنوشت آدمیان مؤثر و عمدتاً آن را ستمگر و بی‌وفا می‌دانستند.

امروز نگاشته کلک سامی رسید: امروز نوشته قلم عالی مرتبه شما (نامه شما) رسید.
مگر من نه آن بودم که بر مرغ جان ...: من کسی بودم که بر جان خود و چشم خود حسد می‌بردم که چرا جانم می‌تواند چون مرغی بر لب دیوار خانه معشوق بنشیند و تنها چشمم او را ببیند، حالا چطور می‌توانم راضی به آن شوم که دیگران از دیدار یار بهره‌مند باشند و من برکنار.

هرگز خوش نباشد و... بر هر کس که از وصال تو بهره‌مند است، این وصال خوش مباد. اینجا قبول حیرت است بلکه هنگام رشک و غیرت: اکنون در این شرایط که دیگران از وصال یار بهره‌مندند، هنگام سرگردانی، حسد و غیرت است.

درس ۳۷- چند دوبیتی

یادآوری: وزن دوبیتی‌ها مفاعیلن مفاعیلن فعولن و بحر آن هَزَج مُسَدَّس محذوف است. توضیح: دوبیتی‌های باباطاهر به کوشش حسن وحید دستگردی چاپ شده است. که تا مو بسپرم آن جایگه راه: که تا ما راه آن جایگه طی کنیم. همه جا جای تو، مو کور باطن: خدایا همه جا جای تو هست، تو در همه جا هستی اما ضمیر من کور و نابیناست و نمی‌تواند تو را ببیند.

درس ۳۹- زیان خودسری و نشنیدن نصیحت

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی، نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، ص ۱۱۰. دست روزگار غدار...: گردش روزگار بی وفا احوال مساعد ایشان را دگرگون کرد. در آن آب که مایه حیات...: در آب برکه‌ای که اساس زندگی آنها بود، کمی بسیار راه یافت. (آب برکه بسیار کم شد). مضرت نقصان آب در حق...: ضرر کم شدن آب برای من بیشتر است زیرا که زندگی من بدون آب میسر نیست.

شرح مصنی و درک مفهوم

متون ادب سال سوم

درس ۱- به نام آنکه جان را فکرت آموخت

یادآوری: وزن این مثنوی مفاعیلن مفاعیلن فعولن و بحر آن هَزَج مُسَدَّس محذوف است. برای شرح بیشتر درباره این درس ر.ک: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شمس‌الدین محمد لاهیجی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، محمدرضا برزگر و عفت کرباسی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۱.

ز فضلش هر دو عالم گشت روشن ... منظور از «فضل» جلوهٔ رحمانی خداوند، یعنی، بخشش عام اوست که هر دو عالم از آن پدید آمده‌اند و غرض از «فیض» جلوهٔ رحیمی خدا؛ یعنی، بخشش خاص خداوند است که وجود مؤمنان را به انواع معارف و حقایق عرفانی چون توحید، توکل و... بیاراست.

توضیح: بیت ذوقافیتین است: (عالم و روشن - آدم و گلشن) و «گشت» حاجب تواند بود. حاجب کلمه‌ای است مانند ردیف که قبل از قافیه می‌آید.

ز کاف و نون پدید آورد کونین: با گفتن «کن: بشو» هر دو عالم (دنیا و آخرت) را پدید آورد.

تعالی الله قدیمی کو ...: بزرگ است خداوند قدیمی که در یک نفس تمام هستی را از آغاز تا پایان پدید آورده است. (قدیم: از نامهای خدا، خدایی که در زمان گذشته و هر گاه که تصوّر کنیم، بوده است.)

از او هر چه بگفتند از کم و ...: دربارهٔ خدا آنچه که گفته‌اند، در حقیقت تصوّر، دریافت و برداشت انسانهاست و آن غیر از خداست.

جهان جمله فروغ نور ...: تمام جهان و تمام هستی چیزی جز روشنی نور و وجود حق نیست و هر چه هست از اوست. این پیدایی بسیار سبب گشته تا خدا از دیده‌ها پنهان ماند.

زهی نادان که او خورشید تابان ...: زهی: احسنت، آفرین (صوت است برای تحسین و تشویق) این صوت را شاعر در مقام طنز به کار برده است. او به طنز می‌گوید: آفرین بر آن نادانی که می‌خواهد وجود خداوند را که در روشنی چون آفتاب بیابان است (آفتابی که هیچ مانعی برای دیدن ندارد) به وسیلهٔ شمع؛ یعنی، دلایل و نشانه‌هایی عقلی که همه آفریدهٔ خدا هستند، دریابد. (شمع استعاره از عقل است.)

به اصل خویش راجع ...: همه چیزها سرانجام به خدا که اصل وجود همه آنهاست، باز می‌گردند و عالم غیب و شهادت در خدا محو و نیست و فانی می‌شوند. (تلمیح به آیهٔ اِنَّا لِلّٰهِ و اِنَّا الیه راجعون و حدیث کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ الِیْ اَصْلِیْهِ)

یکی خط است از اوّل تا به آخر ...: هستی مانند خطی است که از خدا آغاز و به او پایان می‌گیرد و تمام انسانها و تمام هستی مسافرانی‌اند که بر این خط در حال سفرند. **دلیل و راهنمای کاروانند:** دلیل به معنای راهنماست: پیامبران راهنما و هدایت‌کنندهٔ قافلهٔ بشری‌اند.

هم او اول و هم او آخر در این کار: پیامبر در کار پیامبری از لحاظ رتبه و مقام دارای مقام اول در بین پیامبران است و از نظر آفرینش آخرین پیامبر خداست.

شده او پیش و ...: پیامبر (ص) جلودار کاروان هدایت و مردم پیرو اویند و جانهای مردم برای رسیدن به خدا بدو پناه برده و از او یاری خواسته‌اند.

توضیح: دل مجاز به علاقه جزئیة یعنی انسان: دست جان: اضافه استعاری یا استعارهٔ مکنیه و دامن کسی گرفتن: کنایه از پناه بردن به اوست، زیرآشانهٔ پناه بردن و کمک خواستن است.

ستایش خدا

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۱.

آن دلیل هر برگشته: آن خدا که راهنمای هر گمراه است.

آن باعث هر راحتی: آن خدایی که سبب هر راحتی است.

درد هر مردی و ...: آرزوی رسیدن به خدا تنها دردی است که عارفان و مردان حق دارند.

آن مُفْضِلی که دوستان خود را خلعت سیادت و سعادت پوشانید: آن خدای نیکویی کننده‌ای که به دوستان خویش پیشوایی و خوشبختی بخشید.

درس ۲- در فضیلت تفکر

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: کیمیای سعادت، ج دوم، ص ۵۰۳.

در خَلْقِ وی تفکر کنید و در وی تفکر مکنید: در آفرینش عالم که مظهر صفات خداست، بیندیشید و در ذات خدا فکر نکنید که گمراه می‌شوید.

سخن وی همه ...: عیسی گفت: کسی مانند من است که سخن او یاد خداست و خاموشی او به تفکر می‌گذرد و به هر چه نگاه کند برای این است که از حوادث جهان عبرت و پند بگیرد.

فکرت در همه روان است: مجال اندیشیدن در همهٔ علوم وجود دارد.

از خود اندیشه کند: دربارهٔ خود بیندیشد.

یک ساعت در تفکر این کند: یک ساعت صرف اندیشیدن دربارهٔ گناهان آشکار و زشتیهای درونی خویش کند.

باشد که در غیبت و دروغ افتد: احتمال دارد که زبان، اسیر غیبت و دروغ شود.

در فضایل نیز اندیشه کند: به فکر مستحبات و انجام آنها نیز باشد.

اگر مرا حاجت است صبر کنم و ایثار کنم: با وجود نیاز، صبر کنم و از دارایی خویش بر دیگران ایثار کنم.

باشد که به اندیشه یک ساعته، وی را خاطری درآید که همه... ممکن است با یک ساعت اندیشیدن به معرفتی و ایمانی دست یابد که نافرمانی خدا را در همه عمر ترک کند. منادی می‌آید که به خویشتن... از جانب خدا فرمان می‌رسد که در خویشتن بنگر و دقت کن تا پس از شناخت خود، بزرگی و شکوه ما (خداوند) را دریابی.

درس ۳- صاحب‌دلان

یادآوری: وزن این شعر فَعولن فَعولن فَعولن فَعْل و بحر آن مُتقارب مُثمن مَحذوف است. برای توضیح بیشتر ر.ک: بوستان سعدی، غلامحسین یوسفی، ص ۱۰۰.

خوشا وقت شوریدگان... خوش باد آن لحظه‌ای که عارفان به وصال حق می‌رسند و با لطف یا عذاب حق مورد عنایت او قرار می‌گیرند.

توضیح: برای عارف فقط مورد عنایت خدا بودن مهم است و چون همه چیز را از خدا می‌داند و هر چه بدو برسد از خداست، برایش زخم و مرهم فوقی نمی‌کند.

دمادم شراب آلم... هر لحظه درد جدایی از حق را که مانند شرابی است می‌نوشند و آن درد را احساس می‌کنند و با وجود تلخی بسیار تحمل کرده، چیزی نمی‌گویند.

نه تلخ است صبری که... صبری که برای رسیدن به دوست (خدا) باشد، سخت نیست زیرا تلخی که از جانب دوست برسد، نشان توجه اوست و شیرینی شکر را دارد. برای عارف فقط همین توجه یار مهم است. (ایهام تناسب میان صبر و تلخ)

چو پروانه آتش... مانند پروانه هستی خود را در راه رسیدن به یار فدا می‌کنند (پاک‌باخته‌اند) و مانند کرم ابریشم اسیر خودخواهی و خودبینی نیستند. (سعدی پیچیدن رشته‌های ابریشم را در اطراف پیله نشان خودخواهی کرم دانسته است).

دلارام در یر، دلارام جوی... عارفان با آن که به خدا نزدیکند و از هدایت او بهره‌مند، می‌کوشند و می‌خواهند تا این نزدیکی بیشتر و بیشتر گردد و هدایت خدا و تجلّی حق بیشتر نصیب آنان شود، در کنار جویند اما احساس تشنگی می‌کنند، یعنی هر چه می‌نوشند، تشنگی آنها پایان نمی‌گیرد (میل آنها به معرفت پایان‌پذیر نیست). درست مانند کسی که در ساحل رود نیل است اما به بیماری استسقا مبتلا است؛ هر چه آب می‌نوشد، سیراب نمی‌شود و تشنگی‌اش تمام نمی‌گردد.

تو را عشق همچون خودی... عشق کسی که مانند تو انسان است و از آب و گل آفریده شده، صبر و آرامش را از دل تو می‌رباید.

به بیداریش فتنه بر خد و خال... به هنگام بیداری شیفته روی و خال او هستی و به

هنگام خواب پای بند خیال و رؤیای او.

به صدقش چنان سرنهی بر قدم ...: آن چنان صادقانه در برابر معشوق زمینی اظهار کوچکی و تواضع می‌کنی که با وجود او جهان را نیست و نابود می‌انگاری. (سر به قدم کسی نهادن: کنایه از تواضع و فروتنی)

تو گویی به چشم اندرش ...: آنگاه که چشمان تو باز است، گویی منزلش در چشم تو است و آنگاه که چشم برهم می‌نهی در دلت جای می‌گیرد.

نه اندیشه از کس که ...: به سبب آن عشق از کسی نمی‌توسی، حتی آن که تو را رسوا کند و نیروی آن را هم نداری که در مقابل این عشق یک لحظه صبر و تحمل پیشه‌کنی تا کسی از راز عاشقی تو باخبر نشود.

چو عشقی که بنیاد ...: زمانی که عشق زمینی که ریشه در هوا و هوس دارد، این‌گونه شورانگیز و صاحب‌اختیار است آیا از بی‌قراری و عشق سالکان راه خدا (عارفان) که در دریای معارف الهی و حقایق غیبی غرق شده‌اند، تعجب می‌کنی.

الست از ازل همچنانشان ...: عارفان پیمان‌الست را که پیمان خداوند با بندگان خویش مبنی بر قبول پروردگاری او در عالم ارواح بوده است، همچنان به یاد دارند و این بی‌قراری و خروش آنها اعتراف به یکتایی و خدایی حق است و نشانه وفاداری آنها. (اشاره به آیه ۱۷۲ سوره اعراف)

قدمهای خاکی، دم آتشین ...: مانند مردم بر زمین زندگی می‌کنند اما دارای سخنی مؤثر و گیرا و دعایی مستجابند. (دم، مجاز از سخن و دعاست به علاقه سبیه)
به یک نعره کوهی ز جا ...: فریاد آنها حتی کوه را نیز از خود بی‌خود می‌کند و یک آه آنها شهری را ویران سازد.

شب و روز در بحر سودا و سوز ...: همواره در دریای عشق و سوز خداوند غرقند و از عشق و بی‌قراری روز را از شب باز نمی‌شناسند.

چنان فتنه بر حسن صورت نگار ...: آنچنان عاشق زیبایی خدایند که با زیبایی‌های ظاهری کاری ندارند.

ندادند صاحب‌دلان دل به پوست ...: عارفان عاشق زیبایی‌های ظاهری نشدند و اگر انسان نادانی چنین کرد، او بی‌مغز است.

می‌صرف وحدت کسی نوش کرد ...: کسی به توحید ناب دست می‌یابد که همه چیز را جز خدا هیچ انگارد و فراموش کند.

درس ۴- حدیث ادب

یادآوری: این درس نوشته مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر از مقدمه «احادیث مثنوی» است. استاد فروزانفر از ادیبان، شاعران و مولوی شناسان بزرگ معاصر است. از آثار اوست: مجموعه مقالات، دیوان اشعار، سخن سخنوران، احادیث مثنوی، شرح مثنوی شریف و ... برای اصل این درس ر.ک: احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۰، ص الف (مقدمه)

به صورت در حجاب مکرمت حق مختفی گردید: حضرت محمد (ص) به ظاهر در پرده لطف خداوند پنهان شد. (رحلت کرد و به خدا پیوست و به ظاهر از دیده‌ها پنهان شد). ادبا و مترسلین و شعرا برای تحصیل ملکه بلاغت و نیز آرایش گفتار در حفظ و ایراد احادیث می‌کوشیدند: ادیبان، منشیان و شاعران برای به دست آوردن نیروی باطنی رسایی و روشنی سخن و همچنین زیباسازی آن در حفظ و بیان احادیث می‌کوشیدند. گفتار هر گوینده، خواه نظم باشد یا نثر، ظهور و جلوه مراتب تربیت و تفکر اوست: سخن منظوم یا غیرمنظوم هر انسان نشان‌دهنده مراتب تربیت علمی و فکر و اندیشه او است.

از الفاظ و مضامین خبر، پیرایه‌ای نو، و زیوری دلفریب بر پیکر شعر پارسی می‌آراستند: با استفاده از احادیث، زیوری نو، تازه و دلفریب بر قامت شعر پارسی می‌بستند. (شعر را با احادیث زیبا می‌کردند.)

درس ۵- مرغ زیرک

یادآوری: این شعر مثنوی است. وزن آن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و بحر آن رمل مُسَدّس مَحذوف است. برای اصل این درس ر.ک: مثنوی نیکلسون، دفتر چهارم، بیت ۲۲۴۵. فوت کردی دُر که روزی ات ... آن مروارید را از دست دادی زیرا که قسمت و روزی تو نبود.

چون گذشت و رفت غم چون ... زمانی که چیزی گذشت و رفت چرا غم می‌خوری؟
پند گفتن با جهول خوابناک ... در این بیت «تشبیه مرکب» وجود دارد، مصراع اول مشبّه و مصراع دوم مشبّه به است؛ وجه شبه، نتیجه یکسانی است که از هر دو عمل حاصل می‌شود؛ یعنی، بی‌ثمری.

چاک حمق و جهل نپذیرد رفو ... حماقت و نادانی درمان‌پذیر نیست. چاک حمق و چاک جهل اضافه تشبیهی اند.

درس ۶- پند استاد

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین توسی، تصحیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری، چ چهارم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۴۱.

عنایت بر طلب علم مقدر دار: توجه خود را صرف کسب علم کن.

اعتبار حال ایشان به ...: ارزش اهل علم را به دوری از بدی و گناه بدان. (عمل به علم)
بدان که انتقام خدای ...: بدان که عذاب خداوند که بلندمرتبه است برای بنده به سبب خشم و سرزنش نیست بلکه برای ادب کردن و هدایت او به راه راست و اصلاح رفتار بنده می باشد.

بر تمنای حیات شایسته ...: تنها به داشتن یک زندگی شایسته اکتفا مکن تا زمانی که مرگی شایسته هم در پایان آن نباشد.

حیات و موت را شایسته مشمر ...: هیچ زندگی و مرگی را شایسته مدان مگر آن که وسیله کسب نیکی باشد.

هیچ کس را ایذا مکن ...: هیچ کس را اذیت و آزار مکن.

و از زلت باز نایستد: از لغزش و اشتباه دست برندارد.

سرمایه خود از چیزهایی که از ذات تو ...: سرمایه پیشرفت خود را چیزهایی مانند مال و نسب و ... قرار مده که بیرون از وجود تو است بلکه به علم و هنر خویش اتکا کن.

در فعل خیر با مستحقان ...: در کار خیر برای نیازمندان در انتظار تقاضای آن مباش بلکه پیش از درخواست آنان، نیکی خویش را آغاز کن.

خساست مردم از بسیاری سخن بی فایده او ...: پستی انسان از بسیاری سخنان بیهوده و با خبر دادن از چیزی که در آن مسؤول نیست (از او نپرسیده اند و بدو ربطی ندارد)، شناخته می شود تو می توانی با این معیار فرومایگان را بشناسی.

بدان که کسی که در شر غیر خود اندیشه ...: بدان کسی که در اندیشه بدی به دیگران باشد، وجود او بدی را پذیرفته و بدی کردن جزء اعتقادات او درآمده است.

تا سخن متخاصمان ...: تا حرفهای طرفین دعوا (دو دشمن که بر سر چیزی با هم نزاع دارند)، برای تو روشن نشود، در میان ایشان حکم مکن.

متوجه به مکانی شده ای ...: رو به قیامت داری، به سوی قیامت می روی.

پس اینجا کسی را به نقصان منسوب مگردان: کسی را در دنیا حقیر و عیناک مشمار.

همیشه زاد ساخته دار که چه دانی رحیل کی خواهد بود: توشه آخرت را همیشه

فراهم دار زیرا نمی دانی که مرگ تو کی خواهد بود.

مکافات کن به نیکی و در گذار از بدی: نیکی را تلافی کن و از بدیها بگذر (صرف نظر کن).

از خیرات تجاوز جایز مشمر: از خوبیها مگذر؛ ترک خوبیها را شایسته مدان.
هیچ سیئه را در اکتساب حسنه سرمایه مساز: هیچ بدی را سرمایه (وسیله رسیدن به) نیکی قرار مده.

و از امر افضل به جهت سُروری...: از کار برتر و شایسته تر به سبب شادی کوتاه مدت دوری مکن که از شادی همیشگی روی گردانده باشی.
با دشمن معامله...: با دشمن چنان رفتار کن که در هنگام قضاوت، پیروزی از آن تو باشد.

در آنچه خود را معذور داری...: اگر کاری را برای خود جایز می دانی، برادر خویش (مسلمان دیگری) را به سبب انجام آن سرزنش مکن.
به بطلالت شادمان مباش...: برای بیکاری و تنبلی شادمان مباش.
همیشه بر ملازمت...: همیشه مواظب باش که اهل عدالت، پایداری و انجام خیر باشی.

درس ۲- کیمیای عشق

یادآوری: وزن این غزل (غزل شماره ۴۸۷ دیوان حافظ قزوینی - غنی) مَفْعُولُ فاعِلَاتُ مَفَاعِلُ فاعِلُن و بحر آن مُضَارِعُ مُثَمَّنٌ أَخَرَبَ مَكْفُوفٌ مَحْذُوفٌ است. «شوی» ردیف و «ر» قافیه است. کلماتی چون «صاحب خبر، راهبر و...» واژه های قافیه اند.

ای بی خبر بکوش که...: بی خبر و راهرو، سالک راه عشق و معرفت؛ صاحب خبر و راهبر، پیر راه معرفت است و شرط رهبری، راهرو بودن است.

هان ای پسر بکوش...: پسر استعاره از سالک و راهرو و پدر استعاره از پیر و صاحب خبر و راهبر است.

بِاللَّهِ كَزْ أَفْتَابِ فَلَک...: به خدا قسم که از خورشید آسمان زیباتر می شوی. (سراپا نور معنویت خواهی شد).

یکدم غریق بحر خدا شو، گمان مبر...: یک لحظه به دریای شناخت خدا بپیوند، پس از آن، گمان مکن که بزرگترین عامل دنیای مادی هم بتواند کوچکترین آلودگی یا انحرافی در تو پدید آورد.

توضیح: مصراع دوم کنایه ای از نوع نمونه است.

در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی...: در راه معرفت خداوند سر از پا نشناسی؛ به

بی‌سر و پا شدن را می‌توان دو گونه معنی کرد: (۱) سر از پای نشناختن، (۲) فدا کردن همه چیز در راه معشوق.

وجه خدا اگر شودت منظر نظر...: اگر ذات خداوند نظرگاه دیده‌تو شود بی‌گمان عارف و صاحب‌نظر می‌شوی. (نماند: مضارع محقق‌الوقوع است؛ یعنی، نمی‌ماند)

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود...: اگر در راه رسیدن به خدا و شناخت او، اساس خودپرستی تو زیر و زبر شود (نسبت به دنیا و تعلقات آن بی‌اعتنا شوی) نگران این دگرگونی مباش این یک کمال است زیرا که وصال حق که منجر به هستی واقعی می‌شود، به این تحول می‌ارزد.

باید که خاک درگاه اهل هنر شوی...: خاک چیزی یا کسی شدن: منتهای تواضع را در برابر او اختیار کردن. معنی بیت: باید که برای رسیدن به خداوند در مقابل عارفان منتهای تواضع و فروتنی را پیشه کنی.

از دشمنان ندارم باک

یادآوری: وزن این غزل که غزل شماره ۳۰۰ دیوان حافظ قزوینی - غنی است، مفاعِلُن فَعْلَائُن مَفَاعِلُن فَعْلُن و بحر آن مُجْتَثْ مُثَمَّنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ است. «اک» قافیه است و کلماتی که این حروف در پایان آن آمده‌اند، کلمات قافیه‌اند.

نفس نفس...: نفس نفس و زمان زمان؛ یعنی، لحظه به لحظه.

عنان میبچ که گر می‌زنی به شمشیرم...: از من روی برگردان که اگر مرا به شمشیر هم بزنی، سرم را در مقابل شمشیر تو سپر خواهم کرد و دست از فتراک زین اسب تو بر نخواهم داشت. از تو دست برنمی‌دارم و با تمام وجود در اختیار توام.

توضیح: عنان پپیچیدن: کنایه از روی برگرداندن و دست از فتراک برنداشتن: کنایه از ترک نکردن است.

به چشم خلق عزیز جهان...: حافظ عزیز همه جهان خواهد شد، زیرا که روی نیازمندی به خاک درگاه تو نهاده است.

درس ۸- جامه رستاخیز

یادآوری: این درس از نوشته‌های مرحوم دکتر علی شریعتی است. دکتر شریعتی از جامعه‌شناسان بزرگ عصر ما و از پیشروان انقلاب اسلامی است. او در گرایش جوانان به تعلیم اسلام در عصر طاغوت نقش بسیار ارزنده‌ای داشت. از آثار اوست: شهادت، حج، اسلام‌شناسی، کویر، گفتگوهای تنهایی، هنر و ...

نه فنا، که حرکت، نه «فیه» که «الیه»: حج فنا و نیستی و محو شدن در خدا نیست، بلکه حرکت و رفتن به سوی خدا است.

ای تنها و تنها مستعان من: ای خدای یکتا و ای تنها کسی که از تو یاری خواسته‌ام. کعبه یک بام است، بام... کعبه بامی است برای پرواز احساس انسان، تا خدا را دریابد. آنگاه مطلق را حس می‌کنی، ابدیت را حس می‌کنی: مقصود از مطلق و ابدیت، خداست. یعنی در آن حال خدا را احساس می‌کنی.

تا تو هستی، بیرون... تا احساس خودی می‌کنی بیرون از جمع طواف‌کنندگان هستی. در اینجا به تو می‌آموزند که تنها در «نفی» خویش به «اثبات» می‌رسی: در حج به تو می‌آموزند که تنها با نفی خود و ترک خودخواهی است که وجود حقیقی تو آشکار می‌شود و به حقیقت وجودت پی می‌بری.

انسانم آرزوست

یادآوری: وزن این غزل مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن و بحر آن مضارع مثنی آخرب مکفوف محذوف است. «آرزوست» ردیف و «انم» قافیه این غزل است. برای اصل این غزل ر.ک: گزیده غزلیات شمس، محمدرضا شفیعی کدکنی، غزل ۶۵.

بنمای رخ که باغ... در این بیت تشبیه مضمّر وجود دارد، رخ معشوق به باغ و گلستان و کلام او به قند مانند شده است. لب گشودن: کنایه از سخن گفتن است.

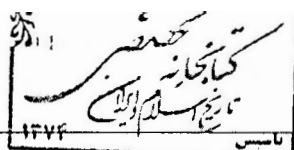
این نان و آب و چرخ... نعمتهای دنیا مانند سیل گذران است؛ من ماهی و نهنگی هستم که خواهان نعمتهای جاودان و پایدار خداوندم.

دیدار خوب یوسف... چهره زیبای یوسف کنعان (شمس تبریزی) آرزوی من است. شیر خدا و رستم دستانم آرزوست: شیر خدا، حضرت علی (ع)، انسان کامل در تفکر اسلامی و رستم، انسان کامل در فکر و اندیشه ایرانی است.

توضیح: رستم در ادب عرفانی رمزی از نفس مطمئنه، شجاعت روحی و معنوی، عقل و ... است.

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او... جانم از دست فرعون نفس و خواهش‌های او آزوده است و آرزوی آن معرفتی را دارم که همانند موسی نجات‌بخش است. (نور روی موسی اشاره به ماجرای است که گویند چون حضرت موسی (ع) از میقات با خدا بازگشت، چهره‌ای نورانی داشت به گونه‌ای که کسی نمی‌توانست به روی او بنگرد.)

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست: خدا از چشمها پنهان است اما آنچه دیده می‌شود، (مشهودات) همه آفریده اوست.



درس ۹- عروسی نور (۱)

اکابر قریش از اهل سابقه اسلام و شرف مال به خواستن او برخاستند: بزرگان قریش که در مسلمان شدن بر دیگران پیشی گرفته بودند و آنان که در نسب و خانواده و نژاد و مال بر دیگران برتر بودند به خواستگاری فاطمه (س) رفتند.

گمان چنان است که خدا و پیغمبر فاطمه را برای او بازگرفته‌اند: بزرگان قریش گفتند، چنین گمان می‌کنیم که خدا و پیامبر (ص)، فاطمه (س) را برای تو ای علی (ع) نگه داشته‌اند.

اگر گوید منع، قِلْتُ ذاتُ الید است.... اگر علی (ع) گوید که مانع من تنگدستی است، او را یاری دهیم.

درس ۱۰- عروسی نور (۲)

تا چشم ما روشن شود: تا ما خوشحال و شادمان شویم. (کنایه)
یا رسول الله هر چه تو از خدیجه... زنان گفتند: ای پیامبر تو هر چه از خدیجه بگویی درست است و خدیجه برتر از این حرفهاست اما او اینک مرده است و برای او کاری نمی‌توان کرد.

آتش برکردند: آتش روشن کردند.
طعامها مُعد کرده بودند: غذاها را آماده کرده بودند.
یا علی! سازی که باید کردن بکن: ای علی مقدّماتی که باید فراهم کنی، بکن.
به صحبت فاطمه امشب بروید: امشب همراه فاطمه (س) بروید.

درس ۱۱- به چشم عقل ببین

یادآوری: وزن این قصیده مفاعِلُنْ مفاعِلُنْ فَعْلَاتُنْ مفاعِلُنْ فَعْلُنْ و بحر آن مُجَثَّثُ مُثَمَّنْ مَخْبُونْ اصلم (محذوف) است. «تواند بود» ردیف این قصیده و «ر» قافیه است. کلماتی چون «خبر، گذر، جگر و...» واژه‌های قافیه‌اند. برای اصل این شعر ر.ک: دیوان خلاق المعانی ابوالفضل کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، با مقدمه و حواشی و تعلیقات حسین بحرالعلومی، انتشارات کتابفروشی دهخدا، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۰.

ز کار آخرت آن را... از جهان آخرت و حقایق آن کسی با خبر خواهد بود که پیش از مرگ بتواند از هوا و هوسها دست بردارد و ترک تعلّقات کند. (یادآور «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»: بمیرید پیش از آنکه بمیرانددتان.)

وصالِ دوست طلب ...: در این بیت تشبیه مضمر وجود دارد وصال به گل و بلا به خار مانند شده است.

به ترک خویش بگوی ...: خویشتن را ترک کن، از خود بگذر تا به خدا برسی که کارهای بزرگ نیازمند این گونه خطرها و از خودگذشتن‌هاست.

کسی به گردن مقصود دست حلقه کند: کنایه از اینکه کسی به مقصود می‌رسد که ... (دست در گردن کسی کردن نشانه رسیدن بدوست).

ز چار حدّ طبایع به‌در تواند بود: دولت حیات جاودان از عالم مادی بیرون است. اگرچه کار بزرگی است ...: اگر چه درخواست زندگی جاودان کار بزرگی است اما تو از این تقاضا دست بردار، از صمیم قلب بکوش. تو چه می‌دانی؟ شاید رسیدن به آن ممکن باشد. **ز حال بیخودی آن را ...:** کسی از عالم بی‌خودی، آزادی و ترک تعلّق باخبر باشد، هستی و نعمتهایش در نظر او حقیر و بی‌مقدار خواهد بود.

جفا به جای کسی چون کنی ...: چگونه در حقّ خداوندی ستم روا می‌داری که در هر دو عالم از جان می‌توان گذشت اما از او نمی‌توان. (غرض از ستم، نافرمانی، گناه و ... است) **شکر چه باشد و زر چیست ...:** در روزگاران گذشته شکر و زر دو چیز بسیار ارزشمند بوده‌اند. شاعر می‌گوید: ای کسی که اسیر حواسّ ظاهر هستی، زر و شکر چیستند که این همه بتوانند تو را به خود مشغول کنند. این نظر تو به سبب دلبستگی به ظواهر مادی است و گرنه معارف و حقایقی معنوی وجود دارد که بسیار برتر از اینهاست.

به چشم عقل ببین و به ذوق جان ...: با چشم دل بنگر و با چشیدن جان دریاب؛ زیرا که از آنچه تو بدان دلبسته‌ای، حقایقی زیباتر و دلپسندتر هم وجود دارد.

دل چیست

یادآوری: دوبیتی‌های اقبال بر وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن و بحر آن هزج مُسدّس محذوف است. باید توجه داشت که اقبال از نخستین شاعران معاصر است که از قالب دوبیتی برای بیان اندیشه‌های خود بهره می‌گیرد.

دلا رمز حیات از غنچه ...: ای دل راز زندگی را از غنچه بیاموز، زیرا حقیقت حیات در وجود مجازی (مادی و دنیایی) او آشکار است. از خاک تیره می‌روید اما نظر به سوی نور و روشنی دارد.

جهان مشّت گل و دل حاصل اوست ...: دنیا بدون دل (محلّ عشق) توده‌گلی بیش نیست؛ همه جهان به خاطر دل آفریده شده و همین یک قطره خون (استعاره از دل) مشکل جهان است؛ یعنی، دل چیزی است که با جهان مادی سر سازگاری ندارد و خواهان جهان برتر و عوالم

معنوی تر است. چشم ما دو بین است که انسان و جهان را دو چیز از هم جدا می‌بینیم و گرنه دنیای هر کس در دل او قرار دارد و دنیای او غیر از دل او نیست، دلش هر گونه باشد جهان او نیز همان گونه است.

شنیدم در عدم پروانه ...: شنیدم که در عالم نیستی پروانه سوخته خواهان لحظه‌ای زندگی بود. او می‌خواست زنده باشد و یک شب را با سوز و گداز به پایان برد هر چند سحرگاه آن شب، خاکستر او را باد برده باشد. (زندگی و شور و عشق ارزشمند است).
خرد چون سوز پیدا کرد دل شد: دل، چیزی نیست جز عقلی که عاشق شده است.

درس ۱۲- ای عزیز

یادآوری: برای اصل این درس رک: تمهیدات عین القضاة همدانی، تصحیح عقیف عسیران، چ سوم، انتشارات منوچهری، تهران، ۱۳۷۰، ص ۹۷.
سودای عشق از ...: ارزش آن دیوانگی که به سبب عشق باشد از آن هشیاری که در راه دنیا و خواسته‌های آن باشد، ارزشمندتر است.
از سعادت محبت خیزد و از محبت، رؤیت خیزد: از خوشبختی است که انسان عاشق خدا می‌شود و از عشق دیدار و وصال خدا میسر می‌گردد.
همه محبت‌ها در باز: علاقه به چیزهای دیگر را ترک کند.
تا خود به زیارت خانه خدا ...: برای این که بتواند به حج برود باید که همه دوست‌داشتنی‌ها چون زن و فرزند و مال و... را ترک کند و دوستی کعبه را انتخاب کند.
مأكولات و مشروبات ...: خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها نیز (چون زن و فرزند و مال) دوست‌داشتنی‌اند، انسان با ترک دوستی و نادیده‌انگاشتن آنهاست که می‌تواند زکات پردازد و روزه بگیرد.
او را با خدا حسابی نیست: او کاری با خدا ندارد.

درس ۱۳- خون‌گریه زخم

یادآوری: این شعر یک غزل است. وزن آن فاعلاتن فَعْلَاتن فَعْلَاتن فَعْلُن و بحر آن رَمَل مَثَمَّن مَخْبُون مَحْذُوف است. «است مرا» ردیف و «انی» قافیه و کلمات قبل از ردیف، واژه قافیه‌اند.

یادگار از تو همین ...: ای شهید تنها یادگاری که من از تو دارم جانی است که از غم تو سوخته است و اگر سخنم گرمی دارد از نور وجود توست زیرا درباره تو سخن گفته‌ام.

توجه: زبان مجاز به علاقه آلیه به معنی سخن است.
 نه ز خون گریه آن: تو در برابر گریه خونین زخمه‌ایت چاره نداری و من در برابر گریه مداوم خویش بی چاره‌ام.
 باورم نیست نگاه تو ...: من خاموشی نگاه تو را باور نمی‌کنم و هنوز انتظار حرکت چشمه‌ایت را دارم. (مرگ تو را باور ندارم).
 چه زخم لاف رفاقت: من چرا ادعای رفاقت با تو کنم، غم من دنیایی و غم تو خدایی است؛ تو به خدا، دین و وطن می‌اندیشی و من به مال و جاه و دنیا، از آن امیدواری و دلگرمی تو هم من خبری ندارم.
 گو بسوزد تنه خشک مرا: بگو که غم، درخت خشک وجود مرا بسوزاند زیرا دیرزمانی است که بار و برگی ندارم. (فایده‌ای برای کسی ندارم).
 عرق شرم دلم: آنچه از چشمم ریخت، اشک نبود، عرق شرم دلم بود از این که نتوانسته بود چون تو شجاع و ایثارگر باشد و گرنه گریستن بر تو شایسته نیست.

درس ۱۴- شهرنیکان

یادآوری: شعر یک مثنوی است، وزن آن فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعَلْ و بحر آن مُتَقَارِبْ مُثَمَّنْ مَحذُوف است. برای اصل درس ر.ک: اقبالنامه نظامی، تصحیح حسن وحید دستگردی، ص ۲۱۴. درباره شهر نیکان، ر.ک: تحلیل آثار نظامی، کامل احمدنژاد، شرکت چاپ و انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۰۵.

گذشته به سر پر، بسی ...: در حالی که سرگذشت‌های بسیاری برای او اتفاق افتاده بود. چو آمد به دروازه شهر، تنگ: زمانی که نزدیک دروازه شهر آمد. (تنگ: نزدیک) خود پیش برخاستند: مردمان شهر به احترام اسکندر در مقابلش ایستادند. چو پذیرفت شه: زمانی که اسکندر طعام‌های آنان را با لطف پذیرفت و با روی خوش با آنان برخورد کرد ...

چرا بید و خود را: چگونه زندگی می‌کنید و چرا مواظب خود و اموالتان نیستید؟ دعا تازه کردند بر شهریار: مجدداً به ستایش از اسکندر و دعا بدو پرداختند. سرمویی از راستی نگذریم: به اندازه یک سر مو دروغ نمی‌گوییم. به شب بازگونه نبینیم: خواب پریشان به سراغ ما نمی‌آید یا شبها در اندیشه توطئه علیه کسی نیستیم. نخندیم بر گریه: در غم کسی، شادمانی نمی‌کنیم.

توجه: گریه کنایه از غم و خنده کنایه از شادمانی است.

نگردیم برگرد گاورس و جو: کشتهای ما نیازی به مراقبت و مواظبت ندارد.

گر از ما کسی را ...: اگر برای کسی از ما دشمنی یا کینه‌ای پیش آید او را بر سوی آنچه خیر است یاری و یاوری می‌کنیم.

فریب زر و سیم را ...: سیم و زر نمی‌تواند کسی از ما را بفریبد و کسی بدان نیازی ندارد.

نه لب نیز بر بسته و بر خشک‌تر: لب بستن بر خشک و تر کنایه از نخوردن هیچ چیز است و آن نشانهٔ خسیسی است: ما خسیس و پست نیستیم که خود را از خوردن غذا در حد نیاز محروم کنیم.

خوریم آن قدر مایه ...: گرم و سرد کنایه از غذاهای مختلف است. به اندازهٔ اعتدال و در حد نیاز غذا می‌خوریم.

ز پرگار ما زود بیرون شود: از جمع و شهر ما بیرون رانده می‌شود.

همانا که پیش جهان آزمای ...: یقیناً به نظر صاحبان خرد و تجربه، جهان به خاطر مردان نیک برجای است.

که اوتاد عالم شدند این گروه: این مردم، کسانی‌اند که جهان به سبب وجود آنها برقرار است. (اینها مردان خدایند).

اگر سیرت این است ...: اگر روش درست این است، پس ما چه کاره‌ایم و اگر اینها انسانند، ما که هستیم.

درس ۱۵- شکار حکمت

یادآوری: این درس از نوشته‌های استاد مجتبی مینوی است. مرحوم استاد مینوی از ادیبان، شاهنامه‌شناسان و محققان بزرگ معاصر است. از آثار اوست: تصحیح کلیله و دمنه، تصحیح داستان رستم و سهراب و داستان سیاوش، و تألیف کتابهایی چون نقد حال، تاریخ فرهنگ و ...

خویشان را به درجاتی برسانند که به وهم و تخیل به وجود آنها قائل شده است: انسان می‌کوشد تا خود را به درجاتی برساند که آفریدهٔ تخیل اوست.

از جمادی مردم و نامی شدم: از جمادات گذشتم و گیاه و روینده شدم (نما: مرحلهٔ گیاهی)

وز ملک هم بایدم جستن ز جو: مرحلهٔ ملکی هم مانند جویی است که من باید از آن بگذرم و به مرحلهٔ بعد برسم.

توضیح: ابیات از مثنوی مولوی است. ر.ک: مثنوی نیکلسون، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۱. زاهدان، سد رمق: زاهدان آن قدر غذا می‌خورند که بتوانند زنده باشند. و جوانان تا طبق بگیرند: جوانان آن قدر غذا می‌خورند تا سینی را از مقابل آنها بردارند. قلندران چندان که در معده جای نفّس و بر سفره روزی، کس: درویشان ولگرد آن قدر می‌خورند که در معده آنها جای نفّس نباشد و کسی هم بر سفره غذا نمانده باشد.

توضیح: اشعار و عبارات از گلستان سعدی است. ر.ک: گلستان سعدی، غلامحسین یوسفی، ص ۹۵، ۱۰۳، ۱۵۷، ۱۷۸.

کار خالد جز به جعفر کی شود هرگز تمام: هر کس در زندگی نیازمند دیگران است. آن یوز آهو: مال یوز (شکار یوز) آهو است، «آن» ضمیر اختصاصی یا ملکی نام دارد و همیشه مضاف است.

که مردِ علم به گور اندرون نه مرده ...: انسان دانشمند حتی پس از مرگ هم زنده است، اما مرد نادان حتی اگر پادشاه هم باشد، مردار است.

درس ۱۶- وصف طبیعت

یادآوری ۱: وزن این قصیده مفاعیلن مفاعیلن فعولن و بحر آن هزج مُسدّس مَحذوف است. «نَ» قافیه است و کلماتی که این واجها در پایان آن واقعند، کلمات قافیه‌اند.

یادآوری ۲: در بسیاری از ابیات این قصیده «تشبیه مرکب» وجود دارد. برای اصل این درس ر.ک: دیوان منوچهری، محمد دبیرسیاقی، چ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۵، ص ۶۲. برای توضیح بیشتر درباره این درس ر.ک: مجله رشد آموزش ادب فارسی، سال هشتم، شماره ۳۴، ص ۴۸، مقاله «شبی گیسو فروهشته به دامن» از زهره نوروزی.

شبی گیسو فروهشته به دامن ...: شب به زنی مانند شده که گیسوان سیاهش را به دامن خویش فروهشته است در حالی که روسری کهنه‌ای و تاج سیاهی به سر دارد (روسری کهنه استعاره از آسمان است که به تصوّر شاعر ستاره‌های آن سوراخهایی است که در این روسری پدید آمده و از این رو شاعر آن را پلاستین: کهنه و فرسوده خوانده است). غرض شاعر از این تصویرها، تأکید بر سیاهی شب است.

همی برگشت گرد قطب جدی: ستاره جُدی به دور ستاره قطبی می‌گشت.

بنات النعش گرد او ...: دَب اکبر یا دَب اصغر (مجموع هفت ستاره که به شکل یک خرس هستند) به دور جُدی می‌گشت مانند قلاب سنگی که مرد چپ‌دستی آن را بچرخاند.

(تشبیه مرکب)

مرا در زیر ران اندر ...: من بر اسب سرخ‌رنگی سوار بودم که سرکش، ناآرام، وحشی و بی‌قرار نبود.

چو دو مار سیه بر شاخ چندن: طنابهای دهنه بر گردن اسب مانند دو مار سیاه بودند که بر شاخهٔ سرخ‌رنگ درخت صندل پیچیده باشند. (تشبیه مرکب)

توضیح: گویند مار درخت صندل را دوست دارد و از آن محافظت می‌کند.
به کردار چراغ نیم‌مرده ...: طلوع آرام‌آرام خورشید و زیاد شدن نور آن همانند چراغ نیمه‌خاموشی بود که هر لحظه سوخت آن افزوده می‌شد.

توضیح: سوخت چراغها در قدیم انواع مختلف روغن بوده است.
برآمد بادی از اقصای بابل ...: از سوی غرب بادی وزیدن گرفت (شروع به وزیدن کرد) که سنگ خاره را می‌شکافت و دیوار قلعه را فرو می‌ریخت.
توضیح: «گرفت» هرگاه پس از یک مصدر بیاید به معنی «شروع کرد» و یک فعل آغازی است.

برآمد زاغ رنگ و ...: ابر سیاه‌رنگ و بزرگی از بالای کوه قارن (کوهی در مازندران) پدیدار گشت.

چنان چون صدهزاران ...: بزرگی و سیاهی ابر به اندازهٔ دودی بود که از آتش زدن هزاران خرمن تر حاصل شود.

که موی مردمان کردی چو سوزن: کنایه از اینکه مردم از صدای رعد به شدت می‌ترسیدند. (موی چون سوزن شدن یا موی بر بدن راست شدن کنایه از ترسیدن و نشانهٔ آن است.)

تو گفתי نای روبین ...: صدای رعد مانند آن بود که هر لحظه با بوق و شیپور جنگی در گوش آدمی بدمند.

که کوه اندر فتادی زو به گردن: که کوه از لرزش زمین با سر به زمین می‌خورد.
و یا اندر تموزی مه ...: ریزش باران مانند هجوم ملخها به هنگام تیرماه بود.
توضیح: هجوم ملخها به هنگام فصل برداشت از آفاتی بوده که همواره محصولات گیاهی را تهدید می‌کرده است.

ز صحرا سیلها برخاست ...: از هر گوشه صحرا سیلی پدید آمد که طولانی، پریپچ و تاب و زمین‌گن بود.

چو هنگام عزایم ...: حرکت سیلها بر روی زمین مانند حرکت مارانی بود که به هنگام خواندن افسونها به سوی مرد افسونگر هجوم می‌برند.

نماز شامگاهی گشت صافی ...: هنگام غروب آسمان صاف شد.
 بسان زعفران آلوده محجن: هلال ماه مانند چوگانی بود که آن را با زعفران زرد کرده باشند.

چنان چون دو سر از هم ...: هلال مانند دستبندی یا انگویی از زر خالص بود که دو سر آن را از هم باز کرده باشند.
 و یا پیراهنی نیلی ...: هلال ماه بر پهنه آسمان سیاه مانند حاشیه‌ای کوتاه از پارچه حریر زرد بود که بر دامن پیراهن کبود دوخته باشند.

درس ۱۷- راز معرفت

یادآوری: برای اصل این حکایت ر.ک: اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۱۹۷ و ۱۹۲.

سودای آتش بگرفت که ...: این میل در او پدید آمد که بداند در درون قوطی چیست.
 وز دامن شعله دست کوتاه نکرد: دست از معشوق و مقصود خویش برنداشت.

ما هیچ نیستیم

از سرگرمی برخاست و پای افزار کرد: از روی خشم برخاست و کفش پوشید.
 با ما پنگویی که خصومت ز چرا: با ما نمی‌گویی که دشمنی تو با ما برای چیست؟
 اینها همگی لازمه هستی ...: این جستجوها و سرگردانی‌ها نشان خود و خودخواهی است. خوش باد آن لحظه‌ای که ما را از خود و خودپرستی برهانی.
 ز خود گم گردید: خود را فراموش کرد، خودخواهی و تعلقات نفس را به کناری نهاد.

بزرگمردی

جمله جمع را وقت خوش گشت: وقت همه آنان خوش گشت، حقیقت و معرفتی را دریافتند و از دریافت آن شادمان شدند.

معشوقه موحدان آن ...: معشوقه یکتاپرستان اخلاص است و اخلاص جاودان است و با عنایت حق پابرجاست، اخلاص از آن خداست و مردم از آن سهمی ندارند و امانتی است که خدا در وجود انسان نهاده است. هر که دارای اخلاص است، انسان است و هر که اخلاص ندارد حیوان است.

غم با آلم تو شادمانی گردد: غمی که از درد عشق تو باشد، عین شادمانی است.
 گر باد به دوزخ برد از ...: اگر ذره‌ای از عنایت و لطف تو شامل حال دوزخ شود، آتش دوزخ همه آب زندگانی خواهد شد (تغییر ماهیت می‌دهد).

توضیح: آب زندگانی آبی است که به اعتقاد قدما سبب زندگی پایدار است. (آب حیوان، آب حیات)

انگشت گزیدنی به یاران ماند: کنایه از اینکه دوستان احساس تأسف و اندوه کنند.
تا کرد مرا تهی: مرا از خودخواهی رها کند.

درس ۲۰- قدرت ضعیفان

یادآوری: اصل این درس از مرزبان‌نامه سعدالدین وراوینی است. برای توضیح بیشتر ر.ک: مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، باب چهارم، ص ۲۳۴.

از وی دری در انبارخانه بریده بود: مرجع ضمیر «وی» خانه موش است: از خانه خود دری در انبار خانه توانگر باز کرده بود.

دری چنان در بستان سرای ...: در خانه موش مانند در باغی گشاده بود. خانه‌ای که در امنیت، پاکیزگی و خوشی چون خانه خدا و بهشت شاد بود.

روزی نگر که طوطی جانم بر لب ...: روزی را بنگر که جان من که همانند طوطی است به سوی لب تو آمد بدان آرزو که به پسته دست یابد اما اینک به بهتر از آن؛ یعنی شکر دست یافته است.

توضیح: ۱- شکر و پسته غذاهای مورد علاقه طوطی اند. ۲- در این بیت لبهای انسان در شکل ظاهری به پسته مانند شده است و در شیرینی به شکر).

مار چون آن کنج، خانه عافیت بیافت: مار چون آن خانه موش را خانه سلامت پنداشت...

بر سر گنج مراد رفت: با تصرف خانه موش به گنج آرزوهای خود رسید. گنج مراد استعاره از خانه موش است.

دود دل کدام خصم در من رسید: من به نفرین و آه کدام دشمن گرفتار شدم.

مگر این سیاهی است ...: شاید این نتیجه خیانتی است که با مردم کرده‌ام.

یا دود همان آتش ...: یا دود همان آتش ستمی است که در دل همسایگان روشن کرده‌ام.

القصه موش با دلی خسته ...: خلاصه موش با دلی آزرده و بی‌طاقت از این زیان، نزد

مادر آمد. (پشت طاقت: اضافه استعاری، بار غبن: اضافه تشبیهی است).

و از مادر در ...: و با اصرار از مادر می‌خواست تا او را در دفع پیروزی مار یاری دهد.

کمان کین او نتوانی کشید: انتقام گرفتن از مار برای تو ممکن نیست؛ تو نمی‌توانی از مار

انتقام بگیری. (کین: انتقام، به کمانی تشبیه شده است).

محمل عزیمت بر غوارب اغتراب بندد: محملی که نشانه رفتن اوست بر پشت جدایی ببندد (قصد رفتن کند).

توضیح: «غوارب اغتراب» یک اضافه استعاره‌ای است که در درون آن یک استعاره مکنیه نهفته است. «اغتراب: جدایی» به شتری مانند شده و «غوارب: کوهانها» که از ویژگی‌های مشبّه به است، به آن اضافه گردیده است. به روایت دیگر استعاره مکنیه‌ای است که وجه شبه آن مضاف است. (جدایی چون شتری است از حیث داشتن کوهان).

چون قمر عرصه ...: مانند ماه و خورشید که در عرصه آسمان در حرکتند، بر روی زمین بگردد تا زمانی که خانه‌ای دیگر بیابد. (قدما گمان می‌کردند که ماه و خورشید به دور زمین می‌چرخند).

که با هر ناسازی در سازد: هر سختی را تحمل کند.
دست باز نگیرند: کوتاه نمی‌آیند، خودداری نمی‌کنند.
تا یک تیر تدبیر در جعبه امکان دارند: تا زمانی که حتی یک راه برای مبارزه با دشمن داشته باشند. (حداقل امکانات برای مبارزه در اختیار آنها باشد).
کمین مکر بر خصم کی گشاید: کی می‌تواند نقشه خود را در مورد دشمن اجرا کند.
خواب بر دیده حزم او چگونه افکند: چگونه می‌تواند دوراندیشی و احتیاط او را بگیرد و او را غافلگیر سازد.

که هر وقت آنجا آسایش کردی: که همیشه (همه وقت) آنجا آسایش می‌کرد.
آتش غضب در نهاد باغبان افتاد: باغبان خشمگین شد.
چون دود از جای برخاست: به سرعت از جای برخاست.
وقت حرکت موش نگه می‌داشت: مواظب حرکت موش بود.
و از غیظ حالت، زمام سکون از دست رفته ...: از خشم کار موش، بی‌اختیار و ناآرام به دنبال موش می‌دوید.

چون استبداد ضعفا از پیشبرد ...: زمانی که نیروی شخصی ضعیفان برای انجام کاری کم باشد، از نیروی عقل و اندیشه و بخت و فراهم آمدن اسباب یاری می‌جویند تا مقصود به‌دست آید.

درس ۲۱- شبی غمرنگ

یادآوری: این درس از نوشته‌های استاد محمدرضا حکیمی است. استاد حکیمی از نویسندگان، ادیبان و اسلام‌شناسان معاصر ماست. از آثار اوست: ادبیات و تعهد در اسلام، دانش

مسلمین، تفسیر آفتاب، بیدارگران اقالیم قبله، حماسه غدیر و...
 مگر اشک سیه‌روزان که سیل حوادث را هدایت ...: قطعاً اشک انسانهای ستم‌دیده که
 پدیدآورنده سیل حوادث در تاریخ بشری بوده‌اند با تمسخر به کاخ پوشالی ستمکاران می‌نگرند
 و آن را نابودشدنی می‌دانند. (استفهام تأکیدی است).
آری قرن‌ها عظمت و آزادگی را در میان نهاده بودند: پیکرهای شهیدان عظمت و
 آزادگی هزارساله بود که در میان آن صحرا نهاده بودند.
توضیح: در این درس مقصود از شب و امشب، شبی است که در پایان روز عاشورا واقع
 است (شام غریبان) و غرض از «دیشب» شب عاشورا؛ یعنی، شبی است که فردای آن عاشورا
 است.

آیه نور

یادآوری: این شعر یک قصیده است. وزن آن فاعلاتن فَعْلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ فَعْلُنْ و بحر آن رَمَل
 مُثَمَّنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ است.

ای ز داغ تو روان ...: ای کسی که از داغ تو حوران بهشتی نیز گریانند.
 دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون: به چشم‌ها بگویند که از داغ حسین (ع)
 دریایی از خون شوند و اشک خونین بسیار بریزند.
 شمع انجم همه گو اشک عزا ...: به ستارگان بگویند مانند دانه‌های اشکی که در عزا
 ریخته می‌شود، از چشم آسمان بریزد، خانه ماتم‌زده جهان که از داغ حسین (ع) سوگوار است،
 نیازی به نور ندارد.

تا جهان باشد و بوده است ...: از آغاز تا پایان جهان چه کسی می‌تواند نشان دهد که
 میزبان در کاخ بخوابد و مهمان او در تنور خانه استراحت کند. (اشاره به شبی است که خولی سر
 امام حسین (ع) را به خانه خود برد و در تنور خانه نهاد).

سری بی تن که شنیده است ...: گویند آنگاه که سپاهیان بنی‌امیه سر مبارک حسین (ع) را
 بر نیزه کرده بودند، در راه، آیاتی از سوره کُهِف را تلاوت می‌کرد. **معنی مصراع:** کسی نشنیده
 است که سری بی تن قرآن بخواند. (برای این روایت، ر.ک: الارشاد، شیخ مفید، الطبعة الثالثة،
 منشورات الاعلمی المطبوعات، لبنان، بیروت، ص ۲۴۵).

درس ۲۲- سعدیا

یادآوری: این شعر «مسمط تضمینی» است. وزن آن فاعلاتن فَعْلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ فَعْلُنْ و بحر
 آن رَمَل مُثَمَّنْ مَخْبُونْ أَصْلَمْ (محذوف) است.

سعدیا چون تو...: این مصراع و دو مصراع بعد از آن استفهام تأکیدی (انکاری) است. فارغ از جلوۀ حُسنت در و دیواری نیست: در و دیواری نیست که از حسن کلام تو بهره‌مند نباشد. (اشعار تو و سخنان تو سراسر سرزمین ما را آراسته است).
دل ز باغ سخت ورد کرامت...: باغ سخن و ورد کرامت «اضافۀ تشبیهی» اند. معنی مصراع: دل انسان از سخن تو احساس بزرگواری می‌کند.
در و دیوار گواهی بدهد...: بخش پایانی این مصراع را دوگونه می‌توان معنی کرد: «کاری هست» یا «که آری هست»^۱.

کآبِ گفتارِ تو دامن قیامت شوید: رونق و شیرینی سخن تو تا قیامت پایدار می‌ماند. هر که عییم کند از عشق...: هر که مرا به سبب عشق تو عیبناک پندارد و سرزنش کند... نزد اعمی صفت مهر منور نکنم: انکارکننده پرتو تو کور است و من در نزد کور به توصیف خورشید درخشان تو و فضل بی‌پایان تو نمی‌پردازم.
لیک در خاک وطن آتش عشقت...: اما در ایران هرگز آتش عشق به تو خاموش نشد. آب هر طیب که در طبلۀ عطاری هست: باد از محل اقامت تو با خود غباری آورد و آن غبار به اندازه‌ای خوشبوی بود که تمام عطرهایی را که در صندوقچه عطاران نهفته بود، بی‌ارزش و بی‌اعتبار کرد. (آب بردن: آبرو بردن، بی‌ارزش و بی‌اعتبار کردن)

درس ۲۳- بومان و زاغان (۱)

یادآوری: برای اصل این درس و درس بعد و اطلاع بیشتر ر.ک: کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، مجتبی مینوی، ص ۱۲۱.
شاخه‌های آهخته از او جسته: شاخه‌های کشیده آن درخت به هر طرف رفته بود.
آوامر و نواهی او را...: فرمانهای او را در همه امور به کار می‌بستند.
کام تمام براند: مطابق میل خود هر چه خواست کرد.
وجه مصلحت باز بیند: راه درست را معین کنید.
در ابواب مصالح از...: در مصلحت جویی‌ها و مشورتها نظر آنان را نادیده نمی‌گرفت.
بر گذر سیل خوابگه کرده باشد و در تیزآب خشت زده: هر دو کنایه از اینکه کاری بی‌حاصل و بیهوده انجام داده است.
از حَزْم دور افتد: دوراندیشی و عاقبت‌نگری نیست.
شمشیر دوروی دارد: جنگ دو چهره دارد: شکست یا پیروزی (شمشیر مجاز است به

علاقه آلیه).

این سپهر کوژپشت شوخ چشم روزکور است: این آسمان خمیده پشت گستاخ و بی شرم حقایق را نمی بیند.

ای که بر چرخ ایمنی ...: ای کسی که به آسمان و گردش آن اعتماد داری، مواظب باش، اعتماد به چیزی ناپایدار کرده ای، بهوش باش.

اطراف فراهم گیریم: امکانات خود را جمع کنیم.

روز ظفر بی غبار کن: پیروزی قطعی را به دست آور.

منهیان متواتر گردانیم: خبرچینان پیاپی فرستیم.

کعبتین دشمن به لطف بازمالند: نقشه دشمن را با لطف و محبت باطل کنند؛ با قبول خراج از آسیب او درامان مانند.

آنچه فراز می آید: آنچه به نظر تو می رسد.

حَسَب و نَسَب در من یزید کردن: همه چیز، اعتبار و مال خویش را به آسانی از دست دادن؛ مقصود این است که با قبول خراج و کوچکی در برابر دشمن همه چیز را در معرض نابودی قرار می دهیم.

اگر تکلفها واجب داریم و ...: اگر به زحمت بیفتیم و مخارج زیادی هم متحمل شویم. در مقام غرور افتد: فریب بخورد.

هر که با پیل درآویزد ...: کنایه از اینکه هر که با قویتر از خود درگیر شود، شکست می خورد.

اقسام خیرات به دالت نَسَب و جمال نتوان یافت: انواع خوبیها را به پشتگرمی خانواده، نژاد و زیبایی نمی توان یافت.

دست مَرِیخ، سلاح ...: ستاره جنگاوران سلاح پیروزی او را تیز می کند و ستاره دبیران فرمان سرگشاده پادشاهی او را امضا می کند. (کنایه از این که آسمان با همه امکانات خود به یاری او می آید).

ملک امروز به جمال عقل ...: این جمله یک جمله معترضه است در پایان کلام و ستایش پادشاه است: ای پادشاه تو صاحب عقلی هستی که هم وجودت و هم کشورت را زیبا ساخته است.

تواضع و تذلل و ... خراج و تحمل عاری که زمانه کهن گردد و تاریخ آن هنوز تازه باشد، هم کار هم: من جنگ را ناپسند می دانم و تواضع و خواری و ... تحمل ننگ را هم که با وجود گذشت روزگار هرگز کهنه نشود، زشت و ناپسند می شمارم.

و پوشیده نماید که مشاورت، برانداختن رأیهاست... و پنهان نیست که مشورت مطرح کردن نظرهاست برای انتخاب نظریه درست؛ و رأی درست با دقت چندباره در یک نظر و پنهان داشتن اسرار حاصل می‌شود و پوشیده داشتن رازها دو فایده آشکار دارد: اگر اندیشه و فکر و نقشه آدمی انجام شود، پیروزی نصیب می‌گردد و اگر سرنوشت یاری نکند و اندیشه آدمی تحقق نیابد، از سرزنش و عیبجویی دیگران در امان است.

تا اعیان هر صنف یک کلمه نشوند، آن را اجماع کلی نتوان شناخت: تا بزرگان هر قوم در امری با هم متحد نشوند، آن سخن یا آن کار را نمی‌توان نظر همگان دانست.

اضطرار متابعت بوم و احتیاج... باید مرغان به سبب بزرگواری و جوانمردی خویش، اندیشه پیروی از جغد و نیاز به تدبیر او را حتی در شرایط ناچاری نیز به خود راه ندهند. (در هر حال خود را از او بی‌نیاز دانند؛ نه جغد را بخواهند و نه تدبیرش را.)

منظر کریه و مخبر ناستوده... اینها صفات زشتی است که زاغ به جغد نسبت می‌دهد. زاغ می‌گوید که جغد ظاهری زشت، باطنی ناپسند، عقلی اندک و نادانی بسیار و خشمی فراوان و مه‌ری کم دارد و علاوه بر اینها توانایی دیدار روز عالم‌افروز و خورشید جهان‌آرای را ندارد و بدتر از اینها این‌که تندخویی و کم‌تحملی بر احوال او چیره و پرده‌داری و ناموافقی در تمام حرکات او ظاهر است.

تدارک هر یک بر قضیت مصلحت واجب دارید: انجام هر کاری چنانچه مصلحت اقتضا کند، انجام دهید.

به رأی خویش مهمی بزرگ کفایت کرد: با اندیشه خویش کار بزرگی را انجام داد.

درس ۲۴- بومان و زاغان (۲)

چشمه‌ها تمام خشک ایستاد: تمام چشمه‌ها خشک شد.

ملک مثال داد: پادشاه فرمان داد.

در جمله، سخت بسیار از ایشان مالیده و کوفته شدند: خلاصه بسیاری از خرگوشان، سخت آسیب دیدند و مجروح شدند.

که امضای عزیمت پیش از مشورت... که انجام مقصود پیش از مشورت، دور از اخلاق عاقلان خوشبخت است.

اثر مرضی مشاهدت افتد: نتیجه رضایت‌بخش دیده شود.

به رفق و مجاملت و مواسا... با مدارا و خوشخویی و سازگاری و مهربانی کار را آغاز

کن.

اگر عُنْفی در میان آرد: اگر رسول درشتی کند، از مقصود باز می ماند و کارهای آسان را هم دشوار می سازد.

اگر به خویشتن نزدیک نشستی: اگر حدّ خویش شناختی و دست از این تجاوز برداشتی، چه بهتر، وَاَلَا...

پیش مهمّی باز تواند رفت: می تواند مسؤولیت انجام کار بزرگی را بپذیرد. نمی دانم از جانب من ...: این جمله، سخن طنزآمیز بوم است خطاب به زاغ وقتی که در جمع از او مرغان بدگویی می کند. جغد گفت: نمی دانم از جانب من کاری انجام شده که تو امروز به تلافی آن برخاسته ای یا برای شروع، این همه در حقّ من لطف کردی! (به طنز) تا به قرار اصل باز شود: به وضعیت پیشین برگردد.

جراحتِ سخن هرگز علاج پذیر نباشد: زخم زبان درمان ندارد. و هر تیر که از گشاد ...: و هر تیر سخن (سخن ناراحت کننده) که از کمان زبان رها شود و بر دل بنشیند، بیرون آوردن آن ممکن نیست و درد آن همیشگی است.

توضیح: تیر سخن و کمان زبان اضافه تشبیهی و تشبیه بلیغ است. آتشِ حَقْد را مادّت بی نهایت است: اساس آتش کینه پایان ناپذیر است. در امثال آن نتوان رسید: با نیرو و ستیز نمی توان به آن نتایج رسید. تا من از مکر و حیلّت خویش بپردازم: تا من از نقشهّ خویش فارغ شوم. باید معلوم کرد که این تهوّر بر وی به چه سبب رفته است: باید روشن کرد که این رفتار بی باکانه به چه دلیل در حقّ او انجام شده است.

مخدوم را در من بدگمانی آوَرَد: پادشاه نسبت به من بدگمان شد. و در زَعْم ایشان چنان دیدم که جنگ را می سازند: احساس کردم که آنها در خیال خویش آمادهّ جنگ می شوند.

خویشتن را از او باز نرھانْد: با کشتن دشمن خود را از دست او نجات نداد. پیش مجال نیابد: دیگر فرصت نیابد. پنبه از گوش بیرون کنید: کنایه از اینکه دقّت کنید و هوشیار باشید. مثال داد تا در نیکو داشت مبالغت نمایند: ملک بومان فرمان داد تا حدّ ممکن به خوبی از زاغ پذیرایی کنند.

سخن مشیر بی نظیر را خوار داشت: سخن وزیر بی همتا را بی ارزش شمرد. آنچه می بایست، پرداختیم؛ کار را باید بود: آنچه لازم بود؛ فراهم کردیم؛ آمادهّ کار باید بود.

آن را بچلانند: آن را بجهانند تا شعله‌ور شود.
پای حوادث ساحت سعادت او نسپرد: حوادث نمی‌تواند خوشبختی او را پایمال و نابود کند. (پای حوادث و ساحت سعادت هر دو اضافه استعاری و استعاره مکنیه‌اند.)

درس ۲۵- کشتگان ایشار

تا که را رمقی از حیات باقی است؟ تا ببینیم چه کسی زنده است. (در آخرین لحظات حیات است تا او را آب دهم که لب‌تشنه شهید نگردد.)

هر چیز به جای خویش

اهمال آن بی‌مزد و منت است و امهال این دور از فتوت: سستی کردن در معامله نه مزدی دارد و نه منتی و امروز و فردا کردن در بخشش (به تعویق انداختن آن) دور از جوانمردی است.

به حیف اگر درمی‌ناکسی...: اگر ناکسی یک درم را از من به ناحق بگیرد دو هفته بدان زیان و کوتاهی خود می‌اندیشم و خود را ملامت می‌کنم.

آزادی تو، بندگی من

تو از مال من آزادی: تو دیگر بنده من نیستی که مال من باشی، تو را آزاد کردم.

درس ۲۶- تیغ عشق

یادآوری: این قصیده بر وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن و بحر آن هزج مُثَمَّن سالم است. مصوّت بلند «ا» قافیه قصیده است و کلماتی که این مصوّت در پایان آنها آمده واژه‌های قافیه‌اند. برای شرح بیشتر ر.ک: تازیانه‌های سلوک، نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۳، ص ۷۱.

مکن در جسم و جان...: تعلّقی به جان و لذّات روحانی و علاقه‌ای به جسم و کَششهای جسمانی نداشته باش، از هر دو بگذر.

به هرچ از دوست...: هر چه تو را از راه خدا باز دارد حجاب توست خواه ظاهر آن کفر و خواه ظاهر آن ایمان باشد.

گواه رهرو آن باشد...: گواه راهرو و نشان عاشق آن است که در راه رسیدن به خدا، بزرگترین موانع هم برای او بی‌اثر باشد. (دوزخ و دریا نمونه‌ای از بزرگترین موانع و دوکنایه‌اند.)
چه مانی بهر مرداری...: چرا برای دنیا که چون مرداری است مانند زاغان اسیر عالم پست خاک گشته‌ای، قفس تنگ جسم و دنیا را رها کن و چون طاووس (مرغ بهشتی) عزم عالم

بالا کن.

توضیح: زاغ به مردار خوری شهرت دارد و همین را سبب عمر بسیار وی دانسته‌اند.
گرت سودی آن باشد...: اگر در این اندیشه باشی که این خیال خام (تعلق به دنیا) دست برداری، خوش باد آن سودهایی که از این معامله یا از اندیشه ترک دنیا خواهی یافت. (چه بسیار سودها که از این معامله یا از این اندیشه نصیب تو خواهد شد).

توجه: در این بیت آرایه جناس تام وجود دارد و در آخرین واژه آن آرایه ایهام نهفته است زیرا «سودا» با دو معنی پذیرفتنی است: (۱) معامله، (۲) فکر و اندیشه.

گر از آتش همی ترسی...: اگر از آتش دوزخ می ترسی، فریب دارایی‌های خود یا دیگران را مخور که در این جهان چون مار، خطرناک و اسباب درد و رنج است و در آن دنیا موجب دوزخ. گرفته چینیان احرام و مکی...: این مصراع یک تمثیل است برای توضیح مفهوم مصراع قبلی: اگر تو که عالم هستی به خدمت خلق نپردازی، و انسان عامی در خدمت مردم باشد، درست مانند آن است که چینی از آن راه دور به زیارت خانه خدا بیاید و اهل مکه از این کار غافل باشند.

تو پنداری که بر بازی...: تو گمان می کنی که خداوند، این زمین و آسمان چون بهشت را بیهوده آفریده است. (تلمیح به آیه ۱۶ سوره انبیاء)

که از دام زیون گیران به عزلت...: سیمغ با عزلت و گوشه گیری توانست از دام کسانی که مرغان ضعیف این جهانی را صید می کنند، رها شود.

به سوی خطه وحدت برد عقل...: عقل مرا از عالم ماده به سوی عالم توحید برد.
به دل نندیشم از نعمت نه در...: من در اندیشه نعمت دنیا و آخرت نیستم و در هر حال از خدا می خواهم که ...

مگردانم در این عالم...: خدایا! مرا در این عالم به سبب طمع زیاد و عقل کم مانند رای عاشقان بی ثبات و چون سرشت آنها بی قرار مکن.

توجه: مصراع دوم این بیت مطلع قصیده فرخی سیستانی است و سنایی آن را تضمین کرده است. ر.ک: دیوان فرخی سیستانی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، چ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱.

برآمد پیلگون ابری ز روی نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان و چو طبع بیدلان شیدا
مرا از زحمت تنها بکن پیش...: خدایا! مرا از زحمت انسانها، پیش از آمدن مرگ رهایی بخش و به من عزلت و گوشه گیری عطا کن.

به حرص ار شربتی خوردم...: خدایا! اگر به سبب حرص گناهی از من سر زد، مرا

مؤاخذة مکن. شرایط دنیا دشوار و هواهای نفس بسیار بود.
توضیح: شاعر از گناهان و لغزشهای خود به «شریت» تعبیر کرده و از هوسهای دنیای به بیماری استسقا و گرمای تابستان. مصراع دوم نیز تمثیلی از دنیای مادی است که هوا و هوسها از هر سوی آدمی را احاطه کرده و میل نفس نیز به این خواهشها بسیار است.
 به هرچ از اولیا گویند...: خدایا! به آنچه که اولیا از تو می خواهند ما را توفیق ده و آن را روزی ما قرار بده و به آنچه پیامبران گفتند، ایمان آوریم و آن را درست شمریم.

درس ۲۷- بر حکمت سعدی نتوان خرده گرفتن

یادآوری: این درس از نوشته‌های مرحوم استاد احمد بهمنیار است. استاد بهمنیار از ادیبان بنام معاصر است. از آثار اوست: داستان‌نامه بهمنیاری، تحفه احمدیه و...
 برای اینکه همیشه تازه‌روی و...: برای اینکه همیشه شادمان و مورد احترام همه باشند.

سعدی به تصوف... شریعت و طریقت و حقیقت که در این جمله‌ها آمده است مراحل مختلف تفکر و معرفت دینی است. شریعت ظاهر احکام و طریقت باطن آنها و حقیقت نتیجه دانستن و عمل کردن بدانهاست.

اغلب در آن شیوه مقال داشت: بیشتر بدان شیوه سخن می‌گفت.

توجه: استاد بهمنیار در این درس عبارات و اشعاری از سعدی را در نوشته خود آورده است. برای نمونه: جمله «تفرج بلدان و مجاورت خلان و دیدن عجایب و شنیدن غرایب...» از باب سوم گلستان سعدی است و جمله «تولای پاکان خاکی نهاد شیرازش خاطر از شام و روم برانگیخت» بیت شماره ۱۰۱ از بوستان سعدی (چاپ استاد دکتر یوسفی) است:

تولای مردان این پاک بوم
 برانگیختم خاطر از شام و روم
 یعنی: دوستی مردم شیراز خاطر مرا از شام و روم جدا کرد و مرا به سوی شیراز آورد.

دم عیسی صبح

یادآوری: این غزل از طیبات سعدی است. (ر.ک: کلیات سعدی، چاپ فروغی، ص ۷۸۷)
 وزن آن فاعلاتن فَعْلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ فَعْلُنْ و بحر آن رَمَلْ مُثَمَّنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ (اصلم) است. «از اوست» ردیف و «م» قافیه است. «خرم، عالم و...» واژه‌های قافیه‌اند.

به جهان خرم از آنم... در دنیا شادمان از آن خداوندی هستم که شادی جهان از اوست و همه عالم را دوست می‌دارم زیرا که تمام جهان آفریده اوست.

دم عیسی صبح: استعاره از نسیم خوشبوی صبحگاهی است که مانند عیسی جانبخش و

زندگی بخش است.

نه فلک راست مسلم... آن نیرویی که خداوند در دل آدمی قرار داده و آن را قابل عشق و معرفت ساخته، هنری است که هیچ موجود دیگری آن را ندارد. افلاک و ملایک هم با همه عظمت از آن بی بهره‌اند.

به خلوت بخورم زهر... به خاطر این عشق هر چه باشد تحمل خواهم کرد زیرا این سختیها از جانب خداست؛ با میل، درد عاشقی را تحمل می‌کنم زیرا می‌دانم که درمان این درد تنها به دست اوست و سرانجام روزی با عنایت و لطف خود مرا درمان خواهد کرد.

زخم خونینم اگر به نشود، به باشد... زخمی که از هجران عشق خدا بر دلم پدید آمده اگر بهبود نیابد برای من بهتر است زیرا او به سبب این زخم بر من عنایت خواهد کرد و خوش باد آن زخمی که مرهم آن هر لحظه از جانب خدا باشد.

ساقیا باده بده... ای ساقی به من شراب بده، به شادی این که این غم هم از جانب اوست.

بنیاد بقا محکم از اوست: اساس بقا و حیات جاودان به دست خداست.

توضیح: سیل فنا و خانه عمر اضافه تشبیهی‌اند.

درس ۲۸- یاد آر ز شمع مرده یاد آر

یاد آوری: برای اطلاع بیشتر درباره دهخدا و این درس، ر.ک: از صبا تا نیما، یحیی آرین پور، دو مجلد، چ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۲، جلد دوم، ص ۷۲.
ای مرغ سحر... مرغ سحر (بلبل) استعاره از خود شاعر (دهخدا) است و شب تار: استعاره از دوران استبداد محمدعلی شاه است: ای مرغ سحر چون این شب تاریک (این دوران استبداد) پایان یافت.

بگشود گره ز زلف زرتار... خورشید آزادی و آگاهی همه جا را روشن کرد.

یزدان به کمال شد پدیدار: آثار قدرت خدا در همه جا به تمامی آشکار شد.

یاد آر ز شمع مرده... شمع استعاره از میرزا جهانگیرخان است. از میرزا جهانگیرخان یاد کن.

اختر به سحر شمردن: کنایه از شب‌زنده‌داری و بیداری و به انتظار صبح آزادی بودن است.

آفاق نگارخانه چین: جهان چون نگارستان چین زیبا شود.

گل سرخ و به رخ... زمانی که بر برگهای گل سرخ شبنم نشست و تواز دیدن آن زمام

اختیار خویش از دست دادی، از آن نوگل پیشرس (استعاره از جهانگیرخان) که در غم مانده بود و آتش آرزوی او تسکین نیافته به سرمای دی (استعاره از استبداد محمدعلی شاه) خشکید، یاد کن. بنمود چو وعد خویش مشهود: وقتی که خدا وعده خود، یعنی، پیروزی صالحان و مستضعفان را آشکار کرد.

در حسرت روی ارض موعود: در آرزوی سرزمین آزاد و حکومت مردم بر مردم. چون گشت ز نو...: وقتی روزگار آزادی و حکومت مردم فرارسد، تو هر چند هم که پیر و دیرسال باشی، باز هم کودک آن زمانه طلایی خواهی بود. (عمر واقعی آن مدتی است که تو در روزگار آزادی به سر می‌بری.)

نه رسمِ ارم نه اسمِ شداد: زمانی که خدایان ساختگی و بهشتهای آنها نابود شد و گِل (زمین) با فرو بردن آنها در دل خویش زبان بپهوده گوی آنان را بست، از آن کسی که به جرم ستایش حق دستگیر شد (جهانگیرخان) و با تیغ جلاد شربت شهادت نوشید و به وصال خداوند رسید، یاد کن.

درس ۳۰- برآفاق مگشای جز چشم مهر

یادآوری: این شعر مثنوی است. وزن آن فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعْل و بحر آن متقارب مُثَمَّنْ محذوف است. برای اصل این درس ر.ک: مثنوی هفت اورنگ جامی، به تصحیح و مقدمه آقامر تفضی مدرس گیلانی، چ دوم، انتشارات سعدی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۹۲۲. به دانش که با آن کنش...: علمی که با عمل همراه نباشد، تنها به درد ناعاقلان می‌خورد و خردمند با آن کاری ندارد.

چو روی دلت نیست با قبله راست: دل تو با خدا راست نیست، اهل ریا هستی، ظاهر و باطن عملت فرق دارد. در ظاهر برای خدا و در باطن برای خوشامد مردم است. از آن چرخ را برتری...: آسمان از این رو برتر است که خورشید او همه ذرات را دربرمی‌گیرد و همه را از نور خود بهره‌مند می‌سازد.

توضیح: بیت از آرایه حسن تعلیل و ایهام بهره‌مند است. شاعر برای برتری آسمان، علتی ادبی و خیالی آورده و مهر می‌تواند به معنی محبت یا خورشید باشد.

چو باید بزرگیت پیرانه‌سر: چون به روزگار پیری انتظار داری که بزرگت بشمارند، به چشم بزرگی و احترام به پیران بنگر و به آنان احترام بگذار.

کز این شیوه دامن به پیری رسی: با این روش از احترام پیران برخوردار می‌شوی و عمری دراز خواهی یافت.

پسا خرد، صدر... چه بسیار کودکانی که روزی به بالاترین مقامها و بزرگیها می‌رسند. نصیحتگری بر دل دوستان... نصیحت آدمی برای دوستانش چون باد سحرگاهی باغ صفابخش و دلنواز است. این بیت یک تشبیه مرکب است. مصراع اول مشبّه و مصراع دوم مشبّه‌به است. وجه شبه یک نتیجه یکسان «دلنوازی و صفابخشی» است. به باغ ار نباشد صبا بهره... اگر صبا در باغ نوزد، کی می‌تواند غنچه را باز کند و گره دل او را بگشاید.

توضیح: قدما اعتقاد داشتند که وزش باد صبا موجب باز شدن غنچه‌هاست. کی افتد به کف مرد... کی مروارید نصیف انسانی می‌شود که از رفتن به زیر آب خودداری کرده باشد. سر خود زیر آب فرو نبردن کنایه از زحمت نکشیدن و رنج نبردن و تلاش نکردن است.

کنون خاک ریزند... اکنون چون گنج در زیر خاک مدفون شدند. به مردار جویی جو... در طلب نعمت دنیا که چون مرداری است چون کرکسان مردارخوار مباش و برای مال و جاه جهان مطیع و فرمانبر انسانها مشو. به فتراکِ دونان تعلق مکن: کنایه از اینکه به دنبال انسانهای پست مرو و از آنها چیزی نخواه.

زبان سوده شد... زبانِ قلم از این سخن فرسوده و ورقِ نامه از این سخن سیاه گشت. (کلام طولانی شد.)

چه خوش گفت... تلمیحی است به بیت ۶۳۹ بوستان سعدی چاپ استاد دکتر یوسفی: اگر در سرای سعادت کس است ز گفتار سعدیش حرفی بس است

درس ۳۱- زنده جاودان

در جان هم نیست ولیکن اشارت به آن است: جایگاه دوستی و عشق، جان آدمی نیست، در تمامی وجود آدمی است و ما به‌ناچار جایگاه آن را جان می‌گوییم. نه منی و مایی است: عشق از مقولات دنیوی نیست که سبب خودپسندی شود؛ با خودخواهی کاری ندارد.

بنگر که سر و کار از کیست و باکی است: دقت کن که عشق از که آغاز می‌شود و به که باز می‌گردد و سر و کار تو با چه کسی است؟

نشان روزگوری است: نشان محرومیت است و نشانه بی‌تمیزی و بی‌خردی. متابعت کنید به قدم نه قناعت کنید به دم: با اعمال خویش از من پیروی کنید. نه فقط با حرف زدن، خود را پیرو من بدانید.

بدان که دوستی نیکان در سر دوستی بدان نکنی: آگاه باش که دوستی با انسانهای خوب را فدای دوستی با انسانهای بد نکنی.
توضیح: در سر چیزی کردن: فدای آن چیز کردن. «سر» مجاز به علاقه محلیّه، یعنی اندیشه و فکر.

از آشغال ریا فردند: از کارهای ریایی جدايند.
اگر دوست آنها را بردارد...: اگر خدا آنها را مورد لطف خاص خود قرار دهد باز هم نیازمند و متواضعند.

اگر بنوازد، در بیمند: اگر آنها را مورد لطف قرار دهد باز هم نگران عاقبت خویشند.
تا احسان بود، حکایت کنند: تا لطف و محبت حق است از او و مهربانیش سخن بگویند.

بدلی بی شبهت: بخشش خالص برای خدا دارند.
بیداران آلستند: پیمان الست را به یاد دارند، هنوز بر سر پیمانی اند که با خدا در عالم ارواح بستند، و او را به پروردگاری و یکتایی پذیرفتند.
قربا صیت و جاه شکستند: از مقام و شهرت گذشتند، مقام و شهرت را ترک کردند.
(قربا صیت و جاه، اضافه تشبیهی است)
در حریم لی مع الله نشستند...: به قرب خدا و وصال او رسیدند. (اشاره به حدیث لی مع الله وقت...)

بوی گل و ریحان

یادآوری: وزن این غزل که از طیبات سعدی است (ر.ک: کلیات سعدی، چ فروغی، ص ۴۲۰) مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن یک وزن دوری و بحر آن هزج مثنی آخرب است. «انها» قافیه و کلماتی که این واجها در پایان آن آمده‌اند، واژه‌های قافیه‌اند.

وقتی دل سودایی...: وقتی وجود عاشق من در باغها می‌رفت در حالی که بوی گلها مرا از خود بی‌خود کرده بود و شاهد بی‌قراری بلبل و جامه‌دریدن (شکفتن) گل بودم، یک لحظه به یاد تو افتادم، همه این زیباییها از خاطر من برفت.

توضیح: دل مجاز است به علاقه جزئیّه به معنی من.

ای مهر تو در دلها...: ای خدایی که عشق تو در دلها و راز معرفت تو در جانهاست مهر خاموشی را تو بر لبها نهاده‌ای و شور و بی‌قراری را تو در سرها افکنده‌ای.

توضیح: عارفان حق افشای حقایق را ندارند.

آن را که چنین دردی...: آن را که درد عشق از پا درآورد باید که هر درمانی را ترک کند.
گر در طلبت ما را رنجی...: خدایا اگر در راه رسیدن به تو رنجی به ما برسد، شایسته

است، وقتی که عشق خانه خدا در میان باشد، تحمل رنج بیابانها در طی سفر کار ساده‌ای است.
توضیح: مصراع دوم تمثیلی برای مصراع اول است.

درس ۳۲- مگیر از بهر دنیا کار دشوار

یادآوری: وزن این قصیده، مفاعیلن مفاعیلن فعولن و بحر آن هزج مُسدّس محذوف است. برای اصل این درس ر.ک: دیوان ناصر خسرو به تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، چ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۷.

به یُمگان چون نشینی خوار و بی یار: چرا در یمگان بی ارزش و تنها زندگی می کنی.
نشد به قدر و قیمت سوی مردم: به نظر انسان، لولؤ که در درون صدف بی ارزشی جای دارد به خاطر بی ارزشی صدف بی ارزش و کم بها نمی گردد.
سپیداری سپیداری سپیدار: بی فایده و بی ارزشی
توضیح: تکرار سپیدار نشانه تأکید بر بی ارزشی است، زیرا قدما سپیدار را به سبب بی بری بی فایده می دانستند.

به از دینار و گوهر ...: برای کسی که دارای دلی روشن و چشمی بیدار است علم و حکمت بهتر از طلا و گوهر است.

اگر شیرین و پرمغز است بارت ...: اگر کردار تو مانند گفتارت خوب باشد، بار وجود تو که همان گفتار باشد، شیرین و پرمغز است.

چو زر اندود ...: اگر تنها اهل سخن باشی و به آن عمل نکنی، به هنگام دیدار مانند سکه طلای قلبی هستی که تنها ظاهری فریبنده دارد و هیچ ارزش باطنی و واقعی در دل آن نهفته نیست.

سخن پیش سخندان ...: سخن را در نزد سخندان عرضه دار زیرا اوست که قدر و ارزش سخن را می داند.

توضیح: در این بیت تشبیه مُضمَر وجود دارد. سخندان چون سر و سخن چون دستار است. اگر سخندانی نباشد، سخن بی فایده است؛ کسی قدر آن را نمی داند.

سخن بشناس و آنگه گو، ازیرا ...: سخن را نخست بفهم، آنگاه بگو زیرا فهم سخن چون مرکز و خود سخن چون دایره است و بدون مرکز دایره ای تحقق نمی یابد.

سخن را تا نداری پاک از رنگ: مادام که سخن خویش را از رنگ دروغ و ریا و طمع پاک نکنی، در دلهای دیگران اثر نخواهد کرد.

گر آسانی همی بایدت فردا: اگر فردای قیامت نیازمند آسانی هستی، به خاطر دنیا هیچ کاری را سخت مگیر.

درس ۳۳- ای اسیر رنگ

یادآوری: این شعر یک مثنوی است. وزن آن فاعِلَاثُنْ فاعِلَاثُنْ فاعِلُنْ و بحر آن زَمَلْ مُسَدَّسْ مَحْذُوفْ است.

ای اسیر رنگ: رنگ استعاره از تعلّق و شیفتگی به غرب یا غربزدگی است. مؤمن خود کافر افرنگ شو: به خود ایمان بیاور و بدیهای زندگی غربی را انکار کن. (غرب مجاز است به علاقه کلیّه).

رأی بی قوّت ... اندیشه و تفکر بدون نیروی مادی و علمی، مکر و حيله است و نیروی مادی بدون تفکر، دیوانگی و نادانی است.

سوز و ساز و درد و داغ ... همه معنویات از شرق است. وانمودیم آنچه بود اندر ... حقایق پنهان را آشکار کردیم؛ درست مانند آفتاب، تمام نورها و روشنیا (حقایق و معارف) از شرقیان است و سراسر وجود ما نور و روشنی، پاکی و صفاست.

پیر خرد

یادآوری: وزن این غزل فاعِلَاثُنْ فَعَلَاثُنْ فَعَلَاثُنْ فَعَلُنْ و بحر آن زَمَلْ مُثَمَّنْ مَخْبُونْ أَصْلَمْ (محذوف) است. برای اصل درس ر.ک: دیوان پروین اعتصامی، ناشر ابوالفتح اعتصامی، ص ۲۵۷.

شمع خندید به هر بزم ... شعله شمع را به خنده او تعبیر کرده‌اند، شاعر سوختن شمع را به سبب خنده بی جای او در همه جا می‌داند. (بیت آرایه حسن تعلیل دارد).

هیزم سوخته شمع ره ... هیزم سوخته (زغال) آنگاه که روشن شود نمی‌تواند نور و روشنی داشته باشد که راه یا منزل کسی را روشن کند.

توجه: زغال گرمی دارد اما روشنی ندارد.

گرگ نزدیک چراگاه و ... این بیت تمثیلی برای انسانهای غافل در دنیای ماست. گرگ: آجل، مرگ؛ چراگاه: دنیا؛ شبان: عقل و بره: انسان.

فرخ آن شاخک نورسته ... خجسته و میمون است آن شاخه کوچک تازه روییده‌ای که امید رشد و نمو دارد. (در وجود او احساس روییدن و امید روییدن وجود دارد). چرا: هوا و هوسهاست، مرگ در دنیا به آدمی نزدیک است، عقل او بی‌خبر و وجودش به هوا و هوسها پرداخته است.

شرح معنی و درک مفهوم

متون ادب سال چهارم

درس ۱ - الهی ...

جان داروی دلهایی، مسندنشین استغنائی: داروی جان دلها و مایه حیات آنها هستی، فرمانروای سرزمین بی نیازی هستی. (بی نیازی تنها شایسته توست).

الهی در جلال رحمانی و در جمال سبحانی: خدایا در عین قدرت، بخشنده ای و در عین لطف و محبت و زیبایی از هرگونه عیب و نقصی، منزهی.

پیدا است که در میان جانی، بلکه جان زنده به چیزی است که تو آنی: جایگاه تو در میان جان آدمی است، اگر برای خدا جایی فرض کنیم، آنجا همان دل آدمی است و حیات جان به تو وابسته است.

به شکر نعمت تو زبان گشودن مرتبه غرور است: اگر انسان گمان کند که می تواند شکر خدا را به جا آورد، خویشتن را فریفته است.

عَلَم مهر تو افراخت: ادعای عشق و دوستی تو کرد.

توضیح: عَلَم مهر اضافه تشبیهی یا تشبیه بلیغ است.

الهی ظاهری دارم بس شوریده و باطنی خراب: خدایا ظاهری عاشق و باطنی مست دارم. (با تمام وجود شیفته تو هستم)

الهی از گُشته تو خون نیاید و از سوخته تو دود: خدایا عاشقان تو در ظاهر مانند دیگرانند، نشانی از درد جدایی و عشق در ظاهر آنها نیست، اما در باطن با تمام وجود شیفته تو و دردمند رسیدن به تو هستند. عشق خونی و دودی ندارد زیرا عشق با ظاهر وجود کاری ندارد، سروکار آن با دل است.

الهی اگر کاسنی تلخ است ...: خدایا! آن چنان که باغبان به خاطر گلها و گیاهان باغش کاسنی تلخ را نیز آبیاری و پاسداری می کند، تو نیز به سبب مردانت، عبدالله مجرم را مورد لطف و عنایت قرار ده چرا که او نیز به جمع مردان خدا پیوسته است.

توجه: در این عبارت «تشبیه مضمر» وجود دارد: عبدالله به کاسنی و مردان خدا به گلها و ریاحین باغ مانند شده است.

پیوسته دلم دم به هوای تو زند: هوا در این مصراع ایهام دارد.

(۱) به معنای هوایی که تنفس می کنیم: یعنی وجودم با هوایی که تو آفریده ای، زنده است.

(۲) به معنای عشق: یعنی دلم در عشق تو زنده است که معنای برتر نیز همین است. (معنی دوم برتر و زیباتر است.)

از هر برگی بوی وفای تو زند: هر برگ آن بوی عشق تو را می‌دهد.
 الهی اگر بهشت چون چشم و چراغ است... با وجود آنکه بهشت دوست‌داشتنی است بدون دیدار تو رنج و محرومیت است. (من بهشت را بدون دیدار تو نمی‌خواهم).
 یادآوری: اشاعره (گروهی از متکلمان اسلام) معتقد بودند که خدا را در روز قیامت با چشم می‌بینند.
 خواست، خواست توست من... راضی‌ام به رضای تو، جایی برای خواست من نیست.

درس ۲- در نعت رسول اکرم (ص)

یادآوری: این درس یکی از معروفترین ترکیب‌بند‌های شعر فارسی است. وزن آن مفعول مفاعلهن فَعولُن و بحر آن هَزَجْ آخرب مقبوض محذوف است. برای اصل این درس ر.ک: دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی، به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، انتشارات ارمغان، تهران، ۱۳۲۱، ص ۱.
 توجه: این ترکیب بند، یازده بند است.

ای از بر سدره... ای کسی که در هنگام معراج از آسمان هفتم نیز گذشته‌ای و برگنبد عرش تکیه کرده‌ای. (اشاره به مقام بلند پیامبر «ص»)
 هم عقل دویده... عقل در برابر تو اظهار کوچکی می‌کند و دین زنده به وجود توست و به تو پناه آورده است.
 توجه: هر دو مصراع، کنایه است.

ای چرخ کبود ژنده... ای پیامبر، تو کسی هستی که آسمان با همه عظمتش در برابر عارفان دین تو جامهٔ پشمین کبود کهنه‌ای پیش نیست.
 مه طاسک گردن... تمام عناصر طبیعت در خدمت توآند. ماه زینت‌بخش گردن اسب تو و شب زیباکنندهٔ پرچم توست.

افلاک حریم بارگاهت... تمام آسمانها حریم خانهٔ توست. تو همانند پادشاهی هستی که همهٔ آسمانها حریم (محدوده) خانهٔ اوست.

چرخ ار چه... آسمان هر چند که بلندترین چیز عالم است، اما در مقابل تو خوار و بی‌مقدار است و عقل هر چند که بزرگ و رهنمای همه است، در برابر تو طفلی کوچک و نوآموز است.

خوردست خدا ز روی تعظیم... خدا برای بزرگداشت تو به نام شریف و به جان عزیز تو قسم خورده است. (تلمیح به آیه لَعْمُرُک...)

فَرَّاشِ درت کلیم عمران... پیامبران پیش از تو از آمدن تو خبر می دادند در حالی که همه خود را خدمتکار تو می دانستند.

تو در عدم و گرفته قَدَرَت... تو هنوز به دنیا نیامده بودی ولی مقام و منزلت تو آنقدر بود که تمام هستی را در اختیار داشتی و همه جهان به خاطر تو آفریده شده بود. (در زیر خاتم گرفتن: کنایه از تحت اختیار بودن است) خاتم: نگین انگشتری است، چون فرمان پادشاهان با نقش نگین انگشتری آنها مهر می شد، در زیر نگین آوردن و یا در زیر خاتم آوردن، نشانه در اختیار داشتن است. ضمناً نگین نیز مجاز است به علاقه جزئی؛ یعنی اختیار، اراده.

در خدمت اثبیا مشرّف... پیامبران به سبب حضور در پیشگاه تو خلعت گرفته و به مقامهای بلند رسیده اند و انسان (هر یک از فرزندان حضرت آدم) به سبب آنکه تو همنوع او هستی، مکرم و بزرگواری گشته است یا به سبب احترام نهادن به تو به مقامی بزرگ رسیده است. **از امر مبارک تو رفته...** به خاطر شفاعت تو بوده است که خداوند توبه حضرت آدم (ع) را پذیرفته است و او به شغل خویش؛ پیامبری، بازگشته است.

توضیح: این بیت از نظر مفهوم نظیر بیت «ای نام تو دستگیر آدم...» است. **نا بوده به وقت خلوت...** در لحظاتی که با خدا خلوت می کردی، هیچکس راه نداشت و در لحظه معراج نیز این چنین بود.

نایافته عز التفاتی... هیچگاه حتی شب معراج که حقایق بسیاری در زمین و آسمان بر تو آشکار می شد، زمین و آسمان آنقدر برایت ارزش نداشت که نیم نگاهی هم به آنان بیندازی (جز به خدا به هیچ چیز دیگر نظر نداشتی)

کونین نواله ای... دو عالم ذره ای کوچک از بخشش توست و آسمانها به خاطر تو آفریده شده اند.

ای مسند تو و رای افلاک... ای پیامبری که تخت فرمانروایی تو بالای آسمانهاست؛ دور باد که با این مقام، تو را فرمانده کره خاک بنامم.

در راه تو زخم... ای پیامبر! در راه تو و دین تو، اسلام، هر سختی، بلا و رنج که پیش آید عین آسانی، راحتی و شادمانی است.

طغرای جلال تو... نشانه بزرگی تو همان قسمی است که خدا به جان تو خورده است و نامه سرگشاده فرمان امیری تو همان حدیث قدسی (لولاک لمّا... اگر نبود آسمانها را خلق نمی کردم) است.

دست تو و دامن تو زان پاک ... به آنها تعلقی و توجهی نداشتی.
 هرچ آن سمت حدوث دارد ... سمت حدوث: نشان خلق؛ ای پیامبر تمام موجودات
 جز خداوند در چشم همت تو خوار و بی‌مقدارند.
 نقش صفحات رایت تو ... بر صفحه (پهنه) پرچم تو حدیث قدسی (لولاک لما خلقت
 ...) نوشته شده است.

خواب تو ولا ینام ... تو می‌خوابی در حالی که قلب تو بیدار است و غذای تو آن
 نیرویی است که خداوند در مقام نزدیکی، عبادت و معرفت به تو می‌بخشد.
 ای آرزوی قدر لقای ... سرنوشت با همه بزرگی و اقتدار، آرزوی دیدار تو را دارد و
 خانه تو محل توجه آسمانیان (فرشتگان) است.
 هم تایش اختران ز رویت ... نوری که ستارگان دارند از چهره تو گرفته شده است و
 آسمان به خاطر تو در حرکت است.

توضیح: قدما می‌پنداشتند که آسمان به دور زمین در حرکت است.
 توضیح^۱: آخرین واژه بیت را می‌توان (به رایت) نیز خواند، در این حال آرایه موازنه که در
 بیت وجود دارد بهتر احساس می‌شود و معنی چنین خواهد بود: گردش آسمان به تدبیر تو است.
 جانداروی عاشقان ... سخن تو شفاعت جانهای عاشقان توست و نفرین تو قفلی
 است بر دلهای گمراهان که آنها را از هرگونه معرفت و ایمان محروم می‌سازد.

توضیح: «دعا» در این بیت به معنی «نفرین» است. نظیر این بیت سعدی:
 زورمندی مکن بر اهل زمین تا دعایی بر آسمان نرود
 اندوخته سپهر و انجم ... همه آسمان با ستارگانش به اندازه یک دهم بخشش تو نیست.
 ای کرده به زیر پای کونین ... ای کسی که از هر دو عالم گذشته‌ای و از حد دو کمان نیز
 به خدا نزدیکتر شده‌ای. به زیر پای کردن: کنایه از گذشتن و عبور کردن است.
 هرچ آن نه ثنای تو، خطا گفت ... هر سخن که ستایش تو نباشد، گفته اشتباهی است
 که شاعر به زبان آورده است.

خود خاطر شاعری چه سنجد ... ذهن شاعر چه ارزش و توانی دارد که بخواهد تو را
 وصف و ستایش کند، در حالی که خدا تو را به صفاتی چون رحمت عالمیان ستوده است.
 این، خواهد بود عدت ... فردای قیامت اگر از اعمال شاعر سؤال شود، این شعر سرمایه
 اوست و کفاره همه گناهان زبانی و عملی او.
 تو محو کن از جریده او ... از نامه اعمال او سخنان بیهوده‌ای را که از سر هوا و هوس

۱- این نکته یادآوری همکار فاضل و دوست دانشمند آقای ناکی است.

گفته است، پاک کن.

چو نیست بضاعتی ... ای پیامبر! حال که سرمایه‌ای از طاعت و عبادت ندارم و گناه بسیار دارم، نیازمند شفاعت توام؛ مرا از شفاعت خود بهره‌مند ساز.

درس ۳- شناخت نفس

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: مرصادالعباد، نجم رازی، به اهتمام محمد امین ریاحی، چ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲.
اگر نظر تمام افتد ...: اگر نگاه و شناخت آدمی دقیق باشد (خوب بنگرد) در می‌یابد که همه هستی انسان است.

جهان را بلندی و پستی ...: ای انسان تو همه چیز جهانی، نمی‌دانم چه هستی، اما می‌دانم هستی غیر از تو نیست، همه هستی برای تو آفریده شده است.
توضیح: این بیت از فردوسی است در ستایش خداوند، اما نجم رازی در مقام تجلیل از انسان آورده است.

از جملگی کاینات ممتاز گشت: از همه موجودات جدا و برتر گشت.
از جملگی آفرینش، نفس انسان بود ...: از همه آفریده‌ها، تنها وجود انسان بود که می‌خواست آینه زیبایی نمای خداوند باشد و محل ظهور و آشکارکننده صفات حق شود.
نفس خود را بشناسد: نفس تربیت یافته، در اولین قدم خود را می‌شناسد.
از برای کدام سر، کرامت و فضیلت یافته است: از برای کدام راز پنهان است که بر همه موجودات بزرگی و برتری یافته است.

و آن جز به واسطه سلوک بر جاده شریعت و طریقت و ...: شریعت ظاهراً احکام دینی و طریقت دریافت باطن آنهاست که در نتیجه عمل حاصل می‌شود و حقیقت آن نتیجه‌ای است که از علم دین و عمل دینی به دست می‌آید. مقصود از این جمله این است که دل زمانی صافی خواهد شد که احکام دینی را بدانیم و بدان عمل کنیم و با عنایت حق به نتیجه آن که خلوص و صفای دل است، دست یابیم.

درس ۴- حدود معرفت انسان (۱)

یادآوری: این درس از حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه سنایی انتخاب شده است. برای اصل این درس ر.ک: حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه، ابوالمجد مجدود دین آدم سنایی، تصحیح و تحشیه مدرّس رضوی، چ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۶۹. قالب این شعر مثنوی،

وزن آن فاعلاتن مفاعِلن فَعْلُن و بحر آن خَفِیف مُسَدَّس مَخْبُون مَحْذُوف است. سنایی این تمثیل را در توضیح این آیه قرآن مجید به کار می‌برد «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی». ۷۲/سوره اسراء اصل داستان فیل و کوران به نوشته استاد بدیع الزمان فروزانفر در مقابسات ابوحیان توحیدی آمده و پس از آن در احیاء العلوم غزالی و کیمیای سعادت وی نقل شده است. از طریق آثار غزالی به حدیقه راه یافته و سپس در مثنوی مولوی ذکر شده است. نک: مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۹۶.

داشت پیلی بزرگ با هیبت ...: آن پادشاه فیل بزرگ و باشکوهی داشت که برای نشان دادن مقام و عظمت خویش و حمله کردن به دشمن از آن استفاده می‌کرد.

مردمان را ز بهر دیدن پیل ...: به سبب عظمت فیل و ترسناک بودن آن، همه مردم آرزوی دیدنش را داشتند.

بر پیل آمدند از آن عوران ...: ظاهراً عور در این مصراع بی معنی می‌نماید و سنایی در تنگنای قافیه از آن استفاده کرده است زیرا عور به معنی برهنه است و این کوران عور نبودند الا اینکه عوران را برهنه از بینایی معنی کنیم (!؟)

تا بدانند شکل هیأت ...: برای آنکه شکل فیل را بشناسند به شتاب به سویش می‌دویدند.

هر یکی صورت محالی بست ...: هر یک از کوران از فیل تصویری غیرممکن یافت و با تمام وجود شیفته تصور باطل خویش شد.

گفت شکش چنانکه مضبوط است ...: گفت شکل فیل آن گونه که در خاطر من ضبط شده (مانده است) مانند گری تراشیده است.

جملگی را خیالهای محال ...: خیالهای غیرممکن همه آن کوران را مانند نادانی که در جوال کرده باشند، فریب داده بود.

از خدایی خلاق آگه ...: از خدایی خداوند، از صفات و ذات او مردم بی‌خبرند و عاقلان (فیلسوفان) در این عرصه راهی ندارند.

درس ۵- حدود معرفت انسان (۲)

یادآوری: شعر مثنوی است. وزن آن فاعلاتن فاعلاتن فاعِلن و بحر آن رَمَل مُسَدَّس مَحْذُوف است. برای اصل درس ر.ک: مثنوی نیکلسن، دفتر سوم، بیت ۱۲۵۹.

اندر آن تاریکیش کف می‌بسود: در آن تاریکی او را با کف دست لمس می‌کردند.

همچنین هر یک به جز وی ...: همین طور هر یک از آن مردم هر قسمتی را که لمس کرده بود، شکل فیل می‌انگاشت و هر جا هم که نام فیل را می‌شنید، همان تصوّر را درباره او داشت، تصوّر چیزی که لمس کرده بود.

از نظر که گفتنشان شد ...: به سبب شناخت ناقص آنها بود که تعبیرشان مختلف گشت و فیل را به صورتهای گوناگون توصیف کردند، در حالی که حقیقت (فیل) یک چیز بیشتر نبود. غرض مولوی از این بیت این است که حقیقت یک چیز بیش نیست اما شناخت ناقص سبب نزاع بر سر آن می‌شود. مصراع دوم کنایه از اختلاف بسیار در تعبیر و گفته‌هاست.

چشم حس همچون کف دست ...: حواس ظاهری انسان برای شناخت حقیقت مطلق (خدا) چون کف دست برای شناخت فیل است و همان‌گونه که دست نمی‌تواند تمامی وجود فیل را بشناسد، حواس ظاهری هم در شناخت خدا ناتوان است.

درس ۶- شب و علی

یادآوری: شعر یک مثنوی است. وزن آن فاعلاتن فَعْلَاتْنِ فَعْلُنْ و بحر آن رَمَل مُسَدّس مَخْبُون محذوف است.

دل شب محرم سَرالله است: این مصراع را سه گونه می‌توان معنی کرد:

(۱) میانه شب محرم رازهایی است که فقط با خدا می‌توان در میان نهاد.

(۲) میانه شب محرم اسرار خداست که فقط شب‌زنده‌داران از آن باخبرند.

(۳) سرالله استعاره از علی (ع) باشد، میانه شب محرم علی (ع) است.

گرچه او نیز به تاریکی دید: شب نیز علی را آن‌طور که باید و شاید نشناخت هر چند که او را از نزدیک دید.

قلعه‌بانی که به قصر افلاک ...: علی (ع) آن نگهبانی است که درد دل انسانِ آگاهِ اسیر در دنیا را به آسمانها می‌رساند.

اشکباری که چو شمع ...: علی (ع) چون شمع دست از جان شسته است، بخشنده است و به درگاه خداوند گریان.

توجه: شاید بتوان با توجه به یکی از معانی زار که صداست شمع بی‌زار را چنین نوشت و او را اشک‌ریز بی‌صدا معنی کرد.^۱

کلماتی چو دُر آویزه ...: سخنان علی (ع) مانند مرواریدی بود که گوش جان آدمی را می‌آراست. مسجد کوفه نیز پس از چند قرن هنوز مدهوش سخنان مولا علی (ع) است.

در و دیوار به زنهار آید: در و دیوار هم تحمل شنیدن دردهای او را ندارد.
 توجّه: در این مصراع، اغراق، استعاره مکنّیه و کنایه وجود دارد.
 توضیح: به زنهار آمدن نشانه عجز است و از این رو کنایه است. به زنهار آمدن یک فعل انسانی است وقتی که به در و دیوار نسبت داده می‌شود، استعاره مکنّیه می‌سازد و ادّعای به زنهار آمدن در و دیوار یک ادّعای بیش از حد معمول است که اغراق خواننده می‌شود.
 شاهبازی که به بال و پر راز...: شاهبازی است که با بال و پر پنهان معرفت به خداوند و جاودانگی رسیده است.

دست در دامن مولا زد در...: در از علی (ع) خواست و به او التماس کرد که ای علی (ع) از رفتن صرف‌نظر کن و از آستانه من عبور مکن.

توضیح: دست در دامن کسی زدن: کنایه از تقاضا کردن از او و التماس کردن بدوست.
 پیشوایی که ز شوق دیدار...: علی (ع) امامی است که از شوق دیدار خداوند قاتل خود را بیدار می‌کند.

توضیح: تلمیح به ماجرای بیدار کردن علی (ع) ابن‌ملجم را برای نماز صبح که در بعضی روایات آمده است.

ماه محراب عبودیت حق: اگر بندگی خداوند به محرابی مانند شود علی (ع)، ماه آن محراب خواهد بود. ماه استعاره و محراب عبودیت تشبیه بلیغ است. محراب عبودیت می‌تواند یک اضافه اختصاصی نیز فرض شود که در این حال معنی مصراع چنین است: علی (ع) ماه محرابی است که خاصّ بندگی خداست.

درس ۷- ناصر خسرو

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: آواها و ایماها، محمدعلی اسلامی ندوشن، چ سوّم، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۰۶. مطالعه کلی این اثر به همه علاقه‌مندان خصوصاً همکاران گرامی توصیه می‌شود.

ویژگی‌های ناصر خسرو:

- (۱) ندای وجدان قرن خود است.
 - (۲) پیشتاز و چاووش شعر علمی، عرفانی و اخلاقی است.
 - (۳) شجاع‌ترین و صریح‌ترین فکر معترض در ادب فارسی است.
 - (۴) گفتار و کردار را با هم دارد و اهل مبارزه با نیرنگ و اهل چون و چراست.
- و نیز نبرد برای برکسی نشانندن... ناصر خسرو از کسانی است که برای حاکمیت

«چون و چرا: پرسش و تحقیق» می‌کوشد و مبارزه می‌کند، پرسش و تحقیقی که همواره با انسان همراه بوده و خواهد بود و تنها خدا می‌داند که این حال تا کی ادامه خواهد یافت. (تا انسان باشد پرسش و چون و چرا هست و پایان این ماجرا را فقط خدا می‌داند).

چون و چرا عدوی ...: چون و چرا (سؤال و پرسش و تحقیق) دشمن تو است زیرا اگر درباره اعتقادات و اعمال مورد پرسش قرار بگیری، به دلیل نادرستی آنها رسوا و شرمنده می‌شوی.

درس ۸- خزان

یادآوری: شعر خزان یک قصیده است، وزن آن مفعول مفاعیل مفاعیل فَعُولُن و بحر آن هَزَجْ أَخَرَبْ مَكْفُوف مَحْذُوف است. برای اصل شعر ر.ک: دیوان ناصر خسرو، مجتبی مینوی، مهدی محقق، ص ۲۹۵.

چون گشت جهان را ...: چرا احوال آشکار جهان دگرگونه شد. (را نشانه فک اضافه است).

تا زاغ به باغ اندر ...: از آن هنگام که زاغ در باغ آوازه‌خوانی آغاز کرد (کنایه از اینکه پاییز آمد)، بلبلان باغ از نغمه‌خوانی لب فرو بستند.

شرمنده شد از باد سحر ...: بوته گل عریان از برهنگی خویش در مقابل باد سحر خجالت کشید و شرم گلبن حتی در آب هم اثر کرد و روانی آب را از آن گرفت. (آب یخ زد).

یادآوری: مصراع دوم می‌تواند چنین نیز معنی شود: شرم آب، روانی آب را از آن گرفت. آب از برهنگی همسایه خویش شرمگین شد و این شرم به قدری بود که روانی را از آن گرفت.

توجه: علت ادبی که شاعر برای یخ زدن آب آورده یک «حسن تعلیل» است.

خورشید بپوشید ز غم ...: خورشید از غم آمدن خزان پیراهنی کبود از خز (استعاره از ابر) به تن کرد و این لباس زیبایی است که همواره به هنگام خزان می‌پوشد. (آسمان ابری شد).

بر مفرش پیروزه به شب شاه ...: ستارگان در عرصه آسمان ظرفهایی تراشیده و پاکیزه از بلورند که از آن ماه می‌باشند که چون شاه حلب است. شاه حلب و مفرش پیروزه و آوانی هر سه

استعاره از ماه و آسمان و ستارگانند.

بنگر به ستاره که بتازد سپس دیو ...: این بیت دارای تشبیه مرکب است و تلمیح دارد به آیاتی از قرآن مجید (الصافات ۸-۶، الجن ۹-۸ و...) که بر اساس آن گویند دیوان مخفیانه به آسمان می‌رفتند و اسرار ملکوت را گوش می‌دادند. خداوند شهاب را مأمور ساخت تا از ورود آنها به آسمان جلوگیری کند. این معنی در شعر حافظ هم آمده است.

ز رقیب دیوسیرت به خدای خود پناهم مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را
 معنی بیت: به حرکت شهاب در دل آسمان تیره شب نگاه کن که به دنبال دیو روان است،
 این شهاب مانند زر مذابی است که بر صفحه‌ای از قیر چکانده باشند.
 بزودده به قطره سحری...: فلک، شباهنگ را با شبنم براق و درخشان و زیبا کرده است.
 پروین به چه ماند؟...: شکل خوشه پروین در آسمان کبود چون شکل دسته‌ای از نرگس
 یا نسترن تازه است که بر سبزه‌ها ریخته باشند. (تشبیه مرکب که وجه شبه آن شکل یکسان
 است.)

درس ۹- چوگل زباغ جهان پاره پاره باید رفت

یادآوری: به گفته آقای مردانی این غزل خطاب به خلبانان مسلمان ایرانی در زمان جنگ
 عراق علیه ایران است. وزن این غزل مفاعِلُنْ مَفاعِلُنْ مَفاعِلُنْ فَعْلُنْ و بحر آن مجتث مَثَمْنْ مخبون
 محذوف است. «باید رفت» ردیف، «اره» قافیه و کلماتی چون «سواره، ستاره و ...» کلمات
 قافیه‌اند.

سمند صاعقه زین...: مقصود از عرش شعله، منبع اصلی نور و روشنی و هدایت، یعنی
 خداوند است. جایی که به تصور شاعر سحرگاه ستاره بدانجا می‌رود؛ تو ای خلبان مسلمان! برای
 آن که به نور مطلق پیوندی و از هدایت او بهره‌مند شوی، باید اسبی از جنس نور داشته باشی و
 این چیزی جز هواپیمای تو نیست که همانند صاعقه است و تو را به جمع نورانیان (رزمندگان)
 می‌رساند.

شهید زنده تاریخ...: حسین بن منصور حلاج که فداکارترین عاشق حق است، می‌گوید:
 اینک زمانی است که باید خود را فدای حق و حقیقت کرد.

بگو به یوسف اندیشه...: به اندیشه که در زیبایی چون یوسف است بگو ای کسی که به
 دلها راه داری با همه دوراندیشی‌های تو، به هنگامی که چاره‌کاری استقبال از حادثه و خطر
 است، چه می‌توان کرد؛ باید به چاه حادثه رفت و اینک همان لحظه است.

گذشت کشتی خورشید...: خورشید باید استعاره از رزمندگان و مبارزان باشد، کشتی که
 حامل دلبران بود به میانه خطر رسید. برای رسیدن به آنها باید ساحل آرام (زندگی عادی) را رها
 کرد.

توضیح: جزیره موج، اضافه تشبیهی یا تشبیه بلیغ است. شاعر موج را به جزیره مانند کرده
 است.

پوش جوشن آتش...: ای پیام‌آور خورشید و روشنایی و نجات، ای مبارز مسلمان،

جوشنی از جنس آتش به تن کن، زیرا در مقابل انسانهای پست و فرومایه می باید چون آتش بود. **چو گل ز باغ جهان پاره پاره باید رفت:** باغ جهان اضافه تشبیهی است. باید چون گل با تنی پاره پاره به دیدار حق رفت؛ یعنی، شهادت بهترین نوع مرگ است.

شکفته در افق ...: یقین به پیروزی عدالت و آزادی چون آفتاب روشن سراسر جهان را فراگرفته است اما برای دیدن آن باید از چشم ظاهر گذشت؛ با چشم دل این حقیقت را می توان دید.

امیر قافله نور ...: استعاره از حضرت امام خمینی (ره) است؛ امام خمینی (ره) چنین فرمان می دهد.

توضیح: غزل در زمان حیات امام سروده شده است. **به قاف واقعه بی استخاره باید رفت:** برای شهادت نیازی به درنگ و تأمل نیست. شهادت در میان مرگها چون قاف در میان کوههاست؛ برترین نوع مردن است پس نیازی به درنگ ندارد.

درس ۱۰- بخشی از عهدنامه امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر

یادآوری: برای اطلاع بیشتر درباره این درس ر.ک: نهج البلاغه امام علی (ع)، ترجمه سید جعفر شهیدی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۲۵. **نیکبختی به امتثال او منوط باشد:** خوشبختی به فرمانبرداری از آن احکام وابسته است. **عزیز دارد آن را که خوار اوست:** خداوند عزیز می گرداند کسی را که در مقابل او خوار و بی مقدار باشد یا به سبب اجرای فرمانها و دستورهای او به خفت و خواری گرفتار شده باشد. **خود را فرو شکنند:** خود را نادیده انگارد؛ دست از میل خود بردارد. **و چون بر هوایی فیروزی طلبد، نفس را باز دارد:** چون بخواهد به هوا و هوسی دست یابد، نفس را از این کار منع کند.

مردم در تو همان بینند ...: مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می نگرستی و درباره تو همان خواهند گفت که درباره آنها می گفتی. **زُفتی به جای خویش انصافی ...:** سختگیری و بخیلی در حق خویش دادی و عدالتی بزرگ است؛ در هر چیزی که نفس از آن خوشش آید یا بدش آید زیرا نفس از چیز خوب، بدش می آید و از کار بد، خوشش می آید. پس در هر حال باید در حق او بخیل و سختگیر بود. **و سایر علل برایشان طاری شود در عمد و خطا ...:** سایر لغزشهایی که به ناگهان از آنها سرزند چه به عمد و چه به اشتباه، ایشان را می توان یاری کرد و به راه درست هدایت نمود.

باری عزّ ذکره... خداوند که یادش عزیز باد، انجام امورات مردم را از تو خواسته است. روزگار تو را آسان بگرداند: شرایط خوب تو را به آسانی از تو می‌گیرد. بشکیب و فریفته مشو: تحمل کن و مغرور مشو. چون چنین کنی هر آینه نظر فروگیری...: وقتی که به پادشاهی خداوند نظر کنی، از دیدن بزرگی خویش چشم می‌بندی و آن بلندپروازی، غرور و اندیشه بی‌مقدار را رها می‌کنی و دانش از دست رفته‌ات به تو بازمی‌گردد. برحذر از اینکه در بزرگی...: دوری کن از اینکه با خداوند در بزرگی و قدرت ستیزه کنی و خود را مانند او بدانی.

انصاف خدای سبحانه بده: حقّ خداوند منزّه را ادا کن. حقّ بندگی را به جای آور. و همه مردم را از خویش و خویشاوند...: خودت و خویشاوندانت را وادار ساز که حقوق مردم را ادا کنند. (خودت به مردم ستم مکن و اجازه مده تا خویشانت به نام تو ستم کنند). هیچ چیز تغییر و تعجیل نکمت...: هیچ چیز چون ظلم، سبب تغییر نعمتهای خداوند و شتاب در عذاب او نمی‌شود.

بر حال ایشان غیرت آرد: نسبت به آنان تعصّب ورزد و از آنان دفاع کند. خواص رعیت را بر والی...: اعیان و ثروتمندان جامعه باری گران بر دوش والی اند که فایده‌ای اندک دارند. از انصاف و راضی بودن به حق خویش ناراضی اند، خواسته خود را به اصرار می‌خواهند و سپاسگزاری از بخشش را لازم نمی‌دانند و در حوادث روزگار صبر نمی‌کنند و به خاطر مقام و مالی که دارند از تحمل سختیها دوری می‌کنند.

هر آینه عماد دین باشند و قوام مسلمین و ذخیره وقت و وقایه روزگار: به تحقیق عامه مردم ستون دین باشند و مایه پایداری و استواری مسلمانان و سرمایه‌ای برای روز مبادا و سدی در مقابل حوادث روزگار.

دامن از او درکش: از او کناره‌گیری کن. از آنچه بر تو درست نیاید، درگذر: از چیزی که بر تو ثابت نشود، بگذر. هر کس بر آیین نصیحت...: هر کس به شیوه نصیحت‌گویی از دیگران بدگویی کند...: تو را از تعهد جلال امور باز دارد و از اکتساب معالی خالی گذارد: تو را از پذیرفتن و سرپرستی کارهای بزرگ باز دارد و از به دست آوردن بزرگی‌ها منصرف می‌کند. بخل و جبن و حرص، طبایع گوناگونند...: بخل و ترس و حرص خصلتهای گوناگونی هستند که نشان بدگمانی انسان در حقّ خداست.

آن کس را بطانه خاص و وزیر...: کسی را دوست نزدیک و وزیر مهربان بدان که

همنشین بدان نباشد و در گناهان آنان شریک نگشته و کسی را در ظلم و گناه، کمک نکرده باشد.
تو خود از ایشان نیکوتر خلف ...: تو برای وزیران ستمکار، جانشینانی بهتر از آنان توانی یافت. کسانی که به مانند آن وزیران پیشین به نیکی اندیشه و روانی فرمان (نفوذ در خلق) شناخته باشند و از گناهان و ستمهای پیشینیان در امان.

آن را برگزین که از سخن حق ...: برای وزارت کسی را انتخاب کن که از سخن حق هر چند که ناخوشایند تو باشد و در مذاق تو تلخ آید، روی برنگرداند و اگر تو را برای هوا و هوس اندیشه کاری مهم باشد، از یاری تو کناره جوید.

با همه خلق نیکوگمان شوی: از جانب همه خیالت راحت باشد، همه را دوست خود بدانی و نسبت به همه احساس امنیت کنی.

مؤونت ایشان سبک گردان: مخارج زندگی آنان را کمتر کن.

همه دلها زی تو گردید: همه تو را دوست خواهند داشت.

از دل مشغولی بیاسایی: از اضطراب و نگرانی رها شوی.

هوای خلق بر آن تعلق یافته ...: مردم آن رسم و شیوه را دوست دارند و در ضمیرها جای گرفته است. (به آن عادت کرده و با آن آرامش خاطر یافته‌اند).

درس ۱۱- مردان خدا پرده پندار دریدند

یادآوری: این شعر غزل است با وزن مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن و بحر آن هزج مثنوی
 اخرب مکفوف محذوف است. «بدند» قافیه و کلماتی که این واجها در پایان آن آمده، واژه‌های قافیه‌اند.

مردان خدا پرده ...: پرده پندار تشبیه بلیغ است. خیالات باطل به پرده‌ای مانند شده است که در جلوی چشم دل آدمی قرار می‌گیرد و او را از دریافت حقایق بازمی‌دارد. آنان که از خیالات باطل گذشته‌اند، دریافته‌اند که جهان پرتویی از وجود خداست و غیر خدا هیچ چیز در جهان وجود ندارد.

هر دست که دادند ...: مردان خدا واقعاً معتقدند که نتیجه اعمال آنها بدانها بازمی‌گردد آنها از صمیم قلب پذیرفته‌اند که «از مکافات عمل غافل مشو / گندم از گندم بروید جو ز جو» (مولوی)

یک طایفه را بهر ...: خداوند رستگاری یا گمراهی مردم را به اعمال آنان نهاده است اما گروهی را با عنایت و توجه خاص به وصال حقیقت و ملاقات خود رسانده است.

یک جمع نکوشیده ...: این مصراع اشاره به کسانی است که خداوند به آنان عنایت خاص

دارد و مصراع دوم؛ یعنی، محرومان از عنایت او.

فریاد که در رهگذر... فریاد صوت است یعنی دریغا، افسوس که...؛ رهگذر آدم خاکی: استعاره از دنیا، دانه و دام: استعاره از هوسهای مادی و دنیوی. معنی بیت: افسوس که در دنیا هوا و هوسهای بسیار در راه معرفت انسان وجود دارد.

همّت طلب از باطن پیران سحرخیز: از ضمیر پاک عارفان سحرخیز خواهان دعا باش زیرا آنها از همه عالم تنها خواستار خداوند یکتا شدند.

چون خلق در آیند... زمانی که مردم به قیامت پای نهند، برای آنها نگرانم زیرا آنچه راکه در دنیا کسب کردند، در قیامت خریداری نخواهد داشت.

کوتاه نظر غافل... بی خبران، آنان که دلبسته دنیا و هواهای آنند، از حق و حقیقت و معارف حقیقی بی خبرند زیرا که لباس حقیقت بینی را بر تن هر کس نپوشانده اند، هر کسی قابلیت و شایستگی دریافت حقیقت را ندارد.

مرغان نظرباز... مرغان نظرباز، استعاره از عارفان و مردان حق است، سبک سیر: تندپرواز، دامگه خاک، استعاره از دنیا است. ای فروغی، عارفان شتابان دنیا را رها کرده به سوی عالم برتر رفتند. (از دنیا بریدند و به خدا پیوستند.)

درس ۱۲- رستم و آشکبوس

یادآوری: این شعر مثنوی است. وزن آن **فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعْلَ و بحر آن مُتَقَارِبْ مُثَمَّنْ** مَحذُوف است. برای اصل این درس ر.ک: شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، ج چهارم، ص ۱۹۴.

بیامد که جوید... ایران مجاز است به علاقه محلیّه به معنی مردم ایران؛ سر هم نبرد به گرد آوردن: کنایه از شکست دادن هم نبرد است.

بشد تیز رهام... رهام با سرعت و عصبانیت با لباس جنگ به سوی او رفت.

زمین آهنین شد سپهر آبنوس: زمین برای تحمل ضربات گرز سختی آهن به خود گرفت و آسمان از گرد و غبار تیره و تار شد.

که رهام را جام باده... کنایه از اینکه رهام مردی خوشگذران است، اهل جنگ نیست.

تو قلب سپه را... قلب میانه لشکر است: یعنی جایی که فرمانده می ایستد، رستم خطاب به طوس می گوید: تو در مقام فرماندهی بمان و لشکر را به آیین جنگ اداره کن، من برای تحقیر آشکبوس پیاده به جنگ او می روم.

هم آوردت آمد مشو باز جای: هم نبرد تو آمد، به سوی لشکر خویش مرو (فرار مکن).

کزین پس نبینی تو کام: روزگار خوشی های تو به پایان رسید، دیگر از آرزوهایت

بهره‌مند نخواهی شد.

مرا مادرم نام مادرم نام مرا «مرگ اشکبوس» نهاده است و روزگار مرا چون پتکی (چکش بزرگ) ساخته که بر کلاه جنگی تو فرو آید و تو را نابود کند.

به کشتن دهی سر به یکبارگی: سر مجاز است به علاقه جزئیّه؛ به جای تمام وجود آمده است: خود را به کشتن می‌دهی

که ای بیهده مرد پرخاشجوی: ای مرد جنگجوی نادرست.

توضیح: رستم به سبب دشمنی با اشکبوس او را نادرست و باطل می‌خواند.

سر سرکشان زیر سنگ آورد: کنایه از اینکه مبارزان را شکست می‌دهد (سر زیر سنگ آوردن نشانه شکست است).

به شهر تو شیر و نهنگ ... بیت استفهام تأکید است؛ یعنی، شیر و نهنگ و پلنگ قطعاً سواره به جنگ نمی‌روند؛ و من چون آنهایم.

هم‌اکنون تو را ای نبرده سوار ... رستم از روی طنز اشکبوس را جنگی و نبرده می‌خواند.

ز دوروی خندان شوند سپاهیان هردو طرف (ایرانیان و گشانیان) به اشکبوس بخندند.

پیاده به از چون رستم در این بیت از خویش تعریف می‌کند: در این روز و در این جنگ پیاده‌ای حضور دارد که از پانصد سوار چون تو برتر و بهتر است و این پیاده کسی غیر از من نیست.

کشانی بدو گفت اشکبوس به رستم گفت: با تو سلاحی جز تمسخر و شوخی نمی‌بینم. سلیح و مزیح کلمات «ممال» هستند یعنی کلمات عربی که «الف» در آنها به «ی» بدل شده است که این تبدیل را «إمالة» گویند و لغات حاصل را «مُمال».

چونازش به اسب گرانمایه وقتی که رستم نازیدن اشکبوس را به اسب ارزشمندش دید، کمان را آماده تیراندازی کرد و به سوی خویش کشید. (اسب او را هدف قرار داد).

که اسب اندر آمد ز بالا به روی: اسب با صورت به زمین خورد.

تهمتن به بند کمر رستم دست به سوی کمر بند خویش برد و یک چوبه تیر خدنگ از تیرهایی که به کمر زده بود، انتخاب کرد.

یکی تیر الماس پیکان تیری که نوک فلزی آن به بُرندگی الماس و درخشانی آب بود و چهار پر عقاب در آخر آن نصب شده بود.

توضیح: برای آنکه تیر راست برود و مسافت بیشتری را طی کند به انتهای آن چهار پر

عقاب می‌بستند.)

کمان را بمالید... رستم کمان را به دست گرفت و انتهای تیر خدنگ را در شست قرار داد. شست: انگشتش ماندی است از استخوان که در انگشت شست می‌کردند و در وقت تیراندازی زه کمان را با آن می‌گرفتند.

برو راست خم کرد و چپ کرد راست... رستم به سوی اشکبوس تیر را نشانه گرفت و در این حال دست راستش را که زه کمان را با آن گرفته بود، خم کرد و دست چپ را که با آن کمان را نگه داشته بود، راست نگه داشت. مصراع دوم: در نتیجه کشیدن زه، صدا از کمان برخاست. **چو سوفارش آمد به پهنای...** زمانی که انتهای تیر مقابل گوش رستم رسید از کمان که چون شاخهای گوزن بود، صدا برخاست.

توضیح: وقتی که زه کمان را می‌کشیم انتهای تیری که در آن نهاده‌ایم به مقابل گوش می‌رسد.

چو بوسید پیکان سرانگشت اری... این بیت توصیف سرعت تیر است. همین که نوک تیر به انگشتان دست چپ رستم که با آن کمان را گرفته بود رسید (زه تا به آخر کشیده شد)، در همان لحظه از مهره پشت اشکبوس گذشت.

توضیح: مصراع دوم به صورتی دیگر نیز می‌تواند معنی شود: همین که زه تا به آخر کشیده شد و نوک تیر به انگشت دست چپ رستم رسید، انتهای تیر که با دست راست او گرفته شده بود از مقابل ستون مهره‌هایش گذشت. در این صورت مرجع هر دو ضمیر رستم خواهد بود. **سپهر آن زمان دست او داد بوس:** آسمان او را ستایش کرد، در مقابلش اظهار کوچکی نمود و محبت بسیار خود را نثار او کرد.

قضا گفت گیر و قدر... سرنوشت، رستم را در این کار یاری کرد و آسمان او را آفرین گفت.

توضیح: قضا حکم کلی سرنوشت و قدر مراحل تدریجی اجرای آن است: قضا گفت: بگیر؛ قدر گفت: بزن.

درس ۱۴- یار ناپایدار دوست مدار

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ص ۵۲.

مگر این پنج‌روز دریایی: شاید که (امید است که) قدر این ایام ناچیز باقی مانده را بدانی. وین عمارت به سر نبرد کسی: کسی آن قدر زنده نماند که حتی یک خانه را هم کهنه کند.

خنک آن کس که گوی نیکی ...: خوشا به حال آن کس که در نیکی، بر دیگران پیشی گرفت.

عمر برف است و آفتاب تموز...: «و» در این جمله حرف اضافه و به معنی «درمقابل» است. عمر مانند برفی است در مقابل آفتاب تیرماه. کمی از آن باقی مانده اما خواجه هنوز فریفته دنیا و بی خبر از پایان یافتن عمر است.

توضیح: تموز از ماههای سریانی یا رومی است. ترتیب این ماهها از آغاز سال شمسی تقریباً چنین است: آذر، نisan، آيار، خَزيران، تَموز، آب، ايلول، تشرین الاول، تشرین الثانی، کانون الاول، کانون الثانی، شُباط.

تَرسمت پر نیاوری دستار: قطعاً برای تو نگرانم زیرا با دستمالی پر از بازار (بازار دنیا و بازار قیامت) نخواهی آمد.

وقت خرمنش خوشه باید چید: کنایه از اینکه چاره‌ای جز گدایی ندارد: وقت خرمن خوشه چیدن، برای او باید. (لازم است)

توضیح: وقت خرمن به مصداق «الدّنيا مزرعة الاخرة» جهان آخرت است؛ یعنی کسی که نیروهای خود را صرف بهره‌مندی از جهان مادی سازد، از نعمتهای جهان دیگر محروم است.^۱ دامن از صحبت فراهم چینم: از همنشینی با دیگران کناره‌گیری کنم. به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم: بهتر از کسی است که زبانش در اختیار عقلش نباشد.

در کجاوه انیس من بودی و در حجره جلیس: کنایه از اینکه همه جا (در سفر و در حضر) با من بود.

نشاط ملاعبت کرد: میل به بازی و شوخی کرد؛ خواست با شوخی کردن مرا وادار به سخنگویی و همنشینی کند.

سر از زانوی تعبّد برنگرفتم: زانوی تعبّد اضافه اقترانی است. سر به زانو نهادن نشانه تفکّر و تعبّد است؛ در حال عبادت باقی ماندم.

به حکم ضرورت زبان درکشی: به ناچار خاموش می‌مانی.

یکی از متعلّقان منش بر حَسَب واقعه...: یکی از نزدیکان من (سعدی) آن دوست را بر چگونگی ماجرای خلوت من آگاه کرد که فلانی قصد دارد و نیت استوار کرده که گوشه‌نشینی و خاموشی پیشه کند.

گفتا به عزّت عظیم و صحبت قدیم...: گفت: به عزیزی و ارجمندی خداوند بزرگ و به

حق همشینی دیرین سوگند می‌خورم که نَفَسی به راحتی نکشم و سخنی با میل نگویم و کاری نکنم مگر آنگاه که سعدی به عادت معمول و طریق شناخته و معروف سخن بگوید.

کفارت یمین سهل: پرداخت جریمه شرعی قسمی که بدان عمل نشود، کار آسانی است.

چو در بسته باشد ...: زمانی که در دکان بسته است، کسی چه می‌داند که صاحب آن جواهر فروش است یا پبله‌ور.

دو چیز طیره عقل ...: دو چیز نشانه سبک عقلی است: خاموشی به وقتی که گفتن لازم است و گفتن آنگاه که خاموشی پسندیده است.

یار موافق بود و ارادت صادق: یاری سازگار بود و عشقی راستین داشت.

در فصل ربیعی که ...: در فصل بهاری که حمله سرما پایان یافته و روزگار شکوه و اقبال گل سرخ آغاز شده بود.

بر گل سرخ ...: بیت دارای تشبیه مرکب است.

برای نزهت ناظران و فسحت ...: برای شادی بینندگان و گشایش خاطر حاضران

می‌توانم کتاب گلستانی بنویسم که باد خزان قدرت ستم بر برگهای او را نداشته باشد. (را نشانه فک اضافه: دست تطاول باد خزان ...).

توضیح: دست مجاز است به علاقه آلیه به معنی قدرت.

گردش زمان عیش ربیعی ...: گردش روزگار شادی بهارانش را به رنج پاییزی بدل نکند.

در دامنم آویخت: مرا رها نکرد، مرا وادار ساخت. (کنایه)

اتفاق بیاض افتاد: پاکنویس شد.

در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید: به شیوه‌ای که برای سخنوران مفید باشد و رسایی سخن دبیران و نویسندگان را بیشتر کند.

توضیح: وا در جمله اول حرف اضافه و در جمله دوم فک اضافه است.

درس ۱۵- حدیث دوستی

یاد آوری: وزن این غزل که از خواتیم سعدی است، فاعلاتن فَعْلَاتُنْ فَعْلَاتُنْ فَعْلُنْ و بحر آن زَمَلْ مُثَمَّنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ (اصلم) است. «انم» قافیه و کلمات پایانی مصراع اول و مصراع‌های زوج، واژه‌های قافیه‌اند. برای اصل شعر ر.ک: کلیات سعدی، محمدعلی فروغی، ص ۵۶۴.

این حدیث از ...: داستان وصف زیبایی معشوق را از کسی دیگر پرس زیرا من به سبب عشق بسیار، حیران زیبایی او هستم و انسان حیران توان سخن گفتن ندارد.

همه بینند نه این صنع که من می‌بینم ...: من در وجود و آفرینش او چیزی را می‌بینم و

می خوانم که کس را بر آن آگاهی نیست.

توضیح: این بیت «موازنه» دارد یعنی کلمات دو مصراع اگر به ترتیب در مقابل هم قرار گیرند، سجع متوازی یا متوازن خواهند داشت.

آن عجب نیست ...: عجب نیست که خواننده معشوق سرگردان باشد، عجب احوال من است که در عین وصال سرگردانم. در این بیت آرایه تناقض (پارادوکس) وجود دارد یعنی نسبت دادن دو امر متضاد به یک چیز: می گوید من واصل و سرگردانم و این منطقاً تناقض دارد. ضمناً دارای صنعت عکس هم هست. (در آغاز هر دو مصراع)

باش تا جان برود ...: صبر کن تا جانم فدای معشوق شود که به کاری بهتر از این نمی آید، بهترین استفاده از جان فدا کردن آن در راه معشوق است.

صبرم از دوست مفرمای ...: از من خواه که از دوست بپرهیزم و در برابر او و عشقش صبر پیشه کنم.

توضیح: ترکیب «صبر از ... کردن» ظاهراً تحت تأثیر ترکیب عربی «صَبَرَ عَنِ الْأَمْرِ» پدید آمده است.

عجب از طبع هوسناک ...: از طبیعت و سرشت زیبا پسند من تعجب می کنی، من نیز از انسانی چون تو بی ذوق که دوستدار زیبایی نیستند، تعجب می کنم.

گفته بودی که بود ...: بیت خطاب به معشوق است: تو گفته بودی که سعدی کیست که در عالم عشق مرا ادعا کند، من به خودی خود هیچ نیستم، هر چه تو بگویی، خوب یا بد، همانم. (که ضمیر پرسش است.)

درس ۱۶- از نامه های قائم مقام

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: منشآت قائم مقام، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، انتشارات کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۲۷، ص ۳۵.

ولیکن الفت پیران آشفته ...: اما دوستی پیران پریشان حال با جوانان عاشق و شوریده دقیقاً همانند همنشینی سنگ و سبوست (دو چیز متضاد) و حکایت بلبل و زاغ و دیوار باغ.

توضیح: ظاهراً مقصود از این حکایت، حکایت دوازدهم باب پنجم گلستان سعدی است که خلاصه آن چنین است: طوطی را با زاغی در قفس کردند و هر دو از همنشینی با هم ناراحت بودند، دیوار باغ بخشی از گفته زاغ است که می گفت: «لایق قدر من آنستی که با زاغی به دیوار باغی بر، خرامان همی رفتمی». ر.ک: گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۹.

به دیگران مگذارید باغ و صحرا را: تضمین مصرعی از غزل طبیات شماره ۴ کلیات سعدی چاپ فروغی (ص ۴۱۲) با اندکی تغییر که تمام بیت چنین است:

بیا که وقت بهار است تا من و تو به هم به دیگران بگذاریم (نگذاریم) باغ و صحرا را
 صحبتش سوهان روح است...: همنشینی با او جانگداز و وجودش فرسوده و پیر است.

شما را باغ باید و ما را چون لاله داغ: گردش و خوشگذرانی برای شما بایسته است و درد و رنج و داغ دل برای ما.

ز دنیا بخش...: قسمت ما از دنیا غم خوردن شد، جز روزی تعیین شده چیزی دیگر را نمی توان خورد.

درس ۱۷- لطف حق

یادآوری: این شعر یک مثنوی است. وزن آن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و بحر آن رمل مسدس محذوف است. برای اصل شعر، ر.ک: دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۳۶.

آب خاکت را دهد...: آب تو را نابود می کند.

توضیح: خاک کسی یا چیزی را به باد دادن: کنایه از نابود کردن است.

نیست بازی کار حق...: کار خداوند شوخی نیست، اعتماد و ایمان خود را از دست مده.

نقش هستی، نقشی...: تمام هستی، یک نقش از آفریده های ماست و همه موجودات به فرمان ما و در جست و جوی ما هستند. (نقش هستی اضافه تشبیهی است).

سوزن ما دوخت...: هر آبادی و هر خرابی که در جهان رخ دهد همه از ما و به فرمان ماست. (کنایه ای از نوع نمونه)

ناخدای کشتی امکان یکی است: امکان: وجود و هستی است. کشتی امکان تشبیه بلیغ و ناخدای کشتی امکان، استعاره از خداوند است؛ خداوند عالم یکتاست.

طفل مسکین چون...: طفل بیچاره شروع به دست و پا زدن کرد.

موجش اول وهله چون...: موج در اولین برخورد او را چون طومار درهم پیچید.

در میان مستمندان...: من به تمام مستمندان کمک خواهم کرد، برایم فرقی ندارد.

نور را گفتم دلش را زنده کن: به عقل و اندیشه فرمان دادم که دل او را روشن کنند یا به خورشید فرمان دادم تا با تابیدن بر او دلش را شاد کند.

ایمنی دیدند و...: از من محبت و امنیت دیدند اما به من اعتماد نکردند، بی ایمان شدند.

ساختند آینه ها اما زخشت: نمونه ای از کارهای پست، بی ارزش و وارونه است. (کنایه)

روشنی‌ها خواستند...: هردو مصراع نمونه‌ای از کار باطل، بیهوده و وارونه است. (کنایه)
 جامها لبریز کردند...: فساد کردند و با من به دشمنی پرداختند.
 اسبها راندند اما بی‌فسار: کارهایی کردند که جهتی نداشت.
 از تنور خود پسندی...: تنور خودپسندی و شعله‌گردار ناپسند هر دو اضافه تشبیهی‌اند:
 کارهای زشت ریشه در خودخواهی دارند.
 تا رهید از مرگ شد صید هوا: تا از مرگ نجات یافت اسیر هوا و هوس شد.
 آخر آن نور تجلی...: آخر آن کودک که نشانه‌ای از قدرت خداوند بود و پاکی نور را
 داشت چون دود، سیاه‌دل گشت.
 برق عجب آتش بسی افروخته: خودپسندی چون برق است که فتنه‌های بسیاری برپا
 کرده است و کمترین مقدار آن خائمان‌هایی را بر باد داده است.
 خواست تا لاف خداوندی زند...: می‌خواست ادعای خدایی کند و خدا و قدرت او را
 نابود کند.
 توضیح: اشاره به تیراندازی نمرود به سوی آسمان، آنگاه که به وسیله عقابان و کرکسان به
 سوی آسمان رفت.
 خاکش اندر دیده خودبین بریز: خاک در دیده خودپسند او بریز، او را کور کن تا
 خویش را نبیند و دست از خودپسندی بردارد.
 تا نماند باد عجیش...: تا باد غرور در سر او نباشد و گمراهی را هدایت ننماید.
 توجّه: در بیت ۳۳ تا ۳۹ این شعر آرایه ترصیع، موازنه و موازنه ناقص (موازنه‌ای که چند کلمه
 آن با هم سجع نداشته باشد)، وجود دارد.

درس ۱۸- گفت‌وگوی سقراط با شاگردان

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: قابوسنامه، انشای امیرعنصرالمعالی، تصحیح
 غلامحسین یوسفی، ص ۱۴۱.
 چنانکه رسم رفته است: چنان که رسم بوده است.

جای جان

یادآوری: این شعر مثنوی است. وزن آن فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعَلْ و بحر آن متقارب مُثَمَّنْ
 محذوف است. برای اصل این درس ر.ک: اقبالنامه نظامی، به تصحیح و تحشیه حسن وحید
 دستگردی، چ سوم، انتشارات علمی، ص ۲۷۸.
 کجا به بود ساختن جای تو: آرامگاه تو و خاکجای تو کجا باشد، بهتر است؟

گرم باز یابید گیرید اگر مرا باز یابید ... (مرا باز نخواهید یافت آنچه می ماند من نیستم، جسم من است).

جان و تن

یادآوری: این شعر از نظر قالب، وزن و بحر مانند شعر قبلی است. برای اصل این درس ر.ک: گرشاسب نامه اسدی توسی، به کوشش حبیب یغمایی، چ دوم، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۱.

یکی نور، بنیاد تابندگی ...: جان نوری است که اساس هر تابندگی است و پدیدآورنده بیداری و حیات است.

نه آرام جوی و نه جنبش پذیر ...: جان از مجزّات است و صفات ماده را که آرامش، جنبش، نیاز به مکان و ... است، ندارد.

سپهر و زمین بسته بند اوست ...: قدما برای همه موجودات قائل به جان بودند: حیات آسمان و زمین به جان آنها وابسته است و قوام و پایداری و ایستادگی جهان، به جانش بستگی دارد، اگر جان از کالبد جهان بدر رود، بقایی نخواهد داشت.

نهان از نگار است ...: جان نقشی ندارد اما آشکار است زیرا شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد و به صورت اجسام مختلف خود را نشان می‌دهد.

تن او را به ...: دقیقاً تن برای جان به مانند جامه‌ای است که می‌تواند آن را بپوشد یا نپوشد.

به جان بین گرامی تن خویشتن: احترام و ارزش تن تو به سبب جان تو است.

تنت خانه‌ای دان به ...: تنت را مانند خانه‌ای بدان که در باغی واقع است که جان چراغ آن خانه و عمر و زندگی ستون آن است.

فروشته زین خانه ...: در درون خانه تن چهار زنجیر اخلاط مختلف (صفرا، سودا، بلغم و دم) آویزانند و جان چون چراغدانی به آنها آویخته است.

هر آنکه که زنجیر شد سست بند ...: هر گاه که بند زنجیرها سست شود، یعنی یکی از اخلاط از حد اعتدال بیشتر گردد، بیماری‌هایی آشکار خواهد شد تا آنگاه که ... (بیت بعد)

شود خانه ویران و پژمرده باغ ...: در اثر به هم خوردن اعتدال خلط‌ها، خانه تن ویران و باغ وجود پژمرده می‌شود، ستون عمر فرومی‌افتد و چراغ جان خاموش می‌شود.

توجه: در روزگاران گذشته چراغ‌ها را بر ستونها نصب می‌کردند.

از آن پس چو پیکر ...: گوهر: اصل هر چیز، اصل تن یعنی خاک: پس از آنکه آدمی را به خاک سپردند، به نتیجه اعمال اینجهانی خود می‌رسد.

چو دریاست گیتی ...: جهان مانند دریایی است که تن ساحل آن دریاست و جان برای رسیدن به تن از این دریا (جهان) گذشته است.

به رفتن رهش نیست زی ...: برای بازگشت به جایگاه اصلی خود؛ یعنی، خداوند راهی جز گذشتن از دریای جهان ندارد و باید از پیش کشتی و توشه لازم را فراهم کند. (اعمال نیک انجام دهد).

تباہی به چیزی رسبد ...: نیستی قطعاً دامن چیزی را می‌گیرد که در اصل نابودشدنی باشد.

سرخنگوی جان جاودان ...: جان سخنگو، همیشه ماندنی است؛ کهنه و نابود نمی‌شود.

درس ۱۹-بانگ‌نای

یادآوری: این شعر مقدمهٔ مثنوی است که «نی‌نامه» خوانده می‌شود و تمام مثنوی در حقیقت شرح همین ابیات است. وزن آن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و بحر آن زمل مُسدَس محذوف است. برای شرح بیشتر ر.ک: شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، چ چهارم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱.

در نفیرم مرد و زن ...: در صدای من ناله همهٔ انسانهای آگاه و دورافتاده از یار را می‌شنوید..

جفت بدحالان و خوشحالان شدم: به سراغ همهٔ طبقات رفتم، داستان جدایی خویش را از معشوق (خداوند) با آنان در میان گذاشتم و حقیقت را در نزد همه جست‌وجو کردم. **آتش عشق است کاندربی ...:** حیات همه چیز و تأثیر همه چیز به سبب معشوق است. **نی حریف هر که از یاری برید ...:** نی همدم کسانی است که از یار خود جدا مانده‌اند. **نی حدیث راه پرخون ...:** راه پرخون، راه عشق است؛ نی داستان عشق را بیان می‌کند. **تو بمان ای آنکه چون ...:** خطاب به معشوق است: تو باقی باش؛ ای یاری که کسی چون تو پاک و خالص نیست.

تا صدف قانع نشد پر دُر نشد ...: قناعت راه کمال و توانگری است.

چون عشق نباشد عشق را پروای ...: زمانی که معشوق به عاشق توجهی نداشته باشد، او مانند مرغی بدون پر خواهد بود و در این حال وای بر احوال او، زیرا به هیچ چیز نخواهد رسید. **عشق خواهد کاین سخن بیرون بود ...:** عشق خواهان آن است که خود را آشکار کند در هر وجودی که باشد نمی‌توان آن را پنهان کرد، درست مانند آینه که هر چه در مقابلش قرار گیرد، تصویرش را نشان می‌دهد.

درس ۲۰- فضیلت کسب

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: کیمیای سعادت، امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، جلد اول، چ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۲۵.

کفایت ایشان از حلال کسب ...: مخارج کافی خانواده را از راه حلال فراهم کردن مانند جهاد در راه خداست.

چون نصیحت به جای آرد: زمانی که به دستورات دین درباره کار خویش عمل کند.

دریغا اگر این پگاه خاستن ...: کاشکی این سحرخیزی در راه دین و انجام اعمال دینی بود.

توجه: دریغا اگر یک ترکیب است به معنی کاشکی، ای کاش.^۱

دین وی تُنک شود ...: دین او و عقل او ضعیف می‌گردد نسبت به دین بی‌اعتقاد می‌شود، اعمال دینی را انجام نمی‌دهد و نمی‌تواند از عقل خود خوب استفاده کند و جوآنمرد باشد. (با مردم به جوآنمردی رفتار کند).

کار و کوشش و کسب

یادآوری: این شعر ابیاتی پراکنده است از مثنوی مولوی (دفتر پنجم) است که با بیت ۲۳۸۵ چ نیکلسن آغاز می‌شود وزن آن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و بحر آن زمل مُسدَس محذوف است.

هست مفتاحی بر این قفل ...: تلاش، رفت و آمد و کسب ما، کلید این قفل و دراست.

دست دادست ...: خدا امکانات لازم را در اختیار تو قرار داده است.

مکسبی کن یاری ...: کاری کن یا پیشه‌ای انتخاب کن و باشغل خود به دیگران یاری رسان.

توضیح: مکسب در این مصراع به معنی کسب و شغل است. ر.ک: لغت‌نامه دهخدا ذیل مکسب.

هر کسی در مکسبی ...: هر کسی به محلّ شغل خود می‌رود در حقیقت به دیگر افراد جامعه کمک کرده و نیاز آنها را برآورده است.

این چنین است اجتهاد کازبین: کوشش انسان کارشناس این‌گونه است.

درس ۲۱- در آیین دوست‌گرفتن

برای اصل درس ر.ک: قابوسنامه، غلامحسین یوسفی، ص ۱۳۹.

برادر هم دوست به: اگر برادر هم دوست باشد، بهتر است.

تا همیشه بسیار دوست باشی: تا همیشه دوستان بسیار داشته باشی.
وقتی باشد که به دوستی بدان ...: زمانی است که انسان به ناچار نیازمند دوستی بدان
است زیرا که مقصود وی تنها به دست بدان حاصل می شود و از نیکان در آن زمینه کاری ساخته
نیست.

درس ۲۲- دوست

یادآوری: وزن این غزل مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن و بحر آن مضارع مثنیٰ آخرب
مکفوف محذوف است. «دوست» ردیف و «ار» قافیه است. «دیوار، مشکبار و ...» واژه های
قافیه اند. برای اصل غزل رک: دیوان حافظ قزوینی - غنی، غزل شماره ۴۲.
آورد چرز جان ز خط ...: قاصد، نامه ای به خط معشوق آورده دعای جان عاشق است.
توجه: مشکبار خواندن آن به این دلیل است که در روزگاران گذشته برای خوشبو شدن مرکب در
آن مشک می ریختند.

خوش می دهد ...: این نامه به خوبی بزرگی و زیبایی یار و عزت و وقار او را نشان
می دهد.

دل دادمش به مژده ...: من به مؤدگانی این نامه، دل خویش را به پیک یار سپردم و از این
سرمایه تقلبی که نثار راه یار کردم، شرمندهم.

سیر سپهر و دور قمر ...: گردش آسمان و گذشت روزگار تأثیری در احوال ما ندارد زیرا در
حرکت خود اختیاری ندارند؛ آنان به اختیار حق در گردش و گذرند.

گر باد فتنه هر دو جهان ...: باد فتنه، چراغ چشم، راه انتظار هر سه تشبیه بلیغ یا اضافه
تشبیهی اند: در هر شرایطی ما منتظر وصال دوست هستیم. از چشم خود چراغی ساخته و در راه
انتظار دوست نشسته ایم.

گُحل الجواهری به من آر ...: خاکی که معشوق بر آن پای می نهد به سرمه جواهر
(سرمه ای که در ترکیب آن جواهر بریزند) مانند شده است. شاعر از نسیم صبحگاه می خواهد تا از
آن خاک برایش بیاورد که سرمه چشم خود سازد.

ماییم و آستانه عشق ...: ما بر آستانه عشق سر نیاز بر زمین نهاده ایم تا ببینیم چه کسی به
وصال دوست می رسد. تلاش ما به جای خود ولی انتخاب با معشوق است.

توضیح: مصراع دوم کنایه از وصال معشوق است.

دشمن به قصد حافظ ...: اگر دشمن علیه حافظ چیزی بگوید، باکی نیست، خدا را شکر
که شرمندۀ دوست نیستیم.

درس ۲۳- حسنک وزیر

یادآوری

الف) برای اصل این درس ر.ک: تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر، تصحیح علی اکبر فیاض، چ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶، ص ۲۲۱. تاریخ بیهقی با توضیحات و شرح دکتر خلیل خطیب رهبر نیز در سه مجله چاپ شده است. برای اطلاع بیشتر درباره این درس ر.ک: گزیده تاریخ بیهقی، نرگس روان پور، چاپ و نشر بنیاد، تهران، ۱۳۶۵، ص ۱۴۲.

ب) برای دریافت و فهم این درس باید به نکات تاریخی ذیل توجه شود:

۱) محمود غزنوی دو پسر به نامهای محمد و مسعود دارد. او در آخر عمر خواهان این است که محمد جانشین او شود اما مسعود با نفوذ در درباریان، همه را طرفدار خود کرده است. پس از مرگ محمود، محمد سلطان می شود اما چند ماه بعد درباریان که مسعود آنان را فریفته، علیه محمد کودتا می کنند و او را زندانی کرده، مسعود را به سلطنت می نشانند. حسنک به خاطرخواهی سلطان محمود از طرفداران محمد و مخالف مسعود است.

۲) خواجه بزرگ، احمد حسن میمندی است که در روزگار محمود وزیر بوده و سپس به فرمان او عزل و زندانی شده است. در همان ایام حسنک که وزیر محمود نیز هست با کاروانی به حج می رود و در راه بازگشت به قلمرو فاطمیان یا قرامطه پا می گذارد.

۳) قرامطه کیستند؟ در روزگار غزنویان خلافت اسلامی دو شاخه است:

الف) عباسیان که در بغداد حکومت می کنند و غزنویان تابع آنها هستند.

ب) فاطمیان که خود را از خانواده فاطمه (س) می دانند. عباسیان و طرفداران آنها، فاطمیان را قرامطه می خوانند و آنها را ملحد (کافر) می دانند.

در همین روزگار سرزمین مکه در قلمرو عباسیان و اطراف آن در قلمرو فاطمیان است. کسانی که به حج می رفتند دو راه در پیش داشتند:

۱) از بیابان بگذرند که ممکن بود همه آنها از گرما، بی آبی و حمله دزدان نابود شوند.

۲) از سرزمینهای بگذرند که در قلمرو فاطمیان است.

حسنک هنگام بازگشت از سفر حج برای نجات جان خود و کاروانیان از راه بیابان نمی آید و از راه قلمرو فاطمیان به ایران بازمی گردد. در سرزمینهای فاطمی مورد استقبال قرار می گیرد و از جانب امیران آن سرزمینها که نماینده خلیفه فاطمی اند، خلعت می گیرد. هنگام بازگشت با آن که از موصل می گذرد، به بغداد (دربار خلیفه عباسی) نمی رود و همین سبب بدگمانی خلیفه

عباسی، القادر بالله^۱ می‌شود و گمان می‌کند که حسنک با فاطمیان دوست و همراه است. به محمود نامه می‌نویسد که حسنک قرمطی است و پس از مکاتبات بسیار که به ناراحتی محمود و ناسزاگفتن او به خلیفه می‌انجامد چنین توافق می‌شود که خلعت حسنک به بغداد فرستاد شود تا در موضع خاصی سوزانده شود. پس از سوزاندن خلعت ظاهراً ماجرا پایان می‌یابد.

با روی کار آمدن مسعود با توجه به مخالفت پیشین حسنک با پادشاهی او و طرفداری از محمد و فتنه‌انگیزی‌های بوسهل زوزنی که با حسنک دشمن است، بار دیگر ماجرای قرمطی بودن او مطرح و سرانجام به ظاهر به جرم قرمطی بودن و در باطن به سبب دشمنی مسعود و بوسهل زوزنی به دار آویخته می‌شود.

توجه: برای اطلاع دربارهٔ اسماعیلیان ر.ک: تاریخ اسماعیلیان، برنارد لوئیس، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲.

خواجه بوسهل زوزنی چند سال ...: بوسهل چند سال است که مرده است و در جهان دیگر گرفتار پاسخ‌گویی به کارهایی است که انجام داده است؛ به هیچ صورت با او کاری ندارم (قصد بدگویی از او را ندارم). هر چند که وی در حق من نیز بدکرد و از او بدم می‌آید.

شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد ...: بدی و بدخلقی جزء ذات او بود، بدذات بود. با آن شرارت دلسوزی نداشت: بدذاتی او، جایی برای رحم و مهربانی نگذاشته بود. اگر کرد، دید و چشید: اگر بوسهل بدکرد عاقبت بد آن را دید و نتیجهٔ ناپسند آن را چشید (اشاره به زندانی شدن بوسهل پس از مرگ حسنک، ر.ک: تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض، ص ۴۰۲ به بعد).

بی‌آنکه مخدوم خود را خیانتی کرد: بونصر مشکان بدون آنکه به محمود خیانت کرده باشد، دل مسعود را در همهٔ امور نگه می‌داشت.

عاقبت کار ایشان همان بود که از این وزیر آمد: عاقبت برمکیان که وزیر هارون بودند نیز مانند حسنک بود. (همه کشته یا زندانی شدند).

عبدوس را گفت: «امیرت را بگوی...»: این جمله‌ای است که حسنک در روزگار محمود خطاب به پیشکار مسعود گفته است که من هر چه می‌کنم به فرمان سلطان محمود است. اگر تو روزی پادشاه شوی مرا دار بزنی؛ کنایه از این که تو (مسعود) هرگز پادشاه نخواهی شد.

رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید: هر خواری که ممکن بود، بدو رسید. مرد آن است که گفته‌اند: العفو عند القدرة به کار تواند آورد: مرد کسی است که به روزگار قدرت، عفو و بخشش نشان دهد.

۱- القادر بالله بیست و پنجمین خلیفهٔ عباسی بود که از سال ۳۸۱ - ۴۲۲ ه.ق. خلافت کرد.

و معتمد عبدوس گفت: روزی پس از مرگ حسنک از استادم شنودم که امیر بوسهل را گفت: فاعل «شنودم» بیتهی است و ترتیب عبارت چنین است که روزی پس از مرگ حسنک از استادم بونصر مشکان شنودم که عبدوس گفت که در حضور من مسعود به بوسهل گفت.

و اکنون پیوسته از این می‌گوید: بوسهل می‌گوید: اکنون نیز خلیفه عباسی، القادر بالله، همواره از قرمطی شدن حسنک سخن می‌گوید.

فرمان خلیفه در این باب نگاه باید داشت: باید فرمان خلیفه (به دار زدن حسنک) را اجرا کرد.

چون از بار باز می‌گشت: چون از ملاقات با پادشاه باز می‌گشت.

مکاتبت از پدرم بگسست: برای پدرم نامه نوشت.

نیکو یاد نیست: خوب به یاد ندارم.

خواجه اندر این چه بیند: خواجه اندر این (اتهام قرمطی بودن حسنک) چه مصلحت می‌داند و چه می‌گوید.

روزی به سرای حسنک شده بود به روزگار وزارتش پیاده و به دراعه: بوسهل در روزگار وزارت حسنک با لباس معمولی و پیاده به خانه حسنک رفته بود.

پرده‌داری بر وی استخفاف کرده و او را بینداخته: درباری که بوسهل را نشناخته بود او را خوار کرده و بیرون رانده بود.

قضا در کسین بود کار خویش می‌کرد: سرنوشت چیز دیگری بود، کار خود را می‌کرد؛ مقدمات مرگ حسنک را فراهم می‌آورد.

توجه: در این قسمت بخشی حذف شده است که در معنی عبارات بعدی باید بدان توجه داشت. احمد حسن میسندی (خواجه بزرگ) در جواب مسعود می‌گوید: من در آن هنگام که حسنک از حج بازگشت، مرا زندانی کردند و من از ماجرای حسنک بی‌خبرم. بونصر مشکان خبرهای واقعی دارد: از او باید پرسید.

مسعود نیز بونصر مشکان را احضار کرده و حقیقت ماجرا را جستجو می‌کند. جمله «پس از این مجلسی کرد با استادم» اشاره به همین صحبت و جلسه مسعود با بونصر مشکان است.

من در ایستادم و حال حسنک ...: بونصر می‌گوید: من آغاز کردم و با کمال توجه، دقت و اصرار ماجرای حسنک و رفتن به حج و ... را شرح دادم.

نیک آزار گرفت و از جای بشد: سخت ناراحت و عصبانی شد.

انگشت در کرده‌ام در همه جهان: همه جهان را جست‌وجو می‌کنم. (کنایه)

و امیر ماضی چنانکه لجوجی و ضسجرت وی بود: و سلطان محمود آنسان که سرسختی و بی حوصلگی او اقتضا می کرد.

اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی...: اگر برای من ثابت می شد که حسنک قرمطی است خبر به خلیفه می رسید که در حق او از عذاب چه می کردم.

وحشت و تعصب خلیفه زیادت...: بیزاری و دشمنی خلیفه در پنهان زیاد می شد.

امیر محمود فرمان یافت: محمود مُرد.

بار بگسست: ملاقات بزرگان با پادشاه تمام شد.

تا آنچه خریده آمده است جمله به نام ما قبالة...: اشاره به رسمی است در روزگاران کهن که چون می خواستند کسی را به دار بزنند برای آنکه پادشاه اموال او را تصرف کند و ظاهراً هم شرعی و معقول باشد مجاسی ترتیب می دادند و شخص مجرم در حضور بزرگان اعلام می کرد که این اموال را به میل و رغبت به پادشاه فروخته است. اما قیمت اموال را پادشاه و درباریان هر چه می خواستند تعیین می کردند و این قیمت به مراتب کمتر از قیمت اصلی بود و آنچه بیهقی در صفحات بعد می آورد که «دو قبالة نبشته بودند همه اسباب و ضیاع و... را... و آن سیم که معین کرده بودند، بستند» اشاره به همین ماجراست.

گواه گیرد بر خویشتن: دیگران را گواه رضایت خود قرار دهد.

امیر دانشمند نبیه و حاکم لشکر...: ظاهراً «نبیه» اسم کسی است، یعنی نبیه دانشمند؛ نصر خلف نیز نام حاکم لشکر است: امیر نبیه دانشمند و نصر خَلَف، حاکم لشکر، را آنجا فرستاد.^{۵۰} چون این کوکبه راست شد: زمانی که مقدمات فراهم گشت و همه آمدند. یک، ساعت، نبود: یک ساعت گذشت.

بسیار پیاده از هر دستی: پیادگانی بسیار از طبقات مختلف مردم همراه حسنک می آمدند.

خواجه بوسهل را بر این که...: چه کسی خواجه بوسهل را به این کار وادار کرد که آبروی خویش بریخت.

در همه کارها ناتمامی: تو بی ظرفیتی، تحمل هیچ چیز را نداری.

خواجه امیر حسنک را هر چند خواست که پیش وی بنشیند: نصر خلف می گوید: خواجه احمد حسن (خواجه بزرگ) نگذاشت که حسنک در مقابل او (در پایین مجلس) بنشیند با آن که حسنک به اصرار می خواست چنین کند و بر دست راست من (نصرخلف) بنشست و خواجه بزرگ، بنصر مشکان را بر دست راست خود و بوسهل روزنی را بر دست چپ خویش نشاند و بوسهل از این کار نیز سخت عصبانی شد.

توجه: از روزگاران گذشته همواره دست راست بر دست چپ فضیلت داشته است و هر کس را که محترمتر می‌داشتند، بر سمت راست می‌نشاندند.

فرمانبرداری باید نمود به هر چه خداوند فرماید: باید مطیع چیزی باشیم که خداوند (مسعود) می‌گوید.

خداوند را کِرا کند: آیا برای خواجه بزرگ شایسته است، آیا در شأن خواجه است که ... جهان خوردم و کارها راندم: جهان مجاز به علاقه محلیه به معنی نعمتهای دنیاست. از نعمتهای جهان استفاده کردم و مسؤولیت‌هایی داشتم.

بر دار گُشند یا جز دار: آدمی را بر دار کشند یا به وسیله چیزی غیر از دار. (فرقی نمی‌کند) مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است: مرا مدح کرده و مانند خدمتکاران بر در خانه من ایستاده است.

اما حدیث قرمطی به از این باید: حسنگ می‌گوید: باید بوسهل داستان قرمطی بودن را بهتر از این بدانند و بیان کند زیرا که او را به این تهمت بازداشتند نه مرا.

توضیح: ماجرای توقیف بوسهل به اتهام قرمطی بودن در تاریخ بیهقی آمده است و حسنگ به همین نکته اشاره دارد. ن.ک: تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶، ص ۲۷.

فرا دشنام خواست شد: قصد ناسزا گفتن کرد.

به فرمان وی در باب خواجه ژاژ ...: به فرمان محمود درباره خواجه بهبوده می‌گفتم.

به ستم وزارت مرا ...: وزارت را ناحق و بی‌انصافانه به من دادند. من شایسته وزارت نبودم.

از عیال و فرزندان اندیشه باید داشت: نگران زن و فرزندان خویشم.

حاضران را بر وی رحمت آورد: دل حاضران به حال او سوخت.

خواجه آب در چشم آورد: خواجه گریست. (کنایه)

بوسهل گفت: از آن ناخویشتن شناسی که وی با ...: مقصود از این گستاخی و پا از حد خویش بیرون نهادن ظاهراً همان عبارتی است که حسنگ در روزگار محمود به عبدوس گفته است و در آغاز داستان آمده که «امیرت را بگوی که من آنچه ...»

بنوشتمی اما شما تباه کرده‌اید و سخت ناخوب است: می‌خواستم که بنویسم اما شما کار را چنان خراب کرده‌اید که دیگر فایده ندارد و این بسیار زشت است. (ی: در پایان فعل ظاهراً «یای تمنی» است که خراسته‌ای را می‌رساند.)

دو مرد پیک راست کردند با ...: به دروغ، برای فریب مردم، دو مرد را لباس قاصدان

پوشاندند.

در شهر خلیفه شهر را... به رئیس انتظامات شهر (مثلاً رئیس شهربانی امروزی) دستور داد.

پذیره وی آمد: به استقبال حسنگ رفت.

رویی چون صد هزار نگار: حسنگ صورتی داشت که زیبایی هزاران معشوق را با هم داشت. (صورتش بسیار زیبا بود.)

شرم ندارید مرد را که می بکشید و دَو به دار برید: آیا خجالت نمی کشید مردی را که می خواهید بکشید، دوان به سوی دار می برید؟

خواست که شوری بزرگ برپا شود: نزدیک بود که مردم شورش کنند.

مشتی رند را سیم دادند که سنگ دهید: به تعدادی افراد او باش و ولگرد پول دادند تا به حسنگ بزنند.

و این همه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حُطام دنیا به یک سو نهادند: منظور از اسباب منازعت و مکاوحت (جنگ و ستیز) همان توطئه‌ها، بدگویی‌ها و دشمنی‌های افراد است: بیهقی می گوید که افراد مردند و با مرگ خویش توطئه‌ها و غیبت‌ها و دشمنی‌هایی را که به سبب مال دنیا در حق هم روا می داشتند، ترک کردند.

گرچه اکنون خواب بر دیباست: اگرچه اکنون بر بستری از حریر می خوابی.

بَدَلِ آنکه گیسوت پیر است: عوض آن غلام یا کنیزی که در دنیا موی تو را آرایش می کرد.

آنکه زلفین و گیسوت... آن برده‌ای که موهای تو را آرایش می کند هر چند که برای خرید او پول داده‌ای، وقتی که تو را مرده یافت، نسبت به تو بی محبت خواهد شد. کور نیست که تو را نشناسد، می داند که تو صاحب او هستی اما دیگر زنده نیستی که بتوانی کاری انجام دهی. (زُلفین: حلقه در که حلقه‌های گیسو را بدان مانند می کردند. توجه: این کلمه تشبیه نیست.)

از مختصان بوسهل بود: از نزدیکان بوسهل بود.

من از حال بشدم: من از حال برفتم.

استادم، بونصر، روزه بنگشاد: بیهقی می گوید: در روز قتل حسنگ، بونصر مشکان، استاد من، از شدت ناراحتی چیزی نخورد.

چه امید ماند: دیگر امیدی باقی نمانده است؛ جایی که حسنگ را بکشند دیگر به حیات دیگران امیدی نیست.

به دیوان نشست: در محل کار خود حضور نیافت.

بلکه بگریست به درد: از صمیم قلب گریه کرد.
 بزرگامردا که این ... این پسر من چه مرد بزرگی بود.
 توضیح: الف نشانه تعظیم و تفضیم است.
 پادشاهی چون محمود این جهان بدو ... محمود او را وزیر کرد و این جهان را به او
 داد و مسعود او را شهید کرد و آن جهان را بدو بخشید. (البته به تصور مادر، حسنک شهید شده
 است.)

جای آن بود: سزاوار پسندیدن بود.
 بُبَرید سرش را که سران را سر بود: مسعود سر کسی را برید که سرور همه فرماندهان و
 رؤسا بود، باعث آرایش روزگار و افسر پادشاهی بود.
 گر قَر مَطی و جهود ... حسنک هر اعتقادی که داشت از تخت وزارت بالای دار فرستادن
 او کاری زشت بود که مسعود و حکومت وی انجام داد.

درس ۲۲- ادوات و مقدمات شعر

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس الدین
 محمد بن قیس رازی، به تصحیح علامه قزوینی و مدرس رضوی، چ سوم، انتشارات زوار،
 تهران، ۱۳۶۰، ص ۴۴۵.

بر هیچ شعر نام نیک ... بدون رعایت ابزار و شرایط هیچ شعری خوب نخواهد بود.
 تمام صنعت جز به ... کمال هر صنعتی با طلب کمال برای ابزار وسایل آن میسر شود.
 مذاهب شعرای مُقِلّاق و ... شیوه شاعران ماهر و امیران سخن را در آغاز بنای شعر و طی
 راه‌های نظم آن بشناسد.

معانی لطیف از ضعیف فرق کند: معانی زیبا و لطیف را از معانی تکراری و پیش‌پاافتاده
 بازشناسد.

تا هر معنی را در کسوت ... تا بتواند هر معنی را در جامه الفاظی شایسته آن عرضه کند.
 از ما لابد نگاهد و در مالا یعنی نیفزاید: از آنچه ضروری است کم نکنند و در آنچه
 بی‌فایده است نیفزاید. (در لفظ و معنی، اعتدال را رعایت کند)

به دعوی شاعری میان دربندد: آماده ادعای شاعری شود.
 همت بر مطالعه و مذاکره ... اراده خویش را صرف دیدن و خواندن و حفظ کردن آنها
 کند.

عبارات ملکه زبان ... عبارات و الفاظ نیکو عادت او و جزء ذات زبان وی شود.

پس چون قریحت... پس زمانی که ذوق به کار افتد و شعر گفتن آغاز کند و فایده‌های آن اشعار خواننده شده و نتایج آن حفظ شده‌ها آشکار شود.

کس بر اخلاط آن... کسی بر اجزای پدیدآورنده شعر او که چون معجون‌ی گواراست، پی نمی‌برد.

تا جمله قصیده را بر سبیل مسوده... تا تمام قصیده را به طریق پیش‌نویس بنویسد. میان ابیات تلفیق کند: مضامین مشترک ابیات را در هم ادغام کند. ابیات تکراری را در هم بیامیزد و میان ابیات پیوند لازم را ایجاد کند.

تقدیم و تأخیر از آن زایل گرداند: هر بیت را در جایگاه اصلی خود قرار دهد.

درس ۲۵- همدستی و همدانستانی

یادآوری: برای اصل درس رک: کلیله و دمنه، ص ۱۵۸.

از عکس ریاحین او پر زاغ... در این جمله و جمله بعد صنعت عکس دیده می‌شود.

گرازان به تک ایستاد: شتابان شروع به دویدن کرد تا پرندگان را بگیرد.

هر یک، خود را می‌کوشید: هر یک برای نجات خود می‌کوشید.

تا نظر او از ما منقطع گردد: تا چشم او ما را نبیند.

راه بتافتند: راه خود را عوض کردند.

وجه مخرج ایشان پیش چشم کند: تا طریق‌رهایی ایشان را ببیند و به خاطر بسپارد تا در آینده از آن استفاده کند.

و تیمار آن فراخور حکمت و... موش در آن سرزمین لانه‌های بسیار داشت که هر یک به دیگری راه داشت و موش به اقتضای دانش و صلاح از آن مواظبت می‌کرد.

هر چه در حکم ازلی... هر چه فرمان ازلی خداوند (سرنوشت) باشد به تحقیق با آمد و شد روزها تحقق می‌یابد و دوری و خویشنداری از آن میسر نیست.

در چشم و دل همه... سرنوشت دانه را به ما نشان داد و آن را محبوب ما ساخت تا غبار عشق او نور چشم ما را گرفت و مانند پردای تاریک در مقابل نور عقل ما قرار گرفت. عقل ما را از هدایت ما ناتوان ساخت و همه اسیر بلا و گرفتاری شدیم.

و ایشان را از آن روی بر من حقی... ایشان به سبب پیروی از من و قبول ریاست من بر من حق دارند.

مرا نیز از عهده لوازم ریاست... برای من نیز ادا کردن حقوق ریاست و انجام وظایف بزرگی لازم و واجب است.

إهمال جانب من جایز: مطوقه خطاب به موش می‌گوید: اگر خسته هم شوی سستی درگشادن مرا جایز نمی‌دانی و دلت به خاطر دوستی اجازه چنین کاری را به تو نمی‌دهد.
والا طاعتان مجال وقیعت یابند: و اگر نه سرزنش‌کنندگان فرصت بدگویی خواهند یافت.

عقیدت ارباب مودّت بدین: عقیده دوستان به سبب این خوی پسندیده و روش ستوده در دوستی تو خالص‌تر گردد و اعتماد دوستان به بزرگواری عهد و پیمان تو بیفزاید.
مطلق و ایمن بازگشتند: رها و درامان بازگشتند.

درس ۲۶- سخن عارفان

چشم بر کرد و در من نگریست: چشم گشود و به من نگاه کرد.
دوازده سال است تو را: درویش گفت: تو دوازده سال است که آرزوی اناری داری و نمی‌توانی آن را از دل برکنی.
آمده‌ای که آرزوی من راست کنی؟ آمده‌ای که آرزوی مرا برآورده سازی؟
نیکو پیرسید: با گرمی و محبت احوالپرسی کرد.
گریستن گرفت: شروع به گریستن کرد.
توجه: «گرفت» هر گاه پس از مصدر بیاید به معنی «شروع کرد» و یک فعل آغازی است.
تیمار وی نداشتم: از او مراقبت و مواظبت نکردم.

درس ۲۷- اندرزهای شاعران

(۱)

یادآوری: شعر مثنوی است با وزن فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعْل و بحر آن متقارب مُثَمَّنْ مَحذوف است.

سخنگوی در مردمی خوارگشت: گوینده از نظر مقام انسانی خوار و بی‌مقدار شد.
توانگر شد آن ...: کسی که قناعت ورزید توانگر شد و حرص و رنج از او دور شد، به سبب قناعت او، گویا حرص و رنج زندانی اویند. (از حرص و رنج در امان است.)

(۲)

یادآوری: شعر قطعه است. وزن آن فاعلائنْ مفاعِلُنْ فَعْلُنْ و بحر آن خفیف مُسَدّسْ مَخْبُونْ مَحذوف (اصلم) است.
تا فراوان نایستی: روزگار زمانی تو را به عزّت و بزرگی می‌رساند که خواری و رنج

بسیار کشیده باشی.

بازده پیش از آن که بستانند: داشته‌های خود را در راه درست صرف کن پیش از اینکه روزگار آنها را از تو بگیرد.

تو چه دانی که چند بد ...: تو چه می‌دانی، چه بسا همین بخت نیک که تو آن را بد و کوتاه و خفته می‌دانی، در هر روز چند واقعه بد را از جان و حیات تو دور می‌سازد. پیش از آن کت قضا بخشیند: پیش از آن که روزگار تو را به خواب غفلت یا مرگ فروبرد.

(۳)

یادآوری: این شعر در قالب و وزن مانند شعر قبلی است.
وان که پهلوی تهی کند از کان: آن که از رفتن به معدن طلا و نقره خودداری کند.

یادآوری: وزن این قطعه، مفاعِلُنْ مفاعِلُنْ مفاعِلُنْ قَعْلُنْ و بحر آن مُجَثِّثْ مُثَمَّنْ مَخْبُونْ محذوف است.

هنر بیاید و رادی و مردمی ...: برای بزرگی، فضیلت‌های اکتسابی، جوانمردی، انسانیت و عقل لازم است و بزرگ، کسی نیست که ثروتی دارد.
کسی که بازوی ظلم و سر ستم دارد: کسی که قدرت ظلم و اندیشه ستم دارد از مال و مقام خویش بهره‌ای نخواهد برد.

غلام همت، آنم که این قدم دارد: غلام اراده کسی هستم که دوری از بدی شیوه اوست.

یادآوری: وزن این قطعه فاعِلَاتُنْ مفاعِلُنْ قَعْلُنْ و بحر آن خَفِیفْ مَسَدَسْ مَخْبُونْ اصلم (محذوف) است.

هر چه گبر و منی است، بگذارد: هر چه تکبر و خودبینی در وجود اوست، ترک کند.
راحت بندگان حق ...: طلب راحتی برای مردم عین تقوا، پرهیزکاری و دینداری است.
گر در مِخلد را ...: اگر در بهشت کلیدی داشته باشد آن کلید بی‌شک، بخشش بسیار و آزار کم است.

درس ۲۸- حکایت منظوم زنبور و مور

یادآوری: این شعر مثنوی است با وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن که بحر آن هزج مسدس محذوف است.

به کام خویش می‌گردم جهانی: به میل خودم در جهان می‌گردم.
 زبان برداشته، می‌گفت آنگاه: حرف می‌زد و آنگاه می‌گفت که ...
 که هر کس آن خورد کورا بود ... هر کس که مطابق میلش هر چه خواست، خورد، هر جا
 خواست، نشست، آنچه را نباید، به ناکزیر خواهد دبد (عاقبت بد و ناگواری خواهد داشت) و
 دقیقاً سرانجامی چون تو در انتظار او خواهد بود.
 چو گام از حدّ خود بیرون نهادی وقتی که پای از گلیم خویش درازتر کردی، به نادانی
 موجبات مرگ خود را فراهم کرده‌ای.

درس ۲۹- خاقانی در زندان

یادآوری: وزن این قصیده فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و بحر آن زمل مُضمَر محذوف
 است. برای اصل این درس رک: دیوان خاقانی، تصحیح سید فسیاء الدین سجادی، چ سوم،
 انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۲۰. برای شرح این قصیده نک: رشد آموزش ادب فارسی،
 سال هفتم (۱۳۷۰)، شماره ۲۷، ص ۲۰، مقاله تحلیل قصیدهٔ حبسیهٔ خاقانی از عباس ماهیار.
 صبحدم چون کله پندد: صبحگاهان، زمانی که آه من بر اطراف صورتم خیمه‌ای پدید
 می‌آورد، چشمان شب‌زنده‌دار من از پشت این خیمه چون شفق سرخ و خونین به‌نظر می‌رسد.
 تیرباران سحر دارم، سپهر چون نفکند ... من با آه‌های سحرگاهی خویش که هر یک
 چون تیری است آسمان را تیرباران می‌کنم، فلک، این تیرگ دیرسال که بارانی کبود به تن دارد.
 چگونه می‌تواند در برابر آه و فریاد من تسلیم نشود. (سپهر افکندن کنایه از تسلیم شدن است).
 توضیح: بیت استفهام تأکیدی است، یعنی حتماً در برابر من تسلیم می‌شود.
 روی خاک آلود من چون کاه ... چهرهٔ غبارآلود و زردم را بر دیوار زندان نهاده‌ام و اثرک
 بسیار من از زردی کاه مانند چهره و غبار نشسته بر آن کاهگل می‌سازد و دیوار زندان را گل‌اندود
 می‌کند.

تا نترسمند این، دو طفل هندی ... برای آن که مردمک چشمهایم در گهوارهٔ چشم
 نترسند، زنجیرهای جانکاهی را که بر پایم بسته‌اند در زیر دامن لباسم پنهان می‌کنم.
 توجه: در این بیت آرایه «حسن تعلیل» وجود دارد.

آتشین آب از مخوی ... عرق گرم و خونین خویش را تا ساق پای خود رانده‌ام زیرا
 سنگی به بزرگی سنگ آسیا بر پاهای من است. بدان امید که این آب بتواند آن سنگ را به حرکت
 درآورد و لحظه‌ای از سنگینی آن آسوده شوم یا بتوانم حرکت کنم.
 جیب من پر سدرهٔ خار عتابی ... گریبان سینه‌پوش من از آشک، خونین چون پارچهٔ

غتابی راه‌راه گشته است و سنگ بزرگی که بر پای من بسته‌اند، در زیر دامن ابریشمی من است. (جناس تام میان خارا: سنگ و خارا: پارچه ابریشمی)

توضیح: غتابی: پارچه‌ای است راداره منسوب به یکی از قبیله‌های بغداد به همین نام. چون کنار شمع بینی... مانند کنار شمع که از چکیدن قطراتش، دندان‌دار گشته ساق پای من نیز از زنجیرهایی که بدان بسته‌اند، دندان‌دار شده است. گویی بخت ستیزه‌گر من، بختی که از شدت دشمنی با من دندانهایش را به هم می‌ساید، ساق پای مرا جویده است. تا که لرزان ساق من بر... از آن هنگام که ساق پای مرا درگند (حلقه‌ای آهنی که پای زندانی را در آن می‌گذاشتند) نهادند، از آه بلند و سهمگین من که چون شیپور قیامت است پایه‌های عرش به لرزه درآمده است.

بوسه خواهم داد... برای خمیده شدن پشت خود دلیلی شاعرانه آورده است. (حسن تعلیل)، وای بر تو، خیال مکن من خمیده شامتم، من این بند نصیحتگر را می‌بوسم و برای آن است که قامتم خمیده به نظر می‌رسد.

توضیح: شاعر بند را بدین سبب پندآموز خوانده است. محنت و من روی... من و درد ورنج همیشه با هم و روبه‌روی هم هستیم. مانند مغزهای گردو و سقف زندان من چون فندق هیچ روزی ندارد. (تاریک است). غصه هر روز، یارب یارب... غصه روزها و خداخدای شبها تنها متاعی است که من دارم تا ببینیم که آیا این دعا و زاری شبانه کاری خواهد کرد یا نه؟

هست چون صبح آشکارا... آن قدر شبهای این زندان طولانی است که بیم آن می‌رود که یکی از همین صبح‌هایی که من در زندانم، صبح قیامت باشد و این مسأله مثل روز آشکار است.

روزه کردم نذر چون مریم... من مانند حضرت مریم روزه خاموشی گرفته‌ام، با کسی سخن نمی‌گویم، زیرا که ضمیر من پاکی چون درون مریم دارد، از تأثیر دیگران (شاعران قبلی و معاصر) برکنار مانده است. درون من و طبع من با آسمانیان پیوند دارد، از خدا امداد می‌گیرد و شعر من چون عیسی حیات بخش و شفابخش است.

پای من گویی به درد کزروی... مثل این است که پای مرا به سبب کزروی‌ها درگند و زنجیر نهاده‌اند اما نه، این دردسری برای پای من از خیالات باطل و سمنان بی‌جای من پدید آمده است: مرا به خاطر اندیشه‌ها و حرفهایم زندانی کرده‌اند.

زانکه داغ آهنین... از آنجا که داغ کردن زخمها با آهن، آخرین دوی آنهاست، من آهنی را که بر پای دارم، با آه آتشین گرم می‌کنم تا شاید شفاي زخم پاهای من باشد.

نی که یک آه مرا هم صد موکل: اگر بر هر آه من صد نگهبان نبود، آسمان از آه جگرسوز من سوراخ سوراخ می‌شد. (من به شدت تحت نظرم و مواظب من هستند.)
چون ربابم کاسه خشک است ...: من چیزی دنیایی هم ندارم اما دیگران با من دشمنند و چون رباب طناب به گلوی من انداخته‌اند (شاعر سیمهای رباب را طنابهایی تصور کرده که بر گلوی رباب افکنده‌اند.)

نافه مشکم که گر بند: خاقانی می‌فرماید: من همانند کیسه مشکم که اگر مرا در صد زندان که هر یک در درون دیگری باشد زندانی کنند باز هم بوی جان‌افزای من به سوی جان انسانها پرواز می‌کند. (شعرهای من به همگان خواهد رسید.)

نافه را کیمخت: غرض شاعر از مناظره میان نافه که ظاهری زیبا ندارد با کیمخت که تنها ظاهرش زیباست، بیان این نکته است که من اگر چه ظاهری زیبا و پسندیده ندارم اما کمالات باطنی من آشکار و بی‌اندازه و مقدار است.

آینه رنگی که پیدای تو از پنهان به است ...: نافه به کیمخت گفت: تو مانند آینه‌ای که ظاهری روشن و درونی تیره داری، (پشت آینه تیره است) اما من چون کیمیا هستم که هنرم از ظاهرم زیباتر و ارزشمندتر است.

کعبه وارم، مقتدای: من مانند کعبه مورد توجه فرشتگان و آسمانیانم و لباسم آسمانی است؛ چون لباس و پوشش عیسی (ع) از آسمان می‌آید.

توضیح: گویند حضرت عیسی (ع) در آسمان چهارم ساکن است. علت سکونت او را در آسمان چهارم بدین سبب گفته‌اند که هنگام عروج «سوزنی» را در گریبان خویش پنهان کرده بود و آسمانیان به سبب آن سوزن که نشان تعلق به دنیا بود او را در آسمان چهارم بازداشتند و از عروج بیشتر او جلوگیری کردند.

چند بیغاره که در بیغوله غاری: چه قدر مرا سرزنش می‌کنی و به من می‌گویی که چرا به ویرانه غاری پناه برده‌ای، ای گمراه! تو از صحرای معرفت من بی‌خبری.

آبنوسم در بن دریا: آبنوس چوب گرانبها و سنگینی است که در آب فرو می‌رود. شاعر می‌گوید: من مانند آبنوس گرانبها و باارزشم که در کنج عزلت همنشین حقایق معنوی‌ام، خس نیستم تا در جمع همنشین شما باشم که چون کف، پست و بی‌ارزشید.

جان فشانم، عقل پاشم: من با شعر خود، زندگی می‌بخشم، هدایت می‌کنم، دیگران را از وجود خود بهره‌مند می‌سازم و به آنها جرأت می‌بخشم، نفس اماره کسی نیست که بتواند فرمانروای وجود من باشد. (نفس اماره اسیر من است.)

پرده فقره مشیمه، دست لطفم: من در پرده نیاز همیشگی به خداوند پرورش یافته‌م و

دست لطف خداوند به دنیا آورنده من بوده است.

مَالِكُ الْمُلْكِ سَخْنُ خَاقَانِمْ... من امیر سرزمین سخن، خاقانی هستم که یک نکته روشن از گنج شعر من برابر با درآمد صد خاقان است. (خاقان لقب پادشاهان شروانشاهی است).

درس ۳۰- مستود سعد در زندان

یادآوری: وزن این قصیده مفعول مفاعیلن مفاعیلن و بحر آن هَزَجْ مَسْدَسْ اخرب مقبوض است و «انم» قافیه آن است. برای اصل آن ر.ک: دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح مهدی نوریان، ج اول، انتشارات کمال، اصفهان، ۱۳۶۴، ص ۴۹۳.

کارم همه بخت بد بیپچاند: کار مرا بخت بد من پیچیده و دشوار و خراب کرده است، پس دیگر نیازی به گله و شکایت از کسی یا چیزی نیست.

برخیره، همی سخن چه گردانم؟: بیهوده برای چه سخن بگویم.
از کوزه این و آن...: زندگی من به دیگران وابسته است، نیازمند آنانم. توجّه: بیت آرایه موازنه دارد.

آنست همه که شاعری...: همه این گرفتاریها برای آن است که من شاعری بزرگم و سخنان دشوار برای من آسان شده است. (هنر بسیار من دشمنی بی هنران را برانگیخته و رنج و زندان ارمغان اوست).

در سینه کشیده، عقل...: عقل گفتار مرا به خاطر سپرده و فضل و دانش دیوان مرا بر چشم می‌نهد. (کنایه از اینکه عقل و فضل شیفته سخن من هستند و به آن احترام می‌گذارند).
در غیبت و در حضور...: در همه حال یکرهیم و در هر شرایطی ثابت قدم، استوار و باظرفیت.

امید به لطف و...: امید من به لطف و صنع خداست. («م» در یزدان مضاف الیه «امید» است).
بر بیهوده باز مبتلا گشتم...: دوباره بیهوده گرفتار شدم و سرنوشت، مرا به زندان آورد.
نقصان نکنم که در هنر بحرم...: من در هنر چیزی کم نمی‌آورم زیرا دریایی از هنرم و از ادب نیز هرگز بی بهره نخواهم بود، چرا که معدن ادب هستم.

بسیار بگویم و برآسایم: شعر بسیار می‌گویم و پس از گفتن اشعار بسیار، آرام می‌گیرم (اگر شعر نگویم، آرامش نخواهم داشت).

توضیح: رنجاندن زبان کنایه از سخن گفتن بسیار است.

فریاد رسید ای مسلمانان...: ای مسلمانان برای خدا اگر مرا مسلمان می‌دانید، به فریاد من برسید و مرا از این زندان نجات دهید.

درس ۳۱- چند لیلیه ادبی

یادآوری: عبید زاکانی نویسنده و شاعر قرن هشتم، بدون تردید بزرگترین طنزنویس ادب قدیم ایران زمین است.

(۱)

به احتضار او اشارت کرد: فرمان داد تا او را حاضر کردند.
نواب تو... گماشتگان تو به زور دارایی مرا گرفتند، آنچه باقی مانده تنها منم که پیش از
این (خدا: صاحب) آنها بودم.

(۲)

بابا! مگر به خانه ما می برندش: پسر گفت: بابا نکند او را به خانه ما می برند.

(۳)

گفتند: مبادا که ساحری یا...: کدخدایان گفتند: نکند که این درویش، جادوگر یا مرد
خدا باشد که به دعا و اراده وی خرابی به ده ما رسد.

(۴)

مرا در آن یقین...: من به حاصل شدن و تحقق یافتن طمع تو یقین دارم.

(۵)

معذور دارید: ما را ببخشید، از ماکاری و کمکی ساخته نیست، به دنبال کار خود بروید.
انتظار جنازه او...: ظرفان گفتند: انتظار جنازه خواجه را می کشیم تا بیرون آورند و در
مراسم خاکسپاری او شرکت کنیم.

درس ۳۲- بهار

یادآوری: این شعر بخشی از یک قصیده است. وزن آن فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ و بحر
آن مُتَقَارِبْ مُثَمَّنْ سالم است. برای اصل آن ر.ک: دیوان فرخی سیستانی، تصحیح محمد
دبیرسیاقی، چ چهارم، انتشارت زوار، تهران، ۱۳۷۱، ص ۸۲.
بخندد همی باغ چون روی دلبر: با آمدن بهار باغ به سبب شکوفایی گلهايش چون روی
زیبارویان خندان است و خاک چون مشک ناب معطر است.

به سبزه درون لاله نوشکفته: این بیت تشبیه مرکب است: لاله تازه شکفته شده در میان
سبزه‌ها مانند عقیقی است که در میان فیروزه نهاده باشند. (تشبیه یک حالت به یک حالت)

توجه: عقیق سنگی قیمتی به رنگ سرخ و فیروزه سنگی گرانبها به رنگ سبز است.

همه باغ کله است و اندر کشیده: تمام بوته‌های گل در باغ همانند سایبان‌هایی هستند که

بر هر یک از آنها حریری زردرنگ یا سرخرنگ پهن کرده باشند؛ غرض از حریر، گل‌های سرخ و زرد است که در اطراف بوته‌های گل باز شده‌اند.

بهارا! به آیین و ... ای بهار! تو بهاری خرم، زیبا و نیکو آیین هستی، سالیان بسیار همین‌طور باقی باش و از جهان مگذر.

به صورتگری دست بردی ز مانی ... ای بهار در نقاشی بر مانی (نقاش مشهور عصر ساسانی) پیشی گرفتی، همان‌طور که در ساخت پیکرهای زیبا از آذر (بت تراش معروف) برتر آمدی.

ز نقاشی و بتگریها ... با نقشهایی که آفریده و بتهایی که ساخته‌ای، همه نقاشان و بتگران عالم از کار زیبای تو تعجب کرده‌اند.

ز نسرين درآويختی عقد لؤلؤ ... از بوته گل نسرین، گل‌های سپید نسرین را برآوردی که چون گردنبندی از مروارید براق و روشنند و از بوته گل سرخ، گل‌های سرخ را که مانند گردنبندی از گوهرند.

باران بهاری

یادآوری (۱): این شعر قصیده است. وزن آن مفعول مفاعیل مفاعیل فَعُولُن و بحر آن هَزَج مُثَمَّن مَكْنُوف مَحْذُوف است. برای اصل این درس، ر.ک: دیوان منوچهری، تصحیح محمد دبیرسیاقی، ص ۳۶.

یادآوری (۲): در بیشتر بیت‌های این قصیده، تشبیه مرکب دیده می‌شود. آویخته چون ریشه دستارچه سبز ... برگ‌های سوزنی شکل که قطره‌های باران بر نوک آنها دیده می‌شود، مانند ریشه‌های دستمالی سبزرنگند که بر سر هر ریشه، گریهی از نقره باشد. یا همچون زیرجدگون ... برگ‌های سوزنی درختان که قطره‌های باران از آن می‌چکد چون رشته‌ای است از سوزنهایی از زیرجد که بر سر هر یک از آن مرواریدی شاهوار زده باشند. آن قطره باران که فروبارد ... قطره بارانی که صبح زود بر دو طرف گل نار می‌بارد، مانند گلابی است که زن آرایشگر آرام آرام بر سر عروس می‌ریزد و قطرات آن بر گونه‌های او جاری است.

وان قطره باران سحرگامی ... به آن قطره باران سحرگامی نگاه کن که در اطراف غنچه، در حال حرکت است.

وان قطره باران که بر افتد به سر خوید ... آن قطره بارانی که بر سبزه‌ها می‌افتد مانند قطره جیوه‌ای است که اکسید مس افتاده باشد. (اکسید مس تیره‌رنگ است.)

وان قطره باران زیر لاله احمر ... آن قطره باران بر بالای لاله سرخ همانند شرر

خاموشی است بر بالای کوهی از آتش.

توضیح: شرر خاموش شده سپیدرنگ است.

چون مرکز پرگار شده ... قطره بارانی که در آبگیر می‌افتد همانند دایره است و خطی که در سطح آب از افتادن آن پدید می‌آید، محیط دایره است.

مرکز نشود دایره، ... هیچ مرکزی تبدیل به دایره‌ای نمی‌شود اما آن قطره باران که در لحظه افتادن، مرکز دایره بود، پس از چند لحظه خود به دایره‌هایی که یکی در دیگری قرار دارد، تبدیل می‌شود.

از باد در او چین و شکن خیزد و زنا را: باد در دایره‌هایی که باران بر سطح آب پدید می‌آورد، چین و شکن و موج پدید می‌آورد.

گویی علمی از سَنَاطون ... سطح آب مانند پرچمی از بازجه انریسمی زردوری شده است که از باد، به شدت لرزان شده و به حرکت درآمده است.

گردد: شمر آیدون چو ... آبگیر آنگاه که باران تند می‌بارد، مانند دام کبوتران می‌گردد که از هر حلقه آن منقارهایی سیمین پدیدار گشته است. قطره‌های باران بر سطح آب دایره‌هایی پدید می‌آورد که در کنار هم آمدن آنها دام کبوتر را به یاد می‌آورد و هر قطره باران چون سفاری سیمین است که بر سطح آب می‌خورد.

چون آهن سوده ... این بیت توصیف هر قطره باران است که بر سطح آب می‌خورد و در همانجا پخش می‌شود و دایره‌هایی در دم پدید می‌آورد. این قطره‌ها، هر یک مانند براده آهنند که بر صفحه‌ای ریخته و سنگ آهنربا در زیر صفحه قرار داده باشند، برده‌ها پخش می‌شوند و در محدوده‌ای که نیروی مغناطیس وجود دارد، دایره‌ای را پدید می‌آورند.

درس ۳۳- داستان خروس بارزبانه

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: مرزبان‌نامه، با معنی واژه‌ها و شرح بیتها ... به کوشش خلیل خطیب رهبر، ص ۲۴۵.

خروسی بود جهان گرد پنده ... خروسی بود با تمام پند، جهان پنده که بر حیل‌های بسیاری پیروز آمده و داستانهای مکاری و حیل‌گری روایتان شنیده.

چون گل و لاله شکفته ... خروس بسیار زیبا بوده، هر یکی خود را بر دوش خود ریخته بود و دکمه‌ای از لعل بر گوشه تاج خود نشاند و لباسی رنگارنگ و جامه‌ای آراسته.

دامن رعنائی در پای کشان می‌رفت: جلوه گر، زیبا و خرامان در آن اطراف می‌گرفت.

طمع در خروس آورد: طمع رسید خروس کرد.

اگر چه تو مؤذنی...: هر چند که تو اذان گویی زیبارو هستی.

با بلال حبش رفت: خطاب به بلال حبشی گفته شد.

در پرده ذوق و شوق به سمع من رسانیدند: در پرده آرزومندی و شادمانی به گوش من رسانیدند. وقتی صدای تو را شنیدم احساس راحتی و آرامش کردم، گویی من همانند پیامبر بودم که از شنیدن اذان بلال احساس آرامش و راحتی می کرد.

سلسله وجد من بجنبانید: سلسله وجد: اضافه تشبیهی است: شادی و ذوق را در من بیدار کردند؛ مرا برانگیختند و به سر شوق آوردند (بجنبانید: بجنبانیدند؛ شناسه «ند» به قرینه لفظی حذف شده است).

دوای محبت و جواذب نزاع تو، مرا اینجا کشید: اسباب عشق و جاذبه های اشتیاق تو مرا اینجا آورد.

اقویا را بر ضعفا...: زورمندان قدرت ستم بر زیردستان را نیابند.

اینک بر عزم این...: اکنون به قصد این خیر و برکت آمده ام تا از نعمت کلام تو و انس و دوستی با تو بهره مند شوم.

به عهدی وفای از جانبین استظهار...: با پیمانی از دو طرف، این دوستی پشتگرمی یابد.

سنگ ناامیدی در دندان آمد: ناامیدی مانند سنگی در دندان او آمد، او را آزرده و رنجور ساخت، فهمید که نقشه او برای صید خروس نقش بر آب شده است.

مرا از دیدن او بس...: روباه گفت: من از دیدن سگ تازی بسیار شادمان نمی شوم.

کس را برکس عدوان و...: کسی جرأت دشمنی و چیرگی بر کس دیگر نخواهد داشت. اما امکان دارد که این سگ از...: روباه گفت ممکن است که این سگ فرمان پادشاه و ندای منادیان او را شنیده باشد و این خبر (خبر دوستی همه حیوانات با هم) به او نرسیده باشد.

دوس ۳۴- زلزله تبریز

یادآوری: این شعر یک قصیده است. وزن آن مفاعِلُنْ مفاعِلُنْ فَعْلَانْ و بحر آن مُجَنَّثْ مُثَمَّنْ مَخْبُونْ مَحْذُوفْ است. در ابیات این قصیده، آرایه هایی چون موازنه، عکس، جناس و... دیده می شود. برای اصل این شعر ر.ک: دیوان قطران تبریزی، محمد نخبوانی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۰۸.

بود محال تو را...: داشتن امید برای تو بیهوده است، بیهوده؛ در دنیایی که همواره گذران و متغیر است.

از آن زمان که ...: از آن زمان که جهان آفریده شد، حالش دگرگون بود، دنیا می‌گذرد اما احوال او تغییری نمی‌یابد. (قانون ناپایداری او تغییر نمی‌کند).
همیشه ایزد بیدار ...: همیشه خداوند بیدار و مردم خواب بوده‌اند، همواره جهان‌گردان و مردم ساکن بوده‌اند.

دل تو بسته تدبیر و ...: تو اسیر تدبیرها و چاره‌اندیشی‌های خویشی و از تقدیر و سرنوشت نالان در حالی که تو باید راضی به سرنوشت باشی؛ تن تو اسیر آرزوهاست و از مرگ بی‌خبر.

به نیم‌چندان کز دل، کسی برآرد قیل ...: در زمانی به اندازه نصف آن مقداری که کسی سخنی را از دل به زبان آورد و از لب آهی برآرد، خدا مردم شهر تبریز را نابود کرد.
فراز گشت نشیب ...: این بیت آرایه عکس دارد.

بسا سرای که ...: چه بسیار خانه‌هایی که بامش به آسمان می‌رسید، چه بسیار درختانی که شاخه‌اش به ماه، اینک از آن درخت جز نشانه‌ای و از آن خانه جز خرابه‌ای برجا نمانده است.
کسی که رسته ...: آن کس که از زلزله نجات یافت از گریه و ناله چون موی و نی ضعیف و لاغر گشت.

توجه: آیات ۳، ۶، ۸، ۱۰ و ۱۳ تا ۲۰ آرایه موازنه دارند.

سیل غزنین

یادآوری: برای اصل این درس ر.ک: تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض، ص ۳۴۰.

محال بود برگذر سیل بودن: در راه سیل ماندن کاری بیهوده است.

بدین دو گنگ و دو کر ...: مقصود او از این دو گنگ و کر، آب و آتش بوده است.

و نماز دیگر را پل آنچنان شد ...: لفظ پل در این عبارت بی‌معنی به نظر می‌رسد ظاهراً این کلمه در نسخه خطی، درست خوانده نشده است و اصل جمله چنین بوده است: «و نماز دیگر را باران چنان شد» یعنی: هنگام عصر باران شدتی یافت که کسی مانند آن به یاد نداشت. ر.ک: مجله آینده، سال دوازدهم، (۱۳۶۰)، فروردین - خرداد، ص ۶۷، مقاله آقای دکتر غلامرضایی درباره همین جمله.

و بداشت از پس نماز خفتن به دیری: باران مدت زیادی پس از زمان نماز عشا ادامه یافت.

جان را گرفتند: جان خود را نجات دادند.

چون ممکن شدی که آن چندان آغار ...: غیرممکن بود که تا آن همه گل و لای و درخت و چهارپا بتوانند از دهنه پل بگذرند.

آهنگ بالا داد: قصد بالا کرد.

بزرگتر هنر آن بود: خوش‌شانسی آن بود که ...

این سیل بزرگ، مردمان را... این سیل بزرگ به مردم آن قدر ضرر زد که در حساب هیچ حسابگر (حساب‌ار) نیامد.

نزدیک نماز پیشین مدد سیل بگسست: نزدیک نماز ظهر قدرت سیل کاهش یافت.

باز پلها راست کردند: دوباره پلها را درست کردند.

خدای عز و جلّ... تنها خدایی که عزیز و جلیل است می‌داند که چه نعمت بسیاری به گرسنگان و نیازمندان رسید.

درس ۳۵- چنگیز در بخارا

یادآوری: برای اصل این درس، رک: تاریخ جهانگشای جوینی، علاءالدین عظاملک جوینی، ج اول، چ چهارم، تهران، ۱۳۷۰، ص ۸۰.

صحرا از عکس خورشید طشتی نمود پر از خون: هنگام طلوع آفتاب که صحرا از انعکاس اشعه‌های سرخ‌رنگ خورشید مانند طشتی پر از خون به‌نظر می‌رسید.

توجه: تشبیه صحرا به طشتی پر از خون مناسب‌ترین تصویر برای آغاز این درس است. براعت استهلالی است برای بیان احوال مغولانی که هنری جز آدم‌کشی نداشتند.

مصاحف را ... می‌انداخت: قرآن‌ها را در زیر دست و پا می‌انداختند.

توجه: «ند» به قرینه لفظی در فعل «می‌انداخت» و فعل جمله بعدی «می‌ساخت» حذف شده است.

مغولان بر اصول غنای... سپاهیان مغول بر اساس معیارهای موسیقی خویش، به صدای بلند آواز می‌خواندند.

علما و مجتهدان عصر بر طویله آخر سالاران... دانشمندان و مجتهدان آن روزگار به مانند ستوریان مشغول رسیدگی به اسبان و دیگر چهارپایان بودند.

صد و نود شهری... از میان توانگرانی که به نزد چنگیز بردند، صد و نود نفر اهل بخارا و بقیه غریب بودند، تجاری بودند که از جاهای دیگر به بخارا آمده بودند.

خطبه سخن بعد از تقریر خلاف و غدر... سخن را بعد از بیان مخالفت و حيله‌گری سلطان محمد خوارزمشاه که خود مطلبی طولانی است، چنین آغاز کرد.

چون از این نمط... چون از این سخن که من عذاب خدایم به سبب گناه شما، فارغ شد، چنین سفارش کرد.

آنچه در جوف زمین است بگویید: مالهایی را که درون زمین پنهان کرده‌اید، نشان دهید.

و از روی بی‌حرمتی و اذلال بدیشان تعلقی نمی‌ساختند: کسی از مغولان برای بی‌احترامی و خوار کردن آن معتمدان به آنان نزدیک نمی‌شد.

و آنچه می‌دادند به زیادت، مثله و تکلیف مالایطاق مؤاخذه نمی‌کردند: مغولان مالی را که معتمدان بخارا می‌دادند، می‌گرفتند و برای بیشتر از آن، آنان را اذیت و آزار نمی‌کردند و شکنجه نمی‌دادند.

از جانبین تنوره جنگ...: آتش جنگ از طرفین شعله‌ور شد، تنور جنگ از دو طرف گرم و سرخ شد.

عاقبت کار به اضطرار کشید: سرانجام کار جنگ و مقاومت به ناچاری کشید. (سپاه کوک‌خان توان مقاومت خود را از دست داد و به ناچار پذیرای شکست شد.)

پای از دست اختیار بگذشت: مقاومت و پایداری غیرممکن شد. آن جماعت به نزدیک خالق و خلائق معذور شدند: مدافعان قلعه به سبب آن که تا آخرین لحظه مقاومت کردند، شکست آنان در نزد خدا، و مردم ننگ نبود و کسی نمی‌توانست به سبب شکست، آنان را سرزنش کند. عذر آنها در نزد همه پذیرفته بود.

پای بر سر فلک می‌نهادند: کنایه از اینکه صاحب مقام و مرتبه بسیار بودند. ایشان را به جان ببخشید: چنگیز جان آنها را ببخشید. (آنها را نکشت.) جوانان و کهول را که اهلیت...: جوانان و میان‌سالانی را که شایستگی داشتند، به عنوان چریک برای فتح سمرقند انتخاب کردند.

عرصه آن حکم قاعاً...: سراسر بخارا ویران گشت. هر چه در این جزو...: عظاملک جوینی می‌گوید: هر چه من در این بخش از کتاب تاریخ خود آورده‌ام، تشریح و توضیح همین دو سه کلمه است که این فرد بیان کرده است.

درس ۳۶- داستانهای از منطق الطیر

یادآوری: این شعر مثنوی است. وزن آن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و بحر آن رمل مُسدّس محذوف است. برای اصل این درس ر. ک: منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام سید صادق گوهرین، چ نهم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹۰، ۱۱۰ و ۲۵۷.

(۱)

پای و سرگم کرده، حیران آمده: پای و سرگم کردن، نشانه حیرانی و کنایه از آن است.

خاک درگاه توام: در مقامات تو خود و بی مقدارم.
روی آن دارد خدایا! شایسته است که مرا زها نگیری و با احسان و عنایت خود به من
گفتگویی.

(۲)

در مسلمانان فرو خاکم بوی مرا با احسان به دین اسلام بمیرانی.
آفریدن رایگانم چون خدایا چون آفرینش رایگان من شایسته بود، آموزش رایگانم
نیز شایسته است. چون من برای بهره‌مندی از حیات بهایی نیرداخته‌ام، اکنون نیز شایسته است
که برای بازگردانی از آموزش، بهایی ندهم.

(۳)

کسی نمی‌جنبید کسی از دردم به عبادت خدا و شب‌زنده‌داری مشغول نبود.
شورش بر روی پدید آمدن به روز: آشوب و بی‌قواری بسیار تمام وجودش را فراگرفت.
با چنین درگاه که در با چنین درگاه پر عظمت که خاص ترست. چرا اینگونه خالی از
مستفان است.

عزت این در چنین بزرگی و عظمت درگاه الهی چنین اقتضا می‌کند که خواهندگان
دنیا و بی‌خبران، از آن دور باشند.
چون حریم عزت ما زمانی که درگاه شکوفا شد ما تجلی‌کننده، شافلان بی‌خبر را دور
می‌سازد.

سایها بردند مردان انتظار سایها مردان خدا انتظار کشیدند تا یکی از آنان اجازه
نزدیکی و وصال حق را یافت.

دوس ۱۲- خورشیدی

یادآوری: شعر یک قطعه است. و این مفعول مفاعیلن مفاعیلن و بحر آن هزج مُسنَد
بحر مَبْرُوف است.

آلوده منت کسان ماد می که یک نان برای گذران شبی داری. از پذیرفتن احسان
دیگران که تو را آلوده به منت آنان می‌کند، دوری کن.
وجه: نان یک کبابه از حداقل خداست.

در عالم تن چیه می‌کنی هستی: چرا در عالم تن زندگی می‌کنی، چرا اسیر دنیا و
خوشه‌های تن هستی؟

گنج ما را نه دزد و نی خطر است

یاد آوری: این شعر یک قطعه مصراع است. وزن آن فاعلاتن مفاعِلن فَعْلُن و بحر آن خفیف مُسَدّس مَخْبُون مَحذُوف است.

قسمت ما به حکمت قَدَر است: هنر و علمی که قسمت ما شده، به فرمان خداوند روزی ما گشته است.

که بدینش نهایت: منتهای همت و آرزوی خواجه مال بوده است که آن را از خدای خواسته است.

گنج زر زیر بود و خواجه زَبَر: در روزگار حیاتِ ثروتمند، پولهایش در دل خاک پنهان بود ولی او بر روی زمین می زیست. اما اینک پس از مرگ او به دل خاک رفته و پولهایش توسط وارثان بیرون آمده است.

توجّه: در این بیت آرایه «عکس» وجود دارد.

مرد دنیا به دوزخ است امروز: صاحب مال در این دنیا گرفتار و مضطرب است، گویی که در دوزخ زندگی می کند تا ببینیم که فردای قیامت به بهشت یا به دوزخ خواهد رفت. (دنیای او رنج و عذاب است و آخرت او نیز نامعلوم).

درس ۳۸- منا (۲)

یاد آوری: این درس از سفرنامه حج جلال آل احمد، خسی در میقات انتخاب شده است. عین کشتی های واژگونه: خیمه ها مانند کشتی هایی وارونه بودند و طنابهای آنها چون پاروهای بود و به جای آب در شن فرو رفته بودند.

اگر قرار بود یکی دو روز: با آن لاشه های گوسفند که در اطرافمان ریخته بود خوب شد که در حال رفتن بودیم وگرنه اگر قرار ماندن بود با بوی تعفن آنها چه می کردیم.

از نه تا ده ونیم باز: از ساعت نه تا ده ونیم باز با همان کامیون سفر کردیم.

فکریایی که می کردم درباره شرایط دوام: درباره شرایطی که سبب تداوم و ماندگاری یک آیین مانند حج می شود، می اندیشیدم.

باید سپیده دم را: می دانستم که در چنان شبی باید بیدار ماند و طلوع سپیده را با اندیشه مشاهده کرد و به حقیقت و روشنی دست یافت.

خویش و بیگانه سخت: در وجود آشوبی بود، نمی دانستم که وجود واقعی و روحانی من کدام و خصوصیات جسمانی و حیوانی ام کدام است.

در آن تنگه تاریک: جلال در این عبارت جدا از آشفتگی درون خویش، به آمیختن انسانها و حیواناتی که از آن دره می گذشتند، نیز اشاره دارد.

درس ۳۹- سه بند از ترجیع بند معروف هاتف

یادآوری: وزن این ترجیع بند فاعلاتن مفاعِلن فَعْلُن و بحر آن خَفیف مُسَدّس مَخْبُون مَحْذُوف (اصلم) است. برای اصل این شعر ر.ک: دیوان هاتف اصفهانی، تصحیح وحید دستگردی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، چ ششم، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۴. توجه: ترجیع بند هاتف از پنج بند پدید آمده است.

راه وصل تو راه خدایا! راه رسیدن به تو به سبب حجابهای بسیار، دشوار است و درد عشق تو، درمانی جز وصل تو ندارد.

بندگانیم، جان و دل بر کف ... خدایا ما در راه معرفت تو بندگانی هستیم، که از همه چیز خود گذشته ایم (آماده هر کاری هستیم) و با تمام وجود در اختیار و به فرمان توایم. توجه: جان و دل بر کف نهادن کنایه از آماده فداکاری بودن و از خود گذشتن است. چشم بر حکم و گوش بر فرمان کنایه از فرمانبرداری و اطاعت محض است.

گر دل صلح داری ...: اگر میل به آشتی داری، دل در اختیار توست که صاحب آن باشی و اگر در اندیشه جنگ هستی، جان در اختیار تو است که آن را بگیری. آخر کار، شوق دیدارم ...: در پایان کار شوق دیدار عنان مرا به سوی دیر مغان (جایگاه معرفت) کشید.

پیری. آنجا به آتش ...: در دیر مغان، پیری را دیدم که معرفت می بخشید و مریدان به ادب به دورش حلقه زده بودند.

چون کشیدم نه عقل ماند وقتی که شراب معرفت نوشیدم از خود بی خود شدم، به مرحله نیستی و فنا رسیدم.

چشم دل باز کن ...: دل را از بند تعلقات رها کن تا توان دیدن حقایق معنوی، مجردات و نادیدنی ها را بیابد.

بر همه اهل آن زمین ...: وقایعی که در سرزمین عشق روی می دهد، همه مطابق میل ساکنان آن است.

سر ز ملک جهان گران بینی: نسبت به پادشاهی دنیا بی توجه و بی اعتناست.

توجه: سرگرانی کنایه از بی توجهی است.

پای بر فرق فرقدان بینی: کنایه از این که به بالاترین درجات و مقامات معنوی رسیده اند.

بر دو کون آستین فشان بینی: نسبت به هر دو عالم بی اعتنا و بی توجهند، همه چیز را غیر خدا ترک کرده اند.

توجه: آستین افشانی کنایه از ترک کردن است.

آفتابمیش در میان بینی: خورشیدی از معرفت در میان آن مشاهده می‌کنی.

وسعت ملک: لامکان بینی: پهنای سرزمین خداست حق را می‌بینی.

یار بی‌پرده از...: ای خردمندان! خداوند آشکارا از همه جای جهان، خوشای را می‌نگراند.

شمع جویبی و آفتاب...: هستی خدا چون آفتاب، سالانه روز، آشکار و روشن است و آن نور برای شناخت او در پی دلایل عقلی هستی که چون شمعند، (تغیرتس به فیله و فن)

یارگو بالندؤ: همیشه طالب خداوند باش.

صد رخت لن ترانی...: اگر صد بار هم خداوند به تو گوید، هرگز موافق نمی‌سوی باز هم چشم‌انتظار وصال او باش.

باریابی به محفلی کانهجا...: اجازه حضور در جایگاهی (امکان نزدیکی به خدا) را خواهی یافت که جبرئیل اجازه ورود بدانجا را ندارد.

این ره، آن زاد راه، آن منزل...: راه عارفان، راه دلالت، توشه آن راه، عدلی و مقصد آن، وصال خداوند است. حال اگر فرد ملی کردن این راه هستی، بیا و نوشته لازم، با خود بساز. (بیا و بیار کنایه از این که بیا و وارد عمل شو).

ماتفت، ارباب معرفت...: ای ماتفت، متنبه عارفان که مردم، آنان را دست و پا می‌کنند می‌خوانند از گفتن کلماتی چون: می، بزم، ساقی، مغرب، فسخ، دیر، شاهد (زیباروی) و زنگار، اسراری پنهان از معرفت خداوند است که به اشاره بیان می‌کنند. اگر به راز آن پی بگیری، درخواستی یافت که آن راز نهایی سخن آنها این است که سخن یکی است و چیز هم یکی نیست.

جدول تاریخ ادبیات متون ادب

توجه:

- ۱- آثار و مؤلفانی که در طی دروس و توضیحات آنها آمده‌اند، باید دقیقاً مطالعه شوند.
- ۲- در جدول شماره ۳ در پایان بخش تاریخ ادبیات نیز آثار مطرح شده در متون با علامت * مشخص شده‌اند. آنها را مطالعه کنید.

مؤلف	قرن	اثر
آل احمد، جلال	معاصر	غریزدگی، خسی در میقات، اورازان
ابن ندیم	-	الفهرست
ابوالحسن بهمنیار (شاگرد ابن سینا)	۵	التحصیل، رسالة فی مراتب الموجودات
ابونصر فارابی (معلم ثانی)	۳	اغراض مابعدالطبیعه، آراء اهل المدينة الفاضله، احصاء العلوم، العقل و المعقول
ابوعلی سینا	۴ و ۵	رسالة العشق، المباحثات، اشارات، شفا، قانون
احمد بن حسن بیهقی	۵	دلایل النبوه
ارسطو (معلم اول)	-	فن شعر، فن خطابه، اخلاق، سیاست، مابعدالطبیعه
اسلامی ندوشن، دکتر محمدعلی	معاصر	صفیر سیمرخ، آواها و ایماها
اعتصامی، پروین	معاصر	دیوان شعر
اقبال آشتیانی، دکتر عباس	معاصر	تألیف: تاریخ کامل ایران، خاندان نوبختی تصحیح: مجمع التواریخ، بیان الادیان وی مدیر مجله یادگار بوده است.
اقبال لاهوری	معاصر	پیام مشرق، اسراری خودی، رموز بی خودی، زبور عجم
امام فخر رازی	۶	جامع العلوم یا حدائق الانوار فی حقائق الاسرار
امام محمد غزالی	۵	کیمیای سعادت، نصیحة الملوک
باباطاهر عریان	۵	دوبیتی های لری (فهلویات)

تألیف: تحفه احمدیه، داستان نامه بهمنیاری تصحیح: اسرارالتوحید، التوسل و الترسل، تاریخ بیهق	معاصر	بهمنیار، استاد احمد
تاریخ تمدن اسلامی، مجله المقتطف والهلل	۱۹ م.	جرجی زیدان
خورشید مغرب، تفسیر آفتاب و...	معاصر	حکیمی، محمدرضا
حاوی، طب منصوری	۳ و ۴	رازی، محمد بن زکریا
ترجمه سیره النبی ابن هشام	۷	رفیع الدین اسحق همدانی
دیوان شعر	۶	سید حسن غزنوی
دیوان شعر	۶	سعد الدین کافی بخارایی
شهادت، حج، چه باید کرد، آری اینچنین بود برادر	معاصر	شریعتی، دکتر علی
گلشن راز	۸	شیخ محمود شبستری
رساله مجدیه	۱۳	مجد الملک، محمد خان
روضه الخلد	۸	مجد خوافی
قیام مهدی	معاصر	مطهری، شهید مرتضی
تفسیر جزء آخر قرآن مجید	۱۱	مؤمن مشهدی، محمد
نقد حال، تاریخ و فرهنگ، عمر دوباره، تصحیح کلیله و دمنه، رستم و سهراب و...	معاصر	مینوی، استاد مجتبی
غزالی نامه، مولوی چه می گوید و...	معاصر	همایی، استاد جلال الدین
دیوان آتشکده	معاصر	نیر، حجة الاسلام محمد تقی
چشمه روشن، دیداری با اهل قلم، برگهایی در آغوش باد، تصحیح گلستان سعدی، بوستان سعدی	معاصر	یوسفی، دکتر غلامحسین
شاعران اهل بیت (ع)		
شاعر پیامبر	۱	حسان بن ثابت انصاری
شاعر امام رضا	۲	دعبل بن علی خزائی
شاعر امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، فقیه شیعه، حافظ قرآن و خطیب بنی اسد بوده است.	۲	کمیت بن زید اسدی

بخشی دوم

دستور زبان فارسی

سال اول

دستور زبان علمی است که به توصیف ساختمان زبان می‌پردازد، خاستگاه این علم مانند بسیاری از دانش‌های بشر، یونان قدیم است. تولد رسمی این علم در زبان فارسی به اوایل قرن چهاردهم ه.ق. باز می‌گردد. میرزا حبیب اصفهانی، نخستین کسی است که واژه «دستور» را در این معنی به کار می‌برد و آن را در برابر صرف و نحو عربی و گرامر (grammar) فرنگی می‌نهد. او که معلم فارسی‌زبانان در استامبول است، کتابی می‌نویسد با نام «دستور سخن» که در ۱۲۸۹ ه.ق. چاپ می‌شود. پس از او میرزا عبدالعظیم قریب به تقلید از دستور زبان فرانسه، برای زبان فارسی کتاب دستوری می‌نویسد که سالیان دراز در مدارس تدریس می‌شود. پس از دستور قریب باید از دستور پنج استاد، نوشته استادان معظم دانشگاه تهران، عبدالعظیم قریب، ملک‌الشعراى بهار، بدیع الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی و رشید یاسمی نام برد که پایه و اساس تمامی دستورهای ستنی تا روزگار ماست. پیدایش زبان‌شناسی در قرن بیستم و ورود آن به کشور ما سبب شد تا زبان به عنوان یک موجود زنده، پویا و در هر حال تکامل مطرح شود و زبان‌شناسان بکوشند براساس نظریات زبان‌شناسی ساختمان زبان فارسی را توصیف کنند؛ اختلاف‌نظری که در بعضی از مسائل دستوری به چشم می‌خورد نتیجه این دو نکته است که به اجمال بدان اشاره کردیم:

۱- کوتاهی عمر مطالعات علمی در دستور زبان فارسی

۲- اختلاف نظر میان زبان‌شناسان و سنت‌گرایان که حل آن در گرو مطالعه، تحقیق، تبادل نظر،

انصاف و توافق بیشتر است.^۱

سه بحث اصلی در دستور زبان فارسی

آواشناسی

آواشناسی؛ یعنی، شناخت آواهای زبان فارسی. مقصود از آوا همان حروف و حرکات است که در زبان‌شناسی آنها را «واج» می‌نامند. واج کوچکترین جزء نقش‌دار در زبان فارسی است که سبب می‌شود دو کلمه از نظر معنی متفاوت باشند.

واجهای زبان فارسی بیست و نه تا^۲ هستند. شش واج اَ اِ اُ یِ یِ یِ واکه (مصوت) و بیست و سه واج دیگر (ب، پ، ت، ر، ک و...) همخوان (صامت) نامیده می‌شوند.

از ترکیب یک واکه با یک یا چند همخوان، هجا (بخش) پدید می‌آید. هجاگاه خود یک کلمه است و گاهی سازنده کلمه است. برای مثال: واژه برادر از سه هجا پدید آمده «بَ - را - در» و دارای هفت واج است. «ب - ر - ا - د - - - ر».

ترکیب یا شناخت نقش کلمه

آشنایی اجمالی با نوع کلمات^۳

کلمه در زبان فارسی هفت نوع است:

فعل، اسم، صفت، ضمیر، قید، حرف، صوت

الف) فعل: کلمه‌ای است که انجام شدن کاری یا روی دادن حالتی را در زمان معین نشان

می‌دهد.

۱- برای اطلاع بیشتر رک. مقدمه لغت‌نامه دهخدا، دستور زبان فارسی، استاد جلال‌الدین همایی، صص ۱۱۰-۱۴۷ و نگاهی تازه به دستور زبان فارسی، محمدرضا باطنی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۳.

۲- توجه فرمایید که در شمارش واجها، واجهایی که صدای یکسان و شکل نوشتاری مختلف دارند، شمرده نمی‌شوند. برای مثال ما در زبان فارسی واج «ز» را به چهار صورت (ذ، ز، ض، ظ) می‌نویسیم اما آنها را یک واج می‌شماریم.

۳- آموزش دستور بهتر آن است که با ترکیب آغاز شود اما برای طرح مباحث نقش کلمات، آشنایی اجمالی با نوع کلمه لازم است. از این رو این قسمت در ابتدای بخش ترکیب قرار گرفته و تفصیل آن یا در خلال، همین بخش و یا در بخش تجزیه آمده است.

ب) اسم: کلمه‌ای است که برای نامیدن انسان، حیوان، گیاه، مکان، زمان، شیء یا مفهوم به کار می‌رود.

وجه اسم‌های مفهوم به تنهایی قابل تصورند و این تفاوت اصلی آنها با صفت است.
ج) صفت: کلمه‌ای است همراه همیشگی اسم که آن را به داشتن یک ویژگی درونی از قبیل، شماره، روستا، شمارش، آنها، تعجب و یا بیان حالات متعبد می‌کند.

صفات از نظر جایگاه واقع شدن به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- پیشین
۲- پسین

وجه: صفت هرگز به تنهایی قابل تصور نیست.

د) ضمیر: جایگزین اسم است که از تکرار آن جلوگیری می‌کند. ضمیر دو دسته‌اند:

۱- شخصی
۲- غیر شخصی

ه) دید: کلمه‌ای است که جمله یا یکی از اجزای آن (فعل، مسند، صفت، قید، فاعل، مفعول) را به داشتن یک ویژگی وابسته می‌سازد.

و) حروف: کلمه‌ای است که برای ربط دو کلمه یا دو جمله یا برای اضافه نمودن کلمه‌ای به جمله یا برای نشان دادن نقش کلمه‌ای در جمله به کار می‌رود. حروف سه دسته‌اند: ۱- ربط ۲- اضافه ۳- اشاره.

ز) صوت: هجاها یا کلمه‌هایی‌اند بدون همراهی فعل که برای بیان عواطف، به کار می‌روند. اصوات براساس هائی که بیان می‌کنند عبارتند از:

تخمین و شادی: حوت، خرما، خرما، خنک، به، به، زه، زهی، آفرین، احسنت، بارک‌الله، ماشاءالله، مر حبه، چه، فوی

تنبیه و تحذیر (آگاه کردن و ترسانیدن): هان، زنهار، زنهار، آلا، هلا، هلا، آهای، ها، بسم‌الله. تذکر: ۱- مبادا اگر در آغاز جمله بیاید و قصد از آوردن آن تحذیر باشد، «صوت» است. ماشاءالله، مر حبه، فوی.

۲- «ای»: اگر به «هائی» هان یا زنهار باشد، «صوت» است. ماشاء.

ای من آن راه صحرا گز کمین سحر سحره، قدم بسوای پوستین

«مواوی»

ای سیهات غامقان در می‌دگی دل نیایی جز که در دلبردگی

«مولوی»

ای من آن پیلی که زخم پیلبان ریخت خونم از برای استخوان

«مولوی»

۳- «تا» اگر به معنی «زنهار» و «مبادا» باشد، صوت است. مانند:

گر غنی زر به دامن افشاند تا نظر در صواب او نکنی

«سعدی»

گر خردمند از او باش خطایی ببیند تا دل خویش میازارد و در هم نشود

«سعدی»

به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری بسا کسا که به روز تو آرزومند است

«رودکی»

تعجب: عجب، ای عجب، عجباً، شگفتا، ای شگفت، وه، واه، یاللعجب، الله اکبر، سبحان الله،

اینت

افسوس و بیان درد: دریغ، ای دریغ، دریغاً، ای دریغاً، درد، دردا، افسوس، وای، ای وای، وایلا، حیف، آخ، آوخ، آه، فریاد، و آسفا، آمان، داد، بدا.

سرزنش یا نفرین: تُف، تُفو، مرگ، ننگ، وِیَحَک، مرده باد.

تصدیق: آری، بلی، البته.

امید و آرزو: کاش، کاشکی، آمین، الهی، بوکه، ان شاء الله.

توجه: بعضی از کلمات عربی در زبان فارسی صوت شمرده می شوند: هیهات: دوراست، حاشا، کلاً:

هرگز چنین نیست، لیک: آماده فرمانم، الوداع: خداحافظ، نعوذ بالله: پناه می بریم به خدا و... .

چند یادآوری مهم

۱- هر صوت جانشین یک جمله است، از این رو آن را «شبه جمله» می خوانند و در شمارش

جمله ها، آن را یک جمله محسوب می کنند.

۲- صوت را نباید با «اسم صوت» اشتباه کرد. اسم صوت، کلماتی است که به تقلید از صداهای

طبیعت ساخته می شود. مانند: جیک جیک، تیک تیک، جیرینگ، تَرَق، شُرْشُر، میومیو، واق واق

و...

۳- گاهی صوت به همراه یک وابسته (متمم و...) به کار می رود. در این حال با وابسته خود

مجموعاً یک صوتند.

مانند: مرگ بر استعمار، افسوس از زمانه نامرد، خوشا وقت شوریدگان غمش «سعدی»

۴- صوت از نظر ساختمان دو دسته است:

الف) ساده: آری، افسوس، دریغ، به، خُتْک و...

ب) مرکب: ای دریغا، ای شگفت، ماشأالله، الله اکبر، نعوذبالله و...
 ۵- صوت ها گاهی در معنی دیگر و گاه در نقش دیگر و گاه در ساختمان کلمه ای دیگر به کار می روند، در این حال صوت محسوب نخواهند شد. مانند:

- | | |
|---|----------|
| <p>۱- در معنی احساس ناراحتی ← اسم
 ۲- در معنی چه درد بزرگی است ← صوت</p> | } درد |
| <p>۱- در معنی شاد و باصفا ← صفت
 ۲- در معنی خوش باد ← صوت و ...</p> | |
| <p>۱- در پاسخ کسی به قصد نفرین ← صوت
 ۲- در جمله «از زهرمار هم تلخ تر بود.» ← اسم و متمم</p> | } زهرمار |
| <p>۱- در بیان تأسف ← صوت
 ۲- در جمله «از درد می نالید.» ← اسم و متمم</p> | |
| <p>۱- به تنهایی در بیان غم ← صوت: افسوس که نامه جوانی طی شد «خیام»
 ۲- در جمله «از شکست او افسوس خوردم» ← اسم و جزء اول فعل مرکب</p> | } افسوس |
| <p>۱- به تنهایی در بیان ناراحتی ← صوت: دریغ و درد که غافل زکار خویشتم. «حافظ»
 ۲- در ترکیب کلمه «با دریغ» ← اسم: با دلی پردرد و جانی با دریغ «عطار»</p> | |
- توجه: کلماتی که برشمرديم در جمله نقش های گوناگون می پذیرند، بیشترین نقش ها از آن اسم است که بعد از شناخت جمله و انواع آن با آنها آشنا خواهیم شد و نقش های صفت و ... را در ذیل نوع آنها یادآوری می کنیم.

جمله و شمارش آن

جمله: یک یا چند کلمه است که با درنگی پایانی، یک مفهوم کامل را بیان می کند. مانند: آمدم.
 شب دراز است و سیه چون موی او «عطار»
 علم همه عالم به علی داد پیمبر «کسایی»
 اصلی ترین جزء جمله «فعل» است که جمله با آن تحقق می یابد. از این رو هنگام شمارش جمله ها، نخست به شمارش افعال می پردازیم.
 توجه: هر فعل برابر با یک جمله است.

شمارش افعال

در شمردن فعل ها، فعل های محذوف نیز باید حساب شوند، فعل ها با دو شکل حذف

می‌شوند: } ۱- قرینه لفظی
۲- قرینه معنوی

قرینه لفظی^۱: یک فعل نشانه است تا خواننده دریابد که فعلی همانند آن، در جمله‌های قبلی یا بعدی حذف شده است، مانند: بدو گفتم: این ریسمان است و بند [است] «سعدی»
قرینه معنوی: معنی یا آهنگ سخن اجازه حذف فعل را می‌دهد. فعل در شرایط زیر به قرینه معنوی حذف می‌شود:

- ۱- بعد از نام خدا در شروع سخن. مانند: به نام خداوند جان آفرین [کتاب خود را آغاز می‌کنم]
- ۲- بعد از کلمات قسم به شرط آمدن «که» بعد از آنها^۲، مانند:
به خدا که گر بمیرم که دل از تو برنگیرم «سعدی»
- ۳- در تنگنای زمان مانند: گفتن آتش هنگام مشاهده آتش سوزی.
- ۴- در جملات عاطفی، مانند چه باغی!، عجب مردی!، تولدت مبارک!
- ۵- در جملات پرسشی، مانند: کجا؟
- ۶- به اقتضای آهنگ سخن مانند: «است» در مصراع زیر:
پیغمبر ما مرکز [است] و حیدر خط پرگار [است] «کسایی»
توجه: «و» هرگاه دو جمله یا دو شبه‌جمله را به هم ربط دهد «حرف ربط» است. مانند:
دی شدو بهمن گذشت «مولوی» (اتصال دو جمله)
دریغ و درد که غافل زکار خویشتم «حافظ» (اتصال دو شبه‌جمله)
«و» گاهی به دلیل حذف فعل میان دو کلمه می‌آید که مختلف نقش‌اند، در این حال نیز «ربط» است و دو جمله را به هم پیوسته است. مانند:
پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار
 مسند مسندالبه
خاصه کان لیلی و این مجنون بود
 مسند مسندالبه
جمله اول جمله دوم «کسایی»
جمله اول جمله دوم «مولوی»

۱- حذف شناسه‌ها به قرینه معنوی خواهد بود. مانند:

خود بدیدی ای خسیسان زمن

که شما بودید افسانه نه من

[افسانه بود م]
قرینه لفظی قرینه معنوی

۲- اگر دو قسم به هم عطف شود یک جمله خواهد بود:

به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم برنیارم و قدم برندارم...

یک جمله

«سعدی»

«و» هرگاه چند کلمه هم نقش را به هم پیوندند، حرف عطف است و در میان کلمات یک جمله آمده است. به کلمه‌ای که بعد از حرف عطف می‌آید «معطوف» و به آنچه قبل از آن می‌آید «معطوف‌علیه» می‌گویند. مانند: ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند «سعدی»

مسندالیه مسندالیه مسندالیه مسندالیه مسندالیه

معطوف‌علیه معطوف

یادآوری نگارشی: جز مواردی که به‌عنوان قرینه معنوی برشمرديم اگر فعل یا قسمتی از آن بدون قرینه لفظی حذف شود، غلط است. تکرار فعل در حد معقول بسیار پسندیده است اما حذف آن اگر بدون قرینه باشد غلط است:

او کتاب را باز و آن را روی میز نهاد. (غلط)

او کتاب را باز و آن را قرائت کرد. (درست)

شمارش شبه‌جمله

پس از شمارش افعال به‌سراغ شبه‌جمله‌ها می‌رویم زیرا آنها نیز هر جا باشند، به‌عنوان یک جمله شمرده می‌شوند.

شبه‌جمله بر دو نوع است:

۱- **ندا و منادا یا منادا به‌تنهایی:** منادا اسمی است که با حرف ندا یا به‌تنهایی مورد خطاب

واقع شود. حروف ندا عبارتند از: ای، الف در آخر اسم، یا، آيا.

چند مثال برای ندا و منادا:

ای خدا! این وصل را هجران مکن «مولوی»

ندا و منادا

سعدیا! با تو نگفتم که مرو از پی دل «سعدی»

یارب! به خدایی خدائیت «نظامی»

ایا شاه محمود کشورگشای! «فردوسی»

چند مثال برای منادا به‌تنهایی^۱

سعدی! رضای دوست طلب کن نه حظ خویش «سعدی»

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت «حافظ»

توجه: از میان حروف ندا، «ای» گاه جانشین منادا شده، به‌تنهایی به کار می‌رود، در این حال می‌توان

۱- اگر چند منادا به هم عطف شوند، هر کدام یک جمله خواهند بود:
مونس و غمگسار من! بی تو به سر نمی‌شود «مولوی»
دو جمله

پس از آن «کسی که» نهاد مانند:

ای نام تو بهترین سرآغاز ← ای [کسی که] نام تو بهترین سرآغاز است.

۲- صوت: که پیش از این با آن آشنا شدیم. هر صوت یک جمله خواهد بود:

ای دریغا	ای دریغا	ای دریغ
۱	۲	۳

کانچنان ماهی نهان شد زیر میغ
 ۴ «مولوی»

انواع جمله

۱- از حیث مفهوم و پیام

۱- خبری: که خبری را می‌رساند. مانند: یکی قطره باران ز ابری چکید «سعدی»

۲- پرسشی: که با آن سؤالی بیان می‌شود. مانند:

از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر، نمایمی وطنم؟

«مولوی»

۳- امری: که پیام آن انجام یا نهی از امری است. مانند:

بیا تا برآریم دستی زدل «سعدی»

مزن بر سر ناتوان دست زور «سعدی»

۴- عاطفی: که برای بیان عواطف گوناگون به کار می‌رود. مانند:

بسه به! چقدر زیبایی! چه سری! چه دمی! عجب پایی

«حبیب نیمایی»

توجه: جملاتی که مفاهیمی از قبیل شرط، علت و ... را می‌رساند، «الترامی» خوانده شده‌اند. مانند:

اگر عاشقی تن به طوفان سپار «سعدی»

۲- از حیث تعداد فعل

۱- جمله ساده که یک فعل دارد. جمله ساده بر دو نوع است:

۱- مستقل که مفهومی کامل دارد. مانند: هوا سرد است

۲- ناقص که مفهومی وابسته و ناتمام دارد. مانند: تا شب نرود

۲- جمله مرکب که بیش از یک فعل دارد و حداقل یکی از جمله‌های آن «ناقص» است. مانند:

شبی یاد دارم که چشمم نخفت «سعدی»

گر مرد رهی میان خون باید رفت. «عطار»

جمله مرکب حداقل از دو جمله پدید می‌آید:

- ۱- پایه: جمله‌ای است که مقصود اصلی گوینده را بیان می‌کند.
- ۲- پیرو: جمله‌ای است ناقص که مفاهیمی از قبیل شرط، علت، زمان و... را بیان می‌کند. جمله پیرو همواره با یکی از حروف ربط وابستگی آغاز می‌شود.

۱- وابستگی: اگر، تا، که^۱، چون

توجه: (۱) هرچه به معنی این حروف باشد نیز حرف ربط وابستگی است. مانند: زیرا، به شرطی که و...

(۲) این حروف در ساختمان هر حرف ربط مرکبی به کار می‌روند، آن حرف ربط مرکب نیز وابستگی خواهد بود. مانند: با آن که، با این که، همچنان که، چنانکه، چه (چراکه)، مگر^۲ این که و...

۲- همپایگی: که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- (۱) منفرد که به تنهایی می‌آید. مانند: و^۳، ولی، اما، پس، لیکن، لکن، حتی، هم، چه ...
- (۲) مزدوج که دو تایی در آغاز دو جمله همسان می‌آیند. مانند: یا، هم، نه، چه و ... در مثال‌هایی نظیر:

یا بناکن خانه‌ای در خورد پیل

یا مکن با پیلبانان دوستی

«سعدی»

هم خدا را می‌خواهد و هم خرما را.

چه بیایی، چه نیایی، می‌روم.

یادآوری نگارشی: اگر جمله مرکبی با یکی از حروف ربط مرکب وابستگی مانند «اگرچه»، هرچند که، با این که، با آن که، با وجود آن که، با وجود این که و... آغاز شود نباید در آغاز جمله دوم

۱- اگر «که» به معنی «زیرا که» باشد، «که» تعلیل خوانده می‌شود.

۲- مگر به معانی دیگری نیز به کار می‌رود:

مگر: شاید (قید شک و تردید و احتمال) / مگر: الا، بجز (حرف اضافه)

مگر: آیا (قید پرسش) / مگر: قطعاً (قید تأکید) / مگر: امید است (قید تمنا)

۳- «و» اگر به معنای در مقابل باشد، حرف اضافه است:
عمر برف است و آفتاب تموز در مقابل
«سعدی»

یکی از حروف ربط همپایگی «ولی، اما، لکن و لیکن» بیاید.^۱
اگر چه تلاش کرد اما دقیق نبود. (غلط)

انواع جمله مرکب

۱- جمله‌ای که با پیرو شروع می‌شود. مانند: اگر می‌توانی، سر خویش گیر «سعدی»

پیرو	پایه
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد	همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
پیرو	پایه

«سعدی»

تا رنج تحمل نکنی	گنج نیابی	پیرو	پایه
تا شب نرود، صبح پدیدار نباشد		پیرو	پایه

«سعدی»

۲- جمله‌ای که با پایه شروع می‌شود. مانند:

شنیدم که لقمان سیه فام بود	پایه	پیرو
بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم	پایه	پیرو ۱
		پیرو ۲

«سعدی»

«حافظ»

۳- جمله پیرو در میان جمله پایه است. مانند:

کسی که ناز مرا می‌کشید ^۲ مادر بود	پایه	پیرو	پایه
--	------	------	------

«نگارنده»

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق	پایه	پیرو	پایه
چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه	پایه	پیرو	پایه

که هست

«حافظ»

صورت دستورمند بیت چنین است:

من همان دم که از چشمه عشق وضو ساختم ، یکسره، بر هر چه که هست ، چهار تکبیر زدم.				
پایه	پیرو	پایه	پیرو	پایه

۱- البته خلاف این اصل در بسیاری از آثار قدیم و جدید دیده می‌شود.

۲- توجه: نهاد این نوع جمله‌های پیرو برخلاف آنچه به ظاهر به نظر می‌رسد، نهاد جمله پایه نیست بلکه ضمیر «او» پنهان در فعل آنهاست که مرجع آن «نهاد» جمله پایه است. زیرا یک کلمه نمی‌تواند نهاد دو جمله باشد. برای مثال: کسی که ناز مرا می‌کشید مادر بود. ضمیر «او» فاعل جمله پیرو است که مرجع آن «کسی» مستدالیه جمله پایه است.

وحدت از مشهود گردد ملت است «اقبال»

پایه پیرو پایه

توجه: راه شناخت جمله مرکب توجه به حرف ربط وابستگی است. اگر این حرف در ساختمان هر جمله‌ای به کار رود، جمله مرکب است و آن بخش از جمله مرکب که با این حرف آغاز شود، جمله پیرو است.

۳- از حیث نوع فعل
 ۱- اسمیه: جمله‌ای است که فعل آن ربطی است.
 ۲- فعلیه: جمله‌ای است که فعل آن خاص است.

فعل ربطی: فعلی است که بر کار یا حالتی دلالت نمی‌کند و به تعبیر ساده‌تر معنی ندارد. مانند «شد» در مثال «هوا سرد شد».

در شناخت فعل‌های ربطی به این نکات توجه کنید:

۱- تمامی فعل‌هایی که از دو مصدر «شدن» و «بودن» ساخته شوند به شرطی که معنی نداشته باشند، ربطی خواهند بود. مانند: بشو، باش، شد، شود، می‌شود، خواهد بود، بوده است، شده بود و...

۲- گاهی فعل‌هایی از مصدر «آمدن»، «گشتن» و «گردیدن»^۱ معنی خود را از دست داده، به جای «شدن» به کار می‌روند که در این حال آنها را ربطی می‌دانیم.

۳- فعل‌های «است»، «هست»، «بود» و «باشد» به عنوان مضارع فعل ربطی «بود» به کار می‌روند.

۴- فعل‌های ربطی از نظر شکل با فعل‌های معین (کمکی) یکسانند برای آنکه این دو نوع فعل را اشتباه نکنیم باید به مصدر فعل توجه کنیم. اگر مصدر ربطی است فعل ربطی است و اگر مصدر غیر ربطی است فعل به کار رفته در ساختمان آن کمکی است، برای مثال اگر «علی رفته است» با «علی دانشمند است» مقایسه شود درمی‌یابیم که مصدر اولی «رفتن» خاص و مصدر دومی «بودن» ربطی است و در می‌یابیم که «است» در فعل اولی کمکی و در دومی ربطی است.

۵- هر فعل که بر معنی خاص دلالت کند، ربطی نخواهد بود. برای مثال:

شدن	←	به معنی رفتن	←	فعل خاص
بودن	←	وجود داشتن	←	فعل خاص
گشتن	←	چرخیدن	←	فعل خاص

۱- «افتادن» نیز گاه به معنی «شدن» به کار می‌رود که در آن حال می‌توان آن را ربطی خواند، مانند:

زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد «حافظ»
 (از جزوه آقای احسانی)

ترکیب جمله؛ یعنی، شناخت ارکان و اجزای آن. برای ترکیب جمله اسمیه نخست به شناخت ارکان آن می‌پردازیم. مقصود از ارکان، پایه‌هایی است که در تمام جملات اسمیه وجود دارند.

۱- فعل ربطی که آن را شناختیم
۲- مسند
۳- مسندالیه

ارکان جمله اسمیه سه چیز است:

مسند: کلمه‌ای است که به فعل ربطی معنی می‌دهد. مانند «حجاب» در مثال زیر:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم «حافظ»
و گناه در مثال: تحقیق حال گوشه نشینان گناه نیست «پروین»
و «از لب» در این مثال: گرچه قرآن از لب بیغمیر است «مولوی»

چه جور می شود؟ <u>حجاب</u> می شود.	چه
مسند	چه جور
چه نیست؟ <u>گناه</u> نیست.	+ فعل ربطی = مسند
مسند	چه طور
چه طور است؟ از <u>لب</u> پیغمبر است.	چه نوع
مسند	

۱- یک کلمه است مانند: حجاب، گناه در مثال های قبل
 ۲- از یک حرف اضافه + اسم یا جانشین آن: مانند از لب در مثال سوم

مسند دو نوع است

چند مثال برای انواع مسند:

گندم تورا ست، حاصل ما غیر کاه نیست

مسند مسند

↓ ↓
غیر کاه برای تو
 حرف اضافه اسم حرف اضافه ضمیر

انگور نه از بهر نبيد است به چرخشت
 «ناصر خسرو»
 مسند

حرف اضافہ + اسم

تن آدمی <u>شریف</u> است به جان آدمیت	نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
صفت	اسم «سعدی»
کوهم و هستی من <u>بنیاد</u> اوست	ور شوم چون کاه، بادم باد <u>اوست</u>
مسند	مسند
حرف اضافه + اسم	

ای بی خبر! بکوش که صاحب <u>خبر</u> شوی	تا <u>راهِرو</u> نباشی، کی <u>راهبر</u> شوی
مسند	مسند
توجه: مسند جمله اگر یک صفت باشد، هر جا بیاید مسند خواهد بود که نقش آن تابع جای آن نیست اما اگر مسند «اسم» باشد، نقشش تابع جای اوست.	

«اسم» این <u>قلم</u> است، <u>قلم</u> این است.
مسند
«صفت» هوا <u>سرد</u> است، <u>سرد</u> است هوا و...
مسند

مسندالیه و انواع آن

مسندالیه نهاد جمله اسمیه است. بخشی از جمله که درباره آن خبر می دهیم. مانند: «آسمان» و «ابر» در این مثال: آسمان تعطیل است، ابرها بیکارند «قیصر امین پور»
راه شناخت مسندالیه ← چه کسی + مسند + فعل ربطی = مسندالیه چه چیزی

انواع مسندالیه

۱- اسم ^۱ مانند: مسندالیه در مثال های زیر:
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد «حافظ»
مسندالیه
صد <u>ملک</u> سلیمانم در زیر نگین باشد «حافظ»
مسندالیه
در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود «حافظ»
مسندالیه

۱- صفت جانشین اسم نیز، اسم خواهد بود مانند: دانا چون طبله عطار است. «سعدی»
مسندالیه

۲- ضمیر آشکار که به صورت جدا و پیوسته می آید:

الف) ضمیر جدا

من اشکم و من دردم تو عشقی و تو جانی
«رهی معیری»

ب) ضمیر پیوسته:

اشکم ولی به پای عزیزان چکیده ام «رهی معیری»

۳- ضمیر پنهان^۱ مانند «تو» در فعل امر یا نهی

گرم شو از مهر و زکین سرد باش چون مه و خورشید جوانمرد باش
ضمیر پنهان تو ضمیر پنهان تو ضمیر پنهان تو

«نظامی»

میازار موری که دانه کش است «فردوسی»

ضمیر پنهان تو

توجه: گاه مسندالیه، یک جمله کامل است:

لازم است که شما را ببینم
مسند مسندالیه

ترکیب جمله های مجهول

جمله مجهول مانند جمله اسمیه ترکیب می شود. نهاد آن که مفعول جمله معلوم است،

مسندالیه و فعل مجهول، مسند و رابطه نامیده می شود: گل چیده شد.
مسندالیه مسند و رابطه

توجه: نباید مسند و رابطه را از هم جدا کرد. تفاوت این جملات با جمله های اسمیه آن است که مسند و رابطه در یک فعل است و دو کلمه جدا از هم نیست.

جمله فعلیه و ارکان آن

گفتیم که جمله فعلیه، جمله ای است که فعل آن خاص باشد.

انواع جمله فعلیه

۱- جمله دو رکنی: جمله ای است که فعل آن لازم باشد. { فعل فاعل }

۲- جمله سه رکنی: جمله ای است که فعل آن متعدی باشد. { فعل مفعول فاعل }

۱- مسندالیه یا فاعل در فعلهای سوم شخص مفرد انواع ماضی (بجز ماضی التزامی) و فعلهای است، هست و نیست، ضمیر پنهان «او» است و در فعلهای امر و نهی ضمیر پنهان «تو».

فعل لازم: فعلی است که برای تحقق در جهان خارج تنها نیازمند فاعل است؛ یعنی، همینکه فاعلی بیاید، صورت می‌گیرد. مانند: رفت، آمد و...
ترکیب جملهٔ دورکنی: اگر فعل جمله لازم باشد، تنها باید فاعل را پیدا کنیم. فاعل، نهاد جمله فعلیه است.

راه شناخت فاعل ← چه کسی + فعل خاص = فاعل
 چه چیزی

علی از کان مروت برنیامد سالهاست «حافظ»
 چه چیزی برنیامد = لعل ← فاعل
 یوسف گم‌گشته بازآید به کنعان غم مخور «حافظ»
 چه کسی غم نخورد = تو ← فاعل

۱- اسم مانند: دل می‌رود ز دستم.... «حافظ»
 ۲- ضمیر آشکار من ماه ندیده‌ام کله‌دار من سرو ندیده‌ام قباپوش «سعدی»
 ۳- ضمیر پنهان: بیا تا گل برافشانیم... «حافظ»
 (تو) (ضمیر پنهان)

انواع فاعل } رفتی و نمی‌شوی فراموش می‌آیی و می‌روم من از هوش «سعدی»

فعل متعدی: فعلی است که تحقق آن در جهان خارج علاوه بر فاعل نیازمند جزئی دیگر است که آن را مفعول می‌نامیم. مفعول همان است که فعل فاعل با یاری آن صورت می‌گیرد به تعبیری آشناتر کلمه‌ای است که فعل فاعل بر آن واقع می‌شود.
 برای شناخت فعل متعدی از این روش می‌توان استفاده کرد:

آن را + فعل > با معنی = متعدی
 بی معنی = لازم

توجه: «را» نباید حرف اضافه باشد، یعنی، بتوان به جای آن «از، به، برای» نهاد.
ترکیب جملهٔ سه رکنی: نخست مفعول را می‌یابیم و پس از آن فاعل را.
 مفعول را از دو راه می‌توان یافت:

(۱) چه چیزی + فعل مجهول = مفعول
 چه کسی

(۲) چه کسی را + فعل متعدی = مفعول
چه چیزی را

پس از یافتن مفعول، فاعل را به طریقی که پیش از این گفتیم، مشخص می‌کنیم.

۱- اسم مانند: بلبلی برگ گلی خوشترنگ در منقار داشت «حافظ»

مفعول

۲- ضمیر مانند:

تو را می‌بینم و هر دم زیادت می‌شود دردم «حافظ»
مفعول

انواع مفعول

خدایا ز عفو مکن ناامید «سعدی»

۳- جمله مانند: شنیدم که وقتی سحرگاه عید ...
پرسیدم کجایی؟

یادآوری نگارشی: «را» باید همواره بعد از مفعول یا پس از وابسته‌های آن (صفت، مضاف‌الیه و بدل) بیاید. اگر بعد از مفعول جمله توضیحی بیاید، نباید بعد از آن «را» بیاوریم:

من کتابی که خریده بودم را خواندم. (غلط)

من کتابی را که خریده بودم، خواندم. (درست)

دستور زبان فارسی

سال دوم

نقش‌های فرعی

این نقش‌ها می‌توانند در جمله فعلیه و اسمیه به کار روند و جمله بدون وجود آنها نیز می‌تواند پدید آید.

مضاف‌الیه

مضاف‌الیه اسمی است که قبل از آن «کسره» بیاید. مانند کتابِ علی و... گاه کلماتی در میان اجزای فعل مرکب واقع می‌شوند که به نظر می‌رسد مضاف‌الیه‌اند اما باید توجه داشت که آنها

نقش‌های دیگری چون متمم، مفعول، نهاد و قید دارند. مانند:

یک شب تأملِ ایام گذشته می‌کردم ← یک شب به ایام گذشته می‌اندیشیدم.

«سعدی» متمم

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد ← سال‌ها دل جام‌جم را از ما طلب می‌کرد

«حافظ» مفعول

فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد. ← بیاض فصلی در همان روز اتفاق افتاد.

فاعل (نهاد)

او در حق من لطف زیادی کرد. ← او در حق من زیاد لطف کرد.

قید

اسمی که قبل از مضاف‌الیه می‌آید، مضاف نامیده می‌شود و مجموع مضاف و مضاف‌الیه، ترکیب اضافی را پدید می‌آورد.

ترکیب و انواع آن در زبان فارسی

ترکیب، دو کلمه است که به وسیله کسره به هم مربوط می‌شود؛ ترکیبات دو نوعند:

اضافی (مضاف و مضاف‌الیه): جزء دوم اسم یا جانشین اسم است. مانند: کتاب علوم، دفتر من، فکرت دانا و...

وصفی (موصوف و صفت): جزء دوم صفت بیانی است. مانند: مدرسه خوب، دل بی قرار و... توجه: «ی نکره» را همواره بعد از موصوف بیاورید: مردی دانا، زنی مهربان و...

راه شناخت ترکیب وصفی^۱

گاه می‌توان با بعضی از شیوه‌ها ترکیبات وصفی و اضافی را شناخت برای مثال، میان اجزای ترکیب وصفی می‌توان «ی» یا «بسیار» افزود. خانه زیبا ← خانه‌ای زیبا و خانه بسیار زیبا یا می‌توان کسره را حذف کرد و در پایان ترکیب «است» اضافه کرد تا جمله اسمیه حاصل شود: خانه زیبا ← خانه زیبا است.

اما بهترین شیوه دقت در شناخت نوع جزء دوم ترکیب است اگر صفت بود، وصفی است و اگر غیرصفت بود، اضافی است.

یادآوری

۱- اگر کلمه‌ای که مضاف یا موصوف واقع می‌شود به مصوت بلند «ا، و، ی» یا مصوت کوتاه

۱- صفت‌های پیشین و اسم بعد از آن را ترکیب وصفی می‌توان نامید مانند: این کتاب، کدام مرد و...

«ت = ه» ختم شود به پایان آن «ی» (صامت میانجی) اضافه می‌شود تا بتواند کسره اضافه را بپذیرد، زیرا دو مصوت نمی‌توانند به دنبال هم بیایند.

۲- اگر اسمی هم صفت و هم مضاف‌الیه داشته باشد باید نخست صفت و بعد از آن موصوف بیاید. مانند: خانه زیبای دوست

البته در گذشته خلاف این قاعده دیده می‌شود:

پسران وزیر ناقص عقل ^۱	←	پسران ناقص عقل وزیر
صورت گذشته		صورت امروزی

۳- در شمارش ترکیب‌های اضافی یا وصفی تعداد کلمات به هم اضافه شده هراندازه باشد، تعداد ترکیبات یکی از آنها کمتر است. مانند:

پرتو نور شُرادقات جلالش	پرتو نور، نور شُرادقات، شُرادقات جلال، جلال او
تعداد کلمات = ۵	تعداد ترکیبات = ۴

توجه: اگر تعداد کلمات n باشد، تعداد ترکیبات $n-۱$ خواهد بود.

۴- هرگاه چند کلمه به هم اضافه شود، «تتابع اضافات» پدید می‌آید. مانند:

نرگسِ مسِ نوازشگرِ مرؤمدارش	خون عاشق به قدحِ گر بخورد نوشش باد
	«حافظ»

۵- اگر «کسره اضافی» از میان اجزای یک ترکیب حذف شود و یا جای اجزای آن عوض شود، «اسم مرکب» پدید می‌آید. حذف کسره: زن عمو، زیرسیگاری، سرانگشت، پدربزرگ، مادربزرگ و... ترکیب اضافی مقلوب: کتابخانه، داروخانه، بارسالار، گلاب و... ترکیب وصفی مقلوب: پیرزن، زاینده‌رود، تندباد، نیکمرد و...

انواع اضافه^۲

اسامی زمانی که به هم اضافه می‌شوند روابط معنایی متفاوتی پدید می‌آورند از این روابط معنایی به انواع اضافه تعبیر می‌شود اضافه، بسیاری چون معانی بسیاری دارند بنابراین باید تنها به شناخت مشهورترین آنها اکتفا کرد:

۱- این ترکیب در این شعر به کار رفته است.

هرکس از گوشه‌ای فرارفتند
به وزیری پادشا رفتند
به گدایی به روستا رفتند
«سعدی»

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام
روستازادگان دانشمند
پسر وزیر ناقص عقل

۲- انواع اضافه در اصل متعلق به علم معانی از علوم بلاغت است و باید در آنجا مورد مطالعه واقع شود.

اضافه ملکی: مضاف ملک و دارایی مضاف است، و مضاف‌الیه که انسان است می‌تواند عرفاً مضاف را بفروشد. مانند: کتاب تو، خانه علی، کفش زهرا و...

اضافه تخصیصی: مضاف خاص مضاف‌الیه و غیر قابل فروش است، زین اسب، زنگ تلفن و فرش اتاق، دست من، پدر احمد و...

اضافه جنسی: مضاف‌الیه جنس مضاف را بیان می‌کند. مانند: کاسهٔ مس، حلقهٔ طلا، جام زر... اگر «ی» به این نوع مضاف‌الیه اضافه شود؛ ترکیب وصفی خواهد بود و نوع صفت نیز «نسبی» است. برای مثال: حلقهٔ طلا و حلقهٔ طلایی ← صفت نسبی
اضافه جنسی ترکیب وصفی

اضافه توضیحی: مضاف‌الیه نام دیگر مضاف است یا درباره آن توضیح می‌دهد. مانند: روز جمعه، عید نوروز، درخت فروردین، زنبور عسل، علی کریمی و...

اضافه تشبیهی: میان مضاف و مضاف‌الیه پیوند شباهت و همانندی احساس می‌شود. مانند: قد سرو، لب لعل، درخت دوستی، گنج قناعت، باغ عالم و...

توجه: در بیشتر اضافه‌های تشبیهی مضاف‌الیه به مضاف مانند می‌شود. مانند: کیمیای عشق که عشق در ایجاد دگرگونی به کیمیا مانند شده است.

اضافه استعاری: مضاف در غیر معنای حقیقی است و مضاف‌الیه برای گرفتن این مضاف حتماً به چیزی مانند شده است. مانند دیدهٔ عقل، گوش طرب، بام سعادت، در قناعت و...

در نخستین اضافه (دیدهٔ عقل) می‌دانیم که عقل به‌واقع دیده ندارد پس مضاف در غیر معنی حقیقی است و عقل از حیث داشتن چشم به آدمی مانند شده است. سپس وجه شبه به مشبه اضافه شده است. در گوش طرب نیز همین قانون برقرار است.

در «بام سعادت» نیز بام در غیر معنی حقیقی است و سعادت به خانه‌ای مانند شده است که دارای بام باشد. بام وجه شبه و مضاف مشبه است.

اضافه اقترانی: مضاف نشانه مضاف‌الیه است. مانند: دست ادب، دستی که نشانه ادب است. سرسلامت، پای راست، دیدهٔ محبت ...

اضافه بنوّت: مضاف‌الیه نام پدر یا مادر مضاف است. مانند: موسی عمران، ناصر خسرو، حسین علی (ع) و عیسی مریم

متمم

کلمه‌ای است که پس از یک حرف اضافه می‌آید.^۱ حروف اضافه به دو دسته‌اند:

۱- گاهی حرف اضافه حذف می‌شود:

الف) حروف اضافه ساده: در، از، به، با، بر، جز، غیر، برای، بهر، الا و...
 ب) حروف اضافه مرکب: اندر، از برای، از بهر، غیر از، بجز، به غیر از و...
 برای حروف کلماتی نیز هستند که در معنی خاص، حرف اضافه خواهند بود. اینک با معرفی این کلمات به ذکر معانی مختلف آنها می‌پردازیم.

۱- چون

به معنی مثل و مانند حرف اضافه است: مانند:

الف) حرف اضافه: چون درخت فروردین پرشکوفه شد جانم «سیمین»

مثل

ب) حرف ربط وابستگی: چون به معنی زمانی که، زیرا و برای اینکه حرف ربط وابستگی است. مانند: چون درآمد در میان غیر خدا تیغ را دیدم نهان کردن سزا
 زمانی که «مولوی»

برگشتم چون مدرسه تعطیل شده بود.

برای اینکه

ج) قید پرسش: چون به معنی «چرا» قید پرسش است. مانند:

چون گذشت و رفت چون غم می‌خوری «مولوی»

حرف ربط قید پرسش

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش «ناصر خسرو»

چرا

قید پرسش

د) ضمیر پرسش: چون به معنی چگونه ضمیر پرسش^۱ است. مانند:

خواجه چون می‌باشد.

ضمیر پرسش

توجه: «چو» نیز به عنوان مخفف «چون» در دو معنی به کار می‌رود.

۱- حرف ربط: به معنی «زمانی که» و «برای این که» مانند:

شبی را به یاد دارم که چشمم نخفت.

شبی یاد دارم که چشمم نخفت

«سعدی»

۱- چون زمانی که ضمیر پرسش باشد، دو نقش خواهد داشت:

(۱) در جمله فعلیه: قید پرسش

(۲) در جمله اسمیه: مسند

- چو سرو از راستی برزد غلم را ندید اندر جهان تاراج غم را
 زمانی که «نظامی»
 ۲- حرف اضافه: به معنی «مثل و مانند»: چو باد عزم سرکوی یار خواهم کرد «حافظ»
 مثل

۲- که

- الف) حرف اضافه: که به معنی «از» باشد، حرف اضافه است مانند:
 زبان بسته بهتر که گویا به شر «سعدی»
 حرف اضافه = از
 ب) ضمیر پرسش: که به معنی «چه کسی» باشد، ضمیر پرسش است، مانند:
 از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید؟
 چه کسی = ضمیر پرسش «سعدی»
 ج) ضمیر مبهم: که به معنی «هرکه و کسی که» باشد، ضمیر مبهم است. مانند:
 خبraz دوست ندارد که ز خود باخبر است «سعدی»
 کسی که = ضمیر مبهم
 د) حرف ربط و وابستگی: معنی خاص ندارد و جمله پیرو را به جمله پایه می پیوندد. مانند:
 شبی یاد دارم که چشمم نخفت «سعدی»
 حرف ربط

۳- تا

- الف) حرف اضافه: تا هرگاه پایان زمان و مکان را برساند، حرف اضافه است. مانند:
 تا سحرگاه سخن از سلسله موی تو بود «حافظ»
 پایان زمان
 تا اصفهان، شش ساعت راه بود.
 پایان مکان
 ب) حرف ربط: «تا» به معنی برای اینکه، همین که، باشد. مانند:
 تا شب نرود صبح پدیدار نباشد
 ج) صوت: «تا» به معنی «زنهار» مبادا، هان، باشد، صوت است و یک جمله شمرده می شود.
 مانند: گر غنی زر به دامن افشاند تا نظر در جواب او نکنی
 زنهار. مبادا. مواظب باش

توجه: تا به عنوان میانوند و واحد شمارش نیز به کار می‌رود مانند سرتاسر و دو تا مرد.

۴- را

الف) حرف اضافه: «را» به معنی «از»، «به» و «برای» حرف اضافه است. مانند:

حکیمی را پرسیدند	لقمان را گفتند	دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
از	به	برای

ب) فک اضافه: «را» هرگاه مضاف و مضاف‌الیه را از هم جدا کند و مضاف‌الیه را قبل از خود قرار دهد، نشانه فک اضافه خواهد بود. مانند:

یک مرد رزمجوی تو را در سپاه نیست ← یک مرد رزمجوی در سپاه تو نیست
فک اضافه «پروین»

ج) نشانه مفعول: هرگاه بعد از مفعول یا گروه مفعولی بیاید. مانند:

تو خدا را بر تخت و زرین و جامه اطلس می‌جویی. «تذکره‌الاولیا»
مگر تو شانه زدی زلف عنبر افشان را «حافظ»
گروه مفعولی

۵- با، بی

الف) حرف اضافه: زمانی که با کلمه بعدی ترکیب نشوند، حرف اضافه‌اند. مانند:
با قطار به مسافرت رفتیم.

حرف اضافه

بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود «مولوی»

حرف اضافه حرف اضافه

ب) پیشوند: با کلمه بعدی ترکیب شده. صفت می‌سازد. مانند: باادب، باسواد، بی‌عقل....

۶- پیش، نزد (به نزد)، نزدیک (به نزدیک)، بر

الف) حرف اضافه: زمانی که به معنی «به نظر، به عقیده» باشد، حرف اضافه است. مانند:

پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است. بر عارفان جز خدا هیچ نیست
به نظر به نظر

به نزدیک من صلح بهتر که جنگ. «سعدی»

به نظر

ب) اسم: اگر مکانی را معین کنند. مانند: پیش او رفتم، نزد من نشست، نزدیک آمد.

۲- پی (از پی)، سوی

الف) حرف اضافه: زمانی حرف اضافه اند که به معنی «برای» باشند. مانند:

سوی او یکی نامه نوشته‌ای

برای

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم

از برای

ب) اسم: پی هرگاه به معنی «پا» یا «پشت سر و دنبال» باشد اسم است مانند:

به ره در یکی پیشم آمد جوان

به تک در پیش گوسفندی دوان

پی او (اسم)

«سعدی»

«سوی» هرگاه جهت را نشان دهد، اسم نامیده می‌شود. مانند:

به سوی او رفتم.

اسم

توجه:

الف - حروفی که برشمرديم گاه به عنوان پیشوند اسم یا فعل یا به عنوان اسم به کار می‌روند که باید با

توجه به معنی آنها را شناخت مانند:

در } (۱) پیشوند فعل: درآمد
(۲) اسم: از در درآمد

اسم پیشوند فعل

باز } (۱) صفت: هرگاه ضد بسته بیاید. مانند: در باز بود.
(۲) پیشوند فعل: باز آي و مرا مونس جان باش

صفت

(۳) حرف اضافه: باز من داد ← به من داد.

(۴) قید: اگر به معنی دوباره باشد مانند: باز دلم قصد وطن می‌کند.

ب - در قدیم برای یک متمم دو حرف اضافه می‌آمده است. مانند: به دریا در، منابع بی‌شمار است

حرف اضافه ۱ حرف اضافه ۲

۳- قید

در آغاز سخن با تعریف قید آشنا شدیم، اینک بار دیگر با یادآوری تعریف قید به انواع آن نیز

خواهیم پرداخت:

قید کلمه‌ای است که جمله یا یکی از اجزای آن نظیر فعل، مسند، صفت، قید دیگر، فاعل یا مفعول را به داشتن یک ویژگی وابسته می‌سازد.

۱- قید جمله: خوشبختانه به موقع رسیدم.

۲- قید فعل: علی خوب می‌نویسد؛

بلم آرام چون قویی سبکبار به نرمی بر سرکارون همی رفت

«توللی»

۳- قید مسند: بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است «حافظ»

قید مسند

۴- قید قید: هوا بس ناجوانمردانه سرد است. «اخوان»

قید قید قید مسند

۵- قید صفت: هوای بسیار گرم جنوب، آب دریا را لذت بخش تر می‌کرد.

قید صفت

۶- قید فاعل:

صبحگاهان خوشدلی بار سفر بربست و رفت اینک امید از پیش غمگین و پژمان می‌رود

قید فاعل قید فاعل

«خانلری»

۷- قید مفعول: دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست «حافظ»

قید مفعول

قید مفعول قید مفعول

انقسام قید

۱- از نظر ساختمان } ساده: یک جزء است. مانند: خوب، آیا، کی، البته، حتماً و...
مرکب: چند جزء است. مانند: متأسفانه، دوان، بتندی، بی‌درنگ و...

۲- از نظر نوع کلمه

مختص: قیودی هستند که نوعاً قیدند یعنی، جز نقش قیدی در هیچ نقش دیگری به کار نمی‌روند.

توجه: برای شناخت این قیود می‌توان قبل از آنها یک اسم^۱ یا یک حرف اضافه، آورد اگر کلمه مورد نظر نتواند، صفت مضاف الیه یا متتم شود، قید مختص است و گرنه مشترک است.

۱- این اسم نباید کلمه، معنی، نقش و یا مترادفات آنها باشد. زیرا می‌توان «کلمه هرگز» گفت و...

مهم ترین قیدهای مختص

الف) کلیه کلماتی که با تنوین نصب ساخته می‌شوند و با معادل بدون تنوین آنها، مانند: حتماً، بحتماً؛ یقیناً، یقین؛ خصوصاً، بخصوص؛ سریعاً، سرعت؛ کلاً، بکلی؛ فوراً، برفور. ب) کلماتی نظیر، هرگز، هنوز، خوشبختانه، متأسفانه، بدبختانه، از این رو، از این جهت، بنابراین، بالاخره و...

ج) کلمات و عبارات عربی نظیر، مع ذلک، علی رغم، مع هذا، الغرض، القصه و... مشترک: کلماتی اند که گاه نقش قید می‌پذیرند و نوع آنها اسم، صفت، ضمیر و... است.

۳- از نظر مفهوم

زمان: زمان فعل را می‌رساند: دیر، زود، بعداً، هرگاه، هنوز، هرگز و... مکان فعل را بیان می‌کند: بالا، پایین، اینجا، آن جا، بیرون، نزدیک، بیش، جلو جلو و... کیفیت: چگونگی انجام فعل را می‌رساند: تند، سرعت، خوب، شدیداً، آرام آرام، اندک اندک و...

حالت: حالت فاعل، مفعول یا مسندالیه را می‌رساند: خندان، نالان، شیک پوش، شادمان و... مقدار: مقدار، فعل، مسند، قید یا صفت را می‌رساند: هیچ، زیاد، خیلی، بسیار، بسی، اغلب، تاحدی، حدوداً، یکسره، کلاً، بکلی و...

پرسش: تمام کلماتی که نشانه پرسش اند به شرطی که وابسته به اسم بعد از خود نباشند، (صفت پرسشی نباشند) قید پرسش هستند. آیا، کی، کجا، چگونه، کو و...

ایجاب و تصدیق: جمله را می‌پذیرد یا تصدیق می‌کند: آری، بله، البته، ... تأکید: جمله یا فعل را مورد تأکید قرار می‌دهد: قطعاً، مسلماً، بی‌گمان، همواره، یقین، فقط، بویژه، معمولاً، بناچار، همانا و...

تردید: برای بیان تردید به کار می‌رود: شاید، احتمالاً، گویا، می‌پندارم، گمان می‌کنم و... ترتیب: نوبت انجام فعل را می‌رساند: نخست، اول، اولاً، آخر، بعداً نفی: جمله یا فعل آن را نفی می‌کند: اصلاً (در جمله منفی)، هرگز، نه، خیر، خیر، به هیچ وجه و...

آرزو: برای بیان آرزو به کار می‌رود: الهی، خدا کند، امیدوارم، ای کاش، کاشکی و... تشبیه: شباهت را می‌رساند: مردانه وار، ناجوانمردانه، برق آسا، رعد آسا، مانا، مانند، بساز و... توجه: افعالی نظیر گفتی، گویی، پنداری، تو گفتی و... اگر به معنی «مثل این که» باشد، قید تشبیه است.

شادی، تأسف: شادی یا غم گوینده را بیان می‌کند. خوشبختانه، متأسفانه

تکرار: تکرار فعلی را می‌رساند: دگر باره، از نو، دوباره و...
توجه: علاوه بر قیدهایی که برشمردیم، به دلیل معانی مختلف قیود، انواع دیگری را نیز می‌توان نام برد. مانند:

- ۱- **تفسیر:** یعنی، بدین معنی که، به عبارت دیگر و...
 - ۲- **تعجب:** عجب، عجباً، ...
 - ۳- **انحصار:** فقط، بس، تنها، منحصرأ و...
 - ۴- **اختصار:** باری، القصه، خلاصه و...
 - ۵- **ادب:** دوراز شما، خدانکرده و...
 - ۶- **علت:** از این رو، زیرا که، ...
- توجه:** در دوره دبیرستان نیازی نیست تا ما تمام معانی قیود را بیابیم زیرا این کلمات نیز مانند انواع اضافه می‌توانند شمار قابل توجهی داشته باشند.

بدل

اگر از اسمی با یک مکث کوتاه، نام دیگر، لقب، کنیه و یا صفتی را بیاوریم، آن را بدل می‌نامند. «بدل» از نظر نقش همانند معطوف تابع نقش کلمه قبل از خود است. مانند:

در جوانی حمزه، عم مصطفی	بی‌زره می‌شد مدام اندر و غا
مبدل منته بدل	«مولوی»
↓ ↓	
فاعل فاعل	
سعدی، شاعر نامدار قرن هفتم، در شیراز به دنیا آمد.	
مبدل منته بدل	

توجه: تفاوت بدل با صفت همان مکث کوتاهی است که قبل از بدل می‌آید. و تفاوت آن با مضاف الیه این است که بدل چیزی غیر از اسم قبل از خود (مبدل منته) نیست و مضاف الیه چیزی دیگر اسمی که قبل از بدل می‌آید، مبدل منته نامیده می‌شود.

تمیز

تمیز یا مکمل کلمه‌ای است که در بعضی از جمله‌ها نقص معنایی فعل را برطرف می‌کند. مانند:

هاتف! ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان و گه هشیار
تمیز	تمیز

کار او عجیب به نظر می‌رسید.

تمیز

منادا، مسندالیه، مسند، فاعل، مفعول، مضاف‌الیه، متمم، قید، بدل و تمیز نقش‌هایی‌اند که اسم یا جانشینان آن در جمله می‌پذیرند. اینک پس از شناخت نقش‌ها و بار دیگر به شناخت دقیق‌تر انواع کلمه می‌پردازیم.

توجه: مضاف، موصوف، مُبدل‌منه، معطوف‌علیه و معطوف اصطلاح دستوری‌اند و نقش دستوری نیستند.

یادآوری نگارشی:

محل دقیق کلمات در جمله:

جمله اسمیه: مسندالیه - قید و متمم - مسند - فعل ربطی

جمله فعلیه: فاعل - مفعول - قید و متمم - فعل خاص

نکته: قید پرسش، ترتیب، تأکید و تردید می‌توانند در اول جمله یا بعد از نهاد بیایند.

توجه: اگر قصد تأکید بر جزئی از جمله باشد، آن جزء در اول جمله می‌آید.

دستور زبان فارسی

کتاب سوم

تجزیه یا شناخت نوع کلمه

از میان ۷ نوع کلمه زبان فارسی با صوت، حرف و قید دقیقاً آشنا شدیم اینک به مطالعه، فعل، اسم، صفت، ضمیر و «وندها» می‌پردازیم.

فعل

کار یا حالت
زبان
شخص
تعداد

فعل کلمه‌ای است که در آن واحد چهار مفهوم را می‌رساند:

۱- از نظر شخص و تعداد

هر فعل می تواند به وسیله «من» یا «تو» یا «او» انجام شود، این سه حالت که از آن به اول شخص، دوم شخص و سوم شخص تعبیر می کنیم، «شخص فعل» نامیده می شود. هریک از این اشخاص می تواند بر یکی (مفرد) یا بیش از یکی (جمع) دلالت کند، بنابراین تعداد افعال به شش عدد می رسد که از آن به صیغه تعبیر می کنیم. مثال:

گفتم	گفتی	گفت	گفتیم	گفتید	گفتند
می روم	می روی	می رود	می رویم	می روید	می روند

۲- از نظر زمان

گذشته (ماضی)	}	فعل به سه زمان دلالت می کند
حال (مضارع)		
آینده (مستقبل)		

قبل از شناخت زمان فعل باید اجزای سازنده آن را بشناسیم، چراکه شناخت زمان های فعل درگرو شناخت اجزای پدید آورنده آن است.

شناخت اجزای فعل

اگر به صرف فعل هایی نظیر گفتم گفتی و می روم می روی ... دقت کنیم درمی یابیم که هر فعل از دو جزء پدید می آید. جزء ثابت که آن را «بن» می نامیم و جزء متغیر که شناسه نام دارد. هر فعل دو بن دارد:

۱- بن ماضی مصدر^۱ فعل - ن = بن ماضی مانند - گفتن - ن = گفت

۲- بن مضارع فعل امر - ب = بن مضارع مانند بگو - ب = گو

توجه: بن نشان دهنده کار و حالت و زمان فعل است.

شناسه

م، ی، د، یم، ید، ند شناسه های فعل اند که شخص و تعداد را نشان می دهند.

۱- مصدر کلمه ای است که برانجام کاری یا رویداد حالتی بدون زمان و شخص دلالت کند. مانند: آمدن، رفتن، نوشتن و... «ن» علامت مصدر است.

انواع فعلی

ماضی ساده (مطلق): بن ماضی + شناسه، رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند
 ماضی استمراری: $\left. \begin{array}{l} \text{می یا همی} + \text{ماضی ساده، می رفتم یا همی رفتم و...} \\ \text{ماضی ساده} + \text{ی: رفته‌ام، ...} \end{array} \right\}$

نقلی $\left. \begin{array}{l} ۱- \text{در قدیم: شنیدستم، شنیدستی، شنیدست، شنیدستیم، شنیدستید، شنیدستند} \\ ۲- \text{امروزه: شنیده‌ام، شنیده‌ای، شنیده‌است، شنیده‌ایم، شنیده‌اید، شنیده‌اند} \end{array} \right\}$
 نقلی استمراری: می رفته‌ام، می رفته‌ای ...

بعید: شنیده بودم، شنیده بودی ...

بعید نقلی: شنیده بوده‌ام، رفته بوده‌ام ...

التزامی: شنیده باشم، شنیده باشی ...

بعید التزامی: شنیده بوده باشد، ...

ملموس (مستمر): داشتم می شنیدم، داشتی می شنیدی، داشت می شنید ...

آینده درگذشته: خواست گفت، خواست شد ...

انواع مضارع

اخباری: انجام قطعی فعل در زمان حال را می‌رساند: دارم^۱، می‌گویم ...

التزامی: انجام احتمالی عمل را بیان می‌کند. مانند: شاید بروم، ممکن است بیاید.

مستمر (ملموس): استمرار عملی در حال را می‌رساند. مانند: دارم می‌نویسم

محقق‌الوقوع: ماضی ساده (مطلق) به جای مضارع به کار می‌رود. مانند «آدم» به جای الان می‌آیم یا قطعاً می‌آیم.

توجه ۱: اگر در بیرون از جمله فعل مضارع با «ب» آغاز شود قطعاً التزامی است ولی در جمله «ب» نشانه التزام نیست، باید با توجه به معنی نوع آن را تعیین کرد. اگر قطعیت انجام فعل را برساند و نیازمند «می» باشد، «اخباری» است و اگر بر انجام احتمالی عملی دلالت کند، و نیازمند «ب» باشد «التزامی» است.

توجه ۲: در مورد فعل‌های منفی نیز همین قانون صدق می‌کند. مانند:

بگویم یا تو یک جمله راز ← می‌گویم یا تو ... (اخباری)

نروم جز به همان ره که توام راهنمایی ← نمی‌روم جز ... (اخباری)

اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان در من می‌زنند ← در من بزنند ... (التزامی)

آینده (مستقبل) مانند: خواهد آمد، خواهد نوشت و ...

۱- ماضی استمراری به یک شکل دیگر نیز در آثار گذشته آمده است: رفته‌امی ← می‌رفتم

۲- به فعل‌های مضارعی که جزء پیشین «می. ب» ندارد، «ساده» می‌گویند.

امر، نهی، دعا

از نظر زمان حال یا آینده خواهند بود.

امر و نهی: انجام کاری یا ترک آن را طلب می‌کنند و معمولاً دو صیغه دارند:

برو، مرو (نرو) بروید، مروید (نروید)

دعا: برای بیان دعا و آرزو به کار می‌رود:

مضارع التزامی + الف به بادا، گُندا و...

مضارع التزامی + الف ماقبل حرف آخر به دهاد، کناد و...

۳- از نظر کار یا حالت

(الف)

ربطی^۱: بر کار یا حالتی دلالت نمی‌کند، معنی ندارد، مانند شد، بود و...

خاص: کار یا حالتی را بیان می‌کند مانند: آمد، خورد، گرفت و...

(ب)

لازم: که با فاعل تحقق می‌یابد مانند: رفت، آمد، بود و...

متعدی: که با فاعل و مفعول تحقق می‌یابد مانند: خورد، نوشت و...

دووجهی: گاه به شکل لازم و گاهی به شکل متعدی به کار می‌رود مانند:

۱- آراستن	} آرایش کردن (م) ^۲ زیبا شدن (ل)	۳- افزودن	} زیاد کردن (م) زیاد شدن (ل)
۲- آزدن	} ناراحت کردن (م) ناراحت شدن (ل)	۴- افروختن	} روشن کردن، گلگون کردن (م) شعله‌ور شدن، روشن شدن (ل)
۵- باریدن، پاشیدن، ریختن	} انداختن و افکندن (م) ریخته شدن (ل)	۶- بریدن، گسستن و گسیختن	} قطع کردن، جدا کردن (م) قطع شدن، جدا شدن (ل)

۱- برای توضیح بیشتر درباره فعل‌های ربطی به جمله اسمیه مراجعه شود.

۲- «م» نشانه متعدی و «ل» نشانه لازم است.

۷- پیوستن	وصل کردن (م) وصل شدن (ل)	آتش زدن (م) آتش گرفتن (ل)	۱۱- سوختن
۸- خوردن	تناول کردن (م) برخورد کردن (ل)	خرد کردن (م) خرد شدن (ل)	۱۲- شکستن
۹- زادن	به دنیا آوردن (م) به دنیا آمدن (ل)	حمل کردن، نقاشی کردن (م) امداد یافتن (ل)	۱۳- کشیدن
۱۰- ساختن	بنا کردن (م) سازش کردن (ل)	ذوب کردن (م) ذوب شدن (ل)	۱۴- گداختن
۱۵- گرفتن	دریافت کردن، پذیرفتن، اخذ کردن (م) غمگین شدن، شعله ور شدن، منتقبض شدن (ل)		
۱۶- گشتن، گردیدن	جستجو کردن (م) گردش کردن، چرخیدن (ل)		

متعدی کردن فعل های لازم

بن مضارع + اند یا انید مانند:

رسید (لازم) ← رس (بن مضارع) + اند یا انید ← رساند، رسانید (فعل متعدی)

توجه ۱: برای متعدی کردن «نشست» تنها از دو حرف «نش» استفاده می شود ← نشاند، نشانید.

توجه ۲: اگر فعل متعدی را مجدداً با استفاده از «اند»، «انید» متعدی کنیم، علاوه بر مفعول نیازمند

یک متمم است تا معنی آن کامل شود. مثال:

خورد	←	خوراند
↓		↓
مادر غذا را خورد.		مادر غذا را به <u>کودک</u> خوراند.
		متمم

فعل معلوم و مجهول

معلوم: فعلی که فاعل آن معین است مانند: آمد، نوشت و ...

مجهول: فعلی که فاعل آن ناشناخته است مانند: نوشته شد، گفته آمد و ...

توجه: فعل لازم با فاعل تحقق می یابد، اگر بخواهد مجهول شود باید از فاعل خویش بگذرد و

گذشتن از فاعل به معنی نیستی فعل لازم است. از این رو هرگز فاعل خود را از دست نداده، مجهول

نمی شود.

مجهول کردن فعل متعدی

- ۱- عین فعل موردنظر را از مصدر «شدن» می‌سازیم.
- ۲- صفت مفعولی (بن ماضی + د) فعل موردنظر را ساخته قبل از فعل ساخته شده قرار می‌دهیم. مثال:

کشت ← شد ← کشته شد

خورده‌ام ← شده‌ام ← خورده‌شده‌ام

بنویس ← بشو ← نوشته بشو

خوانده بود ← شده بود ← خوانده شده بود

توجه: در قدیم نگاه به جای «شدن» از مصدر «گردیدن، گشتن و آمدن» نیز استفاده می‌شده است مانند: گفته آمد، نوشته گردید و...

فعل معین

فعلی است که در ساخت زمانهای متفاوت و انواع گوناگون فعل از آن استفاده می‌شود مانند:

- ۱- «آ» یا «است» در ماضی نقلی
- ۲- «بود» در ماضی بعید
- ۳- «باشد» در ماضی التزامی
- ۴- «داشت» در ماضی ملموس
- ۵- «دار» در مضارع ملموس
- ۶- «خواه» در آینده
- ۷- «شد» (آمد، گردید، گشت) در مجهول
- ۸- فعلهایی از مصدر دانستن، توانستن، یارستن (توانستن)، بایستن و شایستن که به همراه مصدر یا مصدر مَرخِم (بدون ن) به کار می‌روند.

فعل‌های استثنایی

- ۱- فعلی است که از یک فعل معین از مصدر دانستن، توانستن، یارستن، بایستن و شایستن و یک مصدر یا مصدر مَرخِم ساخته می‌شود. مانند: نباید گفت، نیارند خواست، ندانی دانست و ...
- توجه: در یک نوع از این فعل‌ها که با فعل معین «می‌توان» ساخته می‌شود، شناسه وجود ندارد و فعل فاعل یا مسندالیه ندارد. مانند: می‌توان گفت. نتوان خورد. توان کرد و... این فعل همان است که آن را وجه مصدری خوانده‌اند.

در این نوع فعل‌ها تنها فعل معین شناسه دارد و اگر هر دو فعل شناسه داشته باشند مانند «می‌توانم بیایم» دو جمله‌اند و از موضوع این فعلها خارجند. زمان این افعال مضارع اخباری است و اگر بتوان قبل از آنها «شاید» نهاد، مضارع التزامی است.

یادآوری نگارشی: کاربرد درست باید، می‌باید، بایست، می‌بایست، می‌بایستی:

الف- باید + مضارع التزامی یا مصدر مرخم: باید درس بخوانم، باید گفتن، باید رفتن

ب- بایست، می‌بایست و بایستی + ماضی استمراری: بایست می‌رفتم، بایستی می‌خواند و...
بایست + بن ماضی ← بایست کرد و...

۲- فعلی است به صورت (بن ماضی + ه) که در میان جمله‌ای به کار می‌رود که فعل پایانی آن ماضی نقلی، بعید و التزامی نیست و عملاً از نظر زمان مطابق فعل پایان جمله است. مانند:

او کتاب را آورده، می‌خواند.

می‌آورد

توجه: این همان فعل است که به آن وجه وصفی می‌گویند زیرا فعل صورت صفت به خود می‌گیرد.

وجه وصفی هر جا بیاید به عنوان یک، جمله شمرده می‌شود.

یادآوری نگارشی: اگر بعد از وجه وصفی «و» بیاید، غلط است:

علی به خانه آمده و غذا می‌خورد. (غلط)

علی به خانه آمده، غذا می‌خورد. (درست)

وجه فعل

بخشی از معنی فعل است که قطعیت یا احتمال انجام آن را بیان می‌کند مانند:

۱- اخباری: انجام قطعی و حتمی فعل مانند: می‌روم، خواهم برداشت و ...

۲- التزامی: انجام احتمالی فعل را بیان می‌کند: بروم، گفته باشم و ...

۳- امری^۱: انجام کاری یا ترک آن را طلب می‌کند: بنویس، مزن و ...

یادآوری نگارشی: آوردن کلماتی که مفهوم قطعیت دارند در جمله‌هایی که وجه فعل آن

التزامی است، غلط است.

اگر قطعاً درس بخوانی موفق می‌شوی.
مفهوم قطعیت وجه التزامی

قول می‌دهم که قطعاً بیایم
مفهوم قطعیت وجه التزامی

۱- علاوه بر این سه وجه، گاهی سخن از وجه شرطی، وصفی و یا مصدری گفته می‌شود. باید بدانیم که وجه شرطی همان التزامی است. وجه وصفی تابع وجه فعل پایانی جمله‌ای است که فعل وصفی در میان آن آمده است و وجه مصدری گاه اخباری و زمانی التزامی است.

ساختمان فعل

فعل ساده: فعلی است که بن ماضی آن یک کلمه بدون پیشوند باشد مانند: گرفت، آمد، زد و...
فعل مرکب: فعلی است که بن ماضی آن بیش از یک کلمه است مانند: درآمد، برگرفت، غصه خورد و...

فعل‌های مرکب سه دسته‌اند:

- ۱- پیشوند + فعل مانند: درآمد، برآورد، بازآمد، فروآمد و... (پیشوندی)
- ۲- اسم یا صفت + فعل مانند: سوگند خورد، زور زد، سرداد، پاگرفت، آگاه کرد و... (مرکب)
- ۳- حرف اضافه + اسم + فعل مانند: به کار برد، از دست داد، به دست آورد، درنواآمد، برکنار کرد (عبارت فعلی)

توجه: جزء فعلی در تمام فعلهای مرکب معمولاً در غیر معنی اصلی خود به کار می‌رود.

یادآوری نگارشی: آوردن «را» بین اجزای فعل مرکب «غلط» است.

من تصمیم خود را گرفته‌ام. (غلط)

من برای خود تصمیم گرفته‌ام. (درست)

باید این توضیح را بیشتر بدهید. (غلط)

باید این را بیشتر توضیح بدهید. (درست)

دستور زبان فارسی

کتاب چهارم

اسم

نام کسی، حیوانی و گیاهی، چیزی یا مفهومی است مانند: انسان، اسب، گل، خیابان، عقل و...

تقسیمات اسم

اسمها را با توجه به خصوصیات معنایی به چند دسته تقسیم کرده‌اند که هر دسته دربرگیرنده دو گروه متضاد است:

«۱»

عام: نامی است که جنس اشیاء و نوع آنها را دربرمی‌گیرد مانند: انسان، مرد، گیاه، گل و...
خاص: نام انسانی خاص، مکانی خاص، حیوانی خاص یا چیزی منحصر به فرد است مانند:
علی، تهران، رخس، خورشید، قرآن و...

«۲»

نکره: اسمی است که قبل از آن «یک» یا «یکی» و یا بعد از آن «ی»^۱ می‌آید. مانند: یک روز،
روزی، یکی روز.

معرفه: اسمی است که علامت نکره ندارد.

یادآوری نگارشی:

۱- استفاده از دو علامت نکره «یک و ی» یا «یکی و ی» در نگارش امروز نادرست است:
یک روزی به دیدار او خواهم رفت. (غلط)
۲- برای اسمی که جمع بسته شده باید از «ی» نکره استفاده کرد و استفاده از «یک» نامناسب
است:

کتابهایی خریده‌ام. (درست) یک کتابهایی خریده‌ام. (نادرست)

«۳»

مفرد: نشانه جمع ندارد مانند: مرد، کتاب، خانه.
توجه: اسم جمع‌ها (کاروان، قبیله، سپاه، لشکر و...) با آن که معنی جمع دارند، مفرد محسوب
می‌شوند.

جمع: نشانه جمع «ها» و «ان» در پایان آن می‌آید مانند: مردان، خانه‌ها، کتابها، شبان و...
توجه: «ان» در کلماتی چون «بامدادان، کوهساران» پسوند زمان و مکان است، علامت جمع نیست.

«۴»

جامد: بن فعل در ساختمان آن دیده نمی‌شود مانند انسان، قلم، جامعه و...
مشتق: بن مفعول در ساختمان آن به کار رفته است مانند: دیدن، رفتار، کوشش، ناخن‌گیر،
خسته، دانش و...
توجه: اگر از اسمهای مشتق باز اسمی دیگر ساخته شود دیگر آن اسم مشتق نخواهد بود زیرا مستقیماً
از ریشه فعل ساخته شده است مانند: دانشگاه، خستگی و...

۱- این «ی» در آن واحد، مفهوم «وحدت و بر یکی دلالت کردن» را نیز می‌رساند.

انواع اسم مشتق

۱- مصدر^۱ و مصدر مرخم^۲: که در ساختمان هر دو بن ماضی وجود دارد، مانند: آمدن یا آمد، گفتن و گفت و...

۲- اسم مصدر: کلمه‌ای است که معنی مصدری دارد اما نشانه مصدر (ن) را ندارد و در ساختمان آن یک یا دو بن فعل به کار رفته است مانند: کوشش، یارا، خنده، پوشاک، گزند، سازمان، جوش، ساختمان، گفتار، کاستی، خور و خواب، حنابندان، بند و بست، دید و بازدید، شست و شو، کشمکش.^۳

توجه: کلماتی‌اند با پسوند «ی» که معنی مصدری می‌دهند. این کلمات حاصل مصدر نامیده می‌شوند. مانند: خوبی، مردی، سفید و...

۳- اسم ابزار: وسیله انجام فعلی است که به دو طریق ساخته می‌شود:

الف - بن مضارع + ه: گیره، ماله، کوبه، رسانه، آرایه و...

ب - اسم + بن مضارع: خط‌کش، دروازکن، زودپز، قندشکن و...

«۵»

اسم مصغر: اسمی است که به قصد کوچکی، محبت یا تحقیر با پسوند «ک» و «چه» می‌آید

مانند:

باغچه، ناوچه، پیازچه، پسرک، کرک + ماهک، طوطیک، حیوانک + مردک، زنک
تصغیر محبت و دوستی و دلسوزی تحقیر

«۶»

توجه: پسوند تصغیر «چه» در کلمات «نیزه، نایزه و مژه» به صورت «زه» و «ژه» آمده است.

ساده: اسمی است که یک جزء دارد، مانند: قلم، مرد و...

مرکب: اسمی است که بیش از یک جزء معنی دار دارد، مانند: رفتار، دانش، کتابخانه، نوروز،

سه‌شنبه، رفت و آمد، بی‌خردی و...

توجه: آگاهانه از ذکر اسم ذات و معنی صرف نظر شده زیرا این دو اسم تعریفی روشن نداشته، مناسب

آموزه‌های دبیرستانی نیستند.

۱- «مصدر جمعی نیز مشتق است. مصدر جمعی مصدری است که از «اسم + یدن» ساخته شود چون: جنگیدن، فهمیدن، طابیدن، لرزیدن و...

۲- مصدر مرخم: مصدر - ن است مانند: گفتن - ن = گفت. این کلمه در بیرون از جمله عین بن ماضی است و تنها در جمله می‌توان آن را شناخت.

۳- این کلمات هر یک نماینده گروهی اسم مصدر همانند خودند که با این روش ساخته می‌شوند.

صفت

همراه همیشگی اسم است که آن را به داشتن یک ویژگی درونی نظیر اشاره، ابهام و... وابسته می‌سازد.

صفات از نظر جایگاه دو دسته‌اند:

قبل از موصوف = پیشین
بعد از موصوف = پسین

صفات پیشین

- ۱- اشاره: موصوف را مورد اشاره قرار می‌دهد: این، آن، همین، همان، چنین، چنان
- ۲- پرسش: موصوف را مورد سؤال قرار می‌دهد: چه، چند، کدام، چگونه، کدامین، چندمین
- ۳- مبهم: موصوف خود را مبهم می‌سازند: همه، هیچ، چند، فلان، بهمان، بعضی، برخی، دیگر، هر

۴- شمارشی^۱: تعداد یا ترکیب موصوف را می‌رساند و چهار نوع است:

الف) اصلی: دو، صد، هزار و پانصد و سی و...

ب) ترتیبی: دوم، چهارمین، اول، آخرین، نخستین و...

ج) کسری: یک‌پنجم، ثلث، نیم و...

د) توزیعی، ده‌تاده‌تا، دوه‌دو، پنج‌پنج و...

۵- تعجبی: موصوف را مورد تعجب قرار می‌دهد: چه، عجب.

توجه ۱: هیچ و چند در جمله‌های غیرپرسشی، صفت مبهم یا ضمیر مبهم خواهند بود.

توجه ۲: کلیه صفات پیشین زمانی صفت خواهند بود که بلافاصله بعد از آنها اسمی بیاید و اگر تنها به کار روند ضمیر شمرده می‌شوند مانند:

این را بردار
ضمیر اشاره

این کتاب را بردار
صفت اشاره

چه هاست در سر این قطره محال‌اندیش
ضمیر تعجبی «حافظ»

چه باغ زیبایی!
صفت تعجبی

۱- به همراه صفات اصلی شمارشی کلماتی می‌آید که واحد شمارش است و آن را شاخص می‌نامیم. مانند چهار تخته پتو.

کدام را می‌پسندی؟ ضمیر پرسشی	کدام لباس را می‌پسندی؟ صفت پرسشی
همه آمدند. ضمیر مبهم	همه مردم آمدند. صفت مبهم
از ده تا بیست بشمارید. ضمیر شمارشی	دو مرد وارد شدند. صفت شمارشی

صفت بیانی: همراه هیشگی اسم است که به‌تنهایی قابل تصور نیست و یکی از حالت‌های اسم را بیان می‌کند مانند: خوب، بلند، سفید، جوانمرد، بینا، نویسنده، خندان و...

انواع صفت

۱- از نظر ساختمان

ساده: یک جزء مستقل است.

مرکب: بیش از یک جزء بوده با پیشوند یا پسوند ساخته می‌شوند مانند: بخرد، بادب، بی‌سواد، دشوار، نابینا، همدل، خشمگین و...

صفات مرکب

الف) لیاقت: مصدر - ن ← دیدنی، خوردنی، گفتنی و...

ب) نسبی: اسم + پسوند (ان، انه، انی، چی، گان، گانه، ه، ی، ین و ینه) مانند: اشکان، مردانه، نورانی، پستیچی، مهرگان، دوگانه، سه‌ساله، تهرانی، سیمین و زرینه.

توجه: بعضی از صفات نسبی که با «ی» ساخته می‌شوند مفهوم فاعلی و مفعولی دارند.

فاعلی: جنگی، نمکی، سیگاری، گوهری و... (جنگ‌کننده و...)

مفعولی: ارسالی، تقدیمی، نهانی، پرتابی و... (ارسال شده و...)

ج) صفت فاعلی: موصوف آن فاعل آن است. (بن مضارع یا بن ماضی + پسوند). مانند: گوینده، توانا (صفت مشبیه)، خندان (صفت حالیه)، پرستار، توانگر، تراشکار، آموزگار، آفریدگار، رُفتگر، ستمگر، خریدار^۱، آمده، نترس و...

در نوع اول این صفات (بن مضارع + نده) مانند گوینده، شنونده و... گاه اسمی در آغاز صفت می‌آید و با آن ترکیب می‌شود که در این حال «نده» حذف می‌گردد و به صفت حاضر، «فاعلی مرکب» می‌گویند مانند:

۱- دو صفت «گرفتار» و «مردار» که با این شکل ساخته می‌شوند، مفعولی اند.

راه + بر + نده ← راهبرنده ← راهبر
 راه + رو + نده ← راهرونده ← راهرو
 راه + نما + نده ← راهنماینده ← راهنما

(د) صفت مفعولی: موصوف آن مفعول آن است (بن ماضی فعل متعدی + ه) مانند: خورده، دیده یا خورده شده، دیده شده. صفت مفعولی نیز گاه با اسمی ترکیب می شود و پسوند «ه» را از دست می دهد که در آن حال، «مرکب مرخم» خوانده می شود مانند:

کامل	←	مرخم	←	کامل	←	مرخم
نازپورده	←	نازپرورد	←	خاک آلوده	←	خاک آلود
زربفته	←	زربفت	←	خوش دوخته	←	خوش دوخت
بزرگزاده	←	بزرگزاد	←	پریزاده	←	پریزاد

یادآوری مجدد: گرفتار و مردار، صفت مفعولی اند.

نکته: کلماتی در زبان فارسی یافت می شوند با شکل (اسم + بن مضارع) که بر سه معنی دلالت می کنند:

۱- اسم ابزار: خط کش، بوگیر، موجین و...

۲- صفت فاعلی: راهنما، راهبر، دلکش، نمدمال و...

توجه: این کلمات زمانی صفت فاعلی مرکب مرخم خواهند بود که جزء اول آنها مفعول یا متمم چنین جمله ای باشد:

مرد نمدمال ← مردی که نمد را می مالد.
 مفعول

منظره دلکش ← منظره ای که دل را می کشد.
 مفعول

مرد راهنما ← مردی که راه را می نماید.
 مفعول

رفتار دلنشین ← رفتاری که بر دل می نشیند.
 متمم

۳- صفت مفعولی: دلخواه، دلپسند، دست چین، نوساز، رونویس، پاک نویس و...

توجه: این صفات دودسته اند: الف - جزء اول صفت، فاعل چنین جمله ای است:

کار دلخواه: کاری که دل آن را می خواهد.
 فاعل

غذای دلپسند: غذایی که دل آن را می‌پسندد.
فاعل

میوه دست‌چین: میوه‌ای که دست آن را می‌چیند.
فاعل

ب - جزء اول صفت، قید چنین جمله‌ای است:

برگه پاک‌نویس: برگه‌ای که آن را پاک نوشته‌اند.
قید

خانه‌نوساز: خانه‌ای که آن را نوساز ساخته‌اند.
قید

این کلمات نیز صفت مفعولی‌اند: بازنشسته یا بازنشست، و خوانا.

صفات سنجشی

درجات صفت بیانی را می‌رسانند و بر سه نوعند:

- ۱- مطلق: حالت موصوف را بدون مقایسه با موصوفی دیگر بیان می‌کند: بزرگ، دانا و...
- ۲- برتر (تفضیلی): برتری یک موصوف را بر یک یا چند موصوف دیگر نشان می‌دهد: بزرگتر، داناتر و...

- ۳- برترین (عالی): برتری یک موصوف را بر موصوفهای مشابه نشان می‌دهد: بزرگترین، داناترین و...

توجه: اگر اسمی که بعد از صفت عالی می‌آید جمع باشد، صفت را به آن اضافه می‌کنیم مانند: بزرگترین مردان علی (ع) است.

نکته ۱: اگر اسمی که بعد از صفت تفضیلی می‌آید، جمع باشد، آن صفت، عالی خواهد بود مانند: آدمی شریف‌تر خلایق است.
شریف‌ترین

نکته ۲: «به، که، مه، بیش، کم» بدون پسوند «تر، ترین» نیز گاه مفهوم تفضیلی یا عالی خواهند داشت. اگر همراه «از» باشند، صفت تفضیلی‌اند. مانند:

ارزش کار او بیش از اینهاست.
بیشتر

مردنت به که مردم‌آزاری «سعدی»
بهرتر از

و اگر با پسوند «ین» بیایند، مفهوم عالی دارند مانند: مهین، پهن، کهن و... این صفات در غیر این دو صورت مطلق خواهند بود.

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق
ضمیر ضمیر

توجه:

الف) این کلمات نیز ضمیر مبهم هستند: کس، چیز، آنچه، هرکه، هر آنچه، هیچ یک، همدیگر، یکدیگر، هرچه، هر کدام، «ند» در فعلهایی چون «آورده اند» و...

ب) «این» و «آن» نیز اگر مرجع مشخصی نداشته باشد دو ضمیر مبهم محسوب خواهند شد.
ج) «هم» نیز هر گاه به معنی همدیگر یا یکدیگر باشد، ضمیر مبهم است. این کلمه می تواند به معنی همچنین یا نیز فید باشد و یا در آغاز یک کلمه به عنوان پیشوند بیاید و یا در آغاز دو جمله حرف ربط مزدوج باشد.

۴- ضمیر شمارشی: صفات شمارشی اند که تنها بیایند:

اعداد دورقمی از ده آغاز می شود.
ضمیر شمارشی

دوتن آمدند؛ اولی را می شناختم اما دومی را نه.
ضمیر شمارشی ضمیر شمارشی

چهارپه چهار بازی کردیم.
ضمیر شمارشی

۵- تعجبی: چه، مانند:

سحر بلبل حکایت با صبا کرد که عشق روی گل با ما چه ها کرد
ضمیر تعجبی «حافظ»

توجه: «عجب» هرگز جز نقش صفتی نقشی نمی پذیرد.

یادآوری: کلیه صفت های پیشین اگر جمع بسته شوند، ضمیر خواهند بود.

۶- ضمیر مشترک: خود، خویش و خویشتن که برای تمام افراد، یکسان به کار می رود مانند:
او درس خود را خواند. من خود به سراغ او رفتم.

توجه: خویش اگر به معنی قوم و خویشاوند باشد اسم است. خویشتن نیز اگر به معنی «وجود، هستی، تن خود» به کار رود، اسم است مانند: خویشتن خویش را رونده گمان بر «ناصر خسرو»

۷- کلمه «آن» که همراه با «از» می آید، ضمیر ملکی یا اختصاصی خوانده شده است. مانند:
این کتاب از آن من است.
ضمیر ملکی

ضمایر شخصی

برای هر شخص صیغه ای خاص دارد. ضمایر شخصی دودسته اند:

(۱) جدا: من، تو، او (وی)، ما، شما، ایشان (آنها)

(۲) پیوسته: م، ت، ش، مان، تان، شان

یادآوری: شناسه‌ها نیز هنگامی که نهاد جمله محذوف باشد، ضمیر شخصی به‌شمار می‌روند

مانند: آمدم و در شمارش ضمایر، شمرده می‌شوند.

ضمیر شخصی پیوسته

مرجع ضمیر: اسمی است که ضمیر بدان باز می‌گردد مانند: احمد کتابش را برداشت.

مرجع ش ضمیر

توجه: در شمارش ضمایر، ضمیرهای پنهان شمرده نمی‌شوند.

نقش ضمایر

ضمایر جدا تقریباً اکثر نقشهای اسم را می‌پذیرند: فاعل، مفعول، متمم، مضاف‌الیه و ...

ضمیرهای شخصی پیوسته نیز در نقش مفعول، متمم، مضاف‌الیه، (یک مورد فاعل) و ... به‌کار

می‌روند:

احمد آمد ش (ضمیر متصل در نقش فاعل)

فاعل

توجه ۱: از میان ضمایر تنها «ش» نقش فاعلی می‌پذیرد، که مرجع آن فاعل جمله است.

توجه ۲: برای آنکه در شناخت نقش ضمیرهای پیوسته دچار اشتباه نشوید، نخست آنها را به

ضمیر جدا تبدیل کنید و سپس جمله را معنی کنید. ضمایر جدا هر نقشی را که یافتند، نقش ضمایر

متصل نیز همان خواهد بود. مثال:

که بینی جهان با وجودش عدم

به صدقش چنان سر نهی در قدم

که دنیا را با وجود او عدم می‌بینی

چنان با صداقت سر در قدم او می‌نهی

مضاف‌الیه وجود

مضاف‌الیه قدم

«سعدی»

خدایا ز عفو م مکن ناامید

بـضاعت نیاوردم الا امید

مفعول

«سعدی»

خدایا من را از عفو ناامید مکن

مفعول

وندها

حروفی هستند که در آغاز و میان و پایان واژه‌ها می‌آیند و در معنی آنها تغییر ایجاد می‌کنند: پیشوندهای فعل: بازگشت، برکشید، فراز آمد، فراگرفت، فرود آمد، فروگرفت، درآمد، تاکرد. پیشوندهای سازنده اسم، صفت و قید مرکب: امروز، بخرد، سرعت، یاهوش، یلهوس، بی سواد، دشمن^۱، نابینا، همدل.

میانوندها

کشاکش، روز به روز، سرتاسر، تودرتو، رفت و آمد

پسوندها

الف) دستوری: مصدر، اسم ابزار، مصدر جعلی، تصغیر، اسم مصدر، حاصل مصدر، صفت تفضیلی، عالی، صفت شمارشی، ترتیبی، لیاقت، نسبت، فاعلی، مفعولی که در قسمت‌های پیشین با آنها آشنا شدیم.

ب) غیر دستوری:

۱- مکان: گلستان، دانشگاه، خاوران، گلدان، گلزار، گرمسیر، کوهسار، آتشکده، سنگلاخ، جویبار.

۲- زمان: زمستان، سحرگاه، بامدادان.

۳- همراهی و دارندگی (اتّصاف): مزدور، هنرور، برومند، خردمند، غمناک، عطرآگین، سنگک، بادکنک، زرده، گردو، امیدوار

۴- رنگ: گلفام، لاله‌گون

۵- شباهت: برق آسا، گرگسار، گربه‌سان، تندیس، گل‌گونه، مردانه‌وار، ماهواره، مهوش، عروسک، دسته

۶- محافظت: دیده‌بان، سپهبد

۷- شغل: آبدارباشی، پستچی، آهنگر، آهنگری

۸- مبالغه: شکم‌پاره، غرغرو

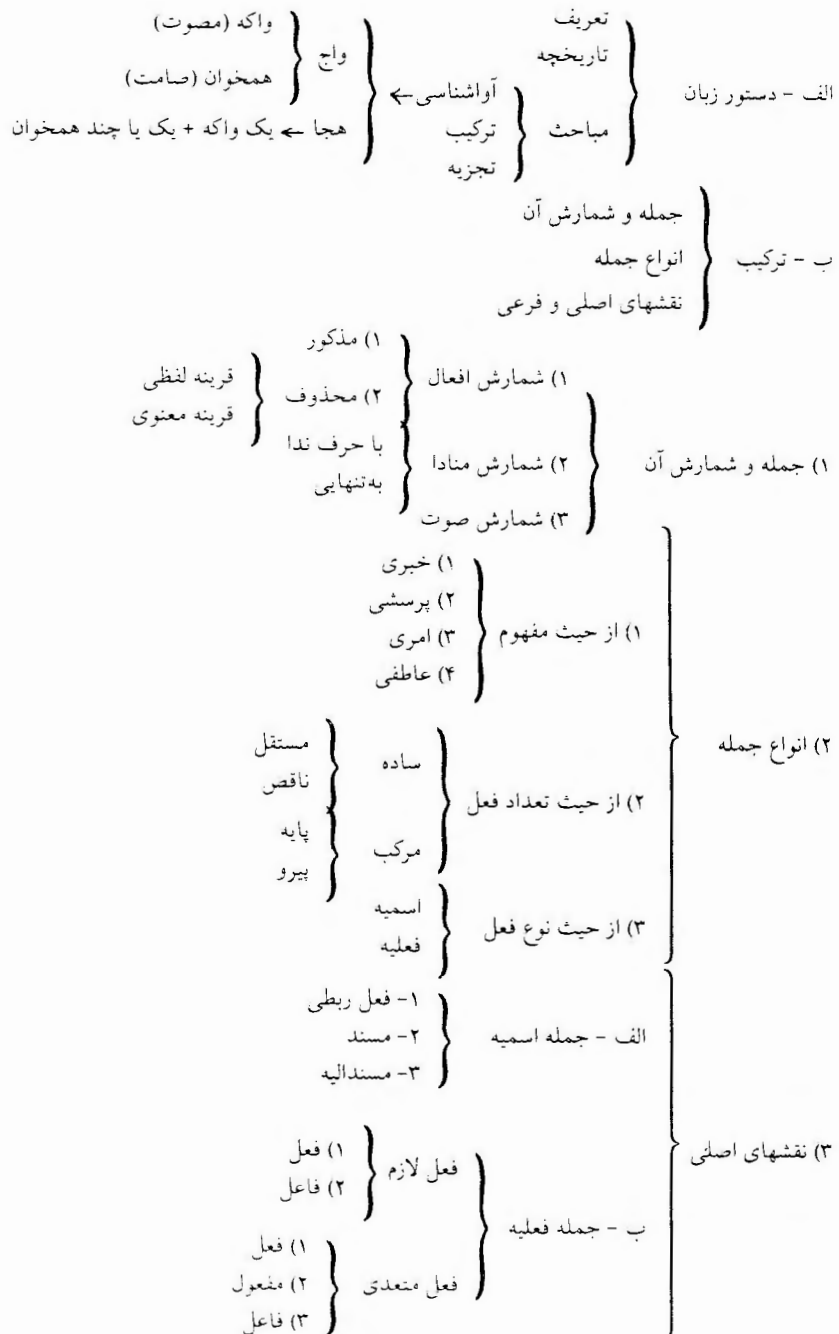
انواع «الف»

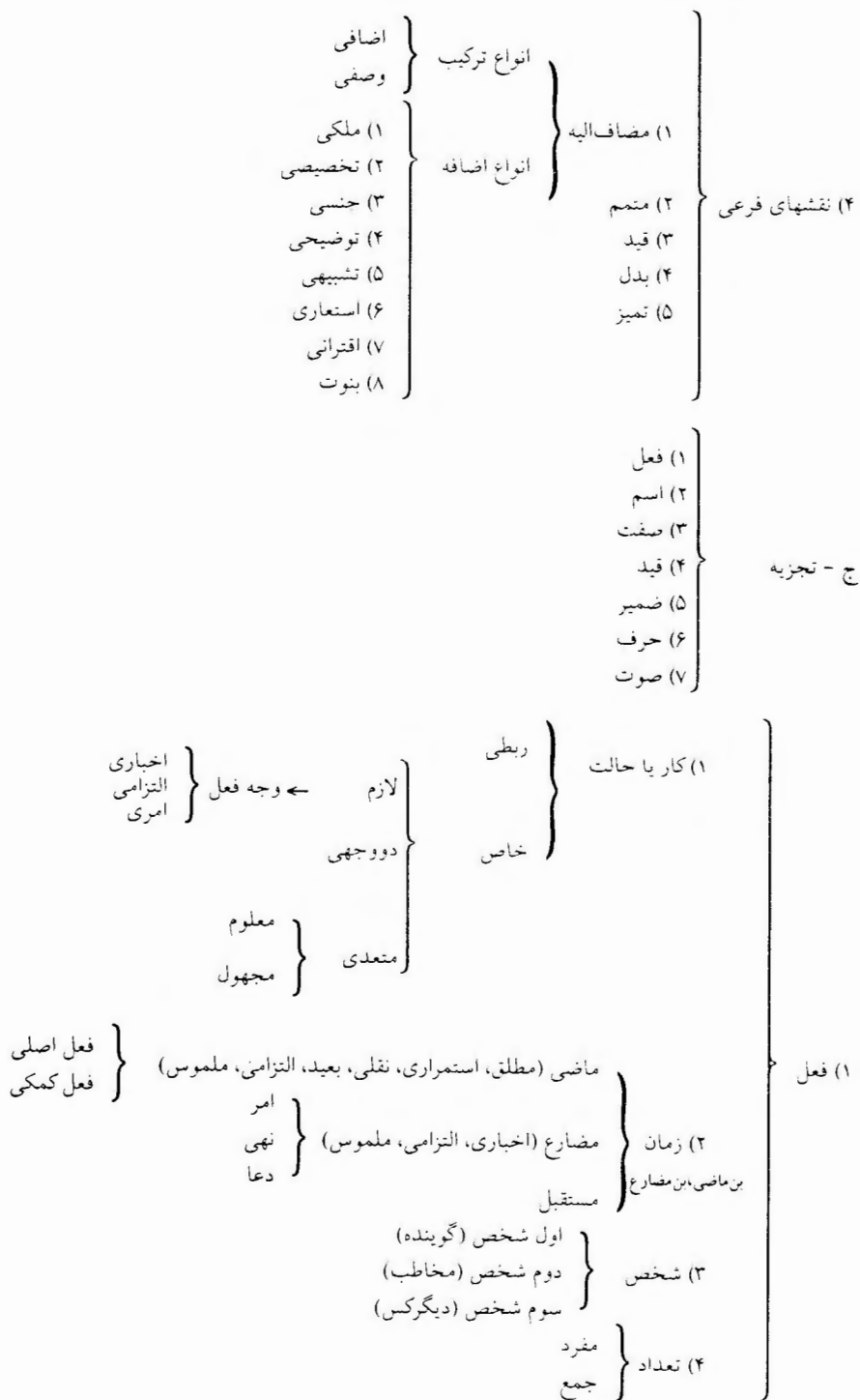
- ۱- ندا ← خداوندا، خدایا، سعدیا
- ۲- اسم مصدری ← یارا، چرا، گنجا
- ۳- فاعلی ← توانا، بینا
- ۴- میانوند ← سراسر
- ۵- کثرت ← بسا، بساروزا
- ۶- تعظیم ← بزرگامردا که این پسرم بود
«بیهقی»

انواع «ی»

- ۱- نکره ← روزی
- ۲- وحدت ← کیلویی
- ۳- شناسه ← آمدی
- ۴- استمراری ← رفتمی
- ۵- مصدری ← خوبی
- ۶- لیاقت ← دیدنی
- ۷- نسبت ← تهرانی
- ۸- صامت میانجی ← جای من
- ۹- جانشین فعل ربطی ← تو خدایی
- ۱۰- تعجب ← چه برف شدیدی می بارد!
- ۱۱- احترام ← نورچشمی
- ۱۲- کثرت ← بسی
- ۱۳- بیان خواب ←
دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی
«حافظ»
- ۱۴- تردید و آرزو ←
کاشکی اندر جهان شب نیستی
«دقیقی»

نمودار آموزش دستور زبان فارسی





ساختمان فعل } ساده
 مرکب } پیشوندی
 مرکب اسمی یا صفتی
 عبارت فعلی

اسم (۲) } (۱) خاص و عام
 (۲) نکره و معرفه
 (۳) مفرد و جمع
 مصدر و مصدر مرخم } (۴) جامد و مشتق
 اسم مصدر
 اسم ایزار
 (۵) مصغر و مکبر
 (۶) ساده و مرکب

صفت (۳) } (۱) پیشین } (۱) اشاره
 (۲) پرستی
 (۳) مبهم
 (۴) شمارشی
 (۵) تعجبی
 (۱) اصلی
 (۲) ترتیبی
 (۳) کسری
 (۴) توزیعی
 (۲) پسین (بیانی) } لیاقت
 نسبی
 فاعلی
 مفعولی
 صفات مرکب دیگر
 مطلق } صفات سنجشی
 تفضیلی (تر)
 عالی (ترین)

قید (۴) } (۱) قید جمله و اجزای آن (قید جمله، فعل، مسند، صفت و ...)
 (۲) قید مختص و مشترک
 (۳) قید ساده و مرکب
 (۴) معانی قیود (زمان، مکان، کیفیت، کمیت و ...)

جدا: من، تو، او، ... پیوسته: م، ت، ش، ...	(۱) شخصی	(۵) ضمیر	
اشاره پرشی مبهم شمارشی تعجیبی مشترک اختصاصی			(۲) غیرشخصی
(۳) مرجع ضمیر			
(۱) وابستگی (اگر، تا، ...) (۲) همپایگی (هم، پس، و ...) (۳) مزدوج (چه/چه، هم/هم و ...)			(۶) حرف
(۱) ساده: به، با، از ... (۲) مرکب: از برای، از بهر ... (۳) نشانه «را»، «ای، یا، ...»، «کسره اضافه»			
(۱) پیشوند (۲) میانوند (۳) پسوند		(۴) وندها	
(۱) ساده و مرکب تنبیه و تحذیر تحسین تعجب و شگفتی و ...		(۷) صوت	
(۲) معانی صوت (۳) تفاوت با اسم صوت			

بخشی سوم

آیین نگارش سال اول

نشانه گذاری در جمله (نقطه گذاری یا سجاوندی): بکار بردن علامتی خاص برای بیان بهتر منظور نویسنده است. (این علامات سابقه ای چندان در ایران ندارند و از اروپاییان گرفته شده اند.)

نقطه (.)

در پایان جمله خبری یا التزامی. (برو)

۱- بعد از حروف اول کلمه یا اسمی بصورت اختصار. (ه.ش.) ← هجری شمسی

نکته: در پاورقی کتب بجای رجوع کنید از (ر.ک) استفاده می شود. (رجوع کنید)

۲- علامت اختصاری بعضی از کشور و سازمان ها مانند پست و تلگراف و تلفن ←

پ.ت.ت

توجه: بعد از جمله ای که با «و» به پایان رسیده حرف «و» و یا دیگر حروف ربط لازم نیست.

علامت سؤال (?)

۱- پایان جمله پرسشی عادی. (کجا می روید؟)

۲- برای بیان تردید نسبت به یک اصطلاح یا کلمه یا تاریخ، علامت سوال بعد از آن کلمه

در پراکنش می آید. مثال: به نوشته فرهنگ معین، ابن اخوه در قرن ششم (?) می زیست.

علامت تعجب (!)

- ۱- در پایان جمله تعجبی: راستی عجب روزگاری است!
- ۲- در پایان جمله یا شبه جمله‌های نشانه تأکید، آرزو، تنفر و ریشخند. مانند: خوشا تفرج نوروژ خاصه در شیراز!
- ۳- بعد از اصوات (شبه جمله) و گاهی بعد از منادا: عجب! زنهار! ای خدا!

ویرگول یا کاما یا بند (،)

- ۱- در پایان جمله‌های ناقص پیرو: هنگامی که آمد، ناراحت بود.
- ۲- برای سهولت در خواندن و دوری از اشتباه مانند: مرد، حکیم دانا را ملاقات کرد.
- ۳- در بین چند کلمه یا نقش مشترک.
توجه: دو کلمه آخر را با «و» مشخص کرده ولی بقیه را با «،» مشخص می‌کنیم. مثال: بهار، تابستان، پاییز و زمستان، همه زیباست.
- ۴- دو طرف بدل: دبیر انشاء، آقای محمدی، وارد کلاس شد.
- ۵- برای جدا کردن توضیحات کوتاه در آدرس یا عناوین افراد و یا توضیحات پاورقی
کتاب: خیابان جمهوری، بین خیابان‌های استخر و شیخ‌هادی، کوی خواجه، دبیرستان علامه حلی.

نقطه ویرگول (نقطه بند) (;)

- ۱- برای جدا کردن جمله‌های بظاهر مستقل ولی در حقیقت پیوسته و کلی. (مستقل از نظر ساختمان و مفهوم) (نه هر که به قامت مهتر؛ به قیمت بهتر.)
- ۲- در بین دو جمله‌ای که جمله دوم توضیح جمله اول است. در این صورت ممکن است کلماتی نظیر «مثلاً، فرضاً، یعنی» میان دو جمله و بعد از علامت «؛» بیاید. در این حالت باید از این کلمات ویرگول بگذاریم: رعایت حق پدر و مادر لازم است؛ مثلاً، باید به آنان احترام بگذاریم.

خط فاصله (-)

- ۱- در دو سوی جمله معترضه دعایی یا توضیحی: پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله - در سخنان خود فرمودند: ...
- ۲- در صورتی که جمله معترضه در آخر جمله باشد بعد از آن نقطه می‌گذاریم: احمد

درسپایش را بدقت خواند - و چه کار خوبی کرد.

۳- در هنگامی که کلمه‌ای در پایان سطر ننگنجد با گذاشتن خط فاصله بقیه کلمه را در سطر بعد می‌نویسیم.

تمامی جوامع باید به قوانین ملت -
های دیگر احترام بگذارند.

۴- قبل از مکالمه‌های داستانی و پاسخ و پرسش:
[- چطوری
- خویم
- تو چطوری؟]

۵- هنگامی که دو کلمه با هم دو جنبه مختلف از یک منظور را نشان دهند بین آنها خط فاصله می‌آوریم: او به ریاست اداره عقیدتی - سیاسی منصوب شد.
برای مشخص کردن فاصله زمانی مانند: سال تحصیلی ۷۰-۱۳۶۹

۶- جدانمودن بخشهای گوناگون یک مطلب. (اصول دین اسلام سه تاست: ۱- توحید
۲- معاد
۳- نبوت]

گیومه « »

۱- در هنگام نقل قول مستقیم از کسی یا جایی آن را داخل گیومه می‌گذارند: حضرت محمد(ص) فرمود: «اطلبوا العلم من المهد الى اللحد».

۲- در هنگام بیان نام آثار هنری، مقاله، شعر یا کتاب: سعدی «بوستان» را در ۶۵۵ سرود. مشخص نمودن کلمه یا جمله‌ای به دلیلی خاص مثلاً بیان اشتباه دستوری یک جمله و یا دقت در متن یک جمله یا یک کلمه: دوستم گفت: «زباناً» و «عملاً» مرا یاری کند. زباناً از لحاظ نگارشی غلط است.

دو نقطه بیانی (:)

۱- بعد از آنکه در جمله‌ای به سخن کسی یا مطلبی اشاره شد، برای بیان عین مطلب آن را بعد از «:» می‌نویسند: سعدی در گلستان آورده است: «نه هر که به قامت مهمتر؛ به قیمت بهتر»

۲- بیان مطلبی به تفصیل بعد از آوردن آن بصورت خلاصه و یا بیان مثالی برای آن: اکتشافات زکریای رازی عبارتند از: الكل، جوهر گوگرد.

برای بیان معنی کلمه: ثواب : پاداش

پرانتر یا دو هلال () یا کمانک

برای بیان توضیحاتی از متن یا بیان معنی کلمه‌ای دور از ذهن، تاریخ زندگانی کسی یا تعیین اعراب کلمه‌ای. کر (به فتح اول): ناشنوا

قلاب []

- ۱- برای قرار دادن کلمه‌ای با سلیقه نویسنده بجای کلمه‌ای که در یک متن جا افتاده و یا از لحاظ معنایی مبهم باشد. و یا برای مشخص نمودن صفحات نسخ خطی که به صفحه راست «الف» و به صفحه چپ «ب» می‌گویند. [۴۶ الف] ← ورق عکسی ۴۶، نیمه راست آن:
- ۲- برای بیان حالات لازم در نمایشنامه‌ها و داستان‌ها: حسین [با تبسم]: علی جان، حالت چطور است؟

سه نقطه (...)

هرگاه کلمه یا جمله یا بیتی را حذف کنیم باید بجای آن سه نقطه بگذاریم. مثلاً بکار بردن «...» بجای «الله». آقای عنایت!... احمدی.

اگر در متون قدیمی این علامت دیده شود بدان معناست که مصحح نتوانسته کلمه‌ای مناسب را بجای کلمات مهم و جا افتاده قرار دهد اگر سه نقطه در آخر کلام باشد یک نقطه هم به نشانه پایان جمله بعد از آن می‌آید.

مميز (/)

برای جدا کردن روز، ماه و سال در تاریخ نامه یا هر نوشته‌ای و نیز برای تمیز دادن بین سال‌های هجری و میلادی. ۱۳۶۹/۴/۲، ۱۹۹۵ م. / ۱۳۷۴ ه. ش.

ستاره (*)

برای توضیح کلمه‌ای در پاورقی بالای آن ستاره می‌گذاریم. در پایان صفحه با گذاشتن همان علامت به توضیح کلمه مورد نظر پرداخته می‌شود. هرچه کلمات بیشتری مثلاً ۲ یا ۳ کلمه احتیاج به توضیح پیدا کردند بر تعداد ستاره‌ها هم افزوده می‌شود. البته در حالاتی که تعداد پاورقی زیاد باشد، باید از عدد استفاده شود.

چرا نمی توانیم بنویسیم؟

گاهی مشکل ما در انشاء این است که: «نمی دانیم چه بنویسیم»، اما گاهی: «نمی دانیم که چگونه بنویسیم» و زمانی هر دو مشکل را با هم داریم. جواب ما به این دو شکل چنین است: اگر تا کنون به صورت جدی به نوشتن نپرداخته اید، از هم اکنون باید دست به کار شد، همان طور که در فنون مختلف به لوازمی احتیاج است در نوشتن هم به قلم و کاغذ و جمله و طرح نیاز داریم. همان گونه که یک نجار، ابتدا آنچه را که می خواهد بسازد، باید در نظر بیاورد، نویسنده هم باید آنچه را که می خواهد بنویسد، در اولین قدم مشخص نماید.

درباره چه بنویسیم؟

برای این که بتوانیم مطلبی کامل و دقیق درباره یک شی بنویسیم باید ابتدا آن را به دقت ببینیم. این مهم نیست که چه چیز را می بینیم بلکه نگرش در عمق یک مسأله مهم است تا بوسیله آن تمامی زوایای موضوع و یا شی برای ما روشن گردد. نویسنده مانند یک نقاش آنچه را در نظر دارد با کلمات و جمله ها معرفی کرده و مقدمات تداعی آن شی، را در ذهن خواننده فراهم می کند. در ضمن بعد از شناخت مقدماتی یک شی برای ارتباط منطقی میان مطالب، باید آنها را به ترتیبی که منظم شده اند، بنویسیم.

برای مثال در مورد معرفی خودکار به توصیف دقیق: ۱- لوله پلاستیکی ۲- نوک فلزی خودکار و ... می پردازیم و بعد از توصیف تمام قسمت ها و مرتب کردن آن، مطالب را در پی هم می نویسیم.

معرفی یک مکان یا حیوان

برای معرفی یا وصف بعضی از مکان ها یا اشیا، کار به این آسانی نیست، زیرا لازم است که بعضی از مطالب را هم درباره آن چیزی که در نظر داریم، از دیگران پرسیم و یا از نوشته ای دیگر کمک بگیریم. برای شناخت یک مکان در ابتدا پرسش هایی را برای خودمان مطرح می کنیم برای مثال برای شناخت دانشگاه تهران ابتدا از خود سؤالاتی می کنیم:

۱- دانشگاه چگونه محلی است؟

۲- دانشگاه تهران در کدام قسمت شهر واقع است؟ و...

سپس با منظم نمودن پاسخ سؤالات فوق آنها را پشت سر هم می نویسیم. پیش از نگارش بهتر است یکبار دیگر مطالب را خوانده و دقت کنیم که آیا ترتیب مطالب، همین گونه بهتر است یا اگر بعضی از جواب ها را جابجا کنیم، مطالب منطقی تر خواهد شد؟ بار دیگر آن را می خوانیم

تا اگر چیزی به نظرمان می‌رسد کم و زیاد کنیم و اشتباهات آن را مرتفع سازیم. سپس مطالب تهیه شده را با توجه به این نکات پاکنویس می‌کنیم.

- ۱- همیشه نوشته خود را بر یک روی کاغذ و خط در میان، پاکنویس کنید.
- ۲- در طرف راست کاغذ، حدود ۳ سانتی متر حاشیه بگذارید.
- ۳- نوشته خود را پاراگراف بندی کنید و هر جا که لازم باشد، از سر سطر شروع کنید. هر مطلب مشخص را در یک بند یا پاراگراف جای دهید.
- ۴- نوشته خود را نشانه گذاری کنید.
- ۵- تمیز و با خط خوانا پاکنویس کنید.
- ۶- عنوان نوشته، نام خود و نام کلاستان را فراموش نکنید.

نوشتن خاطره و شرح حادثه

یک راه برای نوشتن خاطره آن است که حادثه مورد نظر را، همان طور که مشاهده کرده ایم، به زبان ساده تعریف کنیم و بر نوار کاست ضبط کنیم، چنان که گویی آن را برای همکلاسان خود شرح می‌دهیم. آن‌گاه دوباره مطالب ضبط شده را کم‌کم گوش کنیم و بنویسیم، و با دوباره خوانی آن اگر کلمه‌ای را بصورت عامیانه (زبان گفتاری) نوشته‌ایم و یا جمله‌ای را مبهم و ناقص ادا کرده‌ایم، آن را اصلاح کنیم تا نوشته ما بدون عیب و نقص شود. هر اندازه که نوشته ما آن حادثه را دقیق‌تر و روشن‌تر نشان دهد، ارزش بیشتری خواهد داشت.

توجه: نوشتن کلمات بصورت عامیانه (گفتاری) درست نیست، اما در جمله‌هایی که عیناً از کسی نقل قول می‌شود، اشکالی ندارد که کلمه‌ها را به همان صورت شکسته و عامیانه بنویسیم. در ضمن در دو طرف جمله، گیومه می‌گذاریم تا معلوم شود که جمله ما نقل قول است. «آره، ممکنه بیاد»

برگردانیدن شعر بصورت نثر

در این روش مانند دو نوع پیشین (خاطره و شرح حال) اصل موضوع هر مطلب تقریباً آماده و در اختیار ماست و تنها کار ما این است که مطلبی را که مشخص شده و به شکل شعر است با جمله‌های خود به نثر بنویسیم. در بعضی بیت‌ها کلمات را عیناً بکار برده و در بعضی ابیات فقط جای کلمات را عوض می‌کنیم:

ابلهی دید اشتري به چرا = ابله‌ی اشتري را در حال چرا دید.

در بعضی، علاوه بر جابجا کردن کلمه، معنی آن را هم به جای اصل آن می‌گذاریم تا فهم معنی آسان باشد:

از تشنگی کدو بُنم امسال خشک شد. = امسال بوته‌های کدویم از تشنگی خشک شد.

گاهی توضیحی کوتاه به کلمات مصراع یا بیت اضافه می‌کنیم:

حیران شد و بگرفت بدن‌دان سیر انگشت = حیران شد و (از تعجب) انگشت به دندان گرفت
در بعضی از بیت‌ها باید مفهوم کلی بیت یا مصرع را با جمله‌های خودمان بیان کنیم. در برگردانیدن شعر به نثر آن را به کوتاه‌ترین صورت ممکن درمی‌آوریم به شکلی که کاملاً گویا و ساده باشد. این کار علاوه بر تمرین کار نگارش، ما را در بیان معانی ابیات نیز یاری می‌کند. در مرحله اول، برگرداندن شعر داستانی به نثر، ساده‌تر از انواع دیگر شعر است.

خلاصه کردن یک مطلب یا کتاب

بعضی از نوشته‌ها را اگر خلاصه کنیم فهم آن بهتر و آسان‌تر می‌گردد ولی بعضی از نوشته‌ها را نمی‌توان خلاصه کرد زیرا اگر کوتاه‌تر شود ناقص یا مبهم خواهد شد.

چند نکته مهم در خلاصه‌نویسی:

- ۱- حذف مطالب اصلی، در خلاصه کردن مطالب یک کتاب جایز نیست.
- ۲- جزئیات غیر ضروری در خلاصه‌نویسی حذف می‌شوند اما در بعضی از نوشته‌ها جزئیات بسیار مهم‌اند و حذف آنها سبب ایجاد ابهام در جمله می‌شود.
- ۳- در خلاصه کردن مطالب تفهیمی از قبیل موضوعات فلسفی ابتدا باید منظور نویسنده بر شخص معلوم گردد تا بتواند بخوبی آن را خلاصه کند.
- ۴- برای خلاصه کردن مطالب یک کتاب بهتر است صفحه صفحه مطالب را خوانده و خلاصه کنیم. و خلاصه کردن هر صفحه باید با خلاصه کردن صفحات دیگر متناسب باشد.
- ۵- خلاصه یک مطلب نباید بریده بریده و ناقص باشد.
- ۶- در خلاصه‌نویسی رعایت قوانین نگارشی ضروری است.
- ۷- در حین خلاصه‌نویسی نباید محور اصلی حوادث نقص یابد.
- ۸- در خلاصه‌نویسی نیاز به رعایت روش نویسنده اصلی در نگارش جمله‌ها نیست. در مواقع لزوم عین جمله نویسنده را در داخل گیومه « » قرار می‌دهیم.
- ۹- در صفحه اول، نام اصلی نوشته را عیناً می‌آوریم و اندکی پایین‌تر، نام نویسنده یا مترجم و مشخصات چاپ کتاب را می‌نویسیم.

نوشتن نامه

نامه، وسیله‌ای است که به کمک آن می‌توانیم با هر کس که بخواهیم بدون روبرو شدن و یا

از فاصله‌ای دور گفتگو کنیم. نامه‌ها را به چند دسته تقسیم می‌کنند:

- ۱- نامهٔ دوستانه یا خانوادگی
 - ۲- نامهٔ اداری و رسمی
 - ۳- نامه عاملفی
 - ۴- تلگرام یا تلکس، یا تلفنگرام (اخیراً با پیشرفت تکنولوژی می‌توانیم عین نامهٔ خودمان را با «پست تصویری» یا «فاکس» به محل موردنظر بفرستیم).
 - ۵- نامهٔ گویا (وسیله‌ای برای بیان نظرات، اندیشه‌ها و عواطف).
- در نوشتن نامه باید به موضوعات زیر توجه شود:

۱- **کاغذ نامه:** کاغذ نامه باید تمیز، مناسب و از انواع خوب باشد. در نامه‌های اداری از کاغذ مخصوص و یا به اصطلاح کاغذ «مارکدار» استفاده می‌شود. اندازه‌های آن هم بسته به حجم مطلب، معمولاً ۱۵×۲۱ و یا حدود ۲۱×۳۰ است. نامه‌های رسمی ادارات هم که از طرف فردی به موسسهٔ مذکور نوشته می‌شود در قطعی حدود ۲۱×۳۰ می‌باشند. ولی در نامه‌های دوستانه اندازه ۱۵×۲۱ هم اشکالی ندارد. از کاغذ دفتر به عنوان کاغذ نامه استفاده نمی‌شود. استفاده از کارت پستال برای نامه‌های دوستانه اشکالی ندارد ولی برای نامه‌های اداری و محرمانه مناسب نیست.

۲- **چگونگی پاک‌نویس:** نامه‌های اداری باید خوش‌خط و خوانا باشد. در نامه‌های اداری باید ۲ تا ۳ سانتی‌متر از راست و ۱ سانتی‌متر از چپ حاشیه قرار داد. اگر به دوستان نامه می‌نویسیم شکسته‌نویسی در صورتی که او با خط ما آشنا باشد، بدون اشکال است. در نامه نباید از مداد استفاده کرد. می‌توان نامه را ماشین کرد بخصوص در نامه‌های اداری که این کار پسندیده‌تر است.

۳- **پرهیز از کلمات گفتاری:** بکاربردن کلمات عامیانه نشانهٔ ناتوانی نویسنده از نوشتن کلمات و جملات درست است و استفاده از آنها شایسته نیست.

۴- **نوشتن نام و نشانی و تاریخ:** نوشتن نام و نشانی و تاریخ لازم است. در ایران تاریخ نامه دوستانه را در سمت راست بالای کاغذ و در نامه‌های اداری، شماره و تاریخ نامه را در سمت چپ بالای کاغذ می‌نویسند.

در نامه‌های خارجی چون آمریکا و اروپا } نامه‌های دوستانه ← طرف چپ بالای نامه
نامه‌های اداری ← سمت راست، نیمه بالای کاغذ

در نامهٔ دوستانه نوشتن نام خود در بالای نامه ضروری نیست ولی در پایین نامه می‌توان نام خود را نوشت.

در نامه اداری بدلیل آنکه ممکن است که مؤسسه بخواهد پاسخ ما را بدهد، باید نام و نشانی خود را کامل و دقیق بنویسیم.

۵- طرز نوشتن پشت پاکت: آدرس گیرنده چنین نوشته می شود:

مقصد، محله، خیابان، کوچه، پلاک، گیرنده
آدرس فرستنده نیز همین طور نوشته می شود. نوشتن کدپستی نیز ضروری است.
در پست های هوایی از پاکت های مخصوص استفاده می شود و در نامه سفارشی، کلمه سفارشی بالای پاکت قید می شود.
در کشورهای خارجی نیز ابتدا نام گیرنده،
پلاک خانه و کد پستی، نام یا شماره کوچه، نام
یا شماره خیابان و در پایان نام شهر و کشور را
می نویسند.

نامه دوستانه و خانوادگی

الف - عنوان و آغاز نامه

انواع نامه دوستانه

- ۱- نامه افراد خانواده به یکدیگر
 - ۲- نامه دو دوست به یکدیگر
 - ۳- نامه به افرادی که شخصیت اجتماعی یا سنی بیشتر نسبت به ما دارند، مانند معلم، دبیر و...
- برای مثال از عنوان های پیشنهادی زیر می توان در نگارش نامه های دوستانه استفاده کرد:

پدر و مادر ← ارجمند، گرامی، فداکار

برادر، خواهر، عمو، خاله و دایی و بستگان درجه ۲ ← مهربان، گرامی و عزیز

فرزند ← گرامی، عزیز و نورچشم
دوستان ← گرامی، محبوب، عزیز، بزرگوار و باوفا

برای کسانی که شخصیت اجتماعی یا سنی بیشتری نسبت به ما دارند:

شخصیت های دینی ← حضرت آیت الله و جناب حجة الاسلام

مراجع تقلید ← حضرت آیت الله العظمی

توجه: کلمه گرام به جای گرامی بکلی غلط است، هرگز آن را بکار نبرید.

برعکس قدیم امروزه معمول نیست جملاتی برای دعا و یا نمودار تواضع و کوچکی

نویسنده نسبت به گیرنده بکار برد. مانند: قربانت شوم، قربانت گردم، دام ظلّه.

ب - سبک نگارش نامه

- ۱- سبک نگارش ادیبان: نثر مسجع و ادبی و مزین به ابیات شیوا
(نامه‌های مولوی، میرزا ابوالقاسم فراهانی و... (مکاتیب) «جمع
مکتوب به معنی نامه، شامل نامه‌های شعرا و ادبای قدیم
۲- سبک نگارش عوام و مردم عادی: در آن از جمله‌های کلیشه‌ای
و تکراری استفاده می‌شد. (امروزه این سبک پسندیده نیست.)
- سبک نگارش در قدیم

ج - رعایت احترام و ادب: نامه باید بسیار مؤدبانه و به دور از مطالب توهین‌آمیز باشد چون طرز نگارش آن نشان دهنده شخصیت نویسنده است. مثلاً بکار بردن ضمیر «تو» و فعل مفرد ناپسندیده است.

د - رعایت قوانین نگارش: موضوعات مربوط به این قسمت مفصلاً در مبحث نوشتن نامه بیان شده است.

ه - پایان نامه: در پایان نامه در سمت چپ نام خود را می‌نویسیم و بعد از آن کلماتی نظیر «با سپاس، ارادتمند، دوستدار شما، برادر شما، فرزند شما و شاگرد شما» استفاده می‌کنیم. توجه: هرگز مقدمه‌های بیهوده و قالبی را در نامه بکار نبرید.

چند راهنمایی برای املاي کلمات

- فعل‌هایی که با (آ) یا (ا) شروع می‌شوند مانند «افکنند» هرگاه با جزء پیشین «ب» یا «م» همراه شود حرف «آ» و «ا» به «ی» تبدیل می‌شود. ب + افکند «ی» بیفکند
- فعل‌هایی که با (آ) آغاز می‌شود مانند آمدن هرگاه با جزء پیشین «ب» یا «م، ن» همراه شود حرف آن «آ» به «ی» تبدیل می‌شود. ب + آمد «ی» بیامد
- فعل‌هایی که با (ای) شروع می‌شوند تغییری نمی‌کنند. مانند بایستاد.
- کلماتی که حرف آخرشان ی غیر ملفوظ است مانند نامه در پنج مورد هنگام اتصال کلمه به علامت یا پسوندی در آخر به گ تبدیل می‌شود.
- (۱) اتصال به ان جمع: رفتگان (۲) اتصال به ی (۳) اتصال به انه نسبت که فقط کلمه یچگانه است. (۴) هنگام اتصال به «ک» تصغیر مانند جو جَکک، خائکک (۵) در مواردی در هنگام اتصال به ی نسبت: هفتگی، جامگی (پول لباس)

کلماتی که آخرشان حرف ه ناملفوظ یا الف (صدای آ) و و (به صدای او) باشد هنگام اضافه شدن به کلمه دیگر، بجای کسره، حرف ی نوشته می شود. خدا + بزرگ ← خدای بزرگ، بوی خوش، نامه من

در بعضی موارد نویسندگان ی کامل بکار می برند ولی بهتر است از «ء» استفاده شود. نامه او (نامه ی او).

توجه: در زیر این علامت خط نکشید ء (غلط)، ء (درست)

املاي چند کلمه

<u>غلط</u>	<u>درست</u>
سؤال	سؤال
مسئله	مسأله
جرئت	جرات
مسئول	مسؤول
زکوة و صلوة	زکات و صلات
داود، کاوس، طاوس	داوود، کاووس، طاووس

انواع نامه رسمي

۱- نامه های اداری	انواع نامه رسمي
۲- نامه عاطفی (تبریک، تسلیت و دعوت)	
۳- تلگرام، تلکس و تلفنگرام	

نامه های اداری:

- ۱- نامه هایی که میان سازمان های مختلف نوشته می شود.
 - ۲- نامه هایی که میان یک اداره و یک فرد رد و بدل می شود.
- شیوه نگارش هر دو یکسان است. امروزه در نامه های دولتی بی هیچ درازنویسی نویسنده و گیرنده و اصل مطلب را مشخص می کنند. در این نامه ها نام و نشانی گیرنده و نویسنده نامه و خلاصه موضوع، روشن و واضح در آغاز نوشته می شود. در نوشتن این گونه نامه ها به موارد زیر توجه کنید.

- ۱- عنوان گیرنده به سه صورت نوشته می شود:

- ۱- نام سازمان را عنوان قرار داده بعد از آن کلمه محترم بیاوریم: اداره محترم آموزش و پرورش
 - ۲- عنوان شغلی مسؤول هر اداره یا سازمان را عنوان نامه قرار می دهیم: وزیر محترم آموزش و پرورش
- ۱- عنوان گیرنده: به سه صورت
- شکل دیگری هم این چنین است: ریاست محترم اداره... (بهرتر است این گونه ننویسیم چون از لحاظ معنی غلط است. مثلاً ریاست بمعنی «رئیس بودن» نمی تواند مخاطب قرار گیرد.
- توجه: از آوردن نام و نام خانوادگی مسؤول یا رئیس یک سازمان یا نوشتن کلمه های تشریفاتی از قبیل حضرت، جناب، محضر مبارک و ... خودداری کنید مگر برای بزرگترین مقام مذهبی یا سیاسی
- ۲- شروع نامه: بهتر است نامه با احتراماً، با احترام، توقیراً و یا ضمن ادای احترام، شروع شود.
- اگر نامه در پاسخ به نامه اداری نوشته شود، شروع متن این گونه است:
- احتراماً، در پاسخ نامه شماره نامه ... تاریخ نامه
- اگر نامه در دنباله نامه پیشین باشد که هنوز جواب آن نرسیده باشد، معمولاً شروع نامه چنین است: احتراماً، پیرو (تعقیب) نامه شماره ...
- ۳- شخصیت نویسنده: برای تواضع و احترام نویسنده خود را سوم شخص می شمارد و از افعال سوم شخص هم استفاده می کند: اینجانب استدعا دارد.
- توجه: بهتر است در این موارد از فعل اول شخص استفاده شود: اینجانب استدعا دارم.
- ۴- صراحت و خلاصه گوینی: نامه های اداری جای تعارفات بیهوده و یا درد دل کردن نیست باید ساده، روشن و مشخص نوشته شود. هیچگونه دوسنی و ارتباط خانوادگی نباید در آن درج شود.
- ۵- مستند بودن: اگر ادعا یا شکایتی در این نامه ها مطرح شده، باید با استدلال درست و همراه با مدرک و سند باشد. برای مثال در صورت درخواست مرخصی و ... باید دلیل استحقاق و شایستگی خود را بیان کرد.
- ۶- نوشتن نام و نشانی کامل: نویسنده باید کاملاً مشخصات خود و نشانی اش را در پایین نامه بنویسد. اگر در همان اداره کار می کند تعیین شغل و محل کار وی ضروری است.
- ۷- رعایت احترام و ادب: مطالب نامه های رسمی باید مؤدبانه و محترمانه باشند و حتی اگر شکایتی از کسی در آن مطرح می شود، آوردن کلمه های زشت و ناسزا در آن درست نیست.
- ۸ و ۹- نوع و اندازه کاغذ نامه و پاکنویس و نوع خط: مطالب مربوط به این قسمت

در مبحث نوشتن نامه مفصلاً بیان شده است.

۱۰- **تسلیم نامه** و گرفتن رسید: بهتر است از نامه زیراکس و یا فتوکپی گرفته اصل آن را تا نشده به اداره یا سازمان مورد نظر بدهیم. باید شماره نامه خود را از دبیرخانه اداره گرفت و آن را بعنوان رسید نگاه داریم و در صورت پیگیری باید آن شماره را به مسئولان مربوط، ارائه کنیم.

نامه های عاطفی

تبریک > از نظر لغوی: مبارک باد گفتن، آرزوی خجستگی و مبارکی
از نظر اصطلاحی: نامه ای کوتاه برای ابراز شادی و خرسندی
از انواع تبریک می توان از تبریک سال نو و تبریک عروسی نام برد.
در متن تبریک دوستانه می توان بجای شما از کلمه «تو» یا «تو و ...» و از این گونه کلمات بیاوریم.

تسلیم: برای بیان همدردی و نیز برای کاستن از اندوه کسی. متن نامه شکل معینی ندارد و به سلیقه نویسنده آن بستگی دارد. برای بیان تسلیم بیشتر به آیه ۱۵۶ بقره و ۱۶۹ «سوره آل عمران» اشاره می شود. (بیشتر برای شهدا)
دعوت نامه: دعوت نمودن کسی به جشن یا مراسم خاصی. بهتر است از جمله های کوتاه و روشن استفاده شود. در تمامی دعوتها باید نشانی محل برگزاری مراسم را دقیقاً بنویسیم.

تلگرام، تلفنگرام و تلکس

۱- پیامی کوتاه است برای مواقع ضروری
۲- بعد از تلکس و تلفن سریع ترین شیوه انتقال پیام است.
۳- مطالب آن باید خلاصه و مختصر بیان شوند.
در تلگرام، ابتدا آدرس دقیق گیرنده به صورت مختصر اما کامل نوشته می شود. در پایان، نام نویسنده و امضای وی می آید. «مشهد قدس کوچه گل پرور پلاک ۱۴ آقای ... سلامت تهران رسیدم»

بکار بردن ویرگول و غیر آن نیز لزومی ندارد. و نوشتن تاریخ بالای آن ضروری نیست چون تاریخ اصل تلگرام را بر بالای آن می نویسند.

تلفنگرام: هرگاه بخواهند نامه اداری و رسمی، بسیار زود به مقصد برسد، آن را عیناً با تلفن برای یکی از مسئولان اداره مقصد که معمولاً تلفنچی اداره است، می خوانند و او متن تلفن و شماره و تاریخ آن را بصورت نامه اداری روی کاغذ مخصوص اداره می نویسد و در پایین آن نام گوینده و گیرنده تلفن را ثبت می کند.

تلکس: از جهات کلی مانند تلگرام، کوتاه و خلاصه است. تفاوت آن با تلگرام آن است که برای تلگرام زدن، حروف کلمه‌ها را به علامت‌های مرسی - که ترکیبی از خط و نقطه است - تبدیل می‌کنند و با قطع و وصل کلید برق فرستنده تلگرام آن علامت‌ها را مخابره می‌کند ولی در تلکس، همین کلمه‌ها را مانند ماشین تایپ با دستگاه مخصوص ماشین می‌کنند و در شهر مقصد، دستگاه گیرنده نیز عین کلمه‌ها را دوباره می‌نویسد.

نامه‌های گویا: نامه گویا نامه‌ای است که معمولاً برای شخص معینی نوشته نمی‌شود. عبارت دیگر، قالب نامه برای این‌گونه نوشته‌ها، بهانه‌ای است که نویسنده بدین وسیله نظریات خویش را باز می‌گوید مانند: داستان «بابا لنگ دراز» نوشته جین وِیستر، «آری، این چنین بود برادر» نوشته دکتر علی شریعتی و نامه‌های «جواهر لعل نهرو» به دختر خود «ایندیرا»

تطبیق فعل با نهاد

۱- نهاد جاندار (انسان یا حیوان) است.

اگر نهاد مفرد است باید فعل مفرد باشد.

اگر نهاد جمع است باید فعل جمع باشد.

این قانون چهار استثنا دارد:

الف - آوردن فعل جمع برای نهاد مفرد جهت احترام.

ب - آوردن فعل مفرد یا جمع برای اسم جمع‌ها بجز «مردم»:

ج - آوردن فعل مفرد یا جمع برای ضمایر مبهم «هریک، هرکدام، هیچ‌یک، هیچ‌کدام».

د - آوردن فعل جمع برای نویسنده که خود را با خواننده همراه می‌سازد.

توجه: اگر دو یا چند فاعل جاندار با واو عطف به هم معطوف شوند، فعل جمله باید به صورت

«جمع» باشد، اما چنانچه آنها را با حرف «با» به هم پیوندیم، فعل به صورت «مفرد» خواهد بود. محمد

و مسعود آمدند. محمد با مسعود آمد.

۲- نهاد جمله غیرجاندار است.

۱- فعل، کار طبیعی آن گیاه یا شیء است:

الف - فعل در هر حال مفرد است.

ب - فعل با نهاد هماهنگ می‌شود.

۲- فعل، کار یک موجود جاندار است:

تطبیق نهاد لازم است

فعل مفرد ← نهاد مفرد: شکوفه بادام به‌رویم لبخند می‌زد.	}
فعل جمع ← نهاد جمع: برگها با وزش نسیم می‌رقصند.	

آیین نگارش سال دوم

سفرنامه: این نوع نوشته، شرح دیده‌ها، دریافته‌ها، خاطره‌ها و رخدادهایی است که در طول سفر برای یک مسافر پیش می‌آید. ارزش سفرنامه‌ها، اغلب از یک مجموعه خاطرات بیشتر است. زیرا موضوعاتی از جهت تاریخی، اجتماعی، سیاسی و... در آنها مورد توجه و بحث قرار می‌گیرد که ممکن است در هیچ کتاب دیگری نوشته نشده باشد. از معروف‌ترین سفرنامه‌های نوشته شده در ایران می‌توان از سفرنامه ناصرخسرو (شرح سفر هفت ساله او به مکه و بازگشت آن)، سفرنامه «ماللهند» از ابوریحان بیرونی (شرح سفر نویسنده کتاب به هندوستان) و سیاحت‌نامه شاردن (نویسنده فرانسوی که در عصر صفوی به ایران سفر کرد) نام برد.

انواع سفرنامه

سفرنامه‌ها را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: ۱- سفرنامه‌های تمثیلی ۲- سفرنامه‌های خیالی ۳- سفرنامه‌های واقعی

۱- **سفرنامه‌های تمثیلی:** در این نوع سفرنامه، نویسنده در حالتی رویایی به جهانی دیگر سفر می‌کند و آن‌گاه مشاهدات خویش را چنان شرح می‌دهد که گویی چنین سفری واقعاً انجام گرفته است؛ درحالی‌که سفری در کار نیست. نویسنده در حقیقت، پیام و سخن خویش را در قالب داستانی به شکل «سفرنامه» باز می‌گوید و از سفرنامه‌های تمثیلی می‌توان ارداویراف نامه (نوشته ارداویراف موبد زردشتی)، مصباح‌الارواح شمس‌الدین محمد بردسیری کرمانی (قرن ۶) و کتاب سیرالعباد الی‌المعاد سنایی را نام برد.

کتاب جاویدنامه اقبال لاهوری (اقبال در نگارش این کتاب از مولانا متأثر بوده است) و کمدی الهی اثر دانت (متأثر از ویرژیل شاعر رُم باستان) نیز سفرنامه تمثیلی بشمار می‌آید. توجه: ویرژیل در نظر دانت نمودار عقل و بتاتیس نموداری از عشق است. عقل راه دوزخ و عشق راه بهشت را به او نشان می‌دهد. در نظر او برای رسیدن به سعادت عقل و عشق لازم است.

۲- **سفرنامه‌های خیالی:** در این گونه کتابها نیز، نویسنده عملاً سفری انجام نمی‌دهد، اما نظریات خود را در قالب سفرنامه بیان می‌کند. تفاوت سفرنامه‌های خیالی با سفرنامه‌های تمثیلی در این است که در سفرنامه‌های خیالی، واقعیات جامعه مطرح می‌شود و نویسنده بدین وسیله نابسامانی‌ها و انحرافات را از دیدگاه خود مورد بحث و انتقاد قرار می‌دهد. چنان‌که

اگر کسی عملاً در همان مسیر سفر کنند، شبیه آن موارد را به چشم خود خواهد دید. «سیاحت‌نامه ابراهیم بیک» نوشته زین‌العابدین مراغه‌ای (اواخر دوره قاجار) یک نوع سفرنامه خیالی است.

۳- سفرنامه‌های واقعی: این نوع کتابها شرح مسافرت‌هایی است که واقعاً انجام شده و نویسنده، مشاهدات و خاطرات سفر خود را بازگفته است. این سفرنامه‌ها در موضوعات مختلف نوشته شده است و از دیدگاه‌های گوناگون مذهبی (سفرنامه‌های مربوط به حج و مکان‌های مذهبی)، سیاسی و تاریخی، جنبه‌های جغرافیایی و آداب و سنن محل‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. هرچه محتوای سفرنامه‌ها، دقیق‌تر، کامل‌تر و از لحاظ ادبی فصیح‌تر باشد، ارزش آن نیز بیشتر خواهد بود.

چگونه سفرنامه واقعی بنویسیم؟

برای نوشتن سفرنامه باید وسایل کار مانند کاغذ به قطعی که به آسانی بتوان در جیب گذاشت و قلمی که براحتی با آن مطلب نوشت مانند خودکار را به همراه داشته باشیم و نکات زیر را به هنگام نوشتن رعایت کنیم.

- ۱- هر روز باید جزئیات وقایع یا موضوعات موردنظر را یادداشت کنیم، زیرا در غیر این صورت بخشی از آنها با گذشت زمان فراموش می‌شود و در نتیجه به همان نسبت از ارزش محتوای سفرنامه کاسته می‌گردد. در بازدید از یک شهر توجه به موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های محل (وسعت، جمعیت، آب‌وهوا و رسوم و آداب، زبان یا لهجه و...) ضروری است.
 - ۲- در محل آثار تاریخی یا کتابخانه‌ها و سایر مکان‌های عمومی می‌توان از جزوهای چاپ شده‌ای که اطلاعاتی سودمند را دربر دارد استفاده کرد و یا از مسئولان آنجا سؤال نمود. در صورت امکان بهتر است از آثار تاریخی عکس و یا طرحی تهیه کنیم علاوه بر این، نباید نوشتن رویدادهای سفر و شرح ملاقات با بزرگان یا اهالی هر محل را از یاد ببریم چون ممکن است در شناخت و نتیجه‌گیری در بعضی از موضوعات اجتماعی و محلی سودمند واقع شود.
 - ۳- هر شب یا در هرفرصت دیگری باید یادداشت‌های مربوط به بازدیدها و نقاط دیده شده را بررسی و تنظیم کنیم و مواظب باشیم تا مطلبی از قلم نیفتد و از اظهار نظرهای شخصی و آمیخته با حب و بغض پرهیز کنیم و در داوری‌ها، صمیمانه و صادقانه عمل نماییم.
- در پایان ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که نوشتن یک سفرنامه کامل و خوب، برای کسی که هیچ تجربه‌ای در این مورد ندارد، کار آسانی نیست، بنابراین بهتر است که نخست از یک نمونه کوچک آغاز کنیم مانند، شرح بازدید از یک موزه، یا مسابقه ورزشی و یا کوه‌نوردی.

زندگی‌نامه

زندگی‌نامه (Biography) مجموعه رخدادهایی است که در زندگی یک نفر اتفاق می‌افتد. بنابراین، زندگی‌نامه هرکس، در حقیقت، داستانی است که خود او قهرمان اصلی آن است. در زبان فارسی کتابهای مختلفی درباره شرح حال بزرگان علم و ادب نوشته شده است مخصوصاً کتابهای «تذکره» که شرح حال شاعران معروف است. مانند، لباب‌الالباب از محمد عرفی، تذکره الشعرا از دولتشاه سمرقندی (که نوشته‌های این گونه کتابها از هر جهت قابل اعتماد نیست) کتابهایی نیز در شرح حال عارفان برجای مانده است مانند تذکره الاولیاء عطار، نفحات الانس جامی و نیز کتابهایی هست که شرح حال بزرگان از هر گروه و طبقه‌ای در آن بیان شده است چون، ریحانة‌الادب از محمد علی مدرسی تبریزی، لغت‌نامه دهخدا، و دایرة‌المعارف فارسی دکتر مصاحب.

کتابهایی نیز اختصاصاً در شرح حال بعضی از مردان دین و سیاست و سخنوران بزرگ نوشته شده است مانند: سیرت رسول‌الله ترجمه رفیع‌الدین اسحاق همدانی، فرخی سیستانی از دکتر غلام‌حسین یوسفی، فیلسوف ری (درباره زکریا رازی) از دکتر مهدی محقق. در روزگار ما در مجله‌ای چون «کیهان فرهنگی» و «رشد ادب فارسی» نیز مصاحبه‌ها و گفت و شنودهایی با استادان و محققان انجام می‌گیرد که در معرفی و شناسایی این افراد نقش بسیار مهمی دارد.

بعضی از نویسندگان و دانشمندان نیز، خود شرح حالشان را به صورت کامل یا از جهاتی معین نوشته‌اند، مانند کتاب «روزها» از دکتر اسلامی ندوشن و کتاب «آن روزها» از دکتر طه‌حسین ، به این نوشته‌ها (زندگی‌نامه خودنوشت) اتوبیوگرافی (autobiography) می‌گویند.

چگونه «زندگی‌نامه» بنویسیم؟

برای نوشتن شرح حال شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی دو راه وجود دارد:

۱- آنهایی که هنوز زنده هستند، برای کسب آگاهی می‌توان با خودشان مصاحبه کرد و یا به کتابها و نوشته‌هایشان مراجعه نمود و یا می‌توان از بستگان، همکاران، دوستان و شاگردانشان کمک گرفت.

۲- برای نوشتن شرح حال کسانی که سال‌ها پیش درگذشته‌اند، روش کار دقیقاً مانند مقالات تحقیقی است؛ یعنی، ابتدا باید فهرستی از کتابها یا منابعی را تهیه کنیم که اطلاعاتی درباره شخص موردنظر در آنها وجود داشته باشد. (آثار خود او، کتابهای تاریخی، دایرة‌المعارف‌ها، کتابهای مخصوص شرح حال، مجلات و روزنامه‌ها) مطالبی که در آثار یک

شخص دربارهٔ خودش یافته می‌شود، در درجهٔ اول اهمیت است.

در ادبیات علاوه بر توصیف ظاهری یک شیء، وصفی زیباتر است که رنگی از احساس و خیال با خود داشته باشد؛ یعنی، به جای این که تصویر آنچه را می‌بینیم، عیناً بیان کنیم، در احساس و ذهن خویش اجزای آن را با چیزهایی دیگر مقایسه یا تشبیه کنیم تا خواننده در خیال خود، هر دو شیء را تصور کند و رابطهٔ میان آنها را دریابد و بدین ترتیب، از احساس خود لذت ببرد. برای هریک از پدیده‌های مادی جهان، چه طبیعی و چه مصنوعی می‌توان چنین کاری را انجام داد. وصف اشیاء به صورت غیر مستقیم هم ممکن است؛ مثلاً به جای آن که ما دربارهٔ یک چیز سخن بگوییم، خود آن را به سخن واداریم، چنان که گویی موجودی زنده، خاطرات خود را باز می‌گوید و خود را معرفی می‌کند.

عربی در فارسی

در نگارش فارسی نباید از کلمه‌هایی عربی دور از ذهن استفاده کرد مانند کلمه «مُنَوَّم» به جای «خواب‌آور» رعایت نکات زیر نیز الزامی است.

۱- علامت‌های جمع عربی: این علامت‌ها «ون» و «ین» (جمع مذکر سالم) «ات» (جمع مونث سالم) است. از این علامت‌ها نباید برای جمع بستن به کلمه‌های فارسی استفاده شود. (بازرسین، داوطلبین، فرمایشات و... غلط است.)

بعضی از این گونه کلمه‌ها، مانند «باغات، دهات، شمیرانات» نشان دهندهٔ یک مجموعه است و تنها برای نشان دادن صورت جمع به کار نمی‌رود. مثلاً «شمیرانات» به معنی «شمیران و توابع آن است». کاربرد این کلمه‌ها و نیز افزودن علامات جمع فارسی به کلمات عربی (مانند معلمان، زارعان) اشکالی ندارد.

توجه: علامت «جات» به عنوان نشانهٔ جمع در فارسی، پسندیده نیست و بهتر است تا جایی که می‌توانیم، به کار نبریم مگر آنکه برای نشان دادن «انواع یک چیز» به کار برده شود. مانند: کارخانجات، شیرینی جات، میوه جات که غلط نیست.

کلمهٔ «آلات» «خود به معنی «ابزارها» است» بنابراین، به کار بردن آن به این معنی اشکالی ندارد اما به عنوان علامت جمع غلط است. (مثلاً: آلات نجاری و آهن آلات اگر به معنی لوازم نجاری و لوازم آهنی باشد - درست است و نیز اگر برای نشان دادن «انواع یک چیز» به کار برده شود، اشکالی ندارد.)

۲- کلمه‌های جمع مکسر عربی (اخلاق، اولاد، احوال) نیازی به دوباره جمع بستن ندارد، و تا جایی که ممکن است نباید اینگونه کلمات را با علامات جمع فارسی جمع بست (اخلاق‌ها،

اولادها، احوالات نادرست است).

۳- آوردن «ال» که برای معرفه کردن کلمات عربی به کار برده می‌شود، با کلمه‌های فارسی درست نیست؛ مثلاً ترکیبهای حسب الخواش، حسب الفرموده، نباید به کار برده شود. (به کار بردن «حسب الامر» اشکالی ندارد).

۴- علامت مصدر جعلی (صناعی) عربی - در زبان عربی، علامت «یت» برای ساختن مصدر جعلی از اسم یا صفت یا ضمیر به کار برده می‌شود؛ مانند هویت و انسانیت که در زبان عربی درست است. اما به کار بردن این علامت با کلمه‌های فارسی درست نیست. (خوبیت، رهبریت، و... غلط است) بهتر است که به جای «یت» به آخر این کلمه‌ها «ی» مصدری بیفزاییم، تا هم شکل درست فارسی و هم معنی حاصل مصدر داشته باشد. (رهبری، خوبی و...)

۵- تنوین - تنوین را نباید با کلمه‌های فارسی به کار برد، مانند: گاهاً، سفارشاً، ناچاراً. شکل درست این کلمه‌ها چنین است: گاهگاه، سفارشی، بناچار. اگر به جای دو کلمه «اقلاً» و «اکثراً» کلمه‌های «لاقل و حداکثر» به کار برده شود، بهتر است. (به جای اقل و لاقل می‌توان ترکیب «دست‌کم» را بکار برد).

۶- مطابقه صفت و موصوف - در زبان عربی، صفت با موصوف از جهت جمع یا مفرد بودن و مذکر و مؤنث بودن مطابقه می‌کند. مثال: رجل عالم اما در زبان فارسی صفت در همه حال مفرد است و هیچ‌گاه علامت تانیث ندارد. (چون در زبان فارسی علامت خاصی برای مؤنث نیست).

مثال: مرد دانشمند، زن دانشمند، مردان دانشمند و زنان دانشمند.

بنابراین، ترکیبهای مأمور مربوطه، اقدامات لازمه، خانم‌های محترمه غلط است. و باید بجای آن نوشت: مأمور مربوط، اقدامات لازم، و خانم‌های محترم.

توجه: بکار بردن، «مدینه منوره»، «مدینه فاضله» و هیأت مدیره به دلیل کثرت استعمال آنها در زبان فارسی اشکالی ندارد. در زبان فارسی گاهی صفت و موصوف از لحاظ افراد و جمع مطابقت می‌کند. چون: «مطالب عظام» و «دایگان سیه‌معجران» بهتر است از نوشتن چنین ترکیبات و نیز از بکار بردن کلمه «گرام» بجای «گرامی» (به تقلید از زبان عربی) چون «علمای گرام» (جمع کریم) خودداری کنیم.

۷- صفت تفضیلی عربی + تر- افعال تفضیلی در عربی معادل صفت تفضیلی و صفت عالی در فارسی است. أَفْضَل = برتر، بَرْتَرین = اَعْلَم = دانا، داناترین. بنابراین، در فارسی، پیوستن پسوند «تر» یا «ترین» به آنها درست نیست.

توجه: به کار بردن کلمه «اولی‌تر» به دلیل رواج و کاربرد زیاد آن، از زمان سعدی تاکنون، اشکالی

ندارد. بهتر است از این ترکیب نیز استفاده نکنیم.

- ۸- علیه یا بر علیه - جار و مجرور «علیه» یعنی: براو یا برضد او و ترکیب «له» یعنی، به او یا به سود او پس افزودن پیشوند «بر» همراه با «له» و «علیه» درست نیست.
- کاربرد شکل صحیح فعل‌های باید و بایست.
- فعل «باید و می‌باید» را برای زمان حال و آینده به کار می‌بریم.
- مثال: خرداد باید گلستان سعدی را بخوانم.
- فعل‌های «بایست، می‌بایست و بایستی» را برای زمان گذشته اختصاص می‌دهیم و با فعل ماضی استمراری به کار می‌بریم.
- مثال: دیروز بایست به دبیرستان می‌رفتم.

گرفته‌برداری و غلط‌های ناشی از آن

وامگیری در زبان دو صورت کاملاً جدا دارد:

- ۱- وامگیری آگاهانه که عین یک لغت وارد زبان می‌شود و آن را «دخیل» یا «عاریتی» می‌نامند.
- ۲- وامگیری بسیار پوشیده و پیچیده از زبانهای دیگر که گرفته‌برداری نامیده شده است.
- گرفته‌برداری بر سه نوع است:
- ۱- گرفته‌برداری از اصطلاحات و ترکیبات: ترجمه لفظ به لفظ اصطلاحات. عبارت خارجی با حفظ ترتیب اجزای خود وارد زبان می‌شود مانند: سیب زمینی، راه آهن، زیردریای و... توجه: این شیوه بهترین راه اخذ اصطلاحات علمی و فنی جدید است.
- موارد نادرست این نوع گرفته‌برداری عبارتند از:

غلط درست

به جای

حمام گرفتن ← حمام کردن

در جریان قرار دادن ← آگاه کردن، اطلاع دادن، به اطلاع یا آگاهی رساندن

روی کسی حساب کردن ← من به امید شما هستم، من به شما اعتماد یا اطمینان دارم.

بی تفاوت ← بی اعتنا، بی توجه

خدای من ← خدایا

آتش گشودن ← آتش کردن، شلیک کردن، تیراندازی کردن

در رابطه با، در ارتباط با ← درباره، دریاب، در خصوص

در پیرامون ← درباره

۲- گرتة برداری معنایی: ترجمه دو یا چند معنای مختلف یک لفظ به یک کلمه. گاه از گرتة برداری معنایی چاره نیست اما غالباً به روح زبان لطمه می‌زند، خاصه در مواردی که لفظ مناسب دیگری برای بیان آن در زبان وجود داشته باشد.

موارد نادرست این نوع گرتة برداری:

۱- «نرخ» به جای «میزان یا سرعت»: نرخ تولید کتاب بسیار زیاد است. (غلط)، نرخ یادگیری (غلط)

۲- «رنج بردن» به جای «مبتلا بودن»: فلانی از فشار خون رنج می‌برد. (غلط)، این کتاب از بی‌نظمی عجیبی رنج می‌برد. (غلط)

۳- استفاده از «برخوردار بودن» برای بیان مفاهیم منفی: این خانه از چشم‌انداز زشتی برخوردار بود. (غلط)

۴- «بها دادن» به جای «اهمیت دادن»: ما به تکامل بشری بها می‌دهیم. (غلط)، «پریهادادن، کم‌بها دادن» (غلط)

۵- «بایستن» برای بیان «احتمال»: احمد باید اینجا باشد. (غلط)

گرتة برداری نحوی

پایه زبان بر نحو است، دو زبان وقتی متفاوتند که نحو آنها متفاوت باشد. توجه: گرتة برداری نحوی زیانبارترین نوع آن است زیرا شالوده زبان را تغییر می‌دهد و بر ساخت جمله تأثیر می‌گذارد و شیوه آن را تغییر می‌دهد. موارد نادرست گرتة برداری نحوی

۱- تکنولوژی می‌رود که ... به جای تکنولوژی نزدیک است که ...

۲- تو مرا نمی‌فهمی به جای تو حرف یا حال یا مقصود مرا نمی‌فهمی.

۳- استفاده از صفت اشاره «این و آن» در بعضی موارد مانند: بعضی معتقدند که دنیای بیرونی وجود ندارد و این ذهن ماست. (غلط)

۴- من روی این کار خیلی وقت گذاشته‌ام به جای من برای این کار خیلی وقت صرف کرده‌ام.

۵- به اندازه کافی کار دارم که فرصت دیدن او را نداشته باشم به جای آن‌قدر کار دارم که فرصت نمی‌کنم او را ببینم.

۶- من به تو فکر می‌کنم، من به تو می‌اندیشم. (استعمال حرف «به» گرتة برداری نحوی است.)

۷- استفاده از حرف اضافه «توسط» یا «به‌توسط»، «به‌وسیله»، «وسیله»، «به‌واسطه»، «از طریق»، «از جانب» ... خانه توسط احمد خریده شد. (غلط)، شهر از سوی دشمن آتش زده شد. (غلط)

دگرگونی زبان در سالهای اخیر به دو دلیل شدیدتر شده است:

- ۱- ترجمه از زبانهای خارجی در همه بخشهای اجتماع بخصوص در خبرگزاریها.
 - ۲- زیادی جوانان و نوجوانانی که در سالهای اخیر به خارج خصوصاً آمریکا رفته‌اند بی‌آنکه فرصت کافی برای آموختن زبان خود را داشته باشند.
- سرعت تحول فارسی می‌تواند به دو نتیجه زیانبار بینجامد:
- الف - مهجور ماندن و فراموش شدن زبان گذشتگان و قطع ارتباط فرهنگی
- ب - مختل شدن امر ارتباط میان مردم (تفهیم و تفاهم) که خود پایه تفاهم اجتماعی و هم‌زبانی است.

کاربرد کلمات متشابه

کلمات متشابه کلماتی‌اند که دارای تلفظ یکسان اما املا و معنی متفاوتند. باید با توجه به معنی آنها هر یک را در جای خود به کار برده، با املاي درست بنویسیم. دو نمونه از معروفترین کلمات متشابه عبارتند از: گذاردن و گزاردن.

۱- گذاردن به معانی زیر می‌آید:

الف - نهادن: بنیانگذار

ب - عبور کردن: رهگذار، رهگذر و ...

ج - ایجاد کردن (وضع): قانون‌گذار، قیمت‌گذار

د - رها کردن، ترک کردن: او را گذاشتم و گذشتم.

توجه: این کلمه همراه «احترام و منت» می‌آید: احترام گذاشت، منت گذار و ...

۲- گزاردن به معانی زیر می‌آید:

الف - خبر دادن: خبرگزار، گزارشگر

ب - گفتن: شکرگزار، سپاسگزاری

ج - ادا کردن: وامگذار

د - انجام دادن: کارگزار، نمازگزار، خدمتگزار، برگزاری

نمونه دیگر «بخشودن» و «بخشیدن» است:

بخشیدن با اسم مصدر «بخشش» و فعل امر «بخش» به معنی دادن چیزی به کسی است.

بخشودن با اسم مصدر «بخشایش» و فعل امر «بخشای» به معنی رحم کردن، آمرزیدن و عفو کردن است.

خداوند! به ما تندرستی ببخش و گناهان ما را ببخشای.
توجه: به جای «سلامتی و بهبودی» سلامت و بهبود را به کار برید.

اظهارنظر درباره یک نوشته یا کتاب (نقد ادبی و علمی)

توضیح: کلمه نقد در گذشته به معنی تعیین مقدار ارزش سکه از جهت ناخالصی بوده است ولی امروز برای سنجیدن ارزش آثار هنری و ادبی بکار می‌رود.
برای یک انتقاد درست، توجه به نکات زیر لازم است:

۱- **استقلال رأی:** یعنی، پیش از خواندن یک کتاب یا نوشته، تحت تأثیر سخن کسی قرار نگیریم و پیش داوری نکنیم و درباره خوبی یا بدی یک کتاب، بعد از خواندن و درک دقیق آن داوری کنیم.

۲- **توجه به معیارهای خاص هر موضوع:** ناقد باید درباره هر موضوعی با معیارهای خاص همان موضوع به نقد بپردازد و خود به قوانین آن علم یا فن که کتاب در آن موضوع نوشته شده است، آشنا باشد.

۳- **رعایت امانت در نقل قول:** در یک نوشته انتقادی، هرگاه به نکته‌ای خاص از یک کتاب اشاره می‌شود، باید عین آن مطلب را نیز بدون کوچکترین تغییری با تعیین شماره صفحه بیاوریم تا خواننده بتواند در خصوص سخن نویسنده و انتقادی که از آن شده، داوری کند.

۴- **توجه به محتوا و لفظ، هردو:** برای بررسی نوشته، شایسته است که آن را از دیدگاه محتوا موضوع بحث، عقاید نویسنده، حاکم بودن نظم منطقی بر نوشته، وجود ابتکار مآخذ مورد استفاده، مسائل اجتماعی و تاریخی و خصوصیات فردی و لفظ: نحوه بیان جمله‌ها و درستی آنها، بکار بردن اصطلاحات مخصوص، رعایت قوانین دستوری و نگارشی مورد توجه قرار دهیم.

فایده انتقاد (نقد)

یک انتقاد درست به شیوه‌هایی که گفتیم لااقل سه فایده خواهد داشت:

۱- نویسنده را به نقصهای اثرش آگاه می‌کند و موجب می‌شود او راه کمال را بییماید و از این‌گونه لغزشها در آثار بعدی برکنار بماند.

۲- چون در نقد ادبی، عیب‌ها و نقص‌های یک نوشته، مورد بررسی قرار می‌گیرد و راه

اصلاح آنها نشان داده می‌شود، بتدریج معیارهایی مشخص برای نقد آثار ادبی یا هنری به وجود می‌آید.

۳- انتقاد درست، راه تازه‌ای را در مطالعه به عموم خوانندگان نشان می‌دهد تا با دقتی بیشتر و روشی مفیدتر به مطالعه بپردازند.

شکل درست برای وجه وصفی فعل در جمله

هرگاه دو جمله دارای یک فاعل و یک زمان، پشت سرهم قرار گرفته باشد، می‌توانیم فعل جمله اول را در وجه وصفی؛ یعنی، به صورت «بن ماضی + ه» برای همه اشخاص یکسان بیاوریم؛ به شرط آنکه پس از وجه وصفی، حرف ربط «و» وجود نداشته باشد.

توجه: اگر دو فعل، ماضی نقلی، بعید و التزامی باشد، آوردن فعل جمله نخستین به صورت «بن ماضی + ه» وجه وصفی نیست، بلکه حذفی به قرینه لفظی در فعل جمله اولی صورت گرفته و بعد از آن حرف «و» هم لازم است.

او کتاب را برداشته و خوانده است. این جمله در واقع چنین بوده است:

او کتاب را برداشته است و خوانده است.

فعل جمله اول با جمله دوم یکسان است بنابراین فعل معین از فعل جمله نخست به قرینه لفظی حذف شده است.

اما این جمله:

او کتاب را برداشته و خواند.

چون فعل معین که در جمله اول حذف شده است در فعل جمله دوم وجود ندارد؛ فعل جمله نخستین در وجه وصفی است و بعد از آن به آوردن حرف «و» جایز نیست. شکل درست جمله بالا چنین است: او کتاب را برداشته، خواند.

طنز

نوشته‌ای آمیخته با خنده که بدی‌ها و پلیدی‌های فردی و اجتماعی را بزرگتر از آنچه هست نشان می‌دهد و هدف آن مسخرگی و یا شادمانی نیست بلکه خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش که منظور نظر اصلی آن سازندگی و هدایت است.

طنز با «هجو» و «هزل» متفاوت است بدین معنی که «هجو» برای اصلاح زشتی‌ها نیست و تنها برای تباه کردن شخصیت کسی نوشته می‌شود. و «هزل» بی‌ارزشترین نوع نوشته یا شعر است که فقط برای خوشمزگی و خنداندن دیگران بیان می‌شود. و هیچ‌گونه سازندگی و اصلاح

در آن نمی‌توان دید.

قالب نوشته‌ای که به زبان طنز بیان می‌شود معمولاً به صورت یک نامه، خاطره و یا داستان است. شاید این گونه داستان‌ها، خاطره‌ها یا نامه‌ها واقعیت نداشته باشند و متناسب با موضوع مورد نظر نویسنده، طراحی شود و گاهی هم ممکن است که رویدادی واقعاً رخ داده باشد و نویسنده با تغییرها و افزایشها منظور خود را بیان دارد.

زبانی هم که طنز بدان نوشته می‌شود تا حد ممکن باید به زبان گفتاری نزدیک باشد. بطور کلی در هر داستان یا خاطره‌ای، گفتارها از ویژگی‌های اجتماعی و علمی شخصیت‌های داستان یا خاطره تبعیت می‌کند؛ یعنی، اگر شخصیت اصلی داستان، فردی عامی و بی سواد است، گفتارها و زبان نوشته نیز عامیانه و گفتاری بیان می‌شود ولی اگر سخن یک فیلسوف است نمی‌تواند و نباید با زبان یک شخص عامی یکسان باشد.

طنز در ایران، بیشتر برای موضوع‌های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است و از طنزپردازان معروف می‌توان عبید زاکانی (قرن هشتم) و علی اکبر دهخدا (نخستین نویسنده طنزپرداز معاصر) و سید اشرف الدین حسینی (نخستین شاعر طنزپرداز معاصر) نام ببریم.

چند نکته راجع به رسم الخط و املاي کلمه‌ها

نوشتن کلمات مرکب: اگر دو کلمه یا یک کلمه و یک پیشوند یا پسوند با هم ترکیب شوند و اسم، صفت یا قید مرکب بسازند آنها را پیوسته (سرهم) می‌نویسیم به شرط آنکه آخرین حرف کلمه نخستین قابل پیوستن باشد: دلنشین، نازکدل. او راه را یگروزه رفت.

توضیح: یگروزه، مرکب است و سرهم نوشته شده است.

این موارد استثنا یا قابل دقت است:

۱- اجزای کلمه‌های طولانی که خواندن شکل ترکیبی آنها دشوار باشد، بهتر است جدا از هم نوشته شود: خوش برخورد، آسیب شناسی.

۲- بخش اسمی فعل مرکب را بهتر است جدا از فعل اصلی بنویسیم: آرام گرفتن، تاب دادن، غم خوردن.

۳- اگر حرف آخر کلمه نخستین «ا، د، ذ، ر، ز، ژ، و» باشد این حروف به کلمه یا پسوند بعدی نمی‌پیوندند: زورمند، خداپسند.

۴- اگر حرف آخر کلمه اول با حرف اول کلمه دوم یکسان باشد، نباید دو کلمه را سرهم

نوشت: دولت تر، هم منزل، هم مسلک.

۵- اگر حرف اول کلمه دوم در کلمه های ترکیبی «آ» باشد، هرگاه «آ» به طور دقیق خوانده شد، دو کلمه را جدا می نویسند و اگر نه علامت مد (ـ) می افتد و دو کلمه را به هم می چسبانیم. پیوسته: دلارام، دلاویز. جدا: بی آزار، جان آفرین. اما اگر حرف اول کلمه دومی، «ا، آ، یا اُ» باشد، دو کلمه را جدا می نویسند: هم اتاق، پاک اعتقاد، بی اندازه.

نوشتن علامت جمع: علامت جمع، در هر کلمه ای که ممکن باشد، باید پیوسته به کلمه نوشته شود: ماهها، کتابها، زنان، مردمان.

اگر آخرین حرف کلمه «ه، ه» ملفوظ باشد، در صورت جمع، علامت «ها» جمع را جدا می نویسند. فقیه ها.

کلمه هایی که حرف آخرشان های بیان حرکت (ه، ه ناملفوظ) باشد، مانند: خانه، اگر با علامت جمع «ها» همراه شدند، جدا از یکدیگر نوشته می شوند. هفته ها، خانه ها، اما اگر به علامت جمع «ان» و «ی» نسبت و «ی» مصدری و «انه» نسبت متصل شوند حرف «ه - ه» ناملفوظ به صورت «گ» - که شکل کهن آن است - نوشته می شود.

«ان» جمع: رفتگان «ی» نسبت: هفتگی

«ی» مصدری: خستگی «انه» نسبت: بیچگانه

نوشتن ترکیبات اضافی و وصفی: در ترکیبهای وصفی و اضافی، دو کلمه، جدا نوشته می شود. بانک ملی، شورای عالی.

در این گونه ترکیبها، اگر آخرین حرف کلمه نخستین، هاء ناملفوظ باشد، به جای کسره اضافه بر روی آن یک حرف «ی» می گذارند. این حرف را به صورت کامل هم می نویسند: خانه ی ما و بهتر است که بدین صورت نوشته شود: «خانه ما» نباید زیر این «ه» خط کسره گذاشت: زیرا این شکل «ه» غلط است.

نوشتن ی به صورت «ه»: در کلمه های فارسی، به کار بردن علامت «ه» به جای «ی» درست نیست. «آئین و گوئیم» غلط است و باید «آیین و گوئیم» بنویسیم.

نوشتن «که، این، آن»: حرف ربط «که» در چند مورد پیوسته نوشته می شود و در سایر موارد جداست. پیوسته نوشتن «که» در نشر، فقط در کلمه «بلکه» جایز است؛ سایر شکل های پیوسته آن مخصوص شعر است و آن هم باید طوری نوشت که با کلمه مشابه آن اشتباه نشود:

«کاو» (= که + او) درست است نه «کو» (= کجاست؟)

بهتر است کلمه های «این» و «آن» را جزء در کلمه های: «آنچه، همچنین، همچنان، همین»

جدا بنویسیم. مانند: این جا، آن جا، این کار

نوشتن فعلهای ربطی و ضمایر پیوسته: هنگام پیوستن کلمه‌ها به فعل‌های ربطی: «ام، ای، است، ایم، اید و اند» و ضمیرهای شخصی متصل «م، ت، ش، مان، تان، و شان» هرگاه آخرین حرف کلمه، ساکن باشد، حرف الف فعل‌های ربطی می‌افتد و اگر نه، باقی می‌ماند. ضمیرها نیز به شکل فعل‌های ربطی در می‌آیند. مثال:

با حرف متحرک: خانه‌ام، آزاده‌ای
با حرف ساکن: نگرانند، خریدند
و اگر حرف آخر کلمه، الف یا واو باشد، حرف الف به صورت «ی» در می‌آید: آشنایم، توانایی، نیکویی.

نکته: فعل ربطی «است» بهتر است کامل بنویسیم، مگر در صورتی که آخرین حرف کلمه پیش از آن، «الف» یا «و» باشد که در این صورت، الف از کلمه «است» حذف می‌شود. داناست، زیباست، رواست و نیکخوست.

توجه: در سه کلمه «چیست، نیست و کیست» پیوستن کلمه «است» به کلمه پیش از آن، به همین صورت اشکالی ندارد.

نوشتن «به/ب»: حرف «ب» تاکید، امر یا التزامی و حرف «ن، م» نفی و نهی همیشه پیوسته به فعل نوشته می‌شود. بروید، نرو، منشین.
حرف اضافه «به» جدا از کلمات نوشته می‌شود. به او گفتم، به خانه رفتم.

اسناد و نوشته‌های حقوقی

تعریف سند: نوشته‌ای که از لحاظ حقوقی، در مقام دعوی یا دفاع، قابل استناد باشد، سند نام دارد.

اسناد (جمع سند) از جهت اعتبار، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- اسناد و نوشته‌های عادی

۲- اسناد و نوشته‌های رسمی. مهمترین تفاوت این دو نوشته، این است که اعتبار سند رسمی از جهت درستی تاریخ و امضاءها و برخی از مطالب متن، از سند عادی بیشتر است. بطور مثال سند عادی را می‌توان در دادگاه انکار کرد ولی این ادعا در مورد سند رسمی پذیرفته نیست.

اسناد و نوشته‌های رسمی

اسناد و نوشته‌های رسمی، نوشته‌هایی است که در اداره‌های ثبت اسناد و املاک یا دفاتر

اسناد رسمی و یا نزد سایر مأموران رسمی، در حدود صلاحیت آنان و مطابق مقررات قانونی تنظیم شده باشد. بنابراین اسناد خرید و فروش، اجاره، صلح، ازدواج و طلاق و... در صورتی که در دفاتر اسناد رسمی نوشته شود و به ثبت برسد، جزو نوشته‌های رسمی حقوقی به‌شمار می‌رود.

متن این اسناد، معمولاً به وسیله کارکنان دفاتر مذکور تهیه می‌شود و به امضای طرفین معامله و شهود می‌رسد. این نوشته‌ها عموماً روی اوراق چاپی مخصوصی نوشته می‌شود و به امضای سردفتر و دفتربار می‌رسد و دارای شماره ثبت و تاریخ است. صورت مجلس‌های دادگاه‌ها، مأموران ثبت و نیروهای انتظامی و قضایی و حکم دادگاه‌ها و دادستان‌ها و معاونان‌شان نیز همه جزو اسناد رسمی است.

اسناد و نوشته‌های عادی یا غیر رسمی

اگر نوشته‌ای در مورد یک مسأله مانند: خرید و فروش، قولنامه، استشهاد، میان دو یا چند نفر بطور عادی بدون مراجعه به مرجع قانونی چون دفاتر اسناد رسمی یا اداره ثبت اسناد و املاک و یا... به امضاء برسد در حکم سند عادی است. اسناد عادی هم هرگاه در دادگاه‌ها مورد استفاده واقع شود پس از رسیدگی و اثبات متن و تاریخ و امضای آنها در حکم سند رسمی قرار می‌گیرد و دارای ارزش و اعتبار سند رسمی است.

اسناد و نوشته‌های لازم الاجرا

سندی است رسمی یا عادی که آنچه در متن آن به روشنی بیان شده باشد، بدون مراجعه به دادگاه و صدور حکم، از طریق اجرای ثبت قابل اجراست. مانند قبض ذمه‌ای (در دفترخانه اسناد رسمی) و چکهای بانکی.

تکات عمومی و لازم در مورد نوشتن اسناد

(الف) قید دقیق مشخصات طرفین: ذکر دقیق نام، نام خانوادگی، نام پدر، تاریخ و محل تولد و شماره و محل صدور شناسنامه و استخراج این اطلاعات از منابع موثق و مورد اطمینانی چون شناسنامه عکس‌دار یا گواهینامه رانندگی طرفین.

(ب) مشخصات چیزی که مورد قرارداد است: مشخصات مورد معامله، مصالحه یا اجاره، هرچه باشد، باید دقیقاً تعیین شود. (مثلاً در مورد ماشین ذکر نوع سیستم، شماره شاسی، شماره موتور، شماره شهرداری، مدل، رنگ و... و یا در مورد خانه یا دکان، تعیین مساحت زمین،

نشانی کوچه و خیابان، پلاک ثبتی، تعداد طبقه، مساحت زیربنا و... ضروری است)

ج) تطبیق مشخصات مالک در سند با مشخصات مدعی مالکیت: این نکته نیز اهمیت بسیار دارد که ببینیم آیا مشخصات کسی که ادعای مالکیت دارد، با مشخصات مالک در سند رسمی، یکسان هست یا نه؟ اگر کوچکترین تفاوتی در مشخصات فردی مشاهده شود، امکان دارد که تقلبی در این خصوص صورت گرفته باشد و یا مالک واقعی کسی دیگر باشد.

د) امضاء یا اثر انگشت: برای این که نوشته حقوقی اعتبار پیدا کند و قابل استناد باشد، باید به امضای اشخاصی که لازم است، برسد و نیز برای جلوگیری از تردید در تاریخ آن، بهتر است تاریخ نیز در آن نوشته شود. اگر احتمالی وجود داشته باشد که یکی از طرفین قرارداد، بعدها امضای خود را انکار کند، نویسنده سند عادی می تواند اثر دقیق انگشت طرفین قرارداد را نیز زیر قرارداد بگذارد. زیرا اثر انگشت، قابل انکار نیست و به وسیله متخصصان انگشت نگاری قابل اثبات است.

وکالتنامه

وکالت دادن، در حقیقت، واگذار کردن انجام کار خود به شخصی دیگر است تا مطابق شرایط و اختیاراتی که به وی داده می شود، کارهای معینی را انجام دهد. پس وکالتنامه، نوشته ای است که وکالت دهنده (موکل) در آن، اختیارات مورد نظر خود را به پذیرنده وکالت (وکیل) می دهد.

قولنامه

قولنامه، نوشته ای است که امضا کنندگان آن، انجام معامله ای را در آینده با سند رسمی، به یکدیگر قول می دهند و برای ضمانت اجرای قولشان، مبلغ معینی را به عنوان وجه التزام تعیین می کنند.

اجاره نامه

اجاره نامه معمولاً برای خانه، مغازه، زمین زراعتی و... نوشته می شود و در آن قید نام اجاره دهنده (موجر)، نام مستأجر، مورد اجاره، اجاره بها و تعهدات و شرایط ضروری است و باید به امضاء طرفین برسد.

آیدین نگارش

سال سوم

۱- زیبانویسی

اگر نوشته‌ای زیبا نوشته شود، در خوانندگان یا شنوندگان آن، شور و حالی پدید می‌آورد که از نوشته‌های ساده چنین کاری ساخته نیست. زیبانویسی می‌تواند در کتابهای تاریخی و علمی نیز به کار رود.

زیبایی نویسی: عوامل زیبانویسی عبارتند از: ۱- استفاده از تشبیه و استعاره ۲- پیدا کردن مناسب‌ترین کلمه ۳- استفاده از حدیث، قرآن، شعر و یا اشاره به واقعه یا رویدادی ۴- ایجاد روح در چیزهای بی‌جان ۵- استفاده از تمثیل.

توجه: ۱- علاوه بر ساده‌نویسی، زیبانویسی هم سبب جذابیت اثر می‌شود.

۲- استفاده از استعاره و تشبیه و خیال سبب زیباتر شدن یک نوشته می‌گردد.

از جمله متن‌هایی که بر طبق اصول فوق به رشته تحریر درآمده‌اند می‌توان از ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی از متن عربی کليلة و دمنه، تاریخ بیهقی و برخی آثار جلال آل احمد و شریعتی نام برد.

۲- تشبیه و استعاره

مباحث مربوط به این قسمت مشروحاً در قسمت آرایه‌های ادبی بیان شده است. (تمامی آرایه‌های لفظی و آرایه‌های معنوی و صور خیال چون تشبیه، استعاره و ...)

۳- مناسب‌ترین کلمه

نویسنده دقیق، بهترین و مناسب‌ترین کلمه و تعبیر را برای معنی موردنظر برمی‌گیرد به گونه‌ای که از نظر آهنگ، متناسب و از نظر مفهوم دقیق باشد، مانند برگزیدن «بنابراین» به جای «علی‌هذا» و «من حیث المجموع».

نویسیم

بنویسیم

بنابراین (بر روی هم) علی‌هذا یا «من حیث المجموع»

و یا نمونه‌هایی از قبیل بکار بردن «آمیخته» بجای «مخلوط» و یا «معترف» بجای «خستو»

۴- گزارش

گزارش مجموعه‌ای از اطلاعات یا خبرهاست برای کسانی که از آنها اطلاعی ندارد و یا آگاهی آنان اندک است. بنابراین، هرگونه خاطره، سفرنامه، شرح یک رویداد یا داستان، نیز نوعی گزارش است.

انواع گزارش: (۱) کوتاه، (۲) خبری، (۳) تحقیقی.

۱- گزارش کوتاه: احتیاج به تحقیقات وسیعی ندارد. برای مثال گزارش یک کارمند برای دبیرخانه اداره و یا گزارش‌های کوتاه بازرسانی که برای بازدید از مکان‌های مختلف به محلی می‌روند.

۲- گزارش خبری: نوشته‌ای است درباره یک رویداد هنری، ورزشی، اجتماعی، سیاسی و مانند آن. نویسنده چنین گزارش‌هایی باید خود، تا حدی با رویداد موردنظر (ورزش، سیاست و ...) آشنایی داشته باشد.

۳- نوع دیگری از گزارش‌های خبری، شرح بازدیدهای علمی یا رسمی هیأتها از سازمان‌های داخلی کشور و یا سایر کشورهاست.

توجه: وقتی که یک گزارش تهیه شد برای تنظیم نهایی بهتر است که مطالب آن به سه بخش اصلی تقسیم شود:

الف) منظور از آن بازدید

ب) شرح بازدیدها، ملاقات‌ها و رخدادهای سفر همراه با فهرست نام‌های ملاقات کنندگان و ملاقات شوندگان

ج) نتیجه‌گیری و اظهارنظر.

نکته: علاوه بر این، عنوان گزارش و فهرست مطالب نیز در آغاز گزارش لازم است. در ضمن ترتیب منطقی و شرح دقیق حوادث باید آنچنان باشد که خواننده بتواند در پهنه ادراک و خیال خویش، تصویر کاملی را از صحنه‌های آن رویداد مجسم سازد.

۱- گزارش تحقیقی

گزارش‌های تحقیقی، اساس بسیاری از تقسیم‌های مهم اداری یا کشوری را تشکیل می‌دهد. گزارش تحقیقی در بسیاری از امور، مورد استفاده قرار می‌گیرد نظیر بررسی عدم پیشرفت کار در یک اداره یا کارخانه؛ گزارش پیشرفت کار در یک طرح بزرگ ساختمانی؛ گزارش درباره یک رویداد مهم اجتماعی مانند انقلاب و سوابق و موضوعات وابسته به آن و...

چگونگی گردآوری اطلاعات

جمع‌آوری اطلاعات از سه راه امکان‌پذیر است: «خواندن، دیدن، شنیدن» اما بدیهی است که این سه روش در هر گزارشی، یکسان مورد استفاده نخواهد بود.

۱- خواندن: در تهیه گزارش، پیش از هر کار دیگر، باید از تحقیقات احتمالی دیگران دربارهٔ طرح موردنظر، دقیقاً آگاه شویم تا اولاً دوباره کاری نشود و ثانیاً اگر تحقیقاتی انجام شده باشد، از روش‌ها و نتایج آنها استفاده کنیم.

برای خواندن که اولین قدم در تهیه گزارش است نخست باید فهرست کاملی از آثار و کتابهای موردنظر تهیه و سپس با ارزیابی آنها، مآخذ دست اول و دقیق را مشخص کنیم. بعد از این‌که مآخذ مهم و ضروری تهیه شد، نوبت به خواندن دقیق تک‌تک آنها می‌رسد و بدین منظور باید پیش از تحقیق و مطالعه، فیش‌هایی را تهیه کنیم.

فیش و طرز تهیه آن: فیش، نام کاغذهایی است که به یک اندازه بریده باشند. مثلاً تقسیم کردن یک ورقه امتحانی به ۸ قسمت مساوی، سبب بوجود آمدن ۸ عدد فیش می‌گردد. بدیهی است برای مطالب مفصل‌تر، فیش‌های بزرگتری لازم است. اما در هر حال، نوشتن دقیق شمارهٔ صفحه، نام کتاب، نام مؤلف یا مترجم، شماره جلد، سال چاپ یا شمارهٔ چاپ و محل چاپ مآخذ مورد استفاده، در پایین مطالب فیش‌ها ضروری است تا هنگام استفاده بتوانیم سند مطالب را مشخص کنیم.

۲- دیدن: برای تهیه بسیاری از گزارش‌ها، ناچاریم که بدیدن یک یا چند محل برویم؛ بازدید از محل ممکن است بصورت رسمی و آشکار باشد و یا به شکل غیررسمی و محرمانه. اما در هر حال، مشاهدات باید دقیق، کامل و بی‌هیچ‌گونه غرض شخصی یا دداشت شود. در ضمن هرگاه لازم باشد، هنگام بازدید می‌توان از صحنه‌ها یا محل‌های موردنظر، عکس تهیه و به گزارش ضمیمه کرد.

۳- شنیدن: اطلاعاتی که برای تهیه بعضی از گزارش‌ها بدان نیازمندیم ممکن است که در حافظهٔ بعضی از شاهدان یا افراد آگاه وجود داشته باشد، اما در هیچ کتاب و نوشته دیگری نتوان آن را سراغ گرفت، بنابراین اگر بخواهیم که از حادثه‌ای مانند حادثه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (جمعه سیاه) گزارش دقیقی تهیه کنیم، سخن کسانی که در محل حضور داشته‌اند، از هر سند یا نوشته‌ای بهتر است. برای دریافت این‌گونه اطلاعات، از دو راه می‌توان به این کار پرداخت:

مصاحبه: برای مصاحبه ابتدا باید الف - شخص موردنظر را شناخت. ب - نسبت به مصاحبه با او به هر صورت ممکن اقدام کرد.

در تهیه گزارش، مصاحبه‌کننده باید:

- ۱- در روز تعیین شده، سروقت حاضر باشد.
 - ۲- وسایل لازم مانند قلم و کاغذ و حتی در صورت لزوم، زیردستی با خود داشته باشد.
 - ۳- خود را معرفی کند و در تمام مدت مصاحبه، آداب معاشرت و ادب اجتماعی را کاملاً رعایت کند.
 - ۴- مصاحبه را شخصاً رهبری کند.
 - ۵- پس از پایان مصاحبه، تشکر نماید.
- پرسشنامه: سؤالاتی را که ما می‌خواهیم در مصاحبه مطرح کنیم باید:**
- ۱- کاملاً مشخص و گویا باشد و مبهم و دوپهلو نباشد.
 - ۲- پرسش‌ها کلی و پردامنه نباشد.
 - ۳- پرسش‌ها باید صورتی طرح شود که اشتیاق پاسخ دهنده را برای پاسخ دادن برانگیزد.
- بعد از آماده شدن پرسشنامه، نامه‌ای احترام‌آمیز به عنوان گیرنده آن می‌نویسیم و ضمن معرفی خود، با بیان هدف خویش از تهیه گزارش، مؤدبانه از وی درخواست می‌کنیم که با ما همکاری کند و ما را در رسیدن به هدف یاری نماید.
- اگر پاسخ دهنده در شهر دیگری ساکن باشد، بهتر است که یک عدد پاکت سفید مناسب که آدرس خود را روی آن نوشته و به مقدار کافی تمبر روی آن چسبانیده باشیم، همراه با پرسشنامه بفرستیم تا پاسخ دهنده برای بازفرستادن پرسشنامه هیچ‌گونه مشکلی نداشته باشد.

طرح‌ریزی و تنظیم گزارش

- آنچه باید در یک گزارش بیاید به این ترتیب است:
- ۱- عنوان گزارش. توضیح: باید عنوان کاملاً گویا و نشان دهنده هدف باشد.
 - ۲- عنوان نویسنده، تاریخ تنظیم و نام شخص یا سازمان گیرنده گزارش، در وسط صفحه عنوان یا در صفحه پس از آن.
 - ۳- نوشتن فهرست مطالب و فهرست پیوست‌ها، عکس‌ها یا نقشه‌ها.
- مقدمه گزارش:** در این قسمت باید هدف از گزارش، فواید آن، چگونگی گردآوری اطلاعات و ارزش و انواع اسنادی که مورد توجه قرار گرفته، روش کار، زمانی که برای آن صرف شده، افرادی که در جمع‌آوری مطالب همراهی کرده‌اند و خلاصه هر نکته‌ای که بتواند کیفیت کار را بخوبی نشان دهد، برای خوانندگان بیان شود.
- نوشتن متن گزارش:** توضیح: طرح متن، اندیشه و دقت کافی لازم دارد. در متن گزارش همواره باید حقیقت‌گویی موردنظر باشد و از کسی به‌صورتی خصمانه سخن گفته نشود، زیرا

غرض از تهیه گزارش، بیان یافته‌ها و رسیدن به حقیقت است. در آخر، نوبت به نتیجه‌گیری و طرح پیشنهاد می‌رسد. در این بخش، براساس اطلاعات و آمار و ارقامی که در متن گزارش ارائه شده است به نتیجه‌گیری صحیح و بدون غرض می‌پردازیم. بعد از آن مطالب را پانویس کرده، یکبار دیگر می‌خوانیم تا کلمه یا کلماتی را که ممکن است از قلم افتاده باشد، بر متن بیفزاییم و اصلاحات لازم را انجام دهیم.

۱- مقاله‌نویسی

مقاله، نوعی نوشته است که دریافته‌ها یا نظریات نویسنده را در موضوع یا موردی خاص، به خوانندگان منتقل می‌کند و یا به عبارت دیگر، نویسنده مقاله، بدین وسیله یک نکته مبهم را با استناد به تحقیقات، آزمایش‌ها یا عقاید شخصی خویش روشن می‌سازد.

۱- مقالات علمی و تحقیقی: برای بیان یا ارزیابی یک حقیقت علمی است براساس آزمایش یا تحقیق و تجربه. (بدون دخالت احساسات و کاملاً برپایه منطق و استدلال)

۲- مقالات سیاسی، اجتماعی و تربیتی: این‌گونه مقالات، زمینه‌های گسترده‌ای دارد، زیرا در هر اجتماعی، صدها دشواری و موضوع و نظریه مطرح است. در مقالات اجتماعی، مطالعه و تجربه و آمارگیری و مشاهده، کم‌وبیش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۳- مقالات ادبی: ۱- دربارهٔ یک شاعر یا جریان ادبی؛ تحقیقی و بدون دخالت تخیل و احساس

۲- نوشته‌های ادبی که به وصف تخیلی یک منظره، یا یک پدیده می‌پردازد.

۳- مقالات دینی: عرفانی و فلسفی، از راه مطالعه و تحقیق در کتابهای مهم و قابل استناد.

۴- مقاله انتقادی: در این‌گونه مقالات، یک نوشته یا یک کتاب ارزیابی شده خوبی یا بدی و نقص یا کمال آن بی‌هیچ غرضی بر اساس واقعیت بررسی می‌شود.

طرح مقاله

طرح کلی مقاله، معمولاً به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱- مقدمه: بیان هدف نویسنده و روش تحقیق اوست و دسته‌بندی مآخذ مورد استفاده از جهت میزان سندیت و درستی محتوا؛ اگر آن مقاله درباره‌ی یک آزمایش علمی نوشته شود، باید روش‌ها، نحوه‌ی عمل، ابزارها و شرایط آزمایش به دقت شرح داده شود.

۲- مطالب اصلی (متن مقاله):

- ۱- بیان منطقی مطالب به دلیل اهمیت آنها و پیوستگی مطالب به یکدیگر.
- ۲- تقسیم مطالب بنابر تنوع آنها به فصل‌های جداگانه و هرفصل به بخشهای کوچکتر و...
- ۳- بیان حقیقت بدون ترس از مخالفان (احساس آزادی و استقلال)
- ۴- بیان مطالب مستند و همراه با استدلال‌های درست و منطقی و در ضمن ساده و روشن.
- ۵- قرار دادن نقل قولهای مستقیم در داخل گیومه. اما اگر عین جمله‌ها نقل نشود، بلکه مفهوم کلی یا خلاصه آن را نقل کنیم، علامت گیومه لزومی ندارد.
- توضیح: اگر به آیات قرآن کریم یا احادیث استناد شود، باید در پاورقی، شماره‌ی آیه و نام سوره قید شود و در مورد احادیث، ذکر سند و مآخذ ضروری است.
- ۶- بیان مثال و شاهد برای روشن ساختن مطالب.
- ۷- بیان روشن و تمام مطالب در مقالات تحقیقی. کلمه‌ها و جمله‌ها باید دقیق و روشن باشد و معنی موردنظر نویسنده را به بهترین وجه برساند.
- ۸- رعایت علامتگذاری (نقطه و...) در تمامی جمله‌ها ضروری است.
- پس از تنظیم مطالب متن مقاله و نوشتن آنها، زمان نتیجه‌گیری فرا می‌رسد. این نتیجه‌گیری باید منطقی و در چهارچوب کلی مطالب طرح شده باشد.

سخنرانی

ظاهراً نداشتن اعتمادبه‌نفس، ترس از بی‌توجهی شنوندگان یا عدم موفقیت در بیان مطالب دلایل کسانی است که احساس می‌کنند قادر به سخنرانی نیستند. بنابراین سخنران باید به خود تلقین کند که شنوندگان او، همه مشتاق شنیدن سخنان اویند. برای رفع مشکلات احتمالی در حین سخنرانی نظیر: عدم اطمینان از ارائه مطالب و یا گسسته شدن سخن و فراموش کردن دنباله کلام و... بهتر است که چند روز پیش از سخنرانی، مطالب موردنظر خود را عیناً مانند یک مقاله یا گزارش تحقیقی بنویسیم و سپس چندبار مطالب نوشته شده را بخوانیم و به‌خاطر بسپاریم و در عین حال، عنوان‌های کلام و خلاصه‌ای بسیار فشرده از تمامی مطالب را آماده کنیم تا هنگام

سخنرانی پیش روی خود بگذاریم و در صورت لزوم باتوجه به آن، منظور خود را کامل و با سیر منطقی بیان کنیم.

برای سخنرانیهای مهم که در حضور عده زیادی انجام می شود، بهتر است که قبلاً سخنان خود را یک یا چندبار به صورت تمرین و در اتاق خالی یا در حضور دوستان خود بیان نماییم. همچنین لازم است سخنران برای پرسش های احتمالی که بعضی از شنوندگان از او در پایان سخنرانی خواهند کرد، پاسخ های مناسبی را پیش بینی کند.

ارکان سخنرانی

برای هر سخنرانی باید به این پرسشها توجه کرد: چه بگوییم و چگونه بگوییم؟

۱- چه بگوییم؟

الف - موضوع سخنرانی: موضوعی که برای سخنرانی انتخاب می شود، باید توجه شنوندگان را جلب کند و عواطف و اندیشه آنان را در مسیر مورد نظر گوینده، به حرکت درآورد. هر سخنران می تواند دو هدف داشته باشد نخست می خواهد شنوندگان را از دریافته ها و حقایق مورد نظر خویش در مسائل تاریخی و علمی آگاه سازد دوم می خواهد با بیان نظریات خود در مسائل سیاسی و اجتماعی، شنوندگان را تحت تأثیر قرار دهد و آنان را با خود موافق و گاه در انجام یک فعالیت اجتماعی و سیاسی هماهنگ و همراه سازد.

ب - ترتیب مطالب: کلام آغازین در سخنرانی، بسیار اهمیت دارد، زیرا نخستین ارتباط فکری و عاطفی بین گوینده و شنونده از اولین کلام آغاز می شود. از این رو، اگر شروع کلام با یک شعر، تمثیل یا داستان کوتاه، آیه ای از قرآن یا حدیثی از پیامبر و... باشد بهتر است.

توجه: این شروع باید با موضوع سخنرانی کاملاً سازگار و مرتبط باشد. آن گاه نوبت به اصل مطالب می رسد. رعایت ترتیب منطقی در مطالب سخنرانی ضروری است تا بدین وسیله، شنوندگان را بتدریج و همگام با خود به اوج مقصود رهبری کنیم.

در پایان سخنرانی، باید خلاصه مطالب را بیان کرده، از گفتگوی خود نتیجه گیری کنیم.

۲- چگونه بگوییم؟

برای چگونه سخن گفتن رعایت نکات زیر ضروری است:

الف - سخن خود را متناسب با سطح بینش و آگاهی شنوندگان مطرح کنیم.

ب - هرگاه آثار خستگی را در شنوندگان مشاهده کردیم، با یک شعر یا لطیفه زیبا که مناسب مقام باشد، خستگی را از آنان دور کنیم.

- ج - آهنگ صدای خود را متناسب با نوع جمله‌ها تغییر دهیم؛ گاهی با هیجان و بلند و زمانی آرام و ملایم سخن بگوییم تا در شنوندگان تأثیر کند.
- د - از حرکات دست و سر برای بهتر فهماندن مطالب به شنوندگان استفاده کنیم. افراط در این کار روا نیست و موجب دل‌زدگی و یا تمسخر خواهد شد.
- ه - هر جا که لازم باشد، از اسلاید و فیلم و تصویر استفاده کنیم؛ عفت‌کلام داشته باشیم و در سخنان خود حرمت حاضران را رعایت کنیم.
- و - سخن خود را با خوشرویی و تبسم آغاز کنیم و با مهربانی سخن بگوییم مگر به تناسب کلام که لحن غمگین و خشمگین به خود بگیریم؛ و با روحیه‌ای انتقادپذیر سخن بگوییم و اگر حرف حقی شنیدیم صمیمانه بپذیریم و انتقاد نادرست را با استدلال پاسخ بگوییم.
- ز - مدت سخنرانی را در نظر داشته باشیم و پیش از شروع سخنرانی، مطالب خود را آنچنان تنظیم و آماده کنیم که در همان مدت معین پایان یابد. زیرا در جلسات رسمی پس از پایان وقت سخنران ابتدا به او اخطار می‌کنند و بعد خواستار تمام شدن سخنش می‌شوند.
- توجه: کلمه «را» اگر نشانهٔ مفعول جمله باشد، باید پس از مفعول آورده شود. آوردن آن پس از جمله توضیحی مربوط به مفعول درست نیست:
- من کتابم که تازه خریده‌ام، را آوردم (غلط)
- من کتابم را که تازه خریده‌ام، آوردم (درست)

داستان

بسیاری از شاعران و نویسندگان، داستان را به عنوان وسیله‌ای برای بیان سخن و ابلاغ پیام خویش برگزیده‌اند، و یا به عبارت دیگر، داستان دریچه‌ای است به جهان پندار و اندیشه نویسنده که تصویر زندگی را از دیدگاه او نشان می‌دهد.

در زبان فارسی کتابهایی موجود است که مجموعه‌ای از داستان است مانند: جوامع الحکایات و لوامع الروایات از سدیدالدین محمد عوفی، مقامات حمیدی از حمیدالدین بلخی و گلستان از سعدی شیرازی. امروزه اصطلاح «داستان» برای این کتابها و قصه‌ها، به کار برده نمی‌شود. قالب «داستان» به شکل «رمان» یا «داستان کوتاه» از اروپاییان گرفته شده است. در این بیان، داستان اصطلاح عامی است برای روایت یا شرح و گزارش حوادث. در ادبیات داستانی، عموماً داستان نمایش تلاش و کشمکشی است میان دو نیروی متضاد و یک هدف.

برای نوشتن داستان، باید به عناصر سازنده آن توجه کنیم که عبارتند از:

۱- موضوع و مضمون داستان

موضوع داستان باید سرگرم کننده و در عین حال، نمودار واقعیات زندگی انسان باشد، چنان‌که گویی واقعاً اتفاق افتاده است. در حالی‌که شاید چنین نباشد و عملاً اتفاق نیفتاده باشد البته گاهی هم ممکن است حوادث داستان از واقعیات گرفته شود.

حوادث داستان باید مانند حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته بوده، چنان‌که اگر بخشی از آن را برداریم، رابطه سایر بخشها قطع شود. نویسنده داستان، مایه‌های اصلی را از زندگی می‌گیرد و آنها را چنان با هم ترکیب می‌کند که بازگو کننده پیام یا برداشت وی درباره انسان یا جهان است. مسائلی که در داستان مطرح می‌شود، گاهی فردی است، گاهی اجتماعی و زمانی الهی، یعنی، محتوای بعضی از داستانها مشکلات فردی یک انسان را مطرح می‌سازد و در داستانی دیگر، مسائل اجتماعی مایه اصلی را تشکیل می‌دهد و ممکن است در یک داستان مسأله اعتقادات و رویاهای آدمی در ارتباط با پروردگار و یا نیروهای الهی و اهریمنی مطرح شود مانند کمدی الهی دانت.

۲- شخصیت‌های داستان

کسانی که حوادث داستان را پدید می‌آورند، «شخصیت‌های داستان» نام دارند. شخصیت‌های داستان باید دارای ویژگی زیر باشند:

الف - واقعی باشند؛ نه مانند قصه‌های قدیم به صورت غول و جن و دیو در داستان آشکار شوند.

ب - رفتار و اعمال آنها باید آنچنان باشد که در ذهن خواننده، تصویری را که نویسنده از آن شخصیت در نظر دارد، به وجود بیاورد.

ج - شخصیت‌های داستان باید علاوه بر حقیقی بودن و داشتن تناسب جسمی و روحی با نقش خویش، تا آخر داستان به یک صورت باقی بمانند. غرض از شخصیت، آن شخصیت درونی است که در رفتار انسان ظاهر می‌شود و باید از آغاز تا پایان داستان یکسان تصویر شود.

د - شخصیت‌ها در داستان کوتاه، معمولاً عوض نمی‌شوند اما در داستان بلند (رمان) ممکن است، چنین تغییری رخ دهد.

۳- زاویه دید

روشی که نویسنده، به وسیله آن، طرح و حوادث داستان را به خواننده عرضه می‌کند، زاویه دید نام دارد. زیرا خواننده و نویسنده هر دو از آن زاویه به حوادث داستان نگاه می‌کنند مثلاً

بعضی از داستانها به وسیلهٔ اول شخص روایت می‌شود. (قهرمان داستان روایت کننده است مانند «گوزن سیاه سخن می‌گوید» نوشتهٔ «جان، ج. نیهارت» و ترجمهٔ ع. پاشایی). در بعضی راوی مشخص نیست مثل این است که کسی (یا خود نویسنده) شاهد حوادث داستان بوده و به نقل داستان پرداخته است. مانند «سووشون» از سیمین دانشور. گاهی هم داستان به صورت یادداشتهای روزانه است.

نوعی دیگر از داستانها، به صورت نامه‌هایی است که میان دو نفر ردوبدل می‌شود. مانند «بابالنگ‌دراز» نوشتهٔ «جین وبستر». روش روایت داستان (زاویه دید) در داستان کوتاه (تول) از آغاز تا پایان ثابت است، اما در داستان بلند (رمان) ممکن است تغییر کند. در یک داستان بلند می‌توان از دو روش با هم استفاده کرد.

۴- صحنه پردازی

مکان محیطی که حوادث داستان در آن صورت می‌گیرد «صحنه داستان» نام دارد. بنابراین در صحنه داستان باید به این موارد توجه شود:

الف - مکان جغرافیایی داستان، به نحوی نشان داده شود تا خواننده بتواند وضع و حدود محل را در ذهن خویش تجسم کند مانند، کنار دریا، کویر، میدان جنگ و یا چنانچه حوادثی از داستان در محل کار یکی از شخصیت‌ها اتفاق بیفتد، وصف محل کار ضروری است تا خواننده، تناسب حوادث و مکان وقوع را دریابد. در محدودهٔ چنین مکانی، باید عادت و رفتار، فضای مناسب فرهنگ مذهبی رعایت شود.

ب - زمان وقوع حوادث باید مورد توجه قرار گیرد تا صحنه داستان، متناسب با آن توصیف شود و لوازم و اشیای مکان، رخدادها با زمان آن حوادث جور درآید؛ مثلاً، اگر حوادث داستان مربوط به ۱۰۰ سال پیش است تناسب زمان با وضع کوچه‌ها و لباسها و سایر چیزها نیز در نظر گرفته شود.

۵- گفتگو

گفتگو، بخش اعظم «نمایش» را تشکیل می‌دهد، اما در داستان نیز معمولاً بخش بزرگی است که به داستان جاذبه می‌دهد. دربارهٔ نحوهٔ گفتگو، توجه به چهار نکته لازم است:

اول - گفتار هر شخصیت باید با ویژگی‌های روانی (شخصیت فکری، اعتقادی و درونی) تحصیلات و شغل او متناسب باشد؛ مثلاً، یک آدم معمولی هیچگاه به صورت کتابی و ادبی سخن نمی‌گوید.

دوم - گفتگوی شخصیت‌های داستان باید با کلمات متناسب زمان داستان بیان شود. برای مثال اگر زمان داستان متعلق به امروز است به کار بردن جملات و کلمات ۵۰۰ سال پیش درست نیست، مانند استفاده از «نیک از جای شدن»، به معنی خشمگین شدن که به عصر بیهقی مربوط است.

سوم - لحن کلام و طرز ادای سخن باید با شخصیت خاص هر داستان تناسب داشته باشد؛ مثلاً، یک کودک ممکن است کلمات را درهم بشکند یا حرفی را در حرفی دیگر تبدیل کند.

چهارم - موضوع و فضای کلی هر داستان نیز باید در گفتگو مورد توجه باشد؛ مثلاً، در داستان‌های غم‌انگیز، خنده‌دار، پهلوانی و غیره، گفتارها باید با صحنه و حال و هوای داستان هماهنگی داشته باشد.

۶- تفاوت داستان کوتاه و رمان

در رمان، حوادث بسیاری نقل می‌شود و به‌طور کلی، شخصیت اصلی داستان، در مدت زیادی از زندگی وی ترسیم می‌شود و در این مدت رویدادهای بسیاری اتفاق می‌افتد. اما در داستان کوتاه، تنها بخشی از زندگی بازیگر اصلی نشان داده می‌شود و سایر حوادث زندگی او را نادیده می‌گیرند و یک حادثه از زندگی او را به نمایش می‌گذارند، این حادثه باید هیجان‌انگیز باشد، چنان‌که خواننده را به خود جلب کند و در او کاملاً تأثیر گذارد. داستان کوتاه باید در همه خوانندگان تأثیر واحد برجای نهد.

توجه: بهتر آن است که داستان کوتاه بیش از ۴۰۰۰ کلمه نباشد.

۷- نمایشنامه، فیلمنامه

نمایشنامه، داستانی است که در صحنه نمایش به وسیله بازیگران اجرا می‌شود از جهت ساختار حوادث و شروع و ختم و کلام و... تفاوتی با یک رمان ندارد. از لحاظ زمانی، نمایشنامه، بسیار کهن‌تر از رمان یا داستان کوتاه است، در یونان قدیم نمایشنامه‌هایی به صورت کمدی یا تراژدی وجود داشت. ارسطو در کتاب فن شعر قواعد خاص این دو نوع نمایشنامه را تنظیم و تدوین کرده است. در قرن پنجم قبل از میلاد، نمایش در یونان به اوج کمال خود رسید. نمایشنامه‌های امروزی سه نوع‌اند:

- ۱- نمایش کمدی که کارهای خنده‌دار یک شخصیت در آن نمایش داده می‌شود.
- ۲- تراژدی که نمایش یک ماجرای غم‌انگیز است.
- ۳- درام که نمایشی از کمدی و تراژدی است.

تفاوت‌های مهم نمایشنامه و داستان

الف - نمایش از لحاظ موضوع و زمان، به چند بخش تقسیم می‌شود که هر قسمت را یک پرده می‌نامند. برای نمایش به تعداد پرده‌ها، صحنه‌پردازی لازم است و ماجرای داستان باید طوری نوشته شود که در آن چند صحنه، قابل اجرا و اتمام باشد.

ب - در داستان، نویسنده، صحنه‌ها را به کمک توصیف در ذهن خوانندگان مشخص و ترسیم می‌کند ولی در نمایش باید قبل از هر صحنه، تمام راهنمایی‌های لازم برای صحنه‌آرایی، لباس بازیکنان و دیگر جزئیات و حرکات نوشته شود تا هنگام اجرای نمایش مورد توجه قرار گیرد.

توجه: در نمایش هنرهای زیادی از جمله ادبیات، موسیقی، خیاطی و معماری به کار گرفته شده است.

ج - چون در نمایشنامه فقط گفتارها نوشته می‌شود، لازم است که پیش از هر گفتار نحوه حرکت و رفتار و لحن کلام و... در داخل قلاب [] مشخص شود.

د - در داستان، می‌توان رویاها یا افکار شخصیت‌ها را به کمک جملات بیان کرد اما در نمایشنامه چنین کاری امکان ندارد. در نمایشنامه باید تا جایی که امکان داشته باشد، از گفتارها بکاهیم، تا بازیگران با حرکات و اعمال خویش، منظور نویسنده را نشان دهند.

تفاوت فیلمنامه با نمایشنامه

در فیلمنامه نیز مانند نمایشنامه عمل می‌کنیم با این تفاوت که علاوه بر جزئیات حرکات بازیگران و... چگونگی حرکت دوربین را نیز قید می‌کنند، تا هر جا که لازم باشد، صحنه‌ای معین مورد توجه قرار گیرد.

در فیلمنامه به اندازه نمایشنامه محدودیت وجود ندارد، زیرا صحنه‌ها می‌تواند مرتباً عوض شود، اما در نمایشنامه باید حوادث در چند صحنه معین جای گیرد.

«نمایشنامه را به زبان انگلیسی «**Piece**» پیش می‌نامند.

آیین نگارش سال چهارم

روش استفاده از کتابخانه

انواع کتابخانه } خصوصی: افراد خاصی از آنها استفاده می‌کنند و احتیاج به کارت عضویت دارد؛ کتابخانه دانشگاهها و ...
عمومی: برای عموم آزاد است و به کارت عضویت احتیاجی ندارد؛ کتابخانه ملی، کتابخانه پارکها

توجه: بردن وسایلی نظیر کیف، وسایل شخصی و... به داخل فضای کتابخانه ممنوع است.
در کتابخانه‌ها سالن یا اتاق مرجع‌هایی وجود دارد که مجموعه کتب تاریخی، جغرافیایی، ادبی، فلسفی، دینی و عرفانی درجه اول و تعدادی دایرةالمعارف و فرهنگ لغت را دربر می‌گیرد. هنگام مطالعه در اتاق مرجع به این دو نکته توجه کنید:

۱- استفاده از چند کتاب در یک زمان ناپسندیده است زیرا ممکن است دیگران نیز بدان نیازمند باشند.

۲- بعد از مطالعه کتاب باید کتابها روی میز گذاشته شوند تا به وسیله کتابداران در جای دقیق خود قرار گیرند. اگر کتاب موردنظر در اتاق مرجع نباشد باید به برگه‌دانها مراجعه کنیم تا با یافتن مشخصات کتاب، آن را از مخزن کتابخانه بگیریم.

در هر کتابخانه برگه‌دانهایی موجود است که در آن فیش‌های مشخصات کتاب نگاهداری می‌شود. برای هر کتاب چهار فیش تهیه می‌شود: بر اساس نام مؤلف، نام مترجم، نام کتاب، موضوع کتاب. ما اگر هر یک از اینها را بدانیم می‌توانیم با مراجعه به فیش موردنظر که در برگه‌دانی جدا موجود است، کتاب موردنظر را بیابیم و با نوشتن مشخصات آن و مراجعه به کتابدار، کتاب را بگیریم.

۱- برای مطالعه در کتابخانه }
۲- برای مطالعه در خارج از محوطه کتابخانه؛ در این مورد کارت شناسایی گیرنده را تا تحویل کتاب پیش خود نگاه می‌دارند. } امانت گرفتن کتاب بدو صورت است

توجه: هنگام امانت کتاب باید آن را تمیز و سالم نگه داریم و به موقع به کتابخانه بازگردانیم.
نسخ خطی را معمولاً نمی‌توان به امانت گرفت و سالن مطالعه آنها از دیگر قسمت‌های کتابخانه جداست.

روش استفاده از فرهنگ‌های لغت

بعضی از فرهنگ‌های لغت عبارتند از:

«قاموس قرآن» تألیف سیدعلی اکبر قرشی در هفت جلد

«قاموس کتاب مقدس» برای اصطلاحات و لغات تورات و انجیل، تألیف «جیمز هاکس»

«فرهنگ اشعار حافظ» شرح لغات و اصطلاحات عرفانی اشعار حافظ از دکتر احمدعلی

رجایی بخارایی

«فرهنگ لغت فرس» اسدی توسی و...

لغت فرس: نوشته اسدی توسی شاعر قرن پنجم ه.ق. است و قدیمی‌ترین فرهنگ لغتی

است که به دست ما رسیده است.

این فرهنگ مجمع کلمه‌های فارسی سره: (خالص) است که بر اساس حروف آخرشان

تنظیم شده‌اند. برای مثال کلمه تاراج در ردیف «ج» و «ژم» در ردیف «م» آمده است.

توجه: در این لغت نامه حروف ناملفوظ به‌عنوان حرف اصلی شمرده نشده‌اند. برای مثال دخمه را

در ردیف «م» می‌یابیم.

ضمناً کلماتی که حرف آخرشان «ج» یا «چ» می‌باشد در یک مجموعه قرار دارند. همین‌طور

کلماتی که آخرشان «ژ» یا «ز» و «ک» یا «گ» باشد، کنار هم می‌آیند.

نام بابهای (بخشهای) کتاب به عربی است: باب الالف، باب الباء و...

توجه: در چاپ جدید لغت فرس، کلمات آن بر اساس تمام حروف (اول به بعد) مرتب شده

است.

فرهنگ جهانگیری: (قرن ۱۱ ه.ق) نوشته میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن

انجو است.

روش فصل‌بندی کتاب چنین است که «باب» را به معنی بخشی به‌کار برده است که تمامی

کلمات، از جهت «حرف دوم» یکسان هستند. مثلاً کلمات بار، مار، نارگیل و کافور تمامی در یک

بخش قرار دارند.

در هر باب، براساس حرف اول کلمه‌ها، آنها را از هم جدا کرده و هر قسمت را یک فصل نام

نهاده است. فصل «س» از باب «ر» سر، سرچه و...

توجه: مؤلف حرف ک، راکاف عجمی، ژ، رازای عجمی؛ ج، راجیم پارسی و پ را بای عجمی

خوانده است.

فرهنگ جهانگیری ۳ جلد است:

جلد اول و دوم: واژه‌های فارسی

جلد سوم: ترکیبات و جمله‌ها یا عبارت‌های کنایه‌ای: مثل باز سپید پر به معنی خورشید در این بخش آمده است. در جلد سوم، بجای کلمه «باب» معنی فارسی آن «در» را به کار برده است و به جای فصل کلمه «جلوه» را بکار برده است. بنابراین در «الف» یعنی بخشی که حرف دوم تمام ترکیبها و کنایات، «الف» است: خادم پیر، خاکدان غرور، خانه عنقا و... و منظور از جلوه «دال» یعنی فصل که حرف اول تمامی آنها «د» است: دارالخلافة، دار سلامت، دانای توسن و...

فرهنگ معین: شش جلد و نوشته دکتر محمد معین است. ۳ بخش دارد:

بخش اول: جلدهای اول، دوم، سوم و بخشی از جلد چهارم که به لغت اختصاص دارد.
بخش دوم: نیمه دوم جلد چهارم که به ترکیبات خارجی (اروپایی - عربی) اختصاص دارد.
بخش سوم: جلدهای پنجم و ششم که به اعلام (اسم‌های خاص) اشخاص و مکانها اختصاص دارد.

در فرهنگ معین تمامی کلمات براساس تمامی حروف (از حرف اول تا آخر) الفبایی شده‌اند.

درکنار هر لغت، تلفظ درست آن با حروف لاتین مشخص شده است.

در این مجموعه هر یک از علامات زیر معنایی خاص دارند:

← به معنای مجموعه‌ای دیگر از هم‌خانواده‌های کلمه موردنظر (پیش [← پریشیدن]) که در فرهنگ آمده است.

~ ترکیباتی که از یک لغت ساخته می‌شوند. (بخت ~ = بخت پریشان)

|| برای جدا کردن ترکیبات مختلف از یکدیگر

«ج» نشانه آن است که اصل لغت جمع است و «ج» (بدون کسره) نشانه آن است که اصل لغت مفرد است و جمع آن بعد از آن آمده است.

(m) نشانه آن است که حرف داخل آن باید مشدد خوانده شود.

علامت داخل قلاب [] نشانه زبان کلمه است: ترکی [تر]، عربی [ع]، مغولی [مغ]

(ل): اسم (ص): صفت (ص فا): صفت فاعلی (مص، م): مصدر متعدی

(مص): مصدر (اد): ادبیات (ادا): اداری

(← بخش ۳): علامت معرفی اعلام است و باید به بخش اعلام فرهنگ (ج ۵ و ۶) مراجعه

کرد.

لغت‌نامه دهخدا:

۱- نوشته علی اکبر دهخدا و جمعی از استادان دیگر است. در ۲۲۲ جزوه فراهم آمده است؛

کاملترین و منفصل‌ترین فرهنگ موجود فارسی است و در بعضی موارد مانند دایرةالمعارف است.

- ۲- امروزه بصورت چهل و پنج تا پنجاه جلد درآمده است
- ۳- معنی لغات از لغت‌نامه‌های مختلف با نام آنها ذکر شده است.
- ۴- تلفظ لغات در داخل قلاب بصورت مُعَرَّب آمده است.
- ۵- در نمایش تلفظ لغاتی که مشدد هستند حرف مشدد دوبار نمایش داده شده است.
- حسان [ح س س]
- ۶- نوع کلمات در پُرانتز مشخص شده است. (از لحاظ دستوری) ← (!) = اسم، (حامص) = حاصل مصدر و ...

- ۷- معنای مختلف یک لغت بوسیله علامت || از هم متمایز هستند.
 - ۸- ج: لغت موردنظر جمع است و هر چه بعد از علامت ج بیاید، مفرد آن خواهد بود.
 - ۹- ج: لغت موردنظر مفرد است و هر چه بعد از علامت ج بیاید، جمع آن خواهد بود.
- مانند فرهنگ معین.

توجه: مفهوم بسیاری از مثلهای در کتابهای لغت دیده نمی‌شود. برای یافتن آنها باید به کتابهایی چون امثال و حکم دهخدا، داستان‌نامه بهمنیاری و ... مراجعه کرد.

طرز استفاده از فرهنگ‌های عربی

نکات مهم:

در فرهنگ نفیسی (فرنودسار) تألیف ناظم‌الاطباء نفیسی، تعداد زیادی از لغات المنجد عربی، به فارسی ترجمه شده است و بعضی نیز در لغت‌نامه دهخدا آمده است. برای استفاده از فرهنگ‌های عربی باید این آمادگی‌ها را کسب کرد:

- ۱- تسلطی اجمالی به زبان عربی
 - ۲- یافتن ریشه (ماده) کلمات
 - ۳- شناخت مشتقات و بابهای ثلاثی مزیدفیه و رباعی مزیدفیه
 - ۴- طریقه ساختن افعال از لحاظ صرفی
- نکته: عموماً تنظیم لغات برپایه ریشه سه یا چهار حرفی آنها صورت می‌گیرد.
- مستضعف ← ضعف
- در تعدادی از فرهنگ‌هایی عربی ترتیب لغات براساس حرف اول ریشه آنهاست ولی در اکثر آنها براساس حرف آخر اصلی تنظیم شده است.

المنجد

ترتیب حروفی براساس حرف اول ریشه کلمه و ۳ بخش دارد:

- | | |
|---|---|
| } | بخش اول: معانی لغات است. |
| | بخش دوم: (فرائدالادب) شرح مثلها و تکیه کلامهای رایج عربی است. |
| | بخش سوم: اسم‌های خاص (اعلام) را دربرمی‌گیرد. |

معمولاً در المنجد مشتقات فعلها وجود ندارد؛ مثلاً، مفهوم اسم مکان و اسم زمان و... نیامده است و باید برای فهم آنها با زبان عربی آشنا بود.

هرجا که حرف «ج» همراه با کلمه‌ای بیاید نشان می‌دهد که کلمه پس از «ج» صورت جمع برای کلمه قبل است.

|| < نشان دهنده و وجه‌تمايز معانی مختلف یک کلمه است.

در مورد بابهای ثلاثی یا رباعی مزیدیه، فقط صیغه مفرد مذکر غایب از هر باب ذکر و معنی شده است.

اگر کلمه‌ای دارای جمع مکسر باشد، چون جمع مکسر قیاسی نیست، در کنار همان کلمه مشخص شده است.

لسان العرب؛ تاج العروس: (دو لغت‌نامه با یک شیوه‌اند).

ترتیب حروفی براساس حرف آخر ریشه کلمه. در این دو فرهنگ تمامی مشتقات و شکل مضارع فعلها بیان شده است.

در این لغت‌نامه‌ها ابتدا مصدر کلمه آمده است سپس نخستین صیغه ماضی و صیغه متکلم و حده را با ضمیر متصل مرفوعی آورده است. بعد وزن اولین صیغه مضارع و بعد مشتقات را بیان کرده است. بابهای مزید و کاربرد و معانی آنها را هم در انتها آورده است.

چگونه جای آیات را در قرآن مشخص کنیم؟

هرگاه یک کلمه از قرآن را بخاطر داشته باشیم و بخواهیم تمامی آیه را پیدا کنیم به «کشف‌الآیات» قرآن رجوع می‌کنیم.

روش ریشه‌ای: مجموع لغات هم‌ریشه در کنار هم آمده است. کفر، یکفر، تکفر و... مانند کشف‌الآیاتی که در پایان اکثر قرآنها می‌آید.

روش کتاب المرشد: آوردن لغت و افعال هم‌ریشه در کنار هم با شمارهٔ سوره‌ها و آیه‌ها. شمارهٔ سوره با اعداد بزرگ و شماره‌های آیات با اعداد کوچک نوشته شده است. عیب این روش آن است که گاهی برای یافتن یک آیه، باید دهها بار به قرآن مراجعه کرد.

۲- روش کتاب المعجم المفهرس: یافت لغات همچون «المرشد» است با این تفاوت که چندین کلمهٔ دیگر آیه را هم که قبل یا بعد از کلمهٔ موردنظر آمده‌اند، می‌توان دید و بدین سبب معمولاً نیازی نیست که به اصل آیه در قرآن مراجعه کنیم.

حرف «م» در کنار شمارهٔ آیه نشان می‌دهد که آیه «مدنی» است.

حرف «ک» در کنار شمارهٔ آیه نشان می‌دهد که آیه «مکی» است.

روش ریشه‌ای:

روش غیرریشه‌ای

بهترین روش برای استفادهٔ کسانی که عربی نمی‌دانند روش غیرریشه‌ای است. زیرا براساس اولین حرف کلمه تنظیم شده است و احتیاجی به ریشهٔ کلمه نیست. برای مثال دَعَا در ردیف «د» آمده است.

روش دکتر رامیار

در این مجموعه برخلاف «المرشد» به حروف موجود در شکل کلمه توجه می‌شود؛ نه حروف اصلی آن. ولی عیبی هم دارد و آن این است که مانند «المرشد» فقط شمارهٔ سوره و آیه داده شده است و ما را از مراجعه به قرآن بی‌نیاز نمی‌کند.

روش «ترتیب المعجم المفهرس»

در این روش همهٔ دشواری‌هایی که قبلاً برای یافتن جای آیات وجود داشت، برطرف شده است.

۱- از لحاظ یافتن جای کلمات نیازی به شناخت ریشه کلمات نیست. (مانند روش دکتر رامیار)

۲- چند کلمهٔ قبل یا بعد از کلمهٔ موردنظر هم از آیه قرآن نقل شده است و بدین جهت، معمولاً می‌توان آیهٔ مطلوب را بدون راجعه به قرآن یافت مانند المعجم المفهرس.

توجه: این روش ترکیبی از روش دکتر ماهیار و روش المعجم المفهرس است و تدوین محسن

بیدار فر است.

توضیح: برای یافتن موضوع، نام شخص، گیاه و اشیایی که در قرآن آمده می‌توانیم از «کشف‌المطالبی» که در پایان کشف‌الآیات دکتر رامیار آمده استفاده کنیم یا به فهرست موضوعی قرآن از خرمشاهی - فانی مراجعه کنیم.

روش ارجاع دادن

ارجاع دادن؛ یعنی، مشخص کردن کتاب یا نوشته‌ای که مطلبی از آن را در نوشته خود بیاورند. امروزه حتی اگر یک جمله کوتاه را از نوشته دیگران در نوشته خود بیاوریم باید نشانی مآخذ خود را بیان کنیم، بنابراین هر نکته‌ای را که از جایی یا کسی نقل می‌کنیم، باید در داخل گیومه « » بگذاریم و پس از آن، نشانی مآخذ خود را بیاوریم.

انواع ارجاع

۱- مشخص نمودن مآخذ مورد استناد در آغاز مقاله یا کتاب (بیان دقیق و با علامات خاص). بدین ترتیب پس از هر مطلب نقل قول شده، در داخل پرانتز، علامات خاص مآخذ مورد استناد و شماره جلد و صفحه را می‌نویسند.

مثلاً، به جای کلمه جلد از حرف «ج»، به جای کلمه صفحه «ص» و در آخر به جای کلمه صفحات «صص» می‌گذارند.

۲- نوعی دیگری از ارجاع دادن، این است که پس از هر مطلب نقل قول، در آخر گیومه، شماره ردیف می‌گذارند، همان شماره را در پایان مقاله یا در پاورقی همان صفحه آورده، نشانی مآخذ مورد استناد را ذکر می‌کنند. در این اینجا با دو وضع متفاوت روبرو می‌شویم:

الف - در صورتی که تنها یک مقاله یا یک کتاب از نویسنده‌ای در تمامی نوشته، مورد استناد باشد، باید نشانی کامل مآخذ به این ترتیب داده شود:

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، نام کتاب، نام مترجم (اگر ترجمه باشد)، شماره چاپ، سال چاپ، محل چاپ و انتشارات، شماره جلد، شماره صفحه.

برای دفعات بعدی اگر دوباره به همان مآخذ مورد نظر که با حروف اختصاری نشان داده شده‌اند، اشاره شود، دو حال پیش می‌آید:

۱- اگر ارجاع بدون فاصله باشد می‌نویسیم:

ایضاً (یا همان کتاب، یا همان، یا همان مآخذ)، ج، ص

۲- چنانچه اشاره بعدی، پس از نام یک یا چند مآخذ دیگر باشد، اینگونه ارجاع می‌دهند:

۲- نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده: همان مآخذ (یا همان کتاب)، ج، ص
توجه: بین کلمه «همان» یا «ایضاً» یا «همان مآخذ» در اینجا، هیچ تفاوتی نیست و هرکدام را که
بخواهیم، می‌توانیم بکار ببریم.
ب - در حالتی که دو یا سه کتاب از یک نویسنده یا شاعر در نوشته ما مورد استفاده قرار
بگیرد.

در این خصوص، اگر برای مآخذ، علامات خاصی در نظر گرفته شود، مثل مورد پیشین است
به این صورت که در پایان هر مطلب نقل قول، رمز آن مآخذ و شماره جلد و صفحه را در داخل
پرانتر می‌نویسیم. ولی اگر بخواهیم در پاورقی صفحات یا پس از مقاله یا بخشی از کتاب به
مآخذ مورد نظر ارجاع بدهیم، باید نشانی کامل مآخذ بیان شود و در دفعات بعدی اگر دو ارجاع از
یک کتاب باشد با نوشتن: «ایضاً یا همان کتاب، ج، ص» ارجاع می‌دهیم ولی اگر ارجاعات
پی‌درپی از یک کتاب نباشد به این صورت عمل می‌کنیم:

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، نام کتاب، ج، ص
نکته ۱: آوردن شماره آیه و نام سوره مربوط به قرآن در بیان آیه‌ای از آن مانند سایر
ارجاعات الزامی است.

نکته ۲: بجای نوشتن پاورقی برای هر صفحه می‌توانیم ارجاعات را با شماره ترتیب، یکجا
در آخر مقاله یا آخر بخش‌های مختلف کتاب بیاوریم.

جدول تاریخ ادبیات آیین نگارش

نام کتاب	نام مؤلف	موضوع و درونمایه
آرام نامه	احمد آرام	خود زندگی نامه (اتوبیوگرافی)
آری این چنین بود برادر	دکتر علی شریعتی	نامه گویا
اردا و پرافتاه	اردا ویراف	سفرنامه تمثیلی
افلیم های دیگر	محمدجعفر یاحقی	سفرنامه واقعی
اوراران	آل احمد	سفرنامه واقعی
المعجم المفهرس	محمد فؤاد عبدالباقی	فهرست آیات قرآن
بابالنگ دراز	جین ویستر	داستان
پنجانترا	ایندوشیکهر	داستان
تذکره الشعرا	دولتشاه سمرقندی	احوال شاعران، زندگی نامه
جاویدنامه	اقبال لاهوری	سفرنامه تمثیلی
دایرة المعارف	دکتر مصاحب	موضوعات مختلف
روزها	دکتر اسلامی ندوشن	اتوبیوگرافی
ریحانة الادب	محمد علی مدرس تبریزی	زندگی نامه
سفرنامه	ناصر خسرو	سفرنامه حقیقی
سیاحتنامه ابراهیم بیگ	زین العابدین مراغه ای	سفرنامه تخیلی
سیاحتنامه شاردن	شاردن	سفرنامه واقعی
سیرالعباد	سنایی	سفرنامه تمثیلی
سووشون	سیمین دانشور	داستان
شناخت اسلام	شهید بهشتی و شهید باهنر	دین
عناصر داستان	جمال میرصادقی	درباره داستان کوتاه
فرخی سیستانی	دکتر یوسفی	زندگی نامه
فرنودسار یا فرهنگ نفیسی	ناظم الاطیاف نفیسی	فرهنگ لغات
فرهنگ اشعار حافظ	احمد علی رجایی بخارایی	معنی اصطلاحات عرفانی شعر حافظ
فرهنگ اصطلاحات ادبی	جوزف شیپلی	اصطلاحات ادبی
فهرست موضوعی قرآن	کامران فانی، بهاء الدین خرمشاهی	تقسیم بندی موضوعات قرآن
فیلسوف ری	دکتر مهدی محقق	احوال رازی (زندگی نامه)
قاموس قرآن	سید علی اکبر قرشی	فرهنگ لغات قرآن
قاموس کتاب مقدس	جیمز هاگس	فرهنگ انجیل و تورات
کمدی الهی	دانته	سفرنامه تمثیلی
گوزن سیاه سخن می گوید	جان. ج. نیهارت	داستان
لباب الالباب	عوفی	شرح احوال شاعران، زندگی نامه
ماللهند	ابوریحان بیرونی	سفرنامه واقعی
مردی که می خندید	ویکتور هوگو	داستان
مصباح الارواح	شمس الدین محمد بردسیری	سفرنامه تمثیلی
نامه های پدري به دخترش	جواهر لعل نهرو	نامه گویا
نفحات الانس	جامی	زندگی نامه عارفان
نگاهی به تاریخ جهان	ترجمه محمد تفضلی	تاریخ

بخش چهارم

آرایه‌های ادبی، عروض و قافیه آشنایی با چند اصطلاح

از در درآمدی و من از خود به در شدم
گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست
گفتم بسینمش مگر درد اشتیاق
چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب
دستم نداد قوت رفتن به پیش یار
تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم
من چشم از او چگونه توانم نگاه داشت
بیزارم از وفای تو، یک روز و یک زمان
او را خود التفات نبودی به صید من
گویند روی سرخ تو سعدی! که زرد کرد
گویی کز این جهان به جهانِ دگر شدم
صاحب خبر بیامد و من بی‌خبر شدم
ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم
مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم
از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
کاوّل نظر به دیدن او دیده‌ور شدم
مجموع اگر نشستم و خرسند اگر شدم
من خویشتن اسیر کمند نظر شدم
اکسیر عشق بر مسم افتاد زر شدم
«سعدی»

بیت: کمترین مقدار شعر است؛ یعنی واحدهایی که یک شعر را پدید می‌آورد.

مصراع: نصف یک بیت را مصراع گویند.

ردیف: کلمه یا کلماتی مستقل و به یک معنی^۱ که در پایان مصراعها یا بیتهای یک شعر

۱- یادآوری می‌شود که در شعر فارسی گاه ردیفهایی یافت می‌شود که در پایان بیتهای یک شعر آمده. اما

می‌آید. مانند «شدم» در بیت‌های بالا. شعری که ردیف دارد مردّف خوانده می‌شود. ردیف در شعر «اختیاری» است؛ یعنی شاعر می‌تواند آن را در شعر خود بیاورد یا نیاورد.

قافیه: واج‌های (حروف و حرکات) مشترکی است که در پایان مصراع‌ها یا بیت‌ها قبل از ردیف می‌آید مانند «ر» در پایان بیت‌های بالا. کلماتی که این حروف در پایان آنها قرار می‌گیرد، کلمۀ قافیه خوانده می‌شود مانند «در، دگر و...». قافیه در شعر سنتی اجباری است.

توجّه: اگر مصراع یا بیتی ردیف نداشته باشد، آخرین کلمۀ آن، «کلمۀ قافیه» است و اگر ردیف داشته باشد، اولین کلمه قبل از ردیف، «کلمۀ قافیه» است.

مصرّع: هر بیتی که دو مصراع آن قافیه داشته باشد، «مصرّع» نام دارد. مانند بیت «از در درآمدی و من ...»

توجّه: بیت اوّل قصیده، غزل، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مسمط، رباعی، دوبیتی و تمامی ابیات مثنوی مصرّعد.

تخلّص: آوردن نام شاعر در پایان شعر «تخلّص» نام دارد.

توجّه: تخلّص معنای دیگر نیز دارد که خاصّ قصیده است و هنگام شناخت قصیده با آن آشنا می‌شویم.

قالب‌های شعر فارسی

قالب: شکلی که قافیه به شعر می‌بخشد «قالب» نام دارد. تفاوت قالب‌ها تفاوت در شکل قافیه آنهاست زیرا قافیه می‌تواند در پایان مصراع‌های فرد یا در پایان هر بیت بیاید. اگر قافیه دو شعر یکسان باشد، تعداد ابیات، درون‌مایه و وزن، نوع قالب را معین می‌کند.

هنگام آموزش قالب‌ها باید چهار نکته اساسی در مورد هر قالب آموخته شود:

(۱) ظاهر قالب (قافیه و حدّ اقل ابیات)

(۲) درون‌مایه

(۳) تاریخچه پیدایش، رواج و...

(۴) سرآمدان

توجّه: شعر سنتی قالب‌های متفاوتی دارد ولی شعر نیمایی قالب مشخصی ندارد.

قصیده

شعری است که مصراع اول و مصراعهای زوج آن با هم، هم قافیه است و تعداد ابیات آن از پانزده بیت بیشتر است. هر قصیده چهار بخش دارد:

الف) تغزل (تشبیب، نسیب):^۱ مقدمه قصیده است با مضامینی چون عشق، یاد جوانی و وصف طبیعت.

توجه: قصیده‌ای که مقدمه (تشبیب یا تغزل) نداشته باشد، «محدود یا مُقْتَضَب: بازبریده» خوانده می‌شود.

ب) تخلص: بیت یا ابیاتی است که شاعر به وسیله آن تغزل را به تنه اصلی قصیده می‌پیوندد. تخلص نامیدن این بخش بدان سبب است که جایگاه رها شدن شاعر از مقدمه قصیده است.

توجه: این تخلص خاص قصیده است و نباید آن را با معنی دیگر این اصطلاح که آوردن نام شاعر در پایان شعر است اشتباه کرد.

ج) تنه اصلی: مقصود اصلی شاعر از سرودن قصیده است با محتوایی چون مدح، رثا، پند، اندرز، عرفان، حکمت و...

د) شریطه: دعای جاودانگی برای ممدوح در پایان قصیده است که به صورت جملات شرطی بیان می‌شود.

مطلع و مقطع: بیت اول قصیده را مطلع و بیت آخر آن را مقطع نامند.

تجدید مطلع: آوردن بیتی مصرع است در میان قصیده، غرض از این کار عوض کردن موضوع سخن و طولانی ساختن قصیده است. خاقانی و سعدی به تجدید مطلع مشهورند. تخلص یا نام شعری شاعر معمولاً در پایان قصیده می‌آید.

نامگذاری قصاید: برای نامگذاری قصاید از سه روش استفاده می‌شود:

۱) بر اساس حرف روی (آخرین حرف اصلی کلمه قافیه): مثلاً اگر حرف روی «ر» باشد، قصیده «رائیه» است و اگر «س» باشد «سینیه».

۲) بر اساس تشبیب: مثلاً اگر تشبیب قصیده درباره بهار باشد، آن را بهاریه می‌نامند.

۳) بر اساس مقصود اصلی: مثلاً اگر تنه اصلی قصیده مدح باشد، قصیده «مدحیه» است و اگر درباره زندان و حبس باشد «حبسیه» نامیده می‌شود.

۱- کلمات تشبیب و نسیب و تغزل مترادفند. اما به معنای دقیق، «تشبیب» عامتر از «نسیب و تغزل» است. زیرا به هر نوع مقدمه‌ای اطلاع می‌شود که در آغاز قصیده بیاید خواه درباره جوانی باشد یا عشق یا طبیعت، اما «تغزل و نسیب» به مقدمه‌ای گفته می‌شود که صرفاً درباره عشق باشد.

قصیده اولین قالب شعری است که از نیمه قرن سوم ه. ق. به تقلید از شعر عربی در ادبیات فارسی پدید آمده و تا روزگار ما مورد توجه شاعران بوده است اما دوران اقتدار و شکوه آن قرن سوم تا ششم ه. ق. است.

رودکی، فرخی، منوچهر، ناصر خسرو، مسعود سعد، انوری، خاقانی، سعدی، قنائی، ملک الشعرای بهار، دکتر مهدی حمیدی، امیری فیروزکوهی و مهرداد اوستا از قصیده‌سرایان مشهورند.

اشعار «به چشم عقل بین از کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی»، «وصف طبیعت از منوچهری» و «تیغ عشق از سنایی» در متون سوم و «خزان از ناصر خسرو»، «خاقانی در زندان از خاقانی»، «مسعود سعد در زندان از مسعود سعد»، «بهار از فرخی» و «باران بهاری از منوچهری» در متون چهارم قصیده‌اند.

اینک برای آشنایی بیشتر قصیده‌ای از فرخی سیستانی شاعر نامدار سده چهارم و پنجم ه. ق. نقل می‌شود:

تن زن زمائگی و بیاسای کم‌گری نه چون منی غریب و غم عشق بر سَری بر عاشق غریب ز یار و ز دل، بَری من زین توانگرم که مباد این توانگری زان شد نهنان ز چشم من امروز چون پری صد پیرهن ز خون تو کردم مُعْصَفَری^۲ زان پس که زرد بود چو دینار جعفری دل غافلست و تو به هلاک دل، اندری گر غم خوری سزد که به غم هم تو درخوری آنکس، مرا ملامت و پرخاش آوری وین زان بُود که عاقبت کار ننگری تو دفتر مَدایح شاه مظفری هر فضل یافته است برون از پیمبری او را سزد بزرگی و او را سزد سری آری به جاهلی نتوان کرد مهتری تو با بلند چشمه خورشید همبری	ای ابر بهمنی! نه به چشم من اندری این روز و شب گریستن زاروار چیست بر حال من گری که ببايد گریستن ای وای، آن‌دُها، غم عشقا، غریبیا یاری گزیدم از همه گیتی، پری‌نژاد ای چشم! تا برفت بت من ز پیش تو چون لاله، سرخ گشت رخ من ز خون تو آن خون که تو همی خوری از دل همی چکد ای دل تو نیز مستحق صد عقوبتی هر روز خویشتم به بلایی درافکنی تو درد و غم همی خوری و چشم خون تو ای دل تو قدر خویش ندانی همی، مگر شاه جهان، محمد محمود کز خدای او را سزد امیری، او را سزد شاهی هر علم را تمام کتابیست در دلش ای خسروی که تخت ترا چرخ همبرست
--	--

۱- به اضافه، به علاوه، زیادت بر آن.

۲- سرخ‌رنگ

با خاطر عطاردی و با جمال ماه
افسر به دست خویش پدر بر سرت نه‌د
تس‌دیر مُلک را و بسیج نبرد را
نام نکو همی خری و زر همی دهی
خورشید را سخی چو تو داند مردمان
تو زر دهی به زایر، خورشید زر گن‌د
از بس که زر سرخ ببخشی همه جهان
تا چون به دشت لاله درخشد بسان شمع
دلشاد باش و کامروا باش و شاه باش
فرخنده باد بر تو سده^۲ تا چنین سده
با فسر آفتابی و با سعد مشتری
وین آن نشان بود که تو زیبای افسری
برتر ز بهمنی و فزون از سکندری
بهتر ز گوهر آنچه، همی تو به زر خری
خورشید با تو گرد نیارد، برابری
چون نام زر دهی نبود، نام زرگری
تس‌مت همی زن‌د که تو دشمن زری
در باغ چون چراغ بتابد گل طری^۱
با چشم همچو نرگس و با زلف عنبری
ماهی هزار جشن گزاری و بگس‌د

غزل

شعری است حداقل پنج بیت که مصراع اول و مصراع‌های زوج آن هم قافیه است.
درون مایه غزل عاشقانه، عارفانه، یا آمیزه‌ای از این دو است و یا مضمونی اجتماعی دارد.
غزل همان تغزل قصیده است که به صورت یک قالب مستقل درمی آید و در قرن ششم ه.ق.
رواج می‌یابد و تا روزگار ما همواره از قالبهای رایج شعر فارسی است. غزل در ابتدا عاشقانه
است، با ظهور سنایی عارفانه می‌شود و بعد از انقلاب مشروطه مضامین اجتماعی می‌یابد.
بیت اول غزل را مطلع و بیت پایان آن را مقطع گویند. سعدی، مولوی، حافظ، صائب از
غزلسرایان بنام گذشته و رهی معیری، شهریار، سایه (هوشنگ ابتهاج)، سیمین بهبهانی،
محمدعلی بهمنی و ... از غزلسرایان مشهور معاصرند.
درس «نشان آدمیت از سعدی»، «استغنا از صائب» در متون سوم و «دوست از حافظ» در
متون چهارم غزل است. با هم یک غزل از حافظ را می‌خوانیم:

۱- طری: تر و تازه گویند معرب (عربی شده) «تری» فارسی است.

۲- سده، صفت نسبی است از صد (صد) + ه (پسوند نسبت): نام جشنی است که ایرانیان در روز دهم بهمن ماه
برگزار می‌کرده‌اند، وجه تسمیه این روز آن است که دهم بهمن ماه، صدمین روز پس از آغاز زمستان پنج ماهه
بود که قدما بدان معتقد بودند. آنان سال را به دو فصل تقسیم می‌کردند؛ تابستان هفت ماهه و زمستان
پنج ماهه. زمستان پنج ماهه از اول آبان ماه آغاز می‌شده است. به روایت دیگر این جشن را به این سبب
«سده» نامیده‌اند که فاصله آن تا عید نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب. بر اساس یک باور افسانه‌ای این
جشن زمانی برگزار شد که عدد فرزندان کیومرث، اولین پادشاه ایران زمین، یا حضرت آدم (ع) اولین پیامبر
و اولین انسان به صد رسید.

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
 بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم
 الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
 مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
 جهان پیرست و بی بنیاد از این فرهادکش فریاد
 که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
 ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل
 بیمار ای باد شبگیری، نسیمی زان عرقچینم
 جهان فانی و باقی، فدای شاهد و ساقی
 که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم
 اگر بر جای من غیری گزیند دوست حاکم اوست
 حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم
 صباح‌الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز
 که غوغا می کند در سر خیال خواب دوشینم
 شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین
 اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
 حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد
 همانا بی غلط باشد که حافظ داد تعلقینم

قطعه

شعری است حداقل دو بیت که معمولاً بیت آغاز آن مصراع نیست و مصرعهای زوج هم قافیه اند. قطعه وحدت موضوع دارد و موضوع آن معمولاً مطالب اخلاقی، اجتماعی، تعلیمی، مدح و هجو است. قطعه از آغاز شعر فارسی (قرن سوم ه.ق.) پدید آمده و تا روزگار ما در همه دوره ها رواج داشته است.

ابن‌یمین (قرن ۸)، انوری (قرن ۶) و پروین اعتصامی (قرن ۱۴، معاصر) از قطعه‌سرایان مشهورند.

اشعار «دانش و خواسته از شهید بلخی»، «گل از کسایی مروزی»، «شکایت پیرزن از پروین اعتصامی» در متون اوّل و «خرسندی از انوری» و «قسمت ۳ از اندرهای شاعران از ابن‌یمین» در متون چهارم قطعه است. آنچه می‌خوانیم از مشهورترین قطعه‌های شعر فارسی است.

رسید از دست مخدومی به دستم که از بسوی دلاویز تو مستم ولیکن مدتی با گل نشستم وگر نه من همان خاکم که هستم «سعدی»	گلی خوشبوی در حمام روزی بدو گفتم که مُشکی یا عبیری بگفتا من گلی ناچیز بودم کمال همنشین بر من اثر کرد
--	---

ترجیع بند

وَه وَه که شمالت چه نیکوست هر سرو سهی که بر لب جوست که فرق کند که ماه یا اوست نه باغ اَرَم که باغ مینوست در گردن دیده بالاجوست کاندِر پی او مَرَو که بدخوست این رسم وفا بود که بی دوست بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم	ای سرو بلند قامت دوست در پای لطافت تو میراد مه پاره به بام اگر برآید آن خرمن گل، نه گل که باغ است خون دل عاشقان مشتاق بسیار ملامتم بکردند ای سخت دلان سست پیمان
---	--

غیر از تو به خاطر اندرم نیست وز پیش تو ره که بگذرم نیست هر چند که می‌کُشی پَرَم نیست گویند که هست، باورم نیست جز یاد تو در تصورم نیست می‌کوشم و بخت یاورم نیست وز گوشه صبر به‌ترم نیست اکنون که طریق دیگرم نیست بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم	بعد از طلب تو در سرم نیست ره می‌ندهی که پیشت آیم من مرغ زبون دام اُنسم گر چون تو پری در آدمیزاد مهر از همه خلق برگرفتم گویند بکوش تا بیابی فکرم به همه جهان بگردید با بخت جدل نمی‌توان کرد
--	---

«سعدی»

آنچه خواندید یک ترجیع بند است. غزلهایی است هموزن با قافیه‌هایی متفاوت که بیت یکسان مصرعی آنها را به هم می‌پیوندد. به هر غزل «خانه» و به بیت تکراری «ترجیع» می‌گویند.

درون مایه ترجیع بند، مدح، عشق و عرفان است. قدیمی ترین ترجیع بندها از فروخی سیستانی (قرن ۵) و زیباترین آنها از سعدی (قرن ۷) است. یکی از شرطهای زیبایی ترجیع بند آن است که بیت آخر هر خانه با بیت ترجیع تناسب فراوان داشته باشد.

مطلع مشهورترین ترجیع بند فروخی چنین است:
 ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید کلید باغ ما را ده که فردا مان به کار آید
 ترجیع بند سعدی نیز با بیت «ای سرو بلند...» آغاز می شود و مطلع ترجیع بند هاتف چنین است:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی
 توجه: آخرین درس کتاب متون چهارم بندهایی از ترجیع بند عارفانه هاتف اصفهانی است که پنج بند دارد.

ترکیب بند

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور، خامسته تا عرش اعظم است
 گر خوانش قیامت دنیا، بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است
 خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
 پسرورده کسار رسول خدا حسین

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
 موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
 عرش آن چنان به لرزه درآمد که چرخ نیز افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
 جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی عمار و محمل، شترسوار
 وانگه ز کوفه، خیل آلم رو به شام کرد
 نوعی که عقل گفت: قیامت قیام کرد

«محتشم کاشانی»

آنچه خواندید یک ترکیب بند است. این قالب از هر نظر همانند ترجیع بند است اما خانه ها را بیت مصرع متفاوتی به هم می پیوندد؛ قدیمی ترین ترکیب بندها از قطران تبریزی (قرن ۵) است که مطلع یکی از آنها چنین است:

نوبهار آمد کزو گیتی جوان گردد همی روی مامون همچو روی نیکوان گردد همی
جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (قرن ۶)، محتشم کاشانی (قرن ۱۰) و وحشی بافقی (قرن ۱۰)
از مشهورترین سرایندگان ترکیب‌بندند. مطلع ترکیب‌بند جمال‌الدین عبدالرزاق چنین است:

ای از بر سدره شاهرامت وی قبه عرش تکیه گاهت

و ترکیب‌بند وحشی با این بیت آغاز می‌شود:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
درس «در نعت رسول اکرم» در کتاب متون چهارم بندهایی از ترکیب‌بند جمال‌الدین
عبدالرزاق اصفهانی است.

مسمط

شعری است که از رشته‌های گوناگون پدید می‌آید، قافیه رشته‌ها متفاوت است و در هر
رشته تمام مصراعها به جز مصراع آخر همقافیه است. مصراع آخر هر رشته را بند گویند. این
مصراع که در تمام رشته‌ها همقافیه است، حلقه ارتباط تمام رشته‌هاست.

درون مایه مسمط تقریباً همانند قصیده است و بنیانگذار آن منوچهری دامغانی (قرن ۵)
است. بندهایی از مسمط مشهور منوچهری را با هم می‌خوانیم:

خیزید و خیز آرید که هنگام خزان است	باد خنک، از جنائب خوارزم وزان است
آن برگ، رزان بین که بر آن شاخ خزان است	گویى به مثل پیرهن رنگ‌رزان است
دهقان به تعجب سر انگشت گزان است	کاندر چمن باغ نه گل ماند و نه گلزار

طساووس بهاری را دنبال بکنند	یرش ببریدند و به کنجی بفکنند
خسته به میان باغ به زاریش پسندند	با او نه نشینند و نه گویند و نه خندند
ویسن پر نگارینش بدو باز نبندند	تا آذرمه بگذرد، آید سپس آزار

توجه: هر رشته می‌تواند از سه تا هشت مصراع پدید آید که به ترتیب «مثلث، مربع، مخمس،
مسدس و مثمن» خوانده می‌شود.

مسمط تضمینی: مسمطی است که بند آن در هر رشته به ترتیب مصراع دوم بیت‌های یک
غزل است یعنی شاعر بیت‌های یک غزل را به ترتیب در پایان رشته‌های مسمط می‌آورد و تعداد
رشته‌ها، تابع تعداد بیت‌های غزل است.

درس «ای تیر غمت را دل عشاق نشانه، از شیخ بهایی» در متون دوم و «سعدیا از
ملک‌الشعراى بهار» در متون سوم، مسمط تضمینی‌اند.

مستزاد

شعری است که به آخر هر مصراع آن کلمه یا کلماتی اضافه شود. این افزوده‌ها معنی مصراع ماقبل خود را تکمیل می‌کنند. قدیمی‌ترین مستزادها از قرن پنجم پدید آمده‌اند و در دوره‌های بعد به خصوص در دوره مشروطه مورد توجه بوده‌اند. این قالب در پیدایی شعر نیمایی مؤثر بوده است زیرا تنها قالب شعر سنتی است که مصراع‌های آن کوتاه و بلندند.

نمونه‌ای از مستزاد:

دوش‌سینه پی گلاب می‌گردیدم	در طرف چمن
پژمرده گلی میان گلها دیدم	می‌سوخت چو من
گفتم که چه کرده‌ای که می‌سوزندت	پروانه صفت
گفتا که در این جهان دمی خندیدم	پس وای به من

مثنوی

مناجات مجنون

یارب به خدایی خدائیت	وانگه به کمال کبریائیت
کز عشق به غایتی رسانم	کو ماند اگر چه من نمانم
از چشمه عشق ده مرا نور	وین سرمه مکن ز چشم من دور
گرچه ز شراب عشق مستم	عاشق‌تر از این کنم که هستم
یارب تو مرا به روی لیلی	هر لحظه بسده زیاده میلی
از عمر من آنچه هست بر جای	بستان و به عمر لیلی افزای

«نظامی»

آنچه خواندید، مثنوی نام دارد. مثنوی شعری است با بیت‌های مصرع که هر بیت، قافیه مستقل دارد. درون‌مایه آن حماسی، اخلاقی، عاشقانه و عارفانه است. از آغاز شعر فارسی (قرن سوم) تا روزگار ما، همواره مورد استفاده شاعران بوده است. مناسبترین قالب برای بیان مطالب طولانی است.

فردوسی، نظامی، عطار، سنایی، مولوی، سعدی، جامی، پروین اعتصامی، دکتر حمیدی شیرازی، شهریار و... از مثنوی‌سرایان مشهورند.

برای نمونه «اخلاص عمل از مولوی» در متون اول، «ستایش خدا از عطار» در متون دوم، «صاحب‌دلان از سعدی» در متون سوم و «لطف حق از پروین اعتصامی» در متون چهارم مثنوی‌اند.

رباعی

چشم دگرم گفتم، چتراگریه ز چیست	یک چشم من از روز جدایی بگریست
گفتم نگریستی، نباید نگریست	چون روز وصال شد، فرازش کردم
«مولوی»	
بنشین و دمی به شادمانی گذران	برخیز و مخور غم جهان گذران
نوبت به تو خود نیامدی از دگران	در طبع جهان اگر وفایی بودی
«خیام»	

همان‌طور که دیدید رباعی چهار مصراع دارد که مصراع سوم آن معمولاً بی قافیه است، درون‌مایه‌ای عارفانه، عاشقانه یا فلسفی دارد. مناسبترین قالب برای ثبت لحظه‌های کوتاه شاعرانه است. رباعی به وزنهای مختلفی سروده شده که رایج‌ترین آنها مستقل فعل فاعلات مستفعل فع یا مفعول مفاعیلن مفاعیل فعل، بحر هزج مثمن آخرب مکفوف مجبوب است رباعی از آغاز شعر فارسی پدید آمده و در همه دوره‌ها رواج داشته است. خیام، عطار، مولوی و باباافضل کاشانی، سرایندگان نامدار رباعی‌اند.

توجه: وزن تمام رباعیها با «هجای بلند» آغاز می‌شود و این تفاوت اصلی رباعی با دوبیتی است.

دوبیتی

سرو پایی بجز دلبر ندونم	مو آن مستم که پا از سر ندونم
به غیر از ساقی کدوثر ندونم	دلارامی کزو گیرد دل آرام
«باباطاهر»	
مکن باور که آه از دل برآید	اگر صد تیر ناز از دلبر آید
هنوز آواز دلبر دلبر آید	پس از صد سال بعد از مرگ فایز
«فایز»	

آنچه خواندید، دوبیتی نام دارد. دوبیتی از نظر قافیه و تعداد ابیات عین رباعی است، اما در وزن با آن فرق دارد. وزن دوبیتی مفاعیلن مفاعیلن فعولن (هزج مُسدَس محذوف) است. این قالب صورت کامل شده شعر هجایی در عصر ساسانی است که پس از اسلام به آن فُهلُویات می‌گفتند. درون‌مایه‌ای عاشقانه و عارفانه دارد و رایج‌ترین قالب شعری در میان روستاییان است. بسیاری از دوبیتی‌ها سروده شاعران بی‌نام و نشانند.

توجه: وزن دوبیتی با «هجای کوتاه» آغاز می‌شود و این تفاوت اصلی آن با رباعی است.

چهارپاره (دوبیتی نو یا دوبیتی پیوسته)

از برون آمد صدای باغبان
از درون گفتم که اینجا، بگو
گفت: کو ارباب، کارش داشتم
گفت هر جا هر چه باید کاشتم

گفتم آخر بود در گلهای تو
گفت در واکن بیا بیرون، ببین
ناز دلخواهی که گفتم داشتی
هرگز این گلها که کشتم، کاشتی

رفتم و دیدم که سحر باغبان
آتشی از شمعدانی‌های سرخ
معنی ناسازگاری سوخته
در حریر سبزه‌ها افروخته

جعد شبنم دار سنبل خورده تاب
چشم مست نرگس بیدارگر
در هوا پاشیده مُشک و زعفران
بازگشته تازه از خواب گران

لحظه‌ای بر هر گلی کردم نگاه
باغبان بر شاخه‌ای انگشت زد
زیر لب گفتم: که پس آن ناز کو؟
یعنی این ناز است، چشم باز کو؟

گفتم این را دیده بودم پیش از این
خشمگین شد گفتم: جز این، ناز نیست
این کجا ناز است، این ناز شماس
یا اگر باشد به شیراز شماس

باغبان گر این سخن بی طعنه گفت
کان گل نازی که دلخواه من است
راستی را چشم جانم باز بود
یک گل ناز است و در شیراز بود
«دکتر مهدی حمیدی شیرازی»

چنانکه می‌بینید چهارپاره، دوبیتی‌هایی است با قافیه‌های مختلف که در معنی به هم پیوسته‌اند. قافیه در آنها به صورتهای مختلف به کار رفته اما رایجترین شکل آن، این است که فقط مصراع‌های زوج هم قافیه‌اند. درون‌مایه‌ای عاشقانه و اجتماعی دارد و به وزنهایی جز وزن دوبیتی نیز سروده شده است. در روزگار معاصر پدید آمده است و فریدون توللی، دکتر مهدی حمیدی شیرازی، دکتر خانلری و فریدون مشیری از سرایندهگان مشهور این قالبند.

شعر نیمایی

قاصدک! هان، چه خبر آوردی؟
از کجا، وز که خبر آوردی؟
خوش خبر باشی، اما، اما
گرد بام و درِ من
بی ثمر می‌گردد.
انتظار خبری نیست مرا
نه ز یاری نه ز دَیّار و دیاری، یاری
برو آنجا که بود چشمی و گوش با کس
برو آنجا که تو را منتظرند،
قاصدک!
در دل من همه کورند و کردند
دست بردار از این در وطن خویش غریب
قاصد تجربه‌های همه تلخ
با دلم می‌گوید
که دروغی تو، دروغ
که فریبی تو، فریب
قاصدک!
ابرهای همه عالم، شب و روز
در دلم می‌گیرند.

شعری است با مصراع‌های کوتاه و بلند که قافیه در آن نظم خاصی ندارد، دارای وزن است اما دریافت وزن آن به سبب کوتاهی و بلندی مصراع‌ها دشوارتر از شعر سنتی است. درون‌مایه آن مبتنی بر تجربه‌های شخصی است، یعنی شاعر حق دارد از هر چه که خود تجربه کرده و برخاسته از احساس اوست سخن بگوید. عشق، سیاست و اجتماع از رایج‌ترین درون‌مایه‌های شعر نیمایی است. شعر نیمایی از ۱۳۰۱ ه.ش. به کوشش علی اسفندیاری مشهور به نیما یوشیج با انتشار شعر «افسانه» به‌طور رسمی آغاز می‌شود و توجه شاعران بسیاری را تا این ایام به خود جلب کرده که اشعاری ماندنی به این شیوه سروده‌اند. احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و سهراب سپهری از برگزیدگان شهر نیمایی‌اند.

بیان

بیان یکی از بخشهای علوم بلاغت است که روشنی و تأثیر سخن را می‌افزاید. این علم به ما می‌آموزد تا بتوانیم معنی که در ذهن داریم به صورتهای مختلف بیان کنیم. این صور که از نظر میزان تأثیر و روشنی با هم متفاوتند، صور خیال نامیده می‌شوند.

در این بخش پس از تعریف خیال، با این صور بهتر آشنا خواهیم شد. خیال؛ یعنی، تصرف شاعر در طبیعت برای ماندگار ساختن عاطفه. وقتی شاعر با حادثه‌ای روبرو می‌شود که احساسی را در وی برانگیزد، می‌کوشد تا عاطفه برخاسته از این احساس را به یکی از عناصر طبیعت که با آن عاطفه تناسب دارد، پیوند بزند؛ این کار خیال نام دارد و تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه، شکل‌های مختلف این پیوند هستند که صور خیال خوانده می‌شوند.

تشبیه

ادعای همانند میان دو یا چند چیز است مانند: جو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم
«حافظ»

هر تشبیه چهار پایه دارد:

- ۱- مشبّه: چیزی یا کسی که قصد مانند کردن آن را داریم مانند «م: من در مثال فوق»
 - ۲- مشبّه‌به: چیزی یا کسی که مشبّه‌به آن مانند می‌شود. مانند «بید»
 - ۳- ادات تشبیه: واژه‌ای که نشان‌دهنده پیوند شباهت است. مانند «جو»
 - ۴- وجه شبه: ویژگی یا ویژگی‌های مشترک میان مشبّه و مشبّه‌به است. مانند «می‌لرزم»
- وجه شبه از مشبّه‌به استنباط می‌شود از این رو مشبّه‌به مهمترین پایه تشبیه است و برای فهم تشبیه باید به سراغ آن رفت. مشبّه و مشبّه‌به طرفین تشبیه نام دارند و در تمام تشبیهات حضور دارند اما ادات و وجه شبه می‌توانند حذف شوند. غرض از تشبیه، توصیف، اغراق، مادی کردن حالات و... است.

نمونه‌هایی از تشبیه

توللی	بلم	آرام	چون	قویی	سبکبار
	مشبه	وجه شبه	ادات	مشبه‌به	
ایام گل	چو	عمر	به رفتن شتاب کرد		
مشبه	ادات	مشبه‌به	وجه شبه		
				حافظ	

«سعدی»	چون	شینم	اوقاتده	بدم پیش آفتاب	
	ادات	مشبه به	وجه شبه		
«پروین اعتصامی»	طفل مسکین	چون	کبوتر	پرگرفت	
	مشبه	ادات	مشبه به	وجه شبه	
«سعدی»	مشایخ	چو	دیوار	مستحکم اند	
	مشبه	ادات	مشبه به	وجه شبه	
«سیمین بهبهانی»	چون	درخت فروردین	پر شکوفه شد	جانم	
	ادات	مشبه به	وجه شبه	مشبه	

توجه: به تشبیهاتی که هر چهار پایه آن مانند مثالهای فوق ذکر شود، تشبیه مطلق (صریح) گویند.

تشبیه بلیغ

تشبیهی است که ادات و وجه شبه آن حذف شود، تشبیه بلیغ بر دو نوع است:

- ۱- اضافی: که آن را در دستور «اضافه تشبیهی» می‌خوانیم و یکی از طرفین تشبیه به دیگری اضافه می‌شود مانند لب لعل (لبی مانند لعل)، قد سرو (قدی مانند سرو) یا بنات نبات (بنات مانند نبات)، مهد زمین (زمین مانند گهواره)، دایه ابر بهار (ابر بهار مانند دایه) و...
توجه: در بیشتر اضافه‌های تشبیهی مضاف الیه، مشبه است و مضاف، مشبه به، مانند درخت دوستی، دوستی مانند درخت و باغ عالم، ادیب عشق، کیمیای عشق و ...
- ۲- غیراضافی: که مشبه و مشبه به هم اضافه نشده‌اند، این نوع تشبیه معمولاً به صورت جمله اسمیه (اسنادی) می‌آید مانند:

«فخرالدین اسعد گرگانی»	تو	دی ماهی	و	آن دلبر	بهار	است
	مشبه	مشبه به		مشبه	مشبه به	
«پروین اعتصامی»	دایه اش	سیلاب	و	موجش	مادر	است
	مشبه	مشبه به		مشبه	مشبه به	
«شهید بلخی»	دانش	و	خواسته	است	نرگس	و گل
	مشبه		مشبه		مشبه به	مشبه به
	من	خاکم	و	من	گردم	من
	مشبه	مشبه به		مشبه	مشبه به	مشبه
	تو	مهری	و	تو	نوری	تو
	مشبه	مشبه به		مشبه	مشبه به	مشبه
	من	دردم	و	من	اشکم	من
	مشبه	مشبه به		مشبه	مشبه به	مشبه
	تو	جانمی	و	تو	عشقی	تو
	مشبه	مشبه به		مشبه	مشبه به	مشبه

«رهی معیری»

توجه: تشبیه بلیغ، رساترین، زیباترین و مؤثرترین تشبیه است زیرا ذهن برای دریافت آن نیازمند تلاش بیشتر است.

تشبیه مفرد، تشبیه مرکب

تشبیه مفرد: تشبیهی است که طرفین آن (مشبه، مشبه‌به) یک چیزند و وجه شبه از یک چیز گرفته می‌شود مانند: دانش ^{مشبه} اندر دل ^{مشبه‌به} چراغ روشن است.

تشبیه مرکب: تشبیهی است که طرفین آن دو یا چند چیزند و وجه شبه از دو یا چند چیز گرفته می‌شود. مانند:

بسنگر به ستاره که بتازد سپس دیو ^{مشبه} چون زرد گدازیده که بر قیر چکانیش ^{مشبه‌به}

«ناصرخسرو»

(ستاره + آسمان سیاه) (زر گدازیده + قیر)

برای دریافت بهتر تشبیه مرکب به این نکات توجه فرمایید:

در تمامی تشبیهات مرکب، مشبه چند جزء و مشبه‌به نیز چند جزء است.

وجه شبه در تشبیه مرکب دو نوع است:

۱) نتیجه‌ای که از اجزای مشبه حاصل می‌شود مانند نتیجه‌ای است که از اجزای مشبه‌به

پدید می‌آید. مثال:

پندگفتن بسا ^۱ جهول خوابناک ^۲ تخم افکندن بود در شوره‌خاک ^۱

اجزای مشبه‌به ^۲ «مولوی»

پند + جهول بی‌بختی

یادآوری: وجه شبه در این تشبیه «بی‌بختی» است؛ یعنی نتیجه‌ای که از اجزای مشبه و

مشبه‌به حاصل شده است.

۲- شکلی که از اجزای مشبه پدید می‌آید مانند شکلی است که از اجزای مشبه‌به حاصل

می‌شود. مثال:

فسردا رخ خورشید بر آن قله برف ^۱ تصویر گل کوکب و گلدان بلور است ^۲

اجزای مشبه ^۲ اجزای مشبه‌به

«سیمین بهبهانی»

خورشید + قله برف = دایره‌ای سرخ بر بالای مثلثی براق و سفید

گل کوکب + گلدان بلور = دایره‌ای سرخ بر بالای مثلثی براق و سفید

یادآوری: وجه شبه دایره‌ای سرخ بر بالای مثلثی سفید و براق است؛ یعنی شکلی که از

اجزای مشبه و مشبه‌به حاصل می‌شود.

توجه ۱: درس وصف طبیعت از متون سوم و یاران بهاری از متون چهارم که هر دو سروده

منوچهری (قرن ۵) است، حاوی مثالهایی مناسب برای تشبیه مرکب است.
توجه ۲: غرض از این درس تشبیه مرکب به مرکب است و اگر یکی از طرفین مفرد و دیگری مرکب باشد از بحث دوره دیرستان خارج است.

استعاره

گفتیم که در هر تشبیه، همیشه طرفین تشبیه (مشبه و مشبه‌به) حضور دارند. حال اگر یکی از طرفین تشبیه با وجه شبه به کار رود و کل تشبیه در ذهن اراده شود، استعاره پدید می‌آید.

۱- استعاره مصرحه

اگر مشبه‌به یک تشبیه، به تنهایی بیاید، یک استعاره مصرحه (آشکار) است. آشکار نامیدن این استعاره به این دلیل است که با دیدن مشبه‌به می‌توان وجه شبه را یافت و از آن طریق مشبه را پیدا کرد و با یافتن پایه‌های تشبیه، به مقصود شاعر یا نویسنده از ساختن این استعاره پی برد. برای مثال در بیت:

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد بهارِ عارضش خطی به خون ارغوان دارد
«حافظ»

بت، گل و سنبل، سه استعاره مصرحه‌اند زیرا شاعر در ذهن خود سه تشبیه ساخته است:

- ۱- معشوق از نظر پرستش مانند بت است.
مشبه وجه شبه ادات مشبه‌به
- ۲- روی معشوق در زیبایی و لطافت چون گل است.
مشبه وجه شبه ادات مشبه‌به
- ۳- موی او در شکل چون سنبل است.
مشبه وجه شبه ادات مشبه‌به

سپس از هر تشبیه، مشبه‌به را نگاه داشته و بقیه ارکان را حذف کرده است. ما با دیدن مشبه‌به، درست برعکس شاعر می‌کوشیم تا پایه‌های حذف شده تشبیه را بیابیم و این تلاش ذهنی سبب می‌شود که به سبب لذت ادبی بیشتر استعاره را رساتر از تشبیه بدانیم.

چند استعاره مصرحه از متون چهارم

ماه محراب عبودیت حق «شهریار»

ماه استعاره از علی (ع) است.

یار بی‌پرده از در و دیوار «هاتف»

یار استعاره از خداوند است.
 خورشید بپوشید ز غم پیرهن خز
 «ناصرخسرو»
 پیرهن خز استعاره از ابر است.
 بر مفرش پیروزه به شب شاه حلب را
 «ناصرخسرو»
 مفرش پیروزه استعاره از آسمان و شاه حلب استعاره از ماه است.
 سرو در باغ نشانند و تو را بر سر و چشم
 گر اجازت دهی ای سرو روان بشناتم
 «سعدی»
 سرو روان استعاره از معشوق است.

استعاره مکنیه

اگر مشبه یک تشبیه به تنهایی بیاید، به دلیل آن که می‌تواند «مشبه‌به‌های» فراوانی را بپذیرد نمی‌توان از طریق آن بقیه پایه‌های تشبیه را یافت و تشبیه را فهمید، بنابراین مشبه هیچ‌گاه تنها نمی‌آید بلکه یکی از خصوصیات مشبه‌به یا یک وجه شبه با آن همراه می‌شود. این همراهی به چند صورت است:

۱- آن خصوصیت مشبه‌به یا همان وجه شبه به مشبه اضافه می‌شود مانند: دست روزگار که نخست روزگار را به انسان مانند کرده‌ایم و بعد دست را که از ویژگی‌های مشبه‌به (انسان) است به مشبه (روزگار) اضافه کرده تا چراغ راهنمایی باشد که از طریق آن مشبه‌به یافته شود. این نوع استعاره مکنیه، همان اضافه استعاری است.

مثالهایی از استعاره مکنیه:

پای حوادث ساحت سعادت او نَسپَرَد.

«بومان و زاغان، متون سوم»

حوادث به انسانی مانند شده از حیث داشتن پای و سعادت به خانه‌ای مانند شده از جهت داشتن ساحت.

جمله در دست محنت و چنگال بلا افتادیم.

«همدستی و همداستانی، متون چهارم»

محنت به انسان مانند شده از حیث داشتن دست و بلا به حیوان شکاری مانند شده از جهت داشتن چنگال.

۲- آن خصوصیت مشبه‌به یا همان وجه شبه به مشبه نسبت داده می‌شود مانند: گل خندید یا ابرگریان است که در این حال نیز خنده و گریه را که از ویژگی‌های مشبه‌به (انسان)

است به صورت «فعل» و «مسند» درآمده و به گل و ابر نسبت داده شده است. مثالی دیگر:

گاه، تنهایی، صورتش را به پس پنجره می‌چسبانید،
شوق می‌آمد، دست در گردن حس می‌انداخت،
فکر بازی می‌کرد.

«سپهری»

افعال «می‌چسبانید، می‌آمد، دست می‌انداخت و بازی می‌کرد» که به «تنهایی، شوق و فکر» نسبت داده شده‌اند، افعالی انسانی‌اند. از طریق این افعال درمی‌یابیم که «تنهایی، شوق و فکر» به انسانی مانند شده و هر سه استعاره مکنیه‌اند.

۳- صورتی دیگر از استعاره مکنیه آن است که چیزی غیر از انسان با یکی از حروف ندا مورد خطاب قرار گیرد مانند ای ماه، ای ابر، آسمانا و ... مثال:

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی
آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

«شهریار»

توجه: این کلمه نباید استعاره مصرحه‌ای باشد که به جای انسان به کار رفته است. یعنی، این نوع استعاره مصرحه اگر مورد خطاب هم قرار بگیرد باز هم استعاره مصرحه خواهد ماند. مانند:

ای غنچه خندان چرا خون در دل ما می‌کنی
خاری به خود می‌بندی و ما را ز سر و می‌کنی

«شهریار»

غنچه خندان استعاره مصرحه از معشوق است و حرف ندا تغییری در نوع آن پدید نمی‌آورد.

تشخیص یا شخصیت بخشی: استعاره مکنیه‌ای که مشبه به آن «انسان» باشد، تشخیص یا شخصیت بخشی خوانده می‌شود.

مثالهایی از استعاره مکنیه (شخصیت بخشی):

شبِ گیسو فروهشته به دامن
«منوچهری»

شب استعاره از زنی است که گیسوان خود به دامن فروهشته است.

در و دیوار به زنهار آید.
«شهریار»

به زنهار آمدن یک ویژگی انسانی است که به در و دیوار نسبت داده شده است و ...

با چشم عقل ببین و به ذوق جان دریاب
«کمال‌الدین اسماعیل»

استعاره مکنیه از استعاره مصرحه و تشبیه رساتر و مؤثرتر است زیرا ذهن برای دریافت آن نیازمند دقت، تأمل و تلاش بیشتری است.

حقیقت و مجاز

کلمه‌ها در هر زبانی دارای معنی‌اند. اولین معنی که با شنیدن یک واژه به ذهن آدمی می‌آید رایج‌ترین معنی آن واژه نیز هست، «حقیقت» نام دارد. مانند دست در مثال: دست از اعضای بدن انسان است.

معانی بعدی که از یک کلمه دریافت می‌شود مجاز خوانده می‌شود مانند: دست در مثال دست خدا برتر از دستان شماس است. چنانکه می‌بینید «دست» در این مثال یک مجاز و به معنی «قدرت» است. علت پیدایی مجاز در زبان، محدود بودن الفاظ و نامحدودی معانی است. برای این که یک واژه بتواند معنی مجازی بیابد یا مجاز شود، نیازمند علاقه است و برای اینکه از حقیقت بازشناخته شود به قرینه نیاز دارد.

الف) علاقه

باید میان معنی حقیقی (حقیقت) با معنی مجازی (مجاز) پیوندی وجود داشته باشد. این پیوند را «علاقه» نامیده‌اند. علاقه‌ای که میان مجاز و حقیقت وجود دارد، انواع مختلفی دارد که به چند مورد بسیار مهم آن اشاره می‌کنیم:

۱) **علاقه جزئی، جزء به کل:** جزئی از یک چیز را می‌گوییم و تمام آن را اراده می‌کنیم.

پیش دیوار آنچه گویی هوش دار تا نباشد در پس دیوار گوش
مجاز
«سعدی»

گوش مجاز است به جای انسان که حقیقت است و مجاز جزئی از حقیقت است.

۲) **علاقه کلیه، کل به جزء:** کل یک چیز به جای جزئی از آن به کار رفته است. بر خلاف علاقه قبلی در این نوع، کل مجاز و جزء حقیقت است.

دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
مجاز
«حافظ»

کل دست به جای جزئی از آن که انگشت باشد، آمده است.

۳) **علاقه محلیه:** محل چیزی را به جای خود آن چیز به کار می‌بریم.

بترس از جهاندار یزدان پاک خرد را مکن با دل اندر مفاک
مجاز
«فردوسی»

دل که محل احساس است به جای احساس آمده است.

بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زنم که غصه سرآید
مجاز

«حافظ»

سر که محل اندیشه است به جای اندیشه به کار رفته است.

بر سر آنم: در اندیشه آن هستم که ...

مجاز حقیقت

۴) علاقة لازمية (ملازمت): همراه همیشگی چیزی را به جای خود آن چیز به کار

می‌بریم. مانند:

خورشید همه جا را روشن کرده بود.

مجاز

خورشید به جای نور خورشید آمده است.

خون به ناحق نهال کندن اویست. «ناصرخسرو»

خون به جای کشتن است زیرا کشتن معمولاً همراه با خونریزی است.

۵- علاقة آلیه (ابزاری): ابزار انجام کاری به جای خود آن کار می‌آید مانند:

مواظب زبان باش. زبان مجاز است به جای سخن، زیرا زبان ابزار سخن است.

مجاز

ما گرفتیم آنچه تو انداختی دست حق را دیدی و نشناختی

مجاز

«پروین اعتصامی»

۶) علاقة سببيه (سبب به مسبب یا علت به معلول): سبب کاری به جای خود آن کار

می‌آید. برای مثال نفس به جای سخن یا سیری به جای بیزاری یا سودا به جای حرف بیجا یا

صفرا به جای خشم در مثالهای زیر:

۱) دیدم که نفس در نمی‌گیرد. دیدم که سخن اثر نمی‌کند.

مجاز

حقیقت

نفس سبب سخن است.

«سعدی»

۲) از جانم سیر شدم. از جانم بیزار شدم.

مجاز

حقیقت

سیری سبب بیزاری است.

۳) برآمد ز سودای من سرخ‌روی از حرف بیجای من عصبانی شد.

مجاز

حقیقت

سودا سبب حرف بی‌جاست.

«سعدی»

(۴) بر صفرای خویش برنیامدم.
مجاز

بر خشم خویش برنیامدم.

«بی‌هتی»

صفرای سبب خشم است.

(۷) **علاقه شباهت:** مشبه به یا مشبه به جای یکدیگر به کار رود؛ یعنی، همان که پیش از این آن را استعاره نامیدیم. با توجه به این علاقه درمی‌یابیم که «استعاره» مجازی است که علاقه آن شباهت است. برای مثال در بیت:

غلام نرگس مست تو تاجدارانند

خراب باده لعل تو هوشیارانند

«حافظ»

وقتی که نرگس به جای چشم به کار می‌رود، در غیر معنی حقیقی است پس مجاز است. علاقه‌ای که این مجاز را به حقیقت آن؛ یعنی، «چشم» می‌پیوندد، شباهت است. پس تمامی استعاره‌ها، مجازهایی هستند با علاقه شباهت.

توجه: درباره علاقه مجاز به این نکات دقت کنید:

۱- اگر علاقه نباشد، مجازی هم نخواهد بود.

۲- علاقه هر مجاز در درون آن نهفته است.

۳- شمار علاقه‌ها نامحدود و کشف آنها در توان شاعران و نویسندگان است.

(ب) قرینه

نشانه‌ای است که ذهن را از معنی حقیقی (حقیقت) بازمی‌دارد. زیرا اولین معنی که به ذهن می‌رسد، حقیقت است. باید نشانه‌ای باشد تا ذهن را به سوی معنی مجازی هدایت کند. این قرینه بیشتر لفظی است؛ یعنی، بقیه کلمات جمله نشانه‌ای می‌شوند تا ذهن از حقیقت روی بگرداند و به سوی مجاز برود. برای نمونه در مثال: «دست بالای دست بسیار است» بقیه کلمات قرینه هستند که نشان می‌دهند «دست» مجاز و به معنی قدرت است. قرینه گاهی معنوی خواهد بود؛ یعنی از شرایط زمان و مکان و معنای کلی سخن باید بدان پی برد؛ مانند «می» در آثار عرفانی یا گفتن جمله «چه شیری!» وقتی که مسابقه‌ای را تماشا می‌کنیم که از مضمون کلی سخن یا از شرایط زمانی و مکانی درمی‌یابیم که «می» و «شیر» در معنی حقیقی به کار نرفته‌اند.

توجه ۱: اگر فعلی در معنی مجازی به کار رود اسناد مجازی خوانده می‌شود.

توجه ۲: کلماتی مانند شیر که چند معنی دارند، مجاز نیستند و مشترک لفظی خوانده می‌شوند.

فایده مجاز

(۱) وسعت بخشیدن به زبان

(۲) بهره‌مند ساختن زبان از ایجاز و مبالغه

(۳) ایجاد تلاش ذهنی برای لذت ادبی بیشتر

کنایه

۱- به این مثال توجه فرمایید: فلانی ریش سفید است باید با او مشورت کرد.

«ریش سفیدی» در این جمله به معنی پیری و باتجربگی است. چه پیوندی میان ریش سفیدی، پیری و باتجربگی وجود دارد؟ ریش سفیدی نشانه پیری و باتجربگی است. هرگاه نشانه امری به جای خود آن به کار رود، نوعی از کنایه (پوشیده سخن گفتن) پدید می‌آید.

مثالهایی از کنایه نشانه

۱) هنوز از دهن بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش
«فردوسی»

دهن بوی شیر دادن نشانه بارز کودکی و کنایه از آن است.

۲) دست روی دست گذاشته است: نشانه بیکاری و تعلل و کنایه از آن است.

۳) دست به سیاه و سفید نمی‌زند: نشانه بیکاری و تنبلی و کنایه از آن است.

۴) که رهام را جام باده است جفت «فردوسی»

جفت جام بودن نشانه عیاشی و خوشگذرانی و مرد جنگ نبودن و کنایه از آن است.

۵) اشک بخندید که رخ بر متاب «پروین»

رخ بر تافتن نشانه بی‌اعتنایی کردن و کنایه از آن است.

۶) از بستر گرمش به خاکستر نرم نشاند. «سعدی»

بستر گرم نشانه ثروت و دارایی و خاکستر نرم نشانه فقر و ناداری است.

۲- در کنایه گاه نمونه‌ای از یک امر مطرح می‌شود تا بر نظایر خود دلالت کند. برای مثال می‌گوییم «او آب در هاون می‌کوبد»؛ یعنی کاری بی‌حاصل انجام می‌دهد.

مثالهایی از کنایه نمونه

۱) «آب در هاون کوبیدن» نمونه‌ای از یک کار بی‌حاصل است. وقتی ما این جمله را بر زبان می‌آوریم، مقصود خود آن کار نیست بلکه همانندی آن با کاری است که اکنون در حال انجام شدن است.

۲) گندم از گندم بروید جو ز جو «مولوی»

نمونه‌ای از کاری که آغاز و پایان آن با هم تناسب و سازگاری دارد؛ یعنی هر کس به نتیجه عمل خود می‌رسد.

۳) حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما، گلی بی‌خار کجاست

«حافظ»

گل بی‌خار نمونه‌ای است آشکار از چیزی که در عالم وجود ندارد، ذهن با دیدن «گل

بی‌خار» ضمن پذیرفتن آن، نظایر آن را به ذهن فرامی‌خواند و درمی‌یابد که همان‌طور که «گل بی‌خار» در این جهان نیست، شادی بی‌غم، آسایش بی‌رنج، بهار بی‌خزان و... هم نیست.

(۴) گندم تو راست حاصل ما غیر کاه نیست «پروین»

گندم نمونه‌ای از چیزهای بارزش و کاه نمونه‌ای از چیزهای کم‌ارزش است؛ یعنی، همه چیزهای بارزش از تو و همه چیزهای کم‌ارزش از ماست.

(۵) کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی «حافظ»

آب هفت دریا نمونه‌ای از بزرگترین چیزهای دنیای مادی و یک موی تر شدن نمونه‌ای از کوچکترین آلاشه‌است. یعنی بزرگترین عوامل دنیای مادی هم نمی‌تواند کمترین آلاشی در تو ایجاد کند.

توجه: بسیاری از ضرب‌المثل‌های رایج، کنایه‌ای از نوع «نمونه» است.

۱- گاهی در کنایه به جای کاری که باید انجام شود یا نباید صورت گیرد، دلیل آن را بیان می‌کنیم. این دلیل یک کنایه است. برای مثال بر جعبه‌ای نوشته‌اند: «شکستنی است». غرض این است که «مواظب باشید». اگر سؤال کنیم، «چرا مواظب باشیم» در پاسخ خواهند گفت: «زیرا شکستنی است». یعنی، همان جمله‌ای که در آغاز به عنوان «کنایه» بیان شده بود.

مثالهایی از کنایه دلیل:

(۱) قیمت مقطوع است؛ یعنی، چانه نزنید. ← چرا چانه نزنیم؟ ← زیرا قیمت مقطوع است.

(۲) تلفن همگانی نیست؛ یعنی، مزاحم نشوید. ← چرا مزاحم نشویم؟ ← زیرا تلفن همگانی نیست.

(۳) مصلحت ندیدم که آنجا بمانم؛ یعنی، رفتم ← چرا رفتم؟ ← زیرا مصلحت ندیدم که آنجا بمانم.

(۴) حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم؛ یعنی، نمی‌توانم حقیقت را دریابم و ببینم ← چرا حقیقت را در نمی‌یابم؟ ← زیرا غبار تنم حجاب چهره جان من است.

یادآوری: خواننده‌ایم که در کنایه از حقیقت به مجاز می‌رسیم؛ یعنی لفظی یا جمله‌ای می‌آید که نخست در معنای حقیقی است و سپس از آن معنی مجازی اراده می‌شود در انواع کنایه‌ای که در این درس طرح شد نیز این قانون صدق می‌کند. «نشانه، نمونه و دلیل یک کار» حقیقت و خود آن «کار» مجاز است.

کنایات سبب درنگ خواننده می‌شوند، ذهن را به تلاش وامی‌دارد و حالات را برای او محسوس می‌کند.

بدیع

بدیع، پس از معانی و بیان، سومین علم از علوم بلاغت است، کار آن، آرایش سخن است. ارزش بدیع زمانی آشکار می‌شود که در خدمت سخن رسا و روشن قرار گیرد. این علم موسیقی درونی و معنوی سخن را اعم از نثر یا نظم می‌افزاید و علاوه بر زیبایی، سبب تأثیر بیشتر نیز می‌گردد.

الف) آرایه‌های لفظی

واج آرای (نغمه حروف): تکرار یک واج (صامت یا مصوت) است در کلمه‌های یک مصراع یا بیت به گونه‌ای که آفریننده موسیقی (آهنگ) درونی باشد و بر تأثیر و زیبایی بیت بیفزاید مانند تکرار (ش) در این بیت:

شب‌است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است چنین شب که دوستان بینی
«سعدی»

تکرار «خ» در این بیت:

لیخند تو خلاصه خوبیهاست لختی بخند، خنده گل زیباست
«قیصر امین پور»

تکرار «س و ت و آ» در این بیت:

ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دستها پر خداست
«سعدی»

سجع: یکسانی دو واژه در حرف آخر، وزن و یا هر دوی آنهاست. مانند:

(۱) هر چه در دل فرو آید در دیده نگو نماید «سعدی»

واجهای (حروف و حرکات) آخر «فرو آید» و «نماید» یکی است. این سجع را **مُطَرَف** گویند.

(۲) مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال «سعدی»

وزن «عمر» و «مال» یکی است هر دو یک هجای کشیده (U-) اند. این سجع را **متوازن** نامیده‌اند.

(۳) آنچه نباید دلبستگی را نشاید «سعدی»

واجهای آخر و وزن «نپاید» و «نشاید» یکی است. این سجع را که از نظر ایجاد موسیقی در سخن کاملترین است، **متوازی** گفته‌اند.

توجه: آرایه سجع زمانی پدید می‌آید که حداقل دو جمله داشته باشیم که سجعها در پایان آن

بیاید.

اگر سجعها در یک جمله پشت سر هم یا با فاصله یک کلمه بیاید، **تضمین المزدوج** نامیده می‌شود. مانند:

در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و ... «سعدی»

سجع در شعر نیز به کار می‌رود با این توجه که کلمات مسجع در جایی می‌آیند که وزن به آنها اجازه دهد. در پایان قرینه‌های هموزن، مانند کلمات «تنگدستی، مستی، هستی» در بیت:

هنگام تنگدستی،	در عیش کوش و مستی	کاین کیمیای هستی	قارون کند گدا را
مفعول فاعلاتن	مفعول فاعلاتن	مفعول فاعلاتن	مفعول فاعلاتن
			«حافظ»

چنانچه دیدیم سجع در نثر و شعر به کار می‌رود، فایده آن ایجاد موسیقی در نثر و بیشتر ساختن موسیقی شعر است. نثر و شعری که در آن سجع بیاید، **مسجع** خوانده می‌شود. توجه: در نثر **مسجع** گاه «ردیف» نیز به کار می‌رود؛ یعنی کلماتی در پایان جمله‌ها بعد از سجعها می‌آید که به یک لفظ و به یک معنی است. مانند «ندارد» در مثال زیر:

آن که پر دینار و درم دسترس ندارد، در همه دنیا کس ندارد. «سعدی»

موازنه و ترصیع

اگر کلمه‌های دو جمله یا دو مصراع همه با هم سجع متوازن یا متوازی باشد «موازنه» خوانده می‌شود مانند:

ز	گَرز	تو	خورشید گریان	شود	چرخ	از	چه	رفیع	خاک	پایت
↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓
ز	تیغ	تو	بهرام بریان	شود	عقل	از	چه	بزرگ	طفل	راحت

«فردوسی» «جمال‌الدین عبدالرزاق»

غلام	نرگس	مست	تو	تاجدارانند
↓	↓	↓	↓	↓
خراب	باده	لعل	تو	هوشیارانند

«حافظ»

چنانکه می‌بینید به جز ردیف بیت «شود» و کلمه‌های قافیه (بریان و گریان) بقیه کلمات با هم سجع متوازن دارند.

ترصیع: اگر در موازنه‌ای همه سجعها متوازی باشند، آن را «ترصیع» می‌نامند. مانند:

خرد زنده جاودانی شناس	ما زیالاییم و بالا می‌رویم
↓ ↓ ↓ ↓	↓ ↓ ↓ ↓
خرد مایه شادمانی شناس	ما زدریاییم و دریا می‌رویم
«فردوسی»	«مولوی»
سکه تو زن تا امرا کم زنند	زنند
↓ ↓ ↓ ↓	↓ ↓ ↓ ↓
خطبه تو کُن تا خطبا دم زنند	زنند
	«نظامی»

جناس

همجنسی واژه‌ها در صامت‌ها و مصوت‌ها (حروف و حرکات) و اختلاف آنها در معنی است. جناس انواعی دارد:

(۱) جناس تام: دو واژه در تعداد و ترتیب صامت‌ها و مصوت‌ها یکسانند مانند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر
«مولوی»

برادر که در بند خویش است، نه برادر نه خویش است.

خود قوم و خویش
«سعدی»

(۲) جناس ناقص: دو کلمه در حرکات یا مصوت‌های کوتاه با هم اختلاف دارند، مانند:

ای مهر تو در دلها، وی مهر تو بر لبها وی شور تو در سرها، وی سِر تو در جانها
«سعدی»

ای گدایان خرابات خدا یار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی چند
«حافظ»

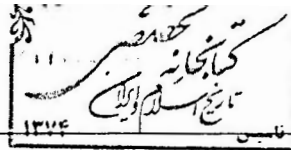
(۳) جناس ناقص اختلافی: دو کلمه در حرف اول، وسط یا پایان با هم اختلاف دارند در

حالی که تعداد حروف دو کلمه یکسان است مانند «کیش و ریش» که در حرف اول متفاوتند:

هر تیر که در کیش است، گو بر دل ریش آید ما نیز یکی باشیم از جمله قربانها
«سعدی»

و «گلزار و گلنار» که در حرف وسط مختلفند:

باغبان! همچو نسیم ز در خویش مران کآب گلزار تو از اشک چو گلنار من است.
«حافظ»



و «یاد و یار» که در حرف آخر با هم فرق دارند:

یاد یاران یار را میمون بود
خاصه کان لیلی و این مجنون بود
«مولوی»

توجه: قدما جناسهایی را که در حرف اول و وسط مختلف بودند، جناس لاحق یا مضارع و آنهایی را که در حرف آخر اختلاف داشتند، مُطَرَّف می خواندند.

۴) جناس ناقص افزایشی: یکی از ارکان جناس، یک حرف بیشتر دارد. این حرف می تواند در اول یا وسط یا آخر کلمه باشد. مانند: «رنج و مرنج»، «چمن و چمان» و «کار و کارد» در بیتهای زیر:

دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش
که بد به خاطر امیدوار ما نرسد
«حافظ»

سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند
همدم گل نمی شود، یاد سمن نمی کند
«حافظ»

کار دلم به جان رسد، کارد به استخوان رسد
ناله کنم، بگویدم: دم مزن و بیان مکن
«مولوی»

این گونه جناس را قدما زائِد یا مَذَّیَل خوانده اند.

اشتقاق

یکسانی دو یا چند واژه در دو یا چند حرف است که هم‌ریشگی واقعی یا خیالی آنها را به یاد می آورد. مانند: «حرم، حریم، حرمت» در بیت زیر:

من که باشم در آن حرم که صبا
پرده دار حریم حرمت اوست
«حافظ»

یا «آسایش» و «بیاسایم» در بیت زیر:
چشم آسایش که دارد زین سپهر تیزرو
ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی
«حافظ»

و یا «کمند» و «کمان» و «کمین» در بیت:
به جای می سرخ کین آوریم
کمان و کمند و کمین آوریم
«فردوسی»

قدما آخرین نوع را شبه اشتقاق گفته اند.

ردالتجز علی الصدر

تکرار منظم یک واژه در آغاز و پایان بیت است مانند «آدمی» در بیت زیر:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر بباید ساخت و از نو آدمی
«حافظ»

تکرار

تکرار کردن یک واژه است دو یا چند بار در یک بیت که به صورت منظم در اوّل و آخر بیت نیامده باشد. مانند «هم»، «شکر» و «اندر» در بیت زیر:

هم نظری، هم خبری، هم قمران را قمری هم شکر اندر شکر اندر شکر اندر شکر
«مولوی»

یا «خاک» در بیت زیر:

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم
«سعدی»

ب - آرایه‌های معنوی

مراعات نظیر

آوردن واژه‌هایی از یک مجموعه است که با هم تناسب دارند. این تناسب می‌تواند از نظر جنس، نوع، مکان، زمان، همراهی و ... باشد. مانند ماه‌های سال و «خاک و خشت» در بیت زیر:

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت برآید که ما خاک باشیم و خشت
«سعدی»

یا «گفتار، کردار، رفتار» و «دست، پا، زبان» در بیت زیر:

یکی گردیم در گفتار و در کردار و در رفتار زبان و دست و پا یک‌کرده، خدمتکار هم باشیم
«فیض»

یا «مزرع سبز، داس، کشته و درو» در بیت زیر:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
«حافظ»

تلمیح

اشاره‌ای است به یک دانسته^۱ تاریخی، اساطیری، دینی و ... مانند:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد
«حافظ»

اشاره به داستان سیاوش پسر کاووس که از جور پدر به شاه ترکان، افراسیاب پناه برد و بیگناه کشته شد. یا:

یارب این آتش که بر جان من است سرد کن زانسان که کردی بر خلیل
«حافظ»

اشاره به ماجرای افکندن نمرود حضرت ابراهیم (ع) را در آتش و سرد شدن آتش به فرمان خدا.

تضمین

آوردن آیه، حدیث، ضرب‌المثل، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر در میان سخن است. قدما آوردن آیه قرآن را «درج»، مضمون را «حل» و آوردن ضرب‌المثل را «ارسال‌المثل» نامیده‌اند. مانند:

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جَنَاطُ تجری تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ داشت
«حافظ»

که شاعر بخشی از آیه هشتم سوره البینه (۹۸) را در مصراع دوم آورده است. و مانند:

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
که سعدی بیت دوم را که از فردوسی است در میان سخن خویش در بوستان (بیت ۱۳۳۱ چاپ دکتر یوسفی) آورده است. و مانند ضرب‌المثل «تو نیکی می‌کن و در دجله انداز» که سعدی در این بیت آورده است:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

تضاد یا طباق

آوردن دو کلمه با معنی متضاد است در سخن برای روشن‌گری، زیبایی و لطافت آن، مانند

۱- دانسته: چیزی که از آن آگاهی داریم.

«شادی و غم» در بیت زیر:

شادی ندارد آن که ندارد به دل غمی آن را که نیست عالم غم نیست عالمی
«استاد همایی»

و «بنشین و برخیز یا بنشینم و برخیزم» در بیت:

گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان بَرمت جانا! بنشینم و برخیزم
«سعدی»

و «می‌رود و نمی‌رود» در بیت زیر:

بار فراق دوستان بس که نشسته بر دلم می‌رود و نمی‌رود ناقه به زیر محلم
«سعدی»

این گونه تضاد را که از لطیف‌ترین آنهاست، طباق سلب می‌گویند.

تناقض (پارادوکس)

نسبت دادن دو امر متضاد به یک چیز است چه در لفظ و چه در معنی. مانند صفت قراردادن حاضر و غایب برای وجود در بیت زیر:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است
«سعدی»

حاضر و غایب متناقض یکدیگرند، نمی‌شود هر دو در یک چیز باشند. هر گاه شاعری مانند بیت فوق هر دو را به یک چیز نسبت دهد، آرایه تناقض آفریده است.

«برگ بی‌برگی» و «مرگ بی‌برگی» نیز آفریننده تناقض در بیت زیرند:

برگ بی‌برگی بود ما را نوال مرگ بی‌برگی بود ما را حلال
«مولوی»

تناقض گاه در معنی سخن احساس می‌شود. برای مثال سعدی می‌فرماید:

گفتم بی‌بینمَش، مگرَم درد اشتیاق ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم
منطقاً باید پس از دیدن معشوق، درد عشق سکون یابد اما شاعر ادعا کرده است که بیشتر شده و این ادعا یک تناقض معنایی است.

در بیت زیر نیز شاعر ادعا کرده است که باد کوی یار چراغ دل را می‌افروزد و این یک تناقض معنایی است:

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی از این باد ار مدد خواهی، چراغ دل برافروزی
«حافظ»

حس آمیزی

آوردن مفاهیمی است در سخن که دریافت آنها به کمک یک حس صورت نمی‌گیرد و باید برای فهم آنها از دو یا چند حس یاری خواست. مانند: رحلت امام (ره) خبر تلخی بود. خبر را به وسیله حس شنوایی و تلخی را به وسیله حس چشایی درمی‌یابیم. برای فهم خبر تلخ باید از هر دو حس کمک گرفت، این آمیختگی حواس را حس آمیزی گویند. مثالی دیگر:

گلوی مرغ سحر را بریده‌اند و هنوز درین شط شفق آواز سرخ او باقی است
«سایه»

سرخ را با چشم و آواز را با گوش می‌شنویم.
توجه: این آرایه در شعر بیدل و سپهری فراوان است.

ایهام

آوردن واژه‌ای است با حداقل دو معنی که یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن باشد. مقصود شاعر معمولاً معنی دور و گاه هر دو معنی است. زمانی می‌توانیم آرایه «ایهام» را دریابیم که به معانی مختلف واژه‌ها و عبارتها آگاه باشیم.
مثال (۱): واژه «مدام» دو معنی دارد: (۱) شراب، (۲) همیشه؛ حال به این بیت حافظ توجه کنید:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
مصراع دوم دو گونه معنی می‌شود:
(۱) ای کسی که از لذت نوشیدن شراب ما بی‌خبری.
(۲) ای کسی که از لذت نوشیدن همیشه ما بی‌خبری.
مثال (۲):

هر کاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید در رهگذار باد نگهبان لاله بود
«حافظ»

«لاله» به دو معنی است: (۱) گل لاله، (۲) چرا لاله (چراغی که به شکل لاله می‌ساخته‌اند).
مصراع دوم را با توجه به معنی لاله دو گونه می‌توان معنی کرد.

ایهام تناسب

آوردن واژه‌ای است با حداقل دو معنی که یک معنی آن با بعضی دیگر از اجزای سخن

مراعات نظیر می‌سازد مانند «ماه» در بیت زیر:

ماه‌م این هفته برون رفت و به چشمم سالی است

حالِ هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است

«حافظ»

ماه استعاره از معشوق است و با همین معنی است که بیت را معنی می‌کنیم. اما اگر ماه را به معنی دیگر؛ یعنی، سی‌روز بگیریم، با هفته، سال، مراعات‌نظیر می‌سازد و این یک «ایهام تناسب» است.

مثالی دیگر:

چون شبنم اوفتاده بُدم پیش آفتاب میهرم به جان رسید و به عیوق پر شدم

«سعدی»

«میهر» در این بیت به معنی محبت و عشق است اما اگر به معنی دیگر آن یعنی خورشید توجه کنیم با آفتاب، عیوق (نام ستاره‌ای) تناسب دارد و یک مراعات‌نظیر پدید می‌آید.

لف و نشر

آوردن دو یا چند واژه است در بخشی از سخن که توضیح آنها در بخش دیگر آمده است. رابطهٔ لِف و نشر «مفعول و فعل»، «فاعل و فعل»، «مسندالیه و مسند»، «اسم و متمم»، «اسم و صفت»، «مشبه و مشبه‌به» و... است.

لِف و نشر بر دو گونه است:

- ۱) نشرها (کلمات گروه دوم که توضیح کلمات گروه اولند) به ترتیب آمدن لفها (کلمات گروه اول) است که این نوع را «مرتّب» می‌نامند
- ۲) نشرها به ترتیب آمدن لفها نیست که آن را «مشوّش: به هم ریخته» می‌گویند.

مثال لِف و نشر مرتّب:

دانش و خواسته است نرگس و گل که به یک جای نشکفند به هم

لِف ۱ لِف ۲ نشر ۱ نشر ۲

«شهید بلخی»

چو آینه است و ترازو، خموش و گویا، یار ز من رمیده که این، خوی گفتگو دارد

لِف ۱ لِف ۲ نشر ۱ نشر ۲

«مولوی»

مثال لِف و نشر مشوّش:

روی و چشمی دارم اندر مهر او کاین گهر می‌ریزد، آن زر می‌زند

لِف ۱ لِف ۲

نشر ۱

نشر ۲

«سعدی»

اغراق

ادعای وجود صفتی است بیش از حد معمول یا غیرممکن در کسی یا چیزی. مانند:
گر برگ گل سرخ کنی پیره‌نش را از نازکی آزار رساند بدنش را
«سعدی»

که مصراع دوم حاوی اغراق است زیرا شاعر ادعا کرده است بدن معشوق آن قدر لطیف است که اگر پیراهنی از برگ گل سرخ هم به تن کند، آن پیراهن تن او را می‌آزارد.
بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
«سعدی»

که شاعر گریستنی چون ابر بهار را ادعا کرده و این غیرممکن است.
اغراق را غلو و مبالغه نیز خوانده‌اند.

ارسال المثل

سخنی است از یک شاعر یا نویسنده که به صورت یک ضرب‌المثل رواج یافته است، مانند ابیات زیر:

توانا بود هر که دانا بود	ز دانش دل پیر برنا بود
«فردوسی»	
از مکافات عمل غافل مشو	گندم از گندم بروید جو ز جو
«مولوی»	
بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
«سعدی»	

هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
«حافظ»
هر چه نپاید، دلبستگی را نشاید. «سعدی»

حسن تعلیل

آوردن علتی ادبی و ادعایی است برای امری. مثال:
این همه پیرایه بسته جنت فردوس بو که قبولش کند بلال محمد
«سعدی»

سعدی می‌فرماید: بهشت خود را برای این زیبا ساخته که شاید بلا، مؤذن پیامبر (ص) او را بپذیرد و بدان پای نهد. این علتی که شاعر در مصراع دوم آورده، یک علت واقعی نیست اما

قدرت اقناع آن به قدری است که انسان آن را از علت واقعی هم دلپذیرتر می‌یابد.
مثالی دیگر:

دلم خانه مهر یارست و بست از آن می‌نگنجد در آن کین کس

«سعدی»

سعدی خالی بودن دل خود را از کینه‌ها بدان سبب می‌داند که انباشته از مهر یار است و جایی برای کینه ندارد. این دلیل واقعی نیست اما از آن دلپسندتر است.
توجه: این آرایه از زیباترین و هنری‌ترین آرایه‌های شعر فارسی است.
چند مثال دیگر از حسن تعلیل:

چو سرو از راستی بر زد علم را ندید اندر جهان تاراج غم را

«نظامی»

شاعر سرسبزی مداوم سرو را به سبب راستی او دانسته است. (علتی شاعرانه برای سبزی همیشگی سرو)

خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده که اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را
«نظامی»

شاعر خمیدگی پشت پیران را به سبب جستجوی جوانی در خاک می‌داند. (علتی شاعرانه برای خمیدگی پشت)

رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد

«حافظ»

علت شاعرانه برای آمدن باران، گریه ابر بر احوال گلها به سبب بدعهدی و بی‌وفایی و ناپایداری روزگار.

ردیف و قافیه در شعر فارسی

قافیه نیز یکی از علوم بلاغت است که درباره موسیقی کناری شعر و کیفیت حصول آن به بحث و بررسی می‌پردازد. اینک با یادآوری چند نکته به مطالعه قافیه می‌پردازیم.
در آغاز آرایه‌های ادبی گفتیم که:

ردیف: کلمه یا کلماتی است مستقل و به یک معنی که در پایان مصراعها یا بیت‌های یک شعر می‌آید.

قافیه: واجهای (مصوت‌ها و صامت‌های) مشترکی است که در پایان مصراعها یا بیت‌ها قبل از ردیف می‌آید.

کلمهٔ قافیه: کلماتی ناهمسان است که واجهای قافیه در پایان آنها می‌آید.
 قاعدهٔ ۱: مصوت بلند «ا» یا «و» به تنهایی قافیه شعر است؛ یعنی اگر در پایان کلمه قافیه مصوت بلند «ا» یا «و» بیاید، همان مصوت قافیه آن مصراع یا بیت است. مانند:
 عزت این در چنین کرد اقتضا
 کز در ما دور باشد هر گدا
 «عطار»

مصوت بلند «ا» قافیه است.
 هر که او از همزبانی شد جدا
 بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا
 «مولوی»

مصوت بلند «ا» قافیه است.
 دل نباشد، تن چه داند گفت و گو؟
 دل نجوید، تن چه داند جست و جو؟
 «مولوی»

مصوت بلند «و» قافیه است.
 توجه: بر اساس کتاب عروض و قافیه چهارم، مصوت بلند «ی» و مصوت کوتاه - که در پایان کلمه به صورت (ه یا ۴: های ناملفوظ) نوشته می‌شود، جز در مواردی بسیار نادر نمی‌تواند اساس قافیه باشد^۱ و اگر در پایان کلمه‌ای بیاید جزء حروف الحاقی محسوب می‌شود.
 قاعده ۲: یک مصوت (کوتاه یا بلند) به همراه یک یا دو صامت بعدش قافیهٔ شعر است مانند:

مصوت کوتاه + صامت:
 بیا تا برآریم دستی ز دل
 که نتوان برآورد فردا ز گل
 «سعدی»

«- ل» قافیه است.
 مصوت کوتاه + صامت + صامت:
 بیا ای جگرگوشه فرزند من
 بنه‌گوش بر گوهر پند من
 کلمه قافیه ردیف
 «جامی»

(- ند) قافیه است.
 مصوت بلند + صامت:
 نصیحتگری بر دل دوستان
 بود چون دم صبح بر بوستان
 «جامی»

۱- به گمان نگارنده، مصوت بلند «ی» و «- = ه، ۴» نیز می‌تواند به تنهایی اساس قافیه باشند.

(ان) قافیه است.

مصوت بلند + صامت + صامت:

بندها را تار و پود از هم گسیخت موج از هر جا که راهی یافت ریخت

«پروین»

«ریخت» قافیه است.

توجه: به آخر قافیه گاه یک یا چند حرف (واج) اضافه می‌شود. این حرفهای الحاقی نیز جزء قافیه شمرده می‌شوند و رعایت آنها لازم است. حرفهای الحاقی عبارتند از:

شناسه‌ها، ضمائر شخصی متصل، پسوندها، مخفف صیغه‌های زمان حال بودن (م، ی، یم، ید، ند) و (ی) در آخر بعضی واژه‌های مختوم به (ا) و (و) مانند (خدای، موی و...) ضمناً چنانکه گفتیم مصوت بلند (ی) و مصوت کوتاه (ه، و) نیز در پایان هر کلمه بیاید، جز در مواردی خاص الحاقی خواهد بود.

شیوه تشخیص کرن قافیه

۱) اگر مصراع یا بیت ردیف دارد، آن را مشخص می‌کنیم.
۲) در کلمه قافیه، اگر حروف الحاقی آمده است، نخست حروف الحاقی را مشخص کرده، پس از آن مطابق قاعده ۱ یا ۲ حروف اصلی را تعیین می‌کنیم. مثال:
ای ساریان آهسته رو کارام جانم می‌رود وان دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود
«سعدی»

می‌رود: ردیف

م: حروف الحاقی زیرا ضمیر است.

ان: حروف اصلی قافیه (قاعده ۲: مصوت بلند + صامت)

تکاتی درباره قافیه در شعر فارسی

۱) گاه کلمات همقافیه در میانه مصراع یا در درون مصراع می‌آید که از آن به قافیه میانی یا درونی یاد می‌کنند.
۲) اگر شعری دارای دو قافیه (ذوقافیتین) باشد، قافیه‌های اصلی، دومین قافیه است؛ یعنی آن که در پایان مصراع آمده است.
۳) باید شکل خطی قافیه را نیز رعایت کرد؛ یعنی نمی‌توان «ذ» را با «ز، ض یا ظ» قافیه کرد.
۴) اگر قواعد قافیه رعایت نشود، قافیه معیوب و غلط خواهد بود. باید حروف اصلی و

الحاقی قافیه یکسان باشد.

- (۵) تکرار قافیه را در بعضی از موارد، عیب آشکار نامیده‌اند ولی در قالب قصیده یا غزل اگر در پایان بیت دوم بیاید، حُسن دانسته و آن را **ردالقافیه** نامیده‌اند.
- (۶) اگر قافیه پسوندی باشد که با کلمات قبلی خود ترکیب شده باشد، تکرار آن رواست مانند: رنجور و مزدور، مهربان و پاسبان، آبدار و تابدار، ماند و تواند.
- (۷) قافیه در شعر نیمایی نظمی خاص ندارد و به اقتضای مطلب در شعر می‌آید.

ارزشهای قافیه

- (۱) آهنگ برخاسته از وزن را تکمیل می‌کند.
- (۲) فکر و احساس شاعر را تنظیم می‌نماید.
- (۳) مصراعها و بیتها را از هم جدا کرده، بدانها تشخص می‌بخشد.
- (۴) با تداعی معانی در آفرینش مفاهیم نو و تازه به شاعر کمک می‌کند.
- (۵) مانند نشانه‌ای پایان هر مصراع را معین می‌کند.
- (۶) به همراه ردیف و گاه حاجب^۱ آفریننده موسیقی کناری است.

عروض شعر فارسی یا وزنهای شعر فارسی

وزن، آهنگی خاص است که در بعضی از جمله‌های زبان احساس می‌شود. در تمام شعرهایی که خوانده‌ایم این آهنگ وجود دارد و اگر تغییری یا حذفی در این شعرها صورت گیرد، آن آهنگ احساس نمی‌شود. وزن تناسبی است که در تعداد و ترتیب هجاهای (بخشهای) کلمات یک شعر وجود دارد. از این رو برای شناخت وزن باید هجا، انواع آن و عناصر پدیدآورنده آن را بشناسیم. **هجا** یا بخش مقدار آوایی است که دهان می‌تواند با یک بار، باز شدن آن را ادا کند. هر هجا از دو یا چند واج (حرف یا حرکت) پدید می‌آید.

واج

کوچکترین جزء نقشدار زبان است که سبب تمایز معنی می‌شود. واجها همان حروف یا حرکات در زبان فارسی است. واجها دو دسته‌اند:

۱- حاجب کلمه‌ای است مانند ردیف به یک لفظ و به یک معنی که قبل از قافیه می‌آید. مانند «من» در بیت زیر:

که جایی که دریاست من کیستم گر او هست حقا که من نیستم

«سعدی»

- ۱) مصوت‌ها: زبان فارسی سه مصوت کوتاه (---) و سه مصوت بلند (ای و) دارد. توجه: مصوت بلند از نظر امتداد یعنی زمانی که برای گفتن آن لازم است، دو برابر مصوت کوتاه است.
- ۲) صامت‌ها: بقیه واجهای زبان فارسی که بیست و سه عددند، همه صامت‌اند مانند: پ، ب، ص، ف و ...

انواع هجا

هجاهای زبان فارسی از نظر امتداد سه نوعند:

- ۱) هجای کوتاه (صامت + مصوت کوتاه) مانند به (پ)، که (کِه)، تو (تْ) و ... علامت آن "U" است.
- ۲) هجای بلند که امتداد آن سه واج است: (صامت + مصوت بلند) مانند: با، سی، مو و ... (صامت + مصوت کوتاه + صامت) مانند سر، گُل و ... و علامت آن «=» است.
- ۳) هجای کشیده که امتداد آن بیش از سه واج است: (صامت + مصوت کوتاه + دو صامت) مانند: بُرد، کشت، لعل و ... (صامت + مصوت بلند + یک یا دو صامت) مانند: باد، کاشت، ریخت، سوز و ... و علامت آن "U-" است.
- یادآوری: در این تقسیم‌بندی شماره واجها در هر هجا موردنظر نیست بلکه امتداد آنها مورد توجه است. برای مثال دو هجای «که» و «با» هر دو از نظر شمارش دو واج دارند اما از حیث امتداد، «که» کوتاه و «با» بلند است زیرا با مصوت بلند ساخته شده است.
- توجه: در تمامی هجاها تعداد واجها با امتداد آنها برابر است. تنها در هجاهای بلند یا کشیده‌ای که با مصوت بلند (ا، او، ای) ساخته شوند، امتداد هجا به سبب وجود همین مصوت یکی بیشتر از تعداد واجهای آن خواهد بود. برای مثال هجای بلند «بی» از نظر تعداد، دو واج دارد اما از نظر امتداد معادل سه واج است. در این حال برای تعیین نوع هجا چنین کنید: تعداد واج + یک = امتداد هجا و نوع آن. مثال: بی. ۲ واج دارد + ۱ = ۳ واج هجای بلند.
- حال با شناخت هجاها می‌توانیم هر کلمه را تقطیع هجایی کنیم یعنی هجاهای آن را معین کنیم. اما قبل از تقطیع هجایی کلمات به این نکات توجه کنید.
- ۱) در ساختمان هر هجا تنها یک مصوت وجود دارد. بنابراین تعداد هجاهای یک کلمه برابر با تعداد مصوت‌های آن است. برای مثال «ما» یک مصوت دارد و یک هجاست و «برادر» سه

مصوت دارد و سه هجاست.

(۲) هر هجا را همانطور که می‌خوانید، بنویسید تا در تعیین نوع آن دچار اشتباه نشوید. برای نمونه تو ← تْ (هجای کوتاه)، خواب ← خاب (هجای کشیده)، عَزْتُ ← عَزْ + زَتْ (دو هجای بلند).

(۳) اگر در کلمه‌ای «نْ» (نون ساکن) بعد از مصوت بلند قرار گیرد، حذف می‌شود.^۱

(۴) کلماتی چون میان، سیه، خیابان و... باید م + یان + س + یه + خ + یا + بان تقطیع شوند.
(۵) در زبان فارسی هیچ کلمه‌ای با مصوت آغاز نمی‌شود. بنابراین، واژه‌هایی که به ظاهر با مصوت آغاز می‌شوند در ابتدای خود صامتی شبیه به همزه دارند که در تعیین نوع هجا باید بدان توجه داشت. برای مثال «آز» سه واج دارد (همزه + ـَ + ز) و هجای بلند است و «آب» از نظر امتداد معادل چهار واج و هجای کشیده (U-) است.

(۶) هجاهایی چون (نو: تازه و جدید) و «رو» در پایان «خسرو» باید بلند محسوب شوند.

(۷) هجای پایانی هر چه باشد، بلند است.

توجه: در وزنهای دوری، میان مصراع نیز در حکم پایان مصراع خواهد بود، یعنی هر هجایی که در وسط مصراع بیاید، بلند خواهد بود.

اینک که با تقطیع هجایی آشنا شدید باید بدانید که دو کلمه یا دو مصراع یا دو بیت زمانی هموزن‌اند که:

(۱) تعداد هجاهای آنها با هم برابر است.

(۲) ترتیب هجاها در آنها یکسان است.

نمونه‌هایی از تقطیع کلمات هموزن

تو و که هموزن‌اند زیرا تو: تْ = هجای کوتاه = U، که: کْ = هجای کوتاه = U

شکر و بدن هموزن‌اند زیرا شِکْر: شْ + کَر = U-، بَدَن: بَ + دَن = U-

عجایب و گهرها هموزن‌اند زیرا عِجایِب: عَ + جِا + یِب = U-، گِهرها: گُ + هَر + ها =

U--

۱- واقعیت این است که «نْ» حذف نمی‌شود بلکه مصوت بلند ماقبل خود را کوتاه می‌کند. برای مثال «دین» را از نظر امتداد معادل «دِن» می‌سازد و ما برای آموزش آسانتر چنین می‌گوییم. البته مواردی هم یافت می‌شود که چنین نیست؛ یعنی، امتداد مصوت بلند کاهش نمی‌یابد یا به تعبیر دیگر «نْ» حذف نمی‌شود، مانند «نْ» در کلمه «جانها» در بیت زیر:

یک زمان زخم‌اند و گاهی مرهم‌اند

جانها در اصل خود عیسی دمند

«مولوی»

U--

نمونه‌ای از تقطیع مصراعها

ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد خوبی قمر بهتر یا آن که قمر سازد

«مولوی»

ای - دوست - ش - کر - به - تر - یا - کی - ش - کر - سا - زد
 - - - U U - - - U U - -
 خو - بی - ی - ق - مَر - به - تر - یا - آن - کی - ق - مَر - سا - زد
 - - - U U - - - U U - -

توجه: هجای کشیده معادل یک هجای بلند و یک هجای کوتاه است. از این رو در تقطیع بیت فوق هجای دوم (دوست) در مصراع اول مقابل هجای دوم و سوم (بی - ی) از مصراع دوم قرار گرفته است.

می‌بینید با توجه به هجاها و به خصوص علائم آنها درمی‌یابیم که شمار و ترتیب هجاها در هر دو مصراع یکی است یعنی هر دو مصراع چهارده هجا دارند و می‌توان هر یک از آنها را به دسته‌های سه‌تایی و چهارتایی تقسیم کرد. این یکسانی شمار و ترتیب هجاها، همان وزنی است که احساس می‌شود.

تقطیع به ارکان

برای دست یافتن به وزن پس از تقطیع هجایی می‌کوشیم تا هجاها را دسته‌بندی کنیم. این دسته‌بندی را تقطیع به ارکان و هر یک از دسته‌ها را یک رکن می‌نامیم. با دقت در علامتهای هجا می‌بینیم که نظمی دارند. این نظم، گاه تکراری، یعنی سه‌تا سه‌تا، یا چهارتا چهارتا و... است و گاهی دارای نظم متناوب یعنی سه‌تا چهارتا و یا چهارتا سه‌تا و... است و گاه نظمی ندارد. می‌کوشیم تا هجاها را به دسته‌های سه‌تایی، چهارتایی و گاه کمتر از آن تقسیم کنیم.

برای مثال هجاهای مصراع «نکوهش مکن چرخ نیلوفری را» «ناصرخسرو»
 ن - کو - هش م - کن - چر خ - نی - لو ف - ری - را
 - - U - - U - - U - - U

دارای نظم تکراری سه‌تا سه‌تا است.

و مصراع «ای ساربان آهسته رو کارام جانم می‌رود» «سعدی»
 ای - سا - ر - با آ - هس - ت - رو کا - را - م - جا نَم - می - ر - وَد
 - - U - - U - - U - - U

دارای نظم تکراری چهارتا چهارتا است.

و مصراع «دل می رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را» «حافظ»

دل - می - رَ و د - ز - دَس - تَم صا - حَب - دِ لا - خُ - دا - را
- - U - - - U - - - U - - - U -

دارای نظم متناوب سه تا چهارتا است.

زمانی که بتوانیم هجاها را دسته‌بندی کنیم، مصراع یا بیت را تقطیع به ارکان کرده‌ایم.

نامگذاری ارکان

عروضیان قدیم برای ارکان مختلف که ۱۹ عدد هستند با استفاده از (ف، ع، ل) که در صرف عربی از آن استفاده می‌شود، کلماتی قراردادی ساخته‌اند که به جای ارکان از آنها استفاده می‌شود. این ارکان سه دسته‌اند:

الف) ارکانی که در آغاز، میان و پایان مصراع می‌آیند:

- | | | |
|---------------------|-------------------|--------------------|
| (۱) مفاعیلن - - - U | (۲) فاعلاتن - - U | (۳) مستفعِلن - - U |
| (۴) فعولن U - - | (۵) فعلاتن - - UU | (۶) مفتعلن - UU |
| (۷) مفعولن - - - | (۸) فاعلن U - | (۹) مفاعِلن U - U |
| (۱۰) فَعْلَن - - | (۱۱) فعلن UU - | |

ب) ارکانی که در پایان مصراع نمی‌آیند زیرا هجای پایانی آنها کوتاه است.

- | | | |
|-------------------|----------------------|-----------------------|
| (۱) فاعلاتُ U - U | (۲) فَعْلَاتُ UU - U | (۳) مَفَاعِلُ U - - U |
| (۴) مفعولُ U - - | (۵) مستفعِلُ UU - - | (۶) مَفَاعِلُ UU - U |

ج) ارکان پایانی که فقط در پایان مصراع می‌آید:

- (۱) فعل U - (۲) فع

هر بیت از چهار یا شش یا هشت رکن پدید می‌آید که به ترتیب «مربع، مُسدّس و مَثَمَن خوانده می‌شود. کمترین تعداد رکن، چهار (هر مصراع دو رکن) و بیشترین تعداد هشت رکن (هر مصراع چهار رکن) بوده است.

برای یافتن وزن مصراع پس از تقطیع هجایی و تقطیع ارکان می‌کوشیم تا با توجه به ارکان، معادل هر یک را بیابیم و به جای آن قرار دهیم. برای مثال به جای ارکان مصراع «نکوهش ...» که

سه تایی است فعولن را قرار می‌دهیم و می‌بینیم که وزن مصراع چنین است:

U--U --U --U --U

فعولن فعولن فعولن فعولن

و یا وزن مصراع «ای ساریان...» که چهارتایی است با مراجعه به ارکان درمی‌یابیم که معادل

U--U مستفعلن است: پس وزن مصراع چنین خواهد بود:

U--U --U--U --U--U --U--U

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

و یا وزن مصراع «دل می‌رود...» که سه تایی چهارتایی است، چنین می‌شود:

U--U --U--U --U--U --U--U

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

اختیارات شاعری

گفتیم که برای شناخت وزن و دریافت هموزنی، هجاهای دو مصراع باید از نظر شمار و ترتیب یکسان باشند. حال گاه با آن که قواعد تقطیع را رعایت کرده‌ایم، می‌بینیم که ترتیب و یا شمار و یا هر دوی آنها در دو مصراع متفاوت است و این زمانی است که شاعر از اختیارات شاعری استفاده کرده است.

این اختیارات دو دسته‌اند: الف) اختیارات زبانی، ب) اختیارات وزنی.

الف) اختیارات زبانی

یعنی اختیاراتی که شاعر در تلفظ کلمه‌ها و واجها دارد. اختیارات زبانی بر سه نوع است:

- ۱) امکان حذف همزه: گفتیم کلماتی نظیر «آسان، اوّل و...» که به ظاهر با مصوت بلند یا کوتاه آغاز می‌شوند، به واقع با صامتی شروع شده‌اند که آن را همزه می‌نامیم. حال اگر این کلمات در مصراع به گونه‌ای واقع شوند که حرف ماقبل آنها ساکن باشد، ممکن است این مصوت آغازین را به حرف ساکن قبلی داد و همزه را حذف کرد که در این صورت با حذف همزه به اندازه یک هجای کوتاه، وزن کوتاهتر می‌شود. برای مثال در مصراع دوم این بیت:
- الا یسا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلیها
- حافظ از این اختیار استفاده کرده است. «آسان و اوّل» هر دو با همزه آغاز شده‌اند و «ق و د» که قبل از آنها قرار دارند، هر دو ساکنند. باید مصراع را چنین تقطیع کرد تا وزن حاصل شود.

ک - عِش - قا - سان - ن - مو - دَو - وَل - و - لی - اف - تاد - مش - کِل - ها
 U - - - U - - - U - - - U - - - U

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

اگر دو همزه آسان و اول را حذف نکنیم، تقطیع چنین می‌شود:

---U ---U --U-U --U-U

و این دو هجای کوتاه، اضافه بر وزن است.

توجه: اگر پس از تقطیع ییتی با مقایسه مصراعها دیدید که در میان مصراعی یک هجای کوتاه (U) اضافه است، اگر وزن دوری نیست، شما باید همزه‌ای را حذف کنید، آن را بیابید و حذف کنید. وزن درست خواهد شد.

۲) بلند تلفظ کردن مصوت کوتاه: این مصوت کوتاه که گاهی بلند تلفظ می‌شود، چهار نوع است:

۱- مصوت کوتاه - (کسره) که در پایان کلماتی چون خانه، خیره، مایه، کوزه و... می‌آید و به صورت «ه» نوشته می‌شود.

۲- کسره اضافه که در میان ترکیبات وصفی یا اضافی می‌آید مانند: زمزمه محبت، عشق الهی و...

۳- «و» عطف یا ربط که در میان دو کلمه می‌آید مانند: ایر و باد، می‌رود و نمی‌رود و...

۴- مصوت کوتاه «[ُ]» ضمه که در پایان کلماتی چون «تو، چو و...» می‌آید.

مثال: بلند تلفظ کردن مصوت پایانی کسره (- ه)

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره‌سری را
 «ناصرخسرو»

ن - کو - هَش	م - کن - چَر	خ - نی - لَو	ف - ری - رَا
U - - - U	U - - - U	U - - - U	U - - - U
ن - رو - کن	ز - سر - با	د - خی - رِ	س - ری - رَا
U - - - U	U - - - U	U - - - U	U - - - U

—

هجای نهم در مصراع دوم کوتاه است. طبق قاعده آن را بلند می‌کنیم تا وزن درست شود.

مثال: بلند تلفظ کردن کسره اضافه

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

«فردوسی»

ت - وا - نا	ب - و - د - هر	ک - دا - نا	ب - و - د
U - -	U - -	U - -	U -
ز - دا - نیش	د - ل - پی	ر - بُر - نا	ب - و - د
U - -	U U -	U - -	U -

-

هجای پنجم مصراع دوم کوتاه است با توجه به این قاعده آن را بلند تلفظ می‌کنیم تا وزن درست شود.

مثال: بلند تلفظ کردن واو عطف (ضمه)

به صد جان ارزد آن رغبت که جانان
نخواهم گوید و خواهد به صد جان

«نظامی»

ب - صد - جان - ار	ز - دان - رغ - بت	ک - جا - نان
U - - -	U - - -	U - -
ن - خا - هم - گو	ی - د - خا - هد	ب - صد - جان
U - - -	U U - -	U - -

-

هجای ششم مصراع دوم کوتاه است. طبق این اختیار آن را بلند تلفظ می‌کنیم.
(۳) کوتاه تلفظ کردن مصوت بلند: مصوت بلند «ی» و «و» اگر در پایان کلمه بیاید، گاه کوتاه می‌شود.

مثال: بلند تلفظ کردن مصوت پایانی (ـُ ضمه):

ای - د - عا - آز - ت - ا - جا - بت - هم - ز - تو
U - - U U - - U -

-

ای - م - نی - آز - ت - م - ها - بت - هم - ز - تو
U - - U U - - U -

-

«مولوی»

مثال: کوتاه شدن مصوت بلند «ی»:

خلد گر به پا خاری آسان برآید
چه سازم به خاری که در دل نشیند

«طیب اصفهانی»

خ - لد - گر	ب - پا - خا	ری - آ - سان	ب - را - ید
- - U	- - U	- - U	- - U
		U	
چ - سا - زم	ب - خا - ری	ک - در - دل	ن - شی - ند
- - U	- - U	- - U	- - U

هجای هفتم مصراع بلند است، طبق قانون آن را کوتاه تلفظ می‌کنیم.

مثال: کوتاه شدن مصوت بلند «و»:

پیش کمان ابرویش لابه همی کنم ولی گوش کشیده است از آن گوش به من نمی‌کند
«حافظ»

پی - ش - ک - ما	ن - اب - رو - یش	لا - ب - ه - می	ک - نم - و - لی
- U U -	- - U -	- U U -	- U - U
	U		

گوش - ک - شی	د - آ - ت - زان	گوش - ب - مَن	ن - می - ک - ند
- U U -	- U - U	- U U -	- U - U

هجای هفتم مصراع اول بلند است، طبق این قانون کوتاه می‌شود تا ترتیب هجاها یکسان

شود.

ب) اختیارات وزنی

تغییرات کوچکی است که در وزن رخ می‌دهد.

۱) بلند بودن هجای پایان مصراع: هر هجایی که در پایان مصراع قرار گیرد، کوتاه باشد یا کشیده، بلند محسوب می‌شود. برای مثال «تو» در این مصراع حافظ «تاب بنفشه می‌دهد طره مشکسای تو» یک هجای بلند است و «باد» نیز در این مصراع حافظ «روز وصل دوستداران یاد باد»

۲) اختلاف هجای اول دو مصراع: می‌تواند مصراعی با فعلاتن U U - - و مصراع دیگر با فاعلاتن - U - - آغاز شود به شرطی که رکن دوم به بعد «فاعلاتن» نباشد. مثال:

در دولت به رخم بگشادی تاج عزت به سرم بنهادی

«جامی»

فعلاتن	د - ر - دو - لت	ب - ر - خم - بگ	شا - دی
	- - U U	- - U U	- -

فاعلاتن

تا - ج - عز - زت ب - س - رم - بن ها - دی
- - - - U U - - - -

فعلاتن

فع لن

۳) آمدن یک هجای بلند به جای دو هجای کوتاه: شاعر یک هجای بلند را در میان

مصرع به جای دو کوتاه می‌آورد. مثال:

من قوت ز عشق می‌پذیرم گر میرد عشق من بمیرم
«نظامی»

من - قوت - ز - عشق - می - پ - ذی - رم
- - U - U - U U - -

مفعول مفاعله فعولن

گر - می - زد - عشق - من - ب - می - رم
- - - - U - U - - - -

در مصرع دوم هجای سوم بلند است و به جای دو هجای کوتاه سوم و چهارم مصرع اول آمده است.

یادآوری: قدما این اختیار را «تسکین» خوانده‌اند.

۴) قلب: شاعر جای یک هجای کوتاه و بلند را که در کنار هم آمده‌اند در مصرع دیگر

عوض می‌کند. مثال:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
«جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی»

کیست - ک - پی غا - م - من پ - شه - ر - شر وان - ب - رد
- U - - U - U - - U - -
یک - ش - خ - نَز من - ب - دا مر - د - س - خن دان - ب - رد
- U - - U - - U U - - U - -

جای هجای هشتم و نهم در مصرع دوم عوض شده و U-U- (مفاعله) به -UU-

(مفتعلن) تبدیل شده است. پس از آن که اختیارات شاعری را از طریق گوش یا مقایسه مصراعها یافتیم و آنها را اصلاح کردیم، ارکان موردنظر را در مقابل دسته‌های هجا قرار داده، وزن را به دست می‌آوریم.

توجه: اختیار قلب بیشتر در وزنهای رباعی به کار می‌رود.

نام اوزان یا بحور

تکرار هر رکن، وزن یا بحر را پدید می‌آورد:

رکن	وزن یا بحر
فَعُولُنْ	مُتَقَارِبْ
مَفَاعِيلُنْ	هَزَجْ
فَاعِلَاتُنْ	رَمَلْ
مُسْتَفْعِلُنْ	رَجَزْ

اگر در هر یک از ارکان تغییری رخ دهد؛ یعنی، حرفی از آنها کاسته شود یا حرفی به آنها اضافه شود، گوییم مُزاحَف (تغییر یافته) شده است. اینک به معرفی اوزان مزاحف می‌پردازیم:

۱- رَمَل مَخْبُون^۱: اگر از فاعلاتن، حرف دوم (الف) حذف شود، فَعِلَاتُنْ می‌ماند و این فَعِلَاتُنْ را رمل مَخْبُون می‌گویند، یعنی رملی که حرف دوم آن افتاده است.

فاعلاتن ← فَعِلَاتُنْ
--U-- --UU--

بنابراین اگر وزنی «فاعلاتن فَعِلَاتُنْ فَعِلَاتُنْ فَعِلَاتُنْ» باشد، رَمَل مُثَمَّن مَخْبُون نام دارد. مانند این بیت:

تو مرا جان و جهانی چه کنم جان و جهان را تو مرا گنج روانی چه کنم سود و زیان را
«مولوی»

۲- رَجَز مَطْوِی^۲: مستفعلی است که حرف چهارم آن را انداخته‌اند.

مستفعِلن ← مُسْتَعِلُنْ ← برای آسانی می‌گویند: مفتعلن
--U-- --UU-- ← --UU--

بنابراین اگر وزنی «مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن» باشد، رَجَز مُثَمَّن مَطْوِی نام دارد. مانند بیت:

یار مرا، غار مرا، عشق جگرخوار مرا یار تویی، غار تویی، خواجه نگهدار مرا
«مولوی»

۳ (هَزَج مَقْبُوض^۳ (رَجَز مَخْبُون): مفاعیلنی است که حرف پنجم آن را بیندازند یا مستفعلی که حرف دوم آن را بیندازند.

۱- خین: انداختن حرف دوم فاعلاتن و مستفعِلن است.

۲- طَی: انداختن حرف چهارم مستفعِلن است.

۳- قَبْض: انداختن حرف پنجم مفاعیلن است.

U-U-U ← ← ← U-U-U ← ← ← U-U-U

مفاعیلن ← مفاعِلن مُستَفْعِلن ← مُتَفَعِّلن ← مُفَتَّعِلن

بنابراین اگر وزنی «مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن» باشد، بحر آن می‌تواند «هزج مِثمن مقبوض» یا «رجز مِثمن مخبون» نامگذاری شود. مانند بیت:

هنوز موی بسته را اگر به شانه واکنم بسا اسیر خسته را ز حلقه‌ها رهاکنم

«سیمین»

توجه: کلیهٔ اوزانی که پیش از این نام بردیم، متحد ارکان هستند؛ یعنی، از یک رکن واحد پدید می‌آیند.

اوزان متناوب

اوزانی که حاصل از تناوب دو رکن است.

۱) مجتث مخبون: این وزن برگرفته از مجتث مِثمن سالم^۱، مستفعلن فاعلاتن (۲) است که در هر دو رکن آن حرف دوم حذف شده و تبدیل به مفاعِلن فاعلاتن (۲) گشته است. مانند بیت:

خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم به صورت تو نگاری نه دیدم و نه شنیدم

مفاعِلن فاعلاتن مفاعِلن فاعلاتن

«حافظ»

۲) هزج اخرب^۲: این وزن برگرفته از هزج مِثمن سالم، مفاعیلن (۴) است که در رکن اول و سوم^۳ هر مصراع آن حرف اول و آخر حذف شده:

(مفاعیلن ← فاعیل ← برای آسانی می‌گوییم مفعول)

U- - ← ← U- -

و وزن به صورت مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن درآمده است. مانند این بیت:

شهر من و یار من در بحر نمی‌گنجید این یار رها باید این شهر خراب، اولی

مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

«شهریار»

۳) رمل مشکول: این وزن برگرفته از رمل مِثمن سالم، فاعلاتن (۴) است که در رکن اول و سوم هر مصراع آن حرف دوم و آخر حذف شده:

(فاعلاتن ← فَعَلَاتُ)

U- - - ← U- - -

۱- وزن سالم آن است که در ارکان آن هیچ تغییری راه نیابد مانند: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن که هزج مِثمن سالم خوانده می‌شود.

۲- خرب: انداختن حرف اول و آخر مفاعیلن است.

۳- هر مصراع چهار رکن دارد.

و وزن به صورت فعلاً فاعلاتن فاعلاتن درآمده است. مانند این بیت:

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی

فعلاً فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

«عراقی»

(۴) مضارع اخرب: این وزن برگرفته از مضارع مثنی سالم مفاعیلن فاعلاتن (۲) است که از رکن اول و سوم آن حرف اول و آخر حذف شده:

(مفاعیلن ← فاعیل ← مفعول)

U — — U — — — — — U

و وزن به شکل مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن درآمده است. مانند این بیت:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

«حافظ»

(۵) متقارب محذوف^۱، رمل محذوف و هزج محذوف: اگر از آخر رکن فعولن یا فاعلاتن یا مفاعیلن، یک هجای بلند حذف شود، وزن حاصل را محذوف می‌گوییم.

فاعلاتن ← برای آسانی می‌گویند فاعلن (رمل محذوف) مانند بیت:

— U —

بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت کاندرا آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

«حافظ»

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن: بحر رمل مثنی محذوف

فعولن ← برای آسانی می‌گویند فعل (متقارب محذوف) مانند بیت:

— U

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

«فردوسی»

مفاعیلن ← برای آسانی می‌گویند فعولن (هزج محذوف) مانند بیت:

نخستین بار گفتش کز کجایی بگفت از دارِ مُلک آشنایی

«نظامی»

مفاعیلن مفاعیلن فعولن: بحر هزج مسدس محذوف

توجه: اصطلاحاتی چون «مخبون»، «مطوی»، «مقبوض»، «خرب» و «محذوف» زحاف می‌گویند. برای نام‌گذاری اوزان نخست نام بحر یا وزن، پس از آن تعداد ارکان و پس از آن نام زحاف (به شرط وجود) می‌آید. برای مثال:

۱- حذف: انداختن یک هجای بلند از پایان فعولن، فاعلاتن و مفاعیلن است.

رمل	مِثمن	مَحذوف
نام بحر	تعداد ارکان	نام زحاف

در فصل چهارم کتاب عروض نام وزنها و زحافهای^۱ مختلف آمده است.

تکاتی درباره وزن شعر فارسی

(۱) وزن دوری: هر مصراع آن از دو قسمت تشکیل شده و قسمت دوم تکرار قسمت اول است مانند: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن: مضارع مِثمن اخرب. وسط مصراع در اوزان دوری مانند پایان مصراع است، اگر هجای کشیده یا کوتاه در میانه مصراع آمد، برابر بلند خواهد بود. توجه: شمار هجاها در هر نیم مصراع فرد است.

(۲) وزن رباعی: قدما رباعی را از خانواده اوزان هزج می‌دانستند اما امروزه برای رباعی دوازده وزن قائلند در تمام وزنه‌های رباعی رکن اول و سوم مستفعل (UU--) یا مفعولن (---) است. رکن دوم، مستفعل (UU--) یا مفعولن (---) یا فاعلاتن (U-U-) و رکن چهارم، فع (-) است.

(۳) اوزان مثنوی: برای سرودن مثنوی در تمام تاریخ شعر فارسی از هفت وزن استفاده شده که عبارتند از:

(۱) قَعولن قَعولن قَعولن قَعَل: متقارب مِثمن محذوف مانند: شاهنامه فردوسی، گرشاسبنامه، اسدی توسی، اسکندرنامه نظامی و بوستان سعدی.

(۲) مُفتعلن مُفتعلن فاعلن: سریع مسدس مطوی مکشوف مانند: مخزن الاسرار نظامی و تحفة الاحرار جامی.

(۳) فاعلاتن فاعلاتن فاعلن: رَمَل مُسدس محذوف مانند مثنوی مولوی، منطق الطیر عطار

(۴) قَعلاتن قَعلاتن قَعَلن: رَمَل مُسدس مخبون محذوف مانند: سبحة الابرار جامی.

۱- علاوه بر زحافهایی که با آن آشنا شدید، در فصل چهارم کتاب به نام زحافاتی چون مکشوف، مکفوف و مجبوب برمی‌خوریم. برای توضیح بیشتر باید بدانید که:

(۱) کشف: انداختن «ت» از پایان رکن مفعولات است. اصل وزن بحر سریع چنین است: مستفعلن مستفعلن مفعولات که نخست هر سه رکن مطوی می‌شوند: مفتعلن مفتعلن فاعلات و پس از رکن سوم «ت» حذف می‌شود و وزن چنین می‌شود: مفتعلن مفتعلن فاعلن، بحر سریع مسدس مطوی مکشوف. در وزن مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن نیز همین قانون به کار برده شده است (بحر منسرح مِثمن مطوی مکشوف).

(۲) کف: انداختن حرف آخر مفاعیلن و فاعلاتن است: مفاعیلن مفاعیلن (مکفوف) و فاعلاتن مفاعلاتن (مکفوف) و به همین دلیل مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاعلن «بحر هزج مِثمن اخرب مکفوف محذوف» و مفعول فاعلاتن مفاعیلن فاعلن «بحر مضارع مِثمن اخرب مکفوف محذوف» نامیده می‌شود.

(۳) جَب: انداختن دو هجای بلند از پایان مفاعیلن است. مفاعیلن مفاعیلن (مکفوف) (مجبوب)

(۵) مفاعیلن مفاعیلن فعولن: هَزَج مُسَدَّس مَحذُوف مانند خسرو شیرین نظامی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی و یوسف و زلیخای جامی.

(۶) مفعول مفاعِلن فعولن: هَزَج مُسَدَّس أَخَرَب مَقْبُوض مَحذُوف مانند: لیلی و مجنون نظامی و مجنون لیلی امیر خسرو دهلوی.

(۷) فاعلاتن مفاعِلن فعولن: خَفِیف مُسَدَّس مَخْبُون مَحذُوف^۱ مانند حدیقه الحقیقه سنایی، هفت پیکر نظامی.

(۴) اوزان شعر رسمی: بر دو نوع است:

(۱) وزنهایی که مصراعهای آنها در تعداد و ترتیب هجا یکسانند، مانند تمام قالبهای شعری جز مستزاد و بحر طویل و شعر نیمایی.

(۲) اوزانی که در آنها تعداد هجاها در هر مصراع رعایت نمی شود؛ یعنی، مستزاد، بحر طویل، شعر نیمایی.

بحر طویل: شعری است که هر مصراع آن از تکرار تعدادی نامعین «فاعلاتن» یا «مفاعیلن» پدید می آید مانند: صنمی لاله عذار، به روش باد بهاری، به نگه آهوی چینی و به قد سرو خرامان و به رخ چون مه تابان و ...

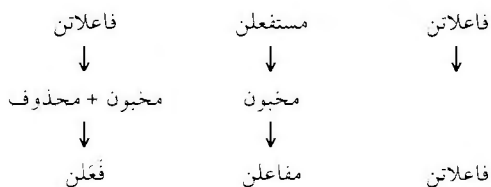
توجه: در شعر نیمایی وزن وجود دارد اما به دلیل آن که تساوی طولی مصراعها (تعداد هجاها در هر مصراع) یکسان نیست دریافت آن نیازمند دقت بیشتری است. در شعر نیمایی مصراع جایی تمام می شود که سخن خاتمه یابد و سخن برای رسیدن به وزنی از پیش تعیین شده، بی سبب ادامه نمی یابد.

انواع وزن

تکیه: برجستگی است که یک هجا در کلمه دارد. تکیه بیشتر کلمات در زبان فارسی روی هجای آخر آنهاست. اگر تکیه عوض شود، در بعضی از کلمات معنی نیز عوض می شود مانند: ولی: اما - ولی: سرپرست.

وزن کمی ← شعر فارسی، عربی، سانسکریت (بر اساس تعداد و ترتیب هجاها یا نظم

۱- بحر خفیف سالم چنین است:



در فارسی چنین است:

هجاها)

- ضربی ← آلمانی، (بر اساس تساوی تعداد تکیه‌ها)
- آهنگی ← چینی و ویتنامی (زیر و بمی در کلمه یک هجایی سبب تغییر معنی است).
- عددی ← فرانسوی، ژاپنی (تساوی تعداد هجاها مورد نظر است).
- ضربی هجایی ← انگلیسی (تعداد تکیه‌ها و هجاها حساب می‌شود).

بخش پنجم

تاریخ ادبیات ایران سال اول

خط و زبان در ایران پیش از اسلام و بعد از آن

الف) خط

تاریخ پیدایی خط به درستی معلوم نیست، نخستین نوشتارهای انسان بسیار ساده و ابتدایی بوده است؛ به این معنی که با طرزی به دور از ظرافت، تصویر چیزها را می‌کشید و به این ترتیب مقصود خود را به دیگران می‌فهماند. این خط، «خط تصویری» نامیده می‌شود که نشانه‌هایی از آن برجای مانده است. خط تصویری به تدریج تکامل یافت و پس از گذشتن از مرحله علامت‌نویسی «معنی‌نگاری» به مرحله الفبایی قدم نهاد.

الفبا برای اولین بار در میان فینیقیها؛ یعنی، افرادی که حدود سه هزار سال قبل از میلاد در سرزمین فنیقی (لبنان کنونی) سکونت داشتند، رواج پیدا کرد.

ایرانیان چند صد سال پیش از میلاد، در دوره پادشاهی مادها، علامتهای میخی - بابلی را اقتباس کردند و به آن خط میخی گفتند که دارای ۳۶ حرف بود و از چپ به راست نوشته می‌شد. خط اوستایی: دارای ۴۴ حرف است، از راست به چپ نوشته می‌شود و برگرفته از خطوط سامی است. در اواخر دوره ساسانی اختراع شده، برای نوشتن متون دینی و به ویژه کتاب اوستا از آن استفاده می‌شده است.

اوستا کتاب دینی زرتشت است که در سده‌های هفتم و هشتم قبل از میلاد تدوین شده است. این کتاب در زمان حمله اسکندر به ایران از میان رفته است. اوستا از ۵ کتاب به نام‌ها یَسنا، یَشتها، ویسپرد، وندیداد و خرده اوستا پدید آمده است که بخش نخست آن (یَسنا) حاوی سروده‌ها و مناجات‌هایی است به نام گاهان (گاتها) که اصلاً نزدیک به شعر و بازگوکننده احساسات دینی آن زمان بوده است. برخی از داستانهای پهلوانی و تاریخی شاهنامه و پاره‌ای از اندیشه‌های عارفانه که در شعر حافظ و هاتف اصفهانی بروز یافته‌اند، نیز متأثر از اوستا است.

خط پهلوی: خط پهلوی ۲۲ حرف دارد و از راست به چپ نوشته می‌شود. دارای اصلی آرامی است و ایرانیان در عصر اشکانی و ساسانی از آن استفاده می‌کردند. پهلوی اصلاً از واژه پَرثو که اسم قوم اشکانی بوده، گرفته شده است.

(ب) زبان

زبان ایران پیش از اسلام، پارسی است که از شاخه زبانهای هند و اروپایی بوده و به سه دوره تقسیم می‌شود:

(۱) **فارسی باستان:** که در دوره هخامنشیان رایج بوده و الفبای میخی داشته است و سنگ‌نوشته‌هایی از آن در بیستون، الوند، استخر، شوش و مصر و مقداری از آن نیز به شکل خطوط بر ظروف و ... باقی مانده است.

(۲) **فارسی میانه (پهلوی):** که شاخه جنوبی از گروه غربی زبانهای ایرانی است و از آن در سده‌های نخستین اسلام نوشته‌هایی به دست آمده است و به دو بخش نوشته‌ها و نگاشته‌ها تقسیم می‌شود:

نگاشته‌ها: که دو بخش است:

(الف) نقش‌نوشته‌ها که روی سکه‌ها و ظروف و نگین‌ها به جای مانده است.

(ب) سنگ‌نوشته‌ها که در آثار تاریخی چون نقش رجب، نقش رستم، فیروزآباد، بیشاپور و کعبه زردشت به دست آمده است. (از اردشیر یکم و شاپور یکم) و سنگ‌نوشته‌هایی در سرشهد، حاجی آباد، تخت جمشید، طاق‌بستان، پایکولی، فیروزآباد و دربند قفقاز که همه از عصر ساسانی‌اند.

نوشته‌ها: پاپیروس‌هایی که در مصر پیدا شده و نوشته‌هایی بر روی پوست در کنار فرات و کتابها و رساله‌هایی که به متن پازندی نوشته شده است (پازند عبارت است از واج‌نویسی زبان فارسی میانه به خط اوستایی یا فارسی، با قراردادن معادل‌های پارسی میانه به جای واژه‌های آرامی).

معرفی برخی از متن‌های پارسی میانه

- (۱) واژه‌نامه‌ها مانند فرهنگ اُییم اوک و فرهنگ پهلوی
- (۲) زند اوستا
- (۳) آثاری که با دین زردشتی پیوند دارد مانند دینکرد، بُندَه‌شن، گزیده‌های زاداسپرم، دادستان دینی، گزارش گمان‌شکن، رایهای مینوی خرد
- (۴) اندرزنامه و متون آموزشی مانند اندرز خسرو قبادان، اندرز آذریباد مهرسپندان، پندنامه‌های زردشت، یادگار بزرگمهر بختگان و اندرز اُشتر دانا
- (۵) متنهای مربوط به آداب و رسوم مانند شایست و نشایست و روایات پهلوی
- (۶) ارداویرازنامه یا ارداویرافنامه
- (۷) آثار غیردینی مانند درخت آسوریک، خسرو قبادیان و ریدک، یادگار زریر، شهرستانهای ایرانشهر، کارنامه اردشیر بابکان
- (۸) فارسی نو: که با ورود اسلام و پیوند یافتن با خط عربی پدید آمد و به آن فارسی نو یا فارسی دری می‌گویند.

آثار فرهنگی دوره ساسانی و فارسی میانه

مهمترین این نوشته‌ها خداینامه است که توسط روزبه معروف به ابن مقفع به عربی ترجمه شد. از روی خداینامه، سیرالملوک‌ها و شاهنامه‌های متعددی پرداخته شد که یکی از آنها شاهنامه منثور ابو منصور عبدالرزاق توسی بوده که یکی از منابع عمده شاهنامه فردوسی است. خداینامه سر مشقی برای تاریخ‌نویسی در دوره‌های بعد شد.

منظومه ویس و رامین، کلیله و دمنه که با ترجمه ابن مقفع به زبان عربی برگردانده شده، نامه تنسر به گُشنسب و سندیادنامه یا حکایت هفت وزیر که توسط ظهیرالدین سمرقندی به فارسی درآمده از آثار باقی‌مانده‌اند. آیین‌نامه، تاج‌نامه و عهد اردشیر، آثاری هستند که از میان رفته‌اند، داستان رستم و اسفندیار، بهرام چوبینه و پیران ویسه در دوره اسلامی نقل و ضبط شده‌اند. همچنین در قابوسنامه، بحرالقولاید، نصیحة المملوک و اخلاق ناصری از اندرزهای عصر ساسانی استفاده شده است. هزار افسان نیز از آثار این دوره است که برخی آن را منشأ کتاب هزار و یک شب می‌دانند. خسرو و شیرین و هفت‌پیکر نیز از داستانهایی هستند که به دوره‌های پیش از اسلام بازمی‌گردد.

عصر پیش از رودکی، دوره شکل‌گیری زبان و فرهنگ جدید ایران

پیشگامی ایرانیان در سالهای نخستین تسلط اعراب بر ایران از حیث علم بسیار چشمگیر است و می‌توان از کسانی چون سیبویه فارسی، بزرگترین عالم نحو و شاگرد او اخفش و خلیل‌بن احمد، استاد سیبویه، که واضع علم عروض بوده، نام برد. کسانی هم بوده‌اند که در انتقال معارف ایرانی به قلمرو فرهنگ اسلامی سهمی عمده داشته‌اند، از این گروه می‌توان از مترجمانی چون ابن مقفع، نوبخت اهوازی، ابراهیم‌بن حبیب اسفزاری و محمدبن موسی خوارزمی نام برد.

علل اصلی تأثیر ایرانیان در نقل و تدوین و نشر علوم در تمدن اسلامی در قرون اولیه اسلامی

- ۱- راه یافتن ایرانیان در دستگاه حکومت
- ۲- آشنا بودن ایرانیان با بحث و تحقیق پیرامون مسائل دینی به دلیل رواج ادیان و مذاهب مختلف پیش از اسلام در ایران
- ۳- بودن علوم مختلف از قبیل ریاضی، فلسفه و طب در فرهنگ ایرانی که از فرهنگ یونانی یا هندی ترجمه شده بود.
- شعوبیه: واکنش سیاست تبعیض نژادی بنی‌امیه در ایران منجر به پیدایش کسانی شد که نهضت شعوبیه را پدید آوردند. اینان متأثر از آیه «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا...» بودند. در این دوران سه گروه دیگر نیز وجود داشتند:
 - ۱- مُجَبَّرَه (معتقدان به جبر)
 - ۲- مُرَجَّه (معتقدان به این که گناه کبیره هم به ایمان ضرر نمی‌زند).
 - ۳- أَشَاعِرَه (معتقدان به رؤیت خدا)
- توجه: نهضت ترجمه و انتقال میراث فرهنگی اقوام دیگر به زبان عربی در زمان خلافت عباسیان به‌خصوص در عصر مأمون عباسی انجام گرفت.
- طاهریان: نخستین حکومت مستقل بعد از اسلام در ایران توسط طاهر ذوالیمینین ایجاد شد که بعدها به طاهریان معروف شدند. از نظر مورخان، آغاز استقلال ایران پس از اسلام در اوایل قرن سوم ه.ق. بوده است.
- صفاریان: دومین سلسله مستقل ایرانی بودند که در سرزمین سیستان توسط یعقوب لیث ایجاد شد. اینان علاقه خاصی به ترویج زبان فارسی داشتند. سلسله بعدی که روی کار آمد، سامانیان بودند.

قدیمی‌ترین کتابی که به خط فارسی امروز در دست است و در تاریخ کتابت آن شکی

نیست، کتابی است در زمینه پزشکی به نام **الْأَبْنِيَّة عَنْ حَقَائِقِ الْأَدْوِيَّة** که به خط اسدی توسی شاعر معروف قرن پنجم در سال ۴۴۷ ه.ق. نوشته شده است.

نخستین سخن‌سرایان پارسی

ابو حفص سُغَدی، عباس مروزی، حنظله بادغیسی، محمد بن وصیف سیستانی، فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی کسانی‌اند که در کتب مختلف از آنها به عنوان اولین شاعر نام برده شده است که از میان آنان نام محمد بن وصیف به دلایل تاریخی پذیرفتنی‌تر است.

در مجموع ویژگی‌های کلی عصر پیش از رودکی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- کشمکش ایرانیان با تازیان برای احراز هویتی نوین از طریق انتقال سنتهای فرهنگی خود به دامن اسلام

۲- حاکمیت مطلق خلفا و نزاع عناصر ایرانی با این حاکمیت در دو بُعد سیاسی و فرهنگی
۳- روی کار آمدن حکومتهای مستقل و یا نیمه‌مستقل ایرانی در شرق و شمال شرقی و ایستادگی در برابر خلفا با قبول نوعی اطاعت ظاهری

۴- بالندگی و شکفتگی زبان فارسی جدید و پیداکردن هویتی تازه با قبول الفبای عربی در شرق و شمال شرق تحت حمایت سلسله‌ها و عناصر ایرانی و فارسی‌دوست

۵- مهارت یافتن عناصر دانشمند و تحصیل‌کرده ایرانی در زبان عربی به منظور گسترش معارف ایران و اسلام و ناآشنایی توده‌ها و عامه مردم با زبان تازی در عین علاقه و دلبستگی به اسلام

عصر رودکی، دوره تغزل و خردآزمایی

در ابتدا یادآوری این نکته ضروری است که امیراسماعیل سامانی را باید نخستین امیر و بنیانگذار حکومتی بدانیم که بیش از یک قرن، به دلیل خدمات فرهنگی و ملی که به ایران و زبان فارسی کرد، در تاریخ ادبیات ایران اهمیت زیادی یافته است و بخش عمده کامیابی سامانی را در اشاعه فرهنگ و زبان ایرانی را باید مدیون دو خاندان ایران‌دوست و دانش‌پرور بلعیمی و جیهانی دانست که وزیران عصر سامانی بوده‌اند.

شعر در عصر سامانی: ادبیات و شعر در ایران عصر سامانی رونق چشمگیری دارد و آن به دلایل زیر است:

۱- تشویق پادشاهان سامانی از شاعران و حمایت آنها از شعر و ادب که ناشی از قریحه و خوش طبعی آنان بود.

۲- ظهور عده زیادی از شاعران خوش قریحه و پرمایه چون رودکی و شهید بلخی

ویژگی‌های شعر سامانی:

۱- طرز شاعری در این دوره بر سادگی لفظ و آسانی معنی استوار بوده است و افکار و خیالهای خود را همان‌گونه که به خاطر می‌رسید، بیان می‌کردند و برای پیدا کردن تعبیر و یا مفهوم تازه خود را به زحمت نمی‌انداختند.

۲- شاعران این عصر بیشتر به بیرون و واقعیت حیات نظر داشتند و مفاهیم ذهنی آنان از قلمرو تعالیم کلی اخلاقی در حد بسیار صمیمانه و عملی آن در نمی‌گذشت.

۳- موضوعات شعری، گذشته از وصف، بیشتر ستایش و اندرز و معانی غزلی و احساسی و لختی هم مزاج می‌باشد و قالبهای شعر، قصیده، غزل، قطعه و اندکی هم رباعی بود.

۴- محور فکری شاعران این دوره، خرد و تکیه بر دانش و فضیلت بود.

شاعران عصر رودکی (از قرن سوم هجری به بعد)

۱- شهید بلخی، خردمندی اندوهگین (وفات ۳۲۵ ه.ق.): روحی حساس داشته، با محمدبن زکریای رازی نیز مباحثاتی دارد. از اشعار او برمی‌آید که از لطف طبع و ذوق شاعری خوبی بهره‌مند است. به زبان عربی و فارسی شعر می‌سروده است و در اشعارش چاشنی فکر و فلسفه نیز دیده می‌شود.

۲- ابوطیب مُصَعَّبی، مرد شعر و سیاست: شاعری است که به فارسی و تازی شعر می‌سرود. در زمان سامانیان پس از عزل ابوالفضل بلعمی در سال ۳۲۶ ه.ق. به وزارت رسید. از اشعار او جز مقداری که در تاریخ بیهقی مانده، چیز دیگری در دست نیست.

۳- رابعه قُزْداری، بانویی شاعر (قرن چهارم): نخستین بانوی ایرانی است که در شعر شهرتی به هم رسانیده است. به فارسی و عربی شعر می‌سروده و در زهد و فضیلت و پارسایی، صاحب کمال بوده است.

۴- رودکی، شاعر غزل و خردآزمایی (وفات ۳۲۹ ه.ق.): ابو عبدالله جعفر بن محمد، زاده رودک سمرقند، حافظه‌ای خوش داشت چنانکه قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد. چون صاحب آوازی خوش بود، همین سبب شد که به درگاه آل سامان راه یابد و مورد توجه نصر بن احمد و بلعمی وزیر قرار گیرد. در هنر شاعری قدرت و مهارتی بی‌مانند داشت؛ خاصه در توصیف احوال و نشان دادن مناظر؛ قصیده‌هایش در نهایت لطف و استحکام و مثنوی‌هایش سنجیده و رقت‌انگیز بود. در کودکی بینایی خود را از دست داد و مذهب اسماعیلی (شیعه هفت‌امامی) داشت. در اشعار خود علاوه بر پادشاهان زمان، کسان دیگری را نیز مدح گفته است

(چون ماکان کاکلی، بلعمی وزیر و امیر خلف بانو). کسانی چون کسایی، دقیقی، فردوسی و فرخی که بعد از رودکی بوده‌اند، به بزرگی این مرد اعتراف داشته‌اند.

آثار او: حدود هزار بیت از اشعار او باقی مانده که از دیوان صددفتری شعر اوست و از مثنوی‌هایی چون کلّیله و دمنه و سندبادنامه که آنها را منظوم ساخته بود.

تنوع شعر و شیوه شاعری او: تقریباً همه نوع شعر در دیوان او بوده است (از غزل و قطعه و رباعی گرفته تا قصیده. انواع مضمونهای شعری روزگار خود را با استادی و چیره دستی به رشته نظم کشیده و در اغلب آنها به ویژه در غزل و توصیف و مدح، زبانزد شده است.

رودکی در نظم قصیده‌های مدحی و وصفی استاد بوده است و به سبک خاص روزگار خود شعر می‌گفته است که امروز آن را سبک خراسانی یا سبک ترکستانی می‌نامند و از خواص عمده آن، سادگی، متانت و استحکام است. پدر شعر فارسی و سلطان شاعران لقب اوست.

۵- بوشکور بلخی، شیفته دانایی (قرن چهارم): شاعری است که هم رودکی را به روزگار کودکی دیده و هم فردوسی را به هنگام پیری خود دیدار نموده است. از نظر مضمونهای شعری مفاهیم او به اشعار رودکی و فردوسی تا حدی نزدیک است و سبکی بین رودکی و فردوسی دارد. مثنوی آفرین‌نامه از اوست که اکنون ابیات کمی از آن باقی است.

۶- کسایی، پرچمدار ادبیات شیعه (قرن چهارم): شاعری است بر مذهب شیعه دوازده امامی که او را پرچمدار ادبیات شیعه لقب داده‌اند. در ابتدا مدح شاهان می‌گفت اما در میانه عمر از این کار پشیمان شد. کسایی را باید سرمشق ناصر خسرو پنداشت. دیوان این شاعر تا قرن ششم موجود بوده و بعداً از بین رفته است. اشعار او شامل مدایح، مناقب پیامبر و آل او و سرشار از زهد و پند و موعظه است و از لحاظ مرثیه‌گویی پیشگام شاعرانی چون قوامی رازی و محتشم کاشانی بوده است.

در اشعار وصفی او توجه به رنگ، به ویژه رنگهای جادویی و خیال‌انگیز گلها و شقایقها و عناصر محسوس طبیعت و در لباس تشبیهات ملموس و رنگارنگ جلوه‌ای آشکار یافته است. کسایی را نقاش چیره‌دست طبیعت گفته‌اند.

عصر فردوسی، دوره حماسه ملی و خرد آرمانی

تولد نثر فارسی در این دوره است:

در سال ۳۴۶ ه.ق. به امر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، حاکم توس، داستانها و روایات زیادی مربوط به تاریخ گذشته ایران به صورت مجموعه‌ای مستقل به زبان فارسی درآمد و با نام شاهنامه به عنوان نخستین اثر مستقل نثر فارسی در اختیار همگان قرار گرفت. همین شاهنامه

منثور بود که چند سال بعد دقیقی توسی به امر منصور بن نوح سامانی نظم آن را برعهده گرفت و بعد از کشته شدن او، فردوسی شاعر بزرگ و همشهری وی با کوششی شگفت‌انگیز طی سی سال کار نظم آن را به پایان برد. در این دوره منظومه‌سرایی اخلاقی و نظم حماسه‌های ملی پایه‌گذاری شد. شعر این عصر، منادی صلح و آرامش و رفاه و شادی است و از خصوصیات بارز آن نزدیکی به طبیعت، آمیختگی با موسیقی، داشتن رنگ ملی و ایرانی است و دربرگیرنده مایه‌های حکمی و اخلاقی و فقدان مایه‌های عرفانی و آسمانی است.

کتابهای نثر این دوره

- ۱- شاهنامه ابومنصوری: توسط عده‌ای از دانشوران خراسان تألیف شد و در ۳۴۶ ه.ق. به امر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حاکم توس، به فارسی دری فراهم آمده است که مقدمه باقی‌مانده از آن قدیمی‌ترین اثر به نثر فارسی دری است.
- ۲- ترجمه تفسیر طبری: تألیف محمد بن جریر طبری، نثر این کتاب ساده و میزان لغات تازی در آن بسیار کم است و آن را می‌توان نقطه آغازی برای نثر دینی فارسی دانست.
- ۳- تاریخ بلعمی: ترجمه تاریخ مفصل طبری است که توسط ابوعلی بلعمی در سال ۳۵۲ ه.ق. به فارسی برگردانده شده است. این کتاب را می‌توان سرآغاز نثر تاریخی فارسی دانست.
- ۴- الابنیه عن حقایق الادویه: تألیف ابومنصور موفق هروی است که آغازگر نثر علمی است. کتاب درباره خواص گیاهان و داروها بحث می‌کند و در سال ۳۶۶-۳۵۰ ه.ق. نگاشته شده است. نسخه خطی این کتاب به خط اسدی توسی مؤلف لغت فارس و گرشاسب‌نامه در دست است.
- ۵- هدایة المتعلمین فی الطب: تألیف ابوبکر اخوینی بخارایی که در نیمه دوم قرن چهارم ه.ق. تألیف شده است و موضوع آن، شیوه درمان بیماری‌هاست.
- ۶- حدود العالم من المشرق الی المغرب: نخستین کتاب جغرافیا است که در سال ۳۷۲ ه.ق. به زبان پارسی به وسیله مؤلفی ناشناخته تألیف شده است.

شاعران این دوره

- ۱- دقیقی، آغازگر سرایش حماسه ملی (وفات ۳۶۷ یا ۳۶۹ ه.ق.:: نخستین کسی است که پس از مسعودی مروزی به نظم داستانهای ملی ایران همت گماشت و در واقع پیشوای فردوسی در این کار بود. برکیش زردشتی بوده و در جوانی به شاعری پرداخت و بسیاری از

امرای چغانی و سامانی را مدح گفت و بخشی از کتاب شاهنامه نثر ابومنصوری را به نظم درآورد. آن بخشها از شاهنامه که مربوط به پادشاهی گشتاسب و ظهور زردشت و جنگهای مذهبی میان گشتاسب و ارجاسپ تورانی که در آن اسفندیار فرماندهی سپاه را داشته از سروده‌های دقیقی است. اثر جاوید و مهم او همان گشتاسب‌نامه و هزاربیتی است که در آغاز پادشاهی گشتاسب در شاهنامه فردوسی آمده است. و دیگر اشعار او از قصیده، غزل و قطعه همگی جز ابیاتی چند از میان رفته است.

۲- فردوسی، خداوندگار حماسه و خرد (۳۲۹ یا ۳۳۰ ه.ق. - ۴۱۱ ه.ق.): از نجیب‌زادگان و دهقانان توس بود. تمام تلاش و زندگی خود را به نظم شاهنامه و ادامه کار دقیقی مصروف داشت و بر اثر حوادث گوناگون روزگار در اواخر عمر تهیدست شد و به فکر افتاد که شاهنامه را هم به خاطر مصون ماندن از گزند روزگار و هم بهره بردن از ثمره عمری که به پای آن ریخته بود، به نام محمود غزنوی کند. ولی عملاً این کار انجام نشد چون:

۱- شاهنامه اثری ایرانی بود و در آن به ترکان که اجداد محمود بودند، روی خوش نشان داده نشده بود.

۲- فردوسی شیعه‌مذهب و محمود سنی متعصب بود.

۳- فردوسی وزیر ایران‌دوست عصر غزنوی، ابوالعباس اسفراینی را مدح گفته بود در حالی که در آن زمان این شخص مورد غضب سلطان بود.

۴- در شاهنامه چنان که محمود توقع داشت از وی ستایشی به عمل نیامده بود.

شروع نظم شاهنامه را ۳۷۰ ه.ق. دانسته‌اند؛ آن بزرگمرد تاریخ ادب ایران، سی و پنج سال برای نظم آن رنج کشید و در حدود ۴۰۵ ه.ق. آن را به پایان برد.

شاهنامه: مجموعه تاریخ و فرهنگ قوم ایرانی است که همه وجوه زندگی و معتقدات و باورها و دستاوردهای فکری و دینی و اخلاقی و اجتماعی آنان را در خود منعکس کرده است. می‌توان گفت شاهنامه، عبارت است از همه تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام از نگاه فردوسی.

محتویات شاهنامه:

(۱) وقایع و رویدادها: که شامل سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی است.

(۲) معانی و مفاهیم: در این کتاب بسیار نکته‌ها و پیامهای انسانی نهفته است که کتاب را از حالت مجموعه حوادث متوالی و بی‌روح درآورده و به اثری آموزنده و نکته‌دار و آمیخته به خرد بدل کرده است.

شایستگی‌های ادبی شاهنامه: شاهنامه از لحاظ زیبایی‌های ادبی و زبان و بیان یکی از

آثار برتر زبان فارسی است. ایات سست آن کمتر از پانصد بیت است و بنا به ضرورت مضمون و هم به دلیل آگاهی و علاقه فردوسی به واژه‌های فردوسی، حدود هشتصد لغت عربی در آن به کار رفته است. اشاره به حکایتها، ضرب‌المثلها و معانی دینی و اخلاقی و توصیف صحنه‌های گوناگون به‌ویژه میدانهای رزم از مزایای ادبی شاهنامه است.

۳- اسدی (وفات ۴۶۵ ه.ق.): شاعری است که به دلیل اوضاع نابسامان خراسان به آذربایجان رفت و مورد توجه امیر ابودلف پادشاه نخبوان واقع شد.
آثار و تألیفات او:

- ۱) لغت فرس که اولین لغت‌نامه مدون فارسی است.
- ۲) آثار منظوم اسدی که به دو بخش تقسیم می‌شود: نخست مناظرات که مشتمل بر چهار یا پنج قصیده که هر کدام در موضوعی خاص است و ابداع این فن (مناظره) در ادب فارسی به نام وی شهرت دارد. دیگر از آثار منظوم اسدی و مشهورتر از قصاید مناظره او کتاب گرشاسب‌نامه است که سرگذشت گرشاسب، پهلوان سیستانی و نیای بزرگ رستم، جهان پهلوان شاهنامه، است.

عصر عنصری، دوره ستایشگری و اسطوره‌پردازی تاریخی

با روی کارآمدن محمود غزنوی پایتخت ادب فارسی از بخارا به غزنه انتقال یافت و محمود با وجود جنگهای بسیار سعی داشت با هزینه کردن ثروت بادآورده‌ای که از سلاطین هند به غنیمت گرفته بود برای رقابت با سامانیان بساط شاعرپروری و حمایت از ادب و شعر فارسی را بگستراند. در این دوره در شعر، بیشتر ستایش پادشاهان و ذکر صفات و کارهای نمایان آنان مورد توجه بود و در کنار آن وصف طبیعت و بیان حالات عاشقانه و احساسات فردی شاعران نیز جایی داشت.

شاعران این دوره

- ۱) فرخی، روستازاده کامروا (وفات ۴۲۹ ه.ق.): که با راه یافتن به دربار چغانیان زندگی پرمشقت و سخت او به پایان آمد و تا آخر عمر در نعمت زیست و در مدت شاعری خود پیوسته صاحبان قدرت را مدح گفت. کسانی چون محمود غزنوی و پسران او (مسعود، محمد) وزیران وقت و امیریوسف برادر محمود و ... علاوه بر شاعری، آوازی خوش داشت و ساز هم خوب می‌نواخت.
- آثار او: دیوان شعری از فرخی در دست است که بالغ بر چند هزار بیت می‌باشد که

مجموعه‌ای است از قصاید، چند ترجیع‌بند و دیگر انواع شعر. در بیشتر این قصاید، شاعر نخست جلوه‌های طبیعت مثل بهار، خزان، صبح و شب را توصیف می‌کند و آنگاه به وصف ممدوح می‌پردازد. فرخی در تغزل که پرداختن به عوالم نفسانی و عشق در مقدمه قصاید است، استادی تمام است و در سهل ممتنع سخن گفتن نیز مهارتی بسزا دارد.

(۲) **عنصری**، ستایشگری اسطوره‌پرداز (۱۳۵۰ ه.ق. - ۴۳۱ ه.ق.): در جوانی به تحصیل علم و شعر و ادب روی آورد و در نزد محمود غزنوی بسیار تقرب داشت تا آنجا که عنوان **ملک الشعرا**یی یافت.

آثار او: دیوان اشعاری است که حدود هزار بیت می‌باشد و شامل قصاید اوست که اغلب آنها در ستایش سلطان محمود و مسعود و دیگر شاهزادگان غزنوی است. عنصری از دانشهای زمان بهره‌مند بوده و حکمت و منطق را در شعر خود به کار گرفته است. مثنوی و امق و عذرا که داستانی یونانی است و مثنوی‌های شادبهر و عین الحیات و سرخ‌بیت و خنگ‌بیت منسوب به اوست.

(۳) **منوچهری**، شاعر طرب و طبیعت (وفات ۴۳۲ ه.ق.): شاعری است بسیار دلدادۀ طبیعت که در سرودن خمیه در ادب فارسی سرآمد است. بیشترین مسائلی که منوچهری در زندگی با آن سروکار داشته، در شعر وی نیز انعکاس یافته است. شعر عربی خوب می‌دانسته و به همین دلیل شمار زیادی از لغات دشوار عربی در شعر او راه یافته است. منوچهری از دانشهای زمان خود چون نحو، طب، نجوم و موسیقی آگاه بود. او قالب مسمط را برای اولین بار در شعر فارسی پدید آورده که در آن به وصف، خمیه و ستایش پرداخته است. از او دیوان شعری که شامل انواع مختلف اشعار است، به جای مانده است.

(۴) **معزی**، ادامه‌دهنده سنت ستایشگری (وفات ۵۱۸ تا ۵۲۱ ه.ق.): اصلش از نیشابور بود. به دربار ملک‌شاه راه یافت و بعد از آشفتگی خراسان به هرات و اصفهان سفر کرد و در زمان سلطان سنجر درگذشت.

شیوه شاعری: معزی شاعری است مقلد و فاقد ابتکار که از منوچهری و فرخی متأثر بوده است. کار عمده او قصیده‌سرایی و مضمون عمده شعرش مدح و توصیف است. دیوان شعری که شامل انواع شعر اوست، امروز باقی است.

عصر ناصر خسرو، دوره شعر مکتبی

عصر ناصر خسرو در حقیقت عصر شکوفایی فرهنگ اسلامی است. سده‌های چهارم و پنجم هجری را دوران طلایی فرهنگ اسلامی دانسته‌اند، دورانی که در آن، علم و فلسفه و معارف

به اوج شکفتگی رسید و دانشوران صاحب‌نامی همچون فارابی، ابن‌سینا، ابوریحان، ابوعلی مسکویه و جمعیت معروف به اخوان‌الصفا پیشاهنگان فکر و فلسفه آن به‌شمار می‌رفتند. **ادبیات عرفانی و مردمی:** عرفان که در بین مسلمین، تصوف نیز نامیده شده است، در آغاز عبارت بود از شیوه‌ای از اصول به حقیقت و رسیدن به حق بر اساس ریاضت و پارسایی و پاکدامنی و دوری از آلاشهای مادی و پرهیز از دنیاداری، به گونه‌ای که شخص عارف بتواند درون خود را برای تابش انوار الهی صاف کند و بی‌واسطه به مقام قرب حق نایل آید. عرفان اسلامی منشأ قرآنی دارد. ابتدا در بین‌النهرین تمایلات عارفانه پیدا شد، اما در سده‌های نخستین اسلامی بیشتر ایرانیان بودند که افکار عرفانی و ذوق صوفیانه را در خراسان پرورش دادند.

شاعران این دوره

(۱) **قطران تبریزی، پارسی‌گوی خسته آذربایجان (وفات ۴۶۵ ه.ق.):** نخستین شاعری است که در آذربایجان به پارسی دری شعر گفت و فرمانروای گنجه ابومنصور وهسودان و پسرش ابونصر وهسودان را مدح گفته است.

آثار و افکار قطران: دیوان قطران موجود و مشتمل است بر قصاید، قطعات، غزل، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مثنوی و رباعی. علاوه بر دیوان، کتابی هم در لغت به نام تفاسیر فی لغة الفرس به او نسبت داده‌اند. سبک او بیشتر به فرخی و عنصری متمایل است و در شعر او اشاره به معانی حکمی و فلسفی دیده می‌شود.

(۲) **فخرالدین اسعد گرگانی، میراث‌دار ادب داستانی (تولد آغاز قرن پنجم):** منظومه ویس و رامین او، نه فقط نخستین اثر داستانی برجای مانده از میراث خطیر داستان‌سرایی ایران پیش از اسلام بلکه یکی از بهترین و دلکش‌ترین آثار است که در این فن به زبان فارسی تصنیف شده است.

آثار او: از او غیر از منظومه ویس و رامین، شعر چندانی باقی نمانده است. ویس و رامین از داستانهای کهن پارسی و از یادگارهای ادبی اواخر عصر اشکانی است. اصل این داستان به زبان پهلوی بوده که برخلاف بسیاری از آثار ادبی ایران پیش از اسلام به عربی ترجمه نشده است. بنابراین منظومه فخرالدین اسعد نخستین ترجمه ویس و رامین هم هست. نظامی گنجوی در سرودن خسرو و شیرین و دیگر منظومه‌ها به منظومه ویس و رامین نظر داشته است.

(۳) **ناصرخسرو قبادیانی، شاعر مکتبی (۳۹۴ ه.ق. - ۴۸۱ ه.ق.):** زندگی او دو مرحله داشته است. مرحله نخست که در دربارها می‌گذرانید و به کسب علم و دانش زمان خود

پرداخت. مرحله دوم که آغاز آن در چهل سالگی است که روی از ظواهر دنیا برتافت و به عالم معنی و درون‌گرایی روی آورد.

پس از اینکه به روایت خودش در نتیجه یک رؤیا، انقلابی در او پدید آمد، از خراسان به عزم سفری چندساله به راه افتاد، به فرقه اسماعیلیه متمایل شد و از هشتمین خلیفه فاطمی مصر، المستنصر بالله، عنوان حجت گرفت که از مراتب عالی مذهب اسماعیلیه بود. از این به بعد نیز زندگی راحتی نداشت و مدام به خاطر عقایدش که با مردم روزگار فرق داشت، مورد بی‌مهری و خشونت قرار گرفت. با خانواده خود آواره بیابان گشت؛ به شهرهای مختلف سفر کرد و سرانجام به دره یمگان از نواحی بدخشان افغانستان پناه برد و سالهای آخر عمر خود را به انزوا و سختی گذراند.

آثار او: گذشته از دیوان اشعار و سفرنامه که شرح سفرهفت‌ساله اوست، آثار نثری او عبارتند از: خوان اخوان، زادالمسافرین و جامع‌الحکمتین که هر سه در زمره آثار کلامی زبان فارسی است.

فکر و شعر او: در زبان فارسی نخستین گوینده‌ای که شعر را به‌طور کلی در خدمت فکر اخلاقی و اجتماعی و در راستای اندیشه مکتبی قرار داده، ناصر خسرو قبادیانی است. گرچه قبل از آن هم کسانی چون شهید بلخی و بوشکور و فردوسی نیز تا حدی چنین می‌پنداشتند اما در نظر ناصر خسرو شعر منحصرأ مرکوب اندیشه است و جدا از آن به خودی خود ارزشی ندارد.

عصر بیهقی

خاستگاه نثر فارسی مانند شعر فارسی خراسان و ماوراءالنهر بود. وقتی زبان فارسی در کنار عربی در این نواحی کم‌کم رسمیت پیدا کرد، در اثر مجاورت با لهجه‌های محلی و آمیختگی تدریجی تحولات تازه‌ای یافت که از آن جمله، دور شدن از سادگی اولیه و آمیختگی با واژه‌ها و تعبی‌رات عربی را می‌توان نام برد. در این هنگام آرام‌آرام زمینه آرایشهای لفظی و توصیف‌های ادبی در کتابها فراهم شد و نثر به صورت میدانی برای هنرنمایی و توانایی‌های زبانی نویسنده درآمد.

انواع نثر این دوره

۱- نثر علمی

الف) دانشنامه علایی: تألیف بوعلی سینا (وفات ۴۲۸ ه.ق.) است. کتابی است به فارسی در منطق و الهیات و طبیعیات که قسمتهای نجوم و ریاضی و موسیقی آن را شاگردش

ابوعبید جوزجانی نوشته است. در اهمیت این کتاب همین بس که یک دوره کامل از فلسفه و طبیعیات را به زبان فارسی شامل می‌شود و بسیاری از اصطلاحات منطقی و فلسفی به زبان فارسی را دربردارد.

(ب) **التفهیم لاوائل صناعة التنجیم**: نوشته ابوریحان بیرونی (وفات ۴۴۰ ه.ق.) این کتاب، اولین و مهمترین کتابی است که خاص علم نجوم و هندسه و حساب به فارسی نوشته شده است و در آن از رسوم و جشنهای ایران باستان نیز سخن رفته است.

۲- نثر اخلاقی و اجتماعی

(الف) **قابوسنامه**: تألیف عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس وشمگیر از شاهزادگان آل زیار (وفات ۴۹۲ ه.ق.) است. کتاب در چهل و چهار باب و هر بابی در موضوع خاص فراهم آمده است. نویسنده کتاب را به قصد پند و اندرز به فرزند خویش، گیلاشاه نوشته است.

(ب) **سیاستنامه**: نوشته خواجه نظام الملک توسی وزیر دانشمند دربار سلجوقیان (وفات ۴۸۵ ه.ق.) است. این کتاب به فرمان ملکشاه سلجوقی تدوین شده و دربردارنده تجربیات نویسنده کتاب در امور کشورداری است. در ۵۰ باب فراهم شده است و نام دیگر آن کتاب سیرالملوک است.

۳- نثر تاریخی

(الف) **تاریخ سیستان**: کتابی است از مؤلفی نامعلوم در تاریخ سرزمین سیستان که در دو بخش فراهم آمده است. بخش اول تاریخ سیستان را تا حدود سال ۴۴۵ ه.ق. دربرمی‌گیرد و بخش دوم حوادث سالهای ۴۴۵ تا ۷۲۵ ه.ق. را شامل می‌شود.

(ب) **تاریخ بیهقی**: نوشته ابوالفضل بیهقی، دبیر رسایل دربار غزنوی (۳۸۵ ه.ق. - ۴۷۰ ه.ق.) کتابی است در تاریخ غزنویان که در سی جلد فراهم شده ولی امروز پنج جلد آن بیشتر در دست نیست. این پنج جلد مربوط به روزگار حکومت سلطان مسعود غزنوی است (حکومت ۴۳۲ ه.ق. - ۴۲۱ ه.ق.) و به همین علت به تاریخ مسعودی هم شهرت دارد. این کتاب هم از حیث تاریخی و هم از جهت ادبی بسیار بااهمیت است.

(ج) **سفرنامه ناصر خسرو**: شرح سفر هفت رساله ناصر خسرو قبادیانی است. بعد از خوابی که در سال ۴۳۷ ه.ق. دید و پس از آن راهی سفر حج و دیدار فاطمیان شد. سبک نویسندگی مؤلف در این کتاب همواره ساده و دلپذیر است. سفرنامه ناصر خسرو نخستین کتاب در نوع خود به زبان فارسی است.

۴- نشر دینی

نشر دینی همان‌طوری که قبلاً گفتیم، با ترجمه تفسیر طبری آغاز شد و در دوره‌های بعد به‌ویژه در قلمرو تفسیر قرآن مجید گسترش یافت. در سده‌های چهارم و پنجم ه.ق. تفسیرهای متعددی به زبان فارسی تألیف گردید. زبان همگی این تفاسیر بسیار ساده و از آلیشهای بیانی و لفظ پردازی شاعرانه به دور است. از میان تفسیرهای سده پنجم می‌توان این تفاسیر را برشمرد:

الف) تفسیر قرآن مجید معروف به تفسیر کمبریج: مؤلف، زمان تألیف و نام اصلی این کتاب معلوم نیست. این کتاب علاوه بر فایده‌های دینی و تفسیری، از نظر زبان و ادب فارسی هم اهمیت بسیار دارد و در آن (واژه‌های لطیف فارسی دیده می‌شود.

ب) تفسیر سوراآبادی: نوشته ابوبکر عتیق نیشابوری معروف به سوراآبادی (وفات ۴۹۴ ه.ق.) است که تفسیر خود را در نیمه دوم قرن پنجم ه.ق. نوشته است. دارای بیانی ساده و نگارشی شیواست و از متون مهم دینی در قرن پنجم ه.ق. می‌باشد.

۵- نشر عارفانه

نشر عارفانه هم به موازات شعر ادامه یافت و کتابها و رساله‌های زیادی در ذکر مبانی تصوف و سرگذشت عارفان بنام تألیف شد. کتابهایی مانند:

الف) کشف‌المحجوب: تألیف ابوالحسن جلابی هجویری غزنوی (وفات ۴۶۵ ه.ق.) که کتاب خود را در سالهای ۴۴۰ تا ۴۵۰ ه.ق. نوشته است. موضوع کتاب درباره طریقت و اصول تصوف و بیان کیفیت عشق به پروردگار است. نشر کتاب آراسته و زیبا و در بسیاری موارد به ویژه در مقدمه، شاعرانه و موزون به نظر می‌آید.

ب) آثار خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ ه.ق. - ۴۸۱ ه.ق.): این شخص از نوادگان ابویوب انصاری از اصحاب نزدیک رسول الله است. عبدالله انصاری شعر عربی و پارسی نیک می‌سرود، از علوم ادبی و دینی اطلاع بسیار داشت و اشعار عربی فراوانی را حفظ کرده بود. از آثار او می‌توان به ترجمه و املاهای کتاب طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمان سلمی نیشابوری اشاره کرد که با نثر روان و خوش‌آهنگ به زبان فارسی درآمده است. از دیگر آثار او رسایل اوست که موضوع آن احوال و سخنان و مناجات‌ها و راز و نیازهای لطیفی است که با بیانی شاعرانه نگارش یافته است. اصطلاح سبع که به کار بردن این هنر، نثر را به شدت به شعر نزدیک می‌سازد، برای نخستین بار در نثر خواجه عبدالله آمده است.

تاریخ ادبیات ایران

سال دوم

عصر انوری، فرجام رونق ستایشگری

در این عصر، زبان فارسی که حرکت خود را از دوره‌های پیشین به سوی ولایات مرکزی ایران آغاز کرده بود، کاملاً گسترش یافت. در آسیای صغیر (ترکیه و لبنان کنونی) و آذربایجان هم به کلی استقرار پیدا کرد و بازار ادب در شهرهای اصفهان و ری و تبریز رونق یافت. در دربارهای پادشاهان دیگر مدیحه‌سرایی و شاعران مداح رونقی نداشتند و برای امرار معاش به کارهای دیگر نیز می‌پرداختند. مضمونهای عمده شعر در این دوره البته هنوز مدح و وصف است و به تعداد بیشتری نسبت به دوره‌های پیشین هم غزل، در کنار این مضمونهای اصلی، بدزبانی و هجاءگویی که بیشتر ناشی از سرخوردگی و ناکامی‌های فردی و اجتماعی است و رویگردانی از دنیا به جای داشتن فلسفه و جهان‌بینی مستقل نیز به چشم می‌آید. قالبهای شعر هم هنوز عمدتاً قصیده است و غزل که آرام‌آرام به نسبت غزلها فزونی می‌گیرد و بعد هم قطعه و رباعی و مسمط و ترکیب‌بند. به دلیل رونق و رشد شعر در این دوره در سرزمینهای عراق عجم (نواحی مرکزی ایران)، سبک این دوره را سبک عراقی می‌نامند.

شاعران این دوره

(۱) جبلی، پیشگام تغییر سبک (وفات ۵۵۵ ه.ق.): در غرjestان (افغانستان کنونی) زاده شد. از پیشگامان تغییر سبک شعر فارسی است. او خود به زبان عربی و آوردن موازنه و قرینه‌سازی در کلام و دیگر زیبایی‌های لفظی علاقه‌مند بود. اما از نظر معانی و مضامین تازه و ابتکاری، توانایی زیادی نداشت. از مدح گفتن بیزار بود و نسبت به مسائل اجتماعی عصر خود توجه داشت.

(۲) رشید و طواط شاعر دربار خوارزمشاهیان (وفات ۵۷۳ ه.ق.): در بلخ زاده شد و در شعر و عربی و فلسفه و کلام مهارت داشت.

آثار او: دیوان اشعار، منشآت، کتاب حدائق السحر و صد کلمه یا مطلوب کل طالب است. و طواط سخنان کوتاه حضرت علی (ع) را به فارسی برگردانده است. و طواط به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گفته و در شعر پارسی صنایع بدیعی را با مهارت و استادی تمام به کار می‌برده است. موضوع شعر او بیشتر وصف و ستایش بزرگان است.

(۳) انوری، پیامبر ستایشگران (وفات ۵۸۳ ه.ق.): در مهنه خاوران زاده شد و در ابتدا

خاوری تخلص می‌کرد. در شعر به عنصری و قطران و ابوالفرج رونی نظر داشت. معانی مختلفی را با مهارت در شعر خود می‌آورد که از آگاهی او در دانشهای مختلف ناشی می‌شد. بیشترین شهرت انوری به قصاید اوست که عمدتاً در سه مضمون ستایش شاهان، وصف طبیعت و هجو دشمنان است. قطعاتی نیز از انوری باقی است که از این جهت او را باید پیشگام ابن‌یمین شاعر قطعه‌سرا دانست. انوری شعر اجتماعی نیز دارد.

۴) **ابوالفرج رونی**، نخستین شاعر دیار هند: که در اصل از رونه دشت خاوران خراسان بود اما در لاهور زاده شد. اهمیت ابوالفرج به دو دلیل است:

۱) نخست آن که وی مورد احترام و توجه دو تن از شعرای بزرگ این دوره یعنی مسعود سعد و انوری بوده است.

۲) وی هر چند در سرزمین هند می‌زیست زودتر از دیگران به ضرورت تغییر در سبک شعر فارسی پی برد و دست از تقلید پیشینیان برداشت و راه ورود لغات عربی، اصطلاحات و افکار علمی، استعارات و تشبیهات بدیع و دقیق را به زبان و شعر فارسی هموار کرد.

۵) **مسعود سعد سلمان**، شاعر حبسیات (۴۳۸ ه.ق. - ۵۱۵ ه.ق.): شاعری است متولد لاهور که پدرانش اهل همدان بودند. او بهترین ایام عمر خود را (نزدیک ۲۰ سال) در زندان گذراند و ایام سختی را در زندانهای سو، دهک و نای به پایان برد. ایام فراغت زندان و مصائبی که بر مسعود گذشته بود به وی امکان داد که اشعار شکایت‌آمیز غرایبی در بیان سرگذشت ایام حبس خویش بسراید که حبسیات خوانده می‌شود و در دیوان او اهمیت خاصی یافته است. در شعر به فردوسی و عنصری و فرخی نظر داشته، در نوع مسمط پیرو منوچهری بوده است و در برخی از اشعار او شیوه ناصرخسرو را می‌توان دید. عمده شهرت مسعود سعد در حبسیه‌های اوست.

شاعران عراق عجم

۶) **قوامی رازی**، منقبت‌سرای اهل بیت (وفات ۵۶۰ ه.ق.): که از نظر فکر ادبیات شیعی ادامه‌دهنده فردوسی و کسایی و ناصرخسرو است. قوامی مردی شیعه‌مذهب بود و در دیوان او علاوه بر برخی قصاید مدحی، منقبت امامان شیعه و مرثیه آنان و همچنین اشعاری در زهد و اندرز و غزلیاتی مؤثر و پرسوز دیده می‌شود. در شعرش مکرر به پیشه‌اش که نانوائی بوده، اشاره کرده است و روی همین اصل برخی او را به لقب «خبّازی» نیز معرفی کرده‌اند.

۷) **جمال‌الدین عبدالرزاق**، مکتب‌دار شعر اصفهان (وفات ۵۸۸ ه.ق.): بزرگترین شاعر سده ششم اصفهان است که در ابتدا پیشه زرگری داشت. او در نقشبندی نیز دستی داشته و

گاهی او را جمال نقاش هم نام داده‌اند. کار عمده او در شعر مدیحه‌سرایی و اشعارش بیشتر قصیده و غزل است. او با شعرای هم‌عصر خود از جمله خاقانی رابطه دوستانه و مراوده و مکاتبه داشته است و در ستایش انوری و رشید و طواط و ظهیر فاریابی شعر گفته است. او هم مانند بسیاری از شاعران اواخر سده ششم به شیوه سنایی مضامین وعظ و حکمت و پند و اخلاق را فراوان در شعر خویش به کار برده است. از او یک ترکیب‌بند مشهور در ستایش پیامبر گرامی اسلام باقی است که از اهمیت خاصی برخوردار است.

۸) کمال‌الدین اصفهانی، آفرینشگر معانی تازه (مقتول ۶۳۵ ه.ق.): فرزند جمال‌الدین عبدالرزاق می‌باشد که هر دو شاعری مشهورند. او از نظر شاعری حتی از پدرش نیز گوی سبقت ربوده است. به دلیل اینکه وی در خلق معانی تازه دستی توانا داشته، به **خلاق‌المعانی** شهرت یافته است. او از شاعران نگون‌بختی است که دوره پر آشوب حمله مغول را درک کرده و به دست مغولان به قتل رسیده است.

شاعران آذربایجان

۹) خاقانی، شاعر دیر آشنا (وفات ۵۹۵ ه.ق.): که با خودستایی در شعر، خود را از دیگر شاعران ممتاز ساخت، از پدری نجار و مادری عیسوی‌مذهب در شروان زاده شد و از حمایت عمویش کافی‌الدین عمر، طبیب سرشناس و بلندآوازه برخوردار شد. در آغاز شاعری، حقایقی تخلص می‌کرد اما پس از رسیدن به خدمت خاقان منوچهر پادشاه شروان، نام او را برگزید، به کسب علم روی آورد و در خدمت ابوالعلائی گنجوی فنون شاعری آموخت و پس از سفر به حج و بغداد و اصفهان و چندی نیز زندانی شدن که همه در اشعار او منعکس است و غم از دست دادن فرزند، پس از دومین سفر حج، تا آخر عمر در تبریز انزواگزید و در سال ۵۹۵ ه.ق. درگذشت.

آثار او: دیوان قصاید و غزلیات، منظومه تحفة‌العراقین که شاید بتوان آن را کهن‌ترین و مهمترین سفرنامه منظوم حج در زبان فارسی دانست و نوشته‌هایی به نام منشآت که توانایی او را در نثر نشان می‌دهد.

فکر و شعر او: خاقانی در میان شاعران درجه دوم شعر فارسی، برترین است. او را به سبب ستایش پیامبر (ص) حسان عجم خوانده‌اند. توصیف او از مناظر طبیعت چون صبح، آسمان، بیابان و... از حالات نفسانی آدمی بی‌نظیر است اما زبان شعری او بسیار پیچیده است که برای برتری‌های خویش و فضل‌فروشی از آن بهره برده است. در اشعار او اصطلاحات مسیحی نیز به کار رفته است. در غزلیات او چاشنی زهد و عرفان دیده می‌شود اما نمی‌توان او را از زمرة

عارفانی چون سنایی و عطار دانست. قدرناشناسی اهل روزگار، او را به خودستایی کشانده است. (۱۰) **مجیر بیلقانی**، شاعری ناسپاس (وفات ۵۸۶ ه.ق.): در روستای بیلقان شروان تولد یافت. او در مکتب خاقانی شاعری آموخت و قدری از خصایل خاقانی و از آن جمله غرور و خودستایی را فراگرفت و مانند استاد خود با هیچ کس حتی مربی و معلم خویش نساخت و همه را دل آزرده کرد و درباره آنها هجاهای زشت و ناروا گفت. قصاید او به تقلید از پیشینیان است. به شیوه خاقانی هم شعر سروده گرچه به پای آن نمی‌رسد. در برخی از ابیات او میل به تصوف و دنیاگریزی و نکوهش زمانه دیده می‌شود.

عصر ابوالمعالی، دوره کمال فنی نثر فارسی

در این دوره، مجاورت با زبانها و فرهنگهای محلی از یک طرف و استیلای بی‌چون و چرای زبان عربی طی سده‌های گذشته بر این نواحی از طرف دیگر، سبب شد که زبان فارسی جز در مواردی اندک از آن سادگی و سلامت نخستین خود به‌درآید و با نیاز زمان که عبارت بود از تظاهر به عربی‌دانی و تازی‌مآبی و همسویی با دانشها و معارفی که طی قرون گذشته از طریق این زبان در دامن فرهنگ اسلامی گسترش یافته بود، هماهنگ شود. نثر سده‌های ششم و هفتم عموماً به افاده مقصود بسنده نمی‌کند. نثر در این دوره به جز چند مورد بخصوص مانند کلیله و دمنه و گلستان بیشتر به لفظ و صورت روی آورده است و از تأکید و تکیه بر اهمیت معنا بازماند و دارای ویژگی‌های زیر شد:

- (۱) استفاده از واژه‌های تازی
 - (۲) استفاده از آرایشهای لفظی و پیرایه‌بندهای شاعرانه
 - (۳) به‌کاربردن مفاهیم و اصطلاحات دانشهای گوناگون
 - (۴) فزونی گرفتن آیات و احادیث و اشعار عربی بیش از حد لزوم
 - (۵) هموار شدن راه ورود واژه‌های ترکی به زبان فارسی
- در این دوره در تمام زمینه‌ها از فلسفه و کلام و عرفان گرفته تا علوم اداری و ادبی و دینی و ... به زبان فارسی آثاری پدید آمد و نثر به کمال فنی خود نایل آمد بدون اینکه در اغلب آثار متکلف از نظر معنی و مضمون پیشرفتی حاصل شده باشد.

نثرهای عارفانه

- (۱) **نامه‌های عین‌القضات**: نوشته عین‌القضات همدانی است که نیاکان او اصلاً اهل میانه بودند. او در اوایل سده پنجم هجری در شهر همدان به دنیا آمد و در سال ۵۲۵ ه.ق. در

جوانی بر دار کشیده شد و در آغاز جوانی همه دانشها و کمالات عصر را فراگرفت. از عین القضاات آثار و نوشته‌های زیادی به پارسی شیوا و استوار باقی مانده که از آن میان رساله‌های یزدان‌شناخت و تمهیدات حاوی اساسی‌ترین اندیشه‌ها و آرای صوفیانه است. اما مهمترین اثر او نوشته‌های موسوم به نامه‌هاست. سبک نویسندگی همه نامه‌ها ساده و روان است و درین حال به آیات قرآنی و اشعار پارسی و تازی، بسیار استشهاد شده است.

ب) آثار فارسی سهروردی: شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق (۵۴۹ ه.ق. - ۵۸۷ ه.ق.) اهمیت کار شیخ اشراق در تاریخ فکر و فرهنگ ایران بسیار است. زیرا او هم به مانند فردوسی در انتقال میراث گذشته ایران به عصر اسلامی سهمی عمده داشت. به‌علاوه توانست در روزگار تعصب و جهل که هر ندای روشنگری پیش از آن که خفته‌ای را بیدار کند، خاموش می‌شد، با اندیشه و عمل خود با نادانی و خام‌اندیشی بستیزد.

آرای شیخ اشراق در کتاب «حکمة الاشراق» به عربی بیان شده است. این کتاب اخیراً به فارسی ترجمه شده است. کتابها و رساله‌های فارسی شیخ اشراق که شامل آواز پر جبرئیل، رساله‌العشق، لغت موران، صغیر سیمرخ، رساله‌الطیر، روزی با جماعت صوفیان و فی حالة الطفولیه است، نثری ساده و طبیعی دارد و با زبانی رمزی و تمثیلی بیان شده است.

ج) اسرارالتوحید: نوشته محمدبن منور از نوادگان شیخ ابوسعید ابی‌الخیر است. محمدبن منور کتاب خود را درباره زندگی جد خویش، ابوسعید، نوشته و شامل سه باب است. اسرارالتوحید از شاهکارهای نثر صوفیانه زبان فارسی است. انشای کتاب نرم و لطیف و دلپذیر است. در این کتاب کلمات صوفیانه، حکایتها، کرامات و حالات به گونه‌ای ماهرانه ترکیب یافته است.

نثرهای داستانی

الف) سمک عیار: نوشته فرامرزین خداداد است. تحریر این کتاب که در واقع بهترین نمونه نثر داستانی فارسی است در سال ۵۸۵ ه.ق. آغاز گردید. نثر این کتاب شیوا، استوار و دلکش است و از زبان محاوره عامه هم چندان به‌دور نیست.

ب) سندیادنامه: تألیف سندیاد حکیم هندی است که چون کلیله و دمنه از هند به ایران آمده است. ترجمه منشور این اثر در قرن ششم هجری به دست ظهیری سمرقندی انجام پذیرفت. او از عهده این کار شگرف چنان به خوبی برآمده است که می‌توان تحریر او را از نمونه‌های برجسته و دلپذیر نثر فنی در واپسین سالهای سده ششم هجری دانست.

نثرهای دینی

الف) کشف الاسرار: نوشته ابوالفضل رشیدالدین میبیدی است که به شرح و بسط تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری پرداخته است. نثر کتاب میبیدی هموار، شیرین و دلچسب است و خواص نثرهای عرفانی را در خود منعکس دارد. تألیف کتاب به سال ۵۲۰ ه.ق. انجام گرفت. او آیات قرآن را در سه نوبت تفسیر می‌کند و نوبت سوم که به تفسیر عرفانی آیات می‌پردازد، شاهکار هنری اوست.

ب) روض الجنان: تألیف ابوالفتح رازی است که در قرن ششم ه.ق. نوشته شده است، یعنی در زمانی که باید آن را در فرهنگ اسلامی عصر تفسیرنویسی نامگذاری کرد. نثر این کتاب استوار و ساده و مشتمل بر فواید بسیار لغوی و ادبی است. از دیگر آثار ابوالفتح می‌توان به شرح شهاب الاخبار، رساله یوحنا و رساله حسنیه اشاره کرد.

کتابهای فنی در زمینه علوم ادبی

الف) ترجمان البلاغه: تألیف محمدبن عمر رادویانی است. کتاب از جمله کهن‌ترین و استوارترین کتابهایی است که در زمینه علم بلاغت به فارسی نوشته شده است. زمان تألیف کتاب را احتمالاً نیمه دوم قرن پنجم ه.ق. دانسته‌اند. رادویانی پس از پایان هر بخش از کتاب خود، شواهدی از شاعران با ذکر نام شاعر می‌آورد که از فواید مهم کتاب است.

ب) حقائق السحر: نوشته رشید وطواط شاعر معروف سده ششم ه.ق. است. موضوع کتاب مباحثی از علم معانی و بیان و بدیع است. نویسنده در نگارش کتاب به ترجمان البلاغه نظر داشته است. نثر کتاب ادیبانه و گاه مصنوع و مزین است.

ج) المعجم: نوشته شمس قیس رازی است که در قرن هفتم ه.ق. می‌زیسته است. این کتاب از پرآوازه‌ترین و برجسته‌ترین کتابهایی است که در طول تاریخ حیات ادبی ایران در قلمرو علوم ادبی فارسی تألیف یافته است. زمان نگارش کتاب سال ۶۳۰ ه.ق. بوده است. نثر کتاب هم مثل محتوای آن عالمانه و استوار و نشانه کمال استادی و آشنایی مؤلف با انواع علوم و فنون ادبی است. آرای شمس قیس در عروض و قافیه استوار و سنجیده است و در حوزه نقادی در ادب گذشته ایران کسی به مانند او عالمانه و متین به داوری ادبی نپرداخته است.

نثرهای تاریخی

الف) مجمل التواریخ: از مؤلفی نامعلوم است. از اطلاعات کتاب برمی‌آید که از مردم متمدن بوده و کتاب خود را در سال ۵۲۰ ه.ق. نوشته است. اهمیت ادبی این کتاب از امتیازات

تاریخی آن کمتر نیست. شیوه انشای آن از نظر سادگی و داشتن واژه‌ها و اصطلاحات کهن فارسی دست کمی از نوشته‌های قرن چهارم ندارد. اطلاعات بسیار مهم و دقیقی از تاریخ ایران در این کتاب گرد آمده است.

ب) تاریخ بیهق: از ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندُق است که کتاب او در زمره کتابهای جغرافیای تاریخی است. بیهقی در واپسین سالهای سده پنجم هجری در سبزوار به دنیا آمد و در سال ۵۶۵ ه.ق. درگذشت. کتاب در تاریخ و جغرافیای ناحیه سبزوار و سرگذشت دانشمندان و رجال علم و ادب آنجاست.

نثر کتاب برخلاف مجمل‌التواریخ به شیوه زمانه و آمیخته است با واژه‌ها و ترکیبات و اشعار و امثال عربی، حتی در مقدمه آن برخی صنایع لفظی و نشانه‌های خاص سبک مصنوع نیز دیده می‌شود.

ج) راحة الصدور: نوشته نجم‌الدین راوندی است که اصلاً اهل راوند کاشان بود. راحة الصدور را باید از آثار نثر فارسی متعلق به اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری دانست. این کتاب که سرشار از فواید تاریخی و ادبی است، در واقع تاریخ خاندان سلجوقی از ابتدای کار تا روزگار مؤلف است. از نظر ادبی راحة الصدور از بهترین کتابهای نثر فارسی است که بخشهایی از آن به نثر ساده و بخشهایی به نثر فنی و مزین نوشته شده است.

نثرهای ادبی

الف) کلیله و دمنه: کتابی است که به دستور انوشیروان از هندوستان به ایران آورده و به پهلوی ترجمه شد و در قرن دوم ه.ق. ابن مقفع آن را به عربی ترجمه کرد و در زمان سامانیان، رودکی آن را به شعر فارسی درآورد. در سال ۵۳۶ ه.ق.، ابوالمعالی نصرالله منشی دبیر بهرام‌شاه غزنوی کلیله ابن مقفع را با نثری بسیار فصیح، زیبا، استوار و آراسته به صورت آزاد به فارسی برگرداند. ابوالمعالی در سال ۵۵۵ ه.ق. به قتل رسید اما کتاب او نام وی را جاودانه کرد. موضوع این کتابها تمثیلهای داستانهایی است که از زبان حیوانات به ویژه دو شغال به نامهای کلیله و دمنه نقل می‌شود.

نثر کتاب از لحاظ استواری انشاء و ترکیب عبارات و داشتن اسلوب عالی و آراستگی و پیراستگی زبان و مفردات، کم‌نظیر است. از آنجا که نویسنده در این کتاب به سجع و موازنه و آوردن اشعار و امثال فارسی و عربی و آیات و احادیث پرداخته است، بسیاری از منتقدان، کار او را سرآغاز نثر فنی (مصنوع) فارسی و کتاب وی را نمونه عالی آن سبک به حساب آورده‌اند.

ب) چهارمقاله یا مَجْمَع النوادر: که در حدود ۵۵۱ ه.ق. توسط نظامی عروضی

سمرقندی در بیان شرایط چهار طبقه (شاعران، منجمان، دبیران و طبیبان) نگاشته شده است. کتاب چهارمقاله هر چند در آن اشتباهات تاریخی فراوانی به چشم می‌خورد و مؤلف هم ظاهراً قصد تحقیق تاریخی نداشته است؛ از نظر ادبی حائز اهمیت فراوانی است. شیوه انشای نظامی عروضی در آغاز ابواب نسبتاً مصنوع و مزین است و گاهی نثر خود را با سجعها و آرایشهای ادبی می‌آراید.

ج) مرزبان‌نامه: کتابی است که اصل آن در سالهای سده چهارم ه.ق. به دست یکی از سپهبدان مازندران به نام مرزبان بن رستم به شیوه کلیله و دمنه و به زبان طبری فراهم آمد. این کتاب در اواخر قرن ششم و اوایل سده هفتم ه.ق. دو بار از لهجه طبری به پارسی مصنوع و مزین درآمد:

(۱) به قلم شخصی به نام محمد بن غازی مَلَطُیوی

(۲) به دست سعدالدین وراوینی

با این توضیح که نفر اول، تحریر پارسی خود را روضه‌العقول نام گذاشت و وراوینی که از ترجمه ملطیوی بی‌خبر بود آن را همان مرزبان‌نامه نامید.

مرزبان‌نامه خود بر شیوه کلیله و دمنه فراهم آمد و وراوینی هم در ترجمه خود به شیوه ابوالمعالی نظر داشته است. شیوه ابوالمعالی، یعنی، نثر فنی و مصنوع در این کتاب به کمال رسیده است و گاهی از حد مصنوع و متکلف هم فوטר رفته و صورت شعری دل‌انگیز که از همه لوازم صنعت‌پردازی و خیال‌انگیزی نیز برخوردار بوده، به خود گرفته است.

د) گلستان: نوشته سعدی شیرازی شاعر مشهور قرن هفتم است. زمان نگارش این کتاب در سال ۶۵۶ ه.ق. یعنی یک سال پس از بازگشت از آن سفر درازمدت است. سعدی با استفاده از پرداخت زیبا، فشرده‌نویسی، بهره‌وری از شعر و آیزار شعری، نکته‌دانی، تمثیل و حکایت، تنوع معانی و رنگارنگی الفاظ، دریافتهای خود را از مسائل اجتماعی و اخلاقی در ظرفی آراسته ریخته و با این کار، روش تازه‌ای در نویسندگی فارسی پدید آورده است. گلستان از هر لحاظ کتابی منحصر به فرد بوده و به نثری سهل و ممتنع نگاشته شده است. این کتاب هشت باب دارد که عبارتند از: سیرت پادشاهان، اخلاق درویشان، فضیلت قناعت، فواید خاموشی، عشق و جوانی، ضعف و پیری، تأثیر تربیت و آداب صحبت.

عصر مولوی، دوره حماسه‌های عرفانی

شعر عرفانی با تکیه بر عواطف انسانی و پیش کشیدن اصولی مثل تسامح و مدارا، محبت، خدمت بلاشرط، بی‌نیازی و آزادگی و با یادآوری ارزش وجودی انسان او را به سوی کمال و سر

نهادن بر آستان حق دعوت می‌کند. شعر عصر مولوی که عموماً در مدار اندیشه عرفانی جریان می‌یابد، انسان نومید و مصیبت‌زده را به این دنیای برتر فرامی‌خواند. در این دوره شعر در دربارها و نزد شاهان مقامی ندارد پس قصیده نیز که به همین منظور به کار برده می‌شد به کنار رفت و غزل جای آن را گرفت و مثنوی نیز رونق پیدا کرد و بهترین نمونه‌های مثنوی عاشقانه، عارفانه و اخلاقی در این دوره سروده شد.

شاعران این دوره

۱) خیام، ترانه‌سرای فیلسوف (وفات ۵۱۷ ه.ق.): در جبر، مقابله، طب، نجوم، فلسفه و ریاضی مهارت داشته است و تقویم جلالی نیز کار اوست. آثار او نوروزنامه به نثر و رباعیات است که بهترین آن در ادبیات فارسی منسوب به اوست. درون‌مایه رباعیات خیام، شک، اغتنام فرصت، افسوس بر کوتاهی و بی‌اعتباری عمر و جهان، نومیدی و بی‌سرانجامی است. رباعیات خیام در حوزه نفوذ زبان انگلیسی شهرتی جهانی یافته است و این کار مدیون ترجمه موزون و زیبایی است که «ادوارد فیتزجرالد» شاعر نامور انگلیسی از رباعیات خیام به دست داده و خود نیز بحق «خیام انگلیسی» شهرت یافته است.

۲) سنایی، شوریده غزنه (۴۷۳ ه.ق. - ۵۳۲ ه.ق.): شاعری است عارف که سفرهای بسیار کرد و تجربه‌های گوناگونی اندوخت. از کودکی دغدغه‌های سوزناک داشت و این، با روی آوردن به دربار و شاعری در آنجا سازگاری نداشت. روزگار تعلق به دربار دیری نپایید. در اثر آمادگی روحی و عاطفی، یکباره از خواب غفلت برخاست، به عرفان روی آورد و جان ناآرام خود را با ایمان و یقین به خدا و جهان برتر قرار و آرام بخشید.

آثار او

۱- دیوان اشعار

۲- حدیقة الحقیقه که مهمترین مثنوی اوست، نام دیگر آن الهی‌نامه است و تحفة العراقین خاقانی و مخزن الاسرار نظامی و مثنوی مولوی از آن تأثیر پذیرفته‌اند.

۳- سیر العباد الی المعاد که با ارداویرافنامه و کمندی الهی دانه و جاویدنامه اقبال مشابهت

دارد.

۴- طریق التحقیق

۵- کارنامه بلخ

۶- مثنوی عشق‌نامه، عقل‌نامه و تحریمه‌القلم

۷- نوشته‌ها و نامه‌هایی با عنوان مکاتیب

سنایی در زندگی شاعری خود دو مرحله را پشت سر گذاشت:

- ۱- سنایی به عنوان شاعری خوشگذران و ستایش پرداز شاهان و مداح دربار
 - ۲- سنایی به عنوان شاعری چون ناصر خسرو که انقلابی فکری در او پدید آمد و به عرفان و اخلاق متمایل شد و شیوه تازه «زهد و تحقیق» را در شعر پدید آورد.
- سنایی از گذشتگان به فرخی، عنصری و منوچهری توجه کرده به مسعود سعد و شعر او دبستگی فراوان داشت. خاقانی، عطار و مولوی از شاعرانی اند که به سنایی و اشعارش توجه خاص داشته اند.

سنایی در غزل، خدا را به جای معشوق زمینی نشانده و با این کار شعر فارسی به تحولی بزرگ رهنمون شد. غیر از زهد، حکمت، وعظ و عرفان، قلندری نیز در شعر او دیده می شود. در باره ای از قطعات شیفته و دلپاخته اهل بیت می نماید. شعر او پیامی خاص و هدفی روشن دارد: دعوت به درو، بینی و پرهیز از ظاهر پرستی و دنیا دوستی، جستجوی راه حق و نشان دادن آن به ره گم کردگان.

۳) نظامی، فرمانروای قلمرو داستان سرایی (وفات ۶۰۸ ه.ق.): او کسی است که داستان پردازی را در ادبیات به اوج خود رسانید. در جوانی به انواع دانشها روی آورد و از نظر فکری نیز پیوستگی هایی با زهد، تفکر عرفانی و ریاضت داشت. آثار او علاوه بر دیوان اشعار، مثنوی های پنج گانه معروف به خمسه است که عبارتند از:

- ۱- مخزن الاسرار سروده ۵۷۰ ه.ق. (در حکمت و زهد و عرفان)
- ۲- خسرو و شیرین سروده ۵۷۶ ه.ق. (در عشق و عاشقی)
- ۳- لیلی و مجنون سروده ۵۸۴ ه.ق. (در عشق و عاشقی)
- ۴- هفت پیکر یا هفت گنبد که گاهی بهرام نامه هم می گویند سروده ۵۹۳ ه.ق. (داستان بهرام گور و سرگذشت زندگی او)
- ۵- اسکندر نامه که به دو بخش شرفنامه و اقبالنامه تقسیم می شود. سروده ۵۹۹ ه.ق. (سرگذشت اسکندر و اقدامات او)

نظامی در سرایش این داستانها به شاهنامه فردوسی نظر داشته است. نظامی بر شاعران بعد از خود نیز اثر گذاشته و مقلدانی بسیار یافته است. کسانی چون: امیر خسرو دهلوی (قرن ۷)، خواجوی کرمانی (قرن ۸)، جامی (قرن ۹)، وحشی بافقی (قرن ۱۰)، عرفی شیرازی (قرن ۱۱)، آذر بیگدلی (قرن ۱۲).

۴) عطار، شیخ نیشابور (۵۴۰ ه.ق. - ۶۱۷ ه.ق.): شاعری معروف است که در ابتدای جوانی به شغل عطاری و داروفروشی پرداخت و علوم زمان خود را فرا گرفت. او نیز مانند

سنایی آمادگی روحی خاصی برای پذیرش عرفان و تصوف و روی گردانی از ظواهر دنیا داشت و سرانجام نیز بدین معرفت روی آورد و از زمره عارفان گشت.

آثار او

۱- دیوان اشعار او: شامل غزلیات و قصاید

۲- منطق الطیر: مهمترین و برجسته ترین مثنوی عطار و یکی از مشهورترین مثنوی های تمثیلی فارسی است که آن را می توان حماسه ای عرفانی نیز نامید که شرح گفتگوی مرغان است به راهنمایی هدهد برای یافتن سیمرغ که پادشاه آنهاست. منظور عطار از مرغان، سالکان راه شناخت عرفانی و از هدهد، پیر و از سیمرغ، خداوند است و سی مرغ، مردان صاحب دلی هستند که پس از عبور از هفت وادی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر و فنا، حقیقت را در وجود خویش می یابند.

۳- الهی نامه: که داستانی است تمثیلی در بیان بیهودگی هوسهای انسانی.

۴- مصیبت نامه: در بیان مصیبت ها و گرفتاری های روحانی سالک.

۵- مختار نامه: رباعیات عرفانی عطار است.

۶- تذکرة الاولیاء: شرح احوال و کرامات عارفان را به نثری ساده و دل انگیز نگاشته است. عطار در شعر از شاعرانی چون رودکی، فردوسی، رابعه بلخی، ناصر خسرو و فخرالدین اسعد متأثر بوده است.

(۵) مولوی، خداوندگار عشق و عرفان (۶۰۴ ه.ق. - ۶۷۲ ه.ق.): از بزرگترین شاعران عارف مسلک ایران است و در زندگی خود به جایهای مختلفی سفر کرد. از استادان او برهان الدین ترمذی و از شاگردان و دوستان او حسام الدین چلبی و صلاح الدین زرکوب در زندگی او نقش بسیار داشته اند. تحول درونی و انقلاب شگرف زندگی این عارف دلسوخته پس از برخورد با عارفی به نام شمس الدین تبریزی (شمس پرنده و آفاقی) روی داد. به طوری که پس از جدایی از شمس، مولانا در فراقش زیباترین غزلهای پرشور عرفانی ایران را سرود که به نام غزلیات شمس شهرت یافت. مجموعه آثار او را می توان در دو بخش خلاصه کرد:

الف) سروده ها

۱- مثنوی: معروفترین منظومه عرفانی فارسی در شش دفتر و در مجموع ۲۶ هزار بیت است که بر درخواست حسام الدین چلبی سروده شده است.

۲- غزلیات شمس: دربرگیرنده غزلهای سرشار از عاطفه و احساس مولوی و همچنین مجموعه رباعیات اوست.

ب) نوشته‌ها

- ۱- فیه مافیه: که مجموعه سخنان مولاناست که در مجالس خویش برای مریدان تقریر کرده است. نثر این کتاب ساده و دلپذیر است و باید آن را ادامه نثر عارفانه دوره ابوالمعالی دانست.
 - ۲- مجالس سبعة: که شامل هفت مجلس است.
 - ۳- مکاتیب: که مجموعه نامه‌های مولاناست.
- طریقه‌ای که مولوی در عرفان فارسی بنیان گذاشت و به همت فرزند برومندش، سلطان ولد، استمرار یافت، بعدها به «مولویه» معروف شد. سلطان ولد که از ارادتمندان پدر بود، دو مثنوی به نامهای «ولدنامه» و «رباب‌نامه» سروده است.

عصر سعدی، در اوج اعتدال

در این دوره دو حادثه مهم تاریخی موجب رویارویی زبان و فرهنگ ایران با فرهنگ شرق و غرب گردید که این امر به توسعه فرهنگ ایرانی در شرق و غرب کمک کرد. این دو حادثه عبارتند از:

- ۱- جنگهای صلیبی از غرب
- ۲- حمله مغول از شرق

عصر سعدی مصادف است با حمله مغول که موجب تحولاتی در فرهنگ و ادبیات ایران گردید. در این دوره خلافت معنوی و مادی بغداد نیز از هم فروپاشید. این روزگار، دوره گسترش زبان فارسی در بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران است. در روزگار سعدی بازار قصیده کساد گشت و بر رونق و اعتبار غزل افزوده شد و ذکر نام شاعر یا تخلص در بیت پایانی غزل رواج یافت.

شاعران این دوره

- ۱) ظهیر فاریابی، تکامل بخش غزل (وفات ۵۹۸ ه.ق.): در فاریاب جوزجان زاده شد. در عهد جوانی به آموختن فنون علم و ادب و نجوم پرداخت و چندی به سفر رفت. با چند شاعر زمان خود چون جمال‌الدین عبدالرزاق و مجیرالدین بیلقانی و خاقانی و نظامی دوستی داشته است. از شاعرانی است که تغییر سبک خراسانی به عراقی در شعر او پیداست و کمال و پختگی لفظ و معنی را در شعر خود به کار گرفته است. زبان غزل او به شعر سعدی نزدیک است.
- ۲) سعدی، فرمانروای ملک سخن (وفات ۶۹۰ ه.ق.): معروفترین شاعر و نویسنده توانای قرن هفتم و فرمانروای مسلم عرصه سخن فارسی است. پس از گذراندن ایام کودکی و

نوجوانی سفری دور و دراز که ۳۵ سال به طول انجامید، آغاز کرد. در نظامیه بغداد به تحصیل پرداخت؛ با کسان بسیاری دوستی داشت و نقاط عالم را گشت و با دستی پر از اندوخته‌های سفر به شیراز بازگشت؛ زمانی که شیراز فضای آرام و مناسبی برای شاعر بود.

آثار او

- ۱- بوستان یا سعدی‌نامه: که در ۶۵۵ ه.ق. تمام شده است و یکی از شاهکارهای بی‌رقیب شعر فارسی است و در ده باب اخلاق و تربیت و سیاست و اجتماعیات.
- ۲- گلستان: شاهکار نویسندگی و بلاغت فارسی که در سال ۶۵۶ ه.ق. تألیف یافته است و ۸ باب دارد.

۳- کلیات اشعار: که شامل قصاید عربی، قصاید فارسی، مراثی، مُلَمَّعات، مُثَلَّثات، ترجیعات، غزلیات، مجالس پنجگانه، نصیحة‌الملوک، صاحبیه و خبیثات است. توجه: منظور از مثَلَّثات، اشعاری است که به فارسی، عربی و لهجه شیرازی قدیم سروده شده است. غزلیات سعدی نیز از چهار بخش پدید آمده است: طَبَّیات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم.

۳- امیر خسرو دهلوی، طوطی زبان آور هند (۶۵۱ ه.ق. - ۷۲۵ ه.ق.): شاعر پرآوازه دیار هند که علاوه بر شاعری، نویسنده و مورخ هم بوده است و این چیرگی در نثر، در کتاب مثنوی او، اعجاز خسروی پیدا است. او به زبان هندی و عربی هم شعر می‌سروده است.

آثار او

- ۱- دیوان اشعار که شامل پنج بخش مجزاست و معرفی‌کننده دوره‌های مختلف عمر شاعر است و دربردارنده قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات است.
- ۲- خمسه یا پنج‌مثنوی که به تقلید از پنج‌مثنوی نظامی سروده است به نامهای مطلع‌الانوار (به شیوه مخزن‌الاسرار)، شیرین و خسرو (به شیوه خسرو و شیرین)، مجنون و لیلی (به شیوه لیلی و مجنون)، آئینه سکندری (به شیوه اسکندرنامه) و هشت‌بهشت (به شیوه هفت‌پیکر).
- ۳- مثنوی خضرخان و دُولرانی در موضوع ماجرای عشقهای خضرخان پسر علاءالدین با دُولرانی
- ۴- قران السعدین در شرح ستیز و برخاش معزالدین کیقباد، پادشاه دهلی، با پسرش، بغراخان، فرمانروای بنگاله، که کارشان به جنگ نکشید.
- ۵- تاج‌الفتوح و خزائن‌الفتوح در باب فتوحات جلال‌الدین خلجی پادشاه دهلی در زمان امیرخسرو.

تاریخ ادبیات ایران سال سوم

عصر حافظ، دوران شکوه و شکست

در این دوره روح دنیاگریزی و توجه به اندیشه‌های عرفانی و خانقاه‌نشینی رو به گسترش نهاد و تصوف از حالت محدود و تخصصی خود بیرون آمد و عرفان در معرض تهدید اندیشه‌های عوامانه قرار گرفت به طوری که دو طریقت مشهور و پرطرفدار این عصر؛ یعنی، کبرویه و سهروردیه هم نتوانست در مسیر اولیه خود باقی بماند و این عصر به هرج و مرج سیاسی و پریشانی فکر و اخلاق در میان همه دوره‌های تاریخی ایران معروف گشته است. در این عصر هنر خطاطی، نقاشی، مینیاتور و تذهیب نیز روی در رونق و پیشرفت داشت و در یک کلام می‌توان گفت که در عصر حافظ زیر نفوذ مکتب هنری هرات، تمام ذوق و خلاقیت و اندیشه و ابتکار از مغزها به سرانگشتان انتقال یافته است.

وضع عمومی شعر

در این دوره در زمینه منقبت و مرثیه و طرح مسائل اجتماعی تا حدودی، ابتکاراتی در شعر پدید آمد. زمینه اول؛ یعنی سرودن قصایدی در منقبت امامان شیعه، اختصاص داشت به شاعران شیعی که بدین وسیله ارادت ویژه خود را به خاندان عصمت و طهارت ابراز می‌کردند. شاعران در شعر این دوره، سبک جدیدی را به وجود نیاوردند و در همان سبک قدیم که معروف به سبک عراقی بود، شعر می‌سرودند.

زمینه دوم شعر، تقلید از شیوه و سبک استادان پیشین و استقبال از شعر سخن‌سرایان نامور گذشته بود که شاعران عصر حافظ در آن طبع‌آزمایی کردند و این کار به قالب خاصی محدود نماند. زبان شعر در این دوره جز در شعر حافظ و خواجوی کرمانی رو به سقوط و تباهی است و این سستی هم در لفظ پیداست و هم در ساخت و کلام.

شاعران این دوره

۱) فخرالدین عراقی، عارفی از سلسلهٔ سوختگان (۶۱۰ ه.ق. - ۶۸۸ ه.ق.):
کودکی و نوجوانی او در همدان گذشت. به اصفهان سفر کرد و در مولتان به خانقاه بهاءالدین

زکریا عارف بزرگ پیوست. پس به قصد حج به عمان و بحرین و حجاز و دیار روم و آسیای صغیر سفر کرد و با صدرالدین قونوی و مولوی آشنا شد و از طریق شیخ صدرالدین قونوی با آثار عارف بزرگ محیی‌الدین عربی آشنا شد.

آثار او:

۱- دیوان اشعار که در قالبهای قصیده، غزل، ترانه، قطعه و مثنوی شعر سروده است. (۵

هزار بیت)

۲- مثنوی عشاق‌نامه یا ده‌نامه که در مباحث عرفانی سروده است.

۳- کتابی به نام لمعات به نثر و نظم فارسی در عرفان و سیر و سلوک عارفانه است. بر این

کتاب شرحهایی نوشته‌اند که معروفتر از همه اشعة‌اللمعات جامی است.

۲) اوحدی مراغه‌ای، شاعر جام جم (۶۷۳ ه.ق. - ۷۳۸ ه.ق.): پدرش اصفهانی

بود. در مراغه زاده شد و طی سفرهای خود به کرمان رفت و محضر شیخ اوحدالدین کرمانی عارف بزرگ قرن هشتم را درک کرد.

آثار او:

۱- دیوان شعر: که شامل قصاید، ترجیعات، غزله‌ها و رباعیات شاعر است.

۲- ده‌نامه یا منطق‌العشاق: در راز و نیازهای عاشقانه و عارفانه عاشق و معشوق.

۳- جام‌جم: که به تقلید از حدیقه سنایی سروده و مشتمل بر موضوعات اجتماعی و

عرفانی است که در بیان کیفیت سلوک و شرح حقایق عرفانی می‌باشد.

۳) خواجوی کرمانی، نخلبند شاعران (وفات ۷۵۰ ه.ق.): سفرهای دراز به شام و

حجاز و بیت‌المقدس و عراق و غیره کرد. با حافظ دوستی و ارتباط نزدیک داشت و بر شعر و

اندیشه حافظ اثر گذاشته است. به عرفان علاقه داشت و بر طریق شیخ مرشد ابواسحاق کازرونی

ثابت قدم بود.

آثار او:

۱- دیوان اشعار شامل انواع قالبهای شعری که به بخشهای صنایع‌الکمال و بدایع‌الجمال

تقسیم می‌شود.

۲- شش مثنوی به نامهای زیر:

سام‌نامه: منظومه‌ای حماسی و عشقی در شرح جنگها و ماجرای سام، نیای رستم.

همای و همایون: در شرح دلدادگی همای و همایون. دو عاشق و معشوق (توجه: همای مرد

و همایون زن است.)

گل و نوروز: داستانی عاشقانه نظیر خسرو و شیرین.

روضه‌الانوار: در موضوع اخلاق و عرفان به تقلید مخزن‌الاسرار

کمال‌نامه: منظومه‌ای عرفانی بر وزن سیرالعباد

گوهرنامه: به نام امیر مبارزالدین محمد در مدح اجداد او

۳- آثار منشور او: رساله‌اللبادیه، سبع‌انمائی و رساله‌ مناظره شمس. خواجه در قصیده به سنایی، در غزل به سعدی، در حماسه به فردوسی و در داستان غنایی به نظامی تقلید کرده است اما با این همه شاعری بانصیب و موفق بوده است.

۴) سلمان ساوجی، شاعری در میانه شیخ و خواجه شیراز (وفات ۷۷۸ ه.ق.) در میان شاعران دو کس بیشترین تأثیر را بر حافظ داشته‌اند: یکی خواجهی کرمانی است و دیگری سلمان ساوجی. کودکی و نوجوانی او در ساوه گذشت و سپس به خدمت شیخ حسن ایلکانه پادشاه بغداد رفت و دوران کمال و پختگی خود را گذراند.

مجموع اشعار سلمان از قصیده و غزل و قطعه و ترجیع‌بند و رباعی و مثنوی به یازده هزار بیت می‌رسد و چیرگی خود را در انواع شعر به خوبی آشکار کرده است. آثار سلمان که در کلیات او گرد آمده است غیر از قصیده بدایع‌الاسحار و قصاید و غزلیات دیگر شامل دو منظومه به نامهای جمشید و خورشید و فراقنامه است. سلمان در سرودن این مثنوی‌ها به شیوه سعدی و نظامی نظر داشته است.

۵) ابن‌یمین، شاعری قطعه‌سرا (وفات ۷۶۳ ه.ق.): شاعر شیعه‌مذهب عصر سربداران است. سالهای اول عمر او در خراسان گذشت و بعد به تبریز رفت. ابن‌یمین چون مردی قانع و گوشه‌گیر و دهقان‌پیشه بود بیشتر از هر چیز مضامین اخلاقی را در قطعات خویش درج کرده است و از این رو به هنر قطعه‌سرایی به ویژه خلق قطعات مشتمل برپند و اندرز نامبردار شده است.

۶) سیف فرغانی، شاعر منتقد اجتماع (وفات سده هشتم): سراسر زندگی او از تولد تا مرگ در غباری از ابهام فرو رفته است و حتی مرگ او نیز به روشنی مشخص نیست. آثار و افکار او: دیوان قصاید و غزلیات و مقطعات او که همچون آینه‌ای صادق، ناراستی‌ها و نادرستی‌های جامعه تاریک عصر شاعر را در خود منعکس کرده، امروز در دست است. از اشعار او می‌توان فهمید او عارفی تمام‌عیار است که مراحل سلوک و تهذیب نفس را پشت سر گذاشته است و از این حیث و به لحاظ تلفیق موعظه و انتقاد اجتماعی در شعر، می‌توان او را ترکیب معتدلی از سنایی و ناصرخسرو دانست. سبک شعری سیف فرغانی به شیوه سخنوران نامی خراسان بسیار نزدیک است و غزلهای او بیشتر در جواب سعدی شیرازی است. سیف اهل سنت و حنفی مذهب بوده و به امامان شیعه علاقه خاصی داشته است.

۷) عبید زاکانی، شوخ طبعی آگاه (وفات ۷۷۲ ه.ق.): اهمیت این شاعر و نویسنده طنزپرداز و شوخ طبع در تاریخ ادبیات، نه به قصاید ستایشی اوست و نه به زندگی خصوصی او. جلوه درخشان ذوق و هنر عبید در نکته‌یابی و انتقادهای ظریف اجتماعی اوست که در اغلب آثارش در لباس طنز و لطیفه‌های دلنشین جلوه‌گری کرده است.

آثار او: آثار عبید به نظم و نثر و به دو بخش جدی و طنزآمیز تقسیم می‌شود: اشعار جدی او که به صورت دیوانی فراهم آمده، شامل قصاید، غزلها، ترجیعات، قطعات و رباعیات و مثنوی عشاق‌نامه است.

اما چهره ادبی ممتاز عبید را باید در آثار طنزآمیز او دید که به دو بخش نظم و نثر است. الف) نظم: مثنوی موش و گربه که وصف گربه‌ای سالوس در سرزمین کرمان است. عبید در این داستان که حکایت تمثیلی است، وضع جامعه و طبقات را نشان می‌دهد و اثری کاملاً سیاسی است.

ب) نثر

۱- اخلاق‌الاشراف

۲- ریش‌نامه: در مفاسد اخلاقی

۳- صدپند: در اندرز طنزآمیز در انتقاد از معایب اجتماعی

۴- رساله دلگشا: که از مفصل‌ترین و بهترین آثار منشور عبید است و دو بخش عربی و فارسی دارد.

۵- رساله تعریفات که در آن با طنز و شوخی به تعریف خصوصیات طبقات جامعه پرداخته است. این کتاب به شیوه لغت و معنی است.

۸) حافظ، رند فرزانه شیراز (۷۲۶ ه.ق. - ۷۹۲ ه.ق.): از زندگی خصوصی خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی، از استادان او و از چگونگی علم‌آموزی او اطلاع دقیقی در دست نیست. او را با نام «حافظ» و لقب «لسان‌الغیب» می‌شناسیم. می‌دانیم که قرآن را در روایتهای مختلف از حفظ داشته و در شاعری آنچنان پیش رفته که بزرگترین شاعر ایران گشته است. حافظ از همه علوم قرآنی، از قرائت و تفسیر گرفته تا کلام و منطق و عرفان بهره داشت و حتی سبک بیان و ویژه خود را از قرآن کریم آموخته بود و در آگاهی از زیر و بم الفاظ و معانی و مفاهیم از آن الهام می‌گرفت. او عمیقاً از معارف آن روزگار اعم از ایرانی و اسلامی آگاه بود. از او تنها دیوانی باقی مانده که از جهات گوناگون معنوی، لغوی، موسیقی ... و مفاهیم قرآنی در چند صدسال اخیر مورد توجه ایرانیان و غربیان بوده است.

دیوان شعر او شامل حدوداً پانصد غزل، چند قصیده و مثنوی و رباعی است. در قصیده

پیرو ظهیر فاریابی و کمال اسماعیل و در مثنوی مقلد نظامی است. اما شهرت او و اوج شاعری او در غزل نمودار گشته و در این شیوه شاعری، از سعدی، کمال اصفهانی، سلمان ساوجی، خواجه کرمانی و نزاری قهستانی تأثیر پذیرفته است.

۹) جامی، شیخ جام (۸۱۷ ه.ق. -- ۸۹۸ ه.ق.): می‌توان او را آخرین شاعر بزرگ و صاحب‌نام عصر حافظ نامید. تخلص شعری خود (جامی) را از آن روی برگزید که به شیخ الاسلام احمد جامی عارف بزرگ سده ششم هجری علاقه و اعتقادی تمام داشت. جامی فنون ادب و دانشهای شرعی و دینی را فراگرفت، به تصوف روی آورد و در خدمت سعدالدین کاشغری به طریقت نقشبندی درآمد. در شصت سالگی به قصد زیارت خانه خدا از خراسان بیرون آمد. مدتی در بغداد ماند و از آنجا به کریمه و نجف رفت. پس از زیارت خانه خدا به حلب، دمشق و تبریز رفت و سرانجام به هرات بازگشت. جامی آنچنان شکوه و عظمتی داشت که سلطان حسین بایقرا و امیرعلیشیر نوایی وزیر او به دوستی اش افتخار می‌کردند. با این عظمت هرگز مدح کسی را نگفت و بی‌نیاز و بلندطبع زیست.

آثار او: هر چند جامی بیشتر از که شاعر و ادیب باشد، عارف و شیخ و مرشد بود، با این حال آثاری که به نظم و نثر از او باقی است به قرار زیر می‌باشد:

آثار منظوم

الف - دیوان کامل اشعار: که شامل قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات است.

ب - هفت‌اورنگ: که شامل مثنوی‌های زیر است:

۱- سلسله‌الذهب: در ذکر حقایق عرفانی

۲- سلامان و ابدال: منظومه‌ای تمثیلی حاوی اشارات اخلاقی و عرفانی

۳- تحفة الاحرار: در پند و نصیحت

۴- سبحة الابرار: در ذکر مراحل سلوک

۵- یوسف و زلیخا: نظم داستان مشهور یوسف و زلیخا

۶- لیلی و مجنون: داستان معروف لیلی و مجنون

۷- خردنامه اسکندری: در ذکر موعظه و نصیحت از زبان فیلسوفان یونان

آثار منثور:

۱ - بهارستان: که به تقلید از گلستان نوشته است.

۲- نجات الانس: در بیان حقایق عرفانی

۳- لوائح: رساله‌ای کوتاه شامل سی لایحه با نثری مسجع و حاوی حقایق عرفانی

۴- اشعة اللمعات: در شرح و توضیح لمعات عراقی

عصر خواجه رشیدالدین، دوره اوج تاریخ‌نویسی

در این عصر، همان شیوه‌های نویسنده‌گی دوره قبل ادامه پیدا کرد و بدین سان نثر دشوار و متکلف نویسندگان فضل فروش به اوج خود رسید. این نویسندگان از به کار بردن واژه‌های ترکی، که در اثر حضور و حکومت بیگانگان در فضای فرهنگ و تاریخ ایران روزبه‌روز به‌فزونی بود، روی‌گردان نبودند. به بعضی از موضوعات و آثار مهمی که در سرزمینها و شهرهای گوناگون در این زمینه پدید آمد، اشاره می‌کنیم:

(۱) تذکره‌نویسی: که در واقع نوعی پرداختن به تاریخ ادبیات بود، از همین دوره پیدا شد. قدیمی‌ترین تذکره فارسی لباب‌الالباب محمد عوفی است که نویسنده کتاب دیگری به نام جوامع‌الحکایات به نثری ساده می‌باشد. تذکره‌الشعرا از دولتشاه سمرقندی، تذکره‌نصرآبادی از محمد طاهر نصرآبادی، تحفه‌ساهی از سام میرزا، هفت‌اقلیم از امین احمد رازی و عرفات‌العاشقین از تقی اوحدی، تذکره‌هایی بودند که در این عصر نوشته شد.

(۲) کتابهای اخلاقی: اخلاق ناصری با نثری استوار و عالمانه از خواجه‌نصیر طوسی، اخلاق محسنی از واعظ کاشفی سبزواری و اخلاق جلالی از جلال‌الدین دوانی، کتابهایی بودند در علم اخلاق مربوط به این دوره.

یادآوری: دو کتاب اخلاق محسنی و جلالی به تقلید از اخلاق ناصری نوشته شدند.

(۳) نثرهای عارفانه: تألیف کتاب در قلمروهای عرفانی در این دوره ادامه داشت. انسان کامل و کشف الحقایق از عزیزالدین نسفی با نثری ساده در بیان طریقت و حقیقت و سیر و سلوک، مرصاد‌العباد از شیخ‌نجم‌الدین رازی، اوراد الاحباب با نثری ساده از ابوالمفاخر باخرزی و مصباح‌الهدایه از عزالدین محمود کاشانی در اصول و مبانی تصوف در این دوره پدید آمد. (قرن هفتم)

(۴) نثر در خدمت طنز: بعد از عبید، عده‌ای به شیوه او، راه وی را ادامه دادند. از آن جمله است: کتاب لطائف‌الطوائف از فخرالدین علی صفی که در سال ۹۳۹ ه.ق. به رشته تحریر درآمد. این کتاب شامل حکایات و لطیفه‌های شیرین و خواندنی مربوط به طبقات مختلف جامعه است.

با همه این احوال، عصر خواجه رشیدالدین را باید عصر تاریخ‌نویسی دانست که برای نمونه چند کتاب تاریخی را معرفی می‌کنیم.

(۱) تاریخ جهانگشا: نوشته عظاملک جوینی (۶۲۳ ه.ق. - ۶۸۱ ه.ق.) در شرح ظهور چنگیزخان و احوال و فتوحات او و تاریخ خوارزمشاهیان و فتح قعله‌های اسماعیلیه. این کتاب از منابع مهم و دست اول تاریخ مغول است. نثر جهانگشا مصنوع و دشوار و در همان مسیر کلی

نثر فنی فارسی است.

(۲) **جامع التواریخ**: نوشته خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وزیر دربار ایلخانی (مقتول به سال ۷۱۸ ه.ق.) است، کتاب مشتمل بر حوادث عالم از ابتدای خلقت تا روزگار مؤلف است. کتاب با نثری پخته و عالمانه نوشته شده و اگر از پاره‌ای لغات، ترکی و مغولی بگذریم، نثر خواجه به سبب سادگی و استواری، قابل توجه و از نمونه‌های سالم نویسندگی در سده هشتم است.

(۳) **تجارب السلف**: نوشته هندو شاه نخبجوانی، کتاب در ذکر تاریخ خلفا و وزرای اسلام تا انقراض خلافت عباسی است. تألیف کتاب به سال ۷۲۴ ه.ق. پایان یافته و انشای آن روان و استوار است و آثار تکلف و عربی‌مآبی در آن به چشم نمی‌خورد.

(۴) **تاریخ گزیده**: نوشته حمدالله مستوفی از مورخان قرن هشتم (وفات ۷۴۰ ه.ق.) است. این کتاب تاریخ عالم و تاریخ اسلام و ایران تا عهد مؤلف است. در پایان کتاب دو فصل تاریخ علما و شعرای عرب و عجم و تاریخ قزوین نیز آمده است. حمدالله مستوفی دو کتاب دیگر نیز دارد، *نزهة القلوب* در جغرافیا به نثر، *ظفرنامه* در تاریخ عرب و عجم به شعر.

(۵) **ظفرنامه**: نوشته شرف‌الدین علی یزدی، شاعر و نویسنده قرن نهم ه.ق. است که در سال ۸۲۸ ه.ق. تألیف شده است. موضوع کتاب نسب و خاندان تیمور و سرگذشت و فتوحات اوست از آغاز تا مرگ. مؤلف در این کتاب از شیوه انشای جهانگشای جوینی پیروی کرده است.

(۶) **روضه‌الصفاء**: نوشته محمدبن برهان‌الدین بلخی معروف به میرخواند (وفات ۹۰۳ ه.ق.) است. این کتاب تاریخ مفصلی است شامل هفت جزء در تاریخ ایران و اسلام تا روزگار مؤلف. نثر این کتاب پخته و روان و از جمله نوشته‌های سالم و کم‌عیب عصر تیموری است.

(۷) **حبیب‌السیر**: از غیاث‌الدین محمد شیرازی معروف به خواندمیر (وفات ۹۴۲ ه.ق.) کتاب، تاریخ عمومی عالم از آغاز آفرینش تا سال ۹۳۰ ه.ق. است. این کتاب به لحاظ جامعیت و روانی نثر و داشتن اطلاعات سودمند اهمیت دارد. نثر کتاب با همه روانی تا حدودی متمایل به صنعت‌پردازی و تکلف است.

بادآوری: خواندمیر، نوه میرخواند است.

(۸) **عالم‌آرای عباسی**: از کتابهای تاریخی مشهور در دوره اعتلای حکومت صفویان، یعنی عصر شاه‌عباس بوده که به سال ۱۰۳۸ ه.ق. تألیف شده است. مؤلف کتاب اسکندر بیگ منشی کتاب را در سه بخش نیاکان صفویه، وقایع سی سال اول پادشاهی شاه‌عباس و تا مرگ شاه‌عباس یعنی از ۱۰۲۶ تا ۱۰۳۸ ه.ق. تألیف کرده است. کتاب او تاریخ اختصاصی دوران

حکومت شاه عباس کبیر است. نثر این کتاب هر چند از پاره‌ای جهات نسبت به آغاز عصر رشیدالدین ساده‌تر شده است. اما به هیچ وجه از استحکام و استواری نوشته‌های آن دوره برخوردار نیست.

عصر صائب، دوره غزل‌گویی و مضمون‌آفرینی

این دوره‌ای است که سبک شعر فارسی از عراقی به سبک هندی تغییر می‌یابد و شیوه شاعری دارای ویژگی‌های زیر می‌شود:

- ۱- فزونی تعبیرات و مفاهیمی که در آن دو حس یا به هم درمی‌آمیزند و یا به جای یکدیگر به کار می‌روند. (حس آمیزی)
- ۲- جان‌بخشی به مفاهیم و اشیای بی‌جان که در واقع نوعی خیالپردازی شاعرانه است. (شخصیت‌بخشی، تشخیص)
- ۳- استفاده از ضرب‌المثل و تشبیه و تمثیل.
- ۴- استفاده از زبان و الفاظ محاوره که پیش از آن کمتر در عرصه شعر معمول بود.
- ۵- توجه به تجربیات ساده و روزمره زندگی.
- ۶- رواج نوعی حکمت و استدلال عامیانه که حاصل روی‌گردانی از تجربیات عقلی و تفکر فلسفی سالم است.
- ۷- خیالپردازی‌های غریب و بی‌سابقه که ناشی از تلاش برای یافتن مضمون‌های تازه و دور از ذهن و دخل و تصرف در دلالت‌های معمولی زبان است.

شاعران این دوره

۱) وحشی بافقی، شاعر سوز و گداز (وفات ۹۹۱ ه.ق.): از زندگی او اطلاع دقیقی در دست نیست. در روزگار وحشی هنوز مثنوی‌سرایی به سبک نظامی از رونق نیفتاده بود. از این رو، وی دو مثنوی به نام‌های خلد برین و ناظر و منظور بر طریقه نظامی پرداخت. بیشترین شهرت شاعری وحشی را باید مرهون غزلیات او دانست. مثنوی ناتمامی به نام فرهاد و شیرین از او باقی است که بعدها وصال شیرازی آن را تمام کرده است. دیوان اشعار او شامل انواع قالب‌های مختلف شعری است که علاوه بر غزلیات پرسوز و گداز، ترکیب‌بندی نیز از او مورد توجه است.

۲) محتشم کاشانی، پدر مرثیه‌سرایی (وفات ۹۹۶ ه.ق.): بزرگترین شاعر

شیعه مذهب مرثیه سرا و مداح اهل بیت در زمان صفویه است. او با سرودن رشایی در قالب ترکیب بند و معروف به دوازده بند درباره واقعه کربلا، به جابگاه والایی در مرثیه سرایی دست یافت. مجموعه غزلیاتی به نام جلالیه هم از او در دست است که زمینه اصلی آن عشق است. او در زندگی بسیار محتشم زیسته و با اکثر شاعران هم روزگار خود رابطه دوستانه داشته است.

۳) عرفی شیرازی، شاعری تندخو (۹۶۳ ه.ق. - ۹۹۹ ه.ق.): شهرت عرفی در قصیده و غزل است. اما قطعه و ترجیع بند و ترکیب بند و ساقی نامه هم در دیوان او هست. علاوه بر دیوان اشعار یک مثنوی کامل، به نام مجمع الایکار و مثنوی ناتمام دیگری به نام فرهاد و شیرین نیز از او باقی مانده است. به اضافه رساله نفسیه به نثر در تصوف. نکته مهمتر در قصیده های او روانی است.

۴) نظیری نیشابوری، شاعر سوداگر (وفات ۱۰۲۱ ه.ق.): شاعری است که از خراسان برخاست اما بنا به عللی راهی دیار هند شد. پس از مهارت در علوم زمان به شعر و شاعری پرداخت. از او دیوان اشعاری در دست است مشتمل بر قصیده، غزل، قطعه، ترکیب بند و رباعی. مضمون غزلهایش عموماً عشق و سوز و هجران است. اغلب غزلهایش به شیوه زمان در استغبال از استادان بزرگ پیشین به ویژه سعدی و حافظ سروده شده است.

یکی از ترکیب بندهای او به «دوازده بند» شهرت یافته که هر بند آن در ستایش از یکی از امامان شیعه است و حاکی از اخلاص و ارادت او به مذهب شیعه دوازده امامی است. این ترکیب بند با این بیت آغاز می شود:

وقتی که شکل دایره کن فکان نبود جز نقطه حقیقت حق در میان نبود

۵) شیخ بهایی، عالمی اهل شعر (۹۵۳ ه.ق. - ۱۰۳۱ ه.ق.): در ادب عربی و فارسی و دانشهای دینی و عقلی به ویژه در ریاضی مهارت یافت. شیخ بهایی زبان فارسی را به تعلیم فراگرفته و شعر را از راتبع در آثار اصیل فارسی آموخته بود. بنابراین در زبان او با همه سادگی و لطف احساس و اندیشه، ناهمواری ها و آمیختگی هایی نیز هست. تألیفات او به قرار زیر است:

آثار علمی: تشریح الافلاک و خلاصة الحساب.

آثار ذوقی: کشکول و کلیات اشعار فارسی او که شامل منظومه های نان و حلوا، شیر و شکر، نان و پنیر، سوانح الحجاز، طوطی نامه و غزلهای و اشعار پراکنده و کتاب موش و گربه به نثر است. کتاب کشکول او مجموعه ای است از مطالب و لطایف گوناگون به نثر فارسی. شیخ بهایی در بعلبک لبنان تولد یافت و در مشهد مقدس در جوار حضرت رضا (ع) به خاک سپرده شد.

۶) طالب آملی، بابل آمل (وفات ۱۰۳۶ ه.ق.): او نیز مانند دیگر شاعران هم‌عصر پس از طی مراحل چندی از عمر خود و فراگرفتن دانشهای زمان راهی دیار هند شد و عنوان ملک‌الشعرایی یافت.

آثار او: دیوان اشعار، مشتمل بر غزل، قصیده، ترکیبات، قطعات و رباعیات است. مثنوی‌های قضا و قدر، سوز و گداز و جهانگیرنامه نیز از اوست.

در قصیده بر طریقه قدما به ویژه شیوه کمال‌الدین، ظهیر و خاقانی رفته است. معانی باریک و خیالهای بدیعی که از طریق استعارهای ابداعی و تشبیهات نادر بسی سابقه در غزل آفریده، او را به روش تازه‌ای در سخنوری این عصر هدایت کرده است.

۷) کلیم همدانی، آفریننده معنی مضمون (۹۹۰ ه.ق. - ۱۰۶۱ ه.ق.): نظری به دیوان کلیم نشان می‌دهد که او در اغلب انواع شعر از قصیده و غزل و ترجیع‌بند و دیگر انواع شعر طبع آزمایی کرده است. کثرت مضمونهای ابداعی او سبب شده که وی را خلاق‌المعانی ثانی لقب داده‌اند. علاوه بر دیوان اشعار، مثنوی فتوحات شاه‌جهانی از اوست.

یادآوری: کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی شاعر قرن هفتم، خلاق‌المعانی اول است.

۸) حزین لاهیجی، شاعری آواره (۱۱۰۳ ه.ق. - ۱۱۸۰ ه.ق.): شاعری بود ماجراجو که عمرش را در آوارگی گذراند و از این حیث با دیگر شاعران فرق داشت. به عربی و فارسی شعر می‌گفت و رساله‌ای هم در شرح احوال خود با عنوان تاریخ حزین نوشت که به همراه تذکره حزین به چاپ رسید. تعداد آثار او را نزدیک به پنجاه کتاب و رساله در حکمت و کلام و فقه و اصول دانسته‌اند.

۹) صائب تبریزی، شهسوار میدان خیال (۱۰۱۶ ه.ق. - بعد از ۱۰۸۶ ه.ق.): پدرش تبریزی بود. در اصفهان زاده شد و پس از آموختن مقدمات ادب و هنر مانند دیگر شاعران هم‌عصر خود راهی هند شد و مدتی را در آنجا به سر برد و پس از بازگشت به اصفهان عنوان ملک‌الشعرایی را از شاه‌عباس دوم گرفت. شاهکار شاعری صائب غزلهای فارسی اوست. بعضی از این غزلها شاهکار ذوق و اندیشه است و بسیاری از آنها چون مثل سایر نژد عامه زیانزد شده است. صائب خداوندگار مضمونهای تازه هم هست و هیچگاه در این میدان به تنگنا نمی‌افتد. مختصات سبک هندی در هیچ جا به اندازه شعر او جلوه‌گر نشده است. تعداد ابیاتش که در دیوان او موجود است بالغ بر هشتاد و پنج هزار بیت است که عموماً قصیده و غزل می‌باشد. یک مثنوی کوتاه با عنوان قندهارنامه دارد و هم مقداری قصیده در مدح شاهان و منتقبت امامان شیعه دارد. مجموعه‌ای هم به نام سفینه از او باقی است که گزیده خوبی است.

شاعران هندی

۱) فیضی فیاضی، میاندار شعر فارسی در هند (۹۵۴ ه.ق. - ۱۰۰۴ ه.ق.): در هند به دنیا آمد و مدتها از عمر خود را در آن دیار گذراند تا در پیشگاه اکبر شاه مقام ملک الشعرايي یافت. چون شیعه مذهب و آزاداندیش بود، پیوسته مورد تهمت قرار می گرفت.

آثار و اشعار او: کتابی در تفسیر قرآن به نام سواطع الالهام که به عربی نوشته و پنج نامه که در جواب نظامی سروده به قرار زیر است:

۱- مرکز ادوار در برابر مخزن الاسرار

۲- سلیمان و بلقیس در برابر خسرو و شیرین

۳- نل و دمن در برابر لیلی و مجنون که داستانی هندی است

۴- هفت کشور در برابر هفت پیکر

۵- اکبرنامه در برابر اسکندرنامه که شاعر مجال اتمام آن را نیافته است.

دیوان فیضی نیز حاوی قصاید، غزلیات، مقطعات و ترکیبات زیبایی است. فیضی در قصیده و غزل از تأثیر امیر خسرو برکنار نمانده است و در استفاده از چاشنی حکمت و عرفان در شعر، بر طریقه سنایی و نظامی رفته است.

۲) بیدل عظیم آبادی، نقش بندی از دیار هند (۱۰۵۴ ه.ق. - ۱۱۳۳ ه.ق.): از بزرگترین شاعران دیار هند است که بیشترین شهرت این شاعر در قلمرو فرهنگ فارسی مدیون اشعار او به ویژه غزلیات خیال انگیز و پرمضمون اوست. ویژگی عمده شعر بیدل، اشتغال به مضمونهای پیچیده و استعاره های رنگین و خیال انگیز در لفافی از ابهام و تخیلهای رمزآمیز شاعرانه است. از دیگر آثار او مثنویهایش است با نامهای ۱- عرفات، ۲- طلسم حیرت، ۳- طور معرفت، ۴- محیط اعظم.

۳) غالب دهلوی (۱۲۱۲ ه.ق. - ۱۲۸۵ ه.ق.): یکی از واپسین شاعران بزرگی است که به شیوه صائب شعر گفته است. شاعری شیعه مذهب بود و به زبان فارسی و اردو شعر می سرود. در شعر اردو وی را باید از پیشروان سبک جدید دانست. کلیات فارسی وی مشتمل است بر قصاید، غزلیات، مثنویها و قطعات. در نویسندگی فارسی هم دست داشت و کتاب منشآت او در هند به چاپ رسیده است.

تاریخ ادبیات ایران

سال چهارم

عصر قائم مقام، مرحله انتقال به ساده نویسی

نخستین نشانه‌های علاقه به ساده نویسی و بیزاری از سبک مصنوع در آثار ابوالفضل علامی، مورخ و نویسنده عصر اکبر شاه در شبه قاره هند نمودار شد. اما در دوره قاجاریه صاحب قلمی پیدا شد که با قوه فصاحت و بلاغت و در پرتو استعداد و ذوق ادبی شگرف خود سبک تازه‌ای در نویسندگی فارسی پدید آورد. این مرد میرزا ابوالقاسم فراهانی (۱۱۹۳ ه.ق. - ۱۲۵۱ ه.ق.) بود. مردی ادیب و دانشمند که به دربار عباس میرزا شاهزاده قاجار راه یافت و مراحل ترقی را پیمود تا به وزارت رسید. قائم مقام شعر خوب می‌گفت^۱ و نثر نیکو می‌نوشت. او ادامه دهنده شیوه سعدی در گلستان است. اهم نوشته‌های قائم مقام که بیشتر نامه‌ها و مکتوبات اوست در کتابی به نام منشآت گردآمده است. سادگی، صراحت بیان، ایجاز و پختگی را می‌توان از اختصاصات نثر قائم مقام دانست.

عواملی که به تحول نثر فارسی و رواج ساده نویسی پس از قائم مقام کمک کرد عبارتند از:

- (۱) رواج صنعت چاپ و گسترش روزنامه نویسی
- (۲) گسترش سواد خواندن و نوشتن در بین مردم
- (۳) رفتن محصلین ایرانی به اروپا و آشنایی با پیشرفتهای دنیای جدید
- (۴) تأسیس مدرسه دارالفنون
- (۵) رواج سفرنامه نویسی
- (۶) رواج و گسترش ترجمه از زبانهای اروپایی

اینک به معرفی چند اثر مشهور در این دوره می‌پردازیم:

- (۱) **حاجی بابا اصفهانی:** نام کتابی است از جیمز موریه نویسنده انگلیسی که به قصد انتقاد از ایرانیان عصر قاجاری و برخی از آداب و رسوم آن زمان نوشته شده است. این کتاب که در سال ۱۲۳۹ ه.ق. در لندن منتشر شد، سرگذشت تخیلی شخصی به نام حاجی بابا از اهالی اصفهان است. ترجمه این کتاب از میرزا حبیب اصفهانی در قرن سیزدهم هجری است. کتاب نثری روان و سرگرم کننده دارد.

- (۲) **مسالك المحسنين:** سفرنامه خیالی است که با داستان پردازی درهم آمیخته و با زبانی

پخته و نثری ساده نوشته شده است. این کتاب تصویری از ایران عصر قاجاری را با لحنی انتقادی و حسرت‌آمیز در برابر خواننده مجسم می‌کند. مؤلف کتاب عبدالرحیم تبریزی معروف به طالبوف است که در سال ۱۲۵۰ ه.ق. زاده شده و در سال ۱۳۲۹ ه.ق. درگذشته است. نثر کتاب به زبانی ساده و خودمانی است که در عین سادگی بسیار زیبا و دلنشین به نظر می‌آید.

۳) **سیاحتنامه ابراهیم‌بیک:** نوشته حاج زین‌العابدین مراغه‌ای است از رجال وطن‌خواه که در آستانه مشروطیت با دلسوزی تمام برای نجات ایران از جنگال جهل و استبداد چاره‌اندیشی کرد. تولد او به سال ۱۲۵۵ و وفاتش به سال ۱۳۲۸ ه.ق. بود. مراغه‌ای در استانبول با روزنامه‌های فارسی‌زبان همکاری داشت و کتاب سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک را که در واقع رمان تاریخی خواندنی و شیرینی است در همان شهر به قلم آورد. کتاب به نثری شیرین و باطراوت نگارش یافته است و در میان ادبیات عصر بیداری جایگاه ممتازی دارد.

۴) **شرح زندگانی من:** از کتابهای کمیاب و خواندنی در موضوع خاطره‌نویسی یا حسب حال است که نوشته عبدالله مستوفی از نویسندگان دوره قاجاریه می‌باشد. مستوفی از روزگار جوانی به نویسندگی علاقه‌مند بود و آثار قلمی چندی اعم از ترجمه و تألیف از خود به یادگار گذاشت. منظور او از نوشتن این کتاب، تشریح اوضاع اجتماعی به‌ویژه روشن ساختن طرز جریان کارهای دولتی و اداری ایام زندگانی او بوده است. شرح زندگانی من اثری است گرم و زنده از نوع خاطراتی که در آن گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر نویسنده به روشنی تصویر شده است.

عصر هاتف، دوره انصراف از سبک هندی

در این دوره پس از پشت سر گذاشتن آشوبهای اجتماعی و بحرانهای فکری و ناآرامی‌ها و هرج و مرج‌هایی که در کشور وجود داشت و پدیدآمدن ثبات سیاسی و برقراری آرامش نسبی، بازگشت به شیوه قدما آغاز شد، بازگشتی که در خود آرزوی نهفته جامعه‌ای را که پس از دوره فترت به جست‌وجوی نظم برمی‌خیزد، در خود منعکس می‌کرد. اعضای انجمن ادبی مشتاق در اصفهان در قرن دوازدهم ه.ق. این راه را پیمودند که پیشگامانشان: میرسیدعلی مشتاق، سیدمحمد شعله و آذر بیگدلی بودند؛ از راه صائب برگشته و به شیوه حافظ و سعدی و مولوی روی آوردند. بعدها گروه دیگری از قبیل طبیب اصفهانی، میرزا نصیر اصفهانی، سید احمد هاتف

اصفهان‌ی و عاشق اصفهان‌ی هم به این جمع پیوستند. در این دوره از قالب‌های شعر، نخست غزل و پس از آن قصیده عمومیت بیشتری داشت.

شاعران این دوره

(۱) مشتاق اصفهان‌ی، پیشاهنگ شیوه نوین (وفات ۱۱۷۱ ه.ق.): او مؤسس انجمن مشتاق در اصفهان بود. مشتاق با بازگشت به شیوه قدما تا حد معتدلی علاقه به صنایع بدیعی را هم که در عصر صائب کمتر به آن توجه می‌شد از نو برانگیخت. او از پیشگامان نهضت دوره بازگشت ادبی است.

(۲) میرزا نصیر، شاعر و طبیب ناخشنود (وفات ۱۱۹۱ ه.ق.): که در طب و نجوم و حکمت و ریاضیات دست داشت و با لقب‌های فیلسوف اعظم و خواجه نصیر ثانی ملقب است. وی در طب کتابی به نام شفاء الاسقام و در حکمت کتابی با عنوان جام گیتی‌نما دارد. میرزانصیر به فارسی و عربی شعر می‌گفت و از او مثنوی کوتاهی با نام پیر و جوان باقی است. غزل‌ها و سایر اشعارش از قدرت قریحه وی حکایت می‌کند.

(۳) آذر بیگدلی، شعرشناس دیرپسند (۱۱۳۴ ه.ق. - ۱۱۹۵ ه.ق.): با مشتاق و انجمن ادبی او ارتباطی دوستانه پیدا کرد. قصاید و غزلیات آذر بیشتر بر شیوه شاعران عصر سعدی و حافظ است. او مثنوی یوسف و زلیخایی دارد که در برخی موارد از سبک صائب تأثیر پذیرفته است. مهمترین اثر او تذکره آتشکده است که شرح حال مختصر و گزیده‌ای از اشعار ۸۵ شاعر در آن آمده است.

(۴) طبیب اصفهان‌ی، پزشک شاعر (وفات ۱۱۶۸ ه.ق.): به شغل طبابت اشتغال داشت و سرانجام به حلقه شاعران پیوست. دیوان او مشتمل است بر قصایدی در مدح رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و غزلیات و رباعیاتی که از لطف ذوق او حکایت دارد.

(۵) عاشق اصفهان‌ی، خیاط شاعر (وفات ۱۱۸۱ ه.ق.): در شعر داعیه استادی داشت و دانش‌های زمان خود را آموخته بود. غزلش لطف و شیوه‌ای ممتاز داشت و اصول بازگشت به شیوه استادان پیشین به ویژه حافظ را با توفیق مراعات می‌کرد.

(۶) صباحی بیدگلی کاشانی (وفات ۱۲۱۸ ه.ق.): در ریاضی و فنون شاعری علم آموخت. با آذر و هاتف دوستی داشت. دیوان اشعارش شامل قصیده و غزل است. ترکیب‌بندی هم در واقعه زلزله کاشان و مرگ فرزندان سروده که کم‌نظیر است و به پیروی از دوازده‌بند

معروف محتشم، ترکیب‌بند دیگری نیز دارد که خالی از لطف نیست.

(۷) **صهباى قمى (وفات ۱۱۹۱ ه.ق.):** از قم به اصفهان آمد و به انجمن مشتاق پیوست. او بیشتر به غزل مایل بود اما رباعی هم می‌گفت. در تصحیح شعر شاعران تازه‌کار دستی داشت و در پیراستگی الفاظ آن اهتمام می‌ورزید و می‌کوشید جوانان مستعد را به رموز شاعری آشنا کند.

(۸) **هاتف اصفهانی، شاعر ترجیع‌بند (وفات ۱۱۹۸ ه.ق.):** او به کمال‌رساننده و معروف‌ترین شاعر سبک دوره پس از صائب (دوره بازگشت ادبی) است. با سرودن ترجیع‌بند معروف موحدانه خود نام و احترام سزاواری پیدا کرد. در فنون طب و حکمت و ریاضی و فنون شعر دست داشت و شغل اصلی‌اش طبابت بود. با آذر و صباحی دوستی داشت و در دیوان خود اشعاری با نام اخوانیات خطاب به آن دو دارد. هاتف به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌گفت. در غزل از سعدی و حافظ پیروی می‌کرده است. عمده شهرت هاتف به خاطر ترجیع‌بند اوست که در سرودن آن به ترجیع‌بند سعدی و ترکیب‌بند جمال‌الدین عبدالرزاق نظر داشته است.

(۹) **فروغی بسطامی، غزلسرای عارف (۱۲۱۳ ه.ق. - ۱۲۷۴ ه.ق.):** هرچند در عصر قاجاریان می‌زیست از لحاظ طرز و شیوه شاعری باید او را واپسین شاعر طرز هاتف دانست. در غزل از سعدی و حافظ پیروی می‌نمود و ابتدا مسکین تخلص می‌کرد اما بعد نام فروغی را برای خود برگزید. هنر فروغی در غزلسرایى است و سرمشق کار او غزلهای سعدی و حافظ است. در سخنش ابداع و ابتکار چندانی به نظر نمی‌آید اما از روانی بیان و سوز و گداز عارفانه هم خالی نیست.

عصر صبا، دوره بازگشت ادبی

در این دوره تعدادی از وزرا و پادشاهان شعر می‌سرودند و به ادبیات علاقه نشان می‌دادند؛ کسانی چون ناصرالدین‌شاه که «ناصر» تخلص می‌کرد و یا حاج‌میرزا آقاسی که «فخری» تخلص او بود و شعر برخلاف دوران صفوی در بین خواص و علما مورد توجه واقع شد. اصول و قواعد شعری در قالب کتابهای مختلف چون براهین‌العجم نوشته لسان‌الملک سپهر تدوین شد. رواج و تألیف این کتاب نشان داد که از آن پس هر بازاری که قریحه یا تجربه عشقی داشته باشد، نمی‌تواند به مجرد آن احساس و طرز بیان خویش در شمار شاعران عصر خود درآید. از طایفه علما و حکما و حتی گاه مجتهدان بزرگ هم در این دوره کسانی پیدا می‌شدند که به شاعری

روی می‌آوردند چنان که ملا احمد نراقی با تخلص «صفایی» شعر می‌سرود و دیوان غزلیات و مثنوی به نام طاق‌دیس دارد و یا حاج ملاهادی سبزواری که «اسرار» تخلص می‌کرد. انجمن شعر خاقان که به نام فتحعلی‌شاه خوانده می‌شد در این دوره به‌وجود آمد. در این دوره، هم شمار شاعران بیشتر می‌شود و هم حجم شعرها نسبت به دوره‌های پیشین افزونی می‌یابد. شعر نیز از استحکام خوبی برخوردار است و قالب آن عموماً قصیده و پس از آن غزل است.

شاعران این دوره

۱) صبای کاشانی، پرچمدار بازگشت ادبی (وفات ۱۲۳۸ ه.ق.): او را باید حلقه اتصال به عصر هاتف و شاخص‌ترین شاعر سبک بازگشت دانست. طرز صبا به ویژه در قصیده‌سرایی سرمشق اکثر سخن‌سنان عصر وی شده است. مثنوی‌هایی که به تقلید از قدما سرود، به‌ویژه آنچه که در آن دعوی برابری با فردوسی نموده است، در مقایسه با شاهنامه در مرتبه بسیار پایین‌تری قرار می‌گیرد.

آثار او

- ۱- دیوان اشعار: که در قالب قصیده و غزل است.
- ۲- خداوندنامه: در بیان معجزات پیامبر (ص) و دلیری‌های حضرت علی (ع)
- ۳- عبرت‌نامه: مثنوی است در مدح فتحعلی‌شاه به تقلید از تحفة‌العراقین خاقانی
- ۴- گلشن صبا: منظومه‌ای است به تقلید از بوستان
- ۵- شهنشاه‌نامه: منظومه‌ای حماسی بر وزن شاهنامه که موضوع آن وقایع پادشاهی فتحعلی‌شاه و جنگهای عباس میرزا با سپاه روس است.
- ۲) سحاب، شاعری در میان دو نسل (وفات ۱۲۲۵ ه.ق.): طب و شاعری را از پدرش (سید احمد هاتف اصفهانی، شاعر نامدار) به ارث برده بود و از جانب فتحعلی‌شاه لقب مجتهدالشعرایی یافت. سحاب رساله‌ای در مراثی و مغازی حضرت سیدالشهداء به نظم و نثر ترتیب داد که به سحاب‌البکا موسوم است. تذکره‌ای هم در احوال شاعران معاصر خود به نام رشحات سحاب دارد. دیوان اشعاری نیز شامل قصاید غزلیات و مراثی از او باقی است.
- ۳) مجمر اصفهانی، مجتهدالشعرا (وفات ۱۲۲۵ ه.ق.): پس از مرگ سحاب لقب او به این شاعر تعلق گرفت. در جوانی به اصفهان رفت و به محفل انجمن ادبی نشاط پیوست. قصیده را به شیوه آذر بیگدلی می‌سرود و در نثرنویسی هم اثری ناتمام به شیوه گلستان دارد.

۴) نشاط اصفهانی (۱۱۷۵ ه.ق. - ۱۲۴۴ ه.ق.): در علوم زمان خود دست داشت و همین که به شعر و شاعری روی آورد در صف هواخواهان جدی بازگشت ادبی قرار گرفت و از جانب فتحعلی شاه لقب معتمدالدوله را گرفت. یک بار هم با هیأتی به نمایندگی شاه به پاریس رفت و با ناپلئون ملاقات کرد. نشاط در نظم و نثر فارسی مهارت داشت و مجموعه آثار او با عنوان گنجینه نشاط باقی است.

۵) وصال شیرازی، شاعر خوشنویس (وفات ۱۱۶۲ ه.ق.): در شعر و خوشنویسی مهارت داشت و از آواز خوش نیز بی بهره نبود و از راه کتابت قرآن روزگار می‌گذراند.

سبک و آثار شعری او

۱) دیوان اشعار که شامل قصایدی در مدح و غزلیات و مراثی است.

۲) مثنوی بزم وصال که به شیوه بوستان است.

۳) فرهاد و شیرین وحشی بافقی را تکمیل کرد.

۴) اطواق الذهب زمخسری را به پارسی برگرداند.

۵) صبح وصال را به طرز گلستان سعدی نوشت.

۶) یغمای جندقی، شاعر آواره (وفات ۱۲۷۶ ه.ق.): مدتی از زندگی او در منشیگری حکام ولایات گذشت. آثار یغما، چه نظم و چه نثر مخصوصاً از این جهت که مظالم و فجایع زورمندان عصر را در ضمن هجو و هزلای تند و بی پروای خود برملا می‌کند، اهمیت دارد. غزلیات (که جالبترین بخش اشعار اوست و غزلیاتی به شیوه معمول زمانه از او باقی است. از او نامه‌هایی موجود است که تمایل او را به سرهنویسی و بیزاری از زبان عربی نشان می‌دهد.

۷) قانّی، پهلوان میدان قصیده‌سرای (۱۲۲۳ ه.ق. - ۱۲۷۰ ه.ق.): پدرش نیز شاعر بود و «گلشن» تخلص می‌کرد. قانّی در اول شاعری «حبیب» تخلص می‌کرد ولی بعدها تخلص قانّی را برای خود برگزید.

از میرزا آقاسی لقب حسان‌العجم را دریافت کرد. قانّی شاید نخستین شاعر معروف عصر قاجاری است که به زبانهای غربی یعنی فرانسه و انگلیسی آشنایی داشت. آنچه قدرت طبع قانّی را در شاعری نشان می‌دهد، قصاید اوست که غالباً سرشار و فاخر و پرمایه است. علاوه بر دیوان اشعار که شامل غزلیات، مسمطات، قطعات و قصاید اوست، کتابی نیز به نام پریشان به سبک گلستان نوشته است.

۸) سروش اصفهانی، شمس الشعرا (وفات ۱۲۸۵ ه.ق.): از ناصرالدین شاه لقب شمس الشعرا بی یافت. این شاعر در سرودن قصیده و فتح نامه و مثنوی و مرثیه از خود مهارتی به سزا نشان داده است. مجموعه ای در ستایش پیامبر و ائمه اطهار به نام شمس المناقب و مجموعه ای دیگر به نام روضة الانوار در ذکر فاجعه کربلا دارد. اشعار فارسی کتاب هزار و یک شب ترجمه عبداللطیف طسوجی از اوست. سروش در سرودن قصیده به سبک انوری و فرخی و معزی نظر داشته است. مثنوی های اردیبهشت نامه، ساقی نامه و الهی نامه از اوست.

۹) محمودخان ملک الشعرا (۱۲۲۸ ه.ق. - ۱۳۱۱ ه.ق.): در نقاشی و منبت کاری و نوشتن انواع خطوط مهارت داشت. محمودخان شاعری قصیده سراست و بیشتر اشعارش در ستایش ناصرالدین شاه سروده شده است. در شعر از عنصری و فرخی و منوچهری تقلید کرده است.

۱۰) شیبانی، شاعر تلخی چشیده (وفات ۱۳۰۸ ه.ق.): از او مقداری شعر در قالبهای غزل و قصیده و رباعی باقی مانده است که موضوع اغلب آنها مدح رجال و شکایت و مفاخره است. آن بخش از اشعار وی که متضمن شکایت از وضع نابسامان کشور است در ادبیات آن دوره بی سابقه است.

۱۱) صفای اصفهانی (وفات ۱۳۲۲ ه.ق.): از اشعار صفا آنچه به جا مانده و در دیوان او گرد آمده، مقداری قصیده و غزل و چند مسمط و رباعی و یک مثنوی به شیوه گلشن راز شبستری است. غزلهایش به مقدار زیادی از تصوف و عرفان مایه می گیرد و قصاید او با اشعار دیگران تفاوت چندانی ندارد. از ویژگی های شعر او، استفاده از وزنهایی است که کمتر مورد توجه شاعران دیگر بوده است.

عصر بیداری یا دوران نهضت مشروطه

فرمان مشروطیت که به دست مظفرالدین شاه در ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۲۴ ه.ق. به امضا رسید دستاورد نهضتی سیاسی اجتماعی بود که در اثر بیداری جامعه ایرانی تحت تأثیر عوامل زیر به وجود آمده بود:

۱- ضرورت روی آوردن به دانش و فن جدید که تا حدودی پیامد جنگهای ایران و روس به فرماندهی عباس میرزا در عهد فتحعلی شاه قاجار بود.

۲- رفت و آمد ایرانیان به کشورهای اروپایی و آشنایی آنان با تحولات جدید علمی و اعزام گروه‌هایی از محصلان ایرانی به خارج از کشور برای فراگیری دانش و کارشناسی جدید.

توضیح: اولین گروه به دستور عباس میرزا در ۱۲۳۰ ه.ق. به انگلستان رفتند.

۳- رواج و گسترش روزنامه‌نویسی به عنوان مهمترین رسانه اطلاع‌رسانی به نقاط مختلف کشور.

۴- رواج صنعت چاپ که در انتقال سریع اخبار و گسترش افکار مؤثر بود.

۵- ترجمه و نشر آثار فرنگی که آشنایی همگانی‌تری را با پیشرفتهای جهان غرب بیش از پیش ممکن می‌ساخت.

۶- تأسیس دارالفنون در اثر کوششهای ترقی خواهانۀ امیرکبیر و تعمیم و گسترش دانشهای نوین که خود می‌توانست مقدمه‌ای باشد بر تعلیم و تربیت همگانی به شیوۀ جدید.

با توجه به عوامل بالا می‌توان گفت: چهره فرهنگی جامعه ایران در آستانه مشروطیت کاملاً تغییر یافته بود و با ظهور کسانی که در بیزاری از عوامل بازدارندۀ سنتی افراط داشتند و طرفدار روی گردانی از ارزشهای اصیل و باورهای مردمی بودند زمینه برای پرورش اندیشه ناسالم غربی‌گرایی در ایران هموار شد. از جمله این کسان باید از میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم خان و میرزا آقاخان کرمانی نام برد. باید به سبب تأثیر علمای شیعه در حرکت‌های اجتماعی عصر قاجار و روشنگری‌ها و کوشش‌های ضد استبدادی کسانی چون سیدجمال‌الدین که آرزوی وحدت مسلمانان را داشت، برای نیروی مذهب در نهضت مشروطیت سهم عمده‌ای قائل شویم. با مرگ مظفرالدین شاه و بر تخت نشستن پسرش محمدعلی شاه که متمایل به روسیه بود و مخالفت او با مجلس و به توپ بستن آن، دوره‌ای در تاریخ ایران به وجود آمد که به استبداد صغیر مشهور است که با فتح تهران و فرار محمدعلی شاه به روسیه تزاری و انتخاب فرزند او احمدشاه از سوی مجلس به عنوان پادشاه ایران پایان می‌یابد و مشروطه با پشت سر گذاشتن مرحله مهمی از مبارزات ملی و مردمی، پس از این تاریخ پا می‌گیرد و استقرار می‌یابد.

شعر عصر بیداری

با انقلاب مشروطیت شعر هم مثل دیگر مظاهر اندیشه و فرهنگ به مردم و زندگی آنان روی آورد و انعکاس ارزشهای اجتماعی را و جهت همت خود قرار می‌دهد.

ویژگی‌های شعر دوره عصر بیداری

۱- از نظر دایره شمول، شعر در این دوره عمومی شد و به عنوان زبان بُرنده نهضت در اختیار روزنامه‌ها قرار گرفت.

۲- جهان‌شناسی یعنی نگرش شاعران و نویسندگان دوره بیداری نسبت به جهان بیرون دگرگون شد و شاعران مجموعه حیات را به منزله واقعیتهای هدفمند در نظر می‌گرفتند.

۳- زبان و موسیقی در شعر عصر بیداری دو مسیر نسبتاً متفاوت در پیش گرفتند:
الف) گروهی که مانند ادیب‌الممالک فراهانی و محمدتقی بهار از سنتهای گذشته ادبی ایران آگاهی داشتند و بر زبان فاخر و پرصلابت و عروض و فن شعر فارسی تکیه داشتند و بدان پای‌بند بودند.

ب) گروهی مانند سیدالشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) و میرزاده عشقی و عارف قزوینی که با موازین ادب گذشته انس چندانی نداشتند، زبان کوچه و بازار را برگزیدند و از این طریق از قبول عام برخوردار شدند.

۴- تخیل و قالب شعری در عصر بیداری بیش و کم بی‌تغییر مانده است. نمونه تازه تخیل را در شعرهای میرزاده عشقی نظیر «سه تابلو مریم» می‌توان دید. پای‌بندی به قالبهای شعری سنتی در بهار و ادیب‌الممالک بیشتر است و در عارف و نسیم شمال کمتر؛ گروه اول به قصیده، غزل و مثنوی متمایل‌اند و دسته دوم به مستزاد، مخمس، دوبیتی‌های پیوسته، ترانه و تصنیف توجه بیشتری نشان می‌دادند. این گروه چون با سنتهای ادبی گذشته و نکات باریک عروض و قافیه و حتی دستور زبان به‌خوبی مأنوس نبودند، پای‌بندی چندانی به آن نداشت، شعر را ایزاری برای بیان تجربه‌های فکری و عاطفی خود تلقی می‌کردند.

۵- تحول شعر بیداری تنها به قالب و تخیل محدود نمی‌شد بلکه به موازات حضور روزافزون مردم در صحنه سیاست و اجتماع، در ادب نیز مضامین و اندیشه‌های تازه‌ای رخ نمود که متأثر از تحولات مشروطیت بود و روزگار مدیحه‌سرایی، توصیف پدیده‌های طبیعی، عارفانه‌سرایی و غزل‌گویی که با فرهنگ و جامعه گذشته وفق داشت، پایان پذیرفت.

شاخص‌ترین درونمایه‌های شعر عصر بیداری که هر یک به نوعی از آشنایی با فرهنگ غربی متأثرند، عبارتند از:

الف) آزادی: که با مفهوم دموکراسی غربی نزدیک است و مفهوم گسترده‌ای دارد و در آن مردم از نظر فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مختارند. این اندیشه بار اول در ایران در دوران مشروطیت پدید آمد.

ب) قانون: همه تلاش مشروطه‌خواهان در این جهت بود تا کشور بر اساس قانون مصوب نمایندگان ملت اداره شود. قانون‌خواهی و ترویج اندیشه و نظامی مبتنی بر قانون در عصر بیداری از موضوعات برجسته و مورد علاقه شاعران بود.

ج) وطن و دوستی آن: مفهوم دیگری بود که از عصر بیداری وارد قلمرو ادبیات فارسی شد و در شعر بهار و ادیب‌الممالک که آگاهی وسیعی از تاریخ و فرهنگ گذشته ایران داشته‌اند، مایه‌های وطنی فراوانی دیده می‌شود.

د) تعلیم و تربیت، نوین: آموزش و پرورش و لزوم تعمیم آن برای زن و مرد مسأله‌ای است که در ادبیات این دوره مطرح شده است. با ظهور صنعت چاپ و نشر نیاز به سوادآموزی همگانی بیش از پیش احساس می‌شد و شاعران نیز به آن توجه کامل داشتند.

ه) توجه به علوم و فنون جدید: آشنایی با علوم جدید در عصر بیداری برای شاعران حاصل شد و در شعر این دوره منعکس گردید.

و) توجه به مردم: یکی از ویژگی‌های شعر در عصر بیداری، روی آوردن به مردم بود. بدین‌سان شعر هم از جهت مفهوم و مضمون و هم از جهت زبان و قالب و حتی تخیل به صورتی درآمد که بتواند پیام شاعر را به عامه مردم برساند و علاقه و اشتیاق شاعران برای بیان نیازهای توده مردم و آشنایی برخی از شاعران با جریان‌های ادبی و اجتماعی که در آستانه انقلاب اکتبر در روسیه تزاری می‌گذشت سبب شد که شاخه‌ای از ادبیات به ویژه در شعر فارسی عصر بیداری نیازها و محرومیت‌های توده مردم را موضوع اصلی خود قرار دهد که از آن به «ادبیات کارگری» یاد می‌کنیم که فرخی یزدی و ابوالقاسم لاهوتی از شاعران این دوران بدان علاقه بیشتری نشان داده‌اند.

شهرها و مراکز مهم ادبی

بعد از تهران که بدلیل پایتختی بیشترین فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی در آن متمرکز شده و به صورت مهمترین مرکز شعر و هنر کشور درآمد بود، بازار سیاسی و مطبوعاتی تبریز گرمتر از شهرهای دیگر بود زیرا:

۱- تبریز بر سر راه اروپا قرار داشت و تازه‌ترین اخبار و اطلاعات که از استانبول و کشورهای غربی می‌رسید، قبل از تهران در تبریز منتشر می‌شد.

۲- موقعیت جغرافیایی شهر تبریز به عنوان مرکز آذربایجان و مجاورت با کشور عثمانی و روسیه تزاری حساس بود.

۳- شاهان قاجار به دلایل یادشده تبریز را مقر ولیعهد و پایتخت دوم کشور قرار داده بودند و همین امر موجب می شد که در این شهر جنب و جوش فکری و سیاسی بیشتری پدید آید. کما اینکه با تسلط محمدعلی شاه به تهران و آغاز استبداد صغیر، مردم آن شهر به رهبری ستارخان (سردار ملی) و باقرخان (سالار ملی) با یاری مجاهدان گیلان و بختیاری، تهران را از چنگال استبداد رهایی بخشیدند.

چهره‌های شعر دوره بیداری

سه جناح عمده در شعر عصر بیداری قابل تشخیص است:

الف) جناح شاعران سنت‌گرا، ب) جناح شاعران مردم‌پسند، ج) جناح شاعران کارگری.

الف) جناح شاعران سنت‌گرا

ادیب‌الممالک فراهانی، شاعر روزنامه‌نگار (۱۲۷۷ ه.ق. - ۱۳۳۵ ه.ق.): میرزا محمدصادق امیری در اراک زاده شد. در اثر پریشانی وضع مادی پدر که از بستگان قائم مقام فراهانی بود راه تهران را در پیش گرفت. پس از آشنایی با امیرنظام گروسی تخلص امیری را برای خود برگزید و بعدها از جانب مظفرالدین شاه لقب «ادیب‌الممالک» را گرفت. فعالیت اصلی او روزنامه‌نگاری بود و مقارن صدور فرمان مشروطه و گشایش مجلس. سردبیر روزنامه مجلس بود و اشعارش نخستین بار در جراید آن روز منتشر شد.

شیوه شاعری ادیب‌الممالک

دیوان او شامل قصیده‌ها، مسمطها و ترجیع‌بندهای اوست که از حوادث و مسائل سیاسی آن روزگار متأثر است. در قصاید از شاعران دوره‌های پیشین به ویژه انوری تقلید می‌کند و به دلیل احاطه‌ای که بر تاریخ و ادب عربی دارد، شعرش گاهی از اشارات مهجور و نامأنوس به اقوال و امثال عرب و احوال گذشتگان سرشار است و برخی از لغات ساختگی که از سده‌های گذشته در قلمرو زبان فارسی معمول شده بود و «دساتیر» خوانده می‌شد، فهم شعر وی را در نزد عموم دشوار کرده است. مضامین شعرش را عموماً وطنیات و موضوعات سیاسی و اجتماعی روز تشکیل می‌دهد و نشانه‌هایی از تجدد هم در اشعار او دیده می‌شود.

محمدتقی بهار، شاعر آزادی (۱۳۰۴ ه.ش. - ۱۳۳۰ ه.ش.): محمدتقی بهار در مشهد به دنیا آمد. در دامان پدرش محمدکاظم صبوری، ملک‌الشعراي آستان قدس، شعر و فنون

ادب را آموخت. به فرمان مظفرالدین‌شاه پس از مرگ پدرش عنوان ملک‌الشعراپی گرفت. در محضر ادیب نیشابوری به تکمیل معلومات خود در قلمرو عربی و فارسی توفیق یافت. در سالهای نوجوانی به محافل آزادی‌خواهی خراسان رفت و از نزدیک با سیاست آشنا شد و اشعار آزادیخواهانه خود را در روزنامه‌های محلی خراسان انتشار داد و پس از امضای فرمان مشروطیت به تهران آمد.

در دوران استبداد صغیر روزنامه‌های خراسان و نوبهار و تازه‌بهار را انتشار داد. بعدها از سوی مردم خراسان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در تهران مجله دانشکده را تأسیس کرد که ارگان یک انجمن ادبی با همین نام بود. بعد از کودتای ۱۲۹۹ ه.ش. به طور جدی به تحقیق و مطالعه روی آورد و زبان پهلوی آموخت و در کتب شعر و نظم فارسی به تأمل پرداخت و به استادی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران برگزیده شد. بهار در پایان عمر (بعد از ۱۳۲۰ ه.ش.) به سیاست و روزنامه‌نویسی روی آورد و در ستایش آزادی و مبارزه با جهل و فساد قلم زد.

آثار و تألیفات بهار

- ۱- تاریخ آغزاب سیاسی
- ۲- سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی
- ۳- تاریخ تطور نظم فارسی
- ۴- مقالات و نوشته‌های پراکنده او با عنوان بهار و ادب فارسی
- ۵- تصحیح تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان و مجمل‌التواریخ والقصص
- ۶- ایران اشعار

شعر و فکر بهار

در دیوان او هم از حیث قالب و هم از حیث محتوی همه‌گونه شعر می‌توان یافت اشعار جوانی او بیشتر مبالغ و منقبت دینی است که به مناسبت‌های گوناگون مذهبی سروده است. بهار در سرایش اشعار خود از استادان صاحب‌نام پیشین پیروی کرده است. در مثنوی از نظامی و سنایی و جامی متأثر است و در مسمط از منوچهری و در حبسیات و زندان سروده‌هایش لحن و آهنگ مسعود سعد و با صلابت و استحکام زبانی ناصر خسرو به گوش می‌رسد و در قصاید بهار هم شیرینی و سادگی بیان فرخی و هم شکوه و استواری زبان و سرزندگی و شادابی اندیشه بخردانه رودکی به چشم می‌آید. در توصیف‌ها و خمیریات او روح کلام و پیام منوچهری و خیام موج می‌زند و در عین حال او را نمی‌توان از لحن حماسی و عواطف وطنی زبانی فردوسی غافل دانست. بهار، شاعر عشق و غزل نیست و او را بیش از هر چیز باید شاعری قصیده‌سرا شمرد. او آخرین شاعر قصیده‌پرداز موفقی است که توانسته قالب فراموش‌شده قصیده را یک بار دیگر با

همان صلابت شاعران سبک خراسانی در روزگار خود زنده کند. در شعر او مسائل اخلاقی و اجتماعی دیده می‌شود. از لطایف و حکایات عبرت‌آموز اندرزگونه و نکته‌بینانه خالی نیست. تازگیها و شوخ‌طبعی‌ها و سادگیهایی که در اشعارش وجود دارد کهنگی صورت و قالب را جبران می‌کند و روح دیانت و ایمان به صورتی لطیف در شعرش جلوه کرده است و خرافه‌پرستی و اوهام را نه تنها جزو دیانت نمی‌داند بلکه آن را به تمسخر و ریشخند نیز می‌گیرد.

جان کلام شعر بهار، آزادی و وطن است، و عشق به تاریخ و فرهنگ ایران در سراسر دیوان او به چشم می‌خورد.

دهخدا، محقق و شاعر (۱۲۵۷ ه.ش. - ۱۳۳۴ ه.ش.): پدرش خان‌بابا خان اصلاً از مردم قزوین بود. دهخدا در تهران به دنیا آمد و در ده سالگی پدرش را از دست داد. علوم قدیم را فراگرفت و به مدرسه سیاسی وارد شد و زبان فرانسه را نیکو آموخت. به همراه معاون‌الدوله غفاری به اروپا رفت و دانشهای جدید را آموخت و زبان فرانسه خود را تکمیل کرد. مقارن مشروطیت با همکاری میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، روزنامه صوراسرافیل را منتشر ساخت، پس از به توپ بستن مجلس از ایران تبعید شده و در استانبول به انتشار روزنامه سروش همت گماشت و پس از برکناری محمدعلی شاه به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

در جنگ جهانی اول مدتی منزوی زیست و از کارهای سیاسی کناره گرفت و به تحقیق و مطالعه در لغت و زبان فارسی پرداخت. چندی ریاست مدرسه علوم سیاسی و دانشکده حقوق را به عهده داشت. پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط قوای بیگانه برای همیشه از کارهای دولتی روی برگرداند و به گردآوری و تنظیم لغات فارسی مشغول شد.

آثار دهخدا شامل دو دسته است: الف) آثار ادبی، ب) آثار تحقیقی

الف) آثار ادبی

- ۱) چرند و پرند، مجموعه‌ای شامل سرمقاله‌ها و نوشته‌های طنزآمیز که در روزنامه صوراسرافیل چاپ می‌شد. دهخدا در این آثار به شیوه عبیدزاکانی نظر داشته است.
- ۲) دیوان اشعار، شامل اشعار سیاسی و اجتماعی، شعرهای رسمی و ادیبانه و فکاهیات و اشعار متجددانه حاوی مسائل جدید.

ب) آثار تحقیقی

- ۱) امثال و حکم، شامل ضرب‌المثلها و تعبیرات مثلی فارسی به همراه شواهد زیادی از نظم و نثر

۲) لغت‌نامه، که مفصل‌ترین کتاب لغت فارسی و حاوی اطلاعات بسیار است.

ب) جناح شاعران مردم‌پسند

سید اشرف‌الدین گیلانی یا نسیم‌شمال، شاعر مردمی (۱۲۸۷ ه.ش. - ۱۳۱۳ ه.ش.): سید اشرف‌الدین حسینی متولد قزوین که در خردسالی پدرش را از دست داد، برای آموزش علم و کسب تجربه به نجف و کربلا و تبریز مسافرت کرد. چندی در رشت مقیم بود و روزنامه نسیم‌شمال را انتشار داد که علاقه مردم را به شدت جلب کرد و زمانی هم به دلایل سیاسی توقیف شد.

شهرت و محبوبیت فوق‌العاده او و تأثیری که سخنان منظوم و موزون او بر دل عامه بر جای گذاشت، دولتهای وقت را به ستوه آورد و او را به زندان کشاند.

شعر و اندیشه سید اشرف‌الدین

مهمترین اثر ادبی سید اشرف‌الدین همان مجموعه اشعار او به نام دیوان «نسیم‌شمال» است که در واقع زبان حال مردم روزگار اوست. ویژگی عمده شعر او

نزدیکی به زبان مردم کوچه و بازار و نداشتن انسجام ادبی لازم، از ویژگی‌های شعر اوست، کلامش از لحاظ فنی و جوهر شعری آنچنان توانا نیست ولی زبانی ساده و صمیمی دارد؛ لحن و مضامین اشعار با آزادگی و آزاداندیشی و صداقت‌گوینده آن توأم است و قصه‌های شیرین، آهسته‌آهسته، نکته‌سنجی‌ها و طنزپردازی‌های فراوانی در اشعارش به چشم می‌خورد. سید اشرف‌الدین در اشعار خود از مضامین روزنامه ملانصرالدین که در آذربایجان به زبان ترکی چاپ می‌شد، الهام می‌گرفت و بسیاری از انتقادات و طنزهای منظوم آن روزنامه را که نوشته «صابر» شاعر طنزپرداز آن روزگار بود، به نظم فارسی درمی‌آورد.

عارف، شاعر ملی (۱۳۰۰ ه.ق. - ۱۳۵۲ ه.ق.): در قزوین زاده شد، خط نیکو می‌نوشت و با موسیقی آشنا بود و علاوه بر شاعری، صدایی گرم داشت. از شانزده سالگی به دنیای شعر روی آورد و در زمینه‌های مذهبی و روضه‌خوانی، طبع آزمایی کرد.

شعر عارف

عارف، شاعر برجسته‌ای نیست. زبان را خوب نمی‌دانست، به قاعده‌های دستوری پای‌بند نبود؛ اندیشه‌های ژرف و عمیق در شعرش به چشم نمی‌خورد اما سوز و ناله‌ای در سخن او هست که شعر وی را در اعماق روح می‌نشاند و خواننده درمی‌یابد که با دردمندترین سراینده عصر بیداری روبروست گرچه تصنیف ابداع عارف نیست، باید تصنیف‌سازی را عرصه هنری

مسلم او دانست زیرا عارف به این نوع ادبی خاص جانی تازه بخشید.

عشقی، شاعر پرخروش (۱۳۱۲ ق. - ۱۳۴۲ ق.): سید محمد رضا فرزند ابوالقاسم کردستانی در همدان به دنیا آمد. در جوانی به تحصیل فارسی و فرانسه پرداخت و نزد بازرگانی شغل مترجمی داشت. مدتی به استانبول رفت و ضمن تحصیل، نخستین آثار شعری خود را در آنجا انتشار داد. روزنامه‌های «نامه عشقی» و «قرن بیستم» را دایر کرد و به خاطر نیش قلم و زبان تندی که داشت از روزنامه‌نگاری او جلوگیری و خودش را نیز ترور کردند.

زبان و مضمون شعر عشقی

شعر عشقی از لحاظ زبان و بیان، پختگی لازم را نداشت و به سبک روزنامه‌پسند آن روزگار بود. عشقی را از نظر سنت‌شکنی، پیشوای سبک جدید دانسته‌اند که با سرایش سه تابلو «مریم یا ایده‌آل» گامی در مسیر نوجویی ادب معاصر برداشته است. عمده مضامین شعر او عبارتند از: رنج دهقان و کارگر، فاصله طبقاتی زیاد، ظلم و فساد دولتیان، عقب‌ماندگی و سیه‌روزی کشور، رواج نادانی و خرافات و بی‌خبری و بی‌درکی مردم.

ج) جناح شاعران کارگری

بریدن شعر و ادب از خواص و طبقات مرفه و دربار و روی آوردن آن به مردم کوچه و بازار سبب شد که در این عصر بیشتر از همیشه نیازها و تمایلات عامه مردم و طبقات محروم جامعه در آن منعکس گردد. در این میان بسیاری از شاعرانی که از خانواده‌های اشرافی بودند به قصد عقب‌نماندن از دیگر شاعران مردم‌گرا و یا از سر اعتقاد، از مردم و محرومان سخن به میان آوردند که می‌توانیم ایرج میرزا را نمونه بارز بدانیم که اشعارش حال و هوای شاعران عصر بیداری را دارد. تمایل به ادبیات کارگری دو علت عمده داشت:

(۱) مجاورت ایران با روسیه و تحت تأثیر قرار گرفتن شاعران از انقلاب کارگری روسیه (اکتبر ۱۲۹۷/۱۹۱۷ ه.ش.) و آشنایی با اندیشه‌های کارگری حاکم بر ادبیات بلشویکی، چون تضاد میان سرمایه‌دار و زحمتکش و طرفداری از محرومان.

(۲) رفت و آمد به اتحاد شوروی سوسیالیستی و حشر و نشر با دمکراتها و روشنفکران سوسیالیست آن دیار و تمایل به افکار آنان.

فرخی یزدی، شاعر مبارز و نستوه (۱۳۰۶ ق. - ۱۳۱۸ ه.ش.): در یزد متولد شد. در جوانی از استعداد شاعری برخوردار بود و به شعر روی آورد. سعدی و مسعود سعد در باروری هنر شاعری او مؤثر بوده‌اند. علایق جوانی سبب شد که وی در جوانی به حزب دمکرات

یزد بپیوندد.

چند سالی از امضای مشروطیت نگذشته بود که به تهران رفت و روزنامه «طوفان» را انتشار داد. مدتی هم به نمایندگی مجلس انتخاب شد. به خاطر مقالات آتشینی که می‌نوشت تحت فشار قرار گرفت و ناگزیر شد ایران را ترک کند و از راه مسکو به برلن برود. بعد از بازگشت به ایران با قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله مخالفت کرد و سرانجام هم به قتل رسید.

فکر و شعر فرخی

دیوان شعر فرخی شامل غزلیات و رباعیات اوست. گیرایی شعر او از عشقی، عارف و نسیم شمال کمتر ولی از لحاظ اجتماعی پرارزش‌تر است. او بیشتر غزل سروده است. محتوای غزل او سیاست و مسائل حاد اجتماعی است. فرخی سوسیالیست‌مآب و طرفدار کارگر و رنجبر است و در عصر خود تنها شاعری بود که جهان‌بینی ثابتی داشت.

لاهوری، شاعر آواره از وطن (۱۳۰۵ ه.ق. - ۱۳۳۶ ه.ش.): ابوالقاسم الهامی متخلص به لاهوتی اصلش از کرمانشاه بود. پدرش کشاورزی ساده اما اهل شعر و ادب و مردی آزادیخواه به‌شمار می‌آمد. بخش مهمی از زندگی لاهوتی در تبعید گذشت. سالهایی در استانبول و روزگاری هم در اتحاد شوروی. در آغاز جوانی به تهران آمد و وارد ژاندارمری شد و به دلایل سیاسی به شوروی گریخت و تا پایان عمر در تاجیکستان در سمتهای آموزگاری دبستان، عضویت در حزب کمونیست، ریاست آکادمی علوم تاجیکستان و وزارت معارف به‌سر برد و در مسکو درگذشت. نخستین اشعارش در روزنامه‌های «جبل‌المتین» و «ایران نو» به چاپ رسید، اما شعرهای آخر عمرش در روزنامه «آواز تاجیک» منتشر می‌شد.

شعر لاهوتی

دیوان او مجموعه‌ای است از قطعه و غزل و تعدادی تصنیف و ترانه. از نظر شعری زبانی ساده و روان دارد. شعرهای اجتماعی او اغلب حماسی و خشن و فاقد تصویرهای شعری است. او را باید شاعری مادی و مارکسیست دانست که شعر خود را سلاحی برای تحقق آرمانهای طبقه کارگری به‌کار می‌برد. لاهوتی از نظر ساخت و قالب خالی از نوآوری‌های شبه‌نیمایی نیست.

عصر نیما یا دوره نوگرایی

حوادث تاریخی مهمی نظیر جنگ جهانی اول، کودتای ۱۲۹۹ ه.ش. و فروپاشی سلطنت قاجار و انتقال قدرت به رضاخان، جریان نوگرایی را به حدی شتاب بخشید که دیگر سیر تحول محافظه کارانه از نوع آنچه در شعر مشروطه رخ داده بود به هیچ وجه بسنده نبود و سنت شکنی قاطعی را طلب می کرد. قالبهای سنتی با پای بندی استواری که در طول تاریخ ممتد خود به قواعد و ضوابط سختگیرانه پیدا کرده بود، دیگر قادر نبود مسائل حیات اجتماعی معاصر را بیان کند. در عصر نوگرایی همه چیز از شتاب و دگرگونی سخن می گفت. فکاهیات سیاسی از طریق روزنامه ها و با استفاده از قالبهای ادبی ترانه، تصنیف، مستزاد و ترجیع بند که هر کدام در تاریخ ادبی ایران سابقه و سرگذشتی دیرینه داشت، بیش و کم توفیقهایی به دست آورد.

بحث کهنه و نو در روزنامه ها مطرح شد، زیرا ضرورت یک تحول بنیادین بیش از پیش احساس می شد. اهل درک به این معنی پی برده بودند که زندگی نوین، زبان و ادب نو می خواهد و هر چه رابطه اروپا و آشنایی با زبانهای خارجی بیشتر می شد، پیوند شعر فارسی با سنتهای دست و پاگیر قدیم سست تر می گشت. وقتی که شور و هیجان سالهای انقلاب فرونشست، نواندیشان فرصت یافتند تا متناسب با دگرگونی های اجتماعی و فرهنگی عصر نوین برای شعر و ضوابط حاکم بر آن هم چاره اندیشی کنند. گرچه پیش از این، کسانی چون عشقی و لاهوتی و ایرج میرزا هر یک به سهم خود گامهای تازه ای برای ایجاد شیوه ای نو در قلمرو شعر فارسی برداشته بودند اما این کار زمانی می توانست به خوبی صورت پذیرد که در طرز اندیشه و نگاه شاعر و اسلوب بیان فارسی هم تحولی بنیادی و ریشه دار پدید آید. این تحول پس از پیکار طولانی میان کهنه و نو به وجود آمد.

پیکار کهنه و نو

بعد از جنگ جهانی اول در قلمرو اندیشه ادبی، مناقشات ریشه داری میان دو جناح نوگرا و سنت پرست در گرفت که به پیروزی نسبی نوگرایان منتهی شد که اشاره ای کوتاه به این رویارویی از جهت اثر ژرفی که بر سر نوشت ادبیات بر جای گذاشت، سودمند به نظر می رسد.

انجمن ادبی دانشکده

در سال ۱۲۹۴ ه.ش. در تهران، انجمن ادبی کوچکی به نام «دانشکده» تشکیل شد مرکب از گروهی از جوانان ادیب و با ذوق که مرام آن ترویج معانی جدید در لباس شعر و نشر قدیم و تعیین حدود انقلاب ادبی و لزوم احترام به آثار برجسته پیشینیان بود. در همان زمان روزنامه «زبان آزاد» مقاله ای با عنوان «مکتب سعدی» انتشار داد که نویسنده آن به کلیات سعدی حمله کرده بود.

پیشگامی تقی رفعت و دیگران

تقی رفعت نویسنده روزنامه تجدد تبریز که در استانبول درس خوانده بود و به سه زبان ترکی، فرانسه و فارسی تسلط داشت و از نظر سیاسی هم جانبدار فرقه دموکرات و هم رزم شیخ محمد خیابانی به شمار می‌آمد، در آن زمان فرصتی به دست آورد تا بحث‌های پراکنده و بی‌سامانی راکه در مطبوعات پیش آمده بود در مسیر طبیعی خود بیندازد. رفعت مقاله دنباله‌دار «عصیان ادبی» را نوشت و در چند شماره پایانی روزنامه تجدد و آزادستان^۱ به چاپ رساند او رسماً اعلام کرد که ادبیات گذشته ایران در ذهن محافظه‌کاران همچون سدی استوار بر سر راه تجدد واقعی ایستاده است، قطعه شعری سرود که عملاً برای رخنه کردن در بنیاد هزار ساله شعری سنتی هم از لحاظ قالب و هم از نظر دید و محتوا با شیوه معمول در نزد قدامت‌گرایان تفاوت داشت و از این نظر باید او را نخستین نظریه‌پرداز شعر نو نیمیایی بدانیم.

دیگر از همفکران رفعت، جعفر خامنه‌ای و بانو شمس کسمایی درخور ذکرند. خامنه‌ای اشعاری در قالب چهارپاره سرود که از نظر زبان و دید شاعرانه با اسلوب گذشتگان فرق داشت که از جمله قطعه کوتاه «به وطن» از نظر قافیه‌بندی قابل ذکر است. شمس کسمایی مدتی در عشق‌آباد ترکمنستان زیست، زبان رومی را فراگرفت و به تبریز رفت و به جمع تقی رفعت در روزنامه تجدد پیوست. در شهریور ۱۲۹۹ ه.ش. در مجله آزادستان قطعه شعری با پاره‌های فارغ از قید تساوی و قافیه‌بندی معمول پیشینیان انتشار داد که تقلیدگونه‌ای از اشعار اروپایی بود و از اولین نمونه‌های تجدد در شعر فارسی به شمار می‌آید.

حلقه اتصال این پیشگامان (خامنه‌ای، کسمایی، لاهوتی) تقی رفعت بود و مرکز عمده آنان شهر تبریز و سنگرشان نشریه‌های تجدد و آزادستان.

نیما شاعر «افسانه» (۱۲۷۶ ه.ش. - ۱۳۳۸ ه.ش.): علی اسفندیاری در دهکده یوش از شهرستان نور مازندران بدنیا آمد. در آغاز نوجوانی به تهران رفت و پس از گذراندن دوران دبستان برای آموختن زبان فرانسه وارد مدرسه «سن لوئی» شد. به تشویق معلمش «نظام‌وفا» به شاعری روی آورد. در سالهای جنگ جهانی اول نام نیمایوشیخ را برای خود برگزید. حوادث جنگ جهانی اول و آشنایی با زبان فرانسه در شخصیت او تأثیر بسزایی داشت. نیما مدتی هم در وزارت مالیه مشغول به کار شد و همزمان به محافل ادبی تهران راه یافت و به سخنان صاحب‌ذوقانی چون ملک‌الشعراى بهار و علی‌اصغر حکمت گوش فراداد. در آغاز جوانی به سبک پیشینیان و به‌ویژه سبک خراسانی شعر می‌ساخت. اما همزمان با نخستین زمزمه‌های

۱- نامی است که دموکرات‌های آذربایجان به پاس کوششهای مردم این استان در راه مشروطه به آذربایجان داده بودند.

تجدد در اوج رویارویی های نوگرایان و سنت پرستان، نیما اولین گامهای خود را در جهت سنت شکنی شعر فارسی برداشت. بدین معنی که «قصه رنگ پریده» را سرود که یک تمرین واقعی بود و دو سال بعد قطعه «ای شب» را پدید آورد که پس از نشر در نشریه ادبی نوبهار بر سر زبانها افتاد.

با چاپ قسمتهایی از منظومه «رنگ پریده» او با عنوان «دلهای خونین» در کتاب «منتخبات» اثر «محمدضیاء هشترویدی» در محافل ادبی آن روز شگفتی ها و مخالفت هایی را برانگیخت. در سال ۱۳۰۱، نیما منظومه «افسانه» را در روزنامه «قرن بیستم میرزاده عشقی» انتشار داد. این مجموعه را می توان بشارت دهنده شعر نیمایی دانست که قبل از چاپ هم «نظام وفا» اصلاحاتی را در آن انجام داده بود. در همین سال (۱۳۰۱)، همزمان با انتشار «افسانه» مجموعه داستان کوتاه «یکی بود یکی نبود، جمالزاده»، رمان «تهران مخوف، مشفق کاظمی»، و نیز نمایشنامه «جعفرخان از فرنگ آمده، حسن مقدم» نیز منتشر می شوند که نشانگر آغاز ادب معاصر در شعب متعدد هستند.

انتشار «افسانه» خشم ادیبان و انتقاد آنها را به دنبال داشت اما نیما از این عیب جویی ها دلنگ نگ نشد و بر سر عقیده خویش ایستاد. او در «افسانه» از اصول کلی شعر فارسی چندان منحرف نشد، وزن و قافیه را در جای خود آورد اما برای آنکه پشت سر هم تکرار نشود، میان بندها یک مصراع فاصله انداخت که در مجموع، ویژگی های آن را می توان به شرح زیر برشمرد:

- ۱- نوعی تغزل آزاد که شاعر در آن به گونه ای عرفان زمینی دست یافته است.
- ۲- منظومه ای بلند که در آن مشکل قافیه پس از هر چهار مصراع با یک مصراع آزاد حل شده است.
- ۳- توجه شاعر به واقعیتهای ملموس و در عین حال نگرش عاطفی و شاعرانه او به اشیاء
- ۴- فرق نگاه شاعر با شاعران گذشته، تازگی و دوری از تقلید
- ۵- نزدیکی آن در پرتو شکل بیان محاوره ای به ادبیات نمایشی
- ۶- سیر آزاد تخیل شاعر در آن
- ۷- بیان سرگذشت پی دلپها و ناکامی های شاعر که به طرز لطیفی با سرنوشت جامعه و روزگار او پیوند یافته است.

نیما پس از افسانه

نیما در سال ۱۳۱۱ ه.ش. همکاری با مجله موسیقی را آغاز کرد و «ارزش احساسات» را نوشت و منظومه های: خانواده یک سرباز، بز ملاحسن، پرنده منزوی، خروس و بوقلمون، عمورجب، میرداماد را منتشر کرد. در سال ۱۳۱۶ ه.ش. ققنوس را سرود که شکل و بیان کاملاً

تازه‌ای از شعر فارسی بود که تساوی قافیه سنتی، تخیل و شکل ارائه شده در آن با آنچه در شعر گذشته فارسی بود به کلی تفاوت داشت. ققنوس شعری تمثیلی بود که آن را می‌توان کنایه از سرگذشت خود شاعر دانست و از اینگونه شعر تمثیلی، مرغ غم، غراب، وای بر من، خواب زمستانی و مرغ آمین را می‌توان نام برد.

مفهوم دگرگونی از نظر نیما

۱- از نظر محتوا: نیما شعر را نوعی زیستن می‌دانست. از نظر او شاعر کسی است که چکیده زمان خود باشد و بتواند ارزشها و ملاکهای زمان را در شعر خود منعکس سازد. روی این اصل نیما برای شعر زمانه خود نوعی محتوای اجتماعی پیشنهاد می‌کند.

۲- از نظر شکل ذهنی: شاعر باید در مسیر جستجوی جلوه‌های عینی و مشهود به شکل ذهنی شعر دست یابد. برای این کار لازم است «دیدن» را جایگزین «شنیدن» کند. به این ترتیب لازم است که با ورود تجربه به قلمرو شعر از صورتهای قالبی و مفاهیم تکراری و قراردادی پرهیز کند.

۳- در شکل ظاهری: در قالب و شکل ظاهری نیز باید هماهنگی با مفهوم و ادراک ذهنی تحولی پدید آید. تحول اوزان و رویگردانی از تساوی و یکنواخت پاره‌ها، بی‌اعتنایی به ضرورت قافیه‌ها در مقاطع مشخص به گونه‌ای که وزن و قالب را به دنبال عواطف و هیجانات شعری بکشاند از این دگرگونی‌هاست. نیما وزن و قافیه را برای شعر لازم و طبیعی می‌داند اما بر آن است که شکل ذهنی شعر باید شکل ظاهری آن را ایجاد کند. در نظر او هر جمله تازه قافیه و هر قافیه جای مناسب خود را ایجاد می‌کند و این امر مقید به فواصل معین نیست.

آشنایی کوتاه با سبک و انواع آن در ادب فارسی

۱- شعر فارسی

هر کلام یا سخن دو عنصر دارد: ۱- فکر و لفظ، ۲- معنی و قالب.

این دو عنصر همان است که در سبک هر شاعر می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد زیرا به معنی فردی، سبک عبارت است از نحوه تفکر و کیفیت بیان اندیشه‌ها در اسلوبهای لفظی؛ و با این تعریف به شمار شاعران و نویسندگان در هر زبان سبک وجود دارد. از سوی دیگر، در هر زبان آثاری یافته می‌شوند که ویژگی‌های مشترک دارند و همین ویژگی‌ها و خصوصیات مشترک سبب می‌شود که آثار ادبی را در یک زبان به چند شیوه یا سبک طبقه‌بندی کنند و تقسیم شعر فارسی به سبک خراسانی، عراقی و هندی نمونه‌ای از این تفکر است. با توجه به این تقسیم‌بندی تعریف دیگری از سبک درخورد اعتناست که به یک سلسله آثار اطلاق می‌شود:

سبک: عبارت است از مجموع ویژگی‌های لفظی یا معنوی که عده‌ای از شاعران در دوره‌ای خاص به آن توجه می‌کنند یا چنانکه قبلاً آوردیم روش خاص ادراک و بیان افکار است به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر.

عوامل پیدایش سبکها عبارتند از:

- ۱- محیط پیدایش و رواج شعر
- ۲- اختلاف ذوق و میزان پختگی و آمادگی شاعران
- ۳- تفاوت ادراک و علاقه حامیان شعر

انواع سبک در شعر فارسی

سبک خراسانی یا ترکستانی

شیوه شاعران خراسان و ماوراءالنهر است و دو دوره دارد:

- ۱- دوره سامانی
 - ۲- دوره غزنوی و اوایل سلجوقی
- از نظر زمان از قبل از سده چهارم آغاز شده و تا قرن ششم ه.ق. رواج داشته است.

ویژگی‌های کلی لفظی و معنوی سبک خراسانی

- ۱- تکیه بر قیدها و سنتهای لفظی و صوری
- ۲- برخورداری از تسلسل منطقی و شکوه الفاظ
- ۳- قبول واقعیت جهان و نمایش آن به صورت دستگاهی منظم

ویژگی‌های شعر دوره سامانی

- ۱- سادگی بیان
 - ۲- کهنگی عبارات و اصطلاحات
 - ۳- غلبه کلمات فارسی بر عربی
 - ۴- وصف طبیعی، ساده، محسوس
 - ۵- تکرار کلمات و افعال
- معانی شعر این دوره، مدح، هجو و هزل، عشق، پند و اندرز و حکمت است که در قالب قصیده و مثنوی سروده می‌شود.

ویژگی‌های شعر دوره غزنوی و اوایل سلجوقی

- ۱- استحکام و فخامت به جای سادگی بیان
 - ۲- پیدایش قالبهای جدید چون مسمط و ترجیع‌بند
 - ۳- رواج صنایع (آرایه‌های) بدیعی و انواع تشبیه در شعر
 - ۴- استفاده از آرایه‌های بدیعی برای نشان دادن چیره‌دستی در بلاغت
 - ۵- استفاده از اصطلاحات فلسفی، طبی، نجومی و ریاضی در شعر
 - ۶- استفاده از آیات قرآنی، احادیث نبوی و مضامین شعر عربی
 - ۷- ضعف روح ملی و حماسی و رواج روحیه اخلاقی، زاهدانه و صوفیانه
- شاعران سبک خراسانی: رودکی، شهید بلخی، بوشکور بلخی، کسائی، دقیقی، فردوسی، عنصری، فرخی، غنایری، عسجدی، منوچهری، فخرالدین اسعد، مسعود سعد سلمان، معزی، ابوالفرج رونی و ناصر خسرو.

سبک عراقی

شیوه کار شاعران عراق (نواحی مرکزی ایران) و آذربایجان است و از نیمه قرن ششم تا قرن دهم رواج داشت.

ویژگی‌های سبک عراقی

یادآوری: بسیاری از این ویژگی‌ها نتیجه تحصیل در مدارس دینی است که سلجوقیان براساس سیاست دینی خود آن را تأسیس می‌کردند و مشهورترین آنها نظامیه بود.

- ۱- کثرت لغات و ترکیبات عربی و از میان رفتن لغات مهجور فارسی
- ۲- رواج اشارات و تلمیحات فراوان به علوم عصر و گرایش شاعران به حکمت، فلسفه و منطق

۳- تضمین و اشاره به آیات و احادیث و ابیات و مصراع‌های معروف عربی و اشاره به احوال و اخبار انبیا

- ۴- اجتناب از صراحت بیان و استفاده از مجاز، استعاره، کنایه و ایهام
 - ۵- اغراق و تکلف در به کار بردن آرایه‌های بدیعی و التزام ردیفهای فعلی و اسمی
 - ۶- رواج حس دینی و ضعف حس ملی و گاه اظهار بیزاری از حکمت یونان
- توجه: انوری و سیدحسن غزنوی از پدیدآورندگان سبک عراقی شمرده شده‌اند.
- شاعران سبک عراقی: کمال‌الدین اسماعیل، مجیرالدین بیلقانی، همام تبریزی، سعدی، مولوی، مجد همگر، اوحدی، حافظ، سلمان ساوجی، مکتبی شیرازی و جامی.
- سبک عراقی از عواطف و ابتکار و آزادمنشی بارور است؛ شاعر هستی را دستگاهی پیچیده می‌بیند و جزئیات و ظرائف آن را با شور بیان می‌کند. معانی شعر در سبک عراقی مدح اغراق‌آمیز، هجو و غزل، عشق، عرفان، اخلاق، وعظ و زهد است. قالب مثنوی و غزل در این دوره رواج می‌یابد و زیباترین مثنوی‌های اخلاقی، عاشقانه و عارفانه در همین سبک سروده شده است.

سبک هندی

شیوه شاعرانی است که معمولاً به هند سفر کرده‌اند و در سده‌های دهم تا دوازدهم اهمیت و رواج داشته است.

ویژگی‌های سبک هندی

- ۱- خیال‌پروری و باریک‌بینی انتزاعی (مضامین دقیق و معانی باریک)
- ۲- تصنع و پیچیدگی معنوی (کنایات و استعارات پیچیده)
- ۳- عرضه زندگی به صورتی تلخ و دردناک
- ۴- آمدن شعر به میان مردم کوچه و بازار و بهره‌مندی از زبان آنان

شاعران سبک هندی: صائب تبریزی، بیدل دهلوی، کلیم همدانی (کاشانی)، عرفی شیرازی و ... از شاعران معروف سبک هندی‌اند که بیش از هر قالب دیگر به غزل توجه داشته‌اند. **یادآوری:** شاعرانی چون سیدحسن غزنوی، انوری، رشید و طواط، خاقانی و نظامی، ظهیر فاریابی و جمال‌الدین عبدالرزاق از شاعران حد فاصل سبک خراسانی و عراقی به‌شمار می‌آیند و بابافغانی شیرازی و محتشم کاشانی حد فاصل سبک عراقی و هندی هستند.

دوره بازگشت ادبی

شیوه شاعران قرن دوازدهم و سیزدهم است که از معماگونه‌گی سبک هندی به‌تنگ آمده بودند. اینان کوشیدند تا جنبه‌های مثبت سبک عراقی و خراسانی را احیا کنند. بازگشت ادبی به دو دوره تقسیم می‌شود:

۱- دوره اول که سرایندگان اغلب به پیروی از سبک عراقی می‌پرداختند و میرسیدعلی مشتاق، سیدمحمد شعله و لطفعلی بیگ آذر پیشقدمان آن بودند.

۲- دوره دوم که سرایندگان در ضمن پیروی از سبک عراقی به سبک خراسانی نیز توجه کردند؛ صبای کاشانی، قآنی شیرازی و سروش اصفهانی و ... از نامداران این دوره‌اند.

شعر مشروطه

شعر و شاعران قرن چهاردهم است؛ کسانی چون ادیب‌الممالک فراهانی، عارف قزوینی و ملک‌الشعرای بهار که در نتیجه تحولات اجتماعی این قرن، در عین دلبستگی به سنتهای قدیمی به مضمون‌های نو نیز توجه کرده و اشعار اجتماعی نغزی سروده‌اند.

یادآوری: محمدتقی بهار (ملک‌الشعرای بهار) کسی است که شعر فارسی را به سبک خراسانی، عراقی و هندی تقسیم کرده است.

۲- نثر فارسی

نثر در لغت به معنی پراکندن و در اصطلاح ادب به سخنی اطلاق می‌شود که دارای وزن و قافیه نیست و از لحاظ ادبی نسبت به سخنان معمولی، زیباتر و به اصطلاح فصیح‌تر و بلیغ‌تر باشد، مانند کتاب قابوسنامه، کلیله و دمنه، تاریخ بیهقی و گلستان سعدی.

اقسام و سبکهای نثر

۱- **نثر مرسل:** نثری است ساده که نویسنده مطالب خود را بدون استفاده از آرایه‌های لفظی بیان می‌کند و از آوردن کلمات موزون و مسجع و لغات مشکل دوری می‌کند. مانند:

او را دست و پای ببستند و گلویش ببریدند بر کردار گوسپند و زنش هم بر این گونه کشتند.

«تاریخ بلعمی»

آثار زبان فارسی از آغاز تا اواخر قرن پنجم همه به نثر مرسل نوشته شده است. آثاری چون تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان و ...

۲- نثر مصنوع: که خود به دو دسته تقسیم می شود:

الف - نثر مسجع: نثری است که در جمله های آن سجع به کار رفته، یعنی کلمات هم وزن و هم قافیه در مقابل هم قرار گرفته اند. مانند:

آنچه نباید دلبستگی را نشاید. «سعدی»

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده

«سعدی»

توجه: نثر مسجع را گروهی دباله شعر عصر ساسانی و گروهی به تقلید از ادب عربی می دانند.

ب - نثر متکلف یا فنی مطلق: نثری است که نویسنده از آرایه های لفظی و معنوی به کمال استفاده کند و سخنش را با امثال و اشعار و شواهد گوناگون عربی و فارسی و آیات قرآن و لغات مهجور و انواع صور خیال (تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه) بیاراید. این نوع نثر از تمام امکانات شعر استفاده می کند و به بیان شعری نزدیک می شود مانند:

پیل سحاب پیش هیکل جسیمش چون قطره سحاب در پیش پیل و دریای نیل در جنب اندام ضخیمش مانند برکه در جنب دریای نیل.^۱

۳- نثر شکسته: نثری که سخن در آن به صورت محاوره و گفتگوی معمولی ادا می شود، این گونه نثر بیشتر در نمایشنامه ها، طنزها و نقل قول های مستقیم به کار می رود. مانند:

از دوره اواناست، آقا ... کارشون همین چیزها بود: روزنومه بفروشد و ... «آل احمد»

توجه: این نثر در آثار جلال آل احمد به کار می رود.

دوره های نثر فارسی

دوره اول: از میانه قرن چهارم هجری (۳۵۰ ه.ق.) آغاز می شود، نثر آن بسیار ساده و طبیعی است و شیوه آن مرسل است، آثاری چون: تاریخ بلعمی، ترجمه تفسیر طبری، حدود العالم، تاریخ سیستان، قابوسنامه، تاریخ بیهقی.

۱- عبارت در توصیف چیزی بزرگ و ترسناک است: ابر بزرگ در مقابل هیکل بزرگ آن چیز چون قطره بارانی بود در مقابل فیل و رود نیل در مقایسه با اندام بزرگ و ستبر او چون برکه ای در مقابل رود نیل. ترجمه: قلمما رود نیل را به سبب بزرگی دریای نیل می گفتند.

دوره دوم: از اواخر قرن پنجم آغاز می‌شود. در این دوره به دلیل رواج مدارس دینی و گسترش زبان عربی به عنوان زبان اهل علم، آثار تحوّل و دگرگونی در شیوه نثر پدیدار می‌شود و به تدریج به سبک نثر فنی نزدیک می‌گردد، آثار خواجه عبدالله انصاری، کلّیله و دمنه بهرامشاهی، مقامات حمیدی، مرزبان‌نامه.

در این دوره با وجود رواج نثر فنی، آثاری نیز به نثر مرسل پدید می‌آید مانند اسرارالتوحید. **دوره سوم:** از اواخر قرن هشتم آغاز می‌شود و تا قرن سیزدهم ه.ق. ادامه می‌یابد. در برخی از آثار ادبی و تاریخی این دوره تکلفات و تصنّعات لفظی و معنوی و لغات مهجور معمول بوده است. آثاری مانند تاریخ و صاف و درّه نادره.

توجه: دشوارترین آثار لفظی و مصنوع‌ترین از قبیل نقشه‌المصدر، تاریخ و صاف و درّه نادره در همین دوره پدید آمده‌اند.

دوره چهارم: از قرن سیزدهم تا ابتدای قرن چهاردهم ه.ق. زمان این دوره است. اغلب نویسندگان آثار خود را به شیوه نویسندگان دوره اول و دوم از جمله تاریخ بیهقی و گلستان سعدی به رشته تحریر درآوردند. گرایش به ساده‌نویسی در این دوره به تدریج معمول می‌شود. **دوره پنجم:** از یک قرن پیش به این طرف نثر فارسی دگرگون می‌شود و به سادگی و بی‌پیرایگی نزدیک می‌شود. نویسندگان بر اثر عواملی نظیر انقلاب مشروطه، آشنایی با سبک نویسندگان اروپایی و ... نثر خود را به زبان محاوره نزدیک می‌کنند.

۱- جدول آثار منتشر تاریخ ادبیات*

نام کتاب	مؤلف	قرن	موضوع
آواز پر جبرئیل	شیخ شهاب الدین سهروردی	۷	رساله‌ای عرفانی، تمثیلی و ادبی
الابنیه عن حقایق الادویه	ابومنصور موفق هروی	۴	در خواص گیاهان، تألیف این کتاب را می‌توان آغاز نشر علمی دانست. نسخه خطی آن به خط اسدی توسی است.
التفهیم لاوائل صناعة التنجیم	ابوریحان بیرونی	۴ و ۵	این کتاب اولین کتاب مهمی است که در هندسه و نجوم و حساب نوشته شده است.
المعجم فی معاییر اشعار العجم	شمس قیس رازی	۷	کتابی است پرآوازه در مورد فنون ادب پارسی
اسرارالتوحید	محمدبن منور	۶	سرگذشت عارف مشهور ابوسعید ابی‌الخیر در سه بخش
اخلاق جلالی	جلال الدین دوانی	۷	در علم و اخلاق
اخلاق الاشراف	عبیدزاکانی	۸	در بیان طنزآمیز اخلاق و اوصاف رجال
اخلاق ناصری	خواجه نصیرالدین طوسی	۷	در علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن
اخلاق محسنی	واعظ کاشفی سبزواری	۷	در علم اخلاق
اشعة اللمعات	جامی	۹	در شرح لمعات فخرالدین عراقی
اطواق الذهب	جبارالله زمخشری ترجمه وصال شیرازی	۱۲	در مواعظ و خطبه‌ها

* در آماده کردن این جدولها از باری عزیزانم، آقایان آرمین برومند، دانش‌آموز سال چهارم دبیرستان فرهنگ، و
فرهاد طاهری، دانشجوی ادبیات فارسی، دانشگاه تهران بهره‌مند بوده‌ام.

امثال و حکم	علی اکبر دهخدا	۱۴	مجموعه امثال و ضرب المثل‌ها
انسان کامل	عزیزالدین نسفی	۷	در سیر و سلوک عرفانی
اوراد الاحباب	ابوالمفاخر باخزری	۷	در اصول و مبانی عرفان و تصوف
براهین العجم	لسان‌الملک سیهر	۱۳	اصول و قواعد شعر
برهان قاطع	محمد بن حسین خلف تبریزی	۱۰	فرهنگ لغت
بهارستان	جامی	۹	به شیوه و سبک گلستان سعدی
پریشان	قائمی	۱۳	کتابی به شیوه گلستان
تاریخ احزاب سیاسی	محمد تقی بهار	۱۴	تاریخ احزاب و گروه‌های سیاسی
تاریخ اکبرنامه	ابو الفضل علامی	۱۰	آداب و رسوم و آئین‌ها و دانشهای عصر مؤلف
تاریخ آئین اکبری	ابو الفضل علامی	۱۰	آداب و رسوم و آئینها و دانشهای عصر مؤلف
تاریخ بلعمی	ابوعلی بلعمی	۴	ترجمه تاریخ مفصل طبری است. تألیف این کتاب سرآغاز نشر تاریخی فارسی است.
تاریخ بیتوق	ابو الحسن علی بن زید بن یحیی (ابن فندق)	۶	در تاریخ و جغرافیای سبزوار
تاریخ بیتوق	ابو الفضل بیتوق	۵	در تاریخ غزنویان به‌ویژه حکومت سلطان مسعود غزنوی
تاریخ تسطوّر نشر فارسی	محمد تقی بهار	۱۴	در تاریخ تطوّر و چگونگی تحول نشر فارسی
تاریخ جهانگشا	عطا ملک جوینی	۷	در تاریخ خوارزمشاهیان و حمله مغول
تاریخ سیستان	مؤلف نامعلوم	۵ و ۸	از دو بخش تشکیل شده که سالهای ۴۴۵ تا ۷۲۵ را دربرمی‌گیرد. این کتاب در تاریخ سرزمین سیستان است.

تاریخ گزیده	حمدالله مستوفی	۸	در خلاصه تاریخ عالم
تاریخ مبارک غازانی	خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی	۸	تاریخ روزگار غازان خان
تحفه سامی	سام میرزا	۱۰	در تذکره شعرا و تاریخ ادبیات
تجارب السلف	هندو شاه نخجوانی	۸	در تاریخ خلفا و وزرای اسلام تا انقراض عباسیان
تذکره آشکده	آذر بیگدلی	۱۲	شرح حال مختصر و گلچینی از ۸۵۰ شاعر پارسی‌گوی
تذکره الاولیاء	عطار نیشابوری	۶	در شرح حال عرفا و صوفیه
تذکره الشعراء	دولت‌شاه سمرقندی	۷	در تذکره شاعران و تاریخ ادبیات
ترجمان البلاغه	محمد بن عمر رادویانی	۵	در علم بلاغت و آرایه‌های ادبی
ترجمه تفسیر طبری	محمد بن جریر طبری	۴	در تفسیر قرآن که تألیف این کتاب سراغاز نشر دینی است.
ترجمان طبقات صوفیه	خواجه عبدالله انصاری	۵	در عرفان و تصوف با نثری روان و خوش آهنگ
تشریح الافلاک	شیخ بهایی	۱۱ و ۱۰	نجوم و ستاره‌شناسی
تفسیر سورآبادی	ابوبکر عتیق نیشابوری	۵	در تفسیر قرآن با بیانی ساده و شیوا
تفسیر قرآن مجید یا تفسیر کمبریج	مؤلف نامعلوم	۵	در تفسیر قرآن به زبان فارسی
تمهیدات	عین‌القضاة همدانی	۵ و ۶	در تصوف و عرفان
تنبيه الغافلین	سراج علیخان آرزو	۱۲	اعتراض بر فکر و شعر حزین لاهیجی
جامع التواریخ	رشیدالدین فضل الله همدانی	۷	در تاریخ عمومی عالم از ابتدای خلقت تا روزگار مؤلف
جامع الحکمتین	ناصر خسرو	۵	در حکمت و کلام و فلسفه
جوامع الحکایات	محمد عوفی	۷	در حکایات و داستانها با نثری داستانی

جهانگشای نادری	میرزا مهدی خان استرآبادی	۱۱	در تاریخ عصر نادری و ذکر فتوحات او به نشر فنی است.
چرند و پرند	علی اکبر دهخدا	۱۴	مجموعه نوشته های طنز و فکاهی
چهارمقاله یا مجمع النوادر	نظامی عروضی سمرقندی	۶	در بیان شرایط چهار طبقه شاعران، دبیران، منجمان و طبیبان
حاجی بابا اصفهانی	جیمز موریه ترجمه میرزا حبیب اصفهانی	۱۳	در انتقاد از ایران عصر قاجاریه
حبیب السیر	غیاث الدین محمد شیرازی	۱۰	در تاریخ عمومی عالم
حدائق السحر	رشیدالدین ولواط	۶	در معانی و بیان و بدیع (فنون ادبی)
حدودالعالم من المشرق الى المغرب	مؤلف نامعلوم	۴	نخستین کتاب در جغرافیا
حکمة الاشراق	شهاب الدین سهروردی	۶	آرای شیخ اشراق درباره مکتب اشراق
خداینامه	پارسی میانه	دراواخر عهدساسانی	تاریخ افسانه ای ایران و سرگذشت شاهان، پهلوانان و مردم آن
خلاصة الحساب	شیخ بهایی	۱۱ و ۱۰	علمی (ریاضیات)
خوان اخوان	ناصر خسرو	۵	در کلام و حکمت
دانشنامه علایی	ابوعلی سینا	۴ و ۵	در منطق و الهیات و طبیعیات و نجوم و ریاضی و موسیقی که بخش نهم ۴ و ریاضی و موسیقی تألیف شاگردش ابوعبید جوزجانی است.
درة نادری	میرزا مهدی خان استرآبادی	۱۱	تاریخ عصر نادری و ذکر فتوحات نادر به نشر فنی
راحة الصدور	نجم الدین راوندی	۶ و ۷	در تاریخ خاندان سلجوقی و فصولی در شطرنج، تیراندازی، شکار و خطاطی

رساله تعریفات	عبید زاکانی	۸	تعریف در مورد خصوصیات طبقات مختلف جامعه
رساله حسنیه	ابوالفتح رازی	۶	در مسأله امامت
رساله دلگشا	عبید زاکانی	۸	در دو بخش عربی و فارسی شامل حکایتهای طنزآمیز و لطیف
رساله العشق	شهاب الدین سهروردی	۶	رساله‌ای عرفانی به نثر با زبان رمزی و تمثیلی
رساله یوحنا	ابوالفتح رازی	۶	در رد مذاهب اربعه
رسایل خواجه عبدالله	خواجه عبدالله انصاری	۵	در احوال و سخنان و مناجات صوفیان با بیانی شاعرانه
رشحات سحاب	سحاب	۱۳	در احوال شاعران عصر خود
روزی با جماعت صوفیان	شهاب الدین سهروردی	۶	رساله‌ای به نثر با زبان رمزی و تمثیلی
روض الجنان و روح الجنان	ابوالفتح رازی	۶	در تفسیر قرآن با نثری استوار و فواید لغوی و ادبی
روضة الصفا	محمد بن برهان الدین لمخی (میرخواند)	۹	در تاریخ ایران و اسلام
روضة العقول	محمد بن غازی ملطوی	۶	تمثیلهای و داستانهایی از زبان حیوانات
ریش نامه	عبید زاکانی	۸	در بیان مفاسد و اخلاق ناپسند
سبک شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی	محمد تقی بهار	۱۴	در سبک شناسی نثر فارسی
سحاب البکا	سحاب	۱۳	رساله در مرثی و مغازی حضرت سید الشهداء
سفرنامه ناصر خسرو	ناصر خسرو قبادیانی	۵	در شرح سفر هفت ساله مؤلف که در نوع خود نخستین سفرنامه زبان فارسی است.

سندبادنامه	سندباد هندی ترجمه ظهیری سمرقندی	۶	داستان و حکایات قدیم با نثری داستانی
سمک عیار	فرامرزن خداداد	۶	از نمونه‌های نثر داستانی فارسی
سواطع الالهام	فیضی فیاضی	۹ و ۱۰	در تفسیر قرآن به عربی (در سراسر آن یک حرف نقطه‌دار به کار نرفته است).
سیاحتنامه ابراهیم بیگ	حاج زین‌العابدین مراغه‌ای	۱۳	رمان تاریخی
سیاستنامه	خواجه نظام‌الملک توسی	۵	در امور کشورداری و حکومت
شاهنامه ابومنصوری	عده‌ای از دانشوران خراسان	۴	مجموعه تاریخ داستانی ایران به نثر
شرح تعرف	محمد مُستَمَلی بخاری	۵	عرفان
شرح زندگانی من	عبدالله مستوفی	۱۴	خاطره‌نویسی
شرح شهاب‌الاکابر	ابوالفتح رازی	۶	—
شفاء الاسقام	میرزانصیر	۱۲	طب
صدپند	عبیدزاکانی	۸	شامل صد اندرز طنزآمیز در بیان مفاسد اجتماعی و اخلاقی
صد کلمه یا مطلوب کل طالب	رشید و طواط	۶	ترجمه صد سخن از حضرت علی (ع)
صغیر سیمرغ	شهاب‌الدین سهروردی	۶	رساله‌ای عرفانی به نثر با زبان رمزی و تمثیلی
طبقات الصوفیه (ترجمه)	خواجه عبدالله انصاری	۵	کتاب عرفانی شامل احوال و گفته‌های عارفان که اصل عربی آن از ابوعبدالرحمان سلمی است.
ظفرنامه	شرف‌الدین علی یزدی	۹	در تاریخ خاندان تیمور

ظفرنامه	حمدالله مستوفی	۸	در تاریخ عرب و عجم به شعر
عالم‌آرای عباسی	اسکندربیک منشی	۱۱	در تاریخ صفویه
عرفات العاشقین	تقی اوحدی	۷	در تاریخ ادبیات و سرگذشت شاعران
فرهنگ جهانگیری	میرجمال‌الدین حسین انجو شیرازی	۱۰	فرهنگ‌نویسی
فی حالة الطفولیه	شهاب‌الدین سهروردی	۶	رساله‌ای عرفانی به نثر با زبان رمزی و تمثیلی
فیه مافیہ	مولوی	۷	مجموعه سخنان مولانا در مجالس
قابوسنامه	عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر	۵	پند و اندرز به فرزند مؤلف
کشکول	شیخ‌بهای	۱۰ و ۹	مطالب و لطایف گوناگون
کشف الاسرار	ابوالفضل میبدی	۶	در تفسیر قرآن به نثری عرفانی
کشف الحقایق	عزیزالدین نسفی	۷	در سیر و سلوک عرفانی
کشف‌المحجوب	ابوالحسن جلابی هجویری غزنوی	۵	در طریقت و اصول تصوف با نثری آراسته و زیبا
کلیله و دمنه	ابوالمعالی نصرالله منشی	۶	تمثیلهای، نصایح و داستانهای از زبان حیوانات
گلستان	سعدی شیرازی	۷	در حکایات و پند و اندرز و ...
لیاب‌الالباب	محمد عوفی	۷	در تاریخ ادبیات و سرگذشت شاعران
لطائف الطوائف	فخرالدین علی صفی	۱۰	در حکایات و لطیفه‌های شیرین به زبان طنز
لغت فارس	علی بن احمد توسی (اسدی توسی)	۵	لغت‌نامه
لغت موران	شهاب‌الدین سهروردی	۶	رساله‌ای عرفانی با زبان رمزی و تمثیلی
لغت‌نامه	علی اکبر دهخدا	۱۴	بزرگترین کتاب در معانی لغات و آوردن شواهد

لمعات	فخرالدین عراقی	۷	عرفان و سیر و سلوک عارفانه
لوايح	جامی	۹	عرفان
مجالس سبعة	مولوی	۷	خطابه‌های مولانا
مُجمل التواریخ	مؤلف نامعلوم	۶	در تاریخ عمومی جهان با تکیه خاص بر تاریخ قدیم ایران
مرزبان‌نامه	مرزبان‌بن رستم	۴	داستانهای پندآموز از زبان حیوانات و انسانها به زبان طبری
مرزبان‌نامه	سعدالدین وراوینی	۷	تمثیلهای و داستانهایی از زبان حیوانات به نثر مصنوع و مزین
مرصاد العباد	نجم‌الدین رازی	۷	در اصول و مبانی عرفان و تصوف
مسالك المحسنين	عبدالرحیم تبریزی طالبوف	۱۱	سفرنامه خیالی در انتقاد از ایران عصر قاجار
مصباح الهدایة	عزالدين محمود کاشانی	۷	در اصول و مبانی عرفان و تصوف
مکاتیب	مولوی	۷	مجموعه نامه‌های مولانا
موش و گربه	شیخ بهایی	۱۰ و ۹	داستان
نسامه تنسیر به گشسب	-	مهد ساسانی	ادبیات عصر ساسانی و فارسی میانه، ترجمه عربی از ابن مقفع، ترجمه فارسی از ابن اسفندیار
نامه‌های عین‌القضاة	عین‌القضاة همدانی	۵ و ۶	نامه‌های اوست که به آیات قرآنی و اشعار فارسی و عربی مزین است.
نزهة القلوب	حمدالمستوفی	۸	در موضوع جغرافیا
نفثة المصدور	شهاب‌الدین محمد زیدری	۷	در تاریخ عصر مغول
نفحات الانس	جامی	۹	در سرگذشت عارفان
نفسیه	عرفی شیرازی	۱۰	عرفان و تصوف
نکات و مراسلات	بیدل دهلوی	۱۱	نکته‌ها و نامه‌ها

هدایة المتعلمین فی الطب	ابوبکر اخوینی بخارایی	۴	در شیوه درمان بیماریها
هفت اقلیم	امین احمد رازی	۷	در تاریخ ادبیات و سرگذشت شاعران
یزدان شناخت	عین القضاة همدانی	۶	حاوی اساسی ترین اندیشه ها و آرای صوفیانه مؤلف.

۲- جدول آثار منظوم تاریخ ادبیات

نام کتاب	مؤلف	قرن	موضوع
آفرین نامه	بوشکور بلخی	۴	-
آئینه اسکندری	امیر خسرو دهلوی	۷	داستانی
اکبر نامه	فیضی فیاضی	۱۰	-
اسکندر نامه (اقبال نامه، شرف نامه)	نظامی گنجوی	۶	داستانی
الهی نامه	عطار نیشابوری	۶	عرفان
یزم وصال	وصال شیرازی	۱۳	-
بهمن نامه	آذری توسی	۹	شرح فتوحات سلاطین بهمنی هند
بوستان	سعدی	۷	اخلاق و تعلیم
پیر و جوان	میرزا نصیر جهرمی	۱۲	مناظره پیر و جوان درباره زندگی
تحریمة القلم	سنایی	۵ و ۶	عرفان
تحفة الاحرار	جامی	۹	عرفان و اخلاق
تحفة العراقرین	خاقانی	۶	شرح سفر خاقانی از حج
تسبیحة الابرار	جامی	۹	عرفان
جام جم	اوحدی مراغه‌ای	۷ و ۸	عرفان
جمشید و خورشید	سلمان ساوجی	۸	داستانی
جهانگیر نامه	طالب آملی	۱۱ و ۱۰	داستان
حديقة الحقیقه	سنایی	۵ و ۶	عرفان
خاوران نامه	ابن حسام خوسفی	۱۰	شرح دلاوری‌های حضرت علی (ع)
خداوند نامه	صبای کاشانی	۱۲ و ۱۳	مدح
خرد نامه اسکندری	جامی	۹	داستانی
خسرو و شیرین	نظامی گنجوی	۶	داستانی
خلد برین	وحشی بافقی	۱۰	داستانی

عرفان	۸ و ۷	اوحدی مراغه‌ای	ده‌نامه (منطق‌العشاق)
فلسفه	۶ و ۵	خیام	رباعیات
داستانی	۸ و ۷	خواجه‌ی کرمانی	روضه‌الانوار
داستانی	۸ و ۷	خواجه‌ی کرمانی	سام‌نامه
داستانی	۵ و ۴	عنصری	سرخ‌بت و خنگ بت
عرفان و اخلاق	۹	جامی	سلامان و أسال
عرفان و اخلاق	۹	جامی	سلسلة‌الذهب
داستانی	۱۰	فیضی فیاضی	سلیمان و بلقیس
داستانی	۱۱ و ۱۰	طالب‌آملی	سوز و گداز
عرفان	۶ و ۵	سنایی	سیرالعباد الی‌المعاد
داستانی	۵ و ۴	عنصری	شادبهر و عین‌الحیات
حماسی و تاریخ گذشته ایران	۴	فردوسی	شاهنامه
مدح	۱۳ و ۱۲	صبای کاشانی	شهنشاه‌نامه
داستان، عرفان و اخلاق	۱۱ و ۱۰	شیخ بهایی	شیر و شکر
داستانی	۷	امیر خسرو دهلوی	شیرین و خسرو
عرفان	۱۳ و ۱۲	ملا احمد نراقی	طاق‌دیس
عرفان	۶ و ۵	سنایی	طریق‌التحقیق
عرفان	۱۱	بیدل عظیم‌آبادی	طلسم حیرت
عرفان	۱۱	بیدل عظیم‌آبادی	طور معرفت
داستانی	۱۱ و ۱۰	شیخ بهایی	طوطی‌نامه
مدح و داستان	۱۳ و ۱۲	صبای کاشانی	عبرت‌نامه
عرفان	۱۱	بیدل عظیم‌آبادی	عرفات
-	۸	عبید زاکانی	عشاق‌نامه
عرفان	۷	فخرالدین عراقی	عشاق‌نامه یا ده‌نامه
عرفان	۶ و ۵	سنایی	عشق‌نامه

عقل نامه	سنایی	۵ و ۶	عرفان
غزلیات جلالیه	محتشم کاشانی	۱۰	غزل
غزلیات شمس	مولوی	۷	عرفان
فتوحات شاهجهانی	کلیم کاشانی	۱۱	مدح و شرح دلاوری‌ها
فراقنامه	سلمان ساوجی	۸	داستانی
فرهاد شیرین	عرفی شیرازی	۱۰	داستانی
فرهاد شیرین	وصال شیرازی	۱۳	داستانی
فرهاد شیرین	وحشی بافقی	۱۰	داستانی
قضا و قدر	طالب آملی	۱۱ و ۱۰	داستانی (اخلاق)
کارنامه بلخ	سنایی	۵ و ۶	عرفان
کمال نامه	خواجوی کرمانی	۷ و ۸	داستانی
گرشاسب نامه	اسدی طوسی	۴ و ۵	حماسی
گشتاسب نامه	دقیقی	۴	حماسی
گلشن صبا	صبای کاشانی	۱۲ و ۱۳	اخلاقی و تعلیمی
گل و نوروژ	خواجوی کرمانی	۷ و ۸	داستانی
لیلی و مجنون	نظامی گنجوی	۶	داستانی
لیلی و مجنون	جامی	۹	داستانی
مثنوی عرفانی	مولوی	۷	-
مثنوی به شیوه گلشن راز	صفای اصفهانی	۱۳ و ۱۴	عرفان
مجمع الابرار	عرفی شیرازی	۱۰	داستانی
مجنون و لیلی	امیر خسرو دهلوی	۷	داستانی
محیط اعظم	بیدل عظیم آبادی	۱۱	عرفان
مختار نامه	عطار نیشابوری	۶	عرفان
مخزن الاسرار	نظامی گنجوی	۶	اخلاق، عرفان
مرکز ادوار	فیضی فیاضی	۱۰	اخلاق، عرفان
مصیبت نامه	عطار نیشابوری	۶	عرفان
مطلع الفجر	امیر خسرو دهلوی	۷	اخلاق، عرفان

منطق الطیر	عطار نیشابوری	۶	عرفان
موش و گربه	عبید زاکانی	۸	طنز و انتقاد
ناظر و منظور	وحشی بافقی	۱۰	داستانی
نان و پنیر	شیخ بهایی	۱۱ و ۱۰	داستان، اخلاق، عرفان
نان و حلوا	شیخ بهایی	۱۱ و ۱۰	داستان، اخلاق، عرفان
نل و دمن	فیضی فیاضی	۱۰	داستانی
وامق و عذرا	عنصری	۵ و ۴	داستانی
ویس و رامین	فخرالدین اسعدگرگانی	۵	داستانی عاشقانه
هشت بهشت	امیر خسرو دهلوی	۷	داستانی
هفت کشور	فیضی فیاضی	۱۰	داستانی
همای و همایون	خواجوی کرمانی	۸ و ۷	داستانی
یوسف زلیخا	جامی	۹	داستانی
یوسف و زلیخا	آذر بیگدلی	۱۲	داستانی

۳- جدول شاعران و نویسندگان تاریخ ادبیات

نام	قرن	آثار و درون‌مایه
آذر بیگدلی	۱۲	مثنوی یوسف و زلیخا - تذکره آتشکده در تاریخ ادبیات و سرگذشت شاعران
آذری توسی	۹	منظومه تاریخی بهمن‌نامه در شرح سلطنت سلاطین بهمنی هند
ابن حسام خوشفی	۱۰	خاوران‌نامه بر وزن شاه‌نامه، موضوع: جنگهای علی (ع)
* ابن یمین	۸	دیوان شعر و به هنر قطعه‌سرایی مشهور است.
ابوالحسن جلابی	۵	کشف‌المحجوب (نثر عارفانه)
هجویری غزنوی		
* ابوالفضل بیهقی	۵	تاریخ بیهقی (مسعودی) تاریخ عصر مسعود غزنوی
ابوالفرج رونی	۵	دیوان شعر دارد و از پیشگامان تغییر سبک در هند بوده است.
ابوالفضل علامی	۱۰	تاریخ آئین اکبری، تاریخ اکبرنامه در آداب و رسوم و آئین‌ها و دانشهای عصر مؤلف
ابوالقاسم لاهوتی	۱۴	دیوان اشعار و از پیشگامان تحول در عصر بیداری و از طرفداران طبقه کارگر
* ابوالمعالی نصرالله منشی	۶	ترجمه کلیله و دمنه عربی به نثر فنی توجه: اصل کتاب به سانسکریت است که برزویه طیب آن را به فارسی میانه برگردانده و در قرن دوم این سقفع آن را به عربی ترجمه کرده است.
ابوالمفاخر باخرزی	۷	اوراد الاحباب (عرفانی)
ابوبکر عتیق نیشابوری	بیهقی	تفسیر سوراآبادی (نثر دینی)
ابوریحان محمدین احمد بیرونی	۴ و ۵	التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، نجوم، هندسه و حساب
ابوطیب مُصعبی	۴	به عربی و پارسی شعر می‌سروده است. اشعارش در تاریخ بیهقی آمده است.

* کتبه اسامی که با (**) مشخص شده‌اند، نامهایی اند که در مثنون ادب نیز آمده‌اند.

ابومنصور محمد بن عبدالرزاق	۴	شاهنامه ابومنصوری اولین نثر مستقل فارسی
* ابوالفتح رازی	۶	(۱) روض الجنان و روح الجنان، (۲) شرح شهاب الاخبار، (۳) رساله یوحنا، (۴) رساله حسنیه
ادیب الممالک فراهانی	۱۴ و ۱۳	دیوان اشعار در قالبها و موضوعهای گوناگون
ابوعلی سینا	۵ و ۴	دانشنامه علایی از اوست و بسیاری دیگر از قبیل شفا و قانون
* اسدی طوسی	۵ و ۴	لغت فرس که اولین لغت نامه مدون فارسی است و مناظرات در قالب قصیده و گرشاسب نامه در قالب مثنوی از اوست.
امیر خسرو دهلوی	۷	دیوان اشعار، خمسه یا پنج مثنوی به نامهای مطلع الفجر در عرفان، شیرین و خسرو (عاشقانه)، مجنون و لیلی (عاشقانه)، آیین اسکندری و هشت بهشت.
* انوری	۶	ابتدا خاوری تخلص می کرد. بیشتر شهرتش به قصاید است. دیوان اشعارش در قالبهای مختلف است.
اوحدی مراغه ای	۸ و ۷	دیوان اشعار، ده نامه یا منطق العشاق در مباحث عاشقانه و عارفانه، جام جم در موضوعات اجتماعی و عرفانی (به نظم)
* ابوسعید ابی الخیر	۵	کتاب اسرار التوحید اثر محمد بن منور درباره شرح حال اوست.
ابوبکر اخوینی بخارایی	۴	هدایة المتعلمین فی الطب در زمینه پزشکی از اوست.
* ابوعلی بلعمی	۴	تاریخ بلعمی از اوست.
امیر معزی	۵	دیوان اشعار که عمده شعرش مدح و توصیف است.
امین احمد رازی	۷	کتاب هفت اقلیم از اوست.
* بوشکور بلخی	۴	مثنوی آفرین نامه از اوست.
* بهار	۱۴ و ۱۳	دیوان اشعار در قالبها و موضوعهای گوناگون، مجموعه مقالات و دیگر آثار نثر، تصحیح تاریخ سیستان و مجمل التواریخ؛ تألیف سبک شناسی، تاریخ تطوّر فارسی و تاریخ احزاب سیاسی

تقی الدین کاشی	۹	خلاصه الاشعار، شرح احوال شاعران
تقی اوحدی	۷	عرفات العاشقین، شرح احوال شاعران
* جامی	۹	دیوان اشعار، مثنوی های سلسله الذهب، سلامان و اقبال، تحفة الاحرار، تسبیحة الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامه اسکندری، آثار نثر: بهارستان، نفحات الانس، لوائح، اشعة اللمعات.
جلال الدین دوانی	۷	اخلاق جلالی از جمله کتابهای تاریخی اوست.
* جمال الدین عبدالرزاق	۶	دیوان اشعار در قالب و موضوعات مختلف دارد. ترکیب بند او در ستایش پیامبر اکرم (ص) مشهور است.
جیمز موریه	۱۳	نویسنده کتاب حاجی بابا اصفهانی
* حافظ	۸	از بزرگترین شاعران عارف مسلک و غزلسرا. دیوان شعری از او باقی است.
بیدل عظیم آبادی	۱۱	دیوان شعر و مثنوی های عرفات، طلسم حیرت، طور معرفت، محیط اعظم
جبلی (عبدالواسع)	۶	از پیشگامان تغییر سبک شعر فارسی است. دیوان شعری هم دارد.
حزین لاهیجی	۱۱	دیوان شعر، تاریخ حزین، تذکرة حزین
حکیم هندی	نامعلوم	سندبادنامه از اوست (ترجمه ظهیری سمرقندی در قرن ۶)
حمدالله مستوفی	۸	(۱) تاریخ گزیده، (۲) نزهة القلوب، (۳) ظفرنامه
* خاقانی	۶	(۱) دیوان اشعار، (۲) تحفة العراقین (سفرنامه حج)، (۳) منشآت
خواجوی کرمانی	۷ و ۸	دیوان اشعار (صنایع الکمال و بدایع الجمال) سام نامه در شروع جنگهای سام نیای رستم، همای و همایون (عاشقانه)، گل و نوروز (عاشقانه)، روضه الانوار (عرفان و اخلاق)، کمال نامه در عرفان و گوهرنامه، رساله اللباده و سبع المثانی و رساله مناظره شمس.
* خواجه عبدالله انصاری	۵	رسائل: مناجات نامه، محبت نامه، منازل السائرین (به عربی)، زاد العارفين، ذم الکلام واهله، ترجمه طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری

※ خواجه نصیرالدین توسی	۷	اخلاق ناصری (از جمله کتب اخلاقی) از اوست.
خواجه نظام الملک	۵	سیاستنامه در مورد آداب کشورداری
خیام	۵ و ۶	نوروزنامه به نثر و رباعیات از آثار اوست.
دقیقی	۴	قسمتهایی از شاهنامه که گشتاسب نامه نامیده می شود از اوست. و اشعار غنایی دیگری نیز دارد.
※ دهخدا	۱۳ و ۱۴	دیوان اشعار، چرند و پرند، امثال و حکم، لغت نامه
رابعه بنت کعب قزدری	۴	دیوان اشعار، نخستین بانوی ایرانی که شعر سروده است.
رشید و طواط	۶	دیوان اشعار، منشآت، حقائق السحر، صد کلمه یا مطلوب کل طالب
※ رشیدالدین ابوالفضل میبیدی	۶	تفسیر عارفانه قرآن مجید به فارسی در سه بیت
※ رودکی	۴	هزار بیت از اشعارش باقی است و ابیاتی از مثنوی های کلیله و دمنه، سندبادنامه.
سام میرزا شاهزاده صفوی	۱۰	تحفه سامی (تذکره) در شرح احوال شاعران و نویسندگان
سحاب	۱۲ و ۱۳	دیوان اشعار، کتاب سحاب البکا در مرثیه سرایی، رشحات سحاب در تذکره شاعران معاصر خویش
※ سعدالدین وراوینی	۷	مرزبان نامه، حکایات و تمثیلات از زبان حیوانات به نثر فنی
※ سعدی	۷	کلیات اشعار در قالبهای مختلف، بوستان یا سعدی نامه در حکمت و اخلاق، گنجستان شاهکار نثر فارسی، صاحبیه، مجالس پنجگانه
سروش اصفهانی	۱۳	(۱) شمس المناقب، (۲) روضة الانوار. تارخ در کتابی به نام هزار و یک شب جمع شده است.
سلمان ساوجی	۸	دیوان اشعار (قصیده بدایع الاسحار و دیگر فصاید) دو منظومه به نامهای جمشید و خورشید، فراغ نامه.
※ سنایی	۵ و ۶	دیوان اشعار، حذیقه الحقیقه (مثنوی عرفانی)، سیر العباد الی المعاد، طریق التحقیق، گار نامه بلخ و مثنوی های عشق نامه. غزل نامه و تحریمه الفلم و نوشته هایی با عنوان مکاتیب

سید اشرف الدین گیلانی	۱۳ و ۱۴	دیوان اشعار، مجموعه اشعاری که در روزنامه نسیم شمال چاپ می شد.
سید محمد شعله	۱۲	از جمله شعرای پیشگام دوره بازگشت ادبی
سیف فرغانی	۸	دیوان اشعار در قالبها و موضوعهای مختلف
* شمس قیس رازی	۷	المعجم فی معاییر اشعار العجم در فنون ادبی، عروض و قافیه
* سهروردی	۷	(۱) حکمة الاشراق، (۲) فی حالة الطفولية، (۳) لغت موران، (۴) رسالة العشق، (۵) سفیر سیمرخ، (۶) رسالة الطیر، (۷) روزی با جماعت صوفیان، (۸) آواز پر جبرئیل
منه‌الدين عبد الله شیرازی (وصاف الحضرة)	۷	تاریخ و صاف (تاریخ عصر مغول)
منه‌الدين ابن محمد زیدی	۷	نفثة المصنوع (تاریخ عصر مغول)
* شهید بلخی	۴	دیوان اشعار، به زبان عربی و فارسی شعر می سروده است.
شیبانی	۱۳ و ۱۴	دیوان اشعار در قالبها و موضوعهای گوناگون
شیخ بهایی	۱۰ و ۱۱	تشریح الافلاک و خلاصة الحساب، کشکول، به نثر و اشعار فارسی او شامل منظومه های نان و حلوا، شیر و شکر، نان و پنیر، طوطی نامه و کتاب موش و گربه به نثر
* صائب تبریزی	۱۱	دیوان اشعار و مثنوی قندهارنامه و مجموعه سفینه از اوست.
صباحی بیدگلی کاشانی	۱۲	دیوان اشعار
صبای کاشانی	۱۲ و ۱۳	دیوان اشعار، خداوندنامه در بیان معجزات پیامبر، عبرت نامه در مدح فتحعلی شاه (به تقلید از تحفة العراقین خاقانی)، گلشن صبا (به تقلید از بوستان سعدی)، شهنشاه نامه در پادشاهی فتحعلی شاه و جنگهای عباس میرزا
صفای اصفهانی	۱۳ و ۱۴	دیوان اشعار و یک مثنوی به شیوه گلشن راز شیخ محمود شبستری

صنهای قمی	۱۲	دیوان اشعاری از او موجود است.
طالب آملی	۱۱ و ۱۰	دیوان اشعار، مثنوی‌های قضا و قدر، سوز و گداز و جهانگیرنامه
طیب اصفهانی	۱۲	دیوان اشعاری از او موجود است.
ظهیر فاریابی	۶	دیوان اشعاری در موضوعات و قالبهای گوناگون دارد.
عارف قزوینی	۱۳ و ۱۴	دیوان اشعاری همراه با تصنیفهای بسیار زیبا دارد.
عاشق اصفهانی	۱۲	دیوان اشعاری از او باقی است.
عبدالرحیم تبریزی (طالبوف)	۱۳ و ۱۴	سفرنامه‌ای خیالی برای تصویر ایران عصر قاجار با لحنی انتقادی و حسرت‌آمیز
عبید زاکانی	۸	دیوان اشعار شامل انواع شعر، مثنوی‌های عشاق‌نامه و موش و گربه (طنز)، آثار نثر: اخلاق‌الاشراف، ریش‌نامه در بیان مفاسد اجتماعی، صد پند در انتقاد از اجتماع و رساله دلگشا و تعریفات.
عشقی	۱۳ و ۱۴	دیوان اشعار شامل انواع گوناگون شعر از جمله سه تابلو مریم و ایده‌آل
عرفی شیرازی	۱۰	دیوان اشعار، مثنوی مجمع‌الابکار، رساله نفسیه به نثر در تصوف، مثنوی ناتمام فرهاد و شیرین
عزالدین نسفی	۷	(۱) انسان کامل، (۲) کشف‌الحقایق (عرفان)
عزالدین محمود کاشانی	۷	مصباح‌الهدایه (عرفان)
عطار نیشابوری	۶	دیوان شعر، منطق‌الطیر (عرفانی)، الهی‌نامه (داستان تمثیلی)، مصیبت‌نامه (در گرفتاری‌های سالک)، مختارنامه (رباعیات عرفانی)، تذکرة‌الاولیا (شرح حال عرفانی)
✱ عطاءملک جوینی	۷	تاریخ جهانگشای جوینی
علی اسفندیاری	۱۴	نیمایوشیخ لقب او است که بنیانگذار شعر نیمایی است.
عنصری	۴ و ۵	دیوان اشعار، مثنویهای شادبهر و عین‌الحیات، سرخ بت و خنگ بت، وامق و عذرا

تمهیدات، نامه‌ها، یزدان‌شناخت	۶	※ عین‌القضات همدانی
روضه‌العقول	۶	غازی ملطیوی
دیوان اشعار به زبان فارسی و اردو و کتابی به نام منشآت	۱۳	غالب دهلوی
حبیب‌السیر (در تاریخ)	۱۰	غیاث‌الدین محمد شیرازی (خواندمیر)
منظومه ویس و رامین که نخستین اثر داستانی ایران پیش از اسلام از اوست و تعداد کمی شعر دیگر هم دارد.	۵	فخرالدین اسعدگرگانی
دیوان شعر، مثنوی عشاق‌نامه یا ده‌نامه در مباحث عرفانی، لمعات به نثر و نظم در عرفان و سیر و سلوک	۷	فخرالدین عراقی
لطائف‌الطوائف (طنز)	۱۰	فخرالدین علی صفی
سمک عیار (داستان)	۶	فرامرزی خداداد
دیوان اشعارش مشتمل بر چند هزار بیت شعر در موضوعات مختلف	۵ و ۴	فرخی سیستانی
دیوان شعر از او باقی است.	۱۴ و ۱۳	فرخی یزدی
شاهنامه، مجموعه تاریخ و فرهنگ اقوام ایرانی را به نظم سروده است و به سه دوره اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود.	۴	فردوسی
دیوان شعری از او باقی است.	۱۳	فروغی بسطامی
تفسیر قرآن به نام سواطع‌الالهام، مثنوی‌های مرکز ادوار، سلیمان و بلقیس، نل و دمن، هفت کشور، اکبرنامه و دیوان شعر	۱۰	فیضی فیاضی
دیوان اشعار و کتابی به نام پریشان به سبک گلستان	۱۳	قائنی
منشآت	۱۳	※ قائم‌مقام فراهانی
دیوان شعر در قالب‌های مختلف و کتاب تفاسیر فی اللغة الفرس	۵	قطران
دیوان اشعار در موضوعات مختلف	۶	قوامی رازی
بر مذهب شیعی بوده و او را پرچمدار ادبیات شیعی لقب داده‌اند. ابیاتی محدود از او باقی مانده است.	۴	※ کسایی

دیوان اشعار، مثنوی فتوحات شاهجهانی	۱۱	کلیم کاشانی
دیوان اشعار	۶	* کمال‌الدین اصفهانی
(۱) براهین العجم (اصول و قواعد شعر)، (۲) ناسخ التواریخ	۱۳	لسان‌الملک سپهر
دیوان شعر	۶	مجیر بلیقانی
دیوان شعر و اثری ناتمام به سبک گلستان سعدی	۱۲ و ۱۳	مجموعه اصفهانی
دیوان شعر، مجموعه غزلیات جلالیه و ترکیب‌بند معروف به دوازده‌بند درباره کربلا و مرثیه‌ای در سوک برادر	۱۰	* محتشم کاشانی
برهان قاطع از جمله آثار اوست. (فرهنگ لغات)	۱۰	محمد بن حسین خلف تبریزی
تفسیر طبری	۳	محمد بن جریر طبری
ترجمان‌البلاغه (ادبی)	۵	محمد بن عمر رادویانی
اسرارالتوحید در شرح احوال شیخ ابوسعید ابی‌الخیر	۶	* محمد بن منور
لباب‌الالباب (تذکره و تاریخ ادبیات)، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات	۷	* محمد عوفی
دیوان اشعاری از او باقی است.	۱۴	محمودخان ملک‌الشعرا
مرزبان‌نامه به زبان طبری	۴	* مرزبان بن رستم
دیوان اشعار و عمده شعرتش به خاطر حبسیات اوست.	۵	* مسعود سعد سلمان
از پیشگامان نهضت دوره بازگشت ادبی است و دیوان اشعاری از او باقی است.	۱۲	مشتاق اصفهانی
(۱) دیوان غزلیات، (۲) مثنوی طاق‌دیس	۱۲ و ۱۳	ملا احمد نراقی
دیوان شعر در قالبها و موضوعهای مختلف، قالب مسمط اختراع اوست.	۵ و ۲	* منوچهری
مثنوی عرفانی، غزلیات شمس، فیه مافیه، مجموعه سخنان مولانا، مجالس سبعة و مکاتیب از آثار اوست.	۷	* مولوی
دره نادری و جهانگشای نادری، در تاریخ عصر نادری و ذکر فتوحات او به نثر فنی	۱۱	میرزا مهدی خان استرآبادی
روضه‌الصفا (تاریخ)	۹	میرخواند
شفاء‌الاسقام در طب و جام‌گیتی‌نما در حکمت، دیوان اشعار و مثنوی پیر و جوان	۱۲	میرزا نصیر

دیوان اشعار، سفرنامه، خوان اخوان، زادالمسافرین، جامع الحکمتین	۵	※ ناصر خسرو
راحة الصدور (تاریخی)	۶ و ۷	نجم الدین راوندی
مرصادالعباد (عرفانی)	۷	※ نجم الدین رازی
مجموعه آثار او به نام گنجینه نشاط معروف است.	۱۲ و ۱۳	نشاط اصفهانی
چهارمقاله از اوست.	۴	نظامی عروضی
مخزن الاسرار در عرفان، خسرو و شیرین (عاشقانه)، لیلی و مجنون (عاشقانه)، هفت پیکر یا هفت گنبد یا بهرام نامه (داستان)، اسکندرنامه شامل شرفنامه و اقبالنامه در سرگذشت اسکندر	۶	※ نظامی گنجوی
دیوان شعر	۱۰	نظیری نیشابوری
تغییردهنده سبک شعر فارسی در دوره معاصر، مجموعه اشعار شامل دو بخش نظم و نامه های او چاپ شده است.	۱۴	نیمایوشیج
دیوان شعر، مثنوی ناظر منظور و خلد برین، فرهاد و شیرین	۱۰	وحشی بافقی
اخلاق محسنی (اخلاق)	۷	واعظ کاشفی سبزواری
دیوان اشعار، مثنوی بزم وصال، فرهاد و شیرین وحشی را تکمیل کرد. اطواق الذهب زمخشری را به پارسی برگرداند. صبح وصال را به طرز گلستان نوشت.	۱۳	وصال شیرازی
دیوان شعر و ترجیع بندی معروف در ستایش خدا دارد.	۱۲	※ هاتف اصفهانی
آثاری به نظم و نشر دارد.	۱۳	یغمای جندقی
تجارب السلف در تاریخ خلفا و وزرای اسلام	۸	هندوشاه نخجوانی

بخش ششم

املا و معنی لغات و اصطلاحات

«آ»

پیغمبر (ص) نقل شده باشد، اثر گویند؛

جمع اثر و اثر

آثام: گناهان (جمع اثم)

آثمه: گناهکاران (جمع اثم)

آجال: اجلها، مرگها (جمع اجل)

آدمیت: انسان بودن، اخلاق و صفات

پسندیده آدمی داشتن

آرمان: آرزو، امید

آز: حرص، طمع

آزر: نام پدر ابراهیم (ع) و به قولی عمومی

اوست که گویا به بتگری و بت‌تراشی

معروف است.

آزم: شرم، حیا

آستین افشاندن: کنایه از پشت پا زدن به

چیزی و ترک گفتن است؛ و به معنی رقص

کردن و دست‌افشانی نمودن.

آسیاسنگ: سنگ آسیا که بزرگ و سنگین

آب: اعتبار، شرف، سرافرازی

آبا و اجداد: پدران و نیاکان، (جمع آب و

جد)

آب دیده: اشک

آب روی: آبرو، جاه

آب گرم: اشک

آبنوس: درختی است از تیره پروانه‌واران که

در هند و برخی نقاط آفریقا می‌روید، چوب

آن سخت و سیاه‌رنگ است.

آتش برکردن: آتش برافروختن: فعل

«برکردن» در قدیم به معنای روشن کردن در

مورد چراغ، شمع و امثال اینها به کار

می‌رفت.

آتشین آب: آب گرم و کنایه از اشک

آثار: نشانه‌ها (اهل حدیث آنچه را که از

است.

آسیب خرطوم: برخورد و تماس خرطوم
آغاجی: حاجب و پرده‌دار، پادشاه که
وسیلهٔ رسانیدن مطالب و مکتوبات بین
پادشاهان و امیران و اعیان دولت بود.
آغار: چیزهایی که به گِل و لای آمیخته
باشد.

آفاق: افقها، کرانه‌های آسمان، اطراف، عالم
(جمع افق)

آکنده: پُر، انباشته

آلام: دردها، رنجها (جمع آلم)

آلت: وسیله، ابزار

آل: خاندان، دودمان

آلودگی: ناپاکی و بدکاری

آمال: آرزوها (جمع امل)

آمدشد: آمد و شد، رفت و آمد

آمین: برآور، بپذیر، چنین بادا

آنات: لحظه‌ها (جمع آن)

آویزه: گوشواره

آهخته: کشیده، برکشیده

آه صور آوا: آهی که آهنگ و صدای آن

مانند صدای صور (شیپور قیامت و
رستخیز) است.

آهوتک: مانند آهو در دویدن، آهو دو؛

استعاره از اسب مجنون

آهو: دو معنی دارد: الف) جانوری دونده،

بسیار سریع و چابک، با دست و پای بلند و

چشمان زیبا که دارای انواع مختلف است.

ب) عیب و نقص، بدی

آیات: نشانه‌ها، علامتها (جمع آیه)

آینه: استعاره از دل و ضمیر

آیو: آید، بیاید (فعل مضارع التزامی)

«ا، ا، ا»

أئمه: پیشوایان، امامان (جمع امام)

أبجد: نام نخستین صورت از صورتهای
هشتگانهٔ حروف (أبجد، هوز، حطی، کلیم،
سغنص، قَرَشْت، ثخِذ، ضظغ) که هر حرف
معادل یک عدد (الف=۱، ب=۲، ج=۳، د=۴، ه=۵، و=۶، ز=۷، ح=۸، ط=۹، ی=۱۰، ک=۲۰، ل=۳۰، م=۴۰، ن=۵۰، س=۶۰، ع=۷۰، ف=۸۰، ص=۹۰، ق=۱۰۰، ر=۲۰۰، ش=۳۰۰، ت=۴۰۰، ث=۵۰۰، خ=۶۰۰، ذ=۷۰۰، ض=۸۰۰، ظ=۹۰۰، غ=۱۰۰۰) بوده است.

ابدالدهر: همیشگی، دائم

ابدال: نجیبان، شریفان، عده‌ای معلوم از
نیکان و خاصان خدا که هیچگاه زمین از آنها
خالی نیست و هرگاه یکی از آنان بمیرد،
خدا دیگری را به جای او برانگیزد و جهان
به وسیلهٔ ایشان برپای است و به قولی هفت
یا هفتاد نفرند.

أبدیت: همیشگی، جاودانگی و بی‌مرگی.

آفریدگار

ابراهیم ادهم: ابراهیم پسر ادهم (اضافهٔ

ثبوت)

ابریق: آفتابه، معرب کلمهٔ فارسی «آبریز»

است.

إحرام بر دوش اندازند و بر کمر بندند.	أَبْعَاض: جُزءها، اجزاء (جمع بَعْض)
إحسان: خوبی، بخشش	أَبْلَاح: رسانیدن نامه یا پیام (مصدر باب
احمر: سرخ	افعال از بَلَّغ)
أَحْیَا: زندگان (جمع حَی)	ابواب: درها (جمع باب)
إحیا: زنده کردن	ابهام: پوشیدگی، پیچیدگی
إخبار کردن: آگاه کردن، اعلام کردن	أَبِیت طبع: مقام بلند و رفیع طلبیدن، بلندی
اختداع: خدعه کردن، نیرنگ بازی (مصدر	همت
باب افتعال از خَدَعَ)	ایبورد: شهری در شمال خراسان
إختلاف: رفت و آمد	أَتْبَاع: پیروان (جمع تابع)
إختلال حواس: پراکندگی و پریشانی	إِتْقَان: محکم ساختن
حسها	إِتْیَان: آوردن، انجام دادن کاری
اختیار: آگاهی، آزمایش	اجتهاد: کوشیدن، جدّ و جهد کردن،
أَخَذ: گرفتن، به معنی رشوه گرفتن هم آمده	استادی و مهارت در امور علمی
است. (از موجبات اخذ و طمع ... - متون	أَجَل: بزرگوارتر، جلیل‌تر، بزرگوار
اول)	أَجَلَه: بزرگان (جمع جلیل)
إخلاص: دوستی خالص داشتن، عقیده	اجماع کلی: اتفاق عقیده، رأی همگانی
پاک داشتن	أَحَادِیث: آنچه از معصوم رسیده باشد،
أَخْلَاط: اجزاء (جمع خِلَط)	خواه پیغمبر (ص) باشد یا امام و خبر: آنچه
إدبار: بدبختی، سیه‌روزی	از غیر معصوم رسیده باشد.
ادکن: تیره، سیاه‌رنگ	أَحْبَاب: دوستان، یاران (جمع حَبِیب)
ادیب عشق: ادیب: معلّمی که در مکتبخانه	احتجاج: حجت آوردن، دلیل و برهان
به کودکان نوشتن و خواندن می‌آموخت،	آوردن
استاد (اضافه تشبیهی)	احتمال نکنند: تحمّل نکنند
أَدِیم: چرم مهیا و ساخته شده، پوست	أَحْجَار: سنگها (جمع حَجَر)
دباغی شده (با ارزش‌تر از کیمُخت)	أَحَد: یکی، یگانه، یکتا، یکی از نامهای
ارادت: اراده، خواست، اخلاص در دوستی	خدا
و دل‌بستگی	إحرام: بر خود حرام کردن
أرباب معرفت: عارفان، مردان حق،	إحرام: در اصل آهنگ حج کردن، ضمناً به
صاحب‌نظران	معنی دو چادر نادوخته است که در ایام

ارباب مودّت: صاحبان دوستی، دوستان
 ارتجاع: بازگشتن، بازگشت، از نظر سیاسی
 نیروهای مخالف جهش و انقلاب،
 طرفداران بر جای ماندن نظام کهنه
 ارتزاق (ارتزاق کردن): رزق و روزی
 یافتن

ارثماطیقی: علم حساب نظری
 ارحنا یا بلال: ما را آسایش بخش ای بلال
 (حدیث نبوی) بلال: از یاران قدیمی و
 مؤذن پیغمبر (ص)
 ارض: زمین
 ارض موعود: سرزمین وعده داده شده،
 سرزمین کنعان که حضرت موسی (ع)
 بنی اسرائیل را وعده دیدار و بازگشت بدانجا
 داده بود.

ارغنون: سازی که یونانیان و رومیان
 می نواختند و در افسانه‌ها اختراع آن را به
 افلاطون نسبت می دهند. (ارگ امروزی)
 ارقم: نوعی از مار که زهری سخت کشنده
 دارد، مار سیاه و سفید
 آریکه: تخت آراسته، هر چه بر آن تکیه زنند
 و بنشینند.

از آنچه: زیرا که

إزار: شلوار

إزاربند: بند شلوار

إزالت حاجت: برطرف کردن نیاز و

نیازمندی

از بالا درگشتن: از بالا افتادن، از بالا سقوط

کردن

از بر: از بالای، از اوج
 از پیش خود بازداشتن: از نزد خود نراندن
 ازدحام: جمعیت، انبوهی، فراهم آوردن
 از در: از جهت، از روی

از قبل: از طرف
 ازل: زمان بی آغاز، بی آغازی (در مقابل ابد)
 ازلی: همیشگی، دیرین، قدیم

از موجب خرد: به دلیل خرد، از روی خرد
 ازهار: شکوفه‌ها، گل‌ها (جمع زهر و زهره)
 ازیرا: زیرا

اساطیر: افسانه‌ها، قصه‌ها (جمع اسطوره)
 استبداد: خودرأیی، فرمانروایی بدون
 مشورت با قوه قانونگذاری، به خودی خود
 کار کردن

استثمار: میوه چیدن و در اصطلاح از رنج
 دیگری برخوردار شدن، بهره گرفتن و سوء استفاده
 از نیروی کار و حاصل زحمت افراد

استحقار: کوچک و حقیر شمردن
 استخاره: طلب خیر کردن، تفأل به قرآن
 برای اقدام به کاری، فال نیک زدن با تسبیح
 یا قرآن

استخبار: کسب خبر کردن، آگاهی به دست
 آوردن

استخفاف: خوار شمردن، خوار داشتن

استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن،
 رهانیدن

استرشاد: طلب راهنمایی کردن، راهنمایی
 خواستن

استسقا: طلب آب کردن، مرضی که در آن

حالت بیمار همیشه احساس تشنگی کند.
 استشارت: مشورت کردن، نظر کسی را
 جویا شدن
 استضعاف: ناتوان شمردن، ضعیف دانستن
 استظهار: پشتگرمی
 استعباد: به بندگی گرفتن
 استعلا: برتری
 استعمار: در لغت به معنی آباد کردن و در
 اصطلاح نفوذ ممالک قوی به صور گوناگون
 در دیگر کشورها به بهانه آباد کردن آنها و در
 واقع برای از بین بردن اصالت معنوی و
 منابع طبیعی آنها و وابسته کردن آن ممالک
 استغراق: فرو رفتن
 استغنا: بی نیازی، توانگری، حالتی
 صوفیانه که آن بی نیازی از غیر خداست.
 استفاده: در جمله هایی مانند «از کتاب
 محمد زکریا استفاده می شود که ...»:
 برآوردن، معلوم شدن
 استفاضه: فیض گرفتن، طلب فیض کردن
 استقصای بلیغ: سعی و کوشش بسیار و
 کامل
 استکتاب: رونوشت برداشتن، نسخه
 برداشتن
 استمرار: پیایی، پشت سر هم
 استنباط: دریافت معنی و مفهوم چیزی با
 دقت و تیزهوشی
 استنساخ: نسخه برداشتن از کتابی
 استیصال: درمانده و بیچاره شدن،
 درماندگی، ناچاری، از بیخ برکندن، درمانده

و نابود کردن
 استیناص: اُلُت، انس گرفتن
 اسحار: بامدادها؛ در برابر افطار به کار رفته
 است، سپیده دمها (جمع سحر)
 اسکندریه: شهر و بندری در مصر
 اسلیمی: از طرحهای اساسی و قراردادهای
 هنرهای تزئینی ایرانی، مرکب از پیچ و
 خمهایی متعدد که انواع مختلف آن با
 شباهت به عناصر طبیعت مشخص
 می گردد. (مُمال و مبدل اسلامی)
 اسماع: شنوایدن، به گوش کسی رساندن
 اشباح: تنها، سایه ها (جمع شبح)
 اشغال: کارها (جمع شغل)، اشغال ریا:
 کارهایی که جهت تظاهر و خودنمایی باشد.
 اشکار: شکار، صید
 اشکبوس: نام پهلوانی تورانی
 اشمنزاز: بیزاری
 اصابت: درست اندیشیدن
 اصالت: با نژاد بودن، اصیل بودن، شرافت
 داشتن
 اصحاب: یاران، نزدیکان (جمع صاحب)؛
 آنان که پیغمبر (ص) را ادراک کرده اند.
 اصطلاح سازی: ساختن اصطلاحات
 علمی و فنی
 اصول (علم اصول): علمی که با آن بتوان
 احکام شرعی فرعی را از منابع چهارگانه
 (قرآن، حدیث، عقل و اجماع) دریافت.
 اضطراب می کردند: اظهار ناراحتی و
 بی تابی می کردند.

اَعْيَان: سرشناسان، بزرگان (جمع عین)	اَطْلَال: خرابه‌ها، آثار (جمع طَلَل)
اِغْتِرَاب: از دیار خویشتن دور گردیدن	اَطْلَس: پرنیان، دیبا، پارچه ابریشمی
اَغْرَاض: خواستها، آرزوها، مرادها، هدفها، مقاصد (جمع غَرْض)	اَطْنَاب: بسیار گفتن، به تفضیل گفتن، سخن به درازا کشاندن
اَغْلَال: بندهای آهنین، زنجیرها (جمع غُل)	اَعْبَاء: گرانیها، سختیها، (جمع عِب)
اَفَادَت (= افاده): بهره دادن، فایده دادن، سود رساندن	اِعْتَاب: آستانه‌ها، مکانهای مقدس که زیارتگاه مردم است (جمع عَتَبه)
اِفْتِتَاح کردن: آغاز کردن و گشودن	اِعْتَبَار کردن: مورد توجه قرار دادن، مهم شمردن، عبرت گرفتن
اِفْرَاط و تَفْرِیط: افراط، زیاده‌روی در کاری و گذراندن از حد است و تفریط عکس آن است یعنی کوتاهی و نُقْصَان	اِعْتِدَال: تناسب اندام، راست قامتی، راستی
اِفْرَاطی: تندرو، نامعتدل (صفت نسبی از افراط)	اِعْتِكَاف: گوشه‌نشین شدن، در مسجد مقیم شدن برای عبادت
اَفَرَنگ: فرنگ	اِعْتِلَال: بیمار شدن، علت (بیماری)
اَفْسوس: دریغ و حسرت و اندوه	داشتن، آمدن حروف عِلَّه (و، ا، ی) در کلمات و تغییر آنها
اِفْطَار: گشودن روزه	اِعْجَاز: معجزه کردن، انجام امری خارق عادت (خلاف عادت) که دیگران از آوردن آن عاجز باشند.
اَفْغان شال: نام محله‌ای در غزنین	اِعْرَابی: عرب بادیه‌نشین، عرب بیابانی، منسوب به اعراب
اَفْگار: آزرده، خسته، مجروح	اِعْزَاز: ارجمند کردن، گرامی داشتن
اِقْتِبَاس: گرفتن، گرفتن مطلب از کتاب یا نوشته‌ای، اخذ کردن، فراگیری و در اصطلاح بدیع، اندکی از قرآن یا حدیث در عبارت خود آوردن بی‌اشارت.	اِعْرَاض کردن: روی گردانیدن
اِقْتِصَار کردن: اکتفا کردن، بسنده کردن	اِعْرَاض نمود: دوری کرد، روی برگردانید، خودداری کرد
اِقْتِضَا کردن: مناسب بودن، لازم بودن	اِعْلَام: آگاه کردن، دانا کردن
اَقْرَان: همالان، نزدیکان (جمع قِرْن)	اَعْمَال: شغلها، کارها، جمع عمل
اَقْصی: دورترین جا، دورتر	اَعْمی: نابینا
اِقْلیم: مملکت، سرزمین	اِعْوَان: یاران، یاریگران (جمع عَوْن)
اِقْنَاع شدن: قانع شدن، خرسند شدن	مددکاران، پشتیبانان
اِکابر: بزرگان، جمع اکبر	

حمد، ام‌الکتاب می‌گویند.
 امام: پیشوا، سرمشق، دلیل و راهنما
 امان: زنده‌ای، پناه، ایمنی
 اُمت: پیروان، گروه (اسم جمع است)
 امتثال: فرمانبرداری
 اَمطار: بارانها (جمع مَطَر)
 امکان: قدرت، توانایی
 املاء: در اصل پر کردن، تقریر کردن مطلبی
 تا دیگری بنویسد، دیکته، طریقه نوشتن
 کلمات، درست‌نویسی، رسم‌الخط
 اِمهال: معوق گذاشتن، عذر آوردن، مهلت
 دادن
 اناالحق: من حَقَم (قول منسوب به
 حسین بن منصور حلاج عارف معروف قرن
 سوم ه. ق.)
 اِناء: ظرف، سبو، آبخوری
 انباز: شریک
 اِنتباه: بیداری، بیدار شدن (توجه: از همین
 ماده واژه «تنبیه» یعنی بیدار کردن و مجازات
 به قصد بیدار کردن کسی)
 انجم: ستارگان (جمع نجم)
 انحطاط: پستی
 اندای: صفت فاعلی از اندودن و اندودن به
 معنی پوشانیدن است.
 اندرون: باطن، دل
 اندک مایه: کم‌مایه، کم‌بضاعت، کم‌سواد و
 کم‌دانش
 اَندُلُس: ناحیه‌ای در جنوب اسپانیا
 اَنساب: نژادها، خویشاوندیها، خویشیها

اِکافه: علامت اختصاری «کمیسیون
 اقتصادی آسیا و خاور دور سازمان ملل
 متحد»
 اکبر: بزرگتر (از صفات خدا)
 اکرام: بزرگ داشتن، احترام کردن
 اِکراه: ناپسند داشتن
 اَکفا: همانندان، هم‌طرازان (جمع کُفو)
 اگر مرا درست شدی: اگر برای من ثابت
 می‌شد.
 اگر: یا
 التزام: تعهد
 التقات ننمود: توجه نکرد، اعتنا نکرد.
 التهاب: برافروختگی، زبانه کشیدن، لهیب
 کشیدن: زبانه کشیدن (لهیب: زبانه آتش)
 الحاح کردن: اصرار کردن، پافشاری کردن
 اِلحاف: الحاح، اصرار
 الحاق کردن: در پیوستن، به هم رسانیدن،
 پیوند دادن
 الزام کردن: واداشتن، واجب کردن، وادار
 کردن
 اَلَم: درد، رنج
 الوان: رنگها، نوعها، قسمتها، رنگارنگ
 (جمع لون)
 اَلوهیّت: خدایی (حضرت اَلوهیّت:
 حضرت باری تعالی)
 اَلیم: دردناک
 امارت: علامت، نشانه
 اِمارت: فرمانروایی، فرماندهی، امیری
 اُمّ الکتاب: قرآن مجید (مفسران به سوره

(جمع نسب) توجه: علم اسباب، دانشی است که درباره پیوندهای خویشاوندی اشخاص بزرگ و معروف بحث می‌کند.

انشاء: آفریدن، ایجاد کردن، آغاز کردن، از خود چیزی گفتن، سخن‌پردازی، سخن‌آفرینی نوشته نصیح

إن شاء الله تعالی: اگر خدای تعالی بخواهد، به خواست خدا

أنصار: یاران، یاری‌دهندگان (جمع ناصر و نصیر)

انصاف: انصافاً

أنفس: نفسها، جانها

اوامکی: وامکی، وامی اندک

اوان: آغاز

أوانی: ظرفها (جمع آئینه و اناء)

اوتساد: در لغت به معنی میخها و در اصطلاح تصوف، چهار تن از اولیا هستند که همیشه در عالم برقرارند و اگر یکی از آنان بمیرد، دیگری به جای او آید، پیشوایان طریقت (جمع وتد)

اوزار: گناهان، سنگینیا (جمع وزر)

اوساط: میانه‌ها (جمع وسط)؛ اوساط مردمان: مردمان طبقات متوسط اجتماع

اوس: نام قبیله‌ای است بزرگ از قبایل عرب که در هنگام هجرت پیامبر به همراه قبیله خزرج به یاری آن حضرت برخاستند و به انصار معروف شدند.

اوصاف: چگونگی‌ها، صفتها (جمع صفت)

اولوالالباب: خردمندان، صاحبان خرد اولیاء الله: دوستان خدا؛ اولیاء: (جمع ولی: دوست)

اولی‌تر: سزاوارتر

اهتزاز: جنبیدن، تکان خوردن، شاد شدن اهداف: مقصودها و منظورها، نشانه‌ها (جمع هدف)

اهل تحقیق: عارفان، مردان حق

اهل نظر: صاحبان اطلاع، صاحب نظر

اعمال: سستی کردن در کاری، سهل انگاری کردن، رها کردن

ایاز: غلام محمود غزنوی بوده است که بعدها به مقام امارت و فرمانروایی ارتقا یافت.

اباخ: پیمانه شراب، مقصود از شراب، عشق خداوند و معرفت به حقایق است.

ایام مستترقه: (پنج روز دزدیده) روزهایی که به آخرین ماه سال شمسی می‌افزودند تا کسری سال جبران شود.

ایشار: کسی را بر خود برگزیدن و مقدم داشتن

ایجاز: کوتاه گفتن، خلاصه‌گویی، بیان مقصود در کوتاهترین لفظ و کمترین عبارت ایدئولوژی: مجموعه افکار هر دسته، عصر و دوره با عقیده‌ای که بر مبنای هدف و آرمانی باشد؛ عقیده‌شناسی

ایدون: چنین

ایسم‌های غربی: مکتبهای فکری و عقیدتی و اجتماعی دنیای غرب و شرق

مانند سوسیالیسم و اگزیستانسیالیسم

ایلام: به درد آوردن، دردمند کردن

ایماء: اشاره

ایمن: در امان، محفوظ

ایوب: از پیامبران بنی اسرائیل که به

شکیبایی در بلاها و سختیها نامبردار است.

«ب»

بابزن: سیخ کباب

بابل: بخشی از عراق بین دجله و فرات (در

اینجا مطلق مغرب مقصود است)

باخه: سنگ پشت، لای پشت

باد: استعاره از غرور و تکبر

بادبزن: بادبزن

باد در کف: تهدست، بی سرمایه

بادید: پدید، آشکار

بادیه: صحرا، بیابان، در شعر بوعلی (دل

گرچه در این باده ... استعاره است برای

قلمرو دانشها

بار: اجازه، رخصت

بار امانت: تکالیفی که خداوند برای خلق

تعیین کرده از عبادات و طاعات (مأخوذ از

آیه اَنَا عَرَضْنَا، ۷۲، سوره احزاب)

بار خاطر: کسی که موجب مزاحمت

همنشینان گردد، سربار

بار دادن: اجازه ورود دادن

بارسالار: بازرگان قافله سالار، در روزگار

قدیم بازرگانان برای حمل کالا، کاروانی با

نگهبانان ویژه ترتیب می دادند و خود

قافله سالار می شدند.

بارع: برجسته

بارگی: اسب

بارو: دیوار قلعه، حصار

باری: آفریننده، خالق، خدای متعال،

خلاصه، به هر حال، به هر صورت

باریاب (= پاریاب = فاریاب): شهری در

خراسان قدیم از توابع جوزجانان

باری تعالی و تقدس: خداوند بلندمرتبه و

منزه

بازافتاد: بازایستاد، همانجا ساکن شد

بازجست: تحقیق، بازرسی

بازخریدن: آزاد کردن، سعادته واژه اعتناق

عربی است.

بازگویه کردن: بازگو کردن

بالا: قد و قامت

بالذات: به خودی خود، ذاتاً

بالعشی و الایکار: به هنگام شب و روز،

شبانه روز

بالعدو والاصال: بامدادن و شبانگاهان

بالیدن: رشد و نمو کردن (افتخار کردن هم

معنی می دهد).

بایزید: از بزرگان صوفیه در قرن سوم

هجری (درگذشته به سال ۲۶۲ ه.ق.)

بایستم: بایست مرا، برایم لازم بود

(بایست، فعل است و ضمیر «م» متمم

است.)

بأس: خشم، عذاب

بر بدیهه: نااندیشیده، بدون فکر قبلی	بتابید: خشمگین شد
بربط: نوعی ساز	بتر: مخف بدتر
بربوی: به طمع، به آرزوی؛ بوی: طمع، آرزو	بتری: بدتر بودن (ی مصدری)
برج حَمَل: نخستین برج از برجهای دوازده گانه شمسی، معادل فروردین	بجد: جدی
برج: قلعه، دژ (به بخشی از باروی شهر نیز گفته می شود).	بجل کردن: حلال کردن (بجل کند: حلال کند)
برحذر داشتن: دور نگهداشتن	بخرد: با خرد، عاقل
بر حَسَب: مطابق، موافق	بخردی: خردمندی
برخیره: بیهوده	بداشت: ادامه یافت
برخیزد: از بین برود، به پایان برسد	بدایت: آغاز، ابتدا
برد: سرما	بدره: کیسه پول، همیان
برد: نوعی پارچه کتانی رادراه	بدزدگانی: آدم ستمگری که در زندگی به فکر شُرّانگیزی و فساد باشد
برز: قد و قامت، شکوه، زیبایی	بدسگال: بداندیش، دشمن، سگال:
بر صفرای خویش برنیامدم: بر خشم خویش نتوانستم غالب شوم.	اندیشه، فکر، سگال دین: اندیشیدن
بر قضیت: مطابق، بر حکم، بر طبق	بدعت: نوآوری، آیین نو و رسم تازه آوردن، بدعت در دین: نوآوری در دین و شریعت
برکت: نیکبختی، سعادت	برخلاف دین و شرع
برگردد: برگردد	بدو: به او
برگ: ساز، نوا، سامان، اسباب، دستگاه، وسایل زندگی (بی برگی: تهیدستی)	بدوها: زرنکها و آنها که می توانند بدوند و تند راه بروند.
برگشته: گمراه، بیراه (دلیل هر برگشته - متون سوم)	بدوی: بیابانی
بر مرکب چوبین نشست: کنایه از این است که به دار آوریخته شد، مرکب چوبین استعاره از تابوت است.	بدویت سرا: شاعری که درباره بیابان و زندگی بادیه نشینی شعر می گوید.
برنا: جوان	بر اثر: به دنبال، بر پی
بر: نیکی، نیکوکاری	براق: اسب تیزرو (نام اسبی که حضرت پیامبر (ص) را در شب معراج به آسمان برد).
	بر این جمله: بدین سان، بر این گونه

بروی نمی آمدندی: بسا وی مقابله نمی کردند.

برهمن: بت پرست

بُست: شهری است در محل برخورد دو شعبه رود هیرمند، بین سیستان و غزنین و هرات و امروزه در خاک افغانستان واقع است.

بُسر: خرماي نارسیده، خارک

بسط یافتن: گسترش پیدا کردن

بِسمَل فتاد: کشته شد

بسیار همی گیرد: بسیار مؤاخذه و بازخواست می کند.

بِضاعت ساختن: سرمایه قرار دادن، سرمایه

بطانه: راز نهانی، آستر چیزی، در اینجا دوست نزدیک، خویشاوند

بطحا: وادی مکه معظمه و در لغت: گذرگاه آب که دارای سنگریزه باشد.

بط: مرغابی

بعینه: عیناً، مانند، نظیر

بلا تصور: بدون تصور، ناسنجیده

بلاغت: رسایی و شیوایی سخن، آوردن کلام مطابق حال و مقام به شرط فصاحت

بلال: از یاران خاص و مؤذن پیامبر اکرم (ص) (وفات: سال ۱۸ با ۲۰ ه.ق.)

بَلَد: شهر، زمین، ناحیه

بُلدان: شهرها (جمع بَلَد)

بُلندا: بلندی، اوج

بلیغ: زبان آور، شیوا سخن، کسی که سخنش در عین شیوایی با شرایط و مقتضای حال و وضع شنوندگان تناسب دارد.

بمبئی: بندری در هندوستان که خود مرکز ایالت بمبئی در ساحل غربی هند است.

بَنَاتُ النَّعْش: هفت ستاره است در سمت قطب شمالی که آن را به فارسی هفت اورنگ می گویند.

بنان: سرانگشت، انگشت

بند: فن، شیوه های مبارزه در کشتی (بند فاخر: فن بالارزش و خوب)

بنیز: هرگز، هم

بواطن: باطنها، نهانها (بواطن اخبار: اخبار نهانی)

بودنی: شدنی، گاهی در قدیم، فعل بودن به معنای شدن به کار می رفته است.

بوقلمون: دیبای رومی که در برابر پرتو خورشید هر لحظه به رنگی درآید.

بوق: نوعی شیپور، کرنای

بوک: کلمه تمناست به معنی بُوَد که، باشد که

بوکه: بُوَد که، باشد که، امید است که

بویحیی (ابویحیی): کُنیه ملک الموت، عزرائیل

بهایم: چهارپایان

بهایی: فروشی، فروختنی

به تدریج و تدرّج: اندک اندک و آهسته آهسته

به تک افتاد (فتاد از برای کبوتر به تک): دوید؛ شروع به دویدن کرد.
 به تک ایستاد: شروع به دویدن کرد.
 به تو از خویشتن غایب بودم: آنقدر به تو توجه داشتم که خود را فراموش کرده بودم.
 به جنای: در حق
 به -حالی: در وضعی، در زمانی کوتاه
 به حق جان تو: سرگند به جان تو
 به خود بر بستن: چیزی را به دروغ به خود نسبت دادن، ساختگی و مصنوعی بودن چیزی
 بهرام جور: جور مُعَرَّب (عربی شده) گور است.
 بهر: بهره، قسمت
 بهر و مند: بهره مند، برخوردار
 به زنهار آید: به امان آید، پناه آورد.
 به سوی تو باشم: به سوی خود باشم، خودخواه باشم.
 به شیر: شیرخواره
 به صلاحش خجل کن: با نیکی و دوستی، او را شرم‌منده کن.
 به طوع و رغبت: به میل و اراده خویش
 به کام اصحاب: موافق میل و آرزوی یاران
 به کام دل نیکخواه: دلخواه دوستان
 به مجرّد: به سبب، به صرف
 بسی از آن: بسی آن، بدون آن (یکی از کاربردهای قدیم است).
 بیاض: پاک‌نویس

بیاعان: فروشندگان، سوداگران، دلّالان
 خرید و فروش، (جمع فارسی بیاع)
 بی: باشد، (فعل مضارع التزامی)
 بیت معمور: خانه آبادان؛ خانه‌ای است در آسمان هفتم یا چهارم برآبر کعبه که از نظر حرمت همانند کعبه است در زمین.
 بی حجتی: بی دلیلی
 بی حفاظان: بی شرم‌ان، مردم بی عفت و ناپرهیزکار
 بی حفاظ: بدون محافظه، نفوذپذیر
 بیرون شد: جایی که از آن بیرون شوند، (بیرون شد کار ... برای رهایی از گرفتاری آنان راهی دیگر پیدا کنیم)
 بیش آری: طمع ورزی، حرص فراوان
 بی شائبه: بدون شک و شبهه، بی شک، به یقین
 بیش چنین سهو نیفتد: دیگر چنین اشتباهی رخ نمی‌دهد.
 بیش: دیگر (بیش چنین سهو نیفتد).
 بیضه ماهی: تخم ماهی
 بی طبع: بی قریحه، بی ذوق
 بیغاره: سرزنش
 بی غل و غش: بدون مکر و فریب، بی حيله
 بیغوله: ویرانه
 بیکار: بیفایده، بیکاره
 بیگاه: نابجا، نابهنگام
 بی مبالات: سهل انگار، بی قید و بند
 بی هنجاری: بی قاعده‌گی، بی قانونی،

همنجار: راه، قانون، فاعده

پرویز: یکی از معانی هفتگانه پرویز، جلوه کردن است.

«پپ»

پژواک: انعکاس صوت، صدا؛ به پژواک سرشت انجام دهد: با شنیدن و دریافتن طنین صوت و پیام طبیعت خودش به آن عمل کند.

پارسا: زاهد، پرهیزکار

پارینه: منسوب و مربوط به پارسال، سال پیش

پسنده است: پسندیده و مقبول است

پشت سر می‌خار: نومید باش

پای افراز: کفش، پای پوش

پشتو: یکی از لهجه‌ها یا زبانهای ایرانی است که در قسمتی از افغانستان و پاکستان به آن تکلم می‌شود و امروز زبان نیمه رسمی افغانستان است.

پای بند: شهوت: میل‌های پست که چون پای بندی موانع جهش و پیشرفت انسان می‌شود.

پشتیوان: ستون، تکیه‌گاه

پایمرد: دستیار، یاریگر، شفیع، یاور

پس‌طربورغ: سن‌پل‌تربورگ، نام سابق لنینگراد

پُتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب
پُربُرم: سخت، درشت (بُرم لغتی است عربی به معنی سختی)

پگاه: اول بامداد، صبح زود

پرچم: ریشه و منگله سیاه که در آرایش نيزدها و عالمها و گردن اسبها و فيلها و جز آن به کار می‌رفته است.

پنج پایک: پنج پا، خرچنگ

پور عمران: فرزند عمران، حضرت موسی پریدن: رفتن نه به شتاب و نه به آهستگی
پهلو زدن: با چیزی یا کسی: برابری کردن با وی

پر خاشجوی: جنگجو، دلیر، رزم‌آور

پیرامن: پیرامون، اطراف

پیراهن توی: پیراهنی از پارچه کتانی بافته شده در شهر توی در فارس در نزدیکی کازرون

پرداختن: خالی کردن، باز گذاشتن
پردگی: صفت نسبی، منسوب به پرده یعنی مستور، پنهان از چشم

پیراهن خز: استعاره از ابر

پرده: در اصطلاح موسیقی قدیم عبارت از نغمه‌های مرتب است

پیرایه: زینت، زیور، مانند گوشواره و دستبند

پرزاغ چون دم طاووس نمودی: پر سیاه زاغ مانند دم طاووس رنگین و زیبا به نظر می‌رسید.

پیر طریقت: مراد، مرشد، استاد

پرگار: دایره و حلقه

پروا: التفات، توجه

پیر غم کنعان: کنایه از حضرت یعقوب، پدر حضرت یوسف است که از شدت غم فرزندش پیر شد.

پیکار: جنگ، جدل، مجادله لفظی

پیکان: سر تیر، نوک فلزی تیر، تیر

پيله‌ور: کاسب دوره‌گرد، خرده‌فروش

پیمای: پیمانه و جام شراب بده، فعل امر از مصدر پیمودن

«ت»

تابعین: مسلمانانی که یکی یا بیشتر از اصحاب رسول (ص) را ملاقات نموده باشند (جمع تابع)

تارک: فرق سر، میان سر

تاریک رأی: تیره درون، تاریک‌دل

تازیان: تازان، در حال تاختن و دویدن، دوان‌دوان

تافتن: برافروختن و سوختن

تالی: تلاوت‌کننده، خواننده قرآن، پیرو

تأدب: ادب آموختن، ادب یافتن

تألم: اندوهگین شدن، دردمندی

تألیف: فراهم آوردن، گردآوری کردن، نوشتن کتاب با فکر خود و استفاده از فکر یا کار دیگران

تألیف کردن: جمع کردن، سازواری کردن

تأمل: نیک نگریستن، اندیشیدن

تأویل: تفسیر کردن، در اصطلاح گردانیدن کلام از ظاهر به سوی جهتی که احتمال

داشته باشد؛ شرح و بیان کلمه یا کلام به طوری که غیر از مفهوم ظاهری آن باشد.

تبخر: در تمام علوم و یا چندین علم وارد بودن، در دانش همچون دریا شدن

تبع: پیروان (جمع تابع)، به معنای مفرد یعنی پیرو به کار رفته، به معنی پیروی هم آمده است.

تبعه: پیروان (جمع تابع)

تتاران: (تاتارها = مغولان) از وحشی‌ترین قبایل زردپوست آسیای شمالی محسوب می‌شدند. لباسشان از پوست سگ و موش و خوراکشان از گوشت همین حیوانات بود. طایفه‌ای از مغولان

تتبع: تحقیق کردن، جست‌وجو کردن

تثق (تثغ): سراپرده، چادر، سراپرده بزرگ

تجاذب: کشش، از دو سو کشیدن

تجارب: آزمایشها، تجربه‌ها (جمع تجربه) تجافی: دوری کردن، کرانه‌گیری، به یکسو شدن

تجاوز: درگذشتن

تجرب (تجربه): آزمودن

تجلّی: ظاهر شدن، نمودار شدن، پدید آمدن، روشن شدن، جلوه کردن (اصطلاحاً ظهور انوار حق بر دل بندگان قابل)، تابش، روشنایی

تجسّب: دوری جستن، دوری

تجنّیس: همجنس و همشکل کردن، و آن یکی از صنایع بدیعی است (جناس)

تحرّز: پرهیز کردن، خودداری کردن،

خویشتن داری	تزریق کردن: داخل کردن داروی مایع در
تحریر: نوشتن	زیر پوست بدن
تحریرض: برانگیختن	تزویر: دورویی، دروغ پردازی، ریاکاری
تحفه: هدیه، ارمغان	تزید: سخن را به دروغ آراستن و بر حقیقت
تحقیق أدله: پژوهش در حقیقت دلیله	مطلب چیزی افزودن
تحلیل: تجزیه کردن، چیزی را از هم گشادن	تسنیم: چشمه‌ای و آبی در بهشت. تسنیم
تحیر: حیرت، سرگردانی و سرگشتگی	وصال: استعاره از شربت شهادت
تخت قاپو: تخته قاپو کردن، خانه نشین و	تشحید: تیز کردن، حدت بخشیدن
ساکن ده و شهر کردن عشایر و ایلها	تشقی: آسایش یافتن از خشم یا گرفتن
تخطئه: نادرست شمردن، خطا کار خواندن	انتقام
تخلق: خوی کسی را گرفتن	تصاعد: صعود کردن، بالا رفتن
تخلید: جاودانی ساختن	تصحیح متون: به دست دادن صورت
تداوم: ادامه یافتن	درست و اصلی شعرها و نوشته‌های
تدبیر کردن: رأی زدن و مشورت کردن	گذشتگان از راه بررسی و مقابله نسخه‌های
تدقیق: باریک‌اندیشی	خطی و چاپی هر اثر و برطرف کردن
تدلیس: فریب‌کاری، عوام‌فریبی	غلطهای آنها
تذلل: خواری، فروتنی	تصنع: آرایش کلام، ظاهر کلام و شعر را
تراجم: گزارشها، شرح حالها (جمع	آراستن، ظاهر سازی
ترجمه)	تصنیف: صنف صنف کردن، فراهم
ترجمان: مترجم، بیان‌کننده	ساختن، نوشتن کتاب یا رساله، بعضی بین
تردد: دودلی، دچار شک شدن	تصنیف و تألیف فرق گذارند، در تصنیف،
ترسا: مسیحی	جنبه ابتکار نویسنده آشکار است و در
ترک: کلاه خود	تألیف بیشتر از نوشته‌های دیگران استفاده
ترکه: وامانده، مالی که از مرده باقی مانده	می‌شود.
باشد، ارث	تصنیفات: نوشته‌ها، کتابها، رساله‌ها
تریاک: پادزهر، پازهر (معرب آن تریاق	(جمع تصنیف)
است)	تضرع: خواری کردن، زاری کردن، التماس
تزام: یکدیگر را به زحمت انداختن،	کردن
ازدحام کردن	تضرب: دوبهم زنی، فتنه انگیزتن

تعلقات: دلبستگیها (جمع تعلق)	تضریب: سخن چینی
تعلّم: از کسی آموختن	تضمین: برعهده گرفتن تاوان چیزی، ضامن شدن
تعلیق۴: شرحی که در حاشیه یا ذیل کتاب یا رساله نوشته شود.	تطاؤل: گردنکشی کردن، درازدستی، تعدی و گستاخی
تعمّد کردن: کاری را از روی عمد انجام دادن	تطویل: طولانی کردن، درازگویی
تعهد: توجه، مراقبت، نگاه داشتن، سرپرستی کردن، تیمارداری، برعهده گرفتن امری، غمخواری	تطهیر دادن: پاک کردن، پاکیزه گردانیدن، تطهیردهندگان: پاک‌کنندگان
تغلب: چیرگی، استیلا، غلبه کردن	تعارف: با یکدیگر آشنا شدن، آشنایی
تفاخر: نازیدن، به هم فخر کردن	تعاضد: کمک کردن به یکدیگر
تفاهم: فهمیدن	تعاطف: به یکدیگر مهربانی کردن، با هم مهر ورزیدن
تفته: داغ، گذاخته	تعاطی افکار: رد و بدل کردن اندیشه‌ها
تفرّج: سیر و تماشا (مجازاً) و در اصل گشایش یافتن و از تنگی و دشواری بیرون آمدن	تعالی: بلندی، برتری
تفسیدن: بر آتش سرخ شدن	تعالی الله: برتر است خدا، بزرگا خدایی که (صوت تحسین و تعجب)
تفسیر: شرح دادن، بیان کردن، بیان و تشریح الفاظ و معانی قرآن مجید	تعاون: همدستی، یاری، دستگیری
تفنّن: برای سرگرمی به کارهای گوناگون پرداختن	تعبد: عبادت کردن، پرستش
تفنّن: سرگرمی	تعجیل: عجله کردن، شتاب کردن
تفوّق: برتری یافتن	تعديل: راست کردن
تفهیم: فهماندن	تعذر: دشواری
تقدیس: پاک شمردن، به پاکی ستودن	تعذیب: عذاب دادن، آزار رساندن
تقدیم رسانیدن: به انجام رسانیدن، مقدم شمردن	تعرف: شناختن، شناسایی، پژوهش
تقریب: نوعی حرکت است که دو دست و دو پا را با هم از زمین بردارد و با هم به زمین	تعریض: به اشاره و کنایه سخن گفتن. و مقابل آن تصریح است.
	تعزیت: تسلیت دادن، شکیبایی دادن
	تعصّب کردن: پافشاری در عقیده، تعصب: جانبداری، سخت گرفتن
	تعقل: بخردانه به کاری پرداختن

گذار (چهارنعل)	تناکُر: دشمنی ورزیدن
تقویم: گاهنامه، دفتری که در آن حساب روزها و ماهها را درج کنند.	تناول: گرفتن، برداشتن، دست رساندن، خوردن، رسیدن به چیزی
تقیید: کتاب را مقتید به اعراب و نقطه کردن	تنبیه: آگاه ساختن
تکاپو: رفت و آمد به شتاب، جست و جوی بسیار، کوشش	تندیس: مجسمه، تصویر، تمثال، پیکر
تکریم: گرامی داشتن، بزرگ شمردن	تنزیل: فرو فرستادن، نازل کردن قرآن کریم
تکفل کردن: برعهده گرفتن، کفیل شدن	تنزیه: پاک کردن، پاک و بی آلاش دانستن
تگ: دو، دویدن، به تک: در حال دویدن	تنعم: به ناز و نعمت پرورش یافتن
تلامذه: شاگردان، دانش آموزان (جمع تلمیذ)	تنقیح: پاکیزه و خالص کردن
تلخکام: کسی که زندگانی او با سختی گذرد، سختی کشیدگان در عشق	تنقید: انتقاد، خرده گیری، جدا کردن خوب از بد
تلطف: مهربانی	تنگ چشمی: کوتاه نظری، اندک بینی
تلفیق: به هم پیوستن، جور کردن، پیوند دادن	تنگه: راه تنگ، دره کوه
تلقی: پذیرفتن، آموختن	تواتر: پی در پی شدن، پیاپی رسیدن
تَلْمُذ: شاگردی کردن، درس خواندن، شاگردی	تواضع: فروتنی کردن، خشوع
تمکین: وقار، متانت	توانی: سستی و کوتاهی
تمنّا (= تمنی): درخواست، التماس، آرزو (مصدر باب تفعّل)	توختن: ادا کردن
تموزی مه: ماه تموز، ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مقابل تیرماه	توزیع: پخش کردن، پراکنده ساختن، نشر
تمییز: خرد و در اصل به معنی جدا کردن و تشخیص دادن است.	توسن: سرکش
تناسل: از یکدیگر زادن، پدید آوردن نسل، ایجاد نسل	توش: تاب، توانایی، توشه، زاد
تنافی: ناسازگاری	توفیر: سود، اضافه درآمد، منفعت
	توقیع: امضا کردن فرمان و نامه
	توقیفه: ضبط کردن (ترقیفی قرار دادن لغات)
	تَوَلّا: دوستی، محبت
	تهتک: پرده دری، بی شرمی
	تهجد: نماز شب، شب زنده داری
	تهذیب نفس: پاکیزه کردن جان از ناپاکی ها، پاک کردن اخلاق

تهمتن: قوی، نیرومند، لقب رستم
تهنیت: شادباش گفتن، مبارکباد گفتن
تهویل: به ترس افکندن، ترسناک نمودن
تیر پرتاب: نوعی از تیر که بسیار دور
می رود اما بر نشانه نمی رسد، تیر هوایی
تیزآب: آب تیز، آبی روان که به تندی
جریان داشته باشد.

تیغ: بلندی کوه، قله، شمشیر
تیمارخوار: غمخوار، پرستار
تیمار خوردن: غمخواری کردن، سرپرستی
کردن
تیمار داشتن: مراقبت و نوازش کردن
تیمار: نگهداری، پرستاری، غمخواری، غم،
رنج، اندیشه
تیه: بیابانی در شبه جزیره سینا که حضرت
موسی (ع) و قومش به علت گستاخی
گروهی از بنی اسرائیل پیش از رسیدن به
سرزمین کنعان در آن سرگردان بودند و جز
تنی چند همگی هلاک شدند، بیابان بی آب
و علف

«ث»

ثریا: شش ستاره کوچک آسمان که به
فارسی به مجموعه آنها خوشه پروین
می گویند، آسمان، پروین، یکی از
صورتهای فلکی
ثری: زمین، خاک
ثعبان: مار بزرگ، اژدها، ثعبانان: مارهای

بزرگ، اژدهایان
ثقت: اطمینان، اعتماد
ثقه: شخص قابل اعتماد
ثنا: شکر و سپاس
ثواب: مزد، پاداش

«ج»

جائر: بیدادگر، ستمگر
جاز: نوعی موسیقی مخصوص سیاهان
آفریقایی که در آمریکا رواج یافته است.
جال: دام برای پرندگان، تله
جان برافشانم: جانفشانی کنم، خود را فدا
کنم
جان دارو: داروی جان، داروی حیات و
زندگی، داروی شفابخش دل (ترکیب اضافی
مقلوب است)
جانداروی عاشقان: یاد و ذکر تو
شفابخش جان عاشقان و طالبان معرفت
است.

جان گسل: جانگیر، کشنده
جانون (= جانان): معشوق، محبوب،
غرض، ذات ازلی و ابدی باری تعالی است.
جبار: مسلط، قاهر، یکی از صفات خدای
تعالی است.
جبروت: قدرت، عظمت، عالم قدرت و
عظمت الهی
جبریل: مخفف جبرئیل، فرشته ای که او را
روح القدس می گویند و واسطه و حامل

وحی از جانب خدا برای پیغمبران است.

جُبِن: ترس، کم‌دلی، بددلی

جُبّه: جامهٔ گشاد و بلند که روی لباسهای دیگر بپوشند

جَدَل: علمی است که به وسیلهٔ آن اصول و شرایط و کیفیات مناظرهٔ شناخته می‌شود.

جُدّی: (مُصَغَّر جَدّی) ستاره‌ای نزدیک ستارهٔ قطبی، معنی لغوی آن بزغالهٔ کوچک است. ستارهٔ قطبی جدی را نباید با جدی که نام برج دهم از بروج فلکی است، اشتباه کرد. جراحت سخن: زخم زبان، از آن جهت که محصول زبان کلمه است و یکی از معانی کلمه زخم زدن و مجروح کردن است.

جراحی: زخمها، بریدگیها (جمع جریحه)، جراحی: جراح در اصطلاح قدیم

جر: شکاف، زمین شکافته، خندق، گودال
جرعه: آن مقدار از آب یا مایع دیگر که در یک مرتبه آشامند.

جُره: چابک، ماهر، چالاک، سفید

جری: جسور، گستاخ (از جری، عربی)

جریده: دفتر، دفتر حساب

جزع: ناشکیبایی، زاری

جزم: استوار کردن، استواری، قطعی، حتمی، استوار

جَزْمِیت: استوار بودن، قطعی بودن، استواری، قطعیت

جزیت: مالیات سرانه که از بیگانگان مغلوب شده گیرند.

جَعَد: پیچش گیسو، موی تابدار

جفا: آزرده، جور کردن، بی‌وفایی کردن

جَقَه: پُرک، بُته‌ای ساخته از پر پرندگان که بر بالای پیش‌کلاه نصب می‌کرده‌اند.

جگرآور: دلیر، شجاع

جگربند: مجموعهٔ جگر و دل و شش، استعاره از فرزند و جگرگوشه

جلا: ترک وطن کردن، دوری از وطن

جلالی: مقصود تقویم جلالی است، منسوب به جلال‌الدین ملک‌شاه که به درخواست او خیام این تقویم را ترتیب داد.

جلایل امور: کارهای بزرگ

جَل و عَلّا: بزرگ و بلندمرتبه است.

جلوه کرد: آشکار کرد، آراست

جَلّی: آشکار

جلیس: همنشین

جمال: زیبایی، خوش‌صورتی

جمله: همه، همگی

جمله کردن: جمع کردن

جمیل: زیبا، پسندیده، نیکو

جنت: باغ بهشت

جواذب: کششها، جاذبه‌ها (جمع جاذبه)

جوار باغ بگذاشت: همسایگی باغ را رها کرد.

جوار: همسایگی، نزدیکی

جودت رأی: دقت نظر، نیک‌اندیشی

جوزجان (= جوزجانان): از شهرهای بلخ خراسان که میان مرورود و بلخ واقع بوده است.

جوشن: جُبه مانندی که از حلقه‌های آهنی

سازند و شبیه به زره است.

جوف: اندرون

جولاهگی: بافندگی

جولقی: پشمینه پوش، درویش، تهیدست

جهد کردن: کوشش کردن

جهول: نادان، بسیار نادان

جیب: گریبان، یقه، جیب مراقبت: اضافه

استعاری و به معنای گریبان تفکر و

اندیشیدن و در خود فرورفتن است.

جیفه: مردار، لاشه

«ج»

چاجی کمان: کمان منسوب به شهر چاچ

(چاچ نام شهری است در ترکستان)

چاشنی: آنچه برای تغییر مزه به طعام

اضافه کنند.

چالاک پوی: سبک سیر، تندرو

چاووش: نقیب لشکر و قافله، جلودار

چراغدار: کسی که چراغ را برای روشن

کردن راه در دست داشته باشد، صفت فاعلی

مرکب مرتخم در اینجا استعاره از امام خمینی

(ره) است.

چرخ چاجی: کمان چاجی (کمان منسوب

به شهر چاچ)

چرخشت: حوض یا ظرفی است که در آن

انگور ریزند و لگد کنند تا شیرۀ آن گرفته

شود.

چرخ کیانی: فلک، چرخ عالم هستی،

منسوب به کیان به معنی هستی، طبیعت

(جمع گون) هستی ها، موجودات

چرخ نیلوفری: آسمان آبی، فلک

چشم برکرد: چشم باز کرد

چشم شب پیمای: چشم شب زنده دار، بیدار و

به خواب نرفته

چشم مهر: ایهام دارد، مهر به معنی

خورشید و مهر به معنی دوستی و محبت

چکاد: بالای سر، فرق سر، بالای پیشانی،

قله و ستیغ کوه

چلانیدن: جنبانیدن و جهانیدن

چنبروار: خمیده

چندان: آن مقدار، آن قدر

چندانکه: به محض اینکه

چند: به اندازه

چندن: صندل

چنگ: یکی از آلات موسیقی

چهارآینه: نوعی لباس جنگ که به هنگام

رزم می پوشیدند و آن دارای چهار قطعه آهن

صیقلی و آینه مانند بود که در پیش سینه و

پشت و بر بالای زانو قرار می گرفت.

چهره برافروختن: روی رخشان کردن،

برافروختن چهر (شادمانه و با روی باز با

آنها برخورد کرد).

«ح»

حاج: حج کردن، حاجی، حج گزار

حادث شدن: پدید آمدن

حِرْز: دعایی است که برای دفع چشم‌زخم می‌نویسند و همراه خود برمی‌دارند.
حِرْفَت: حرفه، شغل، پیشه
حَرَم: گرداگرد و داخل مکانهای مقدس مخصوصاً کعبه
حَرِیفان: یاران، هم‌آوردان (جمع حریف)
حَرِیم: گرداگرد خانه، مکان قابل احترام
حَسَب حال: مطابق حال، شرح حال
حُسْن القضاء: سرنوشت خوب، پیشامد خوب
حَشَر شدن: برانگیخته شدن، زنده شدن
حَشَر کردن: اجتماع کردن، دور هم جمع شدن
حَشَر: گروه و انبوه جمعیت و افراد غیرنظامی و چریک که در جنگها از وجودشان استفاده می‌کنند.
حَشَم: گوسفندان (مفرد أحشام)
حصار: دیوار دور قلعه، پناهی که شخص را از دشمن نگاه می‌دارد.
حصاری: محاصره شده، محصور شده
حَصْر: محاصره شدن، محدود و محصور شدن
حَصور: دلتنگ
حَصین: محکم، استوار
حضرت: پیشگاه، درگاه
حَضَر: منزل، شهر، اقامت در شهر
حُطام: ریزه گیاه خشک، خرده ریز، استعاره از مال دنیا
حَظ: بهره، خوشی

حاذق: ماهر، استاد، زیرک
حاسد: رشک‌برنده، بدخواه (اسم فاعل از حَسَد)
حاشاک: دورباد از تو، هرگز
حاشا: هرگز، ابداً
حاشا و کلاً: هرگز و هیچگاه، نه چنین است، حاشا و کلاً هر دو کلمه انکار هستند.
حالی: اکنون، حالا، آنگاه، همان‌دم
حبری رنگ: کبودرنگ، مایل به سیاهی، جبر: مرکب
حَبّه: دانه
حَبّه: وزنی معادل دو جو، یک چهل و هشتم درهم
حجاب: پرده، نقاب
حُجب: پوشانیدن، پنهان کردن، شرم و حیا
حجیم: دارای حجم
حِدَت: تسندی، تیزی، حدت ذهن: تیزهوشی
حدیث: سخن، داستان، خبری که از رسول (ص) و مجازاً ائمه (ع) نقل کنند، قصه
حِرَاب: جنگیدن، جنگ کردن، مصدر دیگر باب مفاعله (یعنی محاربه) است.
حراثت: زراعت، کشاورزی
حربا: آفتاب پرست، جانوری است از راسته مارمولکان که زبانی دراز برای شکار کردن حشرات دارد و در هر کجا که باشد خود را به رنگ آن محیط درمی‌آورد.
حربه: آلت جنگ، سلاح
حَرَج: گناه، تقصیر، اعتراض و ایراد

حَق: درست، یقین، خدای تعالی (زیرا وجود حقیقی است).

حَقْد: کینه

حَقّه: ظرفی خرد و محقر که در آن اشیای کمیاب نهند، قوطی

حکمت: دانش، کلام موافق حق، اندرز

حکمت‌دان: دانشمند، فلسفه‌دان

حکمت عملی (حکمت عملیه): دانشی

که آدمی را به ویژگیهای حالات مختلف زندگانی و اصول انتظامی آن آشنا می‌کند و سه موضوع را دربرمی‌گیرد: سیاست مُدُن، تدبیر منزل و تهذیب اخلاق (کشورداری - خانه‌داری)

حِکْمی: منسوب و مربوط به علم حکمت، فلسفی

حکومت: قضاوت کردن، داوری کردن

حلاوت: شیرین بودن، شیرینی

حَلّاجی: در اصل یعنی پنبه‌زنی و مجازاً به معنی تجزیه و تحلیل دقیق مطلب به کار می‌رود.

حَلَقَه اهل یقین: انجمن حق‌پرستان، گروه

عارفان

حِلْم: بردباری، شکیبایی

حل و عقد: گشودن و بستن، کنایه از اداره امور

حُلّه: جامه نو، پوشاکی که همه بدن را بپوشاند، لباس حریر، جامه فرشته

حماسه: دلیری کردن، نوعی از شعر که در آن از جنگها و دلاوریا سخن می‌رود، شعر

رزمی

حماید: خویها، خصلتهای نیکو (جمع حمیده)

حِمص: شهری در شام بوده است که مردم یمن در آن سکونت داشته‌اند.

حَمیت: مردانگی، غیرت، مروّت

حواریان: یاران عیسی (ع) که مبلغ دین او بودند.

حواس: (جمع حاسه) هر قوه در حیوان که بدان چیزی دریا بد از قبیل دیدن و شنودن در اینجا مقصود پنج حس است.

حَوْر: زن بهشتی، فرشته، این کلمه در عربی جمع أَحَوْر (مذکر) و حَوْرَا (مؤنث) است ولی در زبان فارسی به صورت مفرد به کار می‌رود.

حیدر: شیر، لقب، علی بن ابی طالب (ع)

حَيَز: جا و مکان

حِیَل: نیرنگها، چاره‌جویی‌ها (جمع حيله) حَيَوَان: جانور، جاندار، در اینجا به معنای موجود جاندار غیرانسان است.

«خ»

خارا: نوعی پارچه ابریشمین

خارای عتابی: خارای مُحَطَّط و راه‌راه

خار مغیلان: خار شتر، درختچه‌ای است با خارهای بیشمار

خاصّه: مخصوص، ویژه

خاضع: مطیع و متقاد، فرمانبردار

خاطر: آنچه به قلب خطور کند، آنچه در دل	خَد: رخسار، گونه
گذرد، اندیشه، فکر، قصد	خدمت کردن: خدمتگزاری
خالی کرد: خلوت کرد	خَدَم: خدمتکاران، جمع خادم
خام طمع: کسی که دارای آرزوی بیهوده و	خَدو: آب دهان، تُف
باطل باشد.	خَدلان: درماندگی، خواری
خامه‌ای را که از خون شهیدان برتر	خراج: مالیات، باج، مالیات ارضی
است: اشاره به این حدیث نبوی است:	خرپشته: خیمه، طاق و ایوان
«مِدادُ العلماء أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَداءِ»	خرسند: قانع، راضی
(مرگب قلم دانشمندان برتر از خونهای	خَرَق: پاره کردن، شکاف، خرق اجماع: به
شهیدان است.)	کنار نهادن آنچه همگان پذیرفته‌اند.
خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در	خریف: پاییز
آن سکونت کنند و آداب تصوف را به جای	خَساست: فرومایگی
آرند، خانقاه معرّب «خانگاه» فارسی است.	خَسان: خاشاکها، استعاره از اشخاص پست
خانمان: اهل خانه، خانه، اسباب خانه	و فرومایه
خانه خدا: صاحبخانه	خسته و فگار: مجروح و زخمی
خایب: ناامید، نومید	خسیسان زَمَن: ناکسان و زبونان روزگار،
خاییدن: جویدن	استهزاکنندگان و متکران قرآن
خبث: پلیدی، بدسرشتی، اسم مصدر	خشت: نوعی نیزه کوچک
خبایث (خبائث): پلیدیها، ناپاکیها (جمع	خشک ایستاد: خشک شد
خبیث)، خبائث اخلاق: اخلاق پلید	خشنود: شادمان، شاد، خوشحال
خبه کردن: خفه کردن	خشوع: فروتنی کردن
ختم گذاشتن: ختم به معنی تمام کردن و	خصایص (= خصائص): ویژگی‌ها.
قرآن را از اول تا آخر خواندن است و ختم	اختصاصات (جمع خصیصه)، خاصیتها
گذاشتن به مجلس پُرسه گفته می‌شود که در	خصب: فراوانی گیاه و سبزه، بسیاری
آن ضمن عزاداری برای مرده، قرآن نیز	نبات، نیکویی حال
خوانده و ختم می‌شود.	خصم: دشمن، بدخواه
خداآم: خدایم، این‌گونه استعمال ضمیر، در	خَضرا (= خضراء): سبز، گنبد خضراء:
برخی متون قدیمی هست.	استعاره از آسمان
خداوند رای: خردمند، صاحب اندیشه	خُضِرَت: سبزی، رنگ سبز، سبزه

خضوع: فروتنی کردن، تواضع
خطاب: رویاروی سخن گفتن، سخنی که به کسی گویند و پاسخ شنوند.
خطابه: وعظ کردن، سخنرانی کردن
خطبه: خواستگاری
خطر: ارزش، قیمت، بهاء، کار بزرگ پرافت و دشوار
خط لاتینی: الفبای لاتینی که از الفبای یونانی باختری گرفته شده است. منظور اقبال خط و زبانی است که در اروپا رایج است.
خطّه: منطقه، ناحیه، زمینی که گرداگرد آن جهت مشخص شدن حدود خط کشیده باشند.
خطیب: خطبه‌خوان، سخنران
خفافیش: خفاشان (جمع خفاش)
خفتان: نوعی جامه جنگی که از ابریشم بافته شده باشد.
خفت: سبکی، خواری
خلاف: مخالف، ضد
خلاف: یکی از شعب فن جدل که کیفیت ایراد حجت‌های شرعی و دفع شبهات یا ایراد برهانهای قطعی به یاری آن شناخته شود.
خلاق: آفریننده، از نامهای خداوند تبارک و تعالی
خُلان: دوستان، یاران (جمع خلیل)
خلاق: آدمیان (جمع خلیقه)
خلاء: جای خالی، خلوت
خلخال: حلقه‌ای فلزی که زنان به مچ پای

اندازند، پای برنجن
خُلد: بهشت
خلعت: جامه، جامه دوخته که بزرگی به کسی بخشد
خلع سلاح کردن: جدا کردن اسلحه از کسی، گرفتن اسلحه از فرد یا افرادی
خَلَف (فرزندان خَلَف): فرزندان شایسته، جانشین
خَلَق: آفرینش، مردمان (در اینجا به معنی و به جای مخلوق به کار رفته است)
خَلَق: کهنه، زنده (خَلَق‌گونه: تا حدودی کهنه)
خُلَاقان: کهنه‌ها، ژنده‌ها، جامه‌های کهنه (جمع خَلَق)، کلمه خلّاقان در فارسی معمولاً به معنای مفرد آن به کار می‌رود.
خُلَقیات: خوینها، عادت‌ها، جمع خُلَقیه که خود مؤنث خُلَقی و منسوب به خُلَق است.
خلیل: دوست خالص، دوست مهربان، حضرت ابراهیم (ع)
خماران: خمار شدن، از خود بیخود شدن
خُماهن: سنگی است شبیه آهن که آن را به عربی حَجَرُ الْحَدِيد گویند و به رنگ قهوه‌ای تیره است.
خُمش کن: خاموش باش، ضمناً مولانا در غزلیات خُمش و خاموش و خامش تخلص کرده است.
خُنک: خوشا، از ادوات تحسین
خنک: اسب سپید، در اینجا مطلق اسب
خنیاگری: آوازه‌خوانی، خوانندگی

خیل: گروه اسبان و سواران سپاه، سرخیل:
فرمانده سپاه، سردسته.

«۵»

داعی: انگیزه، سبب، باعث
داعیه: موجب، سبب، انگیزه
دافع: دفع‌کننده
دالت: پشتگرمی، استظهار
دام بکشید: دام گسترده
دام: چیزی که جانوران در آن به فریب
گرفتار شوند، مجازاً به معنی نیرنگ
دان: دانه
دانشمندنما: کسی که خود را دانشمند
جلوه می‌دهد، بدون آنکه دانشمند باشد،
صفت فاعلی مرکب مرخم
دانم: توانم (دانستن: توانستن)
داوری: خصومت، دشمنی، نظر و
حکمت
داهیه: مصیبت، حادثه
ددگان: جانوران درنده، درندگان (جمع
دده)، (= دد) هر جانور درنده
ددی: خوی جانوران وحشی داشتن،
درنده‌خویی
دُر: مروارید
دُرّاعه: جامهٔ دراز که زاهدان و شیوخ
پوشند، جبه، قبا، بالاپوش
دُرّافشان: دُرّافشاننده، درخشان و نورانی
دراندازد: مبارزه نماید، بجنگد

خواجه: لقب‌گونه‌ای است که به عنوان
بزرگداشت به ابتدای نام اشخاص، اضافه
می‌شده است درست مثل کلمهٔ آقا در اول
نام اشخاص، وزیر، آقا، صاحب، بزرگ
خواجه‌سرا: خدمتکار
خواجه‌وش: مانند مردی بزرگ، مانند
مردی مالدار و ثروتمند
خواسته: مال و ثروت
خواهانیا: خواهشها، خواستها
خواهرگیر: خواهرخوانده
خود را می‌کوشید: برای رهایی خود
کوشش می‌کرد.
خُود: کلاه فلزی که سربازان و جنگاوران در
هنگام جنگ بر سر گذارند.
خور: خورشید
خوض: ژرف‌اندیشی، فرورفتن در فکر
خوف: ترس، وحشت، نگرانی
خسوکان: استعاره از پادشاهان و امیران
مدح‌دوست
خوید: غله تر و تازه و سبز که هنوز نرسیده
(خید خوانده می‌شود)، غلهٔ سبز نارس
خیره: بی‌شرم، سرکش
خیره: بیهوده، عبث، خیرگی: بیهودگی
خیره‌خیر: گستاخانه
خیزرانی: منسوب به خیزران: نوعی نی که
دارای ساقه‌های راست و محکم و بلند و
خوش‌رنج است که ارتفاعش به بیست متر
می‌رسد.
خیش: نوعی از پارچه و بافته کتان

دَروا: سرگشته و حیران، سرنگون، واژگون،

متحیر

دروگر: درودگر، نجار

درویش: تهیدست، بی چیز

دریای مغرب: مدیترانه

دُر یتیم: مروارید کمیاب و گرانبها

دِزبان: نگهبان قلعه

دُژخیم: جلاد، میرغضب، در اصل یعنی

بدنهاد

دست: مجازاً به معنی غلبه و تصرف،

قدرت، مهارت (دست داشتن)

دستار: دستمال

دستارچه: دستار کوچک، دستمال

دستان: مکر، حيله

دستاورنجن: دستبند، حلقه‌ای از زر یا نقره

که زنان به دست بندند.

دست برد نمودن: کار نمایان کردن

دست بر روی فرود آوردن: دست به

صورت کشیدن

دست گرای: زورآزمایی

دستور: وزیر، مشاور

دشت حشر: صحرای قیامت

دشمنایگی: دشمنی

دَعْل: تباهی، فساد، نادرستی، مکر و حيله

دَف: طبل و دهل (دایره، دایره)

دفع: دور کردن

دقایق: نکته‌های باریک (جمع دقیقه)

دُکان: سکو و تخت مانندی که از آجر و

سنگ می ساخته و بر آن می نشسته‌اند.

درایت: درک باطن و عمق چیزی (= درایت

حدیث)

درایستاد: اصرار کرد، پافشاری کرد

دربایست: ضروری، لازم

در پوستین کسی افتادن: بد او را گفتن،

کسی را غیبت و بدگویی کردن

دُرچ: صندوقچه جواهرات

در جمله: خلاصه، بالاخره

در خانه شدن: به سوی خانه رفتن، به

طرف منزل رفتن

درخور: شایسته، سزاوار، لایق

دَر خوشاب: مروارید خوش آب و رنگ

دُرست: سیم و زر مسکوک

در ضبط آرد: بگیرد، به دست آورد

درع: زره

در عهده این نشوم: این کار را نمی توانم

بر عهده بگیرم، این کار از عهده من ساخته

نیست.

دُرفشان: درخشان

درفشده: درخشنده

درکشیدن: نوشیدن

درم سنگ: مرکب از درم، مخفف درهم (در

وزن) + سنگ: هموزن درم، مثقال

درم عدل: نوعی پول نقره با عیار خاص

در من یزید کردن: حراج کردن، به بهای کم

از دست دادن، به مزایده گذاشتن

دُر ناب: مروارید خالص

درنده خویی: خوی و صفت درندگان

داشتن

دو طفل هندو: دو مردمک چشم
 دوک: آلتی که بدان نخ ریستند.
 دوگون: دو عالم
 دولت: حکومت، فرمانروایی
 دولتمند: ثروتمند، متنعم
 دولتیار: سعادتمند، توانگر
 دها: زیرکی و کاردانی، تیزهوشی
 دُها: اشخاص زیرک و باکفایت، جمع
 داهی
 دهخدا: رئیس ده، کدخدا
 دهر: روزگار، زمانه
 دهلیز: دالان خانه، معبر باریک
 دیار: سرزمین، شهر، ناحیه (در اصل): جمع
 دار به معنی خانه است.)
 دیناری نیست: احدی نیست، آفریده‌ای
 نیست. دیار: باشنده، کس
 دیبا: پارچهٔ ابریشمی رنگین
 دیبای رومی: رومی، صفت نسبی برای
 حریر است.
 دیپلمات: در مفهوم دیپلماسی آمده و
 دیپلماسی مجموعهٔ قواعدی است که از
 روابط بین دُول بحث کند. علم سیاست
 دیجور: سیاه، تاریک
 دیدار: چهره، روی
 دیدار: پدیدار، پیدا
 دی: دیروز، روز گذشته
 دیرافتاد: دیر شد، کاربرد فعل (افتادن) به
 معنای «شدن» در قدیم بسیار معمول بوده
 است.

دگر ره: (مخفف دیگر راه) دیگر بار، بار
 دیگر، دوباره
 دلاویزی: دل‌انگیزی، دلفریبی
 دل در سنگ شکنم: خاموشی پیشه کنم،
 دندان روی جگر گذارم.
 دلشده: دل از دست داده، عاشق
 دلق: نوعی جامهٔ پشمین که درویشان
 پوشند و اغلب به رنگ کبود بوده است.
 دل مشغول: نگران، مُضطرب
 دمان: نفس‌زنان، خروشان، خشمگین
 دم بویا: بوی خوش، نفس خوشبوی
 دم در کشیدن: خاموش ماندن و اعتراض
 نکردن
 دم زدن: نفس کشیدن، مجازاً به معنی زنده
 بودن
 دَم طَرَقَم: دم در کشم، دم بیندم
 دَم عیسی: نفس حضرت عیسی که مرده را
 زنده می‌کرد.
 دواعی: سبب، خواهش (جمع داعیه)
 دوال: چرم، پوست حیوانات، یک دوال
 پوست و گوشت بگسست: یک پاره از
 پوست و گوشت پای او جدا شد، تسمهٔ
 چرمی، کمربند
 دوتا: خمیده، پشت دو تا کردن: در برابر
 کسی تعظیم کردن
 دوحه: درخت بزرگ پرشاخه، درخت
 تناور، دوحهٔ طوبی: درخت بهشتی (طوبی)
 نام درختی در بهشت)
 دوشاب: شیر، شیرۀ انگور

دَیر: در اینجا معبد زرتشتیان (در اصل عبادتگاه پیشوایان مسیحی، صومعه) دیر رند سوز: کنایه از دنیا و فلک که همیشه با انسانهای شایسته و پاک‌باخته در ستیز می‌باشد.

دیر شدن روز: طولانی شدن و دراز شدن روز، دل سیری و ملال

دیر مغان: عبادتگاه زردشتیان، مجلس عرفا و اولیاء

دیگر: جدا، جداگانه

دیلیم: نگهبان، دربان و نام قوم ایرانی که در رودبار و الموت سکونت داشته و به دلاوری معروف بوده‌اند.

دیوان: در اینجا دیوان جزا، دیوان عدالت، یعنی اداره‌ای که در آن به اتهامات دولتمردان رسیدگی می‌کرده‌اند.

دیوان: دفتر شعر

دیوان: شیطانها، موجودات خبیث و ناپاک مقابل فرشتگان

دیوی: دیو بودن، همچون دیو رفتار کردن دیه: ده، قصبه، روستا

«ذ»

دَبّ: دور کردن، دفع کردن

دُل: خوار شدن، رام شدن

ذمایم (= ذمائم): زشتیها، بدیها (جمع ذمیمه)

ذمت: گردن، عهد و پیمان، ذمه

دُنا به: پیرو و دنباله

ذوالجلال: صاحب بزرگی و بزرگواری (خداوند بزرگ)

ذوالفقار: نام شمشیر حضرت علی (ع)

«ر»

راجح: برتر

رادی: جوانمردی، بخشندگی، شجاعت

راست کردند: آماده کردند، ساختند، درست کردند

راکع: رکوع‌کننده، سرفروداورنده در مقابل خدا به هنگام نماز

راوق: صافی، پارچه یا ظرفی که مایعات را با آن صاف می‌کردند.

راویان حدیث: کسانی که اخبار و احادیث را روایت کنند.

راه بتافتند: راه را کج کردند، تغییر جهت دادند

راه زدن: غارت کردن مسافران در راه، قطع طریق (راه‌زدندی: راه می‌زدند)

رایت: عَلم، درفش، بیرق

رَباب: از آلات موسیقی

رباط: جایی که در کنار جاده برای استراحت کاروانیان سازند، کاروانسرا

رَبانی: منسوب به ربّ، مرد خدایی، خداشناس، راسخ در دین

ربیع: بهار

رِثاء: گریه کردن بر مرده و ذکر نیکی‌های او،

رسیدگان: واصلان، واصلان به حق،
مقربین به خداوند
رشک: حسد، غیرت
رضوان: بهشت، جنت، فرشته نگهبان
بهشت
رضی الله عنه: خدا از او راضی باد، جمله
فعلیه دعایی است.
رَعْنَا (رَعْنَاء) مؤنث از اَرَعْنَا: احمق و
کم‌خرد، متکبر و مغرور و فریفته به خود،
زیبا، متناسب
رَغَادَت: فراوانی، خوشی
رَغْبَت: خواهش، خواهش از روی میل و
آرزو
رفق: مدارا کردن، همراهی کردن
رَفُو: به فتح اول و هم به ضم آن: درست
کردن و اصلاح دادن جامه، دوختن درز و
پارگی جامه
رفیق موافق: دوست هم‌رنگ و همدل
رمال: ریگها، سنگریزه‌ها (جمع رَمَل)
رنجه کردن: آزرده، رنجور کردن
رواق: پیشگاه، سردر، سقف جلو خانه،
ایوانی که در مرتبه دوم ساخته شود.
رواق نهم: به عقیده قدما همان فلک نهم یا
فلك الافلاك است که محیط بر فلکهای دیگر
می‌باشد.
روایت: حدیث، خبر، نقل سخن و یا خبر
از کسی
روایح: بوهای خوش (جمع رایحه)
روح قدسی: روح القدس است یعنی

شعر گفتن در باب مرده با اظهار تأسف
رجز: شعری کوتاه، اشعاری که در مقام
مفاخرت و شرافت خود می‌خوانند.
رجعت کردن: بازگشتن
رجم: سنگ انداختن (به شیطان) در
مناسک حج
رحلت: کوچ کردن (کوس رحلت زدن: کنایه
از فرارسیدن زمان مرگ)
رَحَل: رخت، اسباب، پالان شتر
رحمان (رحمن): بخشاینده
رَحْمَت: مهربانی کردن، بخشودن، عفو و
مهربانی
رَحِيل: سفر، حرکت، کوچ کردن، رفتن،
استعاره از مرگ
رخت: بار و بنه، مال و متاع
رخصت: اجازة (از ضمیر بدان رخصت
نیایی: دلت راضی نمی‌شود).
ردا (= رداء): جامه‌ای که روی جامه دیگر
پوشند.
رذانت: سنگینی و وقار، رذانت رأی: قدرت،
اندیشه
رزمه: بقچه، بسته لباس
رستاق: روستا، ده
رسته: صف، رده، گروه، بازار، ردیف دکانها
رسم دامیاری: رسمی بوده است که
صیادان از صید خود به کسانی که به آنها در
شکار کمک می‌کرده‌اند یا بر سر شکار
می‌رسیده‌اند، سهمی از صید می‌داده‌اند.
رَسَن: ریسمن، بند

جبرئیل امین که فرشته حامل وحی الهی است و بر پیامبران ظاهر می شود.

روز بزرگه: روز قیامت، روز رستاخیز

روز حادثه: زمان پیشامد

روزگور: آنکه در روز نتواند دید، مقابل شب گور، کنایه از کسی که چیز عیان را نبیند و به غایت بی خرد باشد.

روزگار گذاشتندی: زندگی خود را می گذرانیدند.

روزه به دهن: گرسنه، ناهار، ناشتا

روشندل: بصیر، روشن ضمیر، دانا

روضه: باغ، گلزار، بهشت

روضه ارم: باغ ارم، نام باغ افسانه ای است که ارم بن سام بن نوح آن را در دمشق بنا کرد. پس شداد بن عاد بر آن فراوان افزود، بهشت شداد

روضه رضوان: باغ بهشت

روعت: ترس، بیم، فزع

روغن گل: روغن گل سرخ که در طب قدیم موارد مصرف متعدد درمانی داشته است.

روندگان: اهل سلوک، درویشان

روی تافتن: روی گرداندن، تافتن: برگردانیدن، پیچیدن

روی داشتن: صواب بودن امری، درست بودن کاری

رُهام: نام پهلوان ایرانی، پسر گودرز

رهایش: رهایی، خلاص

رُهبان: آنکه در ترس از خدا مبالغه کند، راهب

رهرو: سالک، اهل سلوک و طریقت

رهی: بنده، چاکر، غلام

رهین: در گرو، گرو گذاشته شده، مرهون

ریاحین: گیاهان خوشبو (جمع ریحان)

ریاضت: تحمل رنج و تعب برای پاک گردانیدن نفس و تربیت خود یا دیگری، کوشش، سعی، تحمل سختی

ریحان: گل و سبزه

ریم آهن: چرک و زنگ که از آهن گداخته هنگام کوبیدن پتک جدا شود.

ریمن: کینه ور، سرکش

«ز»

زاوولی: زابلی، منسوب به شهر زابل

زاهد: دوری کننده از دنیا در طلب آخرت، پرهیزگار، پارسا

زایران: زیارت کنندگان، بینندگان، جمع زایر (اسم فاعل از مصدر زیارت)

زایل: از بین رونده، نابود شونده

زبان اردو: زبانی است در پاکستان و بخشی از هند (مخلوطی از زبانهای هندی و فارسی و عربی و انگلیسی)

زبان درکشیدن: خاموش ماندن

زبان فارسی، زبان دوم عالم اسلام: زبان اول عالم اسلام عربی است

زبانهای ایرانی باستانی: مراد زبانهای فارسی باستان و اوستا و نظایر آن است که در حدود دو هزار سال پیش زبان مردم ایران

زمام: افسار، مهار حیوانات بارکش، دهنه، مجازاً به معنی اختیار
 زمانه: اجل، زمان مرگ
 زُنار: نوعی کمربند، در درس باران بهاری (متون چهارم) حلقه‌ها و امواج دایره‌گونی است که بر سطح آب ایجاد می‌شود.
 زندوزا: بچه‌دار شدن، دارای فرزند شدن
 زنگاری: صفت نسبی از زنگار، زنگار: زنگ فلزات، آئینه زنگاری: آئینه کدر و زنگ گرفته
 زنهار: پناه
 زوبین: سرنیزه، نیزه کوچکی که سر آن دو شاخه بود (موی زوبین شدن: مو بر بدن راست شدن، کنایه از ترس و وحشت بسیار)
 زهاب: تراوش آب از کناره چشمه و رودخانه و جز آن، آب فراوان (زهاب از دیده بگشاد: اشک از چشم جاری ساخت).
 زه: حاشیه و نوار و کناره جامه، سرچشمه، محل جوشیدن آب
 زهره: کیسه زردآب، زهره بریزد: از رنج و وحشت بمیرد.
 زهی سودا: چه بسیار سودها، فراوان منفعتها
 زبید: شایسته بود، زبیده باشد (از مصدر زبیدن)
 زی (= بزی): زندگی کن، زنده باش (فعل امر) سوی، جانب، طرف، هیأت، شکل، پوشش (لباس)
 زیب: زینت، آرایش

بوده است.
 زبانهای ایرانی میانه: زبان پهلوی و سغدی و خوارزمی که بعد از فارسی باستان در نواحی مختلف مملکت ما رایج شده است. بعد از این دوران، یعنی بعد از ورود اسلام، نوبت به زبانهای ایرانی نو می‌رسد که از آن جمله است: فارسی کنونی، کردی، گیلکی، طبری و بلوچی امروز.
 زبرجد: سنگی است قیمتی و دارای شفافیت و جلای شیشه و رنگش سبز مایل به زرد (سبز زیتونی)
 زبرجدگون: سبزرنگ و شفاف
 ز پس: از بسیاری، به جهت بسیاری
 ز بهر مرا: از بهر من
 زجر: تَقَال و تطیر از روی پرواز پرندگان
 زرتار: آنچه تارهایش از طلاست، زلف زرتار: استعاره از اشعه خورشید
 زر مغربی: طلای خالص، طلای منسوب به ممالک مغرب (شمال آفریقا)
 زعارت: بدخویی، بدخلقی، تند مزاج
 زغن: پرنده‌ای است از دسته بازها، بسیار چابک، تند حمله و قوی، گوشت رُباست.
 زفاف: عروس به خانه شوهر فرستادن
 زفان: زبان
 زفت: گرانها، والامقام، نیرومند، ستبر
 زفتی: بخیلی، لثامت، ستیزه‌جویی
 زلت (= زله): خطا، لغزش
 زلل: لغزیدن، افتادن، خطا، گناه (جمع زلت)

زیرکی: هوشیاری، عقل و دانش و ادراک
زیست‌نهار: آگاه باش، بپرهیز، دورباش،
برحذر باش.

«ژ»

ژاژخایی: کنایه از بیهوده‌گویی، مرکب از
ژاژ (گیاهی سپید در نهایت بیمزگی که هر
چند شتر آن را به‌جود نرم نشود و فرو نبرد) و
خایی (حاصل مصدر از خاییدن به معنی
جویدن)

ژرف: عمیق

ژکیدن: آهسته سخن گفتن در زیر لب از
روی خشم و غضب، غرولند کردن
ژنده: بزرگ، مهیب، کهنه، پاره

«س»

سائل: خواهنده، گدا و مفلس

ساجد: سجده‌کننده، اسم فاعل از ماده
سجده

ساحت: فضا، درگاه

ساختگی کردن: فراهم کردن اسباب، تهیه
لوازم و وسایل

ساری: سرایت‌کننده، نفوذکننده

سازنده ارغنون: قصه‌گویی سخن‌پرداز و
نوازنده ارغنون عشق، اینچنین نوا سر
می‌دهد.

ساطور: کارد بزرگ قصابی

ساعتی بسبود: در حدود یک ساعت
گذشت، ساعتی درنگ کرد.

ساغر: پیاله شراب

ساغر میگون: استعاره است برای گل‌های
سرخ رنگ

ساقی: کسی که آب یا شراب به دیگری
دهد، اسم فاعل از مصدر سقی یا سقایت

سالار: سرور و صاحب اختیار

سالف: گذشته

سالکان طریق: رهروان طریقت و
جویندگان شناخت حق

سالک: رونده، سفرکننده، کسی که در راه
تصوف و عرفان گام می‌نهد.

سامری: نام مردی در زمان حضرت موسی
که گوساله‌ای از طلا و نقره ساخته بود و
بدان سبب گروهی از بنی اسرائیل را گمراه
نمود.

سامی: عالی، بلندمرتبه

سایل (سائل): پرسنده، سؤال‌کننده

سایه داشتن بر سر کسی: پناه دادن،
حمایت کردن، امان دادن به کسی

سَباع: درندگان، جانوران درنده (جمع سَبُع)
سُبْحان: مصدری است عربی که جانشین
صفت شده است به معنی پاک و منزّه

سَبْحانه: منزّه است او، پاک است خداوند
سبزپوشان فلک: کنایه از فرشتگان است.

سَبَق: پیشی گرفتن و از دیگران درگذشتن،
مقداری از کتاب که هر روز آموخته شود.

سبک: بی‌درنگ

سبیل: راه

سپاس: حمد، شکر، سنت، لطف، سپاس داریم به معنای شکرگزاریم و سپاس وی بر بندگان به معنای لطف و منت و شفقت وی بر بندگان است.

سپر افکندن و سپر انداختن: کنایه از عاجز شدن و تسلیم گشتن و فرار کردن است.

سپرغم (اسپرغم): ریحان، هر گیاه خوشبو

سپندوار: مانند سپندی که بر روی آتش می جهد، چالاک، سریع
ستور: چارپا

ستیزه روی: بی شرم

ستیع: بلندی سرکوه

سجل کردن: ثبت کردن

سحابی: تعداد بسیاری از ستارگان که به صورت ابری با نور سفید در آسمان دیده می شوند.

سُخره: بیگاری، خدمتگزاری بدون مزد، مطیع، زبون

سَخَط: غضب گرفتن، راضی نشدن، قهر، کراحت داشتن، غضب، غضب کردن

سَخیف: کم عقل، ناقص

سَداد: درستی و راستی

سِدوره: نام درختی است در بالای آسمان هفتم که آن را سدرۃالمنتهی گویند.

سِرّ: در اصطلاح صوفیه، لطیفه‌ای است در قلب، نهفتن حال دوستی، آنچه مابین بنده و

حق است.

سراچه: خانه کوچک

سراسیمه: پریشان، مضطرب

سَرّا: شادی و فراخی

سَرّالله: راز خداوند، سر الهی

سر بر پای سلامت نهاد: آسوده دل حلقه زد و آرام گرفت.

سرپنجه: قوی‌دست، چیره بر دیگران، کسی که پنجه‌اش از دیگران سر است یعنی زورش فوق آنهاست.

سر چاهی سنگین ساخته بر سر هر حوضی: روی هر حوضی را با سرپوشی از سنگ پوشانده‌اند.

سررخس: شهرستان معروف در مشرق مشهد کنار مرز ایران و شوروی

سرخوشان عشق: کسانی که با برخورداری از عشق شاد و سرمستند.

سر خویش گرفتن: دنبال کار خود رفتن، به فکر کار خود بودن

سرسام: ورم دماغ و سر، آشفتگی، هذیان
سرگرای: سرکوب‌کننده، نابودکننده (مجازاً)

سرگین: فضله چهارپایان

سرمامک: از بازی‌های کودکان، غایب با شک (قایم‌باشک)

سرمه: چیزی است که در چشم کشند تا نور و بینایی دیده را زیاد کند.

سزّا: لایق، موافق، پاداش نیکی و بدی

سزای: شایسته، درخور

سلوک الی الله: رهسپار شدن به سوی خدا	سطور: سطرها
سلیح: ممال سلاح است و ممال آن است	سعایت: سخن چینی، تهمت زدن، بدگویی
که حرف «الف» در بعضی کلمات به «یا» تبدیل شود.	سفتن: سوراخ کردن، سوراخ کردن مروارید
سلیم: سالم، بی عیب	سَفَه: نادانی، بی خردی
سِمَت: علامت، عنوان	سَقَر: دوزخ، جهنم
سُمج: زندان زیرزمینی	سقف محنت‌زا: سقف زندان
سَمَند: اسبی که رنگ مایل به زرد دارد، اسب زرده، اسب؛ سَمند عمر (اضافه تشبیهی)	سَقلاطون: نوعی پارچه ابریشمی زردوزی شده که در قدیم در بغداد می‌بافتند.
سَموم: باد گرم مهلک	سقیم: نادرست، بیمار
سَنَا: روشنی	سُگان: آلتی چوبین یا فلزی که در یکی از دو انتهای کشتی تعبیه کنند و با حرکت آن سمت کشتی را تغییر دهند، فرمان کشتی
سنان: سرنیزه، نیزه	سِکاهن: سرکه آهن و آن رنگی سیاه است که چرم را به هنگام دباغی بدان رنگ کنند.
سنت: راه و روش، سیرت، عادت	سگان بازاری: سگان ولگرد
سندروس: صمغی است زرد که از نوعی سرو کوهی استخراج می‌شود، زرد رنگ	سگ صید: سگ شکاری، تازی
سِن‌زدگی: دچار سن شدن، سن: حشره‌ای است که آفت گیاهان به‌خصوص گندم به‌شمار می‌رود و بر روی برگ گندم تخم‌ریزی می‌کند و نوزاد وی پس از خروج از تخم شیره و مواد اندوخته در دانه گندم را می‌مکد.	سِلَاحها: ابزارهای جنگ (جمع عربی سلاح، اسلحه است.)
سنگ در دندان آمدن: دچار رنج و زحمت شدن	سلاست: شیوایی
سنگ سراچه دل: (اضافه تشبیهی) سنگ سراچه: سنگی است که در وسط سرا و یا در کنار آن نصب می‌گردد. برای نشستن روی آن	سلاسل: زنجیرها، سلسله‌ها (جمع سلسله)
سراچه (استعاره) از سینه است و دل را به سنگ سراچه تشبیه کرده است.	سلاله: برگزیده و خلاصه از هر چیز، سلاله طهارت: آن کس که هر چه هست همه پاک‌ی است، خود پاک است و برآمده از پاک‌یاست.
	سَلَب: جامه
	سلف و خلف: گذشته و آینده
	سلک: رده، رشته، صف
	سلوت: خرسندی
	سلوک: رفتن در راهی، رفتار

سُنن: فرایض، معنای دیگر: روشهای پسندیده اعمال دینی (جمع سنت)، آنچه که پیامبران و ائمه هدی (ص) بر آن عمل کرده باشند.

سنین: سالها (جمع سنه)

سؤال: تقاضا، دریوزه

سؤالی کردم: گدایی کردم

سوام: جانوران زهردار گزنده (جمع سامه)

سوی (= سوا): غیر، بجز

سودا: دیوانگی خیال، میل شدید، اندیشه، خیال، هوس، ملالت، مالیخولیا، یکی از اخلاط چهارگانه

سوداگران: تاجران، بازرگانان

سودای جانان: عشق محبوب

سوراخ دیوار را منفذ بگرفت: منفذ

سوراخ دیوار را گرفت، جای رخنه دیوار را بست.

سوری: گل سرخ، گل محمدی

سوز و ساز: سوختن و ساختن

سوغات: هدیه سفر، تحفه، ره آورد، این کلمه ترکی مغولی است.

سوفار: دهانه تیر، جایی که از تیر که چله (شست) کمان به آن متصل می شد.

سوق دادن: راندن، بردن

سوکنامه: نامه آندوهبار، نامه ای که سراسر آن غم و رنج باشد، مرکب از سوگ (عزا و ماتم) + نامه، واژه سوگ در میان مردم به صورت سوگ رایج است ولی اصل و ریشه آن به «ک» است.

سوگندنامه بقراط: پزشکان در هنگام فارغ التحصیل شدن و پرداختن به کار طبابت، سوگندنامه ای که منسوب به بقراط است می خوانند و ملزم به انجام دادن تعهدات اخلاقی که در آن آمده است می شوند.

سُویدا: میانه دل (مَصغَر سودا) سَر سُویدا: درون قلب و سرشت آدمی

سوء القضاء: پیشامد بد، سرنوشت بد

سوء ظن: بدگمانی

سهو: فراموش کردن، خطا کردن، خبط کردن سیئه: معصیت، بزه، گناه

سیاحت: گردش، جهانگردی، یکی از کارهای درویشان، سیر و سیاحت است و غالباً این سیاحتها به طور دسته جمعی انجام می شده است.

سیادت: بزرگی، سروری (موجب سیادت: وظیفه بزرگی)

سیاست مُدُن: یکی از اقسام حکمت عملی و آن علمی است به مصالح جماعتی که در شهری یا کشوری اجتماع کرده اند. (مُدُن جمع مدینه)

سیال: بسیار رونده، بسیار روان، صیغه مبالغه است از مصدر سیلان (روان شدن)

سی پاره کلام: قرآن مجید (سی جزء قرآن) سید: مهتر، سرور، پیامبر اسلام

سیر آفاق و انفس: سیر و تأمل در جهان و در بین مردم و اندیشیدن در دنیای درون و جان خویش

سیر سپهر: گردش فلک

سیر نخوردی: غذای کافی نمی خورد، (ی)
در پایان فعل «نخوردی» نشانه استمرار است.

سیر و سلوک: رفتن در راهی، در اصطلاح
تصوّف طی مرحله‌هایی خاص که باید
سالک (رهرو) آنها را طی کند تا به مقام
وصل و فنا برسد.

سیماب: جیوه

سینه کش (کوه): شیب تند و تیز کوه
سیه چرده: آنکه رنگ چهره‌اش تیره باشد،
تلفظ معمول چرده نادرست است.

سیه کاری (= سیاه کاری): بدکاری، ستم،
ظلم

«ش»

شارستان: شهرستان، شهر، آنچه در اندرون
حصار یک شهر باشد.

شاطی (شاطی‌ء): کنار رود، ساحل دریا
شافی: کامل و کافی، درست و شفادهنده
شاه حلب: استعاره از ماه (آینه حلب
معروف بوده است).

شاهد: زیاروی، خوبروی
شاهد نغز بزم عرفان: زیبارخ دلربای بزم
عارفان (استعاره از خداوند)

شاید: سزاوار است

شایق: مشتاق، شوق‌دارنده، آموزنده (اسم
فاعل از شوق)

شایگانی: بسیار خوب و عالی

شأن: قدر، مرتبه، مقام، درجه

شباک: تورها، دامها، روزنه سوراخ سوراخ
(جمع شبکه)

شَبان: چوپان، این کلمه در تداول شَبان
به کار می‌رود که درست نیست.

شبا هنگ: ستاره صبح (شعری)

شیخ: سایه، سیاهی که از دور به نظر رسد.

شبگیر: سحر

شبورغان: شهری در جوزجانان که آباد و
پر نعمت بوده است.

شُبّه: پوشیدگی امری، شک، اشتباه

شب یلدا: درازترین شب سال که در اول
زمستان واقع شده است، شب چله زمستان،
یلدا کلمه سریانی است به معنای ولادت و
میلااد (در اصل ولادت مسیح بن مریم
است).

شتا: زمستان

شحنه: پاسبان، نگهبان، داروغه

شداد: پادشاه ستمگر عربستان جنوبی که
چون وصف بهشت بشنید خواست در این
جهان بهشتی بسازد. از این رو شهری و
باغی با شکوه به نام ارم ساخت و چون
خواست در آن وارد شود درگذشت و شهر و
باغ در زیر ریگ مدفون شد.

شدن: رفتن

شرارت: بدی کردن، فتنه انگیزختن،

بدخواهی

شراره: جرقه، ریزه آتش که به هوا پَرد.

پَریشان مباد	شرع: سایبان، سراپرده، بادبان کشتی
شَمَه: بوی خوش، مقدار اندک، کم	شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند
شمیم: بوی خوش	(شرحه شرحه: پاره پاره)
شنگ: شیرین رفتار، ظریف	شرزه: تند و تیز و خشمگین
شنیدستی: شنیده‌ای	شرع: طریق، قواعد و قوانین و تکالیف
شورستان: شوره زار	دینی
شور: وجد، هیجان	شُرور: بدینها، شرارتها (جمع شر)
شورش: انقلاب، آشوب	شطر: جزء و قسمت
شوریده: آشفته حال، پریشان، وارسته،	شعر: پارچه حریر
سرمست از عشق حق	شَغَب: فتنه انگیزی، غوغا
شولا: خرقة، لباس درویشان	شغل: وظیفه، کار
شهربند: محبس، زندان	شفاعت: درخواست عفو برای کسی،
شهوات: میلها، خواهشهای نفس، میلهایی	خواهش، التماس، پامردی و یاری کردن
که شدتش از حد معمول تجاوز کند. (جمع	شفق: سرخی افق پس از غروب آفتاب
شهوت)	شقاوت: بدبختی، سنگدلی
شهوت: میل شدید، خواهش نفس	شق: شکاف، چاک
شهود: حضور دل، دیدار حق با عنایت حق	شُقه (به ضم اول و تشدید ثانی):
شیخ: مرشد، پیرمرد، عالم	جامه‌ای که از پیش شکافته باشند.
شیرازه: نوعی دوختن و به هم پیوستن	شکوی: شکایت، گله‌مندی
اوراق کتاب یا دفتر؛ شیرازه بستن: استحکام	شگال: شغال
بخشیدن، متحد کردن	شگرف: نیکو، عجیب، شگفت‌آور
شیره فشاران: موسم گرفتن شیره انگور،	شَمَر: آبگیر، حوض کوچک
مجازاً به معنای باده‌خواری مانند: برگریزان	شمسه: آنچه که از فلز به شکل خورشید
یعنی وقت ریختن برگ	سازند و بالای قبه و مانند آن نصب کنند، هر
شیرینی و پرویزی: منسوب به شیرین و	تصویر مدور و منقش
پرویز (شاه ساسانی) است که داستان	شمع بیزار: شمعی که بیزار از خویشتن
عاشقانه‌شان معروف است. مقصود شاعر از	است
این تعبیر عشقهای ظاهری و خوشگذرانی	شمع خاوری: استعاره از خورشید
در مغرب زمین است.	شَمَل: گروه و جماعت (در اینجا) جمعتان

شیطان: اهریمن، ابلیس، سرکردهٔ اشرار، کلمهٔ شیطان از ماده شطن به معنی دورشدن گرفته شده است.
شیوخ: مردان دانشمند، عالمان، پیرمردان (جمع شیخ)

«ص»

صاحب تمیز (= تمییز): آنکه نیک و بد را از یکدیگر تشخیص دهد، خردمند، باشعور
صاحبدل: دارای احساس قوی، سالک، عارف
صاحب دلق: پشمینه پوش، درویش
صاحب شریعت: در اینجا منظور حضرت محمد (ص) است.
صاعقه: آتشی که بر اثر رعد و برق شدید پدید آید، آذرخش
صافی تر: پاکیزه تر
صانع: آفریننده، خدای تعالی
صبا: بادی که صبحگاه از مشرق وزد.
صبحاحی: یک صباح، صباح: بامداد، صبح اول روز
صبح صادق: صبح واقعی و راستین که آغاز روز است.
صبر: گیاهی است از تیره سوسنیا که شیرابهٔ آن دارویی و بسیار تلخ است. در این بیت صبر هم به معنی شکیبایی تواند بود و هم به معنی گیاه مزبور در مقابل شکر. صیغه: رنگ

صحایف (صحائف): نامه‌ها، کتابها (جمع صحیفه)
صحرای نمازگزار: مصلی
صحن: میان سرای و ساختِ آن، عرصه، فضا
صخره (به فتح اول): سنگ بزرگ سخت
صُدَره: سینه پوش، نیم تنه
صَد رَه: صد بار
صدقَه: آنچه در راه خدا به فقرا دهند.
صَدمت: صدمه، آسیب، آزار
صِدِّیق: بسیار راستگو، کسی که قول خود را به فعل خود راست گرداند (صیغهٔ مبالغه از مادهٔ صدق)
صرافان: کسانی که به داد و ستد پول می پردازند.
صَرَف: بخشی از دستور زبان است که دربارهٔ ساختمان و اقسام کلمه بحث می کند.
صِرَف: خالص، ناب، صافی، می صرف و حدت نوش کردن: جز خداوند همه را هیچ انگاشتن
صُروَه: کیسه زر و سیم، همیان
صفات کمال: کاستی و نقص که از لوازم و صفات مخلوق است در خالق راه ندارد و از این رو به صفت کمال وصف می شود.
صفای ضمیر: صاف و پاک بودن باطن و دل
صفت: همانند، به کردار (در اینجا)
صفرا: مایعی تلخ که از جگر ترشح می شود (صفرا بجنبید: کنایه از این است که سخت

خشمگین شد)

صَلا: آواز دادن و صدا زدن کسی برای طعام

یا چیزی دادن، دعوت کردن

صلت: عطا، بخشش، جایزه

صلوات الله علیه: درود خدا بر او باد

(جملهٔ دعائیه)

صلی الله علی محمد و آله اجمعین:

درود خدا بر محمد و همهٔ خاندانش باد.

صُمُّ بکم: کران و لالان (جمع اصم و ابکم،

گاه معنی مفرد می دهند).

صنادیق: صندوقها

صُنَاع: سازندگان، صنعتگران (جمع صانع)

صُنْع: آفرینش، نکویی کردن

صنّف: رسته، نوع

صورتگری: نقاشی، تصویرسازی

صورت نگار: نقاش، استعاره از خداوند

زیرا او به هر موجودی از جهان هستی

صورت می بخشد.

صُور: صورتها، نقشها (جمع صورت)

صولت: حمله، شدت، سختی، هیبت

صومعه: عبادتگاه عابد مسیحی (= دیر)

صهبّا: شراب انگوری، می

صیانت: نگهداری، حفظ کردن

صید گرگ از: شکار گرگ طمع، از به گرگی

مانند شده است. (اضافهٔ تشبیهی)

صیدلانی: داروفروش، گیاه شناس

صیرفیّان: نقادان، کسانی که سره را از ناسره

و درست را از نادرست باز شناسند.

صیف: تابستان

«ض»

ضارّه: ضرر رساننده، زیانبار، مؤنث ضارّ

ضایع: تباه، تلف، بیهوده

ضخامت: ستبری، کلفتی

ضراء: سختی و بدحالی

ضلالت: گمراه شدن، گمراهی

ضلال: گمراهی

ضمیر: باطن انسان، اندرون انسان

ضمین: ضامن، کسی که عهده دار خسارت

گردد، پذیرفتار

ضوء: نور، روشنایی

ضیاع: خواسته ها از زمین و آب، درخت

(جمع ضیعه)

ضیاع: ضایع شدن، از بین رفتن

ضیعت: آب و زمین زراعتی

ضیمران: نوعی ریحان و گیاه خوشبو،

اسپرغم

«ط»

طارم: خانهٔ چوبین، خانهٔ بلند و بلند طارم:

استعاره از آسمان است، خانهٔ بالا، دیدگاه

طاری: آینده، ناگاه در آینده

طاسک: طاس کوچک که از زر یا سیم

ساخته برای زینت به گردن اسب یا منجوق

- علم می آویخته‌اند.
- طاعنان:** سرزنش کنندگان، طعنه‌زنندگان
- (جمع طاعن)، طاعن اسم فاعل از طعن به معنای سرزنش کردن است. در فارسی به جای طعن، طعنه هم به کار می‌رود.
- طاق:** دهنه
- طبایع (طبائع):** غرایز، سرشته‌ها، نهادها، چهار طبایع (جمع طبیعت): چهار عنصر خاک، آب، باد، آتش و چهار طبع: یبوست، رطوبت، برودت، حرارت که منسوب به چهار عنصرند؛ در طب چهار طبع عبارتند از: خون، بلغم، سودا، صفرا.
- طبع:** طبیعت، سرشت، استعداد شعرسرایي
- طبله:** صندوقچه، طبله عطار: بوی‌دان
- طرایف:** چیزهای خوب و خوش، مالهای نو (جمع طریفه)
- طرب:** شادی
- طرح:** زور، به طرح دادن: به زور فروختن
- طرفة‌العین:** یک چشم به هم زدن، لحظه بسیار کوتاه
- طرّه:** کنگره‌ای که بر دیوار از آجر یا کاشی سازند؛ دسته مو، موی پیشانی
- طعنه:** سرزنش کردن، بدگویی
- طغاة:** ظالمان و سرکشان، طغیان کنندگان (جمع طاغی)
- طغرا:** خطی قوس مانند که در حکم امضای امرا بوده و بر صدر نامه‌ها می‌زده‌اند.
- طَفّ ماریه:** دشت کربلا (طَفّ: هر دشت که به آبادانی نزدیک باشد).
- طفیل:** سربار، انگل، مهمان ناخوانده (به طفیل: به تبع، همراه، به واسطه)
- طُلاب:** خوانندگان، محصلان علوم قدیمه (جمع طالب)
- طلبه:** جویندگان (جمع طالب)
- طلیعه:** اول آفتاب، مقدمه هر چیز
- طمع را:** از برای طمع، به سبب طمع
- طور:** نام کوهی در شبه جزیره سیناست که حضرت مرسی (ع) با دیدن آتش و نور در آن بدان کوه روان گشت و در آنجا به مقام پیامبری دست یافت.
- طوس:** پهلوان و سردار ایرانی، پسر نوذر (به نظر می‌رسد که شکل صحیح کلمه توس بوده باشد).
- طوق‌بند:** حلقه رنگینی که دور گردن آهو است.
- طومار:** نامه، دفتر، لوله کاغذی و امثال آن که در نور دیده باشند (لوله کرده باشند).
- طهارت:** پاکی، پاکیزگی، در اینجا مراد طهارت شرعی است.
- طیّاره:** اسب تندرو
- طیبات:** (جمع طیبه) که مؤنث طیب و به معنی پاکیزه است و در اینجا نام قسمتی از غزلیات سعدی است. سه قسمت دیگر رابداً، خواتیم و غزلیات قدیم خوانند.
- طیب:** بوی خوش
- طیره:** سبکی، خفت

عبارت: تعبیر، بیان، عبارت خواص: تعبیر
بزرگان و برگزیدگان
عبودیت: بندگی

عَبْهَر: نرگسی که میان آن زرد باشد، نرگسی
را که میان آن سیاه است، شہلا می نامند.

عُجَب: به خویشتن نازیدن، تکبر و غرور
عُدَّت: آمادگی، ساز و برگ، آنچه برای رفع
حوادث دهر ذخیره شود.

عُدوان: دشمنی، ستم کردن

عدو: دشمن

عدیده: بسیار، کثیر، متعدد

عذاب: رنج، زحمت

عذار: رخسار، چهره، خوب عذاران:

زیبارویان

عَذَب: گوارا و مقصود از کلام عَذَب، سخن
نغز و شیرین است.

عرابه: وسیله نقلیه ساده که با چرخ حرکت
می کند.

عرش: تخت، سریر و در اصطلاح شرع به
فلک الافلاک گفته می شود و به مقام الهی نیز
اطلاق گردیده است.

عَرَصَات: صحراها، میدانها، کنایه از

صحرای محشر (جمع عرصه)، یوم

عرصات: روز محشر

عرصه: پهنه، گستره

عرصه حرم: گرداگرد مکه مکرمه، وسعت

و عظمت اطراف خانه خدا که محل امن و
پناهگاه برای همه است.

عرضه کردن: ارائه دادن، در معرض قرار

طیش: سبکی، خشم

طین: گِل

«ظ»

ظُرفاً: بذله گویان، نکته سنجان (جمع

ظریف)

ظِلَال: سایه بان، همچنین (جمع ظل)،

سایه

ظَلَمه: ستم پیشگان (جمع ظالم)

«ع»

عارض: رخسار

عارض: گذرنده

عارضه: اتفاق، حادثه، آفت، آسیب، بلا

عاریت: آنچه بدهند و پس بگیرند، قرضی

عاصیان: گناهکاران، نافرمانان،

عصیان کنندگان (جمع عاصی)

عاطفت (= عاطفه): مهربانی، مهر،

دوستی

عافیت: صحت، سلامت، تندرستی

عالم الغیب: آگاه از اسرار نهانی، از صفات

خدا

عالم شهادت: دنیای مشهودات و چیزهای

دیدنی

عامل: حاکم، کسی که متصدی کارهای

دیگری می شود.

عباد: بندگان (جمع عبد)

عقد ثریا: مجموعه ستارگانی در آسمان که

به فارسی پروین یا خوشه پروین نامند.

عقد: گردنبند، رشته مروارید

عقده: گره

عقرب: یکی از صور فلکی، مجموعه‌ای از

ستارگان به شکل کژدم

عقوبت: شکنجه، عذاب

عقیدت: عقیده

عکس ریاحین: انعکاس تصویر و رنگ

گیاهان

عَلَم: بیرق، درفش

علم درایه: علمی است که از متن حدیث و

طرق و راههای آن بحث می‌کند و احادیث

سقیم (نادرست) را از صحیح (درست)

می‌شناساند.

علم رجال: دانشی است که از مردان و

راویان حدیث و مورد اعتماد بودن یا نبودن

آنها به تفصیل بحث می‌کند.

علم معانی و بیان: دانشی است که به یاری

آن از کیفیت مطابقه کلام با مقتضای حال و

مقام بحث می‌شود. موضوع آن الفاظی

است که رساننده مقصود متکلم است.

عَلَم نار: کوه آتش (علم: کوه)

علی الرسم فی امثالها: چنانچه در نظایر

آن مرسوم است.

علی ای حال: به هر حال، به هر صورت

علی حده: جداگانه

عماری: کجاوه، محمل (نیلگون عماری،

استعاره از آسمان است.)

دادن، نشان دادن

عرفات: توقفگاه حاجیان است در نزدیکی

مکه به روز عرفه (نهم ذی الحجه)

عرفان: شاخهٔ مکتبی است از اسلام که بر

پایهٔ خداشناسی و عشق و محبت به حق

تعالی قرار دارد. کلمهٔ عرفان یعنی شناخت

(حق) و تصوف طریقتی است که به عرفان

منتهی می‌شود و با این وصف گاهی دو

کلمهٔ مذکور را به صورت مترادف یکدیگر

ذکر می‌کنند.

عروج: به بلندی رفتن، به بالا شدن

عروض: فن شناختن وزنهای و بحرهای

اشعار

عزایم: افسونهای، افسونگری‌ها (جمع

عزیمت)

عزت: از نامهای باری تعالی

عُزلت: گوشه‌گیری، انزوا

عُزّی: بت معروف طایفهٔ قریش در عهد

جاهلیت، بت دیگر «لات» نام داشته و

اعراب بت پرست آنها را دختران خدا

می‌دانسته‌اند.

عُطارد: سیارهٔ تیر که قدما آن را مظهر دبیری

و نویسندگی می‌دانستند.

عطف: چین و آن قسمت از دامن لباس که

برگردانده باشند.

عِظت: پند، نصیحت (= وعظ)

عقاب: جزای گناه و عمل بد کسی را دادن،

عذاب

عِقار: متاع، اسباب خانه

عیال: زن و فرزندان، افراد تحت سرپرستی
(جمع عیال)

عیان: به چشم دیدن (= معاینه) آشکار و
ظاهر

عیش: خوش زندگی کردن

عین الشمس: چشمه خورشید

عین الیقین: یقین عبارت از علمی است که
صاحب آن را در آن شکبی نباشد و
عین الیقین نفس یقین است.

«غ»

غافل وار: ناآگاهانه، مانند شخص غافل و
بی خبر

غالیه: بویی خوش است مرکب از مشک و
عنبر و جز آن به رنگ سیاه که موی را بدان
رنگ کنند.

غالیه سا: ساینده غالیه، کنایه از پخش کننده
بوی خوش

غایت: نهایت، پایان، حد نهایی، به غایت:
در حد نهایت، بی نهایت

غبن: زیانکاری

غُتْفَره: جاهل، نادان، غتفره به جوال کردن:
شخص نادان را فریفتن

غدار: ستمگر، بی وفا (کنایه از دنیا)،
پیمان شکن، مکار (صیغه مبالغه)

غرامت کردن: تاوان گرفتن، معامله به مثل
کردن

غرب زدگی: شیفتگی در مقابل فرهنگ و

عمل دار: حاکم، در اینجا سعدی رهروان
مذکور را به فرمانروایی تشبیه کرده که به امر
خداوند در عالم باطن و در احوال جهان و
مردم دارای تصرفند ولی گوشه‌ای گرفته‌اند و
کسی از احوالشان آگاه نیست.

عمل: کارهای دولتی و دیوانی، صاحب
عمل: دارای شغل دیوانی

عمی: کوری، ناپیتایی

عناد: ستیزه کردن، لجاج

عنان: افسار، دهنه، لگام، اختیار

عنان پیچیدن: عنان: زمام، افسار، عنان
پیچیدن کنایه از روی بر تافتن است.

عنان گران کردن: توقف کردن سوار
(کنایه)

عنان گشاده: افسار گسیخته، شتابان، به
سرعت (کنایه)، عنان: افسار، دهنه، زمام

عنایت کردن: بخشیدن، اهدا کردن

عنبرافشان: پخش کننده بوی عنبر، پراکنده
کننده بوی خوش

عنبربو: آنچه بویی شبیه عنبر دارد

عنبر: ماده‌ای خوشبو و کدر و خاکستری
رنگ که از معده نوعی ماهی به نام ماهی
عنبر گرفته می‌شود و در عطرسازی به کار
می‌رود.

عُنف: درشتی

عَنقا: سیمِ مرغ، مرغ افسانه‌ای مشهور

عن قریب: به زودی

عیادت: بیمارپرسی

عیار: زیرک، چالاک، فریبنده

مردن غرب	مرجان و چیزهای دیگر در اعماق دریا فرومی‌روند.
غرور: افتخار، نازش	غوامض اسرار: رازهای نهفته و پوشیده
غرور: فریب دادن	غوانی: زنان زیبا، زنان خواننده (جمع غایه)، استعاره از بلبلان نغمه‌خوان
غیره: فریفته شدن، فریفته، مغرور	غوایل: سختیها و بلاها (جمع غایله)
غریو: بانگ و فریاد	غور: منطقه بین هرات و غزنه در افغانستان
غزا: جنگ کردن با دشمن دین	امروزی
غزوات: فراوانی و کثرت	غوص: فرورفتن، داخل شدن در چیزی
غضببان: صفت مشبهه از غضب، خشمگین، خشمناک	غیبت کردن: بدگفتن پشت سر کسی، این کلمه به کسر اول است و نباید آن را با غیبت که به فتح اول و به معنی ناپدید شدن است اشتباه کرد.
غلاف: پوشش هر چیز مانند جلد کتاب، شمشیر و ...	غیرت: در لغت به معنی رشک و اصطلاحاً غیرت عارف بر پروردگار به این است که نمی‌خواهد غیری در میان باشد و غیرت حق بر عارف نیز چنین است که او را از آرایش هستی پاک دارد.
غل: بند و زنجیر	غیظ: خشم
غلط کرده‌ایم: خطا کرده‌ایم، فعل غلط کردن را امروز به صورت نوعی دشنام و ناسزا به کار می‌برند در حالی که در قدیم چنین مفهومی نداشته است.	
غلغله: فریاد و های وهوی بسیار، غریو	
غل و غش: کینه، دشمنی، رشک، حسد	
غماز: بسیار سخن چین، نمام، اشاره‌کننده به چشم و ابرو، صیغه مبالغه است از مصدر (غمز: سخن چینی کردن)	
غنا (غنی): به معنی سرود و موسیقی و آواز است و این کلمه را نباید با غنا به معنی توانگری اشتباه کرد.	
غوارب: کوهان‌های شتران (جمع غارب)، محمل عزیمت ... اراده رفتن به دیگر جای کند.	
غواص: فرورونده در دریا	
غواصان: کسانی که در طلب مروارید و	

«ف»

فائق (= فایق): برتر، پیروز، غلبه یابنده
 فارغ‌الکناف: محلی که گوشه و کنار آن راحت و آرام است. (صفت مرکب است)
 فاش: آشکار، مشخص
 فاقد: آنکه چیزی یا کسی از دست او رفته باشد.
 فایت: از میان رونده، فوت‌شونده

مشهور بوده‌اند.	فتراک: ترک‌بند، تسمه و دوالی که از پس و
فردوس: بهشت، جنت، خلد (فردوس	پیش اسب آویزند.
مُعَرَّب پردیس فارسی است.)	فتق: شکاف و رخنه
فرزانه: دانا، دانشمند	فتنه: آشوب
فُرس: ایرانی	فتی: جوان، جوانمرد
فَرس: اسب	فجر: روشنی که از دل تاریکی بیرون آید.
فرقان: قرآن مجید و در لغت آنچه بدان فرق	فحل: در اصل به معنی نر، در اینجا به معنی
کنند میان حق و باطل	بزرگ، دلیر و دانا است.
فُرقت: جدایی، دوری	فراز پایه: بلندقدر، والامقام
فرقدان: دو ستاره پیشین از صورت	فراز رستم: پیش رستم
بنات النعش کوچک (دب اصغر) در نزدیکی	فراز شدن: بلند شدن، بالا رفتن
قطب	فراز کردن: (از اضداد) بستن و گشودن
فرو بردن: غالب شدن، لطمه زدن	فراغ: آسایش، فراغت
فروگرفته: آویخته، آویزان	فراغت: آسایش، استراحت، آسودگی
فروماندن: بر جای ماندن از حیرت، متحیر	فراغ دل: آسایش خاطر
گردیدن	فِراق: دوری، هجران؛ فراغ: آسایش
فرومولیدن: واپس خزیدن و به در رفتن	فرامشت: فراموش
فره‌یخته: مؤدب، تربیت‌شده، ادیب،	فراهم رسیدن: به شرم رسیدن، به نزد
دانشمند	یکدیگر آمدن، «فرا» پیشوندی است با
فری: آفرین، (از اصوات تحسین) احسن	معانی مختلف مانند به، به سوی، به‌نزد، به
فریبکار: فریب‌دهنده، حيله‌گر	پیش و جز اینها.
فسار: افسار	فرایض: دانشی است که چگونگی تقسیم
فُسحت: فراخی، وسعت، گشادگی خاطر،	ارث بر مستحقان به‌وسیله آن دانسته
انبساط	می‌شود و آن را بسابی از فقه می‌دانند؛
فسرده: یخ زده، یخ‌بسته، افسرده، متروک	نمازهای پنجگانه، آنچه خدا واجب فرموده
فسوس (= افسوس): استهزا و ریشخند،	است. (جمع فریضه)
دریغ و تأسف	فرج: گشایش، رهایی، نجات
فصاحت (= فصاحت): روان بودن سخن،	فرخار: نام شهری بوده است در تبّت که
روانی کلام	بتخانه‌های بسیار داشته و مردم آن به زیبایی

فصیح: گشاده‌زبان، زبان‌آور، کسی که کلامش روان و مطابق قواعد فصاحت (زبان‌آوری) باشد.

فضایل: آنچه موجب ثواب بیشتر عبادت می‌شود. (جمع فضیلت)

فضل: احسان، عنایت الهی

فضل قوت: برتری در نیرومندی

فضول‌گوی: بیهوده‌گوی، زیاده‌گوی

فضیحت: رسوایی

فقدان (= فُقدان): گم کردن، از دست دادن، گم شدن

فقه: علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند.

فلاح: رستگاری، پیروزی، نیکبختی

فلاخن: قلاب‌سنگ

فلق: سپیده‌دم، سرخی آسمان در پگاه

فلک: سپهر، آسمان

فوات: گذشتن وقت کاری، نیستی، از دست رفتن

فهرست: نمودار، خلاصه اسمی چیزی،

فهرست جریده: رسیدگان یعنی وجود

مقدس پیامبر (ص): به تنهایی دربرگیرنده و

سرچشمه: تمام واصلین به حق است.

فیض: بخشش، عطا

«ق»

قائم: برخاسته، برپا، کسی که به امر خدا

برای احقاق حق و احیاء دین خدا قیام

می‌کند، لقب امام زمان (ع)

قائم به ذات: قائم به نفس، متکی به خود

قاب: فاصله بین قبضه و خانه کمان (قبضه:

محل گرفتن کادر و شمشیر و کمان و مانند

آنها را گویند).

قاذورات: نجاسات و پلیدیها (جمع

قاذوره)

قارن: نام کوهی در مازندران

قاصد: آنکه قصد جان کسی کند

قاصدک: نوعی گیاه است که آن را خبر‌آور و

خبرکش نیز می‌خوانند. در اینجا استعاره از

کسانی است که با وجود خفقان شدید

رهنمودهای امام را مخفیانه به مردم

می‌رسانیدند.

قاعاً صفصفاً: زمین صاف و هموار،

بیابانی سخت هموار (مأخوذ از آیه ۱۰۶،

سوره ۲۰)

قاعده: روش، راه و رسم، برقاعده اول

است: روش او مانند گذشته است.

قاف: کوهی افسانه‌ای که آن را محیط بر

زمین می‌دانستند.

قال و قیل: هیاو، سرو صدا (هر دو مصدر

و اسم مصدر هستند).

قاید (= قائد): راهبر

قباله: سند

قُبُل و منقل: اسباب و اثاثه سفر که بر

چهارپایان نهند.

قُبّه: عمارت گنبدی شکل

قبیح و حَسَن: زشت و زیبا

قصَد: آهنگ و اراده، در اینجا به معنی نیت بد است (به قصد: علیه)

قَصَه رفع کردن: دادخواهی کردن نزد امیر یا وزیر

قضا: خواست کلی الهی، مشیت باری تعالی، حکم خدایی، تقدیر و سرنوشت

قضا را: اتفاقاً

قضای آسمانی: سرنوشت، تقدیر

آسمانی، حکم الهی

قُضبان: شاخه‌های درخت (جمع قضیب)

قضیت: امر، فرمان

قطب: ستاره قطبی

قفا: پشت سر، دنبال، پس گردن

قَلب: قلبی، ناخالص

قلب ماهیت: دیگرگون کردن ذات چیزی

قَلَت ذات الید: تنگدستی، قلت: کمی،

ذات الید: ثروت

قلع: برکندن، از بیخ برکندن

قَلَق: آشفتگی، بی‌قراری

قندیل وار: مانند قندیل و چراغدان

قنقلیان: طایفه‌ای از ترکان در شمال

خوارزم که مادر محمد خوارزمشاه به آن

قبیله منسوب بود. (جمع قنقلی)

قواد: جلوداران، پیشوایان (جمع قائد)

قوایم: پایه‌ها، و در درس چنگیز در بخارا

(متون چهارم) منظور پاهای چارپایان است.

(جمع قائمه)

قوش: پرنده‌ای است شکاری، باشه

قِتال: کُشتن، جنگیدن، کارزار، مصدر دیگر باب مفاعله یعنی مقاتله است.

قدر: اندازه، مقدار، ارزش، اعتبار

قَدَر: سرنوشت، تقدیر

قدس الله روحه: خدای روح عزیز او را پاکیزه گرداناد (جملة دعایی)

قدیم: نامی از نامه‌های خدای تعالی (اطلاق این نام به سبب ازلی بودن خداوند است).

قرا به: شیشه شراب

قُرا (= قراء): روستاها (جمع قریه)

قِران: نزدیک شدن، به هم پیوستن، در اصطلاح نجوم: نزدیک شدن دو ستاره به یکدیگر است.

قِرایح: طبعها، ادراکها (جمع قریحه)

قُربان: نزدیک شدن، بار دیگر از فرشتگان درمی‌گذرم و به خداوند نزدیکتر می‌شوم.

(قربان می‌تواند به معنی مردن و قربانی شدن نیز باشد).

قُرب: نزدیکی

قُرطه: مُعَرَّب گُرته است و آن نوعی پیراهن و جُبّه می‌باشد.

قِرْمَطی: پیرو فرقه قرامطه، و قرامطه گروهی از فرقه اسماعیلیه بودند.

قرون وسطی: سده‌های میانه، قرن ششم تا قرن شانزدهم میلادی

قساوت: سنگدلی، بی‌رحمی

قشور: پوستها، قشرها (جمع مکسر قشر)

قصبه: در اینجا به معنای مرکز و مهمترین شهر یک ناحیه

قوچه: دکمه کلاه و گریبان و مانند آن
 قیاس: دو چیز را با هم سنجیدن، مقایسه
 قیامت: برانگیخته شدن پس از مرگ، روز
 رستاخیز
 قیسصر: معرب کلمه «سزار» که لقب
 امپراطوران روم بوده است.
 قیّم: سرپرست، پرستار
 قیوم: قائم به ذات (از اسماء حق تعالی
 است.)

«ک»

کاروانگهی (= کاروانگاهی): کاروانگاه،
 منزلگاه کاروان، کاروانسرا
 کاره: ناپسند دارنده، زشت شمارنده
 کاسات: کاسه‌ها، جامها
 کاستی: کمی، کمی قدر
 کاسنی: گیاهی است تلخ که در معالجه
 بعضی امراض به کار می‌رود.
 کاشانه: خانه کوچک، سرای محقر
 کاف و نون: کن: فعل امر از کان یکون در
 زبان عربی به معنی شو (باش)، اشاره است
 به آیه ۱۱۷ سوره بقره.
 کافّه خلق: همه مردم
 کالبد: جسم، قالب هر چیز، شکل، پیکر
 کام برآوردن: به مقصود و مطلوب
 رساندن
 کان: معدن
 کاینات: موجودات، آنچه هستی یافته

است. (جمع کاینه)
 کیر: خودپسندی، غرور
 کیریا: بزرگی
 کتان: نوعی پارچه سفیدرنگ که ازالیاف
 گیاهی به همین نام بافته می‌شود.
 کتیم: مکتوم، پوشیده، پنهان
 کخّال: کسی که دردهای چشم را مداوا
 می‌کند، کخّالی: شغل و کار کخّال
 کُحل: سرمه، کحل خواب: اضافه تشبیهی
 کحل الجواهر: نوعی سرمه (کحل به
 تنهایی نیز به معنی سرمه آمده است).
 کدخدا: بزرگ ده، رئیس قبیله یا محل
 کزار: بسیار حمله برنده، لقب امیرالمؤمنین
 علی (ع)، چه وی بی‌پروا به صف دشمنان
 حمله می‌برد.
 کراکردن: ارزش داشتن (کراکند: سزاوار
 است، می‌ارزد)
 کران: گوشه، کنار
 کُراحت: ناخوشی
 کُرت: دفعه، بار
 کرمان: کرمنها
 کرم شبتاب: نوعی کرم که در تاریکی
 می‌درخشد.
 کر و فر: حمله و گریز، شکوه و جلال،
 شکوه و رونق
 کریمان: بخشنندگان، افراد باسخاوت
 کریه: زشت و ناپسند
 کُثری: ناراستی، دروغ
 کسا: عبا

خود بستن، کمان را آماده تیراندازی کردن
 کم‌بری: کم‌اثر بودن (حاصل مصدر)
 کمر شمشیر زرین: شمشیری که غلامان
 سرای سلاطین در هنگام خدمت با کمر بند
 زرین حمایل می‌کردند.
 کمر: میانه کوه، کمر بند
 کم‌مایه روزگار: زمان کم، مدت اندک
 کُمت: اسب سرخ یال و دم سیاه، اسب کهر
 کمین بر کسی گشون: از کمین بدرآمدن به
 قصد حمله یا هدف قرار دادن کسی
 کناران: در کنار گرفتن، در کنار نشاندن، اسم
 مصدر است مانند چراغان، یخبندان
 کوروش: مانند کور، همانند شخص نابینا
 کسور و کبود: ناقص و رسوا، زشت و
 نادلپذیر
 کورژی: خمیدگی
 کوشک: قصر، کاخ، بنای مرتفع و عالی
 کوکبه: گروه مردم، همراهان
 کون: هست شدن، هستی، وجود، کون و
 مکان: جهان و همه موجوداتی که در
 اوست.
 کونین: دو جهان، دنیا و آخرت (تثنیه کون)
 کُهبَدان: زاهدان گوشه‌نشین (جمع کُهبَد)
 کُهر: اسبی که رنگ سرخ تیره دارد.
 کِه: کوچک، خرد
 کهگل بست: مخفف کاه و گل (کاهگل) و
 بست (دیوار حصار شهر) = دیوار کاهگلی
 خانه
 کِه: مخفف کاه، مقصود کمی وزن و ناچیزی

کِسوت: پوشش، جامه
 کُشانی: اشکبوس است که از سرزمین کُشان
 یا کوشان در مشرق ایران بوده است.
 کُشف: لاک‌پشت، کاسه پشت
 کشمیر: ناحیه‌ای کوهستانی و خوش آب و
 هوا در شمال غربی هندوستان
 کعبتین دشمن مالیدن: نقشی را که دشمن
 آورده باطل کردن، کعبتین: طاسهای نرد
 کعب: هر بند استخوان، استخوان بلند پشت
 پا (صورت دیگر آن قاب)
 کُفارت: چیزی که گناه را بپوشاند و پاک
 گرداند.
 کفارت یمین: جبران گناه شکستن سوگند
 کُفالت (= کفالة): ضامن کسی شدن، کفیل
 شدن، سرپرست انجام کاری شدن.
 کفایت کردن: کافی بودن، بس بودن
 کُلاله: موی پیچیده، موی مجعد
 کلام: سخن، گفتار، علمی است که دلایل
 عقلی را در باب عقاید ایمانی و رد بر اهل
 کفر بیان می‌کند.
 کُلفت: رنج و زحمت
 کل: کچل
 کلک: قلم، قلم نی
 کِلَه (به فتح یا کسر لام): خیمه، چادر (کِلَه
 بستن: خیمه زدن)
 کَلِیت: تمامیت
 کلیم: سخنگو، کلیم الله: حضرت موسی
 (ع)

کمان را به زه کردن: زه کمان را به جای

آن در مقابل کوه گرانسنگ
 کُھول: اشخاصی که در آغاز پیری هستند،
 آنان که مویشان دورنگ شده (جمع کُهل)
 کُھولت: پدیدار شدن موی سپید در سر و
 صورت، پیری
 کیاست: زیرکی، دانایی
 کیفیر: پاداش کار نیک و بد، جزا، مکافات
 کی: که
 کیش: دین، آیین
 کیمخت: پوست کفل اسب و خر و استر که
 به گونه‌ای خاص دباغی کنند.
 کیمیا: از علوم قدیم که قدما تصور
 می‌کردند با آموختن آن می‌توان فلزات را
 تبدیل به طلا کرد. (به معنی داروی
 تبدیل‌کننده اجسام هم بوده است.)
 کیوان: ستاره زحل که قدما جایگاه آن را در
 فلک هفتم می‌دانستند.

«گ»

گاز: نوعی قیچی کوچک برای بریدن سر
 فتیله چراغ و شمع و امثال اینها
 گاؤرس: ارزن
 گاوروغن: روغن گاو
 گذار: گذرگاه، معبر
 گرازان: خرامان، جست و خیزکنان از روی
 نشاط
 گران: سنگین، ثقیل
 گرانسنگ: سنگین، وزین

گرانمایه: بالارزش
 گرپ: صدای پا و نعل چهارپایان
 گردان: پهلوانان
 گرز: تاج
 گرم و سرد روزگار دیده: باتجربه، آزموده
 گزاردن: انجام دادن، ادا کردن قرض،
 بجا آوردن
 گزاف: بیهوده، بدون سبب، عبث،
 بی‌ارزش، هوزه
 گزیر: چاره
 گسستن قید: پاره کردن بند
 گشن: انبوه، پرشاخ و برگ
 گفتار سرد: سخن دل‌آزار، سرزنش
 گلشن: گلستان، گلزار، خانه آراسته
 گل: گل سرخ
 گله به گله: جای جای، اینجا و آنجا
 گنبد: قبه، ساختمانی تقریباً به شکل
 نیمکره که بر فراز عمارتی سازند، استعاره از
 آسمان
 گنج افریدون: گنج فریدون، نام نوائی است
 در موسیقی (استعاره از کمالات معنوی و
 علم و دانش خاقانی است.)
 گوش داشتن: مراقب و مواظب بودن
 گوشواره: اتاق یا بالاخانه‌ای که در گوشه
 تالار واقع است.
 گولخن (= گلخن): تون حمام، آتشدان
 حمام
 گون: رنگ، شکل
 گوهر: اصالت نژاد بودن، نجابت

گوهر: هر یک از سنگهای قیمتی، مروارید،

اصل، نژاد

گوهری: گوهر فروش، جواهر فروش

گویا: ناطق، سخنگو

«ل»

لا ابالی: بی بندوبار، بی توجه، ترس و باک ندارم.

لا جرم: ناگزیر، ناچار

لا حول کنان: لاحول گویان، از سر درد لاحول و لا قوة الا بالله (نیست نیرو و قوتی مگر خدای را) گفتن

لا طائل: بیهوده، بی فایده

لاف: سخن بیهوده و آمیخته به ادعا

لاوه: پرگویی کردن، چرب زبانی

لا ینقطع: پیوسته، پی در پی

لثیم: فرومایه، سفله، ناکس، لثیم ظفر: خشک ناخن، کنایه از خسیس و بی سخاوت لالی: مرواریدها (جمع لؤلؤ)

لب تشنه کشت: کشتزار خشک و تشنه

لب: مغز هر چیز، برگزیده و خالص از چیزی

لت زدن: سیلی زدن، کتک زدن، صدمه زدن، لگدمال کردن

لجاج: عناد ورزیدن، خیره سری کردن و پیکار کردن

لجّه: میان دریا، عمیق ترین جای دریا

لحسا: ناحیه ای در غرب خلیج فارس

لذات: خوشمزه بودن

لطایف الحیل: چاره اندیشی های لطیف

لطایف: گفتارهای لطیف و دل انگیز، نکات

باریک (جمع لطیفه)

لعاب: آب دهان

لعبت: محبوب زیباروی، عروسک

لقا: دیدار

لگام: دهنه، افسار

لنگر: آلتی آهنی که به طنابی دراز متصل است و چون خواهند کشتی را در جایی متوقف سازند آن را به آب اندازند و آنگاه که خواهند کشتی را به حرکت آورند آن را از آب بگیرند.

لؤلؤی شہوار: مرواریدی بی همتا و یکدانه
لهذا: بنابراین، برای این، مرکب از: ل (برای) + هذا (این)

لہو و لعب: سرگرمی و بازی، خود را به بازیچه ها و چیزهای غیر جدی دلخوش و مشغول کردن

لیف: رشته های نازکی که از درخت خرما تهیه می کنند، پوست درخت خرما
لیلة أسری: لیلة الاسری: شب معراج پیغمبر (ص)

«م»

ماحصل: نتیجه، آنچه حاصل شود

ماحضر: آنچه حاضر است، غذای حاضری

ماخولیا: مالیخولیا، خیال خام، نوعی

بیماری روانی	مُبرّا: بری از عیب، پاکیزه
مادام: همواره	مُبرّت: نیکی کردن، نیکی، عمل خیر
ماستینه: ماست + ینه: دوغی که شوید	مبرز: بزرگ، نامور، برجسته
(شبت) در آن کنند و در مشکی یا کیسه‌ای آویزند.	مُبرقش: مزین، آراسته
ماغ: مرغابی درشت و سیاه‌رنگ	مبعوث: برانگیخته شده، به پیغامبری تعیین شده
مالاید: آنچه از آن گریزی نیست.	مبلّغ: ابلاغ کننده، رساننده، اسم فاعل از مصدر تبلیغ (رساندن)
مالایطاق: آنچه مورد طاقت و توانایی نیست، خارج از طاقت و توانایی، غیرقابل تحمل	مبیت: شب گذراندن، شب ماندن در جایی (مصدر میمی)
مالا یعنی: آنچه بی معنی و بی فایده است.	مبیناد: آرزو می‌کنم نبیند، فعل نهی دعایی
مالک: مالک دوزخ، نگهبان دوزخ (یک سر به زیارت مالک رفت).	متابعت: پیروی کردن، تبعیت کردن، پیروی
مالیده: در مورد دستار، ظاهراً یعنی مستعمل و نیمه‌دار، در مورد موی، ظاهراً یعنی مرتب	متاعب: رنجها، سختیها، محلهای رنج (جمع متعّب و متعبه)
مانستی: شبیه بود.	متاع: کالا، جنس
مانی: نام مردی نقاش که معاصر شاپور اول ساسانی بود و ادعای پیغمبری کرد.	متبوع: پیروی شده، اطاعت شده
ماورد: گلاب	متحصن: پناه گرفته، در حصار رفته
مألف: جای آنس و الفت، زادگاه و وطن	متحلّی: آراسته
مألوف: الفت گرفته (عادت مألوف: خو و خصلت مأنوس)	متخاصم: خصومت‌کننده و با هم جنگ کننده، دشمن
مأمن: محل امن، پناهگاه	مترسل: دبیر، نویسنده
مأوی: جایگاه، پناهگاه	مترصد: منتظر، چشم به راه و بیدار
مباشرت نمودن: انجام دادن کار	مترقب: منتظر و نگران
مبالغه: زیاده‌روی در هر مورد	متصرفان: کسانی که در انجام کاری دست دارند، تصرف‌کنندگان
مُبدع: نوآور، آفریننده (اسم فاعل از مصدر ابداع)	مُتصیّد: شکارگاه
	متضرر: ضرر‌کننده
	متعالی: بلندشونده، بلند، رفیع
	مُتَعَبِد: عبادت‌کننده، پرستش‌کننده، بسیار

مُجَلَّل: پرجلال، باشکوه	عبادت‌کننده (اسم فاعل از مصدر تَعَبَّد)
مِجَمَّر: آتشدان، مجمر دل؛ اضافه تشبیهی	متعزز: عزیز و گرامی شده
مجید: بلندمرتبه، از اوصاف قرآن	متفق علیه: آنچه که درباره آن اتفاق کرده‌اند
محابا: پروا، باک	متفق: همفکر، هم‌رأی، اسم فاعل از اتفاق
محابا رفتی: رعایت می‌شد، ملاحظه می‌شد	مُتَقَى: دارنده تقوی، پرهیزگار
محادثه: با یکدیگر سخن گفتن	متکلمان: سخنگویان
محاسن: خوبیها، نیکویی‌ها، ریش و موی صورت	متکلم: کسی که حقایق اشیا را از روی دلیل و برهان با ملاحظه و مطابقه با شرع درک می‌کند، کسی که علم کلام را می‌داند.
محاق: سه شب آخر ماه قمری که ماه از زمین دیده نمی‌شود. (در محاق بودن: کاستی و تاریکی گرفتن)	متناقض: ضد، نقیض یکدیگر
مُحال: غیر ممکن، بیهوده	متنزه: گردشگاه، مکان باصفا
محاورات: گفتگوها (جمع محاوره)	متواتر: پی‌درپی
محاورت: (= محاوره): گفتگو کردن، گفتگو	متون: نوشته‌های پیشینیان (جمع متن)
محبس: زندان، در اینجا به معنی گرفتاری فکری و نگرانی است (اسم مکان از ماده حبس)	مُتَوَهَّم: گمان برده شده، خیالی
محبوبه نیلگون عماری: استعاره از خورشید	مُتَقِن: بی‌گمان، به یقین دانسته
محتضر: نزدیک به مرگ، مشرف به موت	مُثَله: گوش و بینی بریدن و عقوبت کردن، و همچنین به معنی گوش و بینی بریده و عقوبت شده است.
محتوی: فراگیرنده، شامل	مجادله: ستیزه، کشمکش، جدل کردن
محجن: چوب خمیده، چوگان	مَجَال: جولانگاه، محل حرکت و تکاپو
محجوب: پنهان، به دور از نظر مردم، در پرده، بی‌بهره، محروم	مجامع: جمع مجمع به معنای جای گردآمدن
مُحَدَّث: سخن‌گوینده، حدیث‌کننده، عالم علم حدیث، گزارنده (صفت فاعلی از تحدیث)	مجانبت: دوری شدن از یکدیگر، دوری
	مُجَبَّرین: شکسته‌بندها
	مجتنب: دوری‌کننده
	مجد: بزرگی، بلندی مرتبه
	مجرم: گناهکار، خطاکار
	مُجَلَّد: جلد‌شده، یک جلد از کتاب یا رساله
	مجلس گفتن: وعظ کردن، سخنرانی کردن

محسود: مورد حسادت واقع شده، حسد

برده شده

مَحْضَر: حضور، پیشگاه

محض مرهم: مرهم خالص، عین مرهم

مَحَقَّق: پژوهشگر، کسی که در رشته‌ای به

شیوه‌ای علمی کار و تحقیق می‌کند.

مِحْک: اسم آلت از حک: سنگی سیاه که

بدان زر و سیم و دیگر فلزات آزمایشند.

مُحوَّل: سپرده شده، تحویل شده، واگذار

شده، اسم مفعول از مصدر تحویل

مُحْیِر العَقول: حیران‌کنندهٔ عقلها،

شگفت‌انگیز

مَخْبِر ناستوده: ناپسندیده باطن

مخفی: نهان، پوشیده

مَخْرَج: بیرون شدن، جای بیرون آمدن

مخروط: تراشیده شده

مُخَل: خلال‌کننده، آنچه موجب بی‌نظمی

گردد.

مِخْلَب: چنگال، ناخن درندگان و پرندگان

شکاری

مِخْنَقَه: گردن‌بند

مدارست و منافست: مذاکره کردن با اهل

علم، مباحثه کردن، با هم صحبت کردن

مداعبت: شوخی و مزاح

مُدَبِّرِی: بدبختی و شوربختی

مِدْحَت: ستایش، مدح

مدح: ستایش، ستودن

مُدْرَج: پله پله شده، درجه‌دار

مُدْفَن: جای دفن کردن، محل دفن

مَدَنِیَّت: شهرنشینی، تمدن

مدینه فاضله: شهری که ساکنان آن کوشش

کنند که سعادت حقیقی را به دست آورند،

ادارهٔ چنین مدینه‌ای باید به دست حکیمان

و فاضلان باشد: آرمان شهر، سه‌روردی،

حکیم ایرانی به جای این اصطلاح

(ناکجا آباد) را به کار می‌برد، آب‌ر شهر

مَذاق: ذوق، سلیقه

مَذِیج: جایی از کنیسهٔ یهودیان که در آن

قربانی کنند و برای دفع بوهای بد و ناخوش

عود و عنبر سوزند.

مَذِیج زر: قربانگاه زرین (استعاره از افق

سپیده‌دم که نور طلایی خورشید را در سطح

جهان می‌گسترده).

مَذْکُر: واعظ، اندرزگوی

مذلت: خواری

مذمومه: نکوهیده، مذمت کرده شده

مُرادات: آرزوها، مقصودها (جمع مراد و

مُراده)

مرا شعر گفته است: برای من مدیحه گفته

است.

مرافقت: سازگاری، مدارا، همراهی کردن،

مصدر باب مفاعله (= مرافقه) در فارسی

تای آخر آن کشیده نوشته می‌شود و تلفظ

می‌گردد.

مراقبت: مواظبت کردن

مِرا (= مرء): جدال و ستیزه کردن، لجاج

ورزیدن، طعنه زدن در سخن

مرتزق: روزی خورنده، رزق‌گیرنده

مرتضی: خشنودشده، پسندیده، اسم خاص، یکی از لقبهای علی (ع)
مرثیه: شعری که به یاد مرده و در رثاء او یعنی در ذکر محاسن و تأسف از مرگ وی بگویند. (رثاء)
مردم: آدمی
مردمی: انسانیت، آدمیت، مروّت
مردم‌ریگ: آنچه از مرده برای وارثش بر جای مانده باشد، ارث، میراث
مردینه: جنس نر، مرد
مرضی: پسندیده
مرغ‌دل: ترسو
مرکوب: چیزی که بر آن سوار شوند.
مر: نشانه تأکید که قبل از مفعول یا متمم می‌آید.
مرو: از شهرهای معروف خراسان قدیم
مروّت: مردی، مردانگی
مروّ بعد اُخری: یکبار پس از بار دیگر، مکرراً
مریخ: سیاره بهرام که قدما آن را مظهر جنگ می‌دانستند.
مزاح: بسیار شوخی‌کننده، بسیار شوخ (صیغه مبالغه) از ماده مزاح: شوخی کردن
مزدلفه: مکانی است که حاجیان چون از عرفات بازگردند شب را در آنجا به سر برند، مشعرالحرام
مزوّر: قلب، ناسره، ساختگی (اسم مفعول تزویر)
مزیت: برتری، رجحان، افزونی

مزیح: شوخی (ممال مزاح)
مزید: زیادت، افزونی
مسارعت: شتاب کردن، پیشی گرفتن
مسالك: راهها (جمع مسلک)
مُسامات: نبرد کردن در بزرگی، با یکدیگر در نام‌آوری و بزرگی ستیزه کردن
مستجاب: اجابت شده، پذیرفته
مستجاب الدعوه: کسی که دعایش برآورده می‌شود.
مستسقی: کسی که به مرض استسقاء (تشنگی و آب بسیار خواستن) مبتلا است.
مستعجل: شتابنده، عجله‌کننده، زودگذر، اسم فاعل از مصدر استعجال
مستغرق: غرق شده، بسی کاغذ مستغرق گشتی: ورقهای زیادی مورد استفاده قرار می‌گرفت.
مستفید: استفاده‌کننده، بهره‌مند، اسم فاعل از مصدر استفاده
مستلزم: لازم‌دارنده، ایجاب‌کننده، موجب
مستهلك: از بین رفته، (اسم مفعول از مصدر استهلاك)
مسجد خیف: مسجدی است در مِنا (منی)
مُسَعَّر: تسخیر شده، به تصرف درآمده، فرمانبردار
مسکنت: ضعف و بی‌چیزی، بیچارگی
مُسَمَّن: فربه
مُسَنَد: بالش، چهار بالش (در قدیم خلفا و قضات بر روی مسند می‌نشستند یا بر چهار بالش وزارت تکیه می‌دادند).

مرتضی: خشنودشده، پسندیده، اسم خاص، یکی از لقبهای علی (ع)
مرثیه: شعری که به یاد مرده و در رثاء او یعنی در ذکر محاسن و تأسف از مرگ وی بگویند. (رثاء)
مردم: آدمی
مردمی: انسانیت، آدمیت، مروّت
مردم‌ریگ: آنچه از مرده برای وارثش بر جای مانده باشد، ارث، میراث
مردینه: جنس نر، مرد
مرضی: پسندیده
مرغ‌دل: ترسو
مرکوب: چیزی که بر آن سوار شوند.
مر: نشانه تأکید که قبل از مفعول یا متمم می‌آید.
مرو: از شهرهای معروف خراسان قدیم
مروّت: مردی، مردانگی
مروّ بعد اُخری: یکبار پس از بار دیگر، مکرراً
مریخ: سیاره بهرام که قدما آن را مظهر جنگ می‌دانستند.
مزاح: بسیار شوخی‌کننده، بسیار شوخ (صیغه مبالغه) از ماده مزاح: شوخی کردن
مزدلفه: مکانی است که حاجیان چون از عرفات بازگردند شب را در آنجا به سر برند، مشعرالحرام
مزوّر: قلب، ناسره، ساختگی (اسم مفعول تزویر)
مزیت: برتری، رجحان، افزونی

مَسْنَد: جایی که بر آن نشینند یا بر آن تکیه زنند، بالش بزرگ، پستی، فرشی گرانبها که بالای اتاق می‌افکندند و شاهان و بزرگان بر آن می‌نشستند، مقام، رتبه.

مَسْنَدِ نَشِین: کسی که بر تخت می‌نشیند، فرمانروا

مشارفت: بازرسی

مشارق‌الانوار: مشرق‌های روشنایی‌ها، محل طلوع نورها

مشاطه: زن آرایشگر

مَشَاهِد: جاهای حاضر آمدن مردمان، شهادتگاه‌ها، مقابر شهیدان (جمع مشهَد) مشهَد (اسم مکان از مصدر شهادت)

مشایخ: پیران، دانشمندان، جمع کلمه مشیخه که خود جمع کلمه شیخ است.

مشایعت: در پی کسی رفتن، به دنبال کسی رفتن

مُشْع: بسیار و فراوان

مُشْع: سیرکننده، کامل، کافی

مشتعل: برافروخته، شعله‌ور (اسم فاعل از مصدر اشتعال)

مشتغل از: روی‌گردانده

مَشْحُون: مملو، سرشار، پر

مشرَب: مسلک، مرام، عقیده

مَشْعَر‌الحرام: نام جایی است در مکه، آن را مُزْدَلَفَه هم می‌نامند.

مَشْغَلَه: هیاهو، غوغا، آشوب، بانگ، فتنه، مشغله‌برآوردن: دردسر و مزاحمت ایجاد کردن، هیاهو و سر و صدا به‌راه انداختن

مشکات: منفذ یا جای چراغ

مُشْک أَذْفَر: مشک خوشبو، مشک ناب بسیار بویا

مُشْک: ماده سیاه‌رنگ خوشبو که از نافه آهوی ختنی به‌دست می‌آید.

مشکور: شایسته شکر و سپاس

مشورت: شور کردن، رأی زدن، نظرخواهی

مُشَوِّش: طوفانی، آشفته

مشیت: اراده، میل

مُشِیمه: پرده‌ای که بچه تا هنگامی که در شکم مادر است، در آن قرار دارد، بچه‌دان

مصائب: رنجها، ماتمها (جمع مصیبت = مصیبه)

مصاحف: قرآن‌ها (جمع مُصحف)

مُصَادَقَت (= مصادقة): دوستی کردن با یکدیگر، دوستی، و داد

مصاف درپوستن: جنگ کردن

مصاقبت: رویارویی، رویاروی شدن

مصالحه: صلح و آشتی

مضاوت: حمله و هجوم آوردن

مصدق: تصدیق‌شده

مصريان: مقصود خلفای فاطمی مصر است که مخالف خلفای عباسی بودند.

مصفا: پاک و منزّه، صافی شده

مَصْلَا (مُصَلًی): فضایی باز در کنار شهر که در مواقعی خاص در آن نماز گزارند و دعا

کنند، نمازگاه

مُصلِح: به صلاح و نیکویی آورنده، اصلاح‌کننده

معرف و معرف	مُصَنَّف: تصنیف‌کننده، نویسنده
معاشر: گروه‌ها (جمع معشر)	مَصُون: محفوظ، در امان
معاف خواستن: استعفا کردن از شغلی	مُصِيب: راست و درست
مع الاسف: با افسوس، متأسفانه	مُضَاعَف: دوچندان، دو برابر
مُعالج: درمان‌کننده	مُضایق: تنگناها (جمع مضیقه)
مَعَالی: منزلها، مقامات، خصلتهای برجسته و ممتاز (جمع معالة)	مُضَحَکِه: کسی که مورد خنده و استهزا مردم قرار گیرد.
معاودت: بازگشتن، بازگشت	مُضیق: جای تنگ، تنگنا
معاونت: یاری، مساعدت	مُطاع: کسی که دیگری فرمان او را می‌برد، اطاعت شده، فرمانروا
معایب: عیبه‌ها (جمع مَعاب و مَعابه)	مُطاوَعَت: اطاعت، فرمانبرداری
معتکف: گوشه‌نشین، کسی که برای عبادت در اماکنی چون مسجد و خانقاه و صومعه اقامت می‌کند.	مُطَمَح: نظرگاه، مطمح‌نظر: مورد توجه و دقت
مُعْجَب: متکبر، خویشتن‌بین، خودپسند، به کسر «ج» غلط رایج است.	مُطَنَطِن: باشکوه، با فَر
مُعَدِّل و مُزَكِّي: کسانی که در محضر قاضی برای گواهی صحت سخنان مدعیان و شهود حاضر می‌شوند.	مُطَوَّقَه: طوقدار، نوعی از کبوتر که به گردن علامتی شبیه به طوق دارد.
مُعَذِّب: نازاحت، دچار عذاب شده، رنج‌دیده، اسم مفعول از مصدر تعذیب (عذاب دادن)	مُطیعان: اطاعت‌کنندگان، فرمانبرداران
مع ذلک: با وجود آن، مرکب از: مع (با) + ذلک (آن)	مُظالم: جای رسیدگی به ظلم و ستم، دادخواهی‌ها
معراج: وسیله بالارفتن و عروج کردن، نردبان	مُظَاهَرَت: پشتیبانی کردن، حمایت، یاری، هواداری
معرّج: جامه منقش و راه‌راه	مُظَنِّه: گمان، حدس
معارض: جای ظاهر کردن چیزی، محل عرضه کردن	مُظْهِر: آشکارکننده
مُعْرِض: رویگردان، روی‌برگرداننده	مُظْهِر: محل ظهور، جلوه‌گاه
	معاذیر: بهانه‌ها، عذرخواهی‌ها، پوزش‌ها (جمع معذار)
	معارض: مخالف، ضد
	معارضه: ستیزه کردن، رویارویی
	معارف: دانشها، شناختها (جمع معرفت و

مُع: موبد زردشتی، زردشتی	معرفت: شناخت، شناسایی، آگاهی
مغناییس: سنگ آهنربا	معزَم: افسونگر
مُغَنّی: آوازخوان	مُعَصَفَر: سرخ‌رنگ یا زردرنگ
مفاجا (مفاجاة): به ناگاه و بی‌خبر حمله	معصیت: مخالف و نافرمانی از دستور
بردن	خدای تعالی، گناه
مفاخر: مایه‌های افتخار (جمع مَفَحَر)	مُعْضَله: دشوار، مشکل، مؤنث مُعْضَل
مفارقت: جدا شدن از یکدیگر، جدایی،	مطعون: سرزنش‌شده، مورد طعن قرار
دوری	گرفته
مفتاح: کلید	مُعْطی: بخشنده، کریم، عطا‌کننده، اسم
مَفْرَش: هر چیز گسترده‌نی، بستر (مفروش	فاعل از ماده عطا
پیروزه: استعاره از آسمان)	مُعْکَن: فربه‌شکم، پرشکن
مُفسِّر: تفسیرکننده، عالم علم تفسیر، اسم	معلوم: وجه، پول، زر، درهم و دینار
فاعل از تفسیر	معمار حرم: استعاره از مسلمان
مَفْصِل: محل جدایی دو استخوان، مفصل	معمار: کسی که طرح و نقشه ساختمان را
کرد: جدا ساخت، پاره‌پاره کرد	کشد و در ساختن آن مراقبت کند، آبادکننده
مِفْضال: بسیار فاضل	معونت: یاری‌کردن، کمک کردن
مُفْضِل: نیکویی کننده	معهود: عهدشده، پیمان بسته شده، در
مقارنات: نزدیک‌شدنها، به هم پیوستنها	اینجا یعنی معمول و مرسوم
(جمع مقارنه)	معیشت: زندگانی، آنچه به وسیله آن امرار
مقارن: همزمان	معاش کنند.
مقال: گفتگو، گفتار	مُنافِصه: ناگهان
مُقام: جایگاه، محل اقامت	مُفاک: گودال، زمین پست
مُقامگاه: محل اقامت، مُقام نیه به تنهایی	مغالطات: یکدیگر را به غلط انداختن، در
به معنای محل اقامت است.	نزد قدما یکی از بخشهای علوم منطقیه بود.
مُقاوَله: گفت و شنید کردن با کسی	(جمع مغالطه)
مقبول: پسندیده، قبول شده	مغیجگان: فرزندان مغ، خدمتکاران
مَقْتَل: محل قتل، جای کشتن، جایی از بدن	مغْلَق: اسم مفعول (از اغلاق) به معنی در
انسان یا حیوان که هرگاه ضربتی بدان وارد	بسته است، ولی در زبان فارسی به معنای
آید شخص کشته می‌شود، مصدر میمی و	دشوار و دیرفهم به کار می‌رود.

مُل: شراب انگوری، می
 ملازم: همراه همیشگی، همراهی کننده
 ملاطفت: مهربانی، سازگاری
 ملاعبت: بازی کردن، نشاط
 ملت: پیروان دین، دین، آیین، شریعت
 ملتزم: متعهد، برعهده گرفتار (اسم فاعل از مصدر التزام)
 ملحوظ داشتن: نگر بستن، ملاحظه کردن
 ملعیه: آنچه با آن بازی کنند، بازیچه
 ملعون: لعنت شده، نفرین شده
 ملکه: صفت پایدار در انسان که قابل زوال و تغییر نباشد، ملکهٔ اجتهاد؛ نیروی فهم و درک مسایل علمی و احکام دینی
 ملموس: لمس شده، بسوده
 ملول: اندوهگین، دل‌تنگ، خسته، مانده
 ممارست: تمرین، آزمودگی، انجام مداوم کاری
 ممتنع: سرپیچنده، خودداری کننده
 ممدوح: ستوده، ستایش شده
 مُعْزَج: جامه‌ای قیمتی
 عموی: زاری مکن (فعل نهی از مصدر موییدن به معنی تاله و زاری کردن)
 منابغ: سرچشمه‌ها، اصلها (جمع منبع)
 مناسبات: مناسبتها
 مناسک: عبادتها، جاهای عبادت، اعمالی که هنگام حج انجام دهند (جمع منسک)
 مناصحت: خیرخواهی
 مناضلت: تیراندازی
 مناظره: بحث در حقیقت و ماهیت چیزی.

به معنی کشته شدن
 مقدرات: هر آنچه از طرف آفریدگار تقدیر و تعیین شده است (جمع مقدر و مقدره)
 مقدم: پیشوا، مقتدا، رهبر، برتر، پیش‌درآمد
 مقصوره: غرفه‌مانندی که جای ایستادن امام در مسجد بوده است، ایوان محصور، خانه کوچک
 مُفْلَق: مُبدع، شاعر نغزگویی و طرّفه‌آور
 مقوله: نوع، گنتار، مؤنث مقول (گفته شده)
 مکابدت: رنج دیدن، سختی کشیدن
 مکابره: قهر و غلبه
 مکاتبه: به یکدیگر نامه نوشتن
 میکاس: چانه زدن، سختگیری خریدار و فروشنده در معامله
 مکافات: پاداش عمل را دادن عموماً و جزای عمل بد را دادن خصوصاً
 مکاوتحت: با هم جنگ کردن، دشمنان دادن به یکدیگر، کشمکش، جنگ، دشمنی
 مکاید: نیرنگها، خدعه‌ها (جمع مکیدت)
 مکّبه: سرپوش
 مکرم: بزرگی و جوانسردی
 مکروه: امری است که انجام ندادن آن بهتر است. در مقابل مستحب که انجام دادن آن بهتر است مانند خوردن گوشت حیواناتی که عاده نمی‌خورند، مثل اسب.
 مکروهه: ناپسندیده، مؤنث مکروه
 مکسب: محل و جای کسب، پیشه و کسب
 مکمن: کمینگاه
 مکیدت: خدعه و نیرنگ

مباحثه و مجادله کردن	منزوی: گوشه گیر، گوشه نشین (اسم فاعل از مصدر انزوا)
مناقشت: مباحثه کردن، صحبت کردن	مُنْزَه: پاک شده، پاکیزه
منافقی: دورویی، منافق کسی است که ظاهرش مخالف باطنش باشد، آنکه در ظاهر مسلمان است و در باطن کافر باشد.	منسوب: نسبت داده شده، خویشاوند
منافی: نفی کننده، مخالف، ضدّ	منسوخ: محو و نابود، از رواج افتاده، باطل شده، نسخ شده
مناکِب: دوشها و کتفها (جمع مَنَكِب)	منشآت: نامه ها (جمع مُنْشَاة)
مناکحه: عقد زناشویی بستن	مُتَشَقِّق: شکافته، شکافته شونده
مناهج: طریقه ها (جمع منهج)	مَنْصَب: مقام، رتبه، درجه
مَنَاهی: نهی شده ها، کارهای نهی شده (جمع مَنْهَی و منهیه)	مِنْصَه: تختی که عروس را روی آن می نشاندند و این کلمه را به طور استعاره و کنایه به معنی محل ظهور و جلوه گری استعمال می کنند.
مَنْبِت: جای روییدن گیاه، رستگاه	منطبعه: چاپ شده
مُنْبِعْث: برانگیخته، برخاسته	مَنْظَر: محل نظر، تماشاگاه، نظرگاه، دیدگاه
منتظم کردن: چیزی را در جایی جا دادن، منتظم: اسم فاعل از انتظام	مَنْظَرِ کَرِیْه: زشت ظاهر
منتعش: بهبود یافته، خوش و سرزنده (اسم فاعل از مصدر انتعاش)	مُنْقَص: ناخوش آیند، مُکَدَّر
منتهی الیه: پایان، آخر	مُنْفَک: جدا
منجّلاب: گودالی که در آن آبهای کثیف و بدبو جمع گردد، آب کثیف و بدبو	مُنْقَاد: فرمانبردار، مطیع
منجیات: رهاننده ها، اعمالی که موجب نجات و رستگاری است، (جمع منجیه) و متضاد مهلکات	مُنْقَش: نقاشی شدن، نقش و نگار گردیده
منجی: نجات دهنده، رهایی بخش، غالباً واژه ناجی (نجات یافته) را به غلط به معنای منجی به کار می برند.	منقصت: نقص، کاستی
منحط: پست	منقطع: بریده
منزلت: رتبه، مقام	منکران: انکارکنندگان، ناباوران
مُنْزَل: فروفرستاده شده	مَنْکَر و مَنکَر: به صیغه اسم فاعل: انکارکننده و به صیغه اسم مفعول ناراست و ناپسندیده و ناشایست
	منوط: مربوط، وابسته، متعلق
	منوط به: وابسته به
	منهج: راه آشکار و گشاده

موقوف: جای ایستادن	مُنْهَی: خبردهنده، مأمور کسب خبر و ابلاغ آن، جاسوس
موقوف: وابسته، بازداشته شده، مربوط، متعلق	مُنْهَیَات: کارهای ناروا، اموری که در شرع منع شده است (مع منْهَی)
مُؤکَل: مأمور و نگهبان زندان	منیع: بلند و استوار
مولا: سرور، آقا	مینى: محلی است در کوهستان شرقی مکه، در سر راه عرفات که حاجیان در این محل در روز دهم ذی الحجه قربانی می کنند.
مولاة: کنیز آزاد کرده	موازنه: هم وزن کردن، هموزنی، مقایسه
مُولِد: زادگاه	مواسا: سازگاری و موافقت، غمخواری و مددکاری، مخفف: مواسات
مؤومت: رنج، هزینه	موالات: دوستی، پیوستگی
مویه: گریه و زاری	موالی: (جمع مولى): بنده (این کلمه از اضداد است و هم به معنی بنده و هم به معنی آقا و سرور آمده است).
مهالك: جایهای هلاکت، بیابانها (جمع مهلكه)	مَوْثِق: مطمئن، مورد اعتماد
مه: بزرگ	موروث: ارث گذاشته شده، مال و ملک ارثی
مهیجوز: دورافتاده، متروک، (اسم مفعول از ماده هجر)	مَوْزِع: توزیع کننده، پخش کننده
مهد چشم: خدقه و کاسه چشم	موزونیت: هماهنگی، موزون بودن
مُهَذَّب: پاک شده، پیراسته، دارای اخلاق نیک	موزة میخائیلی: نوعی کفش و پافزار که تا ساق پا و زیر زانو را فراگیرد. موزة میخائیلی نوع خاصی از آن بوده است منسوب به آل میکال که در نواحی خراسان مخصوصاً نیشابور می زیستند.
مَهو: کابین زن	موسم: هنگام، زمان
مُهْلَكَات: کشته ها، هلاک کننده ها (جمع مهلك و مهلكه)	موسی عمران: حضرت موسی فرزند عمران
مهنّا: تبریک گفته، مبارک باد داده، (اسم مفعول از تهنیت) معنی لغوی آن گوارا است.	موطن: وطن، سرزمین
مُهْوَع: تهوع آور، بسیار نفرت انگیز	
می پالای: صافی کننده می	
میعاد: وعده گاه	
میغ: ابر	
میقات: موضع احرام بستن حاجیان و در لغت به معنی هنگام کار	

میگون: رنگ مایل به سرخی، مانند می
 مینا: آبگینه، شیشه، ایوان چون مینا:
 استعاره از آسمان
 مینایی: منسوب به مینا، مینا ماده‌ای است
 از لعاب شیشه‌ای شفاف که آن را روی کاشی
 و فلزات برای نقش و نگار به کار برند.
 مینو: بهشت، جنت، فردوس برین
 مینوی مینا: مینو: آسمان، عالم علوی:
 بهشت (از آن رو که در عالم علوی است)
 مینوی مینا: آسمان لاجوردی و بهشت
 آسمانی

«ن»

ناب: خالص .
 ناتراشیده: بی ادب، بدرفتار، سخن نابجا و
 نسنجیده
 ناحفاظی: بی احتیاطی، رعایت احتیاط
 نکردن، بی پروایی
 نار: آتش
 ناسور: جراحتی که به سختی علاج پذیرد.
 ناصحان: اندرزدهندگان، خیرخواهان
 (جمع ناصح)
 ناطقه: سخنگو، اسم فاعل مؤنث از مصدر
 نطق (سخن گفتن)
 ناکام: ناچار، ناگزیر
 نال: رشته‌ای باریک که در میان قلم نی قرار
 دارد، نی
 نامعول: نامطمئن، غیرقابل اعتماد کردن و

تکیه نهادن
 نامور: معروف، مشهور
 ناموس: خودپسندی، غرور، شهرت و
 آوازه
 ناموس: شریعت، احکام الهی، قانون و
 قاعده
 ناموس ازل: عهد و امانت و دین الهی
 ناورد دادن: جولان دادن
 نایافت: چیزی که یافت نشود، نایاب
 نایره: آتش، شعله، گرمی
 نای: گلو
 نای: نی و در اینجا بوق و شیپور
 نبالت: فضل، شرف، بزرگی
 نبَرده: جنگی، جنگجو، مبارز، صفت نسبی
 به معنای صفت فاعلی، مرکب از: نبرد
 (جنگ) + ه (پسوند صفت ساز) مثال دیگر:
 «نژاده» به معنای اصیل و خوش نژاد
 نبی: پیغامبر، شیوه رسول (ص)
 نبید: شراب
 نبیه: آگاه، هوشیار
 نُحوست: شوم بودن، نامبارک بودن،
 نامبارکی
 نخجیر: شکار، صید
 نخله طور: درختی که حضرت موسی در
 وادی مقدس مشتعل دید و از آن نغمه (انی
 انالله) شنید.
 نخوت: تکبر
 ندامت: پشیمانی
 نزاع: اشتیاق و آرزومندی

موجود است.	نُزُل: آنچه پیش مهمان نهند از طعام و جز آن
نعال: کفشها، پافزارها (جمع نعل)	نزول: فرود آمدن
نعت: وصف، ستایش و ثنا	نزه: باصفا، خوش آب و هوا
نُعت: صفتها (جمع نعت)	نُزْهت: خوشی، شادی
نُعوذ بالله: به خدا پناه می‌بریم.	نزهتگاه: جای خوش و خرم
نُعیم: نعمت، وسیله خوشی و شادکامی	نَساج: بافنده، بسیار بافنده (صیغه مبالغه از نسج)
نُغز: عجیب، خوش	نستوه: خستگی ناپذیر، پابرجا
نُفاذ: روان شدن کار، جاری شدن فرمان	نُسخ: باطل کردن، زایل کردن، تغییر صورت دادن
نقار: نفرت و پراکندگی	نُسخه کردی: یادداشت می‌کرد، صورت برمی‌داشت.
نفعه: بوی خوش	نسر طایر: یکی از صور فلکی که منجمان
نفس: روح، روان	قدیم آن را به شکل کرکسی (در حال پرواز) تصوّر کرده‌اند.
نفس اماره: جان بدفرمای، هوای نفس که آدمی را به کارهای زشت امر می‌کند.	نَسَق: قاعده، روش
نُفَس بر نَفَس: دم به دم، در هر لحظه	نسیان (به کسر اول): فراموش کردن، فراموشی
نققه: خرج، هزینه	نشئه: پرورش یافتن، نوپیدا شدن، زنده شدن
نُفور: رمنده، گریزان	نشر: پراکندن، پخش کردن
نفیر فریاد و زاری به آواز بلند	نشور: زنده شدن، روز نشور: روز رستاخیز، شور نشور: غوغای قیامت
نقد ادبی: سنجش و ارزیابی آثار ادبی و تعیین خوبی و بدی آنها	نُشید: سرود، شعری که برای یکدیگر خوانند.
نقشبند: صورتگر، آفریننده	نصرت: یاری کردن
نقصان: کم شدن، کاسته شدن، کاهش	نطع: فرش و گستردنی، سفره
نقض: شکستن عهد و پیمان	نظام کائنات: نظمی که در کل جهان
نقمت: عتاب، انتقام، پاداش به عقوبت	
نکردتی: نمی‌کردی (= نمی‌کردید)	
نکومحضر: خوش معاشرت	
نگاران: زیبارویان، دلبران	
نگاه داشتن: رعایت کردن	
نماز پیشین: نماز ظهر	
نماز خفتن: هنگام نماز عشا	

می‌نوازند.	نماز دیگر: هنگام نماز عصر، پسین
نیک‌اختری: نیک‌بختی، خوشبختی	نمازی: پاک، طاهر (صفت نسبی از نماز است)
نیک از جای بشد: بسیار خشمگین شد.	نمازی کردن: پاک کردن، تطهیر کردن
نیک بمالید: بسیار گوشمال داد، بسیار سرزنش کرد.	نَمَط: روش، نام هر یک از بخشهای کتاب
نیک‌محضر: خوشروی، خوش خلق	اشارات ابن سینا
نیمروز: ظهر، میانه روز	تَوَاب: نایبان، گماشتگان (جمع نائب = نایب)
«و»	تَوَافِل: نمازهای مستحب یومیه (جمع نافله)
وا: آش، با، مثل شوربا، عدس با (قلب واو به «ب»)	نوامیس: قانونها، آئین‌ها (جمع ناموس)
والسفا: فریادفریاد، اندوه‌اندوه	نواهی: چیزهایی که منع شده، امور ممنوع (جمع نهی و ناهیه)
واتم: گفتم، فعل ماضی مطلق	نویاوه: میوه نورسیده (امروزه نوبر گویند).
وادى القرئ: جایی است در سر راه مدینه	نورده: رده‌ای از دیوار
به شام که شامل دهکده‌های بسیار است.	نوشانوش: گفتن نوش‌باد
واژه‌سازی: ساختن لغت تازه به وسیله شاعر، نویسنده و عالم	نوشین: شیرین (خواب نوشین: خواب شیرین و خوش)
واصل: پیوسته، رسیده (به دوست)	نوفتم: نیوفتم، نیفتم
وافی: کافی، کامل	نهاد: شکل و هیأت
واقعہ: حادثه، مرگ (قیامت)	نه اندیشد: نیندیشد، به فکر نباشد
والضحی: سوگند به چاشتگاه (اشاره است به سوره ۹۳ از قرآن مجید و منظور شاعر از آوردن این کلمه نمایان ساختن روز است بعد از رفتن شب)	نهفت: پناهگاه
والی حرس: رئیس نگهبانان (حرس: نگهبانان شاهی و جایگاه نگهبانان)، رئیس زندان	نهما: بسیار فراوان
وام‌گزاران: در حالت ادای قرض (قید	نهنگ: تمساح
	نهییب: ترس، بیم، فریاد
	نیام: غلاف، جای شمشیر
	نیر اعظم: خورشید
	نیران: آتشها (جمع نار)
	نی: ساز بادی است که او را به نَفَس و دم

وضع اصطلاحات علمی: ساختن یا انتخاب اصطلاحات علمی	حالت
وَطَا: پوشش	وَبَالَ: سختی، شدت، عذاب
وَعَد: نوید دادن، مشهود نمودن وعد	وُثَاق: اتاق
وَفَاق: یکدلی، همراهی، محبت، مصدر دیگر باب مفاعله یعنی موافقه است.	وَثَبه: یکبار جستن
وَفَقَنی: مرا موفق دار.	وَجَد و سَمَاع: سماع عبارت است از رقص و پایکوبی مخصوص عده‌ای از صوفیان که به نظر آنها نوع ریاضت محسوب می‌شود و وجد حالت خوشی است که به دنبال سماع دست می‌دهد.
وَقایه: نگهداری، حفاظت	وَحْدت: یکی بودن، یگانگی، وحدت در مقابل کثرت است، با همه کثرت و تعدد موجودات عالم به توحید و وجود واحد قائل بودن که به صورتهای گوناگون تجلی کرده است.
وَقِیعت: بدگویی، غیبت، سرزنش	وَحشت: بیگانگی
وَلَا: دوستی	وَحی: پیام خدا به پیغمبر
وَلی: دوست، یار، آنکه از جانب کسی در کساری سرپرستی دارد، کفیل زندگانی و مخارج کودک، بندهٔ نیک خدا، عنوانی است برای حضرت علی (ع)	وَرَا: آن سوی، عقب
وَلیکن ترفتش: اما موفق نشد.	وَرَاقان: کاغذفروشان، صحافان، جمع وَرَّاق
وَلیمه: مهمانی عروسی	وَرْد: ذکر
وَلی نعمت: آنکه بر کسی حق نعمت دارد، بزرگ و سَرور	وَرْد: گل سزخ
وَهله: دفعه، مرتبه	وَرطه: محل هلاک و نابودی، گرداب
وَهْم: گمان بردن	هلاکت
وِیَحک: کلمهٔ تَرَحُّم است یعنی وای بر تو، رحم بر تو باد.	وَرع: تقوا، پرهیزگاری
وِینم: بینم، می‌بینم (فعل مضارع اخباری)	وَرَز: گناه نکبت، بار گران
	وَرَز و وَبَالَ: گناه و عذاب، سختی و نکبت
	وَصی: سفارش شده، کسی که موافق سفارش و وصیت کسی پس از مرگ وی در امور و اموال وی دخالت و تصرف کند.
	وَصایا: سفارشها، آنچه بدان سفارش کنند.

هاتف: فرشته‌ای که از عالم غیب آواز دهد.
هاگرفتم: بگرفتن، ها (پیشوند) + گرفتم، ها

همدستی: اتحاد، اتفاق	به جای (ب) تأکید در لَهجَه محلی رازی بر
هم: غم و اندوه	سر افعال آورده می شد.
همگنان: همه، همگی	حال: قرار و آرام
همیان: کیسه ای دراز که بر کمر بندند، کیسه	هامون: صحرا، دشت
پول	هبوب: وزش، وزیدن
همیدون: (مركب از: هم + ایدون):	هَدی: راه راست
همچنین	هرآینه: بی شک، قطعاً
همی گیر: بازخواست و مؤاخذه می کند	هرزه: یاوه و بیهوده
هُنری: باهنر	هَرَوَله: رفتاری میان دویدن و رفتن
هَنگامه: داد و فریاد، غوغا، هنگامه آتش	هزارتو: هزارلا، مركب از «هزار» و «تو» به
نفسان: شور و حال گرمپویان و رهروان راه	معنی چین و تا و لا و پرده (بسیار ضخیم)
حق	هشتن: گذاشتن، رها کردن
هنود: هندوان، هندیها (جمع هندی)	هشدار: به هوش باش
هنیز: هنوز، همچنین	هشیوار: هشیار
هوان: سبکی، خواری، ذلت	هفت بحر: هفت دریا. به عقیده قدما
هوا (= هوی): هوس، خواهش	دریاهای هفتگانه عبارت بودند از دریای
هوس: خواهش، آرزوی نفس (هوس)	اخصر، اسود، احمر، عسمن، بربر،
پختن: هوس و میلی به دل راه دادن)	قسطنطنیه، اقیانوس
هوسناک: آرزومند	هکله: به همین ترتیب، این چنین
هیبت: شکوه، بزرگی، ترس، بیم	هیل: بگذار، فعل امر از مصدر هیلیدن به
هیون: شتر بزرگ، هر جانور بزرگ، اسب	معنی گذاشتن و هشتن
(اصلاً کلمه یونانی است.)	هماره: همدواره
هیها: چه دور است، هرگز	هَمام: مهتر، سرور، بزرگ
	همبر: همنشین
	همت: اراده، غیرت
	همت: توجه پیر برای امری، نَفَس پیر -
یا اولی الابصار: ای صاحبان بینایی، ای	همت پیر: مدد خواستن از روح پیر یا مرشد
داناان	برای رسیدن به کمال
یارشاطر: دوست چابک و مددکار، شاطر:	همداستانی: موافقت، همراهی

«ی»

زرننگ، زبردست، چابک

یافه: یاوه

یاقوت: یکی از سنگهای قیمتی که دارای اقسام مختلف است و مرغوب تر و قیمتی تر از همه «یاقوت آتشی» است.

یَزْک: محافظ لشکر، مقدمه لشکر، قراول

یسار: دست چپ، جانب چپ

یکه چین کردن: گلچین کردن، بهترین

چیزها را یکی یکی انتخاب کردن

یُمگان: از نواحی بدخشان در نواحی

افغانستان امروزی

یُمن: مبارکی، فرخندگی، یُمن قدم: مبارکی قدم

یمن ناصیت: کنایه از بلندنظری و

فرخنده رایی (مرکب از یُمن به معنی مبارکی

و فرخندگی و ناصیت به معنی موی جلوی

سر و پیشانی)

یمین: دست راست، جانب راست

یَنْبوع: چشمه، سرچشمه

یوز: یوزپلنگ، سگ شکاری

جدول جمع و مفرد لثات متون اول تا چهارم

جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد
آبا	اب	أَعْيَان	عین	أَبْجَد	ب
آثار	أَثَر و إِثْر	أَغْرَاض	غَرَض	أَبْجَد	ب
آثام	إِثْم	أَغْلَال	غُل	أَبْجَد	ب
آئمه	أَئِم	أَقْرَان	قِرْن	أَبْجَد	ب
آجال	أَجَل	أَكَابِر	أكبر	أَبْجَد	ب
آفاق	أَفَق	أَكْفَا	کفو	أَبْجَد	ب
آلام	أَلَم	أَلْوَان	لون	أَبْجَد	ب
آمال	أَمَل	أَمْطَار	مَطَر	أَبْجَد	ب
آیات	آیه	أَنْجَم	نجم	أَبْجَد	ب
آئمه	إِمَام	أَنْسَاب	نَسَب	أَبْجَد	ب
ابعض	بعض	أَنْصَار	ناصر و نصیر	أَبْجَد	ب
ابواب	باب	أَوَانِي	آئیه، إِنْاء	أَبْجَد	ب
اتباع	تابع	أَوْتَاد	وَتَد	أَبْجَد	ب
اجداد	جَد	أَوْزَار	وِزَر	أَبْجَد	ب
اجله	جَلِيل	أَوْسَاط	وسط	أَبْجَد	ب
أحباب	حبيب	أَوْصَاف	صفت	أَبْجَد	ب
احجار	حَجَر	أَوْلِيَاء	ولی	أَبْجَد	ب
أحیا	حی	أَهْدَاف	هدف	أَبْجَد	ب
اخلاط	خَلَط	بُلْدَان	بلد	أَبْجَد	ب
أزهار	زهر و زَهْرَة	بِيَاعَان	بیاع	أَبْجَد	ب
اساطیر	اسطوره	تَابِعِينَ	تابع	أَبْجَد	ب
أشباح	شبح	تَبَع	تابع	أَبْجَد	ب
أطلال	طَلَل	تَجَارِب	تجربه	أَبْجَد	ب
أعبا	عب	تَرَاجِم	ترجمه	أَبْجَد	ب
اعتاب	عَتَبَة	تَضَنِیْقَات	تصنیف	أَبْجَد	ب
أعمال	عَمَل	تَعْلِقَات	تعلق	أَبْجَد	ب
أعوان	عون	تَلَامِذَة	تلمیذ	أَبْجَد	ب
جواذب	جَوَازِب	أَعْيَان	عین	أَبْجَد	ب
حریفان	حَرِیْفَان	أَغْرَاض	غَرَض	أَبْجَد	ب
حمایده	حَمَایِد	أَغْلَال	غُل	أَبْجَد	ب
حیل	حِیْل	أَقْرَان	قِرْن	أَبْجَد	ب
خبیث	خَبَائِث	أَكَابِر	أكبر	أَبْجَد	ب
خصایص	خَصَائِص	أَكْفَا	کفو	أَبْجَد	ب
خفاش	خَفَافِش	أَلْوَان	لون	أَبْجَد	ب
خلیل	خُلَاف	أَمْطَار	مَطَر	أَبْجَد	ب
دده	دَدْغَان	أَنْجَم	نجم	أَبْجَد	ب
دقیقه	دَقَاقِیْق	أَنْسَاب	نَسَب	أَبْجَد	ب
داعیه	دَوَاعِی	أَنْصَار	ناصر و نصیر	أَبْجَد	ب
ذمیمه	ذَمَائِم	أَوَانِی	آئیه، إِنْاء	أَبْجَد	ب
رمل	رَمَال	أَوْتَاد	وَتَد	أَبْجَد	ب
رایحه	رَوَایِح	أَوْزَار	وِزَر	أَبْجَد	ب
ریحان	رِیَاحِیْن	أَوْسَاط	وسط	أَبْجَد	ب
زَلّت	زَلَل	أَوْصَاف	صفت	أَبْجَد	ب
سَبُع	سَبَاع	أَوْلِیَاء	ولی	أَبْجَد	ب
اسلحه	سَلَاحِهَا	أَهْدَاف	هدف	أَبْجَد	ب
سلسله	سَلَسَل	بُلْدَان	بلد	أَبْجَد	ب
سنه	سَنَیْن	بِیَاعَان	بیاع	أَبْجَد	ب
سامه	سَوَام	تَابِعِیْن	تابع	أَبْجَد	ب
شبکه	شَبَاک	تَبَع	تابع	أَبْجَد	ب
شر	شُرُور	تَجَارِب	تجربه	أَبْجَد	ب
شهوت	شَهَوَات	تَرَاجِم	ترجمه	أَبْجَد	ب
شیخ	شِیُوخ	تَضَنِیْقَات	تصنیف	أَبْجَد	ب
صحیفه	صَحَافِیْف	تَعْلِقَات	تعلق	أَبْجَد	ب
صانع	صُنَاع	تَلَامِذَة	تلمیذ	أَبْجَد	ب

مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مغالطه	مغالطات	قائد	قَوَاد	صورت	صُور
مفخر	مفاخر	قائمه	قوايم	ضيعه	ضِیَاع
مقارنه	مقارنات	كاینه	كاینات	طاعن	طاعنان
مقدر و مقدره	مقدرات	كُهبِد	كُهبِدان	طبیعت	طبايع
مكيدت	مكايد	كُهل	كهول	طريفه	طرايف
منبع	منابع	لثيم	لِثَام	طاغی	طغاة
منسك	مناسك	لَوْلُو	لَالِي	طالب	طُلاب
مَنكب	مناكب	لطيفه	لطایف	طالب	طلبه
منهج	مناهج	متعب و	متاعب	طيه	طَيِّيات
منهى و منهيه	مناهى	متعبه		ظريف	ظرفاء
منجيه	منجيات	متن	متون	ظل	ظِلَال
منشأة	منشآت	محاورة	محاورات	ظالم	ظلمه
منهيه	منهيات	مراد و مراده	مرادات	عاصی	عاصيان
مولی	موالى	مسلك	مسالك	عبد	عباد
مهلكه	مهالك	مشهد	مشاهد	عرصه	عرصات
مهلك و مهلكه	مُهَلَكَات	شيخ	مشايخ	عزيمت	عزايم
ناصح	ناصحان	مصيبت	مصائب	عَيَل	عيال
نعل	نعال	مُصْحَف	مصاحف	غارب	غوارب
نَعَت	نُعُوت	مصلحت	مصالح	غانیه	غوانی
نائب	نُواب	مضيقه	مضايق	غايله	غوايل
نافله	نوافل	مِعْذَار	مَعَاذِير	فريضة	فرايض
ناموس	نواميس	معرفت و	معارف	فضيلت	فضايل
نهى و ناهيه	نواهى	مَعْرِف و		قاذوره	قاذورات
نار	نيران	مَعْرِف		قريحه	قرايح
وراق	وارقان	معشر	معاشر	قریه	قُرا
وصيت	وصايا	معلاة	معالى	قشر	قشور
هندي	هنود	معاب و	معایب	قضيب	قُضبان
		مَعَابِه		قنقلى	قنقليات

بخشی هشتم

تست، آزمون‌های نمونه و سؤالات امتحان‌نهایی ادبیات و علوم انسانی

متون ادب فارسی^۱

سال اول

- ۱- با توجه به عبارت: «آغاز دین معرفت کردگار است و کمال معرفت ایمان بر ذات آفریدگار»، «کمال معرفت» چگونه میسر می‌شود؟
(۱) با شناخت خداوند (۲) با دیدن خداوند (۳) با ایمان به خداوند (۴) با رسیدن به خدا
- ۲- «گفتارم در آغاز به پایان رسد» یعنی:
(۱) اول و آخر حرفم یکسان باشد. (۲) گفتارم ناتمام باشد.
(۳) نتوانم چیزی بگویم. (۴) گفتارم مختصر و کوتاه باشد.
- ۳- «آب را در آغوش خاک انداخت و آتش را بردوش باد سوار کرد» به کدام نکته اشاره دارد؟
(۱) ترتیب عناصر چهارگانه از نظر قدما (۲) آفرینش عالم از چهار عنصر
(۳) تضاد میان آب و آتش (۴) طبایع چهارگانه موجودات زنده
- ۴- «با همه چیز است و دور از همه چیز» به کدام دو ویژگی خداوند اشاره دارد؟
(۱) حضور و پیدایی (۲) پیدایی و پنهانی (۳) بصیری و روشنی (۴) نزدیکی و دوری
- ۵- «وجودی است که با عدم سابقه ندارد»، یعنی:
(۱) او بر نیستی پیشی دارد. (۲) او نیستی را نمی‌شناسد.
(۳) عدم و نیستی را او آفریده است. (۴) هستی او ازلی است.

۱- کلیه تست‌هایی که با نشانه * آمده از کنکور سراسری و آنها که با علامت □ آمده از المپیاد ادبی انتخاب شده است.

۶- با توجه به بیت:

«آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
کدامیک نادرست است؟
آمده مجموع در ظلال محمد»

- (۱) دین اسلام دربرگیرنده تمام ادیان قبل از خود است.
- (۲) پیامبر (ص) پناهگاه همه انبیاست.
- (۳) پیامبران نسبت به پیامبر اعتماد دارند.
- (۴) همه پیامبران به خاطر حضرت محمد (ص) آفریده شده‌اند.

۷- مفهوم دقیق بیت زیر چیست؟

«این دین هدی را به مثل دایره‌ای دان پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار»

- (۱) پیامبر (ص) اساس دین اسلام و علی (ع) تعیین‌کننده حد و مرز واقعی آن است.
- (۲) پیامبر (ص) و علی (ع) مرکز و شعاع دین اسلام هستند.
- (۳) پیامبر (ص) و علی (ع) پدیدآورنده دین اسلامند.
- (۴) دین اسلام مانند دایره‌ای است که پیامبر (ص) و علی (ع) آن را کشیده‌اند.

* ۸- با توجه به بیت زیر، نسبت پیغمبر (ص) به علی (ع) برابر است با نسبت:

«علم همه عالم به علی داد پیمبر چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار»

- (۱) ابر به گلزار (۲) ابر به سیل (۳) سیل به ابر (۴) گلزار به ابر

۹- با توجه به جمله «شعر کمیت، شعری بود در مدح فضیلت و نشر تعهد و گسترش

حماسه» شعر کمیت کدام ویژگی را نمی‌ستود؟

- (۱) مسؤولیت (۲) دانش (۳) دلاوری (۴) برتری

۱۰- اسلام شعر را با تعهد و ابدیت آمیخت؛ یعنی:

- (۱) بدان مسؤولیت و جاودانگی بخشید. (۲) آن را به انجام کاری همیشگی وادار کرد.
- (۳) مسؤولیت آن را جاودانه کرد. (۴) مسؤولیت شعر آن را جاودانه می‌کند.

۱۱- مقصود از «پیام خدا» و «شیطان» در جمله‌های زیر چیست؟ «بالاخره «پیام خدا» که به

دستهای «شیطان» افتاده است. از امام حسین می‌خواهد که با مرگ خویش این فاجعه را

شهادت دهد.»

- (۱) اسلام و بنی‌امیه (۲) قرآن و بنی‌امیه

- (۳) دستورات پیامبر (ص) و یزید (۴) قرآن و یزید

۱۲- کدام گزینه تعریف شهادت نیست؟

- (۱) اعتراض سرخی است به حاکمیت سیاه.
- (۲) شاهد اثبات حقیقتی است که انکار می‌شود.
- (۳) مایه بقای یک ایمان است.
- (۴) فریاد پنهان خشم خلق است.

۱۳- «تدارک آن به اکتساب مقدور نبوده» یعنی:

(۱) کسب نشده است. (۲) آموختنی نیست.

(۳) غریزی و ذاتی نیست. (۴) انجام شدنی نیست.

۱۴- «در لجه دنیای فرودین دست و پا نزنیم» با کدام گزینه تناسب دارد؟

(۱) وارستگی (۲) بخشندگی (۳) سازندگی (۴) دارندگی

۱۵- مفهوم مصراع «نیرزد عسل جان من زخم نیش» چیست؟

(۱) چیز خوب دیگران ارزش آزارشان را ندارد.

(۲) عسل به نیش زنبور نمی‌ارزد.

(۳) هرکس عسل خورد باید زخم نیش را هم بچشد.

(۴) عسل چون جان من شیرین است.

۱۶- «بود و نمود» در بیت:

«به اندازه بود باید نمود خجالت نبرد آنکه نمود و بود»

به چه معناست؟

(۱) هنر، ادعا (۲) هستی، نشانه (۳) ادعا، توان (۴) هنر، انجام آن

۱۷- بیت زیر با کدام گزینه تناسب ندارد؟

«نگه‌دار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است»

(۱) وقت طلاست. (۲) شب صحبت غنیمت دان.

(۳) بیا تا قدر یکدیگر بدانیم. (۴) وقت اعز اشیا است.

۱۸- معنی بیت به کدام گزینه نزدیکتر است؟

«بضاعت نیاوردم الا امید خدایا ز عفو مکن ناامید»

(۱) خدایا امید بضاعتی ندارم، از عفو خود ناامیدم مکن.

(۲) خدایا فقط سرمایه‌ام امید است از بخشایش خود ناامیدم مکن.

(۳) خدایا سرمایه‌ای جز امید ندارم، ناامیدم مکن که خطاکاری را عفو کنم.

(۴) خدایا سرمایه‌ای درباره بخشش تو ندارم، به بخشش خود امیدوارم کن.

۱۹- سعدی در کدام داستان پند می‌دهد که:

«نیرزد عسل، جان من، زخم نیش قناعت نکوتر به دوشاب خویش»

(۱) در داستان زنی که طفلش دندان برآورده است

(۲) در داستان گربه پیر زال در مهمانسرای امیر

(۳) در داستان چکیدن قطره باران از ابر

(۴) جوان نافرمان و مادر

۲۰- بر اساس بیت:

«تو در وی همان عیب دیدی که هست ز چندان هنر چشم عقلت ببست»

چه چیزی مانع دیدن هنر است؟

(۱) هنرمندی (۲) عیب‌جویی (۳) عیب‌پوشی (۴) عاقلی

* ۲۱- بیت:

«جوانی هنرمند و فرزانه بود که در وعظ چالاک و مردانه بود»

کدام ویژگی جوان را درب‌ندارد؟

(۱) اندرزگویی (۲) فرزاندگی (۳) مردانگی (۴) هنرمندی

۲۲- معنی مصراع دوم در بیت زیر چیست؟

«آن چه دیدی برتر از کون و مکان که به از جان بود و بخشیدیم جان»

(۱) از گرفتن جان من هم برای تو ارزشمندتر بود، پس جان مرا به من بخشیدی.

(۲) از جان خودت هم برای تو ارزشمندتر بود پس به من جان دادی.

(۳) از جان بهتر بود پس جان مرا بخشیدی.

(۴) چه کسی بهتر از جان بود که جان را به او بخشیدی.

* ۲۳- در بیت:

«آن که از بادی رود از جا خسی است زانکه باد ناموافق خود بسی است»

«باد ناموافق» چیست؟

(۱) غمها (۲) سختیها (۳) بدیها (۴) هوسها

۲۴- کدام گزینه اطاعت از خداوند را نمی‌رساند؟

(۱) شیر حقم نیستم شیر هوا (۲) نیست جز عشق احد سرخیل من

(۳) جز به باد او نجنبم میل من (۴) که نیم کوهم ز صبر و حلم و داد

* ۲۵- کدام گزینه مفهوم مصراع «نیست جز عشق احد سرخیل من» را درب‌دارد؟

(۱) یک عشق دارم و بس. (۲) فرمانده من عشق است و بس.

(۳) عاشقی یگانه هستم و بس. (۴) عاشق و مطیع خدا هستم و بس.

* ۲۶- «تیغ را دیدم پنهان کردن سزا» یعنی:

(۱) شایسته آن دیدم که شمشیر را پنهان‌کنم. (۲) به خاطر او شمشیر را پنهان کردم.

(۳) شمشیر پنهان کردن را شایسته او دیدم. (۴) در برابر او شمشیر را در غلاف پنهان کردم.

* ۲۷- مفهوم مصراع «تیغ حلمم گردن خشمم زده است»؛ یعنی:

(۱) بر نفس خویش مسلطم. (۲) هرگز خشمگین نمی‌شوم.

(۳) شمشیر در غلاف کرده‌ام. (۴) در پی کشتن کسی نیستم.

۲۸- با توجه به مفهوم بیت:

«تا بدانجا رسید دانش من
کدام گزینه نادرست است؟
که بدانم همی که نادانم»

- (۱) دانش بسیار آموختم.
(۲) دانش چراغ راه نادان است.
(۳) دانایی سبب درک نادانی است.
(۴) می‌دانم که نادانم.

۲۹- بوعلی گفت: «تا کتاب فارابی را خواندم در حال غرض واضح آن بر من روشن شد»

- (۱) همان لحظه احوال نویسنده را شناختم.
(۲) فوراً مقصود فارابی را دریافتم.
(۳) فوراً مقصود ارسطو بر من آشکار شد.
(۴) در همان حال مقصود از این کار را فهمیدم.

۳۰- با توجه به بیت‌های:

هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد
چون دم عیسی در کالبدم جان آرد
«گویی از مجمر دل آه او پس قرنی
به محمد نفس حضرت رحمن آرد»
شاعر هنگام شنیدن بوی خراسان خود را به که مانند کرده است؟

- (۱) خدا (۲) او پس (۳) محمد (ص) (۴) قرن

۳۱- با توجه به بیت:

«رفص درگیرم چون ذره که صبح صادق
نزد او مژده، خورشید درخشان آرد»
(۱) شاعر عاشق صبح است.
(۲) صبح عاشق خورشید است.
(۳) ذره عاشق صبح است.
(۴) ذره عاشق خورشید است.

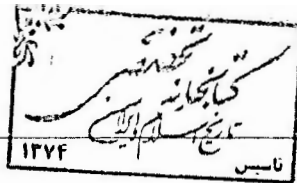
۳۲- «رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند» یعنی:

- (۱) آدمی به جایی می‌رسد که جز خدا چیزی نمی‌بیند.
(۲) آدمی به جایی می‌رسد که در هر چیز خدا را می‌بیند.
(۳) آدمی به عالمی دیگر می‌رسد که جز خدا چیزی نیست.
(۴) آدمی به جایی می‌رسد که همه چیز خداست.

۳۳- پیام شاعر در بیت:

«طیران سرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت
بدرآی تا بسینی طیران آدمیت»
کدام است؟

- (۱) باید از بند شهوت رها شد تا به سوی کمال پرواز کرد.
(۲) باید طیران آدمیت مانند پرواز مرغان از دام و شهوت باشد.
(۳) مرغ که از آشیان می‌پرد، آدمی نیز از بند شهوات باید پرواز گیرد.
(۴) هرگاه مرغ را دیدی که از شهوات خود به‌درمی‌آید، تو نیز در جهان آدمیت پرواز کن.



* ۳۴- کدام گزینه از بیت:

«تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت»
فهمیده نمی‌شود؟

- (۱) انسانیت است که ارزش دارد. (۲) ای برادر سیرت زیبا بیار
(۳) صورت زیبای ظاهر هیچ نیست. (۴) جامه زیبا شخصیت را بالا می‌برد.
۳۵- «حق پرستی در لباس اطلس و دیبا خوش است» یعنی:

- (۱) خدا را باید با لباس زیبا پرستید.
(۲) خداپرستی با لباس زیبا نکوست.
(۳) خداپرستی با لباس آدمی مربوط است.
(۴) خداپرستی در لباسی که نشان ریا ندارد، زیباست.
۳۶- مفهوم مصراع «با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است» کدام گزینه را می‌ستاید؟

- (۱) بی‌اعتنایی همراه با بی‌نیازی (۲) بی‌نیازی در عین نیازمندی
(۳) نیاز با وجود بی‌نیازی (۴) نیازمندی در عین بی‌اعتنایی

* ۳۷- بیت:

«برق را در خرمن مردم تماشا کرده است آنکه پندارد که حال مردم دنیا خوش است»
چه صفتی را نفی می‌کند؟

- (۱) آتش افروزی (۲) خوشگذرانی (۳) ظاهرینی (۴) لذت‌گرایی

* ۳۸- مفهوم بیت:

«برق را در خرمن مردم تماشا کرده است آنکه پندارد که حال مردم دنیا خوش است»
چگونه انسانی را معرفی می‌کند؟

- (۱) ساده‌اندیش و بی‌خبر (۲) ژرف‌اندیش و خوشبین
(۳) دردمند و دردشناس (۴) هوشمند و تیزهوش

* ۳۹- مفهوم مصراع «هر چه رفت از عمر یاد آن به نیکی می‌کنند» چیست؟

- (۱) در پی نام نیک رفتن (۲) نام نیک بزرگان ضایع نکردن
(۳) نام نیک از بزرگان بردن (۴) از گذشته‌ها ذکر خیر کردن

۴۰- «آن فرزند که مادام خرد رهنمون او بود، از حق و مهر پدر و مادر خالی نباشد» یعنی:

- (۱) فرزند عاقل پدر و مادر را دوست دارد و حق آنها را بر خویش احساس می‌کند.
(۲) فرزند عاقل، حق و مهر پدر و مادر را می‌شناسد و آن را ادا می‌کند.

(۳) فرزند کسی که عاقل است به پدر و مادر احترام می‌گذارد و حق شناس زحمات آنهاست.

(۴) فرزندی که عقل دارد بر پدر و مادر حق دارد و آنان او را دوست دارند.

* ۴۱- کدام گزینه به مفهوم عبارت «با پدر و مادر خویش چنان باش که از فرزندان خویش طمع داری که با تو باشند» نزدیک است؟

- (۱) نیکی کن چنان که با تو نیکی کرده‌اند. (۲) آن کن که می‌خواهی با تو کنند.
(۳) آن کن که سزاوار است. (۴) نیک باش تا نیکیت گویند.

۴۲- در بیت:

«گهی خشونت و تندی، گهی عطوفت و مهر
به کدام ویژگی مادر اشاره نشده است؟

- (۱) خشم و تندی او (۲) مهر و الفت او (۳) امیدبخشی او (۴) نمونه بودن او

۴۳- «به دانش می‌فکن دل اندر گمان» با کدام گزینه تناسب بیشتری دارد؟

- (۱) ز گهواره تا گور دانش بجوی (۲) توانا بود هر که دانا بود
(۳) دانش اندر دل چراغ روشن است (۴) دانش، گل باغ زندگانی است

۴۴- «چو گویی که وام خرد تو ختم»؛ یعنی:

- (۱) مثل این است که وام «عقل را پرداختم». (۲) زمانی که بیندیشی که حق عقل را ادا کرده‌ای.
(۳) وقتی که وام عقل را پرداختی. (۴) زمانی که بیندیشی که عقل بر تو حق ندارد.

۴۵- با توجه به بیت:

«در دل از سود او سروری نه
شراب:

- (۱) زیان‌آور و فریبکار است. (۲) شادی‌بخش و غرورآفرین است.
(۳) سودبخش و سروری بخشنده است. (۴) شادی نمی‌دهد اما می‌فریبند.

* ۴۶- با توجه به بیت:

«هر که را دانش است، خواسته نیست
شاعر معتقد است که:

- (۱) اندکی علم و اندکی ثروت (۲) نه علم و نه ثروت
(۳) هم علم و هم ثروت (۴) یا علم یا ثروت

* ۴۷- در بیت:

«دانش و خواسته است نرگس و گل
شاعر در پی بیان چیست؟

(۱) دانش و مال با هم سنجیده نمی‌شوند.

(۲) دانش و آرزوی آدمی همچون گل و نرگس با هم هستند.

(۳) کسی که دانش خواسته، دنبال نرگس و گل نیست.

(۴) یا باید دنبال خواهش و آرزوی نفسانی بود یا دانش.

* ۴۸- مفهوم مصراع «چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشتن» به مفهوم کدام گزینه نزدیک است؟

(۱) خویشتنداری با وجود قدرت نیکوست. (۲) قدرت آن است که عامل تباهی نگردد.

(۳) قدرت نباید عامل تباهی شود. (۴) هر جا قدرت باشد، فساد نیز هست.

* ۴۹- «به یک جای» در بیت:

«دانش و خواسته است نرگس و گل
به کدام معنی آمده است؟

(۱) به جای هم (۲) در یک باغ (۳) در یک فصل (۴) در یک سرزمین

۵۰- کدام گزینه با دیگر گزینه‌ها متفاوت است؟

(۱) ناموس ازل را تو امینی تو امینی (۲) دارای جهان را تو یساری تو یمینی

(۳) صهبای یقین درکش و از دیرگمان خیز (۴) ای بنده خاکی تو زمانی تو زمینی

* ۵۱- مصراع «صهبای یقین درکش و از دیرگمان خیز» به مفهوم کدام پاسخ نزدیک‌تر است؟

(۱) ساقی عرفان تو را از شراب عشق سیراب می‌کند.

(۲) شراب ایمان، تردید را از دل می‌زداید.

(۳) شراب معرفت را از ساقی حقیقت بخواه.

(۴) صومعه‌داران را با شراب انگوری کاری نیست.

۵۲- کدام گزینه به مفهوم بیت:

«بدست آهن تفته کردن خمیر
نزدیک‌تر است؟

(۱) سرشتن آهن گداخته از خدمت به سلاطین بهتر است.

(۲) سخت‌ترین کارها بهتر از خدمتگزاری سلاطین است.

(۳) سخت‌ترین کارها بهتر از احترام‌گذاری است.

(۴) آهن گداخته را خمیر کردن از دست بر سینه نهادن آسانتر است.

۵۳- براساس بیت:

«حکم دروغ دادی و گفתי حقیقت است کار تباه کردی و گفתי تباه نیست»
پادشاه کدام ویژگی را ندارد؟

- (۱) دروغ‌گویی (۲) تباهاکاری (۳) سخن‌گویی (۴) حقیقت‌پسندی

۵۴- «تقویم عمر ماست جهان هر چه می‌کنیم بیرون ز دفتر کهن سال و ماه نیست»

یعنی:

(۱) تقویم عمر ما، جهان است و اعمال ماه بر آن نوشته می‌شود.

(۲) تقویم عمر ما جهان است و هر چه می‌کنیم از جهان بیرون نمی‌رود.

(۳) جهان گاهنامهٔ عمر ماست و اعمال ما بر دفتر سالها و ماه‌ها باقی می‌ماند.

(۴) جهان تقویم عمر است و کارها بر آن نوشته می‌شود.

* ۵۵- معنی مصراع «در دامن تو دیده جز آلودگی ندید» چیست؟

(۱) چشم در وجود تو جز بدکاری و ستمگری ندیده است.

(۲) چشم در وجود تو دامنهٔ ستمگری را نمی‌بیند.

(۳) دیده و دامن تو هر دو از آلودگی پاک است.

(۴) دیده و دامن هر دو جز ستمگری چیزی ندید.

* ۵۶- کدام گزینه مفهوم مصراع «سختی کشی ز دهر چو سختی دهی به خلق» را دربردارد؟

(۱) روزگار دار مکافات است. (۲) جوابِ های، هوی است.

(۳) کار بد، بد است. (۴) آسیاب به نوبت است.

* ۵۷- «روز شکار پیرزنی با قباد گفت کز آتش فساد تو جز دود آه نیست»

پس پیرزن:

(۱) آه می‌کشد. (۲) از آتش و دود می‌نالَد.

(۳) شکایت می‌کند. (۴) ناسزا می‌گوید.

۵۸- «گل صبر می‌پرورد دامن من» یعنی:

(۱) زیبایم (۲) پاکدامنم (۳) صبورم (۴) پرورده‌ام

۵۹- «پیامبر (ص) برفتی و خود را بر ایشان عرضه داری.» یعنی پیامبر (ص):

(۱) می‌رفت و خود را به آنها معرفی می‌کرد. (۲) رفتی و آیات خود را بر ایشان نشان دادی.

(۳) می‌رفت و دین اسلام را عرضه می‌کرد. (۴) می‌رفت و آنها را می‌دید.

۶۰- «اسلام در دل گرفت» کدام گزینه نادرست است؟

(۱) اسلام را پذیرفت. (۲) مسلمان شد.

(۳) اسلام را در دل خود جای داد. (۴) از اسلام ناراحت شد.

- ۶۱- تعیین سمت قبله و اوقات نماز، مسلمانان را به آموختن کدام علم نیازمند کرد؟
 (۱) هیأت و نجوم (۲) ریاضی و هندسه (۳) تاریخ و جغرافیا (۴) کلام و فلسفه
- ۶۲- کدام گزینه با دیگر گزینه‌ها متفاوت است؟

- (۱) جراحی (۲) طبیب طبایع (۳) مجبرین (۴) صیدلانی
- ۶۳- «خصم خشنود می‌کرد» یعنی:

- (۱) از دشمنان راضی می‌شد. (۲) دشمنان را قانع ساخت.
 (۳) از دشمنان حلاوت می‌خواست. (۴) دشمنان را خوشحال می‌کرد.

- ۶۴- «چون تو در قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی»
 یعنی:

- (۱) وقتی که با قرآن همراه باشی، به جمع انبیا پیوسته‌ای و از معارف آنان بهره‌مند گشته‌ای.
 (۲) وقتی که به قرآن پناه ببری، به جمع انبیا پیوسته‌ای و با آنها همراه شده‌ای.
 (۳) وقتی که به قرآن پناه ببری از سرچشمه‌ای که انبیا بهره‌مند شدند، بهره‌مند می‌شوی.
 (۴) وقتی که با قرآن همراهی، جان تو و جان پیامبران یکی است.

- ۶۵- «گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید: حق نگفت، او کافر است»
 سبب کافری چیست؟

- (۱) دروغگو خواندن پیامبر (۲) انکار وحی
 (۳) سخنگویی خدا (۴) انکار قرآن

- ۶۶- کدام گزینه توصیف قرآن نیست؟

- (۱) نک منم ینبوع آن آب حیات (۲) هست قرآن حالهای انبیا
 (۳) نور خورشیدم فتاده بر شما (۴) معنی قرآن ز قرآن پرس و بس

- ۶۷- در کدام گزینه تلمیحی یا اشاره‌ای وجود ندارد؟

- (۱) حرف قرآن را بدان که ظاهر است (۲) من کتاب و معجزت را حافظم
 (۳) مر مرا افسانه می‌پنداشتید (۴) تا قیامت می‌زند قرآن ندا

※ ۶۸- مفهوم ابیات:

- «مصطفی را وعده کرد الطاف حق
 من کتاب و معجزت را حافظم
 کدام عامل را حافظ قرآن می‌داند؟
 (۱) اعجاز خداوند (۲) خداوند
 گر بمیری تو، نمیرد این سَبَق
 بیش و کم کن را ز قرآن دافعم
 (۳) لطف خدا بر پیامبر (۴) معنویت قرآن

۶۹- در جمله‌های «ضربتهایی که طبع نسیم شمال و قلم او و بی‌باکی و آزادمنشی او و بی‌اعتنائی و سرسختی او به پیکر استبداد زد، هیچ کس نزد با این همه کمتر ادعایی نداشت» به کدام ویژگی نسیم شمال اشاره نشده است؟

(۱) نترسی و آزادگی (۲) بی‌ادعایی و سرسختی

(۳) شاعری و نویسندگی (۴) آزادگی و ضداستبدادی

۷۰- در جمله‌های «آزادگی و آزاداندیشی نسیم شمال عجیب بود. همه چیز را می‌توانستی به او بگویی.» به کدام ویژگی نسیم شمال اشاره نشده است؟

(۱) آزادگی (۲) آزاداندیشی (۳) رازداری (۴) بردباری

۷۱- با توجه به بیتهای:

آن شنیدستی که در اقصای غور بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور
بارسالار:

(۱) در حال مرگ از اسب افتاد. (۲) از اسب پایین آمد.

(۳) بار را از ستور بر زمین انداخت. (۴) بار را بر ستور گذاشت.

۷۲- «و این پندی است بر جویندگان دنیا از دنیا» یعنی:

(۱) این که نصیحت است که دنیا به خواهندگان خود می‌کند.

(۲) این نصیحتی است از خواهندگان دنیا به دیگران.

(۳) جوینده دنیا را نصیحتی است از دنیا.

(۴) این ماجرا نصیحت دنیا به خواهندگان دنیا است.

۷۳- «از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد به مرتبه‌ای تنزیه می‌کردند» یعنی:

(۱) از خصلتهای ناپسند خود را بسیار دور می‌دانستند.

(۲) موجبات کار زشت را مقدس نمی‌شمردند.

(۳) از اسبابی چون طمع و کینه و حسد خود را برتر می‌دانستند.

(۴) ترک طمع، رشوه، کینه و حسد را مقدس می‌شمردند.

۷۴- «پای ایشان بر روی پا بند نمی‌شد» یعنی:

(۱) پایداری می‌کردند. (۲) بر یک پا می‌ایستادند.

(۳) شادمان و بی‌قرار بودند. (۴) اهل رقص و پایکوبی بودند.

۷۵- در عبارت: «این انگورهای نوآورده هم با نطقهای متأسفانه، گاه از بخت خود ...» مقصود

از «نطقهای متأسفانه» چیست؟

- (۱) شروع سخن آنها همواره با اظهار تأسف از بی خبریها و مشکلات بود.
- (۲) غریزدگان همواره سخن خود را با اظهار تأسف از بازگشت به ایران آغاز می‌کنند.
- (۳) غریزدگان جز اظهار تأسف حرفی نداشتند و همین را بیان می‌کردند.
- (۴) غریزدگان با کمال تأسف خود را انگورهای نویر می‌دانند.

۷۶- «عصرها پیچیده در آنات اوست» یعنی:

- (۱) هر لحظه که با قرآن باشی از تجربه و دانش عصرها بهره‌مند می‌شوی.
- (۲) در هر آیه قرآن دانش و تجربه بسیار نهفته است.
- (۳) هر لحظه‌ای از قرآن برابر با روزگاران بسیار است.
- (۴) آیات قرآن عمری جاودان و همیشگی دارند.

۷۷- بر اساس بیت:

«دانی کدام خاک بر او شک می‌برم آن خاک نیکبخت که در رهگذار اوست»
چرا شاعر بر خاک حسد می‌ورزد؟ چون:

- (۱) معشوق بر او پای می‌نهد.
- (۲) در رهگذار معشوق است.
- (۳) مورد توجه معشوق است.
- (۴) در برابر معشوق متواضع است.

۷۸- با توجه به بیت:

«بر جور و بی‌مرادی و درویشی و هلاک آن را که صبر نیست تحمل نه کار اوست»
عشق کدام ویژگی را نمی‌طلبد؟

- (۱) نیستی
- (۲) فقر
- (۳) ناکامی
- (۴) بی‌صبری

* ۷۹- مفهوم بیت:

«سعدی رضای دوست طلب کن نه حظ خویش»

عبد آن کند که رای خداوندگار اوست»

چیست؟

- (۱) از حق یاری خواستن
- (۲) تسلیم محض بودن
- (۳) حق را به ناحق ترجیح دادن
- (۴) خدا را حاضر و ناظر دیدن

* ۸۰- بیت فوق کدام گزینه را توصیه می‌کند؟

- (۱) اجتناب از خلق
- (۲) استغنا از خلق
- (۳) تسلیم در برابر حق
- (۴) مناجات با حق

۸۱- زلیخا می‌خواست که «ملامت را برایشان غرامت کند» یعنی:

- (۱) آنها را سرزنش کند.
- (۲) جریمه سرزنش آنها را بپردازد.
- (۳) سرزنش آنها را تلافی کند.
- (۴) برای سرزنش آنها جریمه شود.

مقون ادب فارسی

سال دوم

۸۲- «عقل سرکش را به شرع افکنده کرد» یعنی خداوند:

- (۱) عقل عاصی را خوار شرع ساخت.
- (۲) شرع را بر عقل سرکش مسلط کرد.
- (۳) زیاده‌جویی عقل را با دین مهار ساخت.
- (۴) عقل نافرمان را به وسیله دین هدایت کرد.

۸۳- در بیت:

«ای خرد در راه تو طفلی به شیر

گم شده در جستجوی عقل پیر»

بر اساس کدام باور شاعر عقل را پیر می‌دانند؟ زیرا عقل:

(۱) اولین آفریده است.

(۲) با تجربه است.

(۳) هدایت‌کننده است.

(۴) قوه شناخت آدمی است.

۸۴- «هر که در کوی تو دولتیار شد

در تو گم گشت و ز خود بیزار شد»

یعنی:

(۱) خدایا! سعادت‌مند کسی است که در تو فانی شد و ترک خویشتن کرد.

(۲) خدایا! سعادت فانی شدن و ترک کردن خویش است.

(۳) هر کس خواهان سعادت است باید در خدا محو شود.

(۴) خدایا! سعادت‌مندان از خود دور شدند و در خدا فانی گشتند.

۸۵- کدام بیت با مفهوم جمله‌های «همیشه بود و همیشه باشد» نزدیک است؟

(۱) ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

(۲) ای به ازل بوده و فرسوده ما

وی به ابد بوده و نابوده ما

(۳) هستی تو صورت پیوند نی

تو به کس و کس به تو مانند نی

(۴) آنچه تغیر نپذیرد تویی

و آنکه نمرده‌است و نمیرد تویی

۸۶- برای تکمیل عبارت «هرگاه تباه شود، تباه شود» کدام گزینه را باید نهاد؟

(۱) عالم و عالم (۲) عالم و عالم (۳) عالم و عالم (۴) عالم و عالم

۸۷- با توجه به جمله‌های «حماسه از سرکشی است و سرکشی از غرور و غرور راستین از

باور راستین است» کدام گزینه نادرست است؟

(۱) دلاوری نتیجه سرکشی است.

(۲) سرکشی از غرور برمی خیزد.

(۳) دلاوری نتیجه باوری راستین است.

(۴) باور راستین از غرور راستین حاصل می شود.

۸۸- با توجه به بیت:

«در آن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست

در آن وجود که دل مرد، مرده است روان»

زنو همانند چه چیزی دانسته شده است؟

(۳) سرا (۴) وجود

(۱) رول (۲) دل

گر از میان نرود، رفته ایم ما میان»

۸۹- «بساط اهرمن خودپرستی و سستی

با کدام گزینه هماهنگ است؟

(۱) این دلیل آن که رفت جان از بدن

(۱) سهل را جستن در این دیر کهن

فطرت او درپذیرد سهل را

(۲) از تن آسانی بگیرد سهل را

علم دشوار است می سازد به لهر

(۳) نقد جان خویش دربازد به لهر

می برد از غریبان رقص و سرود

(۴) بنده افرنگ از ذوق نمود

۹۰- بیت:

«نه رفعت است، فساد است این رویه، فساد نه عزت است، هوان است این عقیده، هوان»

بر کدام مفاهیم تأکید می کند؟

(۳) رفعت و هوان (۴) عزت و رفعت

(۱) فساد و هوان (۲) عزت و هوان

* ۹۱- معنی بیت:

فروخت گوهر عمر عزیز را ارزان»

«زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید

به مفهوم کدام گزینه نزدیک تر است؟

(۲) انسان بی فرهنگ، مرده ای بیش نیست.

(۱) انسان بی فرهنگ بسیار زیانکار است.

(۴) انسان بی فرهنگ صاحب هیچ چیز نیست.

(۳) انسان بی فرهنگ عمر درباخته است.

* ۹۲- مفهوم بیت زیر، کمال و نقصان را چگونه توصیف می کند؟

برای مرد کمال و برای زن نقصان»

«به هیچ بحث و دیباچه ای قضا ننوشت

(۳) خدادادی (۴) نسبی

(۱) اکتسابی (۲) غریزی

۹۳- «در انواع معاملات و اصناف حقایق، حظی تمام داشت»؛ یعنی:

(۱) اهل معامله و سودجویی بود. (۲) اهل ریاضت و معرفت بود.

(۳) در همه کارها بهره مند از حقیقت بود. (۴) از کارهای متفاوت باخبر بود.

۹۴- «در وجه یاران خرج می‌کرد»؛ یعنی:

- (۱) به حساب یاران می‌گذاشت. (۲) خرج یاران می‌کرد.
(۳) در حضور یاران خرج می‌کرد. (۴) به حساب یاران خرج می‌کرد.

۹۵- کدام یک از بخشهای فارسی رسمی معاصر نیست؟

- (۱) خبری (۲) ادبی (۳) آموزشی (۴) علمی

۹۶- «از پیری سر در پیش افکنده بود»؛ یعنی:

- (۱) از ضعف و پیری نمی‌توانست سرش را راست نگه دارد.
(۲) از پیری و ضعف خجالت می‌کشید.
(۳) به سبب پیری به فکر فرورفته بود.
(۴) در مقابل پیر خجالت می‌کشید.

۹۷- مفهوم «چون مصاف در پیوستند» چیست؟

- (۱) صف کشیدند (۲) مرتب شدند (۳) جنگیدند (۴) متصل شدند

۹۸- مقصود پیامبر از این جمله که خطاب به وحشی گفت، چیست؟ «اگر نه کلمه شهادت

گفته بودی، با تو بگفتمی که چه می‌باید کردن»

- (۱) اگر مسلمان نمی‌شدی تو را به شدت عذاب می‌کردم.
(۲) اگر ایمان نیاورده بودی می‌گفتم که چه باید بکنی.
(۳) اگر مسلمان نشده بودی تو را به کاری سخت وادار می‌کردم.
(۴) اگر کلمه شهادت را نگوئی، تو را عذاب می‌کنم.

۹۹- در بیت:

«حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم»

شاعر خواهان چیست؟

- (۱) بهشت (۲) گل (۳) حوری (۴) خدا

۱۰۰- «بی تو در دامن گلزار نخفتم یک شب که نه در بادیه خار مغیلان بودم»

یعنی:

- (۱) هر شب که بی تو بودم حتی اگر در دامن گلزار هم خوابیدم، گلزار چون بادیه خار مغیلان بود.

(۲) یک شب بی تو در دامن گلزار خوابیدم و آن گلزار، مغیلان شده بود.

(۳) هر شب که با تو بودم خار مغیلان دامن گلزار شده است.

(۴) بی تو دامن گلزار چون بیابان پر از خار شتر خواهد بود.

۱۰۱ - کدام گزینه از نظر مفهوم با این بیت متناسب است؟
 «نه این زمان دل حافظ در آتش طلب است که داغدار ازل همچو لاله خودروست»

- (۱) من غلام توام از روی حقیقت لیکن
 با وجود نتوان گفت که من خود هستم
- (۲) به حق مهر و وفایی که میان من و توست
 که نه مهر از تو بریدم نه به کس پیوستم
- (۳) من خود ای ساقی از این شوق که دارم مستم
 تو به یک جرعه دیگر ببری از دستم
- (۴) پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود
 با خود آوردم از آنجا نه به خود بریستم

۱۰۲ - در بیت:

«تا مگر یک نفسم بوی تو آرد دم صبح همه شب منتظر مرغ سحرخوان بودم»
 شاعر منتظر چیست؟

- (۱) دم صبح (۲) بوی معشوق (۳) مرغ سحرخوان (۴) باد صبح

* ۱۰۳ - مفهوم بیت:

«گر بانگ برآید که سری در قدمی رفت
 به کدام گزینه نزدیک تر است؟
 (۱) در عشق جانبازی سهل است.
 (۲) عاشق ایثارگر است نه هیاهو طلب.
 (۳) عاشق می میرد و دم بر نمی آورد.
 (۴) مدعی کجا و عشق کجا.

* ۱۰۴ - مفهوم بیت:

«آن را که بصارت نبود یوسف صدیق
 در کدام گزینه آمده است؟
 (۱) جاهل یوسف را به نادان می فروشد.
 (۲) نادان در اثر جهالت گوهر جان خود ضایع کند.
 (۳) نادان همیشه گوهر جان خود تباه نمی کند.
 (۴) یوسف صدیق گوهر جان خود را ارزان نمی فروشد.

۱۰۵- «اوقات عمر در خیال مشاهده تو بر دل من منقّص می‌گذشت»؛ یعنی:

- (۱) در آرزوی دیدار تو غمگین بودم.
- (۲) زوئای دیدار تو عمر مرا تلخ می‌کرد.
- (۳) عمر برای من بی دیدار تو ناخوشایند بود.
- (۴) روزگار دیدار تو، ناخوشایند بود.

۱۰۶- «مرغزاری بود که عکسِ حضرت آن بر گنبد خضرا می‌زند»؛ یعنی:

- (۱) از آسمان سبزتر بود.
- (۲) عکس آن بر آسمان می‌افتاد.
- (۳) از سبزی بسیار عکس آن بر آسمان می‌افتاد.
- (۴) عکس سبزه‌ها بر آسمان آبی افتاده بود.

۱۰۷- «فایدهٔ اِسْماع و ابلاغِ آن از من دریغ مدار»؛ یعنی:

- (۱) به من بگو (۲) به من برسان (۳) از من بشنو (۴) به من ابلاغ کن
- * ۱۰۸- مفهوم جملهٔ «داعیه اشتیاق بعد از تظاول داهیة فراق مرا بر خدمت آورد» کدام گزینه را عامل بازگشت گوینده می‌داند؟

- (۱) دل گرفتار (۲) شوق دیدار (۳) فراق دلدار (۴) مصیبت بسیار

۱۰۹- با توجه به بیت:

«نظیر دوست ندیدم، اگر چه از مه و مهر
کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) یار هم‌تا ندارد.
- (۲) مهر و ماه آیینۀ دوست است.
- (۳) آینه‌ها روی یار را منعکس می‌کند.
- (۴) رخ دوست آینه است.

۱۱۰- در بیت:

«رخ تو در نظر آمد، مراد خواهم یافت
رخ یار همانند چیست؟

- (۱) فال نکو (۲) حال نکو (۳) مراد نکو (۴) قفای نکو

* ۱۱۱- با توجه به بیت:

«سر و زر و دل و جانم فدای آن محبوب
شاعر در جستجوی چگونه یاری است؟

- (۱) پیماندار و حقگو
- (۲) حقگزار و پیماندار
- (۳) حقگزار و خوش‌بیان
- (۴) حق‌گو و پیماندار

۱۱۲- «دلش پیچید» در عبارت: «در راه امیر بر چند تن گرسنه بگذشت، که اسبان

می‌کشیدند و می‌گریستند، دلش پیچید»؛ یعنی:

(۱) ناراحت شد (۲) دل‌درد گرفت (۳) عصبانی شد (۴) گریه کرد

۱۱۳- «الله! بزرگا که شما دو تن‌اید» نشان از کدام حالت دارد؟

(۱) تأسف (۲) تعجب (۳) تحسین (۴) تردید

۱۱۴- گوینده کدام مصراع با دیگران متفاوت است؟

(۱) بخواد هم از تو پدر کین من (۲) نشان داد مادر مرا از پدر

(۳) کنون گر تو در آب ماهی شوی (۴) که اکنون چه داری ز رستم نشان؟

۱۱۵- با توجه به بیت:

«همی ریخت خون و همی کند موی سرش پر ز خاک و پر از آب روی»

رستم:

(۱) گریه می‌کرد. (۲) موهای خود را می‌کند.

(۳) خاک بر سر می‌ریخت. (۴) آب به صورت می‌زد.

۱۱۶- کدام گزینه از نظر مفهوم با دیگر گزینه‌ها متفاوت است؟

(۱) دریغ آن رخ و بُرز بالای تو! (۲) دریغ آن همه حسرت جان‌گسل!

(۳) دریغ آن همه مردی و رای تو! (۴) ز مادر جدا وز پدر داغ دل

۱۱۷- این بیت، با توجه به داستان رستم و سهراب، از زبان چه کسی نقل شده است؟

«همی آرزو گاه شهر آمدش یکی تنگ تابوت بهر آمدش»

(۱) رستم (۲) مادر سهراب (۳) فردوسی (۴) زال

۱۱۸- «ترکان» در بیت:

«که اکنون که روز من اندر گذشت همه کار ترکان دگرگونه گشت»

چه کسانی هستند؟

(۱) سپاهیان کاووس (۲) سپاهیان رستم

(۳) سپاهیان سهراب (۴) سپاهیان زال

۱۱۹- در کدام گزینه سخن از سرزنش رستم نیست؟

(۱) بریدن دو دستم سزاوار است

(۲) سزاوارم اکنون به گفتار سرد

(۳) نکوهش فراوان کند زال ز

(۴) جز از خاک تیره مبادم نشست

* ۱۲۰ - «کنون گر تو در آب ماهی شوی و یا چون شب اندر سیاهی شوی»
یعنی هرگاه:

- (۱) بروی و پنهان شوی.
- (۲) تو از اینجا بروی و شبانه حرکت کنی.
- (۳) چون ماهی به شنا و عیش پردازی.
- (۴) مثل ماهی در آب روی و در آرامش شب به سربری.

* ۱۲۱ - بیت:

«از این خویشتن کشتن اکنون چه سود؟ چنین رفت و ایسن بسودنی کار بود»
یعنی، اکنون:

- (۱) خودکشی سودی ندارد آنچه سرنوشت بود به وقوع پیوست.
- (۲) خودکشی فایده‌ای نداشت تا دنیا بود چنین بود.
- (۳) این خویشتن کشی چه سودی دارد باید دنبال کار خود رفت.
- (۴) چرا باید خودکشی کرد چنین گفته‌اند هر چه بادا باد.

* ۱۲۲ - مفهوم مصراع «همی جانش از رفتن من بخت» کدام است؟

- (۱) با تنی مجروح از پیش من برفت. (۲) به خاطر سفر کردن من آزرده شد.
- (۳) به جهت رفتن از پیش من مضطرب بود. (۴) بعد از سفر من خود را مجروح ساخت.

* ۱۲۳ - عبارت «اگر چه از صحبت وحید افتادم»؛ یعنی:

- (۱) هر چند که به ظاهر از همشینی شما محروم شدم.
- (۲) هر چند تنها همشین شما هستم.
- (۳) اگرچه به ظاهر از همشینان وحید هستم.
- (۴) اگرچه به ظاهر از سخن گفتن با شما محروم شدم.

* ۱۲۴ - با توجه به جمله «هر که با دانایتر از خود مجادله کند تا بدانند که دانا است، بدانند که

نادان است» کدام گزینه نقی شده است؟

- (۱) بحث با افراد
- (۲) بحث با دانایتر از خود
- (۳) جدال با نادانان
- (۴) بحث با نادان‌تر از خود

* ۱۲۵ - موضوع و مفهوم کدام بیت با ابیات دیگر متفاوت است؟

- | | |
|---------------------------------|---------------------------|
| (۱) اگر برکه‌ای پر کنند از گلاب | سگی در وی افتد کند منجلاب |
| (۲) به یک ناتراشیده در مجلسی | بهرنجد دل هوشمندان بسی |
| (۳) تو نیکو روش باش تا بدسگال | به نقص تو گفتن نیابد مجال |
| (۴) شنیدستی که گاوی در علفزار | بیالاید همه گساوان ده را |

* ۱۲۶ - بیت:

«درشتی نگیرد خردمند پیش
نه سستی که ناقص کند قدر خویش»
خردمند را چگونه انسانی می‌داند؟
(۱) درون‌گرا (۲) خویش‌تن‌دار (۳) متعادل (۴) نرم‌خو

* ۱۲۷ - مفهوم بیت:

«پیش دیوار آنچه گویی هوش دار
تا نباشد در پس دیوار گوش»
بر کدام گزینه تکیه دارد؟
(۱) ترس و نگرانی (۲) دوراندیشی و پیش‌بینی
(۳) سکوت و خویش‌تن‌داری (۴) کاردانی و شایستگی

* ۱۲۸ - کدام گزینه به مفهوم این بیت نزدیک است؟

«برو بسا دوستان آسوده بنشین
چو بینی در میان دشمنان جنگ»
(۱) اختلاف بینداز و حکومت کن (۲) اختلاف دشمنان را غنیمت دان
(۳) با دوستان بساز و با دشمنان بستیز (۴) به یاری دوستان با دشمنان بجنگ

* ۱۲۹ - مفهوم بیت:

«بی‌فایده هر که عمر درباخت
از چه چیز حکایت می‌کند؟
(۱) برد و باخت (۲) نه برد نه باخت (۳) باخت مطلق (۴) نه خرید و نه باخت

* ۱۳۰ - بیت:

«خاموشی به که ضمیر دل خویش
چه چیزی را توصیه می‌کند؟
(۱) با خاموشی اسرار خود را حفظ کن.
(۲) با خاموشی در گفتگو را با همه ببند.
(۳) خاموشی نشان رضا است.
(۴) خاموشی ز نادان سخت نکوست.

* ۱۳۱ - بیت:

«بشوی ای برادر از آن دوست دست
که با دشمنانت بود هم‌نشست»
حامل چه پیامی است؟
(۱) ترک دوستی (۲) طرد منافق
(۳) پرهیز از خصومت (۴) میانه‌روی در محبت

* ۱۳۲ - بیت:

«گرت چشم خدایبینی ببخشند
بر چه مطلبی تأکید دارد؟

- (۱) بصیرت و افتادگی
(۲) بینایی و مهرورزی
(۳) خداجویی و بخشندگی
(۴) صداقت و فروتنی

۱۳۲ - عبارت «غالباً در آن خواب‌آلودگی، تو سر از گریبان من برزده‌ای و من سر از گریبان تو» یعنی:

- (۱) قطعاً در آغاز خلقت تو لباس مرا پوشیده‌ای و من لباس تو را پوشیده‌ام.
(۲) بیشتر وقتها، صبح ما به اشتباه لباس همدیگر را می‌پوشیدیم.
(۳) بیشتر وقتها هر دو به لباس هم درمی‌آمدیم و مثل هم سخن می‌گفتیم.
(۴) احتمالاً به سبب خواب‌آلودگی لباسهای همدیگر را اشتباه پوشیده‌ایم.

۱۳۴ - عبارت «چرا بر نفس خود ایثار نکردی؟» یعنی:

- (۱) چرا صرف خویشتن نکردی
(۲) چرا نفس خود را فدا نکردی
(۳) چرا برای خودت فداکاری نمی‌کنی
(۴) چرا برای نفس فداکاری کردی

۱۳۵ - کدام گزینه از نظر معنی با بقیه متفاوت است؟

- (۱) بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید
(۲) عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید
(۳) پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
(۴) مقصود تریبی کعبه و بتخانه بهانه است

۱۳۶ - عبارت «ابله‌ترین خلق کسی بود که در حق دوست خود با دشمن تدبیر کرد» کدام گزینه را نفي می‌کند؟

- (۱) دوستی با افراد
(۲) تدبیر با مردم
(۳) مشورت با دشمن
(۴) رعایت حق دوست

۱۳۷ - در بیت:

«به هارون ما داد موسی قرآن را
موسی، هارون و سامری چه کسانی هستند؟

- (۱) پیامبر (ص)، علی (ع)، نیرنگباز
(۲) موسی (ع)، محمد (ص)، هارون
(۳) پیامبر (ص)، موسی (ع)، فرعون
(۴) پیامبر (ص)، علی (ع)، سامری

۱۳۸ - بیت:

«من آنم که در پای خوکان نریزم
بر ارزش چه چیزی تأکید می‌کند؟

- (۱) آزادی
(۲) مروارید قیمتی
(۳) فارسی دری
(۴) ارزش سخن

۱۳۹ - کدام گزینه مصراع «نکوهش مکن چرخ نیلوفری را» را کامل می‌کند؟

- (۱) سزدگر بپُری زبان جری را
(۲) برون کن ز سر باد خیره‌سری را
(۳) نشاید ز دانا نکوهش بری را
(۴) مدار از فلک چشم نیک‌اختری را

۱۴۰ - بیت:

«دل که از بوی عشق بیرنگ است
چه امری را توصیه می‌کند؟

- (۱) عاشقی
(۲) بیرنگی
(۳) سنگینی
(۴) جدایی

۱۴۱ - بیت:

«گر تو نیکی بدان کنند بدت
چه چیز را نفی می‌کند؟

- (۱) بدی با نیکان
(۲) همنشینی با بدان
(۳) هم‌سخنی با بدان
(۴) نیکی با بدان

۱۴۲ - در بیت:

«سفر مزیبی مرد است و آستانه جاه
سفر کدام گزینه را دربرندارد؟

- (۱) هنر
(۲) جاه
(۳) مال
(۴) استادی

۱۴۳ - کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

- (۱) وان چشم سیاه سرمه سوده
(۲) وان سینه که رشک مشک ناب است
(۳) وان پای لطیف خیزرانی
(۴) چشمش نه به چشم یار ماند
در خاک خطا بود غنوده
نه در خورد آتش و کباب است
در خورد شکنجه نیست نانی
رویش نه به نوپهار ماند

۱۴۴ - کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

- (۱) قصد این مستان و این بستان مکن
(۲) آنچه می‌خواهد دل ایشان مکن
(۳) کعبه امید را ویران مکن
(۴) جمع شمع خویش را برهم مزن

۱۴۵ - در بیت:

«بروای شکر! کاین نعمت ز حد شکر بیرون شد

نخواهم صبر گرچه او گهی هم کار می‌آید»

شاعر:

- (۱) نعمت بسیاری ندارد.
(۲) خواهان صبر نیست.
(۳) از شکر بیزار است.
(۴) صبر را گاهی مفید می‌داند.

۱۴۶ - بیت:

«هر چه بمردند یار، حشر شدند از بهار آمد، میرشکار، صید شکاران رسید»
 بیان کدام واقعیت است؟
 (۱) جمع شدن موجودات (۲) قیامت و زنده شدن موجودات
 (۳) شکار بهاری موجودات (۴) زنده شدن بهاری موجودات

۱۴۷ - در بیت:

«آمد خورشید ما، باز به برج حمل معطی صاحب عمل، سیم‌شماران رسید»
 به ترتیب آمدن «خورشید به برج حمل، معطی صاحب عمل و سیم‌شماران عبارتند از:
 (۱) بهار، بهار، شکوفه‌ها (۲) پاییز، باغبان، برگهای زرد درختان
 (۳) بهار، باغبان، شکوفه‌ها (۴) بهار، شاخه درخت، شکوفه‌ها
 ۱۴۸ - «هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر به یک درم ندیده است»؛ یعنی:
 (۱) شماره قیمت هشت من نان یک درم یا کمتر از آن بوده است.
 (۲) هرگز کسی هشت من نان کمتر نمی‌خرید حتی اگر یک درم داشت.
 (۳) هرگز کسی ندیده است که در این شهر هشت من نان بخرد.
 (۴) هرگز قیمت هشت من نان یک درم نبوده است.

۱۴۹ - بیت:

«کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر»
 کدام گزینه را نغی نمی‌کند؟
 (۱) پاک (۲) مقایسه (۳) نبشتن (۴) همانندی

۱۵۰ - رباعی:

«گر غزه به عمری، به قبی برخیزد وین روز جوانی به شبی برخیزد»
 بیداد مکن که مردم ازاری تو در زیر لبی به یاری برخیزد»
 کدام گزینه را دربردارد؟

(۱) خاموشی (۲) نفرین (۳) مرگ (۴) پیروی

۱۵۱ - «دم طرّم و دل در سنگ شکنم» به کدام معنی نیست؟

(۱) خاموشی پیشه کردن (۲) دم درکشیدن
 (۳) دندان روی جگر گذاشتن (۴) بردباری کردن

متون ادب فارسی سال سوم

۱۵۲- با توجه به بیت:

«شده او پیش و دلها جمله در پی
گرفته دست جانها دامن وی»
کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) مردم پیرو پیامبرند.
(۲) مردم به پیامبر پناه برده‌اند.
(۳) پیامبر پیشوای مردم است.
(۴) پیامبر جانها را به دست دارد.

□ ۱۵۳- کدام گزینه با مفهوم دقیق این بیت مطابقت دارد؟

«ازو هر چه بگفتند از کم و بیش
نشانى داده‌اند از دیده خویش»
(۱) لیس گمیله شیء

- (۲) سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً
(۳) بدیع السموات والأرض واذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون
(۴) لا تُدرِکُه الابصارُ و هو یدرِکُ الابصار

۱۵۴- با توجه به جمله «علوم را نهایت نیست و فکرت در همه روان است» کدام گزینه درست است؟

- (۱) فکر در همه اشیا جاری است.
(۲) فکر جان هر چیز است.
(۳) در همه علوم امکان تفکر است.
(۴) فکر تو در همه علوم جاری است.

۱۵۵- در بیت:

«چو بادند پنهان و چالاک پوی
به کدام ویژگی مردان حق اشاره نشده است؟

- (۱) پنهانی (۲) سنگینی (۳) چابکی (۴) خاموشی

۱۵۶- کدام بیت از نظر مفهوم با دیگران متفاوت است؟

- (۱) پیش رویت دگران صورت بر دیوارند
(۲) گر دیگران به منظر زیبا نظر کنند
(۳) چنان فستنه بر حسن صورت نگار
(۴) باور مکن که صورت او عقل من ببرد
نه چنین صورت و معنی که تو داری، دارند
ما را نظر به قدرت پرورگار اوست
که با حسن صورت ندارند کار
عقل من آن ببرد که صورت نگار اوست

۱۵۷- مفهوم عبارت «به صورت در حجاب مکرمات حق مختفی گردید» کدام واقعه زندگی پیامبر (ص) را بیان می‌کند؟

(۱) هجرت (۲) رحلت (۳) معراج (۴) بعثت

۱۵۸- بیت:

«دولت تو، بخت فرزندان تو بود آن گوهر به حق جان تو»

یعنی:

(۱) آن گوهر جان ارزشمند تو و سبب بخت فرزندان تو بود.

(۲) آن گوهر به ارزشمندی جان تو و جان فرزندان تو بود.

(۳) به جان تو سوگند که گوهر بخت فرزندان تو حقیقی است.

(۴) به جان تو سوگند که آن گوهر از آن تو و اسباب خوشبختی فرزندان تو بود.

۱۵۹- با توجه به جمله «سرمایه خود از چیزهایی که از ذات تو خارج بود، مساز»؛ یعنی، باید:

(۱) به مال اعتماد کرد.

(۲) به نژاد و نسب دل بست.

(۳) به مقام و جاه اعتنا کرد.

(۴) به علم و هنر خویش تکیه کرد.

۱۶۰- «بدبخت آن کس بود که از تذکر عاقبت غافل بود و از زلت بازنايستد»؛ یعنی:

(۱) ترک خطا و فکر قیامت نشان خوشبختی است.

(۲) بدبخت قیامت را به یاد دارد اما خطا می‌کند.

(۳) خوشبخت قیامت را به یاد دارد و تن به خواری نمی‌دهد.

(۴) خطا کردن، غافل بودن از قیامت است.

۱۶۱- عبارت: «به توانگر متکبر و معجب مشو و از مصائب، شکستگی و خواری به خود راه

مده» کدام ویژگی را ناپسند نمی‌داند؟

(۱) ذلت (۲) کبر (۳) عجب (۴) توانگری

۱۶۲- کدام گزینه با دیگران متفاوت است؟

(۱) ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی

(۲) هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

(۳) تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

(۴) آنکه رسی به خویش که بی‌خواب و خور شوی

۱۶۳ - «مرایاری دهید به تن خود و موالیان خود تا ولیمه علی بسازیم»؛ یعنی پیامبر(ص) گفت:

- (۱) خود و بندگان را مرا در فراهم کردن مهمانی عروسی علی (ع) یاری کنید.
- (۲) به تن خود و بندگان کمک کنید تا در عروسی شرکت کنیم.
- (۳) ای بزرگان به یاری بندگان بشتابید تا در جشن عروسی علی (ع) شرکت کنند.
- (۴) بزرگان و بندگان باید در جشن عروسی و مهمانی علی (ع) شرکت کنند.

۱۶۴ - در بیت:

«تو را چنانکه تویی هر نظر کجا بیند به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک»
بر کدام گزینه دلالت ندارد؟

- (۱) دانش بنده (۲) عظمت خدا (۳) شناخت خداوند (۴) دانش خداوند

۱۶۵ - مصراع دوم بیت:

«جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او آن نور موسی عمرانم آرزوست»
به کدام واقعه اشاره دارد؟

- (۱) نبرد موسی با فرعون و ساحران (۲) بد بیضای موسی و عصای او
- (۳) چهره نورانی موسی پس از میقات با خدا (۴) معرفت و دانش الهی موسی

۱۶۶ - مصراع اول «شیر خدا و رستم دستانم آرزوست» کدام است؟

- (۱) والله که شهر بی تو مرا حسب می شود.
- (۲) یعقوب وار و اسفاها همی زنم.
- (۳) زین همراهم سست عناصر دلم گرفت.
- (۴) جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او.

۱۶۷ - «شملتان مجتمع باد»؛ یعنی:

- (۱) خاطراتان جمع باد (۲) جمعتان پریشان مباد
- (۳) وقتتان خوش باد (۴) زندگی شما آسوده باد

۱۶۸ - بیت:

«ز تنگ چشمی در خاطر تو کی گذرد که هیچ چیز به از سیم و زر تواند بود»
کدام خصلت را ناپسند می دانند؟

- (۱) کوری (۲) حرص (۳) چشم زخم (۴) مالدوستی

۱۶۹ - مفهوم کدام بیت با بیت:

«وصال دوست طلب می کنی بلاکش باش که خار و گل همه با یکدگر تواند بود»
همخوانی معنایی کمتری دارد؟

- (۱) در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
 سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
 (۲) گنج خواهی در طلب رنجی ببر
 خرمی می‌بایدت تخمی بکار
 (۳) کسی به گردن مقصود دست حلقه کند
 که پیش تیر بالاها سپر تواند بود
 (۴) صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم
 همه دانند که در صحبت گل خاری هست
 ۱۷۰ - با توجه به جمله «ای دوست! از سعادت محبت خیزد و از محبت، رؤیت خیزد» کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) عشق نتیجه خوشبختی است.
 (۲) عشق سبب وصال است.
 (۳) وصال از خوشبختی است.
 (۴) دیدار سبب خوشبختی است.

۱۷۱ - بیت:

«همانا که پیش جهان‌آزمای جهان هست از نیک مردان به‌جای»
 یعنی:

- (۱) به نظر خردمندان حیات جهان به مردان نیک وابسته است.
 (۲) به نظر خداوند، نیک‌مردان جاودان و پایدارند.
 (۳) در پیش خداوند، جهان، از مردان حق پابرجاست.
 (۴) به نظر خردمندان، نیک‌مردان وارث جهانند.

* ۱۷۲ - مفهوم اصلی بیت:

«برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر
 یکی میغ از ستیغ کوه قارن»
 کدام است؟

- (۱) مرغابی سیاه به طرف ابر تیره بالای کوه پرواز کرد.
 (۲) ابر سیاهی از بالای کوه قارن پدیدار گشت.
 (۳) زاغ و مرغابی به طرف قلّه کوه قارن راه افتادند.
 (۴) چون ابر تیره، کسی بر تارک کوه قارن حرکت کرد.

۱۷۳ - «ز روی بادیه برخاست گردی که گیتی کرد همچون خز ادکن» یعنی:

- (۱) گردی پدید آمد که دنیا را چو پوست سمور کرده بود.
 (۲) از روی بیابان گردی بلند شد که جهان را تیره و تار کرد.
 (۳) گردی که از روی بیابان بلند می‌شد زیبا چون خز سیاه بود.
 (۴) گردی که از روی بادیه برمی‌خاست به تیرگی خز ادکن بود.

۱۷۴ - بیت:

«کار خالد جز به جعفر کی شود هرگز تمام زان یکی جولاهگی داند دگر برزیگری»
کدام معنی را نشان می‌دهد؟

(۱) تعاون (۲) برتری برخی مشاغل

(۳) اعتماد به نفس (۴) همه شغلها ارزشمندند

۱۷۵ - از مفهوم عبارت «مرید چون آن سخن بشنید از سرگرمی برخاست» کدام گزینه دریافت نمی‌شود؟

(۱) اخلاص (۲) انتقام (۳) محبت (۴) خشم

۱۷۶ - کدام گزینه دربارهٔ زبان نادرست است؟

(۱) ساختمان دستوری زبان به مرور زمان ساده می‌شود.

(۲) کلمات در هر زبان عمری دارند.

(۳) شناخت حروف و لغات «معنی‌شناسی» نامیده می‌شود.

(۴) معانی لغات تغییر می‌کنند.

۱۷۷ - «کاب گفتار تو دامان قیامت شوید» یعنی:

(۱) رونق و اعتبار کلام تو تا قیامت باقی می‌ماند.

(۲) سخن تو در قیامت پاک‌کنندهٔ گناهان تو خواهد بود.

(۳) سخن تو در عالم قیامتی به‌یا می‌کند.

(۴) کلام تو شوری بیش از قیامت به‌پا کرده است.

۱۷۸ - «شمشیر دو روی دارد»؛ یعنی:

(۱) یا پیروزی یا شکست (۲) یا جنگ یا صلح

(۳) یا مرگ یا زندگی (۴) یا جنگ یا فرار

۱۷۹ - «مشاورت، برانداختن رأی‌هاست»؛ یعنی:

(۱) در مشورت، همه نظرها حذف و سرانجام یک نظر غالب می‌شود.

(۲) در مشورت، نظرهای نادرست حذف می‌شود.

(۳) در مشورت، نظرهای مختلف مطرح می‌شود.

(۴) در مشورت، همهٔ نظرها برانداخته می‌شود. (مشورت نتیجه‌ای ندارد)

۱۸۰ - کدام گزینه نقطه‌چین را کامل می‌کند؟

«حالی آن است که بر بالایی روم و رسالت از دور»

(۱) صواب، گزارم (۲) ثواب، گزارم (۳) صواب، گزارم (۴) ثواب، گزارم

* ۱۸۱ - مفهوم عبارت «آن نیکوتر که منهیان متواتر گردانیم و تفحص حال دشمن به جای

آریم» بر کدام گزینه تکیه دارد؟

(۱) ایجاد اختلاف نمودن (۲) جاسوس بودن

(۳) سخن چینی کردن (۴) کسب خبر کردن

* ۱۸۲ - مفهوم عبارت: «بسیار کسان به اصابت رأی بر کارها پیروز آمدند که به قوت و مکابره

در امثال آن نتوان رسید» عامل موفقیت را در چه می‌دانند؟

(۱) ژرف‌اندیشی (۲) درست‌اندیشی (۳) مصلحت‌اندیشی (۴) عاقبت‌اندیشی

* ۱۸۳ - «به لطف کار پیچیده را به گزارد رساندن»: یعنی:

(۱) به دشواری خو گرفتن (۲) به نرمی مشکل را حل کردن

(۳) دشواری را بر خود هموار کردن (۴) مشکل را آسان گرفتن

* ۱۸۴ - «آتش حقد را مادت بی‌نهایت است» کدام گزینه را دربر ندارد؟

(۱) کینه مانند آتش است. (۲) کینه پایان‌ناپذیر است.

(۳) کینه سوزنده است. (۴) موجبات کینه بسیار است.

۱۸۵ - در بیت:

«چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندل شب

چو دزدی با چسراغ آید گزیده‌تر بُرد کالا»

کدام گزینه نفی می‌شود؟

(۱) علم (۲) حرص (۳) دزدی (۴) مال

۱۸۶ - بیت:

«به تیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی

که از شمشیر بویحیی نشان ندهد کس از احیا»

کدام گزینه را توصیه می‌کند؟

(۱) عاشتی (۲) جاودانگی (۳) زندگی (۴) مردگی

* ۱۸۷ - با توجه به بیت:

«مرا باری به حمدالله ز راه رافت و رحمت

به سوی خطه وحدت برد عقل از خط اشیاء»

شاعر از چه چیز سپاسگزار است؟

(۱) برخورداری از خرد (۲) تأمل در آثار خداوند

(۳) مهربانی خداوند (۴) نعمت یگانه پرستی

۱۸۸- کدام گزینه از نظر معنی با دیگران متفاوت است؟

- (۱) به ارادت بیرم درد که درمان هم از اوست
- (۲) خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
- (۳) ساقیا باد ه بده شادی آن کاین غم از اوست
- (۴) عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۱۸۹- در شعر:

«زان نوگل پیشرس که در غم
از سردی دی فسرده، یاد آر»

«نوگل پیشرس» کیست؟

- (۱) شاعر
- (۲) دهخدا
- (۳) میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل
- (۴) ابوالحسن خان پیرنیا

۱۹۰- بیت:

«به دانش که با آن کنش یار نیست
بجز ناخردمند را کار نیست»

با کدام بیت تناسب ندارد؟

- (۱) بار درخت علم ندانم بجز عمل
- (۲) چون به دل اندر چراغ خواهی افروخت
- (۳) علم هر چند بیشتر خوانی
- (۴) دانش اندر دل چراغ روشن است

۱۹۱- بیت:

«دم صبحگاهان چو گردان سپهر
کدام گزینه را توصیه می‌کند؟

- (۱) محبت
- (۲) روشنی
- (۳) سحرخیزی
- (۴) صداقت

۱۹۲- کدام گزینه با دیگران تناسب ندارد؟

- (۱) ز حرص و طمع خاکساری مکش
- (۲) رهان گردن از بار غل طمع
- (۳) فشان دامن از خار ذل طمع
- (۴) طمع کار مرد خردمند نیست

۱۹۳- جمله «متابعت کنید به قدم نه قناعت کنید به دم» کدام گزینه را توصیه می‌کند؟

- (۱) علم
- (۲) عمل
- (۳) پیروی
- (۴) خرسندی

* ۱۹۴ - کدام گزینه از مفهوم این بیت دریافت نمی‌شود؟

- «تا خار غم عشقت آویخته در دامن کوه نظری باشد رفتن به گلستانها»
(۱) خار عشق آری، گل و گلزار نه (۲) رنج عشق آری، گلگشت و تماشا نه
(۳) غم عشق آری، تماشای باغ و صحرا نه (۴) هجران و عاشقی آری، وصال و دیدار نه
۱۹۵ - «نشان قرب به مولی، محبت است و نشان دوستی، مستی و بیزاری از هستی و فارغ از خودپرستی. اگر این دولت یافتی، جستی و خود را بدو بستی.»

با کدام گزینه قرابت معنایی بیشتری دارد؟

- (۱) تا عهد تو درستم، عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها
(۲) هزار دشمنم از می‌کنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
(۳) همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
(۴) در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
۱۹۶ - با توجه به عبارت «عارفان را توشه‌ای است از سلوت و ثقلی از نزهت و بذلی بی‌شبهت و چنگی از حاجت و شرابی از ژاله و ربابی از ناله» کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) بخشش عارفان خالص است. (۲) توشه عارفان قناعت است.
(۳) اشک عارفان شراب آنهاست. (۴) عارفان با صدای رباب می‌نالند.

۱۹۷ - با توجه به بیت:

«درخت این جهان را سوی دانا
کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) جهان چون درختی است.
(۲) دانا، خردمند را بار درخت جهان می‌داند.
(۳) خردمند، دانا را بار درخت جهان می‌داند.
(۴) بی‌خرد خار درخت عالم است.

۱۹۸ - با توجه به بیت:

«چو تو سالار دین و علم گشتی
کدام گزینه درست است؟

- (۱) دین سالار دنیا است. (۲) دنیا بنده علم و دین است.
(۳) علم بنده دنیا و دین است. (۴) علم بنده دین است.

* ۱۹۹ - «سبک‌باری کنی دعوی و آنگاه

گناهان کرده بر پشت به انبار»

یعنی:

(۱) دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

(۲) کردارت بیش از گفتار است.

(۳) گفتار و کردارت یکی نیست.

(۴) گفتار بیهوده باری گران است.

۲۰۰ - در بیت:

«سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست

هم شراب و هم ایاغ از آسیاست»

«آسیا» کدام خصلت را ندارد؟

(۱) عشق (۲) درد

(۳) شور مستی (۴) خوشگذرانی

۲۰۱ - بیت:

«مور هرگز به در قصر سلیمان نرود

تا که در خانه خود برگ و نوایی دارد»

کدام صفت را می‌ستاید؟

(۱) قناعت (۲) آزادگی

(۳) ثروتمندی (۴) غرور

مقون ادب فارسی

سال چهارم

۲۰۲- جمله «الهی! در جلال رحمانی و در جمال سبحانی» به کدام صفت خداوند ناظر

نیست؟

(۱) رحمت (۲) زیبایی (۳) قدرت (۴) مهربانی

* ۲۰۳- مفهوم عبارت «الهی نه کس به تو ماند و نه تو به کس مانی» بر کدام صفت خداوند تکیه

دارد؟

(۱) بی آغاز و انجام بودن او (۲) بی انبازی او

(۳) بی مثل و نظیر بودن او (۴) بی نیازی او

۲۰۴- بیت:

«نه حقه و هفت مهره پیشست دست تو و دامن تو زان پاک»

یعنی:

(۱) نه آسمان و هفت سیاره در اختیار تواند اما تو به آنها اعتنائی نداری.

(۲) آسمان و زمین بنده تواند اما دست و دامن تو به آنها آلوده نشده است.

(۳) نه فلک و هفت طبقه زمین در حضور تو هستند و تو به آنها توجه نمی‌کنی.

(۴) همه جهان به اختیار تو هست اما تو دست از آن برداشته‌ای.

۲۰۵- با توجه به بیت:

«چون نیست بضاعتی ز طاعت از ما گسسه و ز تو شفاعت»

کدام گزینه نادرست است؟ شاعر:

(۱) به گناه اعتراف می‌کند. (۲) طلب شفاعت می‌کند.

(۳) طاعتی ندارد. (۴) گناه را لازم می‌داند.

* ۲۰۶- مفهوم بیت:

«هم عقل دویده در رکابت هم شرع خزیده در پناهت»

(۱) شرع و عقل هر دو از تو است. (۲) شرع تو بر اساس عقل است.

(۳) عقل، دنباله‌روی شرع تو است. (۴) مقام تو از عقل و شرع برتر است.

۲۰۷- با توجه به مفهوم: «انسان در تحمل اعیاء بار امانت معرفت از جملگی کائنات ممتاز

گشت.» کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) انسان حامل امانت است. (۲) برتری انسان به سبب حمل امانت است.
(۳) امانت چیزی جز معرفت نیست. (۴) بار معرفت گران نیست.

۲۰۸- «مردمان را ز بهر دیدن پیل آرزو خواست زان چنین تهویل»

یعنی:

- (۱) ترسناکی فیل سبب شد مردم به دیدنش مشتاق شوند.
(۲) مردم از آرزوی دیدن فیل نگران بودند.
(۳) آرزوی مردم دیدن فیل بود که ترسناک نباشد.
(۴) مردم آرزو می‌کردند که از فیل ترسند.

۲۰۹- مرجع «او» در بیت:

«چشم حس همچون کف دستت و بس نیست کشف را بر همه او دسترس»
کیست؟

- (۱) فیل (۲) حس (۳) حقیقت (۴) خدا

۲۱۰- کدام بیت با دیگر ابیات متفاوت است؟

- (۱) شاهبازی که به بال و پر راز
(۲) ماه محراب عبودیت حق
(۳) پیشوایی که ز شوق دیدار
(۴) ناشناسی که به تاریکی شب
می‌کند در ابدیت یسرواز
سر به محراب عبادت منطبق
می‌کند قاتل خود را بیدار
می‌برد شام یتیمان عسرب

* ۲۱۱- با توجه به مفهوم بیت:

«چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان
کدام صفت در باب علی (ع) صادق است؟

- (۱) وفادارترین (۲) پاکبازترین (۳) دوست‌داشتنی‌ترین (۴) توانا‌ترین

۲۱۲- در بیت:

«خنده از بی‌خردان خیزد چون خندم
کدام عامل شاعر را از خنده باز می‌دارد؟

- (۱) بی‌خردی (۲) سختی (۳) خرد (۴) گریبان

۲۱۳- با توجه به بیت:

«مانند یکی جام یخین است، شباغنگ
کدام گزینه نادرست است؟

بزدوده به قطره سحری چرخ کیانیش»

- (۱) شباهنگ چون جام است. (۲) شبنم سبب براقی شباهنگ است.
(۳) شبنم ابزار فلک است. (۴) فلک شبنم را پاک کرده است.
* ۲۱۴ - «خورشید بپوشد ز غم پیراهن خیز»؛ یعنی:
(۱) آفتاب غروب کرد. (۲) آسمان ابری شد.
(۳) خورشید تابیدن گرفت. (۴) هوا گرم شد.
* ۲۱۵ - همه گزیندها به جز گزینه از مفهوم بیت:
«شرمنده شد از باد سحر گلبن عریان وز آب روان شرمش بریود روانیش»
برمی آید.
(۱) گلبرگها پر شده و ریخته است. (۲) فصل پاییز فرا رسیده است.
(۳) جویبار حیا از گل ربوده است. (۴) آب یخ زده است.
۲۱۶ - «هیچ چیز تغییر نعمت و تعجیل نعمت باری عزّ شأنه را نتواند چنانکه ظلم» یعنی:
(۱) خلاصه، ظلم سبب تغییر نعمت است. (۲) نعمت و نعمت به ظلم وابسته نیست.
(۳) ظلم موجب شتاب در عذاب خداست. (۴) نعمت ظالم دیر زوال یابد.
۲۱۷ - «بر آیین نصیحت، سعایت کردن» یعنی:
(۱) بدگویی در لباس پند (۲) نصیحت در لباس بدگویی
(۳) تهمت در جامه پند (۴) نصیحت‌گویی و بدگویی
۲۱۸ - مفهوم بیت:
«کوتاه‌نظر غافل از این سرو بلند است کاین جامه به اندازه هر کس نبریدند»
کدام گزینه است؟
(۱) معرفت محصول نظر است. (۲) معرفت عرفانی را به هر کس نداده‌اند.
(۳) جامه معرفت هر کس به اندازه اوست. (۴) کوتاه‌نظران از دریافت زیبایی غافلند.
۲۱۹ - بیت:
«چو رخساره بنمود سهراب را ز خوشاب، بگشود عتاب را»
کدام عمل را نشان می‌دهد؟
(۱) سخن گفتن (۲) خندیدن (۳) دهن‌گشودن (۴) دندان‌نمودن
۲۲۰ - کدام گزینه معنی معنی مصراع دوم بیت:
«کشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند»
است؟
(۱) ایستاد و گفت. (۲) ایستاد و او را صدا زد.
(۳) رفت و او را خواند. (۴) تند تاخت و گفت.

۲۲۱- بیت:

«چو سوفارش آمد به پهنای گوش ز شاخ گوزنان برآمد خروش»
 کدام گزینه را دربرندارد؟

(۱) تیراندازی (۲) صدای کمان (۳) کشیدن کمان (۴) بلندی تیر

۲۲۲- کدامیک ویژگی سخن سعدی نیست؟

(۱) ساده و روشن است. (۲) با زندگی مردم پیوند دارد.

(۳) به زبان مردم نزدیک است. (۴) تقلید زبان مردم است.

۲۲۳- مصراع «یار ناپایدار دوست مدار» با کدام گزینه تناسب دارد؟

(۱) هر چه نباید دلبستگی را نشاید. (۲) بنده آنی که در بند آنی.

(۳) مشتاق به که ملول. (۴) هر چه زود برآید دیرنپاید.

۲۲۴- قطعه:

«اگر چه پیش خردمند خاموشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی»

چه کاری را توصیه می‌کند؟

(۱) خاموشی در نزد خردمند (۲) سخن‌گویی به وقت مصلحت

(۳) خاموشی مصلحتی (۴) خاموشی و سخن‌گویی به موقع

۲۲۵- «عشق من بر گل رخسار تو امروزی نیست دیر سال است که من بلبل این بستانم»

بر کدام گزینه دلالت دارد؟

(۱) زیبایی (۲) عشق (۳) شادی (۴) دیرسالی

۲۲۶- کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

(۱) دزدها بگماشتند از بهر پاس (۲) قصرها افراشتند اما به رود

(۳) ساختند آینه‌ها اما ز خشت (۴) کارها کردند اما پست و زشت

۲۲۷- «یکی نور بنیاد تابندگی است پدید آر بیداری و زندگی»

یعنی، «جان»:

(۱) اساس همه نورهاست و حیات و آگاهی از اوست.

(۲) اساسی نورانی دارد و بیداری نتیجه آن است.

(۳) تابنده است و از زندگی و بیداری بهره‌مند.

(۴) هر چه تابنده است، بدو باز گردد.

* ۲۲۸- مفهوم بیت:

«از آن پس چو پیکر به گوهر سپرد
به کدام گزینه نزدیک است؟»
همان پیشش آید کز ایندر ببرد»

- (۱) هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
(۲) هر کسی از ظن خود شد یار من
(۳) همه بندگانیم و فرمان تو راست
(۴) همه رفتنی‌ایم و گیتی سپنج
- ۲۲۹- کدام گزینه معنی بیت:

«سر من از ناله من دور نیست
تا بید می‌کند؟»
لیک چشم و گوش را آن نور نیست»

- (۱) عشق خواهد کاین سخن بیرون بود
(۲) آتش است این بازگ، نای و نیست باد
(۳) تن ز جان و جان ز تن سستور نیست
(۴) آتش عشق است که اندر نی فتاد
- ۲۳۰- «آینه» در دو بیت:

«عشق خواهد کاین سخن بیرون ببرد
آینه‌ات دانی چرا غماز نیست
به کدام معنی است؟»
آینه غماز نسب بود چون بود
چون که زنگار از رخسار ستاز نیست»

- (۱) دل، دل (۲) عشق، دل (۳) دل، عشق (۴) عشق، عشق

* ۲۳۱- مفهوم بیت:

«سر من از ناله من دور نیست
ناظر بر کدام گزینه است؟»
لیک چشم و گوش را آن نور نیست»

- (۱) شادخت درون به و بیله دل پاک و بی‌الایش
(۲) آگاهی از رموز عالم ماده
(۳) بهره‌گیری از عقلی در امور زندگانی
(۴) بکارگیری دقیق حواس ظاهری

* ۲۳۲- در مصراع «جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای» چرا عاشق به پرده تشبیه شده است؟

- (۱) به دلیل آنکه عشقش مانع تجلی و ظهور معشوق می‌شود.
(۲) چون از خود حرکت و جنبشی ندارد و رفتارش به تحریک معشوق است.
(۳) زیرا وجود معنوی عاشق مانع رسیدن به معشوق است.
(۴) زیرا وجود عشق بیش از نقشی است که بر پرده‌ای نمودار باشد.

۲۳۳- معنی جمله «چون نصیحت به جای آرد» در عبارت: «حلال ترین چیزی کسب پیشه‌ور

است چون نصیحت به جای آرد» چیست؟

(۱) زمانی که دیگران را نصیحت کند و خود نصایح را به کار بندد.

(۲) زمانی که به نصایح دینی گوش دهد و به آنها عمل کند.

(۳) زمانی که به دستورهای دین درباره کار خود عمل کند.

(۴) زمانی که به نصیحت‌های بزرگان درباره ارزش کار گوش دهد.

۲۳۴- بیت:

«نگر این را که حقیری و ضعیف بنگر اندر همت خود، ای شریف!»

ارزش چه چیزی را یادآوری می‌کند؟

(۱) اراده (۲) شرافت (۳) بزرگی (۴) ضعف

* ۲۳۵- «بی‌طلب، نان سنت‌الله نیست»، متناسب است با:

(۱) خدا نمی‌خواهد بدون کوشش روزی بدست آید.

(۲) بدون کوشش روزی یافتن خداپسندانه نیست.

(۳) بی‌اراده خداوند تحصیل روزی ممکن نیست.

(۴) روزی آدمی بدون رفتن در راه خدا به دست نمی‌آید.

۲۳۶- جمله «دوست دست بازدارنده خویش بود»؛ یعنی:

(۱) دوست همانند خویشاوند یاری‌کننده است.

(۲) دوست، آدمی را از خویشاوند بی‌نیاز می‌کند.

(۳) خویش، آدمی را از دوست بی‌نیاز می‌کند.

(۴) دوست مانع از خطاکاری آدمی است.

۲۳۷- بیت:

«سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار در گردشند بر حسب اختیار دوست»

کدام گزینه را نفی می‌کند؟

(۱) حرکت آسمانها (۲) گردش ماه (۳) تأثیر افلاک (۴) اختیار دوست

۲۳۸- در بیت:

«كحل الجواهری به من آرای نسیم صبح زان خاک نیکبخت که شد رهگذار دوست»

شاعر «خاک راه دوست» را برای خود چگونه می‌داند؟

(۱) ارزشمند (۲) شفافبخش (۳) نیکبخت (۴) خوشبو

۲۳۹- در جمله‌های «لاجرم چون سلطان پادشاه شد، این مرد بر مرکب چوبین نشست»، «سلطان و مرد» کیسند؟

(۱) مسعود و حسنک (۲) محمود و یوسهل (۳) محمود و حسنک (۴) محمد و حسنک

۲۴۰- «به ستم وزارت مرا دادند!» یعنی:

(۱) مرا به زور وزیر کردند. (۲) با وزرات به من ستم کردند.

(۳) ظالمانه وزارت را به من دادند. (۴) وزارت من ظالمانه بود.

۲۴۱- در جمله «این همه اسباب منازعت و مکاوحت از برای حطام دنیا به یک سوی نهاده» مقصود از «اسباب منازعت و مکاوحت» چیست؟

(۱) دشمنی‌ها (۲) جنگ‌ها (۳) توطئه‌ها (۴) مالها

۲۴۲- در جمله «احق مردا که دل در این جهان بنددا که نعمتی بدهد و زشت بازستاند» کدام گزینه را نمی‌کند؟

(۱) دقت (۲) تعدت (۳) زشمی (۴) دل‌بستگی

۲۴۳- «از ملالت نگاهد و در مالای زشمی نینزاید» یعنی، کلام او دارای:

(۱) اعتدال لفظ و معنی باشد. (۲) افراط و تفریط نباشد.

(۳) ضرورت و معنا باشد. (۴) معنی و درخور فهم نباشد.

۲۴۴- «اختلاف میادان در آتیه و تواتر» یعنی:

(۱) میادان دائم در حال نزاع بودند.

(۲) میادان برای شکار دائم اختلاف داشتند.

(۳) رفت و آمد میادان بدلتجا سبب نزاع بود.

(۴) میادان همه‌واره به آنجا رفت و آمد می‌کردند.

۲۴۵- «از ضمیر بدان رخصت نیایی» یعنی، دلت:

(۱) خرسند نمی‌شود. (۲) نادمان نمی‌شود. (۳) راضی نمی‌شود. (۴) آشنا نمی‌شود.

۲۴۶- «نادان را به از خامشی پیرایه نیست و اگر این بدانستی نادان نبود» با کدام گزینه تناسب دارد؟

(۱) مگوی آن سخن کاندرا او سود نیست، کز آن آتشت بهره جز دود نیست

(۲) چو گشتار بیهوده بسیار گشت سس‌خنگوی در سرمدی خوار گشت

(۳) ز دانش چو جان تو را مایه نیست به از خامشی هیچ پیرایه نیست

(۴) میاسای ز آمد و ختن یک زمان به دانش میفکن دل اندر گمان

※ ۲۴۷- مفهوم بیت:

«ز دانش چو جان تو را مایه نیست
به از خامشی هیچ پیرایه نیست»
کدام است؟

- (۱) ابله را به از سکوت نیست. (۲) پریشانحال را سکوت جایز نیست.
(۳) توانگر را جز سکوت برازنده نیست. (۴) جواب ابلهان خاموشی است.

۲۴۸- کسی که:

«همه کس را ز خویش به داند
هیچ کس را حقیر نشمارد»
کدام ویژگی را ندارد؟

- (۱) تواضع (۲) کبر (۳) احترام (۴) کوچکی

۲۴۹- در بیت:

«دست آهنگر مرا در مار ضحاک کشید
شاعر چه چیزی را بی فایده می داند؟

- (۱) کار (۲) مال (۳) دانش (۴) جاه

□ ۲۵۰- کدام معنی، متضاد مفهوم این بیت است؟

«آبنوسم، در بن دریا نشینم با صدف
خس نیم تا بر سر آیم، کف بود همتای من»
(۱) تواضع و فروتنی (۲) بخل و آزمندی (۳) پستی و زلت (۴) وقار و عظمت

۲۵۱- بیت:

«روزه کردم نذر چون مریم که هم مریم صفاست

خاطر روح القدس پیوند، عیسی زای من»

شعر خاقانی را چگونه می داند؟

- (۱) الهی و حیات بخش (۲) پاک و شفا بخش
(۳) روحانی و پاک (۴) حیات بخش و شفا بخش

۲۵۲- شاعر در بیت:

«نی که یک آه مرا هم صد موکل بر سر است
از چه چیزی می نالد؟

- (۱) مراقبت بسیار (۲) آه ناله درون سوز (۳) آسمان سوراخ (۴) نگهبان ستمگر

۲۵۳- با توجه به بیت:

«پشت بر دیوار زندان، روی در بام فلک
چون فلک شد پر شکوفه، نرگس بینای من»
کدام گزینه نادرست است؟

(۱) به دیوار زندان تکیه کرده‌ام. (۲) به آسمان می‌نگرم.
(۳) آسمان پر از ستاره است. (۴) در چشمانم برق شادی دیده می‌شود.
* ۲۵۴- مفهوم مصراع «چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من» به کدام ویژگی چشم اشاره‌ای ندارد؟

(۱) بیدار بودن (۲) بیمار بودن (۳) سرخ بودن آن (۴) گریان بودن آن
* ۲۵۵- با توجه به مفهوم بیت:
«پشت بر دیوار زندان، روی در بام فلک چون فلک شد پرشکوفه، نرگس بینای من»
همه گزینه‌ها بجز گزینه درباره حالات شاعر زندانی درست است.

(۱) از محبس رها شده، اشک شوق می‌ریزد.
(۲) اشکهای خود را چون ستاره می‌بیند.
(۳) به دیوار تکیه داده به آسمان می‌نگرد.
(۴) چشمانش اشک‌آلود است.
۲۵۶- «به صورتگری دست بردی ز مانی چو دربتگری گوی بردی ز آزر»
یعنی:

(۱) زمانی از مانی بهتر نقاشی می‌کرد و از آزر بهتر بت می‌ساخت.
(۲) زمانی در نقاشی و تندیس‌سازی بر آزر عموی ابراهیم پیشی می‌گرفت.
(۳) در نقاشی بر مانی و در تندیس‌سازی بر آزر پیشی گرفته‌ای.
(۴) زمانی به نقاشی می‌پرداخت و گاه به بتگری.
۲۵۷- بیت:

«برگل سرخ از نم اوفتاد لالی
با کدام بیت تناسب بیشتری دارد؟
(۱) وان قطره باران که برافتد به سر خوید
(۲) وان قطره باران که برافتد به گل سرخ
(۳) ان قطره باران که چکد از بر لاله
(۴) وان قطره باران ز بر سوسن کوهی
۲۵۸- کدام گزینه با دیگران نامتناسب است؟

(۱) یوز دندان از مذهب آهو برکشد. (۲) سگ در پوستین روباه نیفتد.
(۳) زغن کلاه خروس نر باید. (۴) کبوتر هم آشیان عقاب گردد.

۲۵۹- بیت:

«دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز دگر شوی تو ولیکن همان بود مه و سال»
کدام گزینه را تأکید می‌کند؟

- (۱) تغییر آدمی و یکسانی شب و روز
- (۲) ثبات ایام و تغییر و دگرگونی انسان
- (۳) تغییر ناپذیری ایام و ماهها و سالها
- (۴) گذران ایام و ناپایداری آنها

※ ۲۶۰- از مفهوم بیت:

«دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر تن تو سخره آمال و غافل از آجال»
وصف چگونه انسانی دریافت نمی‌شود؟

- (۱) آرزومند و ناموفق
- (۲) چاره‌اندیش و بیچاره
- (۳) چاره‌جو و کامیاب
- (۴) گرفتار و بی‌خبر

۲۶۱- «باران، بداشت از پس نماز خفتن به دیری» یعنی:

- (۱) بارش باران تا صبح ادامه یافت.
- (۲) باران تا مدت زیادی پس از نماز عشا ادامه یافت.
- (۳) باران از عصر تا شب بارید.
- (۴) باران بعد از نماز مغرب بند آمد.

۲۶۲- «امثال حکم مغولان را التزام کرده» یعنی:

- (۱) به پیروی از مغولان مجبور بودند.
- (۲) فرمانبری از مغولان را لازم می‌دانستند.
- (۳) آنها را مجبور به پیروی از مغولان می‌کردند.
- (۴) تصمیم لازم را برای مبارزه با مغولان گرفتند.

۲۶۳- کدام گزینه مفهوم «ایشان را به جان بخشید» است؟

- (۱) فداکردن
- (۲) عطا کردن
- (۳) رحم کردن
- (۴) نکشتن

□ ۲۶۴- «درِ نقار و مکاوحت بر بستند» یعنی:

- (۱) درِ نفرت و دشمنی را بستند. (به جنگ خاتمه دادند.)
- (۲) درِ دوستی و صمیمیت را بستند. (به جنگ و مبارزه پرداختند.)
- (۳) درِ دو قلعه «نقار» و «مکاوحت» بسته شد.
- (۴) با هم عهد و پیمان بستند.

۲۶۵- در بیت:

«آفریدن رایگانم چون رواست رایگانم گر بیمارزی سزاست»

چرا شاعر تقاضای عفو دارد؟ زیرا:

(۱) خود را سزاوار آمرزش می‌داند. (۲) آفرینش را رایگان و بی‌هدف می‌داند.

(۳) آفرینش خود را از لطف حق می‌داند. (۴) آمرزش همه را رایگان می‌پندارد.

۲۶۶- کدام گزینه را باید به جای نقطه چین نهاد؟ «از قهوهٔ مرد عرب بدوی تو را هم نصیبی

هست که از آن سر خدا است چرا به سفر حج آمده‌ای.»

(۱) عالم، عالم (۲) عالم، عالم (۳) عالم، عالم (۴) عالم، عالم

۲۶۷- کدام گزینه با دیگران تناسبی ندارد؟

(۱) گر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق گلدستان بینی

(۲) چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

(۳) دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

(۴) بی سروپا گدای آنجا را سر ز ملک جهان گران بینی

۲۶۸- کدام گزینه به مفهوم بیت:

«زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان»

نزدیک است؟

(۱) یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی‌البصار

(۲) شمع جویی و آفتاب بلند روز بس روشن و تو در شب تار

(۳) گر ز ظلمات خود رهی، بینی همه عالم، مشارق‌الانوار

(۴) کوروش قاید و عصاطلبی بهر این راه روشن هموار

دستور زبان فارسی

سال اول

۲۶۹- بیت:

«بگریست زارزار و مرا گفت ای حکیم آگه نه‌ای که دشمن جان من این پیر است»

چند جمله است؟

(۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) دو

۲۷۰- بیت:

«مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا»

چند جمله است؟

(۱) چهار (۲) شش (۳) پنج (۴) سه

* ۲۷۱- بیت:

«بیا و هستی حافظ، ز پیش او بردار که با وجود تو کس نشنود ز من که منم»

چند جمله است؟

(۱) سه (۲) پنج (۳) چهار (۴) شش

۲۷۲- در کدام گزینه «ای» حرف ندا نیست؟

(۱) ای نام تو بهترین سرآغاز (۲) ای جفای تو ز دولت خویر

(۳) ای حیات عاشقان در مردگی (۴) ای مقصد همت بلندان

۲۷۳- تعداد جمله در کدام گزینه بیشتر است؟

(۱) ای پسر هان و هان تو را گفتم (۲) ای دریغای دریغای دریغ

(۳) دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم (۴) ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی

۲۷۴- در کدام گزینه فعل به قرینه معنوی حذف شده است؟

(۱) عشق محمد پس است و آل محمد

(۲) بدو گفتم این ریسمان است و بند

(۳) سعدی! رضای دوست طلب کن نه حظ خویش

(۴) والله که شهر بی تو مرا حبس می‌شود

۲۷۵- در کدام گزینه اسم صوت وجود دارد؟

(۱) من از غم او افسوس خوردم. (۲) دریغ که فصل جوانی گذشت.

(۳) ای مرغ سحر! چو این شب تار (۴) رهگذران آرام پیج می‌کردند.

* ۲۷۶ - بیت:

«گفت: کیی پیشه و نام تو چیست
گفت: مرا با تو چه گفت و شنید»
چند جمله است؟

(۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

۲۷۷ - عبارت: «زینهار، زینهار، مبادا که قول این مرد بشنوید و سخن وی در گوش مگیرید»
چند جمله است؟

(۱) پنج (۲) شش (۳) چهار (۴) سه

۲۷۸ - کدام گزینه با دیگران متفاوت است؟

(۱) زهی (۲) خه (۳) فری (۴) اینت

* ۲۷۹ - در کدام مصراع «شد» فعل ربطی است؟

(۱) به پیش جهان آفرین شد نخست
(۲) خرامان بشد سوی آب روان
(۳) وز آن آبخورد شد به جای نبرد
(۴) سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان

۲۸۰ - کدام گزینه جمله فعلیه است؟

(۱) بر عیبهای روشن خویش نگاه نیست (۲) تو را گریه و سوز باری چراست
(۳) جز سفله و بخیل در این بارگاه نیست (۴) ویرانه شد ز ظلم تو هر مسکن و دهی

۲۸۱ - کدام گزینه درست است؟

(۱) فعلهای ربطی همان فعلهای کمکی‌اند.
(۲) فعلهای ربطی و فعلهای کمکی الفاظی یکسان دارند.
(۳) فعلهای ربطی معنی دارند.
(۴) فعلهای ربطی نامحدودند.

* ۲۸۲ - در همه گزینه‌ها بجز گزینه جمله عاطفی وجود دارد.

(۱) یعقوب‌وار و اسفاها همی زنم
(۲) دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم
(۳) آوخ امیر ملک سخن از جهان برفت (۴) افسوس بر این عمر گرانیامیه که بگذشت

۲۸۳ - از میان حروف زیر کدام گزینه همواره حرف ربط وابستگی است؟

(۱) اگر (۲) چون (۳) تا (۴) که

۲۸۴ - در کدام گزینه جمله پیرو وجود دارد؟

(۱) تاکی به تمنای وصال تو یگانه
(۲) که برگذشت که بوی عبیر می‌آید
(۳) آسمان چون خیمه‌ای برپای کرد
(۴) زیان بسته بهتر که گویا به شر

۲۸۵- جمله پیرو در کدام گزینه با دیگر گزینه‌ها متفاوت است؟

- (۱) در آن وجود که دل مرد، مرده است روان (۲) شبی یاد دارم که چشمم نخفت
(۳) گفتا که که را کشتی (۴) شنیدم که وقتی سحرگاه عید

۲۸۶- کدام گزینه یک جمله عاطفی است؟

- (۱) علم همه عالم به علی داد پیمبر (۲) میاسای ز آموختن یک زمان
(۳) دیر زیاد آن بزرگوار خداوند (۴) دانی که را سزد صفت پاکی

۲۸۷- در بیت:

«سعدیا! با تو نگفتم که مرو از پی دل نروم باز، گر این بار که رفتم، جستم»

کدام نوع جمله دیده نمی‌شود؟

- (۱) امری (۲) مرکب (۳) پرسشی (۴) عاطفی

۲۸۸- در کدام گزینه «و» ربط نیست؟

- (۱) سنگ را یاقوت و خون را مشک کرد (۲) تن به جان و جان به ایمان زنده کرد
(۳) نه تو در علم آیی و نه در عیان (۴) نی زیان و سودی از سود و زیان

۲۸۹- کدام گزینه حرف ربط مزدوج نیست؟

- (۱) هم (۲) یا (۳) ولی (۴) چه

* ۲۹۰- در مصراع «با کمال احتیاج از خلق، استغنا خوش است» مسندالیه چیست؟

- (۱) احتیاج (۲) استغنا (۳) خوش (۴) کمال

۲۹۱- در مصراع «دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم» مسندالیه کدام است؟

- (۱) درد (۲) غافل (۳) که (۴) م

۲۹۲- در بیت:

«گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفت او کافر است»

مسندها به ترتیب کدامند؟

- (۱) قرآن، حق (۲) از لب، او (۳) از لب، کافر (۴) پیغمبر، کافر

* ۲۹۳- نقش «یوسف صدیق» در بیت:

«آن را که بصارت نبود یوسف صدیق جایی بفروشد که خریدار نباشد»

چیست؟

- (۱) فاعل (۲) مفعول (۳) مضاف‌الیه (۴) منادا

۲۹۴- «خشم» در بیت:

«خشم بر شاهان، شه و ما را غلام خشم را من بسته‌ام زیر لگام»

به ترتیب چه نقشی دارد؟

(۱) مسندالیه، مفعول (۲) مسند، فاعل

(۳) مسندالیه، مضاف‌الیه (۴) مفعول، مسند

۲۹۵- «ضمیر متصل» در کدام گزینه «مفعول» است؟

(۱) چرخ از چه رفیع خاک پایت (۲) وز حرمت آدمی مکرم

(۳) گر نیارد ایزد پاکت به یاد (۴) آب خاکت را دهد ناگه به باد

※ ۲۹۶- با توجه به بیت:

«چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است، آن بینی»

همه گزینه‌ها بجز گزینه نقش مفعولی دارد.

(۱) آن (در جمله چهارم) (۲) جان

(۳) چشم (۴) دل

۲۹۷- با توجه به بیت:

«این نان و آب چرخ چو سیل است بی‌وفا من ماهیم نهنگم، عمانم آرزوست»

کدام گزینه «مسند» نیست؟

(۱) ماهی (۲) آرزو (۳) بی‌وفا (۴) عمان

۲۹۸- با توجه به بیت:

«دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست»

کدام گزینه درست است؟

(۱) هر سه جمله ربطی است. (۲) «دی» فاعل است.

(۳) «م» در ملولم مضاف‌الیه است. (۴) «انسان» مسندالیه است.

※ ۲۹۹- در بیت:

«گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد»

چند مفعول هست؟

(۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

۳۰۰- در بیت:

«سرو در باغ نشانند و تو را بر سرو چشم گر اجازت دهی ای سرو روان بنشانم»

فاعلها کدامند؟

(۱) ند، ی، م (۲) تو، سرو، ت (۳) ند، تو، من (۴) سرو، ی، م

۳۰۱- در کدام گزینه مسندالیه در فعل پنهان (مستتر) است؟

(۱) کنون بند بگشای از جوشنم (۲) کنون گر تو در آب ماهی شوی

(۳) کنون کارگر شد که بیکار گشت (۴) پسر پیش چشم پدر خوار گشت

دستور زبان فارسی سال دوم

۳۰۲- در مصراع اول بیت:

«نرگس مست نوازشگر مردمدارش خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد»
چند ترکیب دیده می‌شود؟

(۱) پنج (۲) چهار (۳) شش (۴) سه

۳۰۳- در بیت:

«غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح

دست حسرت به دل از صبر تو ایوب صبور»

چند ترکیب وصفی و اضافی دیده می‌شود؟

(۱) سه اضافی، دو وصفی (۲) پنج اضافی، دو وصفی
(۳) سه اضافی، سه وصفی (۴) سه وصفی، دو اضافی

* ۳۰۴- کدام گزینه اضافه استعاری است؟

(۱) باد ممات (۲) چراغ حیات (۳) رخسار زمان (۴) قامت سرو

۳۰۵- کدام ترکیب با گزینه‌های دیگر متفاوت است؟

(۱) کیمیای عشق (۲) دیده‌ی عشق (۳) ادیب عشق (۴) چراغ عقل

* ۳۰۶- کدام ترکیب اضافه تشبیهی است؟

(۱) قصر امل (۲) قصر بابل (۳) قصر خسرو (۴) قصر فیروزه

۳۰۷- کدام اضافه با گزینه‌های دیگر متفاوت است؟

(۱) انگشت تعجب (۲) تیغ حلم (۳) ماه صورت (۴) باد خشم

۳۰۸- در بیت:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»

کدام گزینه متمم نیست؟

(۱) آن (۲) جهان (۳) همه (۴) او

۳۰۹- کدام گزینه حرف اضافه نیست؟

- (۱) جز (۲) الّا (۳) غیر (۴) آلا

۳۱۰- «بوسهل برنشست و آمد تا نزدیک دار و بر بالایی بایستاد.» کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) نزدیک: متمم (۲) بالایی: متمم (۳) نشست: متمم (۴) دار: مضاف‌الیه

۳۱۱- در بیت:

«زنهار وزن دست به دامن گروهی

کز حق ببریدند و به باطل گرویدند»

چند متمم دیده می‌شود؟

- (۱) چهار (۲) سه (۳) دو (۴) پنج

۳۱۲- در بیت:

«روز شکار پیرزنی با قباد گفت

کز آتش فساد تو جز دود آه نیست»

«دود» چه نقشی دارد؟

- (۱) فاعل (۲) مضاف‌الیه (۳) مضاف (۴) متمم

۳۱۳- در همه گزینه‌ها جز گزینه متمم فعل دیده می‌شود.

(۱) مزدور خفته را ندهد مزد هیچ کس (۲) مردنت به که مردم آزاری

(۳) بوسهل را طاقت برسد (۴) تا قیامت می‌زند قرآن ندا

۳۱۴- «را» در کدام گزینه با گزینه‌های دیگر متفاوت است؟

(۱) بوسهل را صفرا بجنبید. (۲) بوسهل را طاقت برسید.

(۳) امیر بوسهل را گفت. (۴) بوسهل را دل از سنگ بود.

۳۱۵- در کدام گزینه «چون» حرف اضافه است؟

(۱) خواجه چون می‌باشد؟ (۲) چون شیر به خود سپه‌شکن باش

(۳) چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش (۴) چون گذشت و رفت غم چون می‌خوری

۳۱۶- «که» در کدام گزینه «حرف اضافه» است؟

(۱) که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد

(۲) شبی یاد دارم که چشمم نخفت

(۳) آن که هلاک من همی خواهد و من سلامتش

(۴) زبان بسته بهتر که گویا به شر

۳۱۷- «تا» در کدام گزینه با دیگران متفاوت است؟

(۱) تا قیامت می‌زند قرآن ندا (۲) تا کی به تمنای وصال تو یگانه

(۳) تا توانی دلی بدست آور (۴) تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود

۳۱۸- در کدام گزینه «حرف اضافه» دیده نمی‌شود؟

- (۱) بی تو در کلبه گدایی خویش
(۲) بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
(۳) با بدان بد باش و با نیکان نکو
(۴) بی همگان به سرشود بی تو به سر نمی شود

* ۳۱۹- در کدام مصراع «را» به معنی «به» به کار رفته است؟

- (۱) پند می دادند او را از عبر
(۲) بود بقراط را خمی مسکن
(۳) تیغ حرمت می ندارد پیر را
(۴) کی بود تمییز تیغ و تیر را

* ۳۲۰- در کدام گزینه حرف اضافه تفسیر یا تأکید به کار نرفته است؟

- (۱) ای آن که غمگنی و سزاواری
(۲) بدین گونه خسته به خاک اندرم
(۳) به خواب اندرون است میخواره لیکن
(۴) نه چون خواهی آمد به شیر از در
و ندر نهان سرشک همی باری
ز گیتی به دام هلاک اندرم
سرانجام آگه کند روزگارش
سر و تن بشویی ز گرد سفر

۳۲۱- «پیش» در کدام گزینه حرف اضافه نیست؟

- (۱) دمی پیش دانا به از عالمی است
(۲) پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
(۳) پیش من لب چه می گزی که مگوی
(۴) پیش ما دنیا و عقبی هیچ نیست

□ ۳۲۲- در کدام گزینه «را» نشانه مفعول است؟

- (۱) که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
(۲) تو را آتش عشق اگر پر بسوخت
(۳) گوهر خود را هویدا کن
(۴) زندگی را سوز و ساز از نار توست

* ۳۲۳- در بیت:

«چو شیرینی از من به در می رود چو فراهم آتش به سر می رود»

«چو» در مصراع اول و دوم به ترتیب چگونه حرفی است؟

- (۱) اضافه، اضافه (۲) اضافه، ربط
(۳) ربط، اضافه (۴) ربط، ربط

۳۲۴- با توجه به بیت:

«تو را آتش عشق اگر پر بسوخت مرا بین که از پای تا سر بسوخت»

کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) پر: مفعول (۲) پای: متمم
(۳) که: حرف ربط (۴) تو: متمم

* ۳۲۵- در مصراع: «گفتا که که را کشتی تا کشته شدی زار» نوع «که» به ترتیب چیست؟

- (۱) حرف، حرف (۲) حرف، ضمیر
(۳) ضمیر، حرف (۴) ضمیر، ضمیر

※ ۳۲۶- «حیوان» در بیت:

«سعدی! حیوان را که سر از خواب گران شد در بسند نسیم خوش اسحار نباشد»
چه نقشی دارد؟

(۱) متمم (۲) مسندالیه (۳) مفعول (۴) مضافالیه

۳۲۷- در بیت:

«سبک طوق و زنجیر از او باز کرد
چپ و راست پویدن آغاز کرد»
چند قید وجود دارد؟

(۱) سه (۲) چهار (۳) دو (۴) یک

※ ۳۲۸- کدام کلمه «قید مشترک» است؟

(۱) آهسته (۲) البته (۳) فقط (۴) هرگز

۳۲۹- «مگر» در بیت:

«مگر دیده باشی که در باغ و راغ
بتابد به شب کرمکی چون چراغ»
چه نوع قیدی است؟

(۱) تردید (۲) تأکید (۳) آرزو (۴) تحسین

۳۳۰- قید در کدام گزینه «جمله» را مقید کرده است؟

(۱) او را خوب می‌شناسم.

(۲) هوا بسیار سرد بود.

(۳) کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را

(۴) این سرایی است که البته خلل خواهد یافت.

۳۳۱- کدامیک قید مرکب نیست؟

(۱) ارزان (۲) علی‌رغم (۳) براستی (۴) آهسته

۳۳۲- در کدام گزینه قید وجود دارد؟

(۱) تا شب نرود صبح پدیدار نباشد (۲) شبی یاد دارم که چشمم نخفت

(۳) روز و شب را می‌شمارم روز و شب (۴) شب صحبت غنیمت دان

※ ۳۳۳- با توجه به بیت:

«چه زنم چونای هر دم ز نوای شوق او دم
که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را»
همه گزینه‌ها بجز قید است.

(۱) هر دم (۲) دم (۳) خوشتر (۴) چه

۳۳۴- کدام گزینه قید مختص است؟

- (۱) اکنون (۲) همیشه (۳) کجا (۴) بالاخره

۳۳۵- در دو بیت:

«زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

نرگش عریده جوی و لبش افسوس کنان

نیم شب دوش به بالین من آمد، بنشست

چند قید وجود دارد؟

- (۱) نه (۲) ده (۳) یازده (۴) دوازده

۳۳۶- در بیت:

«گویی بط سفید، جامه به صابون زده است

کبک دری ساق پای در قدح خون زده است»

کدام قید دیده می شود؟

- (۱) تشبیه (۲) کیفیت (۳) حالت (۴) مکان

* ۳۳۷- در بیت:

«عمر گرانمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا»

به ترتیب از راست به چپ چند ضمیر و چند قید وجود دارد؟

- (۱) شش و سه (۲) پنج و دو (۳) چهار و یک (۴) سه و چهار

۳۳۸- کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) حتماً: قید تأکید (۲) مانا: قید تشبیه (۳) بالا: قید مکان (۴) زیبا: قید کیفیت

۳۳۹- در کدام گزینه بدل وجود ندارد؟

(۱) خداوند سلطان می گوید: ما بر تو رحمت خواستیم کرد.

(۲) در جوانی حمزه، عم مصطفی با زره می شد مدام اندر و غا

(۳) من خود ای ساقی از این شوق که دارم مستم

(۴) ابن مسعود از کاتبان وحی است.

۳۴۰- در عبارت: «حسین بن علی، امام سوم شیعیان، پرچمدار عدالت و سرور شهیدان عالم

است» کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) بن: بدل (۲) عالم: مضاف الیه (۳) پرچمدار: بدل (۴) سرور: مسند

* ۳۴۱- «سهراب» در بیت:

«چو خندان شد و چهره شاداب کرد
چه نقشی دارد؟

(۱) تمیز (۲) بدل (۳) فاعل (۴) مفعول

۳۴۲- در کدام گزینه «تمیز» دیده نمی‌شود؟

- (۱) کارش بی نظیر به نظر می‌رسید.
(۲) همه آفاق گلستان دیدم.
(۳) تختی را جهان پهلوان نامیدند.
(۴) سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد.

دستور زبان فارسی

سال سوم

* ۳۴۳- در مصراع: «گفتند: یافت می‌نشود جسته‌ایم ما» چه نوع فعل ماضی هست؟

- (۱) التزامی (۲) استمراری (۳) بعید (۴) نقلی

* ۳۴۴- بن مضارع در کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) بخشودن: بخش (۲) توختن: توز (۳) آمدن: آ (۴) بودن: باش

* ۳۴۵- در بیت:

«آمدی، وه که چه مشتاق و پریشان بودم چون برفتی ز بزم صورت بی‌جان بودم»

چند فعل ربطی و چند فعل خاص دیده می‌شود؟

- (۱) دو خاص و سه ربطی (۲) سه ربطی و سه خاص
(۳) دو ربطی و دو خاص (۴) یک خاص و سه ربطی

* ۳۴۶- کدام فعل لازم نیست؟

- (۱) آرزید (۲) آرمید (۳) خوابید (۴) پرسید

* ۳۴۷- در کدام گزینه فعل «لازم و متعدی» هر دو هست؟

- (۱) گفت و شنید (۲) آورد و برد (۳) خورد و برد (۴) رفت و خرید

* ۳۴۸- کدام مصدر دووجهی نیست؟

- (۱) بوییدن (۲) بریدن (۳) گرفتن (۴) گریختن

* ۳۴۹- کدام فعل ماضی مجهول است؟

- (۱) گفته باشد (۲) گفته آید (۳) خوانده آمده‌است (۴) خوانده می‌شود

* ۳۵۰- فعل در کدام گزینه مرکب نیست؟

- (۱) به پایان آمد این دفتر (۲) چون سرآمد دولت شبهای وصل
(۳) با هم کنار آمدند. (۴) خشک آمد کشتگاه من

* ۳۵۱- صورت معلوم فعل «کاشت نمی‌شوند» کدام گزینه است؟

- (۱) نمی‌کاشتند (۲) نمی‌کارند (۳) کاشته‌اند (۴) می‌کاشته‌اند

* ۳۵۲- در کدام گزینه «ماضی التزامی» وجود دارد؟

- (۱) اگر دل از علائق کنده باشی (۲) اگر سرچشمه زاینده باشی
(۳) به نور عشق اگر دل زنده باشی (۴) همیشه با رخ تابنده باشی

۳۵۳- در عبارت: «در ولایت وی و امیر محمود سخنان گفتندی و بوده بود.» کدام انواع ماضی دیده می‌شود؟

(۱) نقلی، استمراری (۲) ملموس، بعید (۳) استمراری، بعید (۴) استمراری، التزامی

۳۵۴- فعل در مصراع «افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع» چه نوع ماضی است؟

(۱) ابعاد (۲) نقلی استمراری (۳) آینده در گذشته (۴) بعید نقلی

۳۵۵- در بیت:

«چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار»

به ترتیب کدام انواع مضارع به کار رفته است؟

(۱) التزامی، اخباری (۲) اخباری، ساده (۳) ملموس، ساده (۴) اخباری، التزامی

* ۳۵۶- در کدام گزینه فعل معین به کار رفته است؟

(۱) آرزو دارم که همه با اسلام راستین آشنا شوند.

(۲) خلق و خوی ناپسند را رها کنید.

(۳) دارم از پیش دوست می‌آیم.

(۴) هر چه نباید، دلبستگی را نشاید.

دستور زبان فارسی سال چهارم

۳۵۷- در بیت:

«بر جور و بی‌مرادی و درویشی و هلاک
چند اسم وجود دارد؟

(۱) شش (۲) هفت (۳) هشت (۴) پنج

۳۵۸- کدام اسم خاص است؟

(۱) فطر (۲) بنفشه (۳) اسب (۴) روستا

۳۵۹- کدام گزینه «اسم مشتق» نیست؟

(۱) رفتن (۲) روش (۳) رفتار (۴) رونده

* ۳۶۰- کدام گزینه «حاصل مصدر» نیست؟

(۱) پاکدامنی (۲) خوبی (۳) کردار (۴) نیکی

۳۶۱- کدامیک «اسم مصدر» نیست؟

(۱) سازمان (۲) روند (۳) کاستی (۴) رسانه

۳۶۲- کدام گزینه «مشتق» نخواهد بود؟

(۱) دانشکده (۲) کاستی (۳) گفتار (۴) خنده

۳۶۳- کدام کلمه «مصرف» نیست؟

(۱) عروسک (۲) پسرک (۳) پیرو (۴) پسر

* ۳۶۴- در مصراع «بیدلی در همه احوال خدا با او بود» چه نوع «ی» به کار رفته است؟

(۱) ضمیر (۲) مصدری (۳) نسبی (۴) نکره

□ ۳۶۵- «ک» در سنگک، موشک، مامک و کنیزک به ترتیب در مفهوم:

(۱) دازندگی، شباهت، تحبیب و ظرافت است.

(۲) تصغیر، شباهت، دلسوزی و تحقیر است.

(۳) در همه موارد نشانه تصغیر است.

(۴) شباهت، تصغیر، احترام و زیبایی است.

* ۳۶۶- «ان» در پایان کلمه بیانگر کدام مفهوم نیست؟

(۱) زمان (۲) مکان (۳) نسبت (۴) شباهت

۳۶۷- کدام کلمه «اسم جمع» نیست؟

- (۱) ردیف (۲) مردم (۳) ایل (۴) خانواده

۳۶۸- در کدام گزینه صفت پیشین نیست؟

- (۱) به هر کار دل با خدا راست دار
(۲) زبان سوده شد زین سخن خانه را
(۳) دو اسب اندر آن دشت بر پای بود
(۴) تا عهد تو درستم عهد همه بشکستم

* ۳۶۹- کلمه «هیچ» در بیت زیر چیست؟

- «در عالم نطق، هیچ ناطق
(۱) ضمیر مبهم (۲) قید (۳) اسم (۴) صفت مبهم

۳۷۰- در بیت:

- «که دانست کاین کودک ارجمند
چند صفت اشاره وجود دارد؟

- (۱) سه (۲) چهار (۳) دو (۴) یک

۳۷۱- کدامیک صفت شمارشی توزیعی است؟

- (۱) ثلث (۲) نخست (۳) دو (۴) یک یک

۳۷۲- کدام گزینه «شاخص» نیست؟

- (۱) دست (۲) طغرا (۳) بند (۴) پا

۳۷۳- در کدام گزینه «ضمیر مبهم» وجود دارد؟

- (۱) هر یکی از وی مرادی خواست کرد
(۲) علم همه عالم به علی داد پیمبر
(۳) هر گل نو که در جهان آمد
(۴) بعضی دانش‌آموزان غایب بودند.

* ۳۷۴- در کدام گزینه صفت به کار نرفته است؟

- (۱) دو صد گفته چون نیم کردار نیست.
(۲) قرآن، انسان را به نیکوکاری فرامی خواند.
(۳) کدام دانه فرورفت در زمین که نرُست.
(۴) همه خلق را برای خشنودی خدا دوست بدارید.

* ۳۷۵- کدام گزینه ترکیب وصفی است؟

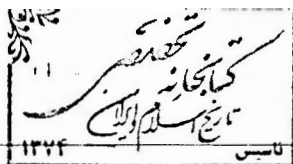
- (۱) تشبث آراء (۲) ضمیر متصل (۳) قالی تبریز (۴) کتاب عشق

* ۳۷۶- واژه «زرکش» در بیت:

- «طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع
که سوزهاست نهانی درون پیرهنم»

چه نوع صفتی است؟

- (۱) بیانی (۲) فاعلی (۳) مفعولی (۴) نسبی



۳۷۷- کدام گزینه صفت نسبی نیست؟

- (۱) نبرده (۲) عصبانی (۳) جانان (۴) کرمان

۳۷۸- ساخت کدام صفت فاعلی با دیگران متفاوت است؟

- (۱) پرستار (۲) پذیرفتار (۳) بردار (۴) خریدار

۳۷۹- کدام گزینه صفت فاعلی نیست؟

- (۱) دلکش (۲) نمدمال (۳) خرمکوب (۴) جهانگیر

۳۸۰- کدام گزینه صفت مفعولی نیست؟

- (۱) گرفتار (۲) رونویس (۳) خوش بخت (۴) دیدار

۳۸۱- کدام گزینه صفت حالیه نیست؟

- (۱) تابان (۲) غمان (۳) خندان (۴) رخشان

۳۸۲- «بازنشسته» چه نوع کلمه‌ای است؟

- (۱) اسم مصدر (۲) صفت فاعلی (۳) صفت مفعولی (۴) صفت لیاقت

* ۳۸۳- در بیت:

«دانی کدام خاک بر او رشک می‌برم
چند ضمیر است؟

- (۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

۳۸۴- در بیت:

«چه گویم چو آگه شود مادرش
چند ضمیر دیده می‌شود؟

- (۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

۳۸۵- در بیت:

«این ره آن زاد راه و این منزل
چند ضمیر دیده می‌شود؟

- (۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

۳۸۶- «ش» در کدام گزینه نقش مفعولی دارد؟

- (۱) فرود آوردنش از ره به کاخ
(۲) آن یکی را دست بر گوشش رسید
(۳) به صدقش چنان سر نهی بر قدم
(۴) که بینی جهان با وجودش عدم

* ۳۸۷- نقش ضمیر «ش» در بیت:

«هم آنگه نهادش ورا در کمان
چیست؟

سر خویش کردش سوی آسمان»

- ۱) اضافی ۲) فاعلی ۳) متممی ۴) مفعولی
- * ۳۸۸- نوع «این و آن» در عبارت: «به شایعاتی که این و آن می‌سازند، گوش نکنید» چیست؟
- ۱) اسم اشاره ۲) صفت اشاره ۳) ضمیر اشاره ۴) ضمیر مبهم
- * ۳۸۹- نقش دستوری «ش» در کدام گزینه متفاوت است؟
- ۱) بعد از آتش از قفس بیرون فکند
۲) چون بدین رنگ و بدین حالش بدید
۳) دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
۴) قاصدانش را به رخم سنگ راند
- * ۳۹۰- نقش «تو، من» در بیت زیر چیست؟
- «تاب من از تاب تو افزونتر است گرچه تو سرخی به نظر من سپید»
- ۱) مضاف‌الیه، مسند ۲) مسندالیه، مضاف‌الیه
۳) مضاف‌الیه، مسندالیه ۴) مسندالیه، مسند
- * ۳۹۱- در مصراع: «نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا»، «ش» چه نقشی دارد؟
- ۱) اضافی ۲) فاعلی ۳) مفعولی ۴) نهادی
- * ۳۹۲- در کدام گزینه ضمیر مشترک دیده می‌شود؟
- ۱) بخوشتن خویش را رونده گمان بر ۲) من اشکم و من دردم
۳) به هر گونه‌ای بودمت رهنمای ۴) من از بینوایی نیم روی زرد
- * ۳۹۳- ساخت دستوری کدام کلمه با دیگران متفاوت است؟
- ۱) چراگاه ۲) سحرگاه ۳) دانشگاه ۴) نمایشگاه
- * ۳۹۴- ساخت دستوری کدام کلمه با کلمات دیگر متفاوت است؟
- ۱) گلستان ۲) بوستان ۳) شبستان ۴) تابستان
- * ۳۹۵- کدام گزینه دارای پسوند شباهت نیست؟
- ۱) ناودیس ۲) مهسا ۳) پریوش ۴) دردناک
- * ۳۹۶- کدام گزینه با پسوند دارندگی ساخته نشده است؟
- ۱) مزدور ۲) هنرمند ۳) عطراگین ۴) عقلائی
- * ۳۹۷- در کدام گزینه پسوند «ی» در مفهوم مفعولی به کار رفته است؟
- ۱) انگیزه روانی ۲) راز نهانی ۳) کتاب خواندنی ۴) مرد جنگی

آیین نگارش سال اول

۳۹۸- کدام گزینه نادرست است؟ کاما:

(۱) در پایان جمله‌های پیرو می‌آید.

(۲) در دو طرف بدل می‌آید.

(۳) برای جلوگیری از اضافه کردن بی‌مورد کلمه می‌آید.

(۴) در دو سوی جمله معترضه می‌آید.

* ۳۹۹- بین دو کلمه «است» و «مثلاً» در عبارت «رعایت حق پدر و مادر بر ما لازم است. مثلاً

باید به آنها احترام بگذاریم» کدام علامت نگارشی مناسب است؟

(۱) خط فاصله (۲) دو نقطه (۳) نقطه‌بند (۴) ویرگول

۴۰۰- کدام علامت است که بعد از اصوات می‌آید؟

(۱) نقطه (۲) نقطه‌بند (۳) علامت تعجب (۴) دو نقطه

۴۰۱- «عنوان» آثار هنری، مقاله، شعر یا کتاب در میان کدام گزینه قرار می‌گیرد؟

(۱) قلاب (۲) گیومه (۳) کمانک (۴) آکلا

* ۴۰۲- اگر بخواهیم تردید خود را نسبت به یک اصطلاح یا کلمه یا تاریخ نشان دهیم، پس از

آن از کدام علامت نگارشی استفاده می‌کنیم؟

(۱) (!) (۲) (!!) (۳) (!!) (۴) (?)

* ۴۰۳- نگارش کدام عبارت غلط است؟

(۱) سعدی در قرن هفتم در شیراز متولد و همان‌جا درگذشت.

(۲) سعدی، بوستان را در سال ۶۵۵ و گلستان را در ۷۵۶ تألیف کرد.

(۳) سعدی در نثر استاد بود و در نظم چیره‌دست.

(۴) سعدی را نمونه‌ای فصاحت شمرده‌اند و استاد بزرگ بلاغت.

۴۰۴- نگارش کدام گزینه غلط است؟

(۱) خُمها همه در جوش و خروشند ز مستی

(۲) پدرم دیروز از مشهد بازگشتند.

(۳) شاخه‌ها با وزش باد می‌رقصید.

(۴) دانه‌های برف آرام بر زمین می‌بارید.

- ۴۰۵- نوشتن کلمات «عامیانه: گفتاری» کجا نادرست نیست؟
(۱) هنگام نقل قول (۲) هنگام تعجب (۳) در تنگنای زمان (۴) در شعر
- ۴۰۶- کدام نوع از اشعار برای برگرداندن به نثر آسانتر از بقیه است؟
(۱) عرفانی (۲) داستانی (۳) حماسی (۴) عاشقانه
- ۴۰۷- «مردی که می‌خندد» نوشته کیست؟
(۱) فرانزس کافکا (۲) جین وبستر (۳) ویکتور هوگو (۴) لامارتین
- ۴۰۸- کدام گزینه درباره خلاصه کتاب نادرست است؟
(۱) حذف بعضی از مطالب اصلی جایز است.
(۲) جزئیات غیرلازم حذف می‌شود.
(۳) محور اصلی حوادث کم و کسری نمی‌یابد.
(۴) لزومی به رعایت روش نویسنده در نگارش نیست.
- ۴۰۹- کدام گزینه از نظر نگارشی غلط است؟
(۱) دوست عزیز (۲) استاد گرام (۳) برادر مهربان (۴) مادر فداکار
- * ۴۱۰- فعل امر از مصدر «انداختن» به کدام صورت باید نوشته شود؟
(۱) بیانداز (۲) بینداز (۳) به انداز (۴) بی انداز
- ۴۱۱- رسم الخط کدام گزینه نادرست است؟
(۱) سؤال (۲) مسؤول (۳) داوود (۴) صلات
- ۴۱۲- از ویژگی‌های یک نامه اداری نیست.
(۱) صراحت (۲) مستند بودن (۳) صمیمیت (۴) گرفتن رسید
- ۴۱۳- کدام گزینه تعریف نامه گویا را دربردارد؟
(۱) وسیله‌ای است برای بیان نظریات.
(۲) پیامی کوتاه است در مواقع اضطراری.
(۳) نامه‌ای است که از طریق تلفن ارسال شود.
(۴) وسیله بیان عواطف آدمی است.
- ۴۱۴- کدام گزینه غلط است؟
(۱) رمان «بابالنگ‌دراز» یک نامه گویاست.
(۲) تلکس و تلگرام هر دو کوتاه و گویا هستند.
(۳) نوشتن کلمات به صورت عامیانه (گفتاری) اشکال ندارد.
(۴) سه کلمه کفاش، مَکلاً و ممهور به پیروی از صرف عربی ساخته شده‌اند.

آیین نگارش

سال دوم

□ ۴۱۵- کدام گزینه درباره سفرنامه‌های تمثیلی و خیالی نادرست است؟

- (۱) سیاحتنامه ابراهیم بیک، کمدی الهی و جاویدنامه اقبال، سفرنامه‌های تمثیلی‌اند.
- (۲) در سفرنامه‌های تمثیلی نویسنده در حالتی روایی به جهانی دیگر سفر می‌کند.
- (۳) در سفرنامه خیالی واقعیات جامعه مطرح و نقد می‌شود.
- (۴) مصباح‌الارواح و ارداویراف‌نامه سفرنامه‌هایی تمثیلی‌اند.

۴۱۶- «اتوبیوگرافی» یعنی:

- (۱) مجموعه رخدادهای زندگی یک نفر
- (۲) نوشتن شرح حال بزرگان علم و ادب
- (۳) نوشتن شرح حال خویش
- (۴) شرح حال مردان سیاسی

۴۱۷- کدام گزینه درباره «کمدی الهی دانتِه» نادرست است؟

- (۱) سه جلد است.
- (۲) سفری است در سرزمین پاکی‌ها.
- (۳) ویرژیل نمودار عقل است.
- (۴) عشق رهنمای بهشت است.

* ۴۱۸- کدام اثر «اتوبیوگرافی» است؟

- (۱) روزها
- (۲) ریحانة‌الادب
- (۳) سیرت رسول‌الله
- (۴) فیلسوف‌ری

* ۴۱۹- کدام کتاب، سفرنامه تمثیلی است؟

- (۱) سیرالعباد الی‌المعاد سنایی
- (۲) سیاحت‌نامه شاردن
- (۳) سفرنامه ناصر خسرو
- (۴) مال‌الهند ابوریحان

* ۴۲۰- در عبارت «حسب‌الدستور گزارشات شما را تلگرافی به سازمان مربوطه اطلاع دادم و ناچاراً می‌بایست منتظر پاسخ باشیم و عجله خویتی ندارد.» چند غلط نگارشی وجود دارد؟

- (۱) سه
- (۲) چهار
- (۳) پنج
- (۴) شش

* ۴۲۱- در عبارت «امیر سخن کس بر وی نمی‌شنود.» کدام کلمه به جای «بر» مناسب است؟

- (۱) بر علیه
- (۲) بر له
- (۳) علیه
- (۴) له

* ۴۲۲- کدام گزینه از نظر نگارش درست است؟

(۱) ضعیف‌کشی و مردم‌آزاری خوبیت ندارد.

(۲) درک هویت موجودات دشوار است.

(۳) خودخواهی و منیت موجب ضعف و گمراهی است.

(۴) باید از تفرقه و دوئیت پرهیز کرد.

* ۴۲۳- به کار بردن کدام کلمه در نگارش فارسی، مجاز است؟

(۱) افضل‌تر (۲) اعلی‌تر (۳) اعلم‌تر (۴) اولی‌تر

* ۴۲۴- کاربرد کدام گزینه در نگارش فارسی اشکال ندارد؟

(۱) هیأت مدیره (۲) خانم مدیره (۳) خانم رئیسه (۴) خانمهای محترمه

* ۴۲۵- گرتة برداری عبارت است از

(۱) تغییر تلفظ کلمات فارسی (۲) ترجمه لفظ به لفظ ترکیبهای بیگانه

(۳) حذف کلمات خارجی از زبان فارسی (۴) عاریت گرفتن واژه‌های بیگانه

* ۴۲۶- کدام گزینه از نظر نگارشی درست است؟

(۱) آدم بی تفاوتی است. (۲) دیدگاه او پسندیده است.

(۳) در رابطه با حل مشکلات سفر کردم. (۴) احمد باید اینجا باشد.

* ۴۲۷- در عبارت: «مأمورین مربوطه، جاناً و قلباً برای خدمت به مشتریان گرام حاضر بودند و

بازرسین برای پیشنهادات و نقطه‌نظرهای مردم با آنها سخن می‌گفتند.» چند غلط

نگارشی وجود دارد؟

(۱) ۴ (۲) ۵ (۳) ۶ (۴) ۷

* ۴۲۸- کدام گزینه از نظر نگارشی نا درست است؟

(۱) باغات (۲) ترشیجات (۳) حسب الامر (۴) جواهرات

* ۴۲۹- کدام گزینه از نظر نگارشی درست است؟

(۱) پروردگارا! گناهان ما را ببخش! (۲) خبرگذاران در آنجا حاضر بودند!

(۳) مجلس جایگاه قانون‌گذاری است. (۴) شما خدمتگذار لایق میهن هستید.

* ۴۳۰- کدامیک از ویژگی‌های یک منتقد نیست؟

(۱) استقلال رأی (۲) پیش‌داوری

(۳) رعایت امانت (۴) توجه به محتوا و لفظ

* ۴۳۱- کدام گزینه دربارهٔ طنز صدق نمی‌کند؟

- (۱) در طنز برای تأثیر بیشتر مطلب ممکن است از کلمات زننده نیز استفاده شود.
- (۲) زبان طنز باید ساده و تا حد ممکن به زبان گفتاری نزدیک باشد.
- (۳) گفتار پیوسته باید با ویژگی‌های علمی و اجتماعی شخصیت‌های موردنظر هماهنگ باشد.

(۴) طنز همواره باید به نثر محکم و متین و فنی و ادبی نوشته شود.

* ۴۳۲- کدام نوشته فاقد هرگونه ارزش ادبی و هنری است؟

- (۱) طنز (۲) هزل (۳) هجو (۴) نمایشنامه

* ۴۳۳- کدام گزینه نخستین شاعر و نخستین نویسندهٔ طنزپرداز معاصر را دربردارد؟

- (۱) نسیم شمال، دهخدا (۲) دهخدا، میرزادهٔ عشقی
(۳) نسیم شمال، عبید زاکانی (۴) دهخدا، نسیم شمال

* ۴۳۴- کدام گزینه از نظر رسم‌الخط نادرست است؟

- (۱) پانک ملی (۲) آئین‌نگارش (۳) رزم‌آوران (۴) بانوان

* ۴۳۵- در رسم‌الخط کلمات کدام گزینه غلط وجود دارد؟

- (۱) او به خدا و به خرد خویش تکیه می‌کند.
- (۲) او انسانی بخرد و با خداست.
- (۳) او یکروز در راه بود.
- (۴) او راه را یکروزه طی کرد.

* ۴۳۶- نوشته‌ای که از لحاظ حقوقی در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد نامیده می‌شود.

- (۱) سفته (۲) چک (۳) سند (۴) موجر

آیین‌نگارش سال سوم

* ۴۳۷- ارزش ادبی کدام گزینه بالاتر است؟

- (۱) او پرده و هم را می‌درد تا حقیقت را در تابناکی، چون آفتاب بنگرد.
- (۲) او پرده و هم را می‌درد تا آفتاب حقیقت را بنگرد.
- (۳) او پرده و هم را می‌درد تا حقیقت را مانند آفتاب بنگرد.
- (۴) او و هم را چون پرده‌ای می‌درد تا حقیقت را مانند آفتاب بنگرد.

* ۴۳۸- کدام گزینه از ابزار زیبانویشتن نیست؟

- (۱) استفاده از تشبیه
- (۲) استفاده از قرآن
- (۳) استفاده از کلمات
- (۴) استفاده از تمثیل

* ۴۳۹- در کدام گزینه «تشخیص بخشیدن» به کار نرفته است؟

- (۱) درختان در دو طرف جاده صف کشیده، منتظر قدم بهار بودند.
- (۲) شاخه‌های بید، در برابر نسیم سحری، می‌رقصیدند.
- (۳) غنچه نورسته از میان شاخه‌ها سر برمی‌آورد و پر چشمه خورشید می‌نگرد.
- (۴) گل‌های رنگارنگ در سرتاسر ساحل رودخانه می‌رویند.

* ۴۴۰- کدام گزینه نادرست است؟ در مصاحبه باید:

- (۱) سر وقت حاضر شد و خود را معرفی کرد.
- (۲) هدف خود را برای مصاحبه‌شونده کاملاً توضیح داد!
- (۳) جریان سخن و بحث اصلی را به اختیار گوینده گذاشت.
- (۴) وسایل لازم را به همراه داشت.

* ۴۴۱- کدام گزینه درباره مقاله نادرست است؟

- (۱) هرگونه گفتاری را می‌توان به‌عنوان دلیل در مقاله طرح کرد.
- (۲) مقالات ادبی دودسته‌اند: وصفی و تحقیقی
- (۳) تازگی مقاله، اولین گام در نوشتن آن است.
- (۴) طرح کلی یک مقاله سه بخش دارد.

۴۴۲- کدام گزینه در نوشتن مقاله به کار نمی‌آید؟

- (۱) تنظیم فهرست (۲) احساس آزادی (۳) ارجاع
(۴) زاویه دید
- ۴۴۳- «خطابه»:

- (۱) همان مقاله است.
(۲) سخنرانی است که از رو خوانده شود.
(۳) سخنرانی دینی و سیاسی است.
(۴) گزارش مکتوب درباره مسائل اجتماعی است.
- ۴۴۴- کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) شخصیت‌ها در داستان کوتاه معمولاً ثابتند.
(۲) غول و جن و دیو نیز شخصیت‌های داستانی‌اند.
(۳) زاویه دید در داستان کوتاه تغییر نمی‌کند.
(۴) داستان بهتر است که بیش از ۴۰۰۰ کلمه نباشد.

* ۴۴۵- کدام گزینه «درام» را تعریف می‌کند؟

- (۱) تقلیدی از زندگی افراد پست اجتماع (۲) حداکثر دارای ۴۰۰۰ کلمه
(۳) نمایش آمیخته از کمدی و تراژدی (۴) نمایش یک ماجرای غم‌انگیز

* ۴۴۶- از نظر نگارش همه گزینه‌ها به جز گزینه درست است.

- (۱) او درسهای روزانه را مطالعه کرده، به استراحت پرداخت.
(۲) پدرش در تربیت وی کوشیده و او را به کسب دانش تشویق نموده است.
(۳) وی در باره موضوعات تاریخی تحقیق نموده و کتابی را تألیف کرده بود.
(۴) در هر فن استادی یافته و از آن استفاده می‌نمود.

۴۴۷- کدام گزینه از نظر نگارشی درست است؟

- (۱) باید امشب بروم. (۲) بایست فردا او را ببینم.
(۳) باید می‌آمدم. (۴) بایستی امشب بروم.

* ۴۴۸- نگارش کدام گزینه درست است؟

- (۱) باید می‌نشاند و نمی‌نشاند.
(۲) باید نشست و نمی‌نشاند.
(۳) بایست بنشیند و نمی‌نشاند.
(۴) بایستی بنشاند و نمی‌نشاند.

آیین نگارش سال چهارم

- * ۴۴۹- کدام گزینه را از طریق فیش‌های کتابخانه نمی‌توان یافت؟
(۱) نام مؤلف (۲) نام مترجم (۳) نام انتشارات (۴) نام کتاب
- ۴۵۰- نسخه‌های خطی امانت داده نمی‌شود زیرا:
(۱) منحصر به فرد و کهنه‌اند. (۲) هر کس نمی‌تواند آنها را بخواند.
(۳) بسیار گران‌قیمتند. (۴) بسیار سنگین هستند.
- ۴۵۱- کدام گزینه درباره لغت فرس نادرست است؟
(۱) تألیف اسدی توسی است. (۲) کلمه‌های فارسی سره را دربردارد.
(۳) تعداد لغات آن بسیار است. (۴) لغتها براساس حرف آخر تنظیم شده‌است.
- ۴۵۲- در لغت فرس کدام گزینه با دیگر گزینه‌ها در یک باب نمی‌آید؟
(۱) سال (۲) مال (۳) سار (۴) ماله
- ۴۵۳- کدام گزینه در لغت فرس هم باب دیگر گزینه‌ها نیست؟
(۱) تاک (۲) ترک (۳) مرگ (۴) مرد
- * ۴۵۴- با توجه به شیوه فرهنگ جهانگیری، باب و فصل کدام واژه درست نشان داده شده است؟
(۱) بازگونه: در فصل «ب» و در باب «الف» (۲) باستان: در فصل «ب» و در باب «ن»
(۳) ستاره: در فصل «الف» و در باب «ت» (۴) مار: در فصل «الف» و در باب «ر»
- ۴۵۵- در فرهنگ جهانگیری «دانای توس» را در کجا می‌توان یافت؟
(۱) در «د»، جلوه «س» (۲) در «الف»، جلوه «د»
(۳) در «ی»، جلوه «ت» (۴) در «س»، جلوه «و»
- ۴۵۶- کدام گزینه درباره فرهنگ معین نادرست است؟
(۱) تلفظ لغات با حروف لاتین است.
(۲) به معانی ترکیبها اشاره نشده است.
(۳) کلمات از حرف اول تا آخر الفبایی شده‌اند.
(۴) در جلد چهارم ترکیب‌های خارجی آمده است.
- ۴۵۷- () در لغت‌نامه دهخدا برای نشان دادن کلمه به کار می‌رود.
(۱) نوع (۲) نقش (۳) تلفظ (۴) مفرد

۴۵۸- کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) ترتیب بعضی از فرهنگ‌های عربی مانند فرهنگ‌های فارسی است.
- (۲) برای استفاده از فرهنگ عربی باید کمی با زبان عربی آشنا بود.
- (۳) لغات در فرهنگ‌های عربی بر پایه ریشه آنها تنظیم می‌شود.
- (۴) اغلب فرهنگ‌های عربی بر مبنای حرف اول ریشه تنظیم شده‌اند.

۴۵۹- کدام گزینه درباره لسان‌العرب درست نیست؟

- (۱) بسیار کامل و مشروح است.
- (۲) براساس حرف آخر ریشه مرتب شده است.
- (۳) اشعار و احادیث در آن آمده است.
- (۴) تنها بابهای ثلاثی مزید مورد بحث واقع شده‌اند.

۴۶۰- کدام گزینه درست است؟

- (۱) روش المرشد و المعجم المفهرس متفاوت است.
 - (۲) هنگام استفاده از المرشد نیازی به مراجعه به قرآن نیست.
 - (۳) روش یافتن جای احادیث مانند روش المعجم المفهرس است.
 - (۴) المعجم المفهرس براساس ریشه کلمات مرتب نشده است.
- ۴۶۱- مناسب‌ترین روش یافتن آیات قرآن برای آنان که ریشه کلمات را نمی‌شناسند، کدام است.....

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| (۱) روش دکتر رامیار | (۲) روش المعجم المفهرس |
| (۳) روش تنظیم المعجم المفهرس | (۴) روش ترتیب المعجم المفهرس |

۴۶۲- کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) ارجاع به چند صورت انجام می‌شود.
- (۲) ارجاع نمی‌تواند در پایان مقاله بیاید.
- (۳) در ارجاع تفاوتی میان «همان» و «ایضاً» نیست.
- (۴) گاهی در ارجاع به دو یا چند اثر از یک نویسنده استناد می‌شود.

۴۶۳- کدام گزینه یک ارجاع صحیح از یک کتاب است؟

- (۱) نقد ابی، زرین‌کوب، عبدالحسین، امیرکبیر، ۱۳۶۲، تهران، ص ۱۷، ج ۲.
- (۲) زرین‌کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، تهران، امیرکبیر، ص ۱۷، ج ۲.
- (۳) نقد ادبی، عبدالحسین زرین‌کوب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۷.
- (۴) زرین‌کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، ج سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ج دوم، ص ۱۷.

آرایه‌های ادبی، عروض و قافیه

- ۴۶۴- بیتی که هر دو مصراع آن قافیه دارد نامیده می‌شود.
- (۱) مردف (۲) مُصَرَّع (۳) مِصَرَّع (۴) مَقْفَا
- ۴۶۵- در شناخت قالب کدام گزینه به کار نمی‌آید؟
- (۱) نحوه تکرار قافیه (۲) حداقل ابیات (۳) وزن (۴) تخلص
- ۴۶۶- تخیل یعنی:
- (۱) احساس طبیعت (۲) تصرف شاعر در طبیعت
- (۳) حالت اندوه یا شادی (۴) موسیقی و عاطفه
- ۴۶۷- کدام گزینه نادرست است؟
- (۱) امتداد و تعداد هجاها همواره یکسان است.
- (۲) از نظر امتداد ۳ نوع هجا وجود دارد.
- (۳) در ساختمان هر هجا یک مصوت وجود دارد.
- (۴) مصوت بلند از نظر امتداد دو برابر مصوت کوتاه است.
- ۴۶۸- کدام یک از اصطلاحات زیر دو معنا دارد؟
- (۱) مطلع (۲) مقطع (۳) تخلص (۴) شریطه
- ۴۶۹- از سرآمدان غزلسرایي و قصیده‌سرایی است و قطعات زیبایی نیز دارد:
- (۱) انوری (۲) سنایی (۳) سعدی (۴) مولوی
- * ۴۷۰- درباره ترکیب‌بند همه گزینه‌ها به جز گزینه درست است؟
- (۱) از چند بند هم‌وزن درست می‌شود.
- (۲) هر بندی ابیات هم قافیه دارد.
- (۳) قافیه هر بند با بند دیگر متفاوت است.
- (۴) یک بیت عیناً در میان‌بندها تکرار می‌شود.
- ۴۷۱- بیت:
- «آفتاب آسوده در تالار سبز آبها
بوی گل پیچیده در مهتابی مهتابها»
- مطلع کدام گزینه نمی‌تواند باشد؟
- (۱) مثنوی (۲) قطعه (۳) غزل (۴) قصیده
- ۴۷۲- بنیانگذار مسمط است.
- (۱) فرخی (۲) رودکی (۳) ناصرخسرو (۴) منوچهری

۴۷۳- درون مایه «منطق الطیر» کدام گزینه است؟

- (۱) حماسه (۲) عشق (۳) عرفان (۴) تاریخ

۴۷۴- کدام گزینه درباره شعر نیمایی نادرست است؟

(۱) پدیدآورنده آن نیمایوشیج است.

(۲) درون مایه ای خاص دارد.

(۳) قافیه در آن نظمی ندارد.

(۴) «افسانه» اولین گام جدی در سرایش شعر نیمایی است.

۴۷۵- در بیت:

«گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم ورت به دست نیاید چو سرو باش آزاد»

وجه شبه کدام گزینه است؟

- (۱) نخل، سرو (۲) تو، سرو (۳) کریم، نخل (۴) کریم، آزاد

* ۴۷۶- با توجه به عبارت «توانگر فاسق، کلوخ زراندود است و درویش صالح، شاهد

خاک آلود؛ این دلق موسی است مرقع و آن ریش فرعون مرصع.» از همه گزینه ها به جز

گزینه صنعت تشبیه دریافت می شود.

(۱) توانگر فاسق به ریش مرصع فرعون (۲) درویش صالح به شاهد خاک آلود

(۳) درویش صالح به دلق مرصع موسی (۴) کلوخ زراندود به شاهد خاک آلود

۴۷۷- کدام گزینه با دیگران متفاوت است؟

- (۱) درخت دوستی (۲) گنج قناعت (۳) قد سرو (۴) ادیب عشق

۴۷۸- در عبارت: «وزرا بر مثال اطباءند» کدامیک از ارکان تشبیه حذف شده است؟

- (۱) وجه شبه (۲) ادات (۳) مشبه (۴) مشبه به

* ۴۷۹- در مصراع اول بیت:

«تو را آتش عشق اگر پر بسوخت مرا بین که از پای تا سر بسوخت»

کدامیک از ارکان تشبیه محذوف است؟

- (۱) وجه شبه (۲) مشبه به (۳) مشبه (۴) ادات تشبیه

۴۸۰- کدام گزینه «تشبیه مرکب» است.

(۱) ماه فروماند از جمال محمد

(۲) ای خرد در راه تو طفلی به شیر

(۳) فردا رخ خورشید بر آن قله پریوف

(۴) آسمان چون خیمه ای برپای کرد

سرو نباشد به اعتدال محمد

گم شده در جستجوی عقل پیر

تصویر گل کوکب و گلدان بلور است

بی ستون کرد و زمینش جای کرد

※ ۴۸۱- دو مصراع بیت:

«آن شاخه‌های نارنج اندر میان ابر چون پاره‌های اخگر اندر میان دود»

نسبت به هم با کدام صنعت ادبی تطبیق می‌کند؟

(۱) استعاره (۲) ایهام (۳) تشبیه (۴) کنایه

۴۸۲- در بیت:

«چو تنها ماند ماه سرو بالا فشاند از نرگسان لؤلؤی لالا»

چند تشبیه و چند استعاره می‌توان یافت؟

(۱) یک تشبیه و دو استعاره (۲) سه استعاره و یک تشبیه

(۳) دو تشبیه و سه استعاره (۴) سه تشبیه و یک استعاره

۴۸۳- کدام گزینه در شعر زیر آمده است:

«گاه، تنهایی / صورتش را به پس پنجره می‌چسبانید / شوق می‌آمد / دست در گردن

حس می‌انداخت.»

(۱) استعاره مصرحه (۲) استعارهٔ مکنیه (۳) مجاز (۴) تشبیه مضمّر

※ ۴۸۴- سرو سهی در مصراع «خم آورد بالای سرو سهی» دارای چه صنعتی است؟

(۱) استعاره (۲) ایهام (۳) کنایه (۴) جناس

※ ۴۸۵- اگر شاعری در شعر خود به اشیا و موجودات بیجان، صفات و احساسات انسانی

بدهد، آن را در اصطلاح ادبی چه می‌نامند؟

(۱) تشبیه (۲) تشخیص (۳) کنایه (۴) مراعات نظیر

۴۸۶- کدام گزینه نادرست است؟

(۱) علاقه هر مجاز در درون آن است.

(۲) علائق بی‌شمارند و خلق آنها در توان شاعران است.

(۳) اگر علاقه نباشد، مجازی نیست.

(۴) علاقه سبب شناخت مجاز از حقیقت است.

۴۸۷- «ترشی و شیرینی» در عبارت «همه را دندان به ترشی کند شود الا قاضیان را به

شیرینی»

(۱) حقیقت و مجاز هستند. (۲) هر دو حقیقت هستند.

(۳) مجاز و حقیقت هستند. (۴) هر دو مجازند.

۴۸۸- کدام گزینه علاقه مجاز نیست؟

(۱) محلیه (۲) کلیه (۳) آلیه (۴) نمونه

※ ۴۸۹- کلمه «جهان» در بیت:

«جهان دل نهاده بر این داستان همان بخردان و همان راستان»

دارای چه صنعت ادبی است؟

(۱) سجع (۲) اینهام (۳) کنایه (۴) مجاز

۴۹۰- در کدام گزینه مجاز دیده نمی‌شود؟

(۱) دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی

(۲) درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند

(۳) ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

(۴) دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی

۴۹۱- از انواع کنایه نیست:

(۱) دلیل (۲) نشانه (۳) نمونه (۴) مفرد

۴۹۲- در کدام گزینه کنایه وجود ندارد؟

(۱) اشک بخندید که رخ برمتاب

(۲) حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

(۳) دراین چمن گل بی‌خار کس نچید آری (۴) از مکافات عمل غافل مشو

※ ۴۹۳- مفهوم کدام گزینه با گزینه‌های دیگر کاملاً متفاوت است؟

(۱) آب به هاون کوفتن (۲) البرز به کلند برگرفتن

(۳) بخیه بر روی کار افتادن (۴) محیط به کفچه پیمودن

□ ۴۹۴- جذابیت این دو بیت شاهنامه:

«ببینیم تا اسب اسفندیار

سوی آخور آید همی بی‌سوار

و یا باره رستم جنگجوی

به ایران نهد بی‌خداوند روی

در این است که:

(۱) مضمون تازه‌ای دارد. (۲) مراعات نظیر دارد.

(۳) دو موضوع متفاوت را بیان می‌کند. (۴) یک موضوع را متفاوت بیان می‌کند.

□ ۴۹۵- اوج و تعالی این ابیات شاهنامه:

«به تنها یکی گور بریان کنی

هوا را به شمشیر گریان کنی

برهنه چو تیغ تو بیند عقاب

نیارد به نخجیر کردن شتاب

در است.

(۱) اسناد مجازی (۲) استعاره (۳) اغراق (۴) ۱ و ۳

□ ۴۹۶- با توجه به آنچه که از تاریخ بیهقی خوانده‌اید:

- (۱) سجع مرکز زیبایی آن است.
- (۲) صنایع معنوی در آن زیاد است.
- (۳) زیبایی آن محصول ساخت و پرداخت و موسیقی عبارات است.
- (۴) ۱ و ۲

□ ۴۹۷- کدام عامل در زیبایی این شعر: «شوش را دیدم، این ابر شهر، این فراز فاخر گلمیخ»

چشمگیر است؟

- (۱) مراعات نظیر
 - (۲) تضاد
 - (۳) همخوانی صوتی و هم حروفی
 - (۴) مبالغه
- * ۴۹۸- کدام دو کلمه می‌توانند به عنوان «سجع متوازی» به کار روند؟

- (۱) دست، شست
- (۲) دست، شکست
- (۳) کار، کام
- (۴) نهال، بهار

۴۹۹- در بیت:

«برگ بی‌برگی بود ما را نوال
مرگ بی‌برگی بود ما را حلال»

کدام آرایه‌ها دیده می‌شود؟

- (۱) ترصیع
- (۲) تناقض
- (۳) جناس
- (۴) حس آمیزی

۵۰۰- «جناس» در کدام گزینه وجود ندارد؟

- (۱) شکر کند چرخ فلک از مَلِک و مُلک و مَلْک
- (۲) برادر که در بند خویش است، نه برادر نه خویش است
- (۳) یاد یاران یار را میمون بود
- (۴) پرده‌دار حریم حرمت اوست

* ۵۰۱- در بیت:

«دریای عشق را به حقیقت کنار نیست
ور هست پیش اهل حقیقت کنار اوست»

چه صنعتی به کار رفته است؟

- (۱) تلمیح
- (۲) ترصیع
- (۳) جناس تام
- (۴) تضمین

۵۰۲- بارزترین آرایه بیت:

«هم‌نظری هم‌خبری هم قمران قَمَری
هم شکر اندر شکر اندر شکر اندر شکر»

کدام است؟

- (۱) اشتقاق
- (۲) تکرار
- (۳) جناس
- (۴) سجع

* ۵۰۳- در بیت:

«ای دل از سیل فنا بنیاد هستی برکنند

چون تو را نوح است کشتیان ز طوفان غم مخور»

کدام صنعت بدیعی به کار رفته است؟

(۱) مراعات النظیر (۲) ایهام (۳) جناس (۴) سجع

□ ۵۰۴- شاخص ترین ویژگی این شعر: «قرن شکلک چهر، برگزیده از مدار ماه، لیک بس دور

از قرار مهر»:

(۱) در مراعات نظیری است که طنز از آن شکل می گیرد.

(۲) هماهنگی در چهر و مهر

(۳) وزن

(۴) در شخصیت بخشی است.

۵۰۵- در کدام گزینه حس آمیزی وجود دارد؟

(۱) می رود و نمی رود ناقه به زیر محلم (۲) اگر دشنام فرمایی و گر نفرین، دعا گویم

(۳) گدای نیک انجام به از پادشاه بدفرجام (۴) از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

* ۵۰۶- در همه گزینه ها به جز گزینه صنعت تضاد وجود دارد؟

(۱) گاه درخشید و گهی تیره ماند (۲) همسفرم بود صباچی امید

(۳) گاه نهان گشت و گهی شد پدید (۴) برد بسی رنج نشیب و فراز

□ ۵۰۷- در این بیت:

«مشتی را بهای روی تو نیست من بدین مفلسی خریدارت»

(۱) ایهام در «مشتی» و «نیست» است. (۲) ایهام در کلمه «روی» است.

(۳) ایهام در کلمه «خریدار» است. (۴) ایهام در جمله است.

۵۰۸- در کدام گزینه آرایه معنوی وجود ندارد؟

(۱) مدامم مست می دارد نسیم جعدگیسویت (۲) حکایت لب شیرین کلام فرهاد است

(۳) چه نماز باشد آن را که در خیال باشی (۴) دل و کشور جمع و معمور باد

۵۰۹- در کدام گزینه حسن تعلیل وجود ندارد؟

(۱) این همه پیرایه بسته جنت فردوس بسو که قبولش کند بلال محمد

(۲) نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند که در اندیشه اوصاف تو حیران بودم

(۳) از آن برتری چرخ را حاصل است که هر ذره را مهر او شامل است

(۴) نصیحتگری بر دل دوستان بود چون دم صبح بر بوستان

عروض و قافیه

۵۱۰- در کدام گزینه قافیه دارای حروف الحاقی است؟

- (۱) خردمند باید دل پادشا که تیزی و تندی نیارد بها
- (۲) بگیر و ببر زنده بر دار کن وزو نیز با من مگردان سخن
- (۳) به شمشیر هندی برآویختند همی ز آهن آتش فروریختند
- (۴) همی بسجه را باز داند ستور چه ماهی به دریا چه در دشت گور

* ۵۱۱- حروف قافیه در کدام بیت طبق قاعده «۱» است؟

- (۱) ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
- (۲) ما را همه شب نمی‌برد خواب ای خفته روزگزار دریاب
- (۳) نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
- (۴) یار بد مار است هین بگیریز ازو تا نریزد بر تو زهر آن زشتخو

۵۱۲- حروف قافیه در کدام گزینه طبق قاعده «۲» است؟

- (۱) هر زمان در گلشن شکر خدا او برآرد همچو بلبل صد نوا
- (۲) بر دلت زنگار بر زنگارها جمع شد تا کور شد زاسرارها
- (۳) قشرها را مغز اندر باغ جو زانکه آب از باغ می‌آید به جو
- (۴) چند دید از من گناه و جرمها وز کرم یزدان نمی‌گیرد مرا

۵۱۳- کدام گزینه درباره قافیه نادرست است؟

- (۱) رعایت حروف مشترک قبل از قافیه لازم نیست.
- (۲) گاه پسوند و پیشوند در حکم واژه قافیه‌اند.
- (۳) یکسانی خطی نیز در قافیه باید رعایت شود.
- (۴) می‌توان «رخان» را با «لبان» قافیه کرد.

۵۱۴- کدامیک از ارکان زیر «غیرپایانی» است؟

- (۱) U U - - (۲) U U - U (۳) - U - U (۴) - U U -

۵۱۵- تقطیع هجایی مصراع «گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید» کدام گزینه است؟

- (۱) - - U - U - - - U - U - -
- (۲) - U - U - - U u - U - - -
- (۳) - - - U U - - - - U - -
- (۴) - - - U U - - - - U U - -

□ ۵۱۶- تقطیع زیر مربوط به کدام گزینه است؟

- U U - - U U - - U U - -

(۱) وقتی دل سودایی می‌رفت به بستانها (۲) امروز روز شادی و امسال سال گل

(۳) تاکی به تمنای وصال تو یگانه (۴) تقدیر که بر کشتنت آزم نداشت

□ ۵۱۷- در کدام گزینه اختیار شاعری دیده نمی‌شود؟

(۱) روزها فکر من این است و همه شب سخنم

کسه چسرا غافل از احوال دل خویشتم

(۲) خَلَد گر به پا خاری آسان برآید

چه سازم به خاری که بر دل نشیند

(۳) می‌کوش به هر ورق که خوانی

کسان دانش را تمام دانسی

(۴) جهان را بدیدم وفایی ندارد

جهان در جهان آشنایی ندارد

* ۵۱۸- بیت:

«با امیدی گرم و شادی بخش با نگاهی مست و رویایی»

در کدام وزن سروده شده است؟

(۱) فاعلات فاعلات فع (۲) فاعلاتن فاعلن فع

(۳) فاعلاتن فاعلاتن فع (۴) فاعلاتن فاعلات فع

* ۵۱۹- بیت:

«مقدار یار هم نفس چون من نداند هیچ کس ماهی که بر خشک او فتد قیمت بداند آب را»

در چه بحر است؟

(۱) رجز (۲) مضارع (۳) مجتث (۴) هزج

□ ۵۲۰- بحر عروضی کدام گزینه با قطع زیر یکی نیست؟

ظهر دم کرده تابستان بود

پسر روشن آب، لب پاشویه نشست

و عقاب خورشید، آمد او را به هوا برد که برد

(۱) نظر آوردم و بردم که وجودی به تو ماند (۲) شمع شو شمع که خود را سوزی

(۳) بشنو از نی چون حکایت می‌کند (۴) در نگاهش شکفته روح سحر

* ۵۲۱- اگر بیتی بر وزن متناوب (مفاعله فاعلاتن) باشد آن بیت در چه بحر است؟

(۱) رمل سالم (۲) مجتث مخبون (۳) مضارع مطوی (۴) هزج اخرب

۵۲۲- بیت:

«بی‌همگان به‌سر شود بی‌تو به‌سر نمی‌شود داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود»

در کدام بحر (وزن) سروده شده است؟

(۱) منسرح مثنی مطوی منحور (۲) رجز مثنی مطوی مخبون

(۳) مضارع مثنی اخرب مکفوف محذوف (۴) هزج مثنی اخرب مکفوف محذوف

۵۲۳- کدام گزینه از ویژگی‌های اوزان دوری نیست؟

(۱) تعداد هجای هر مصراع فرد است.

(۲) از ارکان متناوب پدید می‌آید.

(۳) هجای پایانی نیم‌مصراع بلند است.

(۴) بعد از پاره اول هر مصراع مکثی احساس می‌شود.

۵۲۴- کدام گزینه از اوزان مثنوی نیست؟

(۱) مفاعیلن مفاعیلن فعولن (۲) فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(۳) فعولن فعولن فعولن (۴) مفعول مفاعیلن فعولن

۵۲۵- وزن شعر ژاپنی کدام گزینه است؟

(۱) کمی (۲) عددی (۳) ضربی (۴) آهنگی

تاریخ ادبیات ایران

سال اول

۵۲۶- خط متون دینی زرتشتی است که چهل و چهار حرف دارد و از راست به چپ نوشته می‌شود.

(۱) پهلوی (۲) اوستایی (۳) هجایی (۴) بابلی

* ۵۲۷- نام نخستین بخش از کتاب اوستای موجود که حاوی سرودها و مناجات‌ها است.

(۱) خرده‌اوستا (۲) وندیداد (۳) ویسپرد (۴) یسنا

۵۲۸- سومین بخش اوستا نام دارد.

(۱) یسنا (۲) یشتها (۳) ویسپرد (۴) وندیداد

* ۵۲۹- خطی را که ایرانیان عهد اشکانی و ساسانی به کار می‌بردند به‌طور کلی می‌نامند که دارای حرف بود و از نوشته می‌شد.

(۱) اوستایی، ۴۴، راست به چپ (۲) پهلوی، ۲۲، راست به چپ

(۳) دری، ۳۲، راست به چپ (۴) میخی، ۳۶، راست به چپ

۵۳۰- زبان دورهٔ هخامنشیان است.

(۱) فارسی باستان (۲) فارسی میانه (۳) فارسی پهلوانیک (۴) فارسی دری

۵۳۱- کدام گزینه از آثار پارسی میانه نیست؟

(۱) خداینامه (۲) سندبادنامه (۳) قابوسنامه (۴) کلیله و دمنه

۵۳۲- «شعوبیه» ایرانیانی بودند که:

(۱) با اعراب دشمنی داشتند.

(۲) اسلام را با شرایطی پذیرفتند.

(۳) با نژادپرستی اعراب مقابله کرده، ایرانیان را برتر شمردند.

(۴) به اقدامات انتقام‌جویانه علیه از اعراب مبادرت کردند.

۵۳۳- قدیمی‌ترین کتابی که به خط فارسی امروز در دست است، کدام است و به خط چه کسی است؟

(۱) الابیه عن الحقایق الادویه، ابومنصور هروی

(۲) التفهیم فی صناعة التنجیم، اسدی توسی

(۳) هدایة المتعلمین فی الطب، ابوبکر اخوینی

(۲) الابنیه عن الحقایق الادویه، اسدی توسی

۵۳۴- کدام شاعر بیش از دیگران می‌تواند به عنوان اولین شاعر فارسی دری شناخته شود؟

(۱) عباس مروزی (۲) محمدبن وصیف (۳) حنظله بادغیسی (۴) ابوسلیک گرگانی

۵۳۵- کدام گزینه محور فکری شعر عصر سامانی است؟

(۱) خرد (۲) عشق (۳) دین (۴) تاریخ

۵۳۶- این بیت از کیست و در سوگ چه کسی سروده شده است؟

«از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش»

(۱) فردوسی. رودکی (۲) رودکی، شهید بلخی

(۳) رودکی. ابوشکر بلخی (۴) ابوشکر، شهید بلخی

۵۳۷- کسانی پیرو کدام شاعر و پیشرو کدام شاعر است؟

(۱) فردوسی، ناصر خسرو (۲) ناصر خسرو، رودکی

(۳) رودکی، ناصر خسرو (۴) شهید بلخی، ناصر خسرو

۵۳۸- کدام گزینه نادرست است؟ محمود غزنوی فردوسی را نخواست زیرا:

(۱) در دین با وی اختلاف داشت.

(۲) آنچنان که باید فردوسی او را ستایش نکرده بود.

(۳) شاهنامه یک اثر ایرانی بود و محمود ایرانی نبود.

(۴) در سپاه محمود هزاران چون رستم وجود داشت.

۵۳۹- کدام گزینه از دوره‌های شاهنامه فردوسی نیست؟

(۱) قهرمانی (۲) اساطیری (۳) پهلوانی (۴) تاریخی

۵۴۰- کدام عامل گرشاسب‌نامه را در قیاس با شاهنامه فردوسی از کارایی و اعتبار انداخته

است؟

(۱) وجود پاره‌ای افسانه‌های خرافاتی و بی‌پایه در آن.

(۲) وجود تعداد زیادی واژه‌های پارسی متروک در آن.

(۳) رگه‌هایی از اندیشه فلسفی که در شعر او وجود دارد.

(۴) عدم رعایت تناسب در استفاده از صنایع بدیعی.

۵۴۱- شاعر طبیعت، بنیانگذار مسمط و سرآمد خمیره سرایی است.

(۱) فرخی (۲) منوچهری (۳) عنصری (۴) معری

□ ۵۴۲- موضوعات عمده شعر عصر غزنوی:

(۱) مدح و پند و حکمت است. (۲) وصف و مدح شاهان است.

(۳) وصف و نقد و عرفان است. (۴) عشق و وصف عرفان است.

۵۴۳- در عهد کدام وزیر مکاتبات دولتی از فارسی به عربی برگشت؟

(۱) ابوالعباس اسفراینی (۲) احمد بن عبدالصمد

(۳) احمد حسن میمندی (۴) نظام الملک توسی

۵۴۴- عارفان اساس تصوف را می دانند.

(۱) عشق و ریاضت (۲) تسلیم و قناعت (۳) خدمت و محبت (۴) عزلت و محنت

۵۴۵- «حجت خراسان» لقب کدام شاعر است؟

(۱) قطران (۲) فخرالدین اسعد (۳) منجیک (۴) ناصر خسرو

* ۵۴۶- کدام گزینه درباره ناصر خسرو صادق نیست؟

(۱) شجاع ترین و صریح ترین نماینده فکر معترض در ادبیات فارسی است.

(۲) تصنع و آرایشگری با طبع او ناسازگار است.

(۳) پیشتاز و چاووش شعر علمی، عرفانی و اخلاقی است.

(۴) از تکرار مطلب و درازگویی در شعر گریزان است.

۵۴۷- از ویژگی های شعر ناصر خسرو نیست؟

(۱) فکر اخلاقی و اجتماعی (۲) دعوت به خرد و خردمندی

(۳) وصف طبیعت (۴) ستایش سخن و بیان ارزش آن

۵۴۸- مؤلف کدام اثر، ناشناخته است؟

(۱) تاریخ مسعودی (۲) تاریخ سیستان

(۳) طبقات الصوفیه (۴) حکمت علایی

تاریخ ادبیات ایران

سال دوم

* ۵۴۹- «سبک عراقی» در کدام عصر پدید آمد؟

- (۱) عصر انوری (۲) عصر ناصر خسرو (۳) عصر بیهقی (۴) عصر ابوالمعالی

۵۵۰- کدام گزینه نام بزرگترین شاعر حبسیه سراسر است؟

- (۱) خاقانی (۲) ابوالفرج رونی (۳) مسعود سعد (۴) قوامی رازی

* ۵۵۱- جمال‌الدین عبدالرزاق با کدام دو شاعر معاصر بوده است؟

- (۱) ازرقی، عسجدی (۲) خاقانی، نظامی گنجوی

- (۳) عنصری، منوچهری (۴) ناصر خسرو، ابوالفرج رونی

۵۵۲- کدام گزینه نام قلعه‌ای نیست که مسعود سعد در آن زندانی شده است؟

- (۱) سو (۲) منهک (۳) نای (۴) مرنج

۵۵۳- پدرش نیز شاعری نامبردار است، به خلاق‌المعانی شهرت دارد و به دست مغولان به شهادت رسیده است.

- (۱) جمال‌الدین عبدالرزاق (۲) قاننی شیرازی

- (۳) هاتف اصفهانی (۴) کمال‌الدین اسماعیل

۵۵۴- کهن‌ترین و مهمترین سفرنامه منظوم حج در زبان فارسی و سروده است.

- (۱) تحفة العراقرین، خاقانی (۲) حدیقة الحقیقه، سنایی

- (۳) تحفة الصغر، جامی (۴) حدائق السحر، رشید و طواط

□ ۵۵۵- چکامه‌ای که با مطلع زیر آغاز می‌شود از کیست و در چه موقعیتی سروده شده است؟

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید زاله صبحدم از نرگس تر بگشایید

(۱) از مسعود سعد سلمان است که در شکایت و گله‌گزاری از وضعیت بد زندان سروده است.

(۲) از مسعود سعد سلمان است که در مرگ فرزند جوان خود سروده است.

(۳) از خاقانی شروانی است که در سوگ فرزندش رشیدالدین گفته است.

(۴) از خاقانی شروانی است که در آن از وضعیت زندان شکایت می‌کند.

۵۵۶- شیخ اشراق به کدامیک از شاعران بزرگ سرزمین ما شباهت بیشتری دارد؟

- (۱) سعدی (۲) حافظ (۳) فردوسی (۴) مولوی

* ۵۵۷- کتاب «تلویحات» اثر کیست؟

- (۱) شهاب‌الدین یحیی سهروردی (۲) عبدالقاهر جرجانی

- (۳) امام فخر رازی (۴) ابونعیم سینا

۵۵۸- نام تفسیر شیعی که در نیمه اول قرن ششم به وسیله ابوالفتح رازی به فارسی تألیف

شده است کدام گزینه است؟

- (۱) روح‌الارواح فی شرح الاسماء (۲) کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار
(۳) روض‌الجنان و روح‌الجنان (۴) مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن

۵۵۹- ارزش و اعتبار و جذابیت کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار همدی:

- (۱) در «نوبت اول» آن است که به ترجمه لفظ به لفظ آیات قرآن پرداخته است.
(۲) در «نوبت دوم» آن است که به ذکر احکام و اخبار و قصص مربوط به آن آیات، اختصاص دارد.

- (۳) در «نوبت سوم» آن است که با استفاده از کتاب خواجه عبدالله انصاری و تأملات و دریافت‌های ذوقی خود، ارائه داده است.

- (۴) در بحث‌های تخصصی نوبت دوم این کتاب است که گاهی بخشهایی از آن به تبعیت از منابع اولیه به عربی آمده است.

۵۶۰- «تاریخ خاندان سلجوقی» است از ابتدای کار تا روزگار مؤلف که فصولی در آداب

شطرنج و مسابقات تیراندازی و شکار و هنر خطاطی در پایان آمده است.

- (۱) تاریخ بیهق (۲) راحة‌القصا ویر (۳) مجمل‌النواریخ (۴) نفثة‌المصدور

* ۵۶۱- موضوع کدام کتاب با کتابهای دیگر متفاوت است؟

- (۱) پنجه تنتره (۲) داستانهای بیدای (۳) کلیمه و دمنه (۴) مقامات حمیدی

۵۶۲- کدام گزینه درباره کلیمه و دمنه نادرست است؟

- (۱) موضوع کتاب تمثیل‌هایی است از زبان حیوانات.

- (۲) محتوای داستانها اغلب سیاسی است.

- (۳) روش نقل در آن شیوه داستان در داستان است.

- (۴) شیوه انشای آن مورد تقلید کسی واقع نشده است.

۵۶۳- کدام گزینه درباره گلستان نادرست است؟

- (۱) هشت باب دارد. (۲) تصویر واقعی زندگی نیست.

- (۳) دنیای ایده‌آل سعدی نیست. (۴) نمونه‌اعلای نثر فارسی است.

۵۶۴- در سعدی همه چیز در جای خود هست. اگر دنیای واقعی را با همه شیرینی‌هایش و تلخی‌هایش در می‌بینیم، در کنار آن، دنیای آرمانی هم هست.

- (۱) گلستان، بوستان، غزلها (۲) کلیات، بوستان، گلستان
(۳) بوستان، گلستان، قصاید (۴) کلیات، گلستان، بوستان

۵۶۵- کدام گزینه از اصول شعر عرفانی نیست؟

- (۱) تسامح و مدارا (۲) بی‌نیازی و آزادگی
(۳) خدمت بلاشرط (۴) عقل‌گرایی

۵۶۶- سدهٔ تألیف کدام کتاب با کتابهای دیگر متفاوت است؟

- (۱) المعجم شمس قس رازی (۲) فتوت‌نامه واعظ کاشفی
(۳) لباب‌الالباب محمد عوفی (۴) معارف بهاء‌ولد

۵۶۷- کتاب ترجمان‌البلاغه که قرن‌ها به فرخی سیستانی نسبت داده می‌شد، تألیف کیست؟

- (۱) محمدبن عمر رادویانی (۲) شمس قیس رازی
(۳) رشیدالدین وطواط (۴) ابوالعلائی شوشتری

۵۶۸- شهرت خیام در غرب مدیون کوشش کیست؟

- (۱) رینولد نیکلسون (۲) ادوارد براون (۳) فیتز جرالده (۴) مینورسکی

۵۶۹- کدام شاعر تحت تأثیر سنایی نیست؟

- (۱) خاقانی (۲) عراقی (۳) نظامی (۴) مولوی

۵۷۰- مجموع اقبال‌نامه و شرف‌نامه چه نام دارد؟

- (۱) اسکندرنامه (۲) پندنامه (۳) خردنامه (۴) مختارنامه

۵۷۱- کدام شاعر از مقلدان نظامی نیست؟

- (۱) امیرخسرو دهلوی (۲) وحشی بافقی
(۳) آذر بیگدلی (۴) صباحی بیدگلی

۵۷۲- کدام گزینه از مراحل هفت‌گانهٔ سلوک نیست؟

- (۱) عشق (۲) توحید (۳) حیرت (۴) زهد

۵۷۳- مثنوی مولوی به درخواست چه کسی و براساس چه اثری سروده شده است؟

- (۱) برهان‌الدین محقق ترمذی - مخزن‌الاسرار نظامی
(۲) شمس تبریزی - تحفة‌العراقین خاقانی
(۳) حسام‌الدین چلبی - حدیقة‌الحقیقه سنایی
(۴) صلاح‌الدین زرکوب - الهی‌نامهٔ عطار نیشابوری

۵۷۴- «رباب‌نامه» سروده کیست؟

- (۱) حسام‌الدین چلبی (۲) صدرالدین قونوی (۳) سلطان ولد (۴) بهاء‌ولد
* ۵۷۵- شیوه نگارش کدام کتاب با کتابهای دیگر متفاوت است؟

- (۱) نگارستان (۲) روضه خلد (۳) حدائق السحر (۴) پریشان
۵۷۶- «فرمانروای ملک سخن» کیست؟

- (۱) مولوی (۲) حافظ (۳) فردوسی (۴) سعدی
۵۷۷- سعدی «شریعت و طریقت» را از چه کسانی آموخته است؟

- (۱) ابن جوزی، سهروردی (۲) شیخ اشراق، سهروردی
(۳) سهروردی، ابن جوزی (۴) ابواسحاق کازرونی، ابن جوزی
* ۵۷۸- همهٔ مثنوی‌ها به جز مثنوی سرودهٔ امیر خسرو دهلوی است.

- (۱) هفت‌پیکر (۲) مجنون و لیلی (۳) شیرین و خسرو (۴) آینه اسکندری
۵۷۹- کدام گزینه دربارهٔ امیرخسرو نادرست است؟

- (۱) در جوانی به خدمت نظام‌الدین اولیاء پیوست.
(۲) علاوه بر شاعری نویسنده و مورخ نیز بود.
(۳) دیوان شعر او از هفت بخش پدید می‌آید.
(۴) قرآن‌السعدین از سروده‌های اوست.

تاریخ ادبیات ایران

سال سوم

۵۸۰- در عصر حافظ طنز و انتقاد اجتماعی را در شعر کدام شاعر نمی‌توان دید؟

- (۱) عبیدزاکانی (۲) بسحاق اطعمه (۳) حافظ (۴) ابن حسام خوسفی

۵۸۱- شاعر شیعی قرن هشتم است که به قطعه‌سرایی شهرت یافته است.

- (۱) خواجه (۲) سلمان (۳) ابن‌یمین (۴) ابن حسام

۵۸۲- کدام اثر عبید به صورت لغت و معنی است؟

- (۱) رسالهٔ دلگشا (۲) رسالهٔ تعریفات (۳) اخلاق‌الاشراف (۴) عشاق‌نامه

۵۸۳- حافظ چه کسی را «محتسب» خوانده است؟

- (۱) شیخ ابواسحاق اینجو (۲) حاجی قوام‌الدین
(۳) شاه شجاع (۴) امیر مبارزالدین محمد

۵۸۴- کدام گزینه دربارهٔ حافظ نادرست است؟

- (۱) در مثنوی به دنبال نظامی رفته است.
(۲) در غزل‌سرایی به سعدی و خواجه نظر دارد.
(۳) آینه صادقانه زمانه شاعر است.
(۴) غزل او صرفاً عارفانه است.

* ۵۸۵- مؤلف کتاب «عرفات‌العاشقین» چیست؟

- (۱) ابوالفضل علامی (۲) امین احمد رازی (۳) تقی‌الدین اوحدی (۴) تقی‌الدین کاشی

* ۵۸۶- کدام مثنوی سرودهٔ جامی نیست؟

- (۱) تحفة‌الاحرار (۲) خردنامهٔ اسکندری
(۳) سلامان و ابسال (۴) هشت بهشت

۵۸۷- نسبت کدام اثر به مؤلف آن نادرست است؟

- (۱) هفت اقلیم از امین احمد رازی
(۲) انسان کامل از عزیزالدین نسفی
(۳) لطایف‌الطوائف از عزالدین محمود کاشانی
(۴) اخلاق محسنی از واعظ کاشفی سبزواری

□ ۵۸۸- در بیت زیر کدام نشانهٔ سبک هندی بارزتر است؟

«لقمه افتد ز دهان چون نبود قسمت کس روزی ازّه نگر کز بن دندان ریزد»
 (۱) خیال پردازی های غریب و بی سابقه (۲) توجه به تجربیات ساده و روزمره زندگی
 (۳) رواج نوعی حکمت و استدلال عامیانه (۴) استفاده از ضرب المثل و تمثیل

۵۸۹- کدام گزینه درست است؟

- (۱) تاریخ گزیده از حمدالله مستوفی است.
 (۲) حبیب السیر تألیف میرخواند است.
 (۳) تجارب السلف یک تاریخ عمومی است.
 (۴) تاریخ جهانگشا مرسل و ساده است.

* ۵۹۰- دو فرهنگ معروف دوره صفویه کدام است؟

- (۱) غیاث اللغات، قاموس (۲) لغت فرس، منتهی الارب
 (۳) فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع (۴) فرهنگ رشیدی، فرهنگ نفیسی

۵۹۱- «فرهاد و شیرین» سروده مشترک کدام دو شاعر است؟

- (۱) عرفی شیرازی، وصال شیرازی (۲) وحشی بافقی، وصال شیرازی
 (۳) شیخ بهایی، وصال شیرازی (۴) محتشم کاشانی، کلیم کاشانی
 ۵۹۲- جوانمرگی کدام شاعر را به سبب بی احترامی به «نظامی» و بدخویی او دانسته اند؟
 (۱) نظیری نیشابوری (۲) طالب آملی (۳) کلیم همدانی (۴) عرفی شیرازی

□ ۵۹۳- دشواری عصر صائب:

- (۱) به وسعت معلومات و دانش شاعران این عصر مربوط است.
 (۲) به مضامین عالی و معانی ارزشمندی که شاعران القا می کنند باز می گردد.
 (۳) به استفاده شاعر از معارف قومی و ملی وابسته است.
 (۴) به پیچیده شدن مضمون ساده در تخیلات دور و دراز شاعرانه باز می گردد.

۵۹۴- کدام گزینه درباره شیخ بهایی نادرست است؟

- (۱) از معاشران میرداماد است. (۲) در شعر او ناهمواری هایی دیده می شود.
 (۳) دارای آثاری علمی است. (۴) موش و گربه سروده اوست.

* ۵۹۵- بیت:

«صائب چه خیال است شود همچو نظیری عرفی به نظیری نرسانید سخن را»
 اولاً از کیست؟ ثانیاً در بیان برتری شعر کدام شاعر است؟

- (۱) صائب - نظیری (۲) عرفی - نظیری (۳) نظیری - صائب (۴) نظیری - عرفی
 ۵۹۶- مثنوی کوتاه «قندهارنامه» از کیست؟

- (۱) حزین (۲) صائب (۳) بیدل (۴) طالب

تاریخ ادبیات ایران

سال چهارم

۵۹۷- کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) مسالک‌المحسنین، سفرنامه خیالی از طالبرف است.
- (۲) حاجی بابا اصفهانی نوشته میرزا حبیب اصفهانی است.
- (۳) جهانگشای نادری از میرزا مهدی خان است.
- (۴) شرح زندگانی من از عبدالله مستوفی است.

۵۹۸- تخلص کدام شاعر نادرست است؟

- (۱) حاج ملاهادی سبزواری، اسرار
- (۲) ملا احمد نراقی، اسرار
- (۳) حاج میرزا آقاسی، تنابی
- (۴) ناصرالدین شاه، ناصر

۵۹۹- نخستین شاعر معروف است که با زبانهای فرانسه و انگلیسی آشنایی داشت و «حسان‌العجم» لقب او است.

- (۱) وصال شیرازی
- (۲) قائمی شیرازی
- (۳) سروش اصفهانی
- (۴) نشاط اصفهانی

۶۰۰- کدام گزینه از عوامل بیداری در عصر مشروطه نیست؟

- (۱) جنگهای ایران و روس
- (۲) رواج صنعت چاپ
- (۳) تأسیس دارالفنون
- (۴) رواج آزادیخواهی

۶۰۱- از درون مایه‌های شعر فارسی در عصر بیداری نیست؟

- (۱) آزادی
- (۲) وطن
- (۳) قانون
- (۴) مذهب

۶۰۲- کدام شاعر از مضامین روزنامه ملاصدراالدین استفاده می‌کرد و این مضامین، سروده‌ی او بود؟

- (۱) نسیم شمال، صابر
- (۲) بهار، عارف
- (۳) میرزاده، بهار
- (۴) نسیم شمال، عارف

۶۰۳- «تصنیف‌سازی» عرصه هنری مسلم است.

- (۱) بهار
- (۲) عارف
- (۳) میرزاده
- (۴) ادیب‌الممالک

۶۰۴- تنها شاعر عصر مشروطه است که جهان‌بینی ثابت داشت و سرانجام جان بر سر آن نهاد.

- (۱) لاهوتی
- (۲) میرزاده عشقی
- (۳) فروخی یزدی
- (۴) دهخدا

- ۶۰۵- «آزادستان» نام کدام استان در عهد مشروطه بود؟
 (۱) خوزستان (۲) آذربایجان (۳) خراسان (۴) اصفهان
- ۶۰۶- کدام گزینه از پیشگامان شعر نیمایی نیست؟
 (۱) تقی رفعت (۲) جعفر خامنه‌ای (۳) شمس کسمایی (۴) لاهوتی
- ۶۰۷- کدام سال را می‌توان سرآغاز ادب معاصر فارسی در شعب مختلف دانست؟
 (۱) ۱۲۹۹ (۲) ۱۲۷۶ (۳) ۱۳۰۱ (۴) ۱۳۱۶
- ۶۰۸- کدام گزینه درباره «افسانه» نادرست است؟
 (۱) نوعی تغزل آزاد با عرفان زمینی (۲) تازگی و دوری از تقلید
 (۳) سیر آزاد تخیل (۴) توجه به امور ذهنی
- ۶۰۹- کدام گزینه شعری تمثیلی نیست؟
 (۱) ققنوس (۲) مرغ آمین (۳) خروس و بوقلمون (۴) وای بر من
- ۶۱۰- کدام گزینه درباره نیما نادرست است؟
 (۱) شعر را نوعی زیستن می‌داند.
 (۲) قافیه برای نیما زنگ مطلب است.
 (۳) تحت تأثیر شعر فرانسه است.
 (۴) برای شعر، محتوایی فردی پیشنهاد می‌کند.

املا و معنی لغات

سال اول

- ۶۱۱- «صَلَا» یعنی:
 (۱) دعوت کردن (۲) نماز خواندن (۳) پیوستن (۴) طعام خوردن
- ۶۱۲- «تَأَلَّمَ» یعنی:
 (۱) اندیشیدن (۲) آموختن (۳) دردمندی (۴) برپایی
- ۶۱۳- معنی کدام گزینه نادرست است؟
 (۱) جمیل: زیبا (۲) سخیف: ناقص (۳) سقیم: بیماری (۴) سلیم: سالم
- ۶۱۴- «لَجَّه» یعنی:
 (۱) میان دریا (۲) عمق دریا (۳) ساحل دریا (۴) موج دریا
- ۶۱۵- مفرد کدام گزینه نادرست است؟
 (۱) بهایم: بهیمه (۲) مضایق: مضیقه (۳) تَبَّع: تابع (۴) اتَّبَعَ: تبع
- ۶۱۶- «غزو» یعنی:
 (۱) سرنوشت (۲) جنگ دینی (۳) خوردنی (۴) آشامیدنی
- ۶۱۷- «کَوْن» به کدام معنی نیامده است؟
 (۱) وجود (۲) هستی (۳) هست شدن (۴) عالم
- * ۶۱۸- املاي کلمات همه گزینه‌ها بجز گزینه با توجه به معنی مقابل آن صحیح است.
 (۱) امل: آرزو (۲) بحیمه: چهارپا (۳) هوز: خورشید (۴) ینبوع: سرچشمه
- ۶۱۹- «ساغر» یعنی:
 (۱) شراب (۲) مستی (۳) ساقی (۴) پیاله
- ۶۲۰- «نبید» یعنی:
 (۱) مال (۲) جام (۳) کام (۴) شراب
- ۶۲۱- «تَجَلَّى» یعنی:
 (۱) زیبا شدن (۲) نمودار شدن (۳) جلوه دادن (۴) بزرگ شدن
- ۶۲۲- کدام گزینه غلط معنی شده است؟
 (۱) نزول: فرود آمدن (۲) نصرت: یاری کردن (۳) نفاذ: تمام شدن (۴) نمط: روش

* ۶۲۳- «رفق» یعنی:

- (۱) مدارا کردن (۲) کنار آمدن (۳) برقرار کردن (۴) ترمیم کردن

۶۲۴- «گوش داشتن» یعنی:

- (۱) رازدار بودن (۲) مراقب بودن (۳) بیدار بودن (۴) هشیار بودن

۶۲۵- «عقار» یعنی:

- (۱) اسباب (۲) زمین (۳) سنگین (۴) زیور

۶۲۶- کدام گزینه به معنی «پخش کننده» است؟

- (۱) موضع (۲) موزع (۳) واضع (۴) وزع

۶۲۷- معنی کدام گزینه غلط است؟

- (۱) بُرد: پارچه کتانی (۲) دیبا: پارچه ابریشمی

- (۳) ستور: سستی (۴) لاجرم: ناگزیر

۶۲۸- «فرس» یعنی:

- (۱) فارس (۲) ایران (۳) فارسی (۴) ایرانی

۶۲۹- املاي کدام گزینه با توجه به معنی آن نادرست است؟

- (۱) اهتزاز: شاد شدن (۲) قضاوت: سنگدلی

- (۳) شقاوت: بدبختی (۴) آل: دودمان

۶۳۰- املاي کدام گزینه با توجه به معنی آن نادرست است؟

- (۱) صیدلانی: داروفروش (۲) کحال: چشم‌پزشک

- (۳) غیم: پرستار (۴) احجار: سنگها

۶۳۱- کدام گزینه به معنی «نکوهیده» است؟

- (۱) مزومه (۲) مضمومه (۳) مظمومه (۴) مذومه

۶۳۲- در عبارت: «در بوستان سعدی تعمل در مضاهر صنع و نعمت‌های خداوند انسان را به

سپاسگذاری برمی‌انگیزد.» چند غلط املايي وجود دارد؟

- (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) یک

املا و معنی لغات

سال دوم

۶۳۳- «سپاس» به کدام معنی نیامده است؟

- (۱) حمد (۲) شکر (۳) لطف (۴) رحم

۶۳۴- «اهمال» یعنی:

- (۱) مهلت دادن (۲) بار بردن (۳) سستی کردن (۴) یاری کردن

۶۳۵- مفرد کدام گزینه غلط است؟

- (۱) خَلْقَان: خَلَقَ (۲) اغْلَال: غلَلَ (۳) متاعِب: متعب (۴) الوان: لون

۶۳۶- «رباط» یعنی:

- (۱) کاروانسرا (۲) شبستان (۳) رواق (۴) بارگاه

۶۳۷- کدام گزینه به معنی «توانگری» است؟

- (۱) غِنَا (۲) غَنَا (۳) قِنَا (۴) قَنَا

۶۳۸- «مُل» به کدام معنی نیست؟

- (۱) باده (۲) صهبا (۳) نبید (۴) مستی

۶۳۹- معنی کدام گزینه غلط است؟

- (۱) ابلاغ: رساندن (۲) آرها: شکوفه‌ها (۳) آشباح: همانندان (۴) اسماع: شنوایدن

* ۶۴۰- معنی کدام کلمه با کلمات دیگر متفاوت است؟

- (۱) داعیه (۲) داهیه (۳) سانحه (۴) فاجعه

۶۴۱- «خشوع» یعنی:

- (۱) فروتنی کردن (۲) بازگو کردن (۳) تیز کردن (۴) حفظ کردن

۶۴۲- «شأن» به کدام معنی نیامده است؟

- (۱) قدر (۲) مقام (۳) درجه (۴) کار

۶۴۳- «بُرز» یعنی:

- (۱) قامت (۲) پهلوان (۳) جامه (۴) قُبّه

۶۴۴- مفرد کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) ذمایم: ذمیمه (۲) حمایده: حمیده (۳) مناهی: منهی (۴) مناسک: نسک

- ۶۴۵- «کَلَه» یعنی:
- (۱) خیمه (۲) سرا (۳) خانه (۴) طارم
- ۶۴۶- «نمازی» یعنی:
- (۱) پاک (۲) زیبا (۳) خالص (۴) باوفا
- ۶۴۷- «کَهْبُد» یعنی:
- (۱) موبد (۲) صوفی (۳) زاهد (۴) عارف
- ۶۴۸- «عذار» به کدام معنی نیست؟
- (۱) چهره (۲) رخسار (۳) صورت (۴) گونه
- ۶۴۹- معنی کدام گزینه نادرست است؟
- (۱) ایلام: دردمند کردن (۲) اِدبار: بدبختی
(۳) اقتباس: روشن کردن (۴) احیاء: زنده کردن
- ۶۵۰- «بادید» یعنی:
- (۱) بینا (۲) دیدار (۳) بینش (۴) آشکار
- ۶۵۱- «خصب» یعنی:
- (۱) فراوانی گیاه (۲) زیادی باران (۳) کمی آب (۴) وزش باد
- ۶۵۲- املای کدام واژه در عبارت: «دوزخ آفریده است از برای عاصیان با سلاصل و اغلال آتشین و از آن نمی ترسید و نمی گریزید.» غلط است؟
- (۱) سلاصل (۲) اغلال (۳) دوزخ (۴) نمی گریزید
- ۶۵۳- املای کدام واژه در عبارت «بقای ذات تو به دوام تناسل ما متعلق است، در کار ما چه ثواب بینی؟» غلط است؟
- (۱) بقا (۲) تناسل (۳) ذات (۴) ثواب
- ۶۵۴- در جمله «روزگار قَدَّار رخسار حال ایشان بخراشید و سپهر آینه فام صورت مفاغرت بدیشان نمود و در آن آب که مایه حیاط ایشان بود نقصان فاهش پدید آمد.» چند غلط املایی دیده می شود؟
- (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج

املا و معنی لغات

سال سوم

۶۵۵- در عبارت: «احتیاج روزافزون مسلمانان به وضع قوانین این عنایت را مضائف ساخت و شدت ایمان که موجب تعدب و تخلق به آداب نبوی بود و به ضرورت مسلمانان را به استغثای بلیق در جمع سنن و اقوال آن سرچشمه فیاض وادار می‌کرد.» چند غلط املایی وجود دارد؟

(۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

۶۵۶- «نماز پیشین» یعنی نماز:

(۱) صبح (۲) ظهر (۳) عصر (۴) شام

۶۵۷- کدام گزینه غلط معنی شده است؟

(۱) چندن: صندل (۲) ریمن: کینه‌ور (۳) محجن: چوگان (۴) گرز: تخت

۶۵۸- املای کدام لغت در بیت:

«چو هنگام عزایم ذی معزم
غلط است؟

(۱) عزایم (۲) معزم (۳) ذی (۴) ثعبان

۶۵۹- املای کدام لغت با توجه به معنی آن غلط است؟

(۱) معونت: رنج (۲) ممارست: تمرین (۳) مصیب: راست (۴) منیع: بلند

* ۶۶۰- در جمله «او به یمن و تدبیر مشهور بود» کدام دو کلمه را می‌توان به ترتیب به جای نقطه‌چین‌ها قرار داد؟

(۱) اصابت: ناسیت (۲) اصابت: ناصیت (۳) ناسیت: اصابت (۴) ناصیت: اصابت

۶۶۱- «سداد» یعنی:

(۱) درستی (۲) خوبی (۳) کمال (۴) وقار

* ۶۶۲- «فرومولیدن» یعنی:

(۱) پایین آوردن (۲) خاموش کردن (۳) زاری کردن (۴) واپس خزیدن

۶۶۳- «سنا» یعنی:

(۱) سختی (۲) آبگینه (۳) سیمرغ (۴) روشنی

۶۶۴- «تعاطی» یعنی:

(۱) رد و بدل کردن (۲) عوض کردن (۳) مقایسه کردن (۴) برابر کردن

۶۶۵- کدام کلمه در عبارت: «ملک او را به غضارت عقل و متانت رأی شناختی و در سداد و

امانت او شبهتی نداشت.»

(۱) غضارت (۲) متانت (۳) سداد (۴) شبهت

املا و معنی لغات

سال چهارم

۶۶۶- در عبارت «اوامر و نواحی او را در حل و عقد، امتصال می‌کردند» چند غلط املایی

دیده می‌شود؟

(۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار

* ۶۶۷- نام دیگر ستاره شباهنگ چیست؟

(۱) عیوق (۲) شعری (۳) سهیل (۴) جدی

* ۶۶۸- «اعبا» یعنی:

(۱) کاستی‌ها (۲) قراردادهای (۳) سختی‌ها (۴) رداها

۶۶۹- «مدینه فاضله» به کدام معنی نیامده است؟

(۱) ابرشهر (۲) ناکجاآباد (۳) اتوپیا (۴) فرهنگ شهر

* ۶۷۰- معنی لغت «طیره» کدام گزینه است؟

(۱) پرند (۲) پرواز (۳) سبکی (۴) سیاهی

۶۷۱- معنی کدام گزینه غلط است؟

(۱) آلام: دردها (۲) إلحاف: اصرار (۳) اوزار: بارها (۴) آثام: گناهان

۶۷۲- «دستوری» یعنی:

(۱) اشاعه (۲) انتظار (۳) اجازه (۴) اصرار

۶۷۳- «خایب» یعنی:

(۱) زیانکار (۲) ناامید (۳) بی‌عقل (۴) نااهل

۶۷۴- «رادی» به کدام معنی نیامده است؟

(۱) جوانمردی (۲) بخشندگی (۳) شجاعت (۴) آزادگی

۶۷۵- املای کدام گزینه با توجه به معنی آن غلط است؟

(۱) وتا: پوشش (۲) مأوی: جایگاه (۳) طیب: بوی خوش (۴) عطف: چین

۶۷۶- مفرد کدام گزینه نادرست است؟

(۱) دواعی: داعیه (۲) جواذب: جاذبه (۳) آمال: امل (۴) آموال: هال

* ۶۷۷- معنی «قاذورات» کدام است؟

۱) پستی‌ها ۲) پس‌مانده‌ها ۳) پلشتها ۴) پلیدی‌ها
۶۷۸- املای کدام لغت در جمله: «برحذر از آنکه با خدای سبحانه در بزرگی و جبروت، مصامات ورزی و تشبه نمایی» غلط است؟

۱) جبروت ۲) تشبه ۳) حذر ۴) مصامات
۶۷۹- املای کدام لغت در جمله «باد خزان را بر ورق گلستان دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعی را به تیش خریف مبدل نکند.» غلط است؟

۱) عیش ۲) تیش ۳) تطاول ۴) ورق
۶۸۰- املای کدام لغت در جمله «این همه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حطام دنیا به یک سوی نهادند.» غلط است؟

۱) منازعت ۲) مکاوحت ۳) اسباب ۴) حطام
۶۸۱- در عبارت «هر چه در حکم عزلی رفته است هر آینه بر اختلاف ایام دیدنی باشد و از آن تجنب و تحرض صورت نبندد و مرا غذای آسمانی در این ورته کشید.» چند غلط املایی وجود دارد؟

۱) دو ۲) سه ۳) چهار ۴) پنج
* ۶۸۲- «میرقش» یعنی:

۱) آشکار ۲) آراسته ۳) درخشان ۴) رویندبسته
۶۸۳- «امام» به کدام معنی نیامده است؟

۱) پیشوا ۲) سرمشق ۳) راهنما ۴) بخشنده

* ۶۸۴- در همه گزینه‌ها بجز گزینه غلط املایی وجود دارد.

۱) فزغ: بیم ۲) زروه: قله ۴) غماض: سخن چین ۴) مذیق: تنگنا

۶۸۵- «مواسا» به کدام معنی نیامده است؟

۱) سازگاری ۲) غمخواری ۳) مددکاری ۴) برابری

آزمون نمونه (۱)

- ۱- «دها» یعنی:

(۱) زیرکی	(۲) هوش	(۳) دانایی	(۴) عقل
-----------	---------	------------	---------
- ۲- «زُفتی» به کدام نیامده است؟

(۱) بخیلی	(۲) حسد	(۳) لُامت	(۴) ستیزدجویی
-----------	---------	-----------	---------------
- ۳- «پایمرد» یعنی:

(۱) یاور	(۲) پخشنده	(۳) شفاعت	(۴) مهریانی
----------	------------	-----------	-------------
- ۴- معنی کدام کلمه نادرست است؟

(۱) بسر: خرمای نارس	(۲) لعب: بازی
(۳) حقد: کینه	(۴) خشت: سرلیزه
- ۵- نام دیگر ستاره «تیر» چیست؟

(۱) پروین	(۲) بهرام	(۳) عطارد	(۴) جای
-----------	-----------	-----------	---------
- ۶- املای کدام کلمه در عبارت «به یمن قدم درویشان و صدق نفس ایشان ضمایم اخلاقش به حمایه مبدل گشت و دست از هوا و هوس کوتاه کرد و زبان طاعنان در حق او همچنان دراز» غلط است؟

(۱) قدم	(۲) ضمایم	(۳) حمایه	(۴) طاعنان
---------	-----------	-----------	------------
- ۷- املای چند کلمه در عبارت «خواص رعیت را بر والی هملی گران بود و فایده‌ی اندک، از انصاف کراحت و رزند و به الهاف مسألت نمایند و شکر عطیت واجب نشناسند» غلط است؟

(۱) ۱	(۲) ۲	(۳) ۳	(۴) ۴
-------	-------	-------	-------
- ۸- املای کلمات، در همه گزینه‌ها به جز گزینه صحیح است.

(۱) مداعبت و ملاعبت	(۲) موافقت و موافقت	(۳) تعاطف و تعارف	(۴) تعازد و تعاون
---------------------	---------------------	-------------------	-------------------
- ۹- املای کدام کلمه در جمله‌های «گفتم برای نزهت ناظران و فصاحت حاضران کتاب گلستانی توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد» غلط است؟

(۱) فصاحت	(۲) نزهت	(۳) تصنیف	(۴) تطاول
-----------	----------	-----------	-----------
- ۱۰- املای کدام کلمه در عبارت «صبر کردند تا از فرایض و سنن فارغ شد و به نوافل و فزایل نماز ابتدا کرد» غلط است؟

(۱) سنن	(۲) فزایل	(۳) فارغ	(۴) فرایض
---------	-----------	----------	-----------

- ۱۱- کدام ترکیب از نظر نوع اضافه با بقیه متفاوت است؟
 (۱) مهند زمین (۲) فراش باد (۳) موسم ربیع (۴) دایه ابر
- ۱۲- دشمنی چه نوع کلمه‌ای است؟
 (۱) اسم مصدر (۲) اسم (۳) حاصل مصدر (۴) مصدر
- ۱۳- در کدام گزینه «بن مضارع» وجود دارد؟
 (۱) آفریدن (۲) زدن (۳) نوشتن (۴) دمیدن
- ۱۴- کدام گزینه دربارهٔ مصراع «کسی که ناز مرا می‌کشید مادر بود» غلط است؟
 (۱) ناز مفعول است. (۲) کسی مسندالیه است.
 (۳) مصراع دو جمله است. (۴) که ناز مرا می‌کشید جمله پیرو است.
- ۱۵- کدام گزینه با توجه به مصراع «سپرکنم سرو دستت ندارم از فتراک» دربارهٔ «ت» درست است؟
 (۱) مضاف‌الیه فتراک است. (۲) مضاف‌الیه دست است.
 (۳) مضاف‌الیه سر است. (۴) مضاف‌الیه سپر است.
- ۱۶- افعال مصراع «بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین»
 (۱) هر دو لازمند (۲) متعدی و لازمند
 (۳) لازم و متعدی‌اند (۴) هر دو متعدی‌اند
- ۱۷- «را» در مصراع «یک مرد رزمجوی تو را در سپاه نیست» چیست؟
 (۱) حرف اضافه (۲) نشانه مفعول
 (۳) حرف ربط (۴) نشانه فک اضافه
- ۱۸- در کدام گزینه گرت‌برداری وجود ندارد؟
 (۱) او را در جریان موفقیت شما گذاشتم. (۲) من به امید شما هستم.
 (۳) نقطه نظر من این است. (۴) تو مرا نمی‌فهمی.
- ۱۹- کدام گزینه دربارهٔ فرهنگ جهانگیری غلط است؟
 (۱) سه جلد است.
 (۲) یک فرهنگ فارسی است.
 (۳) ترکیبات و جمله‌ها و عبارتهای کنایی درج سوم آمده است.
 (۴) واژه‌ها بر اساس حرف پایانی مرتب شده‌اند.
- ۲۰- زبان دوره هخامنشی است که فرمانها و نامه‌های شاهان با آن نوشته می‌شده و خط آن میخی بوده است؟
 (۱) فارسی پهلوی (۲) فارسی باستان (۳) فارسی میانه (۴) فارسی نو

۲۱- نثر فارسی دری با کدام اثر آغاز می‌شود؟

- (۱) الابنیه عن الحقایق الادویه
(۲) ترجمه تفسیر طبری
(۳) شاهنامه ابومنصوری
(۴) هدایة المتعلمین

۲۲- کدام گزینه درباره خاقانی نادرست است؟

- (۱) عارفی برجسته و صاحب‌نام است.
(۲) فهم شعر او دقت و دانش بسیار می‌خواهد.
(۳) مردی نازک‌دل و بی‌خ است.
(۴) تحفة العراقین سفرنامه حج اوست.

۲۳- کدام اثر سروده عطار نیست؟

- (۱) منطق‌الطیر (۲) کارنامه بلخ (۳) مضیبت‌نامه (۴) مختارنامه

۲۴- خلاق‌المعانی اول و خلاق‌المعانی ثانی لقب کدام دو شاعر است؟

- (۱) صائب تبریزی، جمال‌الدین عبدالرزاق
(۲) کلیم همدانی، امیر خسرو دهلوی
(۳) بیدل دهلوی، کمال‌الدین اسماعیل
(۴) کمال‌الدین اسماعی، کلیم همدانی

۲۵- کدامیک از اعضای «انجمن ادبی مشتاق» نیست؟

- (۱) مشتاق اصفهانی
(۲) طبیب اصفهانی
(۳) صغیر اصفهانی
(۴) عاشق اصفهانی

۲۶- در بیت:

علم همه عالم به علی داد پیمبر

چه نوع تشبیهی وجود دارد؟

- (۱) صریح (۲) مرکب
(۳) مفرد (۴) بلیغ
۲۷- در بیت «چنین است رسم سرای درشت

کدام آرایه لفظی دیده می‌شود؟

- (۱) سجع (۲) قلب
(۳) تکرار (۴) واج‌آرایی

۲۸- رعایت قافیه خطی در زبان فارسی:

- (۱) ضرورتی ندارد.
(۲) قافیه را غلط می‌کند.
(۳) در مواردی الزامی است.
(۴) الزامی است.

۲۹- بیت «خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم

در چه بحری سروده شده است؟

- (۱) مَجْتَثِ مخبون (۲) رجز مطوی
(۳) رمل مشکول (۴) مضارع اخرب

۳۰- بیت

نظر آوردم و بردم که وجودی به تو ماند

همه اسمند و تو جسمی، همه جسمند و تو روحی

در کدام وزن سروده شده است؟

- (۱) فعلاٹ فاعلاتن فعلاٹ فاعلاتن (۲) فعلاٹن فعلاٹن فعلاٹن فعلاٹن
(۳) فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن (۴) فاعلاٹن فعلاٹن فاعلاٹن فعلاٹن

۳۱- مصراع «خشم حق بر من چو رحمت آمده است» یعنی:

(۱) خشمی که خدا در من نهاده مانند رحمتی است که در من نهاده.

(۲) خشم خدا و رحمت خدا برای من یکسان است.

(۳) خشم خدا مثل رحمت خداست.

(۴) خشم خدا را نشانه رحمت او می دانم.

۳۲- «خود را در سلک صحبت ما منتظم کرد» یعنی:

(۱) گردنبندی به گردن خویش افکند.

(۲) همنشین و همراه ما شد.

(۳) جمع ما را سامان بخشید.

(۴) حلقه صحبت ما را سامان و نظم داد.

۳۳- مفهوم بیت:

خواب و خوروت ز مرتبه خویش دور کرد

آنکه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

بر کدام گزینه تأکید دارد؟

- (۱) تقوی (۲) عبادت (۳) ریاضت (۴) اطاعت

۳۴- شاعر در بیت:

هست چون صبح آشکارا کاین صبحی چند را

بسیم صبح رستخیز است از شب یلدای من

در پی بیان چیست؟

- (۱) نزدیکی قیامت (۲) بیان درازی شب (۳) آشکاری صبح (۴) صبحی کردن

۳۵- «پای از دست اختیار بگذشت» یعنی:

(۱) پا از دست اختیار بیرون رفت.

(۲) پای را با دست به اختیار گرفت.

(۳) مقاومت و پایداری او به اختیار بود.

(۴) امکان مقاومت و پایداری از میان رفت.

پاسخ تشریحی آزمون (۱)

- ۱- (۱) زیرا دها به معنی زیرکی است.
- ۲- (۴) زیرا زفتی به معنی ستیزه‌جویی نیامده است.
- ۳- (۱) زیرا پایمرد به معنی یاور و شفیع آمده است.
- ۴- (۴) زیرا خشت به معنی نیزه کوتاه است و در این گزینه غلط معنی شده است.
- ۵- (۳) زیرا «عطار» نام عربی «تیر» است.
- ۶- (۲) زیرا املائی صحیح «ذمائم» است.
- ۷- (۳) زیرا سه کلمه «حملی، کراحت و الحاف» غلط نوشته شده‌اند.
- ۸- (۴) زیرا املائی صحیح «تعاضد و تعاون» است.
- ۹- (۱) زیرا املائی درست «فسحت» است.
- ۱۰- (۲) زیرا املائی درست «فضایل» است.
- ۱۱- (۲) زیرا این اضافه توضیحی و بیه تشبیهی است.
- ۱۲- (۳) زیرا حاصل مصدر است (صفت + ی)
- ۱۳- (۴) زیرا این مضارع آن «دم» است و آن در مصدر موجود است.
- ۱۴- (۱) زیرا ناز جزء اول فعل مرکب است و متعول نیست.
- ۱۵- (۱) زیرا اگر به جای «ت» تو بگذاریم و مضارع را معنی کنیم چنین خواهد بود:
سر را سپر می‌کنم و دست از فتراک تو بر نمی‌دارم.
مضاف‌الیه
- ۱۶- (۲) زیرا بنشین. لازم و بین متعدی است.
- ۱۷- (۴) زیرا مضاف و مضاف‌الیه را از هم جدا کرده است.
- ۱۸- (۲) زیرا سه گزینه دیگر همه گریه‌برداری است.
- ۱۹- (۴) زیرا واژه‌ها بر اساس حرف اول و دوم مرتب شده‌اند.
- ۲۰- (۲) زیرا آنچه آمده تعریف فارسی باستان است.
- ۲۱- (۳) زیرا قدیمی‌ترین نمونه نثر فارسی دری موجود، مقدمه شاهنامه نثر ابومنصوری است.
- ۲۲- (۱) زیرا خاقانی عارف نبوده، هر چند به عرفان علاقه داشته است.
- ۲۳- (۲) زیرا کارنامه بلخ سروده سنائی است.
- ۲۴- (۴) زیرا اخلاق‌المعانی به ترتیب لقب کمال‌الدین اسماعیل و کلیم همدانی است.

- ۲۵- (۳) زیرا سه تن دیگر از اعضای انجمن ادبی مشتاقند و نامی از صغیر اصفهانی در میان نیست.
- ۲۶- (۲) زیرا مشبه (مصراع اول) چند جزئی و مشبه به (مصراع دوم) نیز چند جزئی است و نتیجه‌ای که از اجزای مشبه به دست می‌آید مانند نتیجه‌ای است که از اجزای مشبه به حاصل می‌شود.
- ۲۷- (۳) زیرا در مصراع دوم سه کلمه «گهی، پشت، زین» تکرار شده است.
- ۲۸- (۴) زیرا رعایت قافیه خطی الزامی است و نمی‌توان «ح» را با «ه» قافیه کرد.
- ۲۹- (۱) زیرا اگر این بیت تقطیع شود و ارکان آن معلوم گردد، مفاعیلن فعلاتن (۲) خواهد بود و این ارکان مجتث مخبون است.
- ۳۰- (۲) زیرا اگر بیت تقطیع شود، چنین است: U U - - (۴)
- ۳۱- (۱) زیرا علی (ع) می‌فرماید: خشمی که خدا در من آفریده مثل مهربانیم آفریده اوست، هر دو اسباب هدایت مردمند، وسیله‌ای برای تحقق هوا و هوس نیستند.
- ۳۲- (۲) زیرا صحبت به معنی همنشینی و در سلک صحبت منتظم شدن، یعنی همنشین کسی شدن.
- ۳۳- (۳) زیرا ترک خور و خواب کردن چیزی جز ریاضت نیست.
- ۳۴- (۲) زیرا در مصراع دوم شب یلدا آمده و این شب مثلاً اعلای درازی است و شاعر از شبهای زندان به شب یلدا تعبیر کرده است.
- ۳۵- (۴) زیرا پا در معنی مقاومت و اختیار به معنی امکان و توان است و مقاومت از اختیار بیرون رفت؛ یعنی، غیرممکن شد.

آزمون نمونه (۲)

- ۱- «دریاست» یعنی:

(۱) ممکن	(۲) واجب	(۳) واجد	(د) لازم
----------	----------	----------	----------
- ۲- «دیدار» به کدام معنی نیامده است؟

(۱) چهره	(۲) پیدا	(۳) دیدنی	(۴) پدیدار
----------	----------	-----------	------------
- ۳- معنی کدام کلمه نادرست است؟

(۱) بهایی: روشنی	(۲) توانی: سستی
(۳) نواهی: امور ممنوع	(۴) حصاری: محاصره شده
- ۴- «صهبا» یعنی:

(۱) اشک	(۲) شراب	(۳) خوی	(۴) شبنم
---------	----------	---------	----------
- ۵- «بارع» یعنی:

(۱) برجسته	(۲) اسب	(۳) دیوار قلعه	(۴) دانا
------------	---------	----------------	----------
- ۶- در کدام گزینه غلط املائی وجود دارد؟
 - (۱) جوانان و کحول را که اهلیت آن داشتند به حشر سمرقند نامزد کردند.
 - (۲) چون از این نمط فارغ شد، الحاق خطبه بدین نصیحت بود.
 - (۳) هر چه در این جزو مسطور گشت، خلاصه و ذنابه این دو سه کلمه است.
 - (۴) آن جماعت به نزدیک خالق و خلاق معذور شدند.
- ۷- املائی کدام کلمه در جمله «خروس کلانه‌های جعد مشکین از فرق و تارک بر دوش افشانده، قوغه لعل بر گوشه کلاه نشانده، درکسوت منقش و کسای مبرقش» غلط است؟

(۱) کسوت	(۲) مبرقش	(۳) قوغه	(۴) فرق
----------	-----------	----------	---------
- ۸- املائی چند کلمه در جمله‌های «واجب بودی که مرغان بی‌ملک روزگار گذاشتندی و اضطرار متابست بوم به کرم خویش راه ندادندی، منظر کریه، مخبر ناستوده، عقل اندک، صفه بسیار و دشوارتر آن که هدت و تنگ‌خویی بر احوال او مستولی و تحتک و ناسزاواری در افعال وی ظاهر» غلط است؟

(۱) دو	(۲) سه	(۳) چهار	(۴) پنج
--------	--------	----------	---------

۹- املای کدام کلمه در جمله‌های «مرا در این نواحی به مرغزاری وطن است که عکس خضرت آن برگنبد خضرا می‌زند خالی از آفت و دام و فارغ از فساد و زحمت سباع و صوام» غلط است؟

(۱) سباع (۲) صوام (۳) خضرت (۴) فساد

۱۰- کدام کلمه در جمله‌های «هر چه در حکم ازلی رفته باشد هرآینه بر اختلاف ایام دیدنی باشد از آن تجنب و تعرض صورت نبندد و مرا غذای آسمانی در این ورطه کشید و پیش عقلها حجاب تاریک بداشت» غلط است؟

(۱) غذا (۲) حجاب (۳) ورطه (۴) تعرض

۱۱- ساخت دستوری کدام کلمه با بقیه متفاوت است؟

(۱) سستی (۲) دوستی (۳) راستی (۴) کاستی

۱۲- کدام اضافه، تشبیهی نیست؟

(۱) قبابی ورق (۲) یمن قدم (۳) ادیب عشق (۴) مس وجود

۱۳- «ش» در مصراع «به صدقش چنان سر نهی بر قدم»:

(۱) مضاف‌الیه قدم است. (۲) مضاف‌الیه صدق است.

(۳) مفعول است. (۴) متمم است.

۱۴- «را» در مصراع «دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را»:

(۱) حرف ربط است. (۲) حرف اضافه است.

(۳) نشانه مفعول است. (۴) نشانه فک، اضافه است.

۱۵- اولین لغت‌نامه مدون فارسی از اوست:

(۱) ابو منصور هروی (۲) دقیقی توسی (۳) اسدی توسی (۴) ابوبکر اخوینی

۱۶- کدام گزینه در معرفی یکی از آثار ناصر خسرو آمده است؟

(۱) دایرةالمعارفی است فارسی در منطق، الهیات، ستاره‌شناسی و موسیقی.

(۲) کتابی است در راه و رسم پادشاهی که حکایات تاریخی نیز در آن آمده است.

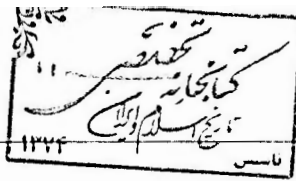
(۳) منظومه‌ای است حماسی که روایت تاریخ ملی ایرانیان است.

(۴) سرگذشت یک سفر هفت‌ساله به مصر است که از خراسان آغاز می‌شود.

۱۷- مؤلف «صاحبیه» کیست؟

(۱) خواجوی کرمانی (۲) امیرخسرو دهلوی (۳) سعدی شیرازی (۴) سنایی غزنوی

- ۱۸- کدام اثر از نظر موضوع با دیگر آثار متفاوت است؟
 (۱) تاریخ‌گزیده (۲) تاریخ طبری (۳) تاریخ بلعمی (۴) تاریخ بیهقی
- ۱۹- کدام اثر عارفانه نیست؟
 (۱) انسان کامل (۲) اوراد الاحباب (۳) راحة الصدور (۴) مرصاد العباد
- ۲۰- از عوامل رواج ساده‌نویسی به‌شمار نمی‌آید:
 (۱) رواج سفرنامه‌نویسی (۲) رواج قصه‌نویسی
 (۳) رواج ترجمه از زبانهای اروپایی (۴) رواج روزنامه‌نویسی
- ۲۱- کدام گزینه درباره لغت‌نامه دهخدا درست نیست؟
 (۱) تلفظ هر لغت با حروف لاتین نشان داده شده است.
 (۲) کاملترین فرهنگ موجود زبان فارسی است.
 (۳) واژه‌ها و اعلام همه در یک ردیف قرار گرفته است.
 (۴) معانی مختلف هر لغت با علامت || از یکدیگر جدا شده است.
- ۲۲- کدام آرایه معنوی در بیت:
 دلم خانه مهر یارست و بس از آن می‌نگنجد در آن کین کس
 به‌کار رفته است؟
 (۱) ارسال المثل (۲) مراعات النظیر (۳) حسن تعلیل (۴) لف و نشر
- ۲۳- از نظر قافیه کدام بیت با دیگر ابیات متفاوت است؟
 (۱) دام از سر آهوان جدا کن این یک دو رمیده را رها کن
 (۲) آهو تک خویش را بدو داد تا گردن آهوان شد آزاد
 (۳) گردن مزنش که بی‌وفا نیست در گردن او رسن روا نیست
 (۴) بسیار بر آهوان دعا کرد وانگاه ز دامشان رها کرد
- ۲۴- وزن بیت: «باد آمد و بوی عنبر آورد»
 بادام شکوفه بر سر آورد چیست؟
 (۱) فاعلات مفاعِلن فَعْلَن (۲) مفعول مفاعِلن-مفعولن
 (۳) فاعلاتن مفاعِلن فَعْل (۴) مفعول مفاعِلن فَعْلون
- ۲۵- اگر ارکان بیتی «فاعلاتن» باشد، وزن یا بحر آن چه خواهد بود؟
 (۱) رَجَز مَطْوِی (۲) هَزَج مقبوض (۳) رَمَل مخبون (۴) رَمَل مشکول
- ۲۶- در بیت: «دل من هست از این بازار، بیزار»
 کدام آرایه لفظی دیده می‌شود؟
 (۱) سجع (۲) جناس ناقص (۳) جناس تام (۴) قلب



۲۷- مفهوم بیت:

«باور مکن که صورت او عقل من ببرد عقل من آن ببرد که صورت نگار اوست»
در کدام گزینه آمده است؟

- (۱) در ظاهر و در باطن عاشق خدایم.
- (۲) در ظاهر عاشق یار و در باطن عاشق خدایم.
- (۳) در ظاهر عاشق حق و در باطن عاشق یارم.
- (۴) در ظاهر و باطن عاشق یارم.

۲۸- «همی آرزوگاه شهر آمدش» یعنی:

- (۱) گاه آرزویش شهر ایران بود.
- (۲) آرزو می کرد که بر تخت بنشیند.
- (۳) گاهی آرزوی پادشاهی را داشت.
- (۴) آرزویش تخت پادشاهی کشور بود.

۲۹- مفهوم مصراع «به کم از قدر خود مشو راضی» در کدام گزینه آمده است؟

- (۱) در زمان فکن چو رعد آواز
 - (۲) ور پلنگی مگیر خوی گراز
 - (۳) نور محضی بر اوج گردون تاز
 - (۴) سره کن راه و پس دلیر بتاز
- ۳۰- مفهوم بیت: «پس کس نگویم چیزی نهفت که در پیش رویش نیاریم گفت»

به کدام بیت نزدیکتر است؟

- (۱) سخنی در نهان نباید گفت که بر انجمن نشاید گفت
- (۲) سخن تا نگفتی توانیش گفت و مرگفته را باز نتوان نهفت
- (۳) در سخن با دوستان آهسته باش تا ندارد دشمن خونخوار گوش
- (۴) سخن کاو از سر اندیشه نباید نوشتن را و گفتن را نشاید

۳۱- شاعر در بیت:

به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم

بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقاء

خواهان چه چیزی است؟

- (۱) آب سرد
- (۲) توبه خود
- (۳) عفو خدا
- (۴) درمان استسقاء

۳۲- «از امر افضل به جهت سروری زایل اعراض مکن» یعنی:

- (۱) از کار بزرگ به خاطر بزرگی کوتاه مدت دوری مکن.
- (۲) از کار بزرگ به جهت ناپایداری آن دوری کن.
- (۳) از کار بزرگ به جهت شادی کوتاه مدت روی مگردان.
- (۴) از کار بزرگ برای شادی کوتاه مدت دست بدار.

۳۳- کدام مصراع از نظر مفهوم با دیگر مصراعها متفاوت است؟

- (۱) دل شب محرم سرالله است. (۲) شب از اسرار علی آگاه است.
(۴) شب علی دید و به نزدیکی دید. (۴) شب شفته است مناجات علی.

۳۴- در بیت:

دل دادمش به مژده و خجلت همی برم زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست
شاعر از چه چیزی خجالت می‌کشد؟

- (۱) پول قلبی (۲) دل ناخالص (۳) عاشق شدن (۴) مژدگانی دادن

۳۵- «عرضه بخارا حکم قاعاً صنفصفاً گرفت» یعنی بخارا:

- (۱) بیابان شد (۲) صاف شد (۳) ویران شد (۴) آباد شد

پاسخ تشریحی آزمون (۲)

- ۱- (۴) زیرا «دریاست» به معنی «لازم» است.
- ۲- (۳) زیرا «دیدار» به معنی صفت نیامده است و دیدنی صفت لیاقت است.
- ۳- (۱) زیرا «بهایی» به معنی فروشی و ارزشمند است.
- ۴- (۲) زیرا صُها با مُل و نبید مترادف بوده و همه به معنی شراب است.
- ۵- (۱) زیرا «بارع» به معنی برجسته است.
- ۶- (۱) زیرا واژه «کهول» غلط نوشته شده است.
- ۷- (۳) زیرا واژه «قوّه» غلط نوشته شده است.
- ۸- (۳) زیرا «متابع، سغه، حدّت» غلط نوشته شده است.
- ۹- (۲) زیرا «سوام» غلط نوشته شده است.
- ۱۰- (۴) زیرا «تحرز» غلط نوشته شده است.
- ۱۱- (۴) زیرا جزء اول آن «کاست» بن ماضی است و در بقیه صفت است.
- ۱۲- (۲) زیرا این گزینه اضافه اختصاصی است.
- ۱۳- (۱) زیرا اگر مصراع دستورمند شوند چنین است:
چنان به صدق سر بر قدم او می نهی.
مضاف الیه
- ۱۴- (۲) زیرا «را» به معنی برای و حرف اضافه است.
- ۱۵- (۳) زیرا «لغت فرس» اولین لغت نامه فارسی از اسدی توسی است.
- ۱۶- (۴) زیرا شرح سفرنامه اوست.
- ۱۷- (۳) زیرا بخشی از کلیات سعدی «صاحبه» نام دارد.
- ۱۸- (۴) زیرا تاریخ بیهقی، تاریخی خاص مربوط به یک دوره است و دیگر تاریخها عمومی و مربوط به آغاز خلقت تا زمان مؤلف است.
- ۱۹- (۳) زیرا تاریخ عصر سلجوقی است.
- ۲۰- (۲) زیرا قصه نویسی در آن عصر رواجی نداشت.
- ۲۱- (۱) زیرا تلفظ لغات در لغت نامه دهخدا با استفاده از حرکات نشان داده شده است.
- ۲۲- (۳) زیرا شاعر برای بی کینه ای خویش دلیلی شاعرانه آورده است.
- ۲۳- (۴) زیرا قافیه آن مطابق قاعده (۱) و بقیه گزینه ها طبق قاعده (۲) است.
- ۲۴- (۴) زیرا اگر بیت تقطیع شود علائم آن چنین است:

— — U / — U — U / U — —

- ۲۵- (۴) زیرا فعلاّت زحاف فاعلاتن بوده و حرف دوم و آخر آن حذف شده است:
فاعلاتن ← فعلاّت به حذف حرف دوم و آخر شکل می‌گویند و فعلاّت «مشکول» فاعلاتن است.
- ۲۶- (۲) زیرا جناس ناقص است میان «بازار و بیزار» و «دادار و دیدار» درحرف وسط با هم مختلفند.
- ۲۷- (۲) زیرا شاعر معتقد است که عشق او به ظاهر زیبا به سبب عشقی است که در باطن به آفریدگار زیبایی دارد.
- ۲۸- (۴) زیرا گاه شهر، تخت پادشاهی کشور است و این تنها در گزینه آخر آمده است.
- ۲۹- (۲) زیرا اگر پلنگ خوی گراز بگیرد به کمتر از حد خود راضی شده است و شاعر ما را از این منع می‌کند.
- ۳۰- (۱) زیرا مفهوم سؤال نفی غیبت است و این در گزینه اول آمده است.
- ۳۱- (۳) زیرا فرض اصلی شاعر از بیان همه موانع این است که از خدا بخواهد که او را مواخذه نکند و این چیزی جز طلب عفو او نیست.
- ۳۲- (۳) زیرا معنی دقیق کلمات در همین پاسخ آمده است.
- ۳۳- (۱) زیرا در بقیه دیگر سخن از ملاقات شب با علی (ع) است و در این مصراع از این سخن خبری نیست.
- ۳۴- (۲) زیرا نقد قلب به معنی سرمایه تقلبی یا دل ناخالص است.
- ۳۵- (۳) زیرا مفهوم آیه این است که حکم ویرانه‌ای را یافت؛ یعنی، ویران شد.

آزمون ادبیات فارسی اختصاصی سال ۱۳۷۳ (مرحله دوم)

- ۱- «قلق» یعنی:

(۱) آسایش خواهی	(۲) آشفتگی	(۳) دلجویی	(۴) دلربایی
-----------------	------------	------------	-------------
- ۲- «بطانه» یعنی:

(۱) آشوبگر	(۲) آهستگی	(۳) راز نهانی	(۴) قهرمان
------------	------------	---------------	------------
- ۳- «مغلق» به کدام معنی نیامده است؟

(۱) بی قرار	(۲) در بسته	(۳) دشوار	(۴) دیر فهم
-------------	-------------	-----------	-------------
- ۴- «کرنجو» یعنی:

(۱) آزدگی	(۲) زورق	(۳) کجاوه	(۴) کابوس
-----------	----------	-----------	-----------
- ۵- معنی کدام کلمه نادرست است؟

(۱) شمر: آبگیر	(۲) سوفار: دهانه تیر	(۳) نهمار: جویبار	(۴) مطر: باران
----------------	----------------------	-------------------	----------------
- ۶- املاي کدام کلمه در عبارت «هر دو به مصاحبت و مساقبت یکدیگر به رغادت عیش و لذات عمر، زندگانی به سر بریم. خر را این سخن بر مذاق وفاق افتاد و با شگال، راه مشایعت و متابعت برگرفت.» غلط است؟

(۱) رغادت	(۲) لذات	(۳) متابعت	(۴) مساقبت
-----------	----------	------------	------------
- ۷- املاي چند کلمه، در عبارت «پنج پایک به چشم عبرت در سهو و غفلت ایشان می‌نگریست و به زبان عظمت می‌گفت که: "هر که به لاوه دشمن فریفته شود و بر لعیم ظفر و بدگوهر اعتماد را روا دارد، سزای او این است. اگر کوشش فروگزارد، در خون خویش سعی کرده باشد و چون بکوشد، کرم و همیت و شهامت او مطعون نگردد." غلط است؟

(۱) یک	(۲) دو	(۳) سه	(۴) ۴
--------	--------	--------	-------
- ۸- املاي کدام کلمه در عبارت «حکیم مشمر کسی را که از مصائب عالم جزع کند. هر که امروز به تو محتاج بوده، ازاله حاجت او با فردا می‌فکن. کسی را به نقصان منسوب مگردان و هیچ سیه را در اکتساب حسنه، سرمایه مساز.» غلط است؟

(۱) ازاله	(۲) سیه	(۳) مصائب	(۴) منسوب
-----------	---------	-----------	-----------

۹- املای کدام کلمه در عبارت «... اکنون می‌خواهید که موضع حذم و احتیاط را ضایع گذارید. تأکیدی می‌کنم که در عواقب این کار تأمل شافی واجب دارید، ملک بومان به اشارت او التفات نمود و از استماع این نصیحت، امتناع نمود.» غلط است؟

(۱) استماع (۲) تأمل (۳) حذم (۴) ضایع

۱۰- املای کدام کلمه در عبارت «او را گفتند که جمله این خطبه بکردند و تو نکردی و در این مناکبه، شرف دنیا و آخرت است و او را تحریض کردند و آمد به در حجره رسول (ع)، آنکه رسول (ع) فرمود تا طبقی بسریاوردند.» غلط است؟

(۱) بُسر (۲) تحریض (۳) خطبه (۴) مناکبه

۱۱- کدام کلمه، اسم خاص است؟

(۱) جمعه (۲) چشم (۳) سیب (۴) قلم

۱۲- نوع کلمه «چه» در عبارت «سلطان خواهد دید که از ابوالحسن، چه زبانها به او خواهد رسید» کدام است؟

(۱) صفت تعجبی (۲) صفت مبهم (۳) ضمیر تعجبی (۴) ضمیر مبهم

۱۳- «که» در همه گزینه‌ها به جز گزینه حرف اضافه است؟

۱- از بزرگان شنیده‌ام بسیار صبر درویش به که بذل غنی
۲- دریغا که از خوان الوان عمر دمسی خورده بودیم گفتند بس
۳- شیرینی عبارت تو اهل فضل را در گوش خوشتر است که در کام انگبین
۴- وارث ملک را دهید سریر صاحب افسر، جوان به است که پیر

۱۴- کدام گزینه ترکیب اضافی نیست؟

(۱) کوزه سفال (۲) گوهری دهر (۳) موسم شکوفه (۴) نگین یاقوتی

۱۵- ساخت دستوری کدام کلمه با سایر کلمات متفاوت است؟

(۱) بدکار (۲) درستکار (۳) ستمکار (۴) نیکوکار

۱۶- نقش «دست» در بیت

«که گفتت برو دست رستم ببند؟ نبندد مرا دست، چرخ بلند»

به ترتیب چیست؟

(۱) فاعل - متمم (۲) فاعل - مضاف‌الیه (۳) مفعول - فاعل (۴) مفعول - مفعول

- ۱۷- زمان فعل در کدام مصراع از شعر باباطاهر همدانی «ماضی مطلق» است؟
 (۱) جهان با این فراخی تنگت آید (۲) عاشق آن بی که دایم در بلا بی
 (۳) غلط واتم غلط استغفرالله (۴) نشان از قامت رعنا ته وینم
- ۱۸- کدام گزینه از نظر نگارش درست است؟
 (۱) اگر چه او را دیده‌ام، ولی باز هم به دیدارش می‌روم.
 (۲) با این که زیان تنبلی را می‌دانست، چندان نکوشید.
 (۳) با وجود این که خطا کرده بود، اما از یاد خدا غافل نبود.
 (۴) هر چند که تلاش کرده‌اید، اما باز هم دست از تلاش برندارید.
- ۱۹- برای پیدا کردن «سیمرغ آتشین» در جلد سوم فرهنگ جهانگیری، باید به کدام «در» و «جلوه» رجوع کنیم؟
 (۱) در «ی» و جلوه «سین» (۲) در «سین» و جلوه «غین»
 (۳) در «سین» و جلوه «نون» (۴) در «ی» و جلوه «نون»
- ۲۰- خطی را که ایرانیان عهد اسکانی و ساسانی به کار می‌بردند، به طور کلی می‌نامند که دارای حرف بود که از نوشته می‌شد.
 (۱) اوستایی، ۲۴، راست به چپ (۲) پهلوی، ۲۲، راست به چپ
 (۳) دری، ۳۲، راست به چپ (۴) میخی، ۳۶، چپ به راست
- ۲۱- نام نخستین بخش از کتاب اوستای موجود که حاوی سرودها و مناجات‌هاست، چیست؟
 (۱) خرده‌اوستا (۲) وندیدار (۳) ویسپرد (۴) یسنا
- ۲۲- کتاب «ترجمان‌البلاغه» که قرن‌ها به فرخی سیستانی نسبت داده می‌شد، تألیف کیست؟
 (۱) محمدبن عمر رادویانی (۲) شمس قیس رازی
 (۳) رشیدالدین وطواط (۴) ابوالعلائی شوشتری
- ۲۳- بیت «صاحب چه خیال است شود همچو نظیری عرفی به نظیری نرسانید سخن را»
 اولاً از کیست، ثانیاً در بیان برتری شعر کدام شاعر است؟
 (۱) صائب، نظیری (۲) عرفی، نظیری (۳) نظیری، صائب (۴) نظیری، عرفی
- ۲۴- مؤلف «عرفات‌العاشقین» کیست؟
 (۱) ابوالفضل علامی (۲) امین‌احمد رازی (۳) تقی‌الدین اوحدی (۴) تقی‌الدین کاشی

۲۵- در بیت:

«آن شاه شجاع گر بکشد تیرو کمان را در یک کششش، ششصد و شش تیر بدوزد»
کدامیک از کاستیها و عیوب سخن دیده می‌شود؟

- (۱) تنافر لفظی (۲) تعقید معنوی (۳) ضعف تألیف (۴) مخالفت قیاس

۲۶- کدام گزینه جزو صنایع لفظی است؟

- (۱) التفات (۲) بראعت استهلال (۳) حسن منقطع (۴) ردالمطلع

۲۷- قافیه کدام بیت، ذوقافیتین است؟

- (۱) ای از مکارم تو شده در جهان خبر
(۲) شبی گیسو فروخته به دامن
(۳) کوه را هم تیغ داد و هم کمر
(۴) همان باغبان نیست در باغ کس
- افکنده از سیاست تو آسمان سپر
پلاستین معجر و قرینه گرز
تا به سرهنگی او افراخت سر
رمه نیز چوپان ندارد ز پس

۲۸- حروف قافیه در کدام بیت طبق قاعده «ا» است؟

- (۱) ای صباگر بگذری بر ساحل رود ارس
(۲) ما را همه شب نمی‌برد خواب
(۳) نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست
(۴) یار بد مار است هین بگریز از او
- بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
ای خفته روزگار در یسباب
چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست
تا نریزد بر تو زهر آن زشتخو

۲۹- بیت «با امیدی گرم و شادی بخش

در کدام وزن سروده شده است؟

- (۱) فاعلات فاعلات فع
(۲) فاعلاتن فاعلن فع
(۳) فاعلاتن فاعلاتن فع
(۴) فاعلاتن فاعلات فع

۳۰- مفهوم بیت:

«پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود
در کدام گزینه آمده است؟

- (۱) صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد
(۲) نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است
(۳) زبان ناطقه در وصف شوق ما لال است
(۴) نه این زمان دل حافظ در آتش طلب است
- که چون شکنج ورقهای غنچه تو برتوست
فدای قد تو هر سروبن که بر لب جوست
چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست
که داغدار ازل همچون لاله خودروست

۳۱- «خورشید بپوشید ز غم پیرهن خزر» یعنی:

(۱) آفتاب غروب کرد. (۲) آسمان ابری شد.

(۳) خورشید تابیدن گرفت. (۴) هوا گرم شد.

۳۲- مفهوم عبارت «تمامت این رغایب در موازنه فضیلت صداقت نیفتد» چیست؟^{۳۳}

(۱) راستی و یانکی دوست‌داشتنی است. (۲) ارزش دوستی از هر چیز دیگر فزاینده‌تر است.

(۳) حریفان شایستگی او را در نمی‌یابند. (۴) دیگران به صفای باطن او پی نمی‌برند.

۳۳- مفهوم عبارت «اما مرد آن است که چون ضرورتی پیش آید، محمل عزیمت بر غوارب

اغتراب بندد.» به چه امری برمی‌انگیزد؟

(۱) پایداری (۲) تجارت (۳) هجرت (۴) گدنامی

۳۴- در کدام بیت به سادته یا معجزه‌ای از پیامبران الهی اشاره نشده است؟

(۱) تو کرده اشارت از سر انگشت مه قُسطه پرنیان زده چاک

(۲) چشم مرا تا به خواب دید جمالش خواب نمی‌گیرد از خیال محمد

(۳) عنکبوتی را به حکمت دام داد صمدِ عالم را در او آرام داد

(۴) گاه گُل در روی آتش دسته کرد گاه پُل بر روی دریا بسته کرد

۳۵- کدام گزینه از مفهوم عبارت «برحذر از آنکه با خدای سبحانه در بزرگی و جبروت

مُسامات ورزی و تشبیه‌نمایی» بر نمی‌آید؟

(۱) بنده نباید خود را چونان خدای بلندمرتبه بشمارد.

(۲) حق تعالی والا تر از آن است که با خلق قابل قیاس باشد.

(۳) خویش را به صفات الهی آراسته گردان.

(۴) در پیشگاه حق، خود را خوار و بی‌مقدار بدان.

۳۳- این تست از دروس حدیثی متون چهارم است.

پاسخ تشریحی پرسشهای آزمون ادبیات فارسی اختصاصی سال ۱۳۷۳ مرحله دوم

- ۱- (۳) زیرا «فلق» به معنی آشفتگی و بی‌قراری است. (متون چهارم، درس ۱۲، نامه علمی (۶) به مالک اشتر)
- ۲- (۳) زیرا «بطانه» به معنی راز نهانی، آستر چیزی، دوست نزدیک و خویشتاوند آمده است. (متون چهارم، درس ۱۲، نامه علمی (۶) به مالک اشتر)
- ۳- (۱) زیرا «مُغلق» به معنی دشوار، دیرفهم و «درسته» آمده است و معنی «بی‌قرار» نادرست است.
- ۴- (۴) زیرا «کرنجو» به معنی «کاپوس، بختک» است. (متون سوم، درس ۱۹، زبان، گونه‌ها.)
- ۵- (۳) زیرا «تهمار» به معنی «بسیار و فراوان» است.
- ۶- (۴) زیرا املائی درست «مضاقبت: رویارویی» است.
- ۷- (۳) زیرا کلمات «لتیم، گذارد، حمیت» غلط نوشته شده است.
- ۸- (۲) زیرا املائی درست «سینه» است.
- ۹- (۳) زیرا املائی درست «حزم» است.
- ۱۰- (۴) زیرا املائی درست «مناکحه» است.
- ۱۱- (۱) زیرا بر روزی خاص از هفته دلالت می‌کند و گزینه‌های دیگر نام اشیایی عامند.
- ۱۲- (۱) زیرا بعد از «چه» اسم (ربانها) آمده است و از این رو نوعاً یک صفت تعجبی است.
- ۱۳- (۲) زیرا در بقیه پاسخ‌ها می‌توان به جای «که»، «از» یعنی، حرف اضافه نیاد.
- ۱۴- (۴) زیرا «یاقوتی» صفت نسبی است از «یاقوت: اسم + ی: پسوند نسبت).
- ۱۵- (۳) زیرا جزء اول آن (ستم) اسم است و در بقیه گزینه‌ها جزء اول (بد، درست، نیکو) صفت‌اند.
- ۱۶- (۴) زیرا مفعول فعل «بیند» در مصراع اول و «نبندد» در مصراع دوم است.
توجه: «را» در مصراع دوم نشانه فک، اضافه است. (دست مرا نندد.)
- ۱۷- (۳) زیرا «واتم» به معنی «کردم» است و «خلط کردم» ماضی مطلق است. فعلهای دیگر «آید، باشد و بینم» مضارع است.
- ۱۸- (۲) زیرا در آغاز جمله دوم حرف ربط همپایگی نیامده است. در بقیه گزینه‌ها جمله اول با حرف ربط وابستگی (اگرچه، باوجود این‌که، هرچند، که) شروع شده و در آغاز جمله دوم حروف همپایگی (ولی، اما، اما) آمده است.
- ۱۹- (۱) ورنه: نگارش دستور، سال چهارم، بخش روش استفاده از فرهنگها، فرهنگ جغتایی.

- ۲۰- (۲) ر.ک: تاریخ ادبیات اول، بهره نخست، خط پهلوی.
- ۲۱- (۴) زیرا بخشهای اوستا به ترتیب عبارتند از: ۱- یسنا، ۲- یشتها و...
- ۲۲- (۱) ر.ک: تاریخ ادبیات سال دوم، بخش دوم، عصر ابوالمعالی، کتابهای فنی در زمینه علوم ادبی.
- ۲۳- (۱) بیت از صائب تبریزی است که در بیان برتری و تعریف از شعر نظیری نیشابوری سروده است.
- ۲۴- (۳) تاریخ ادبیات سوم، عصر خواجه رشیدالدین فضل الله، قسمت تذکره نویسی
- ۲۵- (۱) زیرا در مصراع دوم اجتماع کلمات «کششش، ششصد و شش» بیان جمله را دشوار ساخته است و این دشواری «تنافر لفظی» خواننده می شود.
- ۲۶- (۴) زیرا «ردالمطلع» تکرار مصراع اول در پایان شعر است و تکرار هرگونه که باشد از صنایع لفظی است.
- ۲۷- (۱) زیرا دارای دو قافیه در هر مصراع است «جهان، آسمان» و «خبر و سپر».
- ۲۸- (۴) زیرا «او، زشتخو» کلمات قافیه اند و هر دو در مصوت بلند پایانی (و) مشترکند.
- ۲۹- (۳) زیرا تقطیع هر مصراع از بیت چنین است:
- | | | | | | | | |
|----|----|----|----|---|----|----|-----|
| با | می | دی | گر | م | شا | دی | بخش |
| U | - | - | - | U | - | - | - |
- فا ع لا تن فا ع لا تن فع
- ۳۰- (۴) زیرا مفهوم بیت خصوصاً در مصراع اول ناظر بر عشق ازلی است و این مفهوم در گزینه (۴) خصوصاً در مصراع دوم (که داغدار ازل ...) آمده است.
- ۳۱- (۲) زیرا پیرهن خز استعاره از ابر است. وقتی خورشید می تواند این پیرهن را بپوشد که آسمان ابری باشد.
- ۳۲- (۲) زیرا معنی عبارت چنین است که چیزهای نیک و دوست داشتنی با دوستی برابری نمی کنند؛ یعنی دوستی و ارزش آن از هر چیز برتر است.
- ۳۳- (۳) زیرا محمل عزیمت بر غوارب اغتراب بستن (کجاوه سفر بر پشت شتر نهادن) نشانه هجرت و کنایه از آن است.
- ۳۴- (۲) زیرا گزینه «الف» اشاره به شق القمر (شکافتن ماه به اشاره دست پیامبر اکرم) و گزینه (۴) اشاره به دام تنیدن عنکبوت بر در غاری که پیامبر (ص) در شب هجرت به مدینه در آن پنهان شد و گزینه (۴) اشاره به نجات حضرت ابراهیم (ع) از آتش نمرود و عبور حضرت موسی (ع) از رود نیل دارد.
- ۳۵- (۳) مفهوم عبارت نهی از همانندی با خداست و در این گزینه امر به آراستگی است به صفات خدا.

آزمون ادبیات فارسی اختصاصی سال ۱۳۷۴ (مرحله اول)

- ۱- «تهویل» یعنی:
 - (۱) واژگون ساختن (۲) ترسناک نمودن (۳) گستاخی کردن (۴) مسدود کردن
- ۲- «شطن» یعنی:
 - (۱) دور شدن (۲) رودخانه (۳) زیردست (۴) سختی
- ۳- «چوگان» معنی کدام واژه است؟
 - (۱) چندان (۲) ریمن (۳) گرز (۴) محجن
- ۴- معنی کدام کلمه نادرست است؟
 - (۱) توانی: سستی (۲) دالت: پشتگرمی (۳) غزارت: فراوانی (۴) نبالت: نادانی
- ۵- «دروا» به کدام معنی نیامده است؟
 - (۱) حیران (۲) حیرت‌آور (۳) سرگشته (۴) سرنگون
- ۶- در عبارت «چون خواهی از قلق خاطر و سوءظن درامان باشی، مؤونت ایشان سبک گردان و با طالبان علم و صاحبان دانش بزی و از مدارست و منافست ایشان تمتع گیر و چون دیگری، سنتی شریف نهاده باشد، بر نغض آن رأی مزین» املای کدام کلمه غلط است؟
 - (۱) قلق (۲) مؤونت (۳) نغض (۴) منافست
- ۷- در عبارت «حشری کردند و گفتند: این مرغ در روز که مظنه عمی است، دم بینایی می‌زند، چون حال بدین نمط دیدند، از ضرب و عیلام ممتنع گشتند» چند غلط املایی هست؟
 - (۱) یک (۲) دو (۳) سه (۴) چهار
- ۸- املای کدام کلمه با توجه به معنی مقابل آن غلط است؟
 - (۱) هیبت: بزرگی و شکوه (۲) هیون: شتر بزرگ (۳) همیت: مردانگی و غیرت (۴) هوان: خواری و ذلت
- ۹- املای کدام کلمه با توجه به معنی مقابل آن غلط است؟
 - (۱) تهتک: پرده‌داری (۲) عظت: نصیحت (۳) متنزه: گردشگاه (۴) وغیعت: بدگویی
- ۱۰- در کدام گزینه غلط املایی هست؟
 - (۱) زُفتی به جای خویش، انصافی بزرگ باشد. (۲) سایر علل برایشان طاری بشود. (۳) نیکبختی به امثال او منوت باشد. (۴) هرگونه زلل از ایشان پدید آمد.

۱۱- «م» در مصراع اول بیت:

فریاد رسیدم ای مسلمانان
از بهر خدای اگر مسلمانم
چه نقشی دارد؟

(۱) اضافی (۲) متممی (۳) مفعولی (۴) نهادی

۱۲- حرف ربط در کدام گزینه به منظور «تسویه» به کار نرفته است؟

(۱) یا به دیدارش برو یا ترک کن
(۲) گفتا که، که را کشنی تا کشته شدی زار
(۳) تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال
(۴) برای نهادن چه سنگ و چه زر

۱۳- «واه گزاران» در بیت:

بر مثل وامدار جمله به زندان بدند
زرگر بخشایشش وامگزاران رسید
چه نقشی دارد؟

(۱) قیدی (۲) متممی (۳) منادایی (۴) نهادی

۱۴- در عبارت «ندانی و ندانی که ندانی و نخواهی که بدانی که ندانی» به ترتیب چند فعل

مضارع اخباری و چند فعل مضارع التزامی وجود دارد؟ (از راست به چپ)

(۱) ۴ - ۲ (۲) ۲ - ۴ (۳) ۵ - ۱ (۴) ۱ - ۵

۱۵- کدام جمله، اسمیه است؟

(۱) مکاوحت میان ایشان سخت گشت.
(۲) باز گرد خانه دلدار گشت.
(۳) پس به سر قصه خواهم گشت.
(۴) روز جمعه یک ساعت در بارگ گشتم.

۱۶- نقشهای مطرح شده در کدام گزینه برای کلمه «بسیار» در بیت:

گر بانگ برآید که سری در قدمی رفت
بسیار مگویید که بسیار نباشد
مناسب است؟

(۱) مسند - مسند (۲) مسند - قید (۳) قید - مسند (۴) قید - قید

۱۷- در کدام گزینه وصف مضاف، بعد از مضاف الیه آمده است؟

(۱) آن پر از لاله‌های رنگارنگ
(۲) پسران وزیر ناقص عقل
(۳) خواب نوشین بامداد رحیل
(۴) حاجت موری به علم غیب بداند
وین پر از میوه‌های گوناگون
به گدایی به رومست رفتند
بساز دارد پیاده را ز سبیل
در بن چاهی به زیر صخره صما

۱۸- کدام کتاب سفرنامه تمثیلی نیست؟

(۱) مصباح‌الارواح (۲) جاویدنامه (۳) ارداویرافنامه (۴) ماللهند

۱۹- منظور از «طنز» کدام است؟

- (۱) برای اصلاح زشتیها نیست و برای تباه کردن کسی نوشته می‌شود.
- (۲) هر گونه پلیدی و نادرستی را با خنده و تمسخر درهم می‌کوبد تا انسانیت و پاکی و خوبی مجال رشد پیدا کند.
- (۳) فقط برای خوشمزگی و خنداندن دیگران بیان می‌شود و سازندگی و جهت مثبت در آن نیست.
- (۴) بیان درد اجتماع نیست بلکه خود دردی اجتماعی است.

۲۰- «خادم پیر» را در جلد سوم فرهنگ جهانگیری به ترتیب در کدام «جلوه و در» می‌توان یافت؟

- (۱) الف - خ (۲) الف - م (۳) خ - الف (۴) خ - پ
- ۲۱- در فرهنگ لغت فرس، همه کلمه‌های زیر بجز را در یک باب می‌توان یافت؟
- (۱) اندام (۲) بیعانه (۳) دخمه (۴) کام

۲۲- مؤلف «تاریخ و صاف» کیست؟

- (۱) شهاب‌الدین عبدالله شیرازی
- (۲) عباس اقبال آشتیانی
- (۳) فخرالدین علی صفی
- (۴) میرزا حبیب شیرازی

۲۳- سنایی مصراع دوم بیت:

مگردانم در این عالم ز بیش آزی و کم عقلی

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

را از کدام شاعر عیناً نقل کرده است؟

- (۱) سلمان ساوجی
- (۲) فرخی سیستانی
- (۳) مسعود سعد
- (۴) منوچهری دامغانی

۲۴- «غزالی نامه» تألیف کیست؟

- (۱) مؤیدالدین خوارزمی
- (۲) محمد غزالی
- (۳) احمد غزالی
- (۴) جلال‌الدین همایی

۲۵- کدام کتاب از آثار سنایی غزنوی نیست؟

- (۱) کارنامه بلخ
- (۲) طریق التحقیق
- (۳) خوان اخوان
- (۴) حلیقه الحقیقه

۲۶- با توجه به بیت:

این نان و آب چرخ چو سیل است بی وفا من ماهیم، نهنگم، عمانم آرزوست

کدام گزینه مشبّه به نیست؟

- (۱) سیل
- (۲) عمان
- (۳) ماهی
- (۴) نهنگ

- ۲۷- کدام صنعت ادبی در عبارت «بار شاطر باشم، نه بار خاطر» به کار نرفته است؟
 (۱) ترصیع (۲) تسجیع (۳) جناس (۴) مراعات نظیر
- ۲۸- در عبارت «طاووس با زاغ گفت: آن وقت که از شب تاریک عدم به روز روشن وجود می‌آمده‌ایم ...» از کدام فن و صنعت ادبی استفاده نشده است؟
 (۱) کنایه (۲) طباق (۳) تشبیه (۴) تضمین
- ۲۹- مفهوم کامل دو بیت:
 تو را خط قید علومست و خاطر / چو زنجیر مر مرکب لشکری را
 تو با قید بی‌اسب پیش سواران / نباشی سزاوار جز چاکری را
 کدام است؟
 (۱) آنچه را که نوشته‌ای باید با دیگران نیز در میان بگذاری.
 (۲) صرف کتابت کافی نیست و تأمل و غور در معانی لازم است.
 (۳) آنچه را که آموختی باید به کتابت درآوری تا ماندگار شود.
 (۴) صرف کتابت کافی نیست بلکه رعایت حسن صورت نیز لازم است.
- ۳۰- معنی بیت:
 مه طاسک گردن سمندت / شب طره پرچم سیاهت
 درباره کدام حادثه زمان پیامبر اکرم (ص) است؟
 (۱) رفتن به معراج (۲) خلوت در غار حرا
 (۳) گرفتاری در شعب ابی طالب (۴) هجرت از مکه
- ۳۱- مفهوم کامل بیت:
 سخن کاو از سر اندیشه ناید / نوشتن را و گفتن را نشاید
 کدامست؟
 (۱) اگر سخن نوشته نشود، ماندگار نخواهد بود.
 (۲) سخنی که زائیده تفکر نباشد، به کار نوشتن نیاید.
 (۳) سخنی ارزش گفتن و نوشتن دارد که از تفکر نشأت گیرد.
 (۴) سخنی ارزش گفتن دارد که منبعث از تفکر و اندیشه باشد.
- ۳۲- مفهوم کنایی کدام گزینه با گزینه‌های دیگر مناسبت کمتری دارد؟
 (۱) وصال دوست طلب می‌کنی بلاکش باشد / که خار و گل همه با یکدیگر تواند بود
 (۲) کسی به گردن مقصود دست حلقه کند / که پیش تیر بسلاها سپر تواند بود
 (۳) ز تنگ چشمی در خاطر تو کی گذرد / که هیچ چیز به از سیم و زر تواند بود
 (۴) به ترک خویش بگو تا به کوی یار رسی / که کارهای چنین با خطر تواند بود

۳۳- موضوع و مفهوم کدام بیت با ابیات دیگر متفاوت است؟

- | | |
|------------------------------------|-------------------------------|
| (۱) ما بخوانیم ار چه ما را رد کنند | عسیب پوشی‌ها کنیم ار بد کنند |
| (۲) ما به دریا حکم طوفان می‌دهیم | ما به سیل و موج فرمان می‌دهیم |
| (۳) نقش هستی، نقشی از ایوان ماست | خاک و باد و آب، سرگردان ماست |
| (۴) رودها از خود نه طغیان می‌کنند | آنچه می‌گوییم ما آن می‌کنند |

۳۴- مفهوم کدام گزینه با گزینه‌های دیگر متفاوت است؟

- (۱) به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
- (۲) خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
- (۳) به ارادت بیرم درد که درمان هم از اوست
- (۴) به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

۳۵- مفهوم عبارت «در فعل خیر با مستحقان انتظار سؤال مدار، بلکه پیش از التماس افتتاح کن» یعنی:

- (۱) قبل از آنکه بخواهند، ببخش
- (۲) چنانچه شایسته، خدمت کنند، بدانان ببخش
- (۳) باش تا بخواهند، آنگاه اجابت کن
- (۴) اگر درخواست کردند، فوری اجابت کن

پاسخ تشریحی پرسشهای آزمون ادبیات فارسی اختصاصی سال ۱۳۷۴

مرحله اول

- ۱- (۲) چون «تهویل» از ریشه «هول» و به معنای ترسناک نمودن است.
 - ۲- (۱) زیرا «شطن» به معنی «دورشدن» است.
 - ۳- (۴) زیرا «محجن» به معنی «چوگان» است.
 - ۴- (۴) زیرا «نبالت» به معنی فضل، شرف و بزرگی است.
 - ۵- (۲) زیرا «دروا» به معنی «حیرت آور» است.
 - ۶- (۳) زیرا املائی صحیح «نقض» است.
 - ۷- (۱) زیرا تنها لغت نادرست «ایلام» است.
 - ۸- (۳) زیرا املائی صحیح «حمیت» است.
 - ۹- (۴) زیرا املائی صحیح «وقیعت» است.
 - ۱۰- (۳) زیرا واژه «منوط» غلط نوشته شده است.
 - ۱۱- (۱) زیرا اگر مصراع اول دستورمند شود، چنین است:
- ای مسلمانان [به] فریاد _____ من _____ رسید.
- مضاف الیه (نقش اضافی)
- ۱۲- (۲) زیرا در این مصراع دو حرف ربط یکسان به کار نرفته است. «که» اول حرف ربط و «که» دوم ضمیر پرسش است. «که» هرگز حرف ربط همپایگی یا مزدوج نخواهد بود.
 - ۱۳- (۱) زیرا «وامگزاران» قید حالت است. «در حال وامگزاری»
 - ۱۴- (۳) زیرا افعال از سمت راست به چپ چنین اند:
- | | | | | |
|----------|------------|-------------|----------|-------------|
| نمی دانی | و نمی دانی | و نمی خواهی | که بدانی | که نمی دانی |
| اخباری | اخباری | اخباری | التزامی | اخباری |
- ۱۵- (۱) زیرا در بقیه گزینه ها فعلها در معنی «بازگشتن و چرخیدن» است.
 - ۱۶- (۳) زیرا «بسیار» اول قید مقدار و «بسیار» دوم مسند «نباشد» است.
 - ۱۷- (۲) زیرا اصل عبارت چنین بوده است:
- | | |
|----------------|-----------|
| پسران ناقص عقل | وزیر |
| صفت | مضاف الیه |
- و در گزینه دو مضاف الیه مقدم بر صفت است.
- ۱۸- (۴) زیرا کتاب «تحقیق ماللهند» کتاب ابوریحان بیرونی و سفرنامه واقعی او به سرزمین هندوستان است.
 - ۱۹- (۲) زیرا گزینه یک هجو است و گزینه سه هزل و گزینه چهار هم با طنز ارتباط ندارد.

- ۲۰- (۳) زیرا «جلوه» یعنی حرف اول و آن «خ» است و «در» یعنی حرف دوم و آن «الف» است.
- ۲۱- (۲) زیرا تمام کلمات جز «پیمانه» در «م» آمده است با این توضیح که اگر از «ه» صرف نظر شود، حرف پایانی همه کلمات «م» خواهد بود.
- ۲۲- (۱) زیرا مؤلف کتاب تاریخ و صاف «شهاب‌الدین عبداللّه شیرازی» معروف به «وصاف‌الحضره» است.
- ۲۳- (۲) زیرا در بیت مذکور مصراع دوم از «فرخی سیستانی» است.
- ۲۴- (۴) زیرا مؤلف غزالی نامه، استاد جلال‌الدین همایی است.
- ۲۵- (۳) زیرا «خوان اخوان» از ناصر خسرو قبادیانی است.
- ۲۶- (۲) زیرا چیزی به «عمان» مانند نشده است تا آن بتواند مشبه به باشد.
- ۲۷- (۴) زیرا در دو جمله مورد نظر هیچگونه مراعات نظیری دیده نمی‌شود.
- ۲۸- (۴) زیرا «تضمین» در این جمله دیده نمی‌شود میان «شب و روز» طباق یا تضاد وجود دارد و «عدم» به «شب» و «وجود» به «روز» تشبیه شده و کل جمله دوم «کنایه» از خلق و آفریده شدن است.
- ۲۹- (۲) زیرا مقصود شاعر این است که نوشتن علوم کاری پسندیده است چون زنجیری که مرکب لشکری را نگه می‌دارد اما آن که در علوم نیندیشد و بدان عمل نکند و صرفاً به نوشتن و حفظ کردن آنها بپردازد، چون چاکری است که تنها دهنه اسب را به دست دارد و از اسب بی بهره است.
- ۳۰- (۱) زیرا این وقایع اشاره به شبی است که پیامبر با اسبی به نام بُراق به آسمان رفته و به دیدار خداوند رسیده است.
- ۳۱- (۳) زیرا به تمام مفاهیم موجود در بیت اشاره شده است. شاعر در مصراع اول از سخن بدون اندیشه سخن گفته و در مصراع دوم از این که سخن شایسته نوشتن و گفتن نیست و این مفاهیم تنها در گزینه (۳) آمده است.
- ۳۲- (۳) زیرا در دیگر گزینه‌های سخن از ترک خویشتن و تحمل بلاها در رسیدن به مقصود است و در پاسخ (۳) از حرص و دل‌بستگی به سیم و زر سخن گفته شده است.
- ۳۳- (۱) زیرا در این گزینه سخن از لطف خدا و عیب پوشی او گفته شده و در دیگر گزینه‌ها از اطاعت بی چون و چرای همه موجودات از خداوند بزرگ.
- ۳۴- (۴) زیرا در سه گزینه دیگر از لذت بخشی مشکلات راه عشق و دلپذیر بودن درد عشق سخن گفته شده و در آخرین گزینه شاعر به بیان علت شادمانی خویش در عالم پرداخته است.
- ۳۵- (۱) زیرا «انتظار سؤال‌مدار» یعنی منتظر خواهش و تقاضای آنها مباش و «پیش از التماس» یعنی قبل از این که بخواهند و «افتتاح کن» یعنی آغاز کن، ببخش و این مفاهیم تنها در پاسخ (۱) آمده است.

آزمون ادبیات فارسی اختصاصی سال ۱۳۷۴ (مرحله دوم)

- ۱- «نشید» یعنی:

(۱) تاریکی	(۲) روشنی	(۳) سرود	(۴) فریفته
------------	-----------	----------	------------
- ۲- «وئبه» یعنی:

(۱) اعتماد داشتن	(۲) رنگ کردن	(۳) سوراخ کردن	(۴) یکبار جستن
------------------	--------------	----------------	----------------
- ۳- «نهمار» یعنی:

(۱) اصرار	(۲) بسیار	(۳) پریشان	(۴) نکوهش
-----------	-----------	------------	-----------
- ۴- «بیغاره» یعنی:

(۱) بیکاره	(۲) درویش	(۳) سرزنش	(۴) ویرانه
------------	-----------	-----------	------------
- ۵- «اهتزاز» به کدام معنی نیامده است؟

(۱) تکان خوردن	(۲) جنبیدن	(۳) شاد شدن	(۴) دوری کردن
----------------	------------	-------------	---------------
- ۶- املای کدام کلمه در عبارت «در نظم ابیات به صیاق سخن و ترتیب معانی التفات ننماید تا جمله قصیده را بر سبیل مسوده تعلیق زند، پس در نقد و تنقیح آن مبالغت نماید.» غلط است؟

(۱) التفات	(۲) تنقیح	(۳) صیاق	(۴) مسوده
------------	-----------	----------	-----------
- ۷- در عبارت «ساحت خاطر را رشک باغ بهشت و موسم اردیبهشت ساخت. مهجور مشتاق را حالتی قریب پدید آمد که جان در گلشن عشرت داشت و دل در آتش حسرت گذاشت. گاه از دیدن خط مکتوب منتعش و گاه از ندیدن روی مطلوب مشتعل» املای کدام کلمه غلط است؟

(۱) ساحت	(۲) قریب	(۳) مهجور	(۴) منتعش
----------	----------	-----------	-----------
- ۸- املای کدام کلمه با توجه به معنی مقابل آن غلط است؟

(۱) مضائق: سلیقه	(۲) مضحکه: بذله	(۳) مَعْضَله: دشوار	(۴) مضیق: تنگنا
------------------	-----------------	---------------------	-----------------
- ۹- در عبارت «ای یاران عزیز این مجادله‌های بیحاصل را بگذارید و از این مقاوله بلاطاعل دست بردارید، خدای تعالی زمام همه مرادات در کف یک کس ننهاده است.» املای کدام کلمه غلط است؟

(۱) بلاطاعل	(۲) بگذارید	(۳) زمام	(۴) مقاوله
-------------	-------------	----------	------------
- ۱۰- املای کدام کلمه با توجه به معنی مقابل آن غلط است؟

(۱) تَهْجِد: شب‌زنده‌داری	(۲) تَذَلُّل: فروتنی
(۳) تَحَرُّز: خودداری کردن	(۴) تَحْتِک: بی‌شرمی

- ۱۱- «آموزگار» در کدام گزینه نقش «تمیزی» دارد؟
 (۱) ما از محمد، آموزگار خود سپاسگزاریم. (۲) ما، محمد را آموزگار می‌دانیم.
 (۳) محمد، آموزگار کلاس اول، از در وارد شد. (۴) محمد، آموزگار دوره ابتدایی بود.
- ۱۲- همه ترکیبهای زیر اضافه توضیحی است بجز ...
 (۱) روز عاشورا (۲) خیابان انقلاب (۳) عید قربان (۴) یال اسب
- ۱۳- در ساختمان کدام کلمه، پسوند مکان بکار رفته است؟
 (۱) بردسیر (۲) سنگلاخ (۳) نایزه (۴) نیزار
- ۱۴- کدام دو کلمه اسم مصدر نیست؟
 (۱) پذیرفتار - مردار (۲) دیدار - ساختار (۳) رفتار - کشتار (۴) گفتار - کردار
- ۱۵- نوع فعلهای مضارع در بیت:
 بگویم با تو یک یک جمله راز
 به ترتیب کدامست؟
 (۱) اخباری - اخباری (۲) اخباری - التزامی
 (۳) التزامی - اخباری (۴) التزامی - التزامی
- ۱۶- در فرهنگ لغت فرس، همه کلمه‌های زیر بجز را در یک باب می‌توان یافت.
 (۱) نیسان (۲) فرزانه (۳) دخمه (۴) پایان
- ۱۷- همه واژه‌های زیر بجز از عناصر اقتباسی است.
 (۱) دفاع (۲) زبان (۳) کت (۴) محل
- ۱۸- «باب» کدام واژه در فرهنگ جهانگیری با واژه‌های دیگر متفاوت است؟
 (۱) باستان (۲) شتر (۳) کتک (۴) مترس
- ۱۹- در عبارت «بلی، رسیدن این قاصد و رساندن این کاغذ بعد از عهد بعید و قطع امید فرجی بعد از شدت و فرجی بعد از محنت بود.» کدام دو کلمه دارای جناس مصحف است؟
 (۱) بعید - امید (۲) رسیدن - رساندن
 (۳) شدت - محنت (۴) فرجی - فرجی
- ۲۰- در بیت:
 «پروین به چه ماند؟ به یکی دسته نرگس
 کدامیک از انواع تشبیه به کار رفته است؟
 (۱) تفضیل (۲) جمع (۳) عکس (۴) مضمهر

- ۲۱- از تناوب «مفاعلتن» کدام وزن عروضی حاصل می‌شود؟
 (۱) مجتث مخبون (۲) هزج اخرب (۳) رمل مخبون (۴) رجز مطوی
- ۲۲- کدام رکن با توجه به علامت هجاها، می‌تواند در آغاز و میان و پایان مصراع بیاید؟
 (۱) U - (۲) U - - (۳) - - U U (۴) U - U U
- ۲۳- حروف قافیه در کدام بیت، طبق قاعده «یک» است؟
 (۱) ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
 (۲) ما را همه شب نمی‌برد خواب ای خسته روزگار در سب
 (۳) منم که دیده به دیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز
 (۴) هر یکی دیوار اگر باشد جدا سقف چون باشد، معلق بر هوا
- ۲۴- با توجه به وزن بیت:
 بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم
 که دل به غمزه خوبان مده که سنگ و سبوست
 در کدام رکن مصراع اول به جای دو هجای کوتاه، یک هجای بلند آمده است؟
 (۱) یکم (۲) دوم (۳) سوم (۴) چهارم
- ۲۵- ابداع مسقط را به چه کسی نسبت داده‌اند؟
 (۱) فرخی سیستانی (۲) کسایی مروزی
 (۳) اسدی توسی (۴) منوچهری دامغانی
- ۲۶- کدام رساله از آثار شهاب‌الدین یحیی سهروردی نیست؟
 (۱) یزدان شناخت (۲) لغت موران
 (۳) صفیر سیمرخ (۴) آواز پر جبرئیل
- ۲۷- اوحشی، جام جم را به تقلید از و بر وزن آن در سال ۷۳۲ یا ۷۳۳ به نام سروده است.
 (۱) حدیقه سنایی - ابوسعید بنی‌هاجر
 (۲) عشاق‌نامه عراقی - خواجه وحیه‌الدین
 (۳) لمعات عراقی - اوحالدین کرمانی
 (۴) مثنوی مولوی - خواجه نصیرالدین
- ۲۸- ابواسماعیل عبدالله انصاری کدام اثر خود را به زبان عربی نوشت؟
 (۱) کنز السالکین (۲) محبت‌نامه (۳) منازل السائرین (۴) مناجات‌نامه

۲۹- سراینده، مثنوی عرفانی «رباب‌نامه» کیست؟

(۱) سلطان ولد

(۲) خواجوی کرمانی

(۳) جلال‌الدین محمد بلخی

(۴) امیر خسرو دهلوی

۳۰- «او را گفتند: بقای ذات تو به دوام تناسل ما متعلق است، در کار ما، چه صواب

بینی؟» یعنی به او گفتند:

(۱) آنچه از تو می‌ماند، موجب ادامه زندگی ما می‌شود، درباره ما چه فکر می‌کنی؟

(۲) حیات تو با پیوند و ازدواج پایدار می‌ماند چرا به این مهم بی‌اعتنایی؟

(۳) ماندگاری و حیات تو به وجود و هستی ما وابسته است، چه چیز را به خیر و صلاح ما

می‌دانی؟

(۴) زندگی همه ما به وجود تو بستگی دارد، چرا درباره ما نگرانی؟

۳۱- «از امر افضل به جهت سروری زایل اعراض مکن» یعنی:

(۱) از شادی و شغف، به خاطر کارهای مهم‌تر دست بردار.

(۲) به خاطر خوشی ناپایدار، از کار برتر رومگردان.

(۳) به خاطر دستیابی به عزت و بزرگواری دست از نشاط بردار.

(۴) از خدمت به دگران به خاطر بزرگواری و عزت نفس رومگردان.

۳۲- در عبارت «خواص رعیت را بر والی حملی گران بود، از انصاف کراهت ورزند و به

الحاف مسألت نمایند و شکر عطیت واجب شناسند و در حوادث روزگار مصابرت

نمایند و به عزت جاه از تحمل مکروه تجافی ورزند» به کدام ویژگی «خواص رعیت»

اشاره شده است؟

(۱) ناسپاسی

(۲) ناشکیبایی

(۳) دروغ‌گویی

(۴) پرتوقعی

۳۳- مفهوم عبارت «... هر که همت او از طلب دنیا قاصرتر، حسرات او به وقت مفارقت آن

اندک‌تر» در کدام گزینه آمده است؟

(۱) آنکه در کسب و تأمین اسباب معیشت بیشتر بکوشد، به وقت رحلت، کمتر تأسف

می‌خورد.

(۲) آنکه در دنیا سست‌عنصر و بی‌اراده باشد مرگش دیگران را کمتر اندوهگین می‌کند.

(۳) هر کس به مال دنیا کمتر علاقه نشان دهد، برای از دست دادنش نیز کمتر غصه

می‌خورد.

(۴) هر کس در تحصیل لوازم حیات ناتوان‌تر باشد، نباید به خاطر از دست دادن آن نیز غصه

بخورد.

۳۴- کدام گزینه از مفهوم دو بیت:

چو گویی که وام خرد تو ختم
یکی نغز بازی کند روزگار

همه هر چه بایستم، آموختم
که بنشاندت پیش آموزگار

دریافت نمی‌شود؟

(۱) پیوسته باید آموخت، چه تحصیل علم و دانش را نهایی نیست.

(۲) خردمند هرگز خود را از کسب دانش و آگاهی بی‌نیاز نمی‌داند.

(۳) روزگار، هر که را مدعی علم و کمال باشد، می‌آزماید و نقص او را آشکار می‌کند.

(۴) عاقل، در حد اعتدال دانش می‌اندوزد و بدان نیز بسنده می‌کند.

۳۵- «این کهن اقوام را شیرازه‌بند
رایتِ صدق و صفا را کن بلند» یعنی:

(۱) این سنتهای قدیمی را دور بریز و راستی و درستی را جایگزین آنها کن.

(۲) پیوند این طایفه‌های اصیل را استحکام ببخش و بیرق راستی و پاکی را افرشته دار.

(۳) راه و رسم پیشینیان را رها کن و عَلم مخالفت با آنها را صادقانه برافراز.

(۴) شالوده این رسوم پوسیده را از هم بگسل و درست اندیشیدن را به آنها بیاموز.

پاسخ تشریحی پرسشهای آزمون ادبیات فارسی اختصاصی سال ۱۳۷۴ مرحله دوم

- ۱- (۳) زیرا «نشید» به معنی سرود است. (متون دوم)
- ۲- (۴) زیرا «وئبه» به معنی یک بار جستن است. (متون سوم)
- ۳- (۲) زیرا «نهمار» یعنی بسیار. (متون چهارم)
- ۴- (۳) زیرا «بیغاره» یعنی سرزنش. (متون چهارم)
- ۵- (۴) زیرا آنچه به معنی «دوری کردن» می‌باشد، «احتراز» است. (متون اول)
- ۶- (۳) زیرا املائی صحیح «سیاقت» است. (متون چهارم)
- ۷- (۲) زیرا املائی صحیح «غریب» است به معنای عجیب. (متون چهارم)
- ۸- (۱) زیرا املائی صحیح «مذاق» است.
- ۹- (۱) زیرا املائی صحیح «بلاطائل» است.
- ۱۰- (۴) زیرا املائی صحیح «تهتک» است.
- ۱۱- (۲) زیرا آموزگار در گزینه (۱) و سه «بدل» و در گزینه (۴) «مضاف‌الیه» است.
- ۱۲- (۴) زیرا «یال اسب» یک اضافه اختصاصی (تخصیصی) است و مضاف خاص مضاف‌الیه است.
- ۱۳- (۳) زیرا «ژه» پسوند تصغیر است نه مکان.
- ۱۴- (۱) زیرا «پذیرفتار» صفت فاعلی (برعهده‌گیرنده) و «مردار» صفت مفعولی است.
- ۱۵- (۲) زیرا نخستین فعل «بگویم» به معنی «می‌گویم» اخباری و دومین فعل «شود» التزامی است.
- ۱۶- (۳) زیرا در پایان هر سه گزینه دیگر با صرف‌نظر از «ه»، «ن» آمده است.
- ۱۷- (۲) زیرا سه واژه دیگر عربی یا فرانسوی است.
- ۱۸- (۱) زیرا حرف دوم کلمه «باستان»، «ا» بوده و با بقیه کلمات که حرف دوم آنها «ت» است متفاوت است، آن سه کلمه به سبب حرف دوم یکسان، در یک بایند.
- ۱۹- (۴) زیرا دو کلمه صرف‌نظر از نقطه‌هایشان مانند همد و این جناس مُصَحَف یا خط خوانده می‌شود.
- ۲۰- (۲) زیرا یک مشبه «پروین» به دو مشبه‌به «نرگس، نسترن» مانند شده است.
- ۲۱- (۱) زیرا اصل وزن مجتث (مجتث سالم) مستفعلن فاعلاتن است و با حذف حرف دوم که خبن نامیده می‌شود «مفاعِلن فَعَلاتن» به دست می‌آید که آن را «مجتث

- مخبون» می‌خوانیم.
- ۲۲- (۲) زیرا تنها «لا - -» فعلون» است که می‌تواند در همه جای مصراع بیاید، گزینه (۳) و (۴) در پایان مصراع و گزینه (۱) در اول و وسط نمی‌آید.
- ۲۳- (۴) زیرا دو مصوّت بلند «ا» در دو کلمه «جدا و هوا» اساس قافیه‌اند.
- ۲۴- (۴) زیرا در رکن پایانی مصراع اول، هجای بلند «نی» آمده که برابر با دو هجای کوتاه «گن - س» در پایان مصراع دوم است.
- ۲۵- (۴) زیرا ابداع مسقط از منوچهری دامغانی است.
- ۲۶- (۱) زیرا یزدان شناخت از عین‌القضات است.
- ۲۷- (۱) زیرا اوجدی، جام‌جم را به تقلید از سنایی و به‌نام ابوسعید بهادر نوشته است.
- ۲۸- (۳) زیرا سنازل‌الساثرین به عربی نوشته شده و بقیه آثار نامبرده فارسی‌اند. (متون سوم درسی زنده جاودان)
- ۲۹- (۱) زیرا رباب‌نامه را سلطان‌ولد پسر مولوی در شرح مثنوی سروده است.
- ۳۰- (۳) زیرا معنی درست کلمات و ارتباط صحیح آنها در این گزینه آمده است. برای مثال «در کارها چه صواب می‌بینی؟» یعنی چه چیز را به صلاح ما می‌دانی و این تنها در گزینه (۳) آمده است.
- ۳۱- (۲) زیرا معنی درست کلمات و ارتباط نحوی آنها در گزینه (۲) آمده است.
- ۳۲- (۳) زیرا ویژگی‌هایی که علی (ع) به خواص رعیت (اعیان و ثروتمندان) نسبت می‌دهد، شکر عطیت واجب شناسند = ناسپاسی؛ در حوادث روزگار مصابرت نمایند = ناشکیبایی و به الحاف مسألت نمایند = پرتوقعی است و از دروغ‌گویی سخن به میان نیامده است.
- ۳۳- (۳) زیرا منظور از طلب دنیا، طلب مال دنیا است و حسرات نیز به معنی غصه خوردن است و مفارقت آن نیز به جدایی مال و از دست رفتن آن مربوط است و اینها همه در گزینه (۳) آمده است.
- ۳۴- (۴) زیرا در این دو بیت سخن از بسنده کردن در دانش‌اندوزی نیست تشویق به دانش‌اندوزی بسیار است.
- ۳۵- (۲) زیرا شیرازه بستن اقوام کهن یعنی استحکام بخشیدن به طایفه‌های اصیل مشرق‌زمین (مردم مشرق) و این تنها در گزینه (۲) آمده است.

نمونه‌ای از سؤالات امتحان نهایی چهارم ادبیات و علوم انسانی

۱- آزمون ادب فارسی

شماره ۷۴

الف - معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر ساده و روان بنویسید:

در عالم نعلی هیچ شایسته ناگفته سوزی نرسد

۵/۵ نمره

گسر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک و وزه‌ای

۵/۵ نمره

و دنیا بخش ما شمع خام دهن آمد شاید خوردن آرزو مقصوم

۵/۵ نمره

تیاهی به چیزی رسد ناگزیر که باشد به گوهر تبااهی پذیر

۵/۵ نمره

سیر سهر و دور قمر را چه اختیار؟ در گردش بر حسب اختیار دوست

۵/۵ نمره

کمان را به زه کرده زود اشکبوس تنی لرز لرزان و رخ سندروس

۵/۵ نمره

به صورت‌نگری دست پردی زمانی جو در بستگری گوی پردی آزر

۱ نمره

وان قطره باران ز لب لاله احمر همچون شرر مرده فراز علم ناز

۱ نمره

تسیر باران سحر دارم سیر چون نسف کند؟ این کهن گرگ، خشن بارانی از غوغای من

۱ نمره

ب - معنی و مفهوم عبارات زیر را به نثر ساده و روان بنویسید:

۱- صیاد شادمان شد و گرازان به تک ایستاد. ۵/۵ نمره

۲- در آن وقت که عفو را مجالی یابی به خشم مگرای. ۵/۵ نمره

۳- تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجانبت پیش. ۵/۵ نمره

۴- رویاه گشت: جانوری بی‌بینم چنانکه یاد به گردش نرسد، چند گرگی ۵/۵ نمره

- ۵- چون از این نمط فارغ شد، الحاق خطبه بدین نصیحت بود که: اکنون مالهایی که بر روی زمین است تقریر آن حاجت نیست آنچه در جوف زمین است، بگویید. ۱ نمره
- ۶- حسنگ بر هوای امیر محمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفا آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد. ۱ نمره

ج - معنی لغات زیر را با ذکر شماره آن در برگ امتحانی بنویسید:

- ۱- تلفیق، ۲- سوفار، ۳- اتقان، ۴- ولا، ۵- مضیق، ۶- مغافصه، ۷- ظَلَمه، ۸- اعباء، ۹- جریده، ۱۰- تنعم، ۱۱- فرهیخته، ۱۲- نیک محضر ۳ نمره

معنی لغات و ترکیبات مشخص شده را با توجه به جمله بنویسید.

۱۳- ایزد که رقیب جان خرد کرد ...

۱۴- من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام.

۱۵- ناصر، باطن را به جای ظاهر و تأویل را به جای ظاهر تنزیل می‌نماید.

۱۶- آن کسان گواهی نبشتند و حاکم سجل کرد. ۱ نمره

د - فقط مفهوم کنایی قسمتهای مشخص شده را بنویسید:

۱- خورشید بپوشید ز غم پیرهن خز

۲- آسمان پرانجم آراسته

۳- نی حریف هر که از یاری برید

۴- نه حقّه و هفت مهره به پشت

۵- دست آهنگر مرا در مار ضحاک کشید

هر یکی کار دگر را خاسته

پرده‌هایش پرده‌های ما درید

دست تو و دامن تو زان پاک

گنج آفریدون چه سود اندر دل دانای من

۳ نمره

با توجه به مفهوم ابیات به سؤالات پاسخ دهید:

ای تهی دست رفته در بازار ترسمت پر نیاوری دستار

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

۶- در بیت نخست شاعر به کدام امر قطعی اشاره کرده است؟

۷- در بیت دوم به نظر شاعر چه چیز طیره عقل نیست؟

۱ نمره

ه - غلطهای نگارشی عبارت زیر را اصلاح کنید. (چهار مورد کافی است) ۱ نمره

شاید در ادب کهن سال فارسی شیخ اجل، سعدی، تنها استادی باشد که در هر دو رشته وارد شده و نثر و شعرش هر دو در حد اعلای زیبایی و فصاحت و بلاغت است. اگر بخواهیم شواهدات کافی درباره الهام گرفتن سعدی از زندگانی و صحنه‌های گوناگون بدست دهیم، باید این مقاله را به کتابی تبدیل کرد.

- و - نشانه‌گذاری عبارت زیر را کامل کنید. (چهار مورد کافی است) ۱ نمره
مردی را قرضی افتاده بود به در دوستی آمد و در بزد آن جوانمرد گفت ای دوست چرا رنج
برگرفتی

۲- نگارش دستور

خرداد ۷۴

- ۱ - با توجه به ابیات زیر، به پرسشهای دستوری پاسخ دهید: ۱ نمره
برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد!
چو من دست خویش از طمع پاک شستم فزونی از این و از آن چو پندیرم؟
الف - نوع فعل «بدرخشید» را از نظر زمان معلوم کنید.
ب - «وه» از نظر مفهوم چگونی صوتی است؟
ج - در مصراع اول بیت دوم، فعل را مشخص کنید.
د - در بیت دوم، جملهٔ بیرو کدام است؟
۲ - اگر تنها، موضوع کتابی را بدانیم، برای یافتن مشخصات آن کتاب در کتابخانه چه باید
کرد؟
۵/۰ نمره
۳ - «زای عجمی» و «جیم پارسی» در فرهنگ جهانگیری، کدام حروفند؟ ۵/۰ نمره
۴ - در «فرهنگ معین» علامتهای «~» و «||» نشانه چیست؟
۵ - دو فرهنگ عربی که کلمات در آنها بر اساس حرف آخر ریشه، الفبایی شده‌اند، کدامند؟
۵/۰ نمره
۶ - «روش ریشه‌ای» با «روش غیرریشه‌ای» برای یافتن جای آیات چه تفاوتی دارد؟
۵/۰ نمره
۷ - وقتی نکته‌ای را از جایی نقل می‌کنیم، از لحاظ اصول نویسندگی و رعایت امانت، چه
مواردی را باید رعایت کنیم؟
۵/۰ نمره
۸ - با توجه به بیت:
بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
الف - «ان» در «بهاران» چه نوع پسوندی است؟
ب - یک «اسم مصدر» در بیت بیابید.
۵/۰ نمره

- ۹- در مصراع زیر یک «اسم ذات» و یک «اسم معنی» بیابید.
«هنر بر تو از گوهر آسند پدید»
۵/۰ نمره
- ۱۰- در بیت زیر، نقش کلمات مشخص شده را بنویسید.
از تنور خودبسندي شده بلند
شعله گسردارهای آسند
۷۵/۰ نمره
- ۱۱- انواع صفات پیشین را در عبارت زیر مشخص کنید:
آن روز که حسرتک را بردار کردند، استاد، بنوعصر را میچ و دست چنان ندیده بودم و می گفتم:
چه آسند ماند؟
۷۵/۰ نمره
- ۱۲- نوع «پسوندها» صفات زیر را از نظر مفهوم معلوم کنید:
الف - بازرگان ب - تندیس ج - غمناک
۷۵/۰ نمره
- ۱۳- از مصدر «رفتن» یک «صفت حالیه» بسازید.
۷۵/۰ نمره
- ۱۴- نقش کلمات تعیین شده را در بیت زیر مشخص کنید:
کین گری و گزیده گوی چشون در
تا ز اندک نو جویان شود بر
۷۵/۰ نمره
- ۱۵- در بیت زیر، نوع ضمایر مشخص شده را بنویسید.
ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم چاه کس سیه و دلخ خود اوزق نکنیم
۷۵/۰ نمره
- ۱۶- نقش ضمایر مشخص شده را در اشعار زیر به ترتیب بنویسید.
نه این ریسجان می برد بنا منشی که احسان، گمنامی است در گوداشی
خبر از دوست ندارد که ز خود بی خبر است

۳- آرایه‌های ادبی

خرداد ۷۴

- ۱- در بیت زیر، ردیف و واژه‌های قافیه را مشخص کنید:
بی اختیار، حکم قضا می برد مرا برگ گلم که باد صبا می برد مرا
۵/۰ نمره
- ۲- «جاهای کلمه» «گذشت» را به تکنیک بنویسید و علامت خاص هر هجا را زیر آن بگذارید.
۱ نمره
- ۳- نقطه چینها را پر کنید.
الف - مقدمه قصیده را گویند.
ب - اولین سراینده ترجیع بند است.
ج - دویستی‌هایی با قافیه متفاوت که در معنی به هم مرید طند نامیده می شوند.
۷۵/۰ نمره

- ۴- رونمایهٔ مثنوی‌های زیر چیست؟
الف - خسرو و شیرین
ب - منطق‌الطیر
۵/۵ نمره
- ۵- به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:
الف - کدام قالب شعری از منابع الهام نیما در کوتاه و بلند کردن مصراع‌های شعر نو است؟
ب - انتشار کدام شعر، اولین گام جدی در عرصهٔ شعر نیمایی است؟
۶- با توجه به بیت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید:
بیت تا در لطافت لالهٔ سیراب را ماند / دلم در بی‌فراری چشمهٔ سیماب را ماند
الف - مشبّه و وجه شبه در مصراع اول کدام است؟
ب - مشبّه و ادات تشبیه را در مصراع دوم بنویسید.
ج - غرض شاعر از تشبیه نخستین چیست؟
۷- در بیت زیر تشبیهات بلیغ اضافی و غیراضافی را مشخص کنید.
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق / هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
۷۵/۵ نمره
- ۸- با توجه به بیت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید:
آن شاخه‌های نارنج اندر میان ابر / چون پاره‌های اخگر اندر میان دود
الف - تشبیه در این بیت مفرد است یا مرکب؟
ب - وجه شبه را معین کنید.
۹- بیت‌های زیر را بخوانید و به پرسش‌ها پاسخ دهید:
مرا در خانه سروی هست کاندلر سایهٔ قدش / فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم
پیشانی عفو تو را پُر چین نسازد جرم ما / آینه کی بر هم خورد از زشتی تمثالها
الف - در هر بیت یک استعاره بیابید و نوع آن را مشخص کنید.
ب - کدامیک از استعاره‌ها تشخیص است؟ چرا؟
۱۰- کدامیک از ارکان تشبیه می‌تواند استعارهٔ مصرّحه شود؟
۲۵/۵ نمره
- ۱۱- با توجه به مثال‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید:
خسداوند! به فریاد دلم رس / کس بی‌کس تویر، مو مانده بی‌کس
جهان خوردم و کارها راندم.
الف) مجازها را بیابید.
ب) علاقهٔ هر یک را مشخص کنید.
ج) در مثال دوم قرینه را مشخص کنید.

- ۱۲- اسناد مجازی را در بیت زیر بیابید. ۰/۲۵ نمره
گل بخندید و باغ شد پدرام
ای خوشا این جهان بدین هنگام
- ۱۳- در بیت زیر کنایه را بیابید و مفهوم آن را مشخص کنید و بگویید نشانه است یا نمونه یا دلیل؟ ۰/۷۵ نمره
همینت بسنده است اگر بشنوی
که گر خار کاری سمن ندروی
- ۱۴- چه آرایه لفظی در این بیت به کار رفته است؟ ۰/۲۵ نمره
خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد
که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز
- ۱۵- در هر یک از جمله‌های زیر چه نوع سجعی به کار رفته است؟ ۰/۵ نمره
الف) طالب علم عزیز است و طالب مال ذلیل است.
ب) هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده
- ۱۶- در هر یک از مصراع‌های زیر چه نوع جناسی به کار رفته است؟ ۱ نمره
الف) نالم ز دل چو نای، من اندر حصار نای
ب) بختم ار یار شود رختم از این جا ببرد
ج) گلی از خارم برآوردی و خار از پای و پای از گیل
د) جان بی جمال جانان میل جهان ندارد
- ۱۷- در بیت‌های زیر، آرایه‌های (تلمیح، حس آمیزی، ایهام، اغراق، حسن تعلیل و ارسال‌المثل) را بیابید و هر یک را توضیح دهید. ۳ نمره
الف) دلم خانه مهر یارست و بس
از آن می‌نگه‌بند در آن کسین کس
ب) هر گه که دل به عشق دهی خنوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
ج) چرخ بر هم زنم از غیر مرا دم گردد
من نه آنم که زیونی کشم از چرخ فلک
د) صائب مدد خلق نمودیم به همت
در ظاهر اگر مالک دینار نگشتیم
ه) بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
و) هر جا روی حکایت شیرین و خسرو است
یک تن سخن ز درد دل کوهکن نگفت

- ۱۸- کدامیک از شاعران زیر در سرودن قطعه و قصیده از سرآمدان است؟ ۰/۲۵ نمره
الف) سنایی ج) انوری ج) پروین اعتصامی د) صائب تبریزی
۱۹- در بیت زیر کدام آرایه معنوی به کار رفته است؟ ۰/۲۵ نمره
ماهم این هفته برون رفت و به چشم سالی است
حال هجران تو دانی که چه مشکل حالی است
الف) تناقض ب) موازنه ج) ایهام تناسب د) تلمیح

۴- عروض و قافیه

خرداد ۷۳

الف - بخش قافیه

- ۱- در ابیات زیر (واژه قافیه، حروف اصلی، حروف الحاقی، ردیف) را مشخص کنید و بنویسید طبق کدام قاعده است؟ ۲/۵ نمره
الف) بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ب) لایسالی چه کند دفتر دانایی را طاقت وعظ نباشد سر سودایی را
۲- ذوقافیتین را با ذکر یک مثال توضیح دهید. ۱ نمره
۳- دو مورد از نظریات نیمایوشیخ را درباره قافیه بنویسید. ۰/۵ نمره
۴- در چه صورت دو واژه «رفت» و «گفت» قافیه می‌شوند؟ ۰/۵ نمره
۵- اگر کلمات داخل هر پراکنش قافیه‌های بیتی باشند، به کار بردن کدامیک غلط است؟ علت آن را توضیح دهید. ۱ نمره
(راز - نفاذ)، (مهتر - بهتر)، (رنجور - مزدور)، (زلفکان - رخان)
۶- کلمه «علی» با کدامیک از این واژه‌ها قافیه می‌شوند؟ ۰/۵ نمره
«نبی»، «وصی»، «ولی»، «یکی»

ب - بخش عروض

- ۱- قواعدی را که برای تعیین وزن یک شعر لازم است نام ببرید. ۱ نمره
۲- هجای کشیده دارای چند حرف است؟ مثال بزنید و علامت آن را رسم کنید. ۰/۷۵ نمره
۳- «آ» در خط برابر با چیست؟ و چند حرف به حساب می‌آید؟ ۰/۵ نمره

- ۴- این واژه‌ها را به خط عروضی بنویسید:
«مؤذن»، «خویشتن»، «پشتوانه»، «خورد»
۵- ارکان معادل این هجاها را بنویسید:
(- - U) (- - - U) (- U - U) (- U - -)
۶- در مثالهای زیر هر کجا همزه حذف شده مشخص کنید.
خوش اندام (U - - -) دل‌افسوده (U - - U)
تیرانداز (U - - -) بادآورده (U - - U -)
۷- در کجای مصراع می‌توان به جای فعلاتن (U - - U) فاعلاتن (U - - -) را آورد؟

- ۵/۵ نمره
۸- وزن دوری را تعریف کنید.
۷۵/۵ نمره
۹- شاهنامه فردوسی و حدیقه سنایی هر کدام در چه وزنی سروده شده است؟
۵/۵ نمره
۱۰- کدامیک از اوزان «کمی»، «آهنگی» و «ضربی» مربوط به شعر چینی و ویتنامی است؟
۵/۵ نمره
۱۱- بحر طویل را تعریف کنید.
۵/۵ نمره
۱۲- تکیه چیست؟
۵/۵ نمره
۱۳- با توجه به نشانه‌های تقطیع بیت زیر در مصراع اول یا مصراع دوم دو اختیار شاعری پیدا کنید و بنویسید از چه اختیار وزنی و زبانی استفاده شده است؟
۱ نمره

چو فردا برآید بلند آفتاب						من و گرز و میدان افراسیاب				
چ	فر	دا	ب	را	ید	ب	لن	دا	ف	تاب
U	-	-	U	-	-	U	-	-	U	-
م	ن	گر	ز	می	دا	ن	اف	را	س	یاب
U	U	-	U	-	-	U	-	-	U	-

- ۱۴- در ابیات زیر یک مصراع از بیت اول و یک مصراع از بیت دوم را با رعایت کامل خط عروضی تقطیع هجایی و تقطیع ارکان نمایید. سپس ارکان معادل و نام کامل بحر آن را بنویسید.
۵ نمره

الف - سپردم به تو دل ندانسته بودم که تو بی‌وفا در جفا تا کجایی
ب - الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز

۵- تاریخ ادبیات ایران

خرداد ۷۴

- ۱- نام دیگر سبک خراسانی را بنویسید. ۰/۲۵ نمره
- ۲- اولین بار چه کسی قصاید مدحی را با تشبیب و مدح و ثنا معمول کرد و چه کسی در ساختن قصایدی در موضوع پند و حکمت همت گماشت؟ ۰/۵ نمره
- ۳- بیت زیر به چه سبکی از سبکهای شعر فارسی سروده شده است و سراینده آن کیست؟ ۰/۵ نمره
فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
- ۴- چه وجه مشترکی بین سبک شعرسرایی انوری و خاقانی می‌دانید؟ ۰/۵ نمره
- ۵- چرا اشعار انتقادی در قرن ششم تا دهم هجری رواج بیشتری یافت و مهمترین شاعر و نویسنده شعر انتقادی قرن هشتم چه کسی می‌باشد؟ ۰/۵ نمره
- ۶- چه کسانی اشعار نظامی را گردآوری و چاپ نموده‌اند؟ ۰/۵ نمره
- ۷- در هر یک از ابیات زیر کدام اختصاصات سبک هندی به کار رفته است؟ ۰/۵ نمره
الف - از دو حرف قالبی کز دیگران آموخته است
دعوی گفتار، طوطی را مسلم کی شود
ب - از شهیدان نگاهت ناله هرگز برنخواست
- ۸- شاعر مرثیه‌سرای معروف سبک هندی کیست و بیت زیر از ترکیب‌بند مشهور او بیانگر کدام عقیده شاعران این سبک می‌باشد؟ ۰/۵ نمره
بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند اول صلا به سلسله انبیا زدند
- ۹- ابیات زیر از کدام شاعران عهد مشروطیت است؟ ۰/۵ نمره
الف - گنجشک خرد گفت سحر با کبوتری کاخر تو هم برون کن از آشیان سری
ب - چون چراغ لاله سوزم در شبستان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما
- ۱۰- علی اکبر دهخدا بیشتر در چه زمینه هنری و علمی شهرت دارد؟ در نشر روزنامه
صوراسرافیل با چه کسی همکاری داشت؟ ۰/۷۵ نمره
- ۱۱- نیما یوشیج چه تغییری در قالبهای شعر قدیم به وجود آورده است؟ ۰/۷۵ نمره
- ۱۲- در بین علوم ادبی سه مورد از علوم مربوط به الفاظ و کلمات را نام ببرید. ۰/۷۵ نمره
- ۱۳- در مقایسه چرا در شعر شاعران قرن هشتم تا دهم بیشتر از شاعران قرن چهارم تا ششم

از ناکامی و بدبینی و بیچارگی سخن به میان آمده است؟
 ۱۴- کدام اثر و نشانه کهنگی را در اشعار زیر از شاعران قرن چهارم تا ششم مشاهده می‌کنید؟
 ۱ نمره

الف - نیاید جهان بر تو ور پایدی ازو هر بدی کایدی شایدی
 ب - به مردن ز هر گونه کار آید گهی بزم و گه کارزار آید
 ۱۵- عبارت زیر از چه کتابی در مورد شهید بلخی نوشته شده است و بیانگر چه موضوعی است؟

۱ نمره
 «شهید شاعر روزی نشسته بود و کتابی می‌خواند. جاهلی نزدیک او آمد و سلام کرد و گفت: خواجه تنها نشسته است. گفت: اکنون تنها شدم که تو آمدی.»
 ۱۶- الف) هدف ناصر خسرو از بیان اصطلاحات و موضوعات علمی در شعر چیست؟

۱ نمره
 ب) چه عاملی باعث شد که ناصر خسرو در بیان مقاصد خود تحت تأثیر روش منطقیان قرار گیرد؟

۱۷- هنر عمده عنصری و منوچهری در سرودن چه نوع اشعاری است؟
 ۱ نمره

۱۸- هر یک از آثار نامبرده زیر از چه کسانی است؟
 ۱ نمره
 روضة الانوار منظومه گل و نوروز کارنامه بلخ مجالس سبعه

۱۹- به نظر شما سبک هندی با کدام سبک دیگر فارسی در بعضی موارد خصوصیات مشترک دارد؟ سه نفر از شاعران سبک هندی را نام ببرید.
 ۱ نمره

۲۰- به سؤالات زیر در مورد شعر فارسی از آغاز تا قرن چهارم پاسخ دهید.
 ۱/۲۵ نمره
 الف) زبان دری در کدام نواحی ایران رایج بود؟

ب) بقول مؤلف تاریخ سیستان اولین شعر فارسی را چه کسی، در چه قالبی و در مدح چه کسی سروده است؟

۲۱- هر یک از خصوصیات زیر از ویژگی‌های کدام سبک شعر فارسی است؟
 ۱/۵ نمره
 الف) توجه و گرایش شاعران به حکمت و فلسفه و منطق با تضمین و اشاره به آیات و

احادیث

ب) خیال‌پروری و باریک‌بینی انتزاعی، تصنع و پیچیدگی معنوی

ج) به طرزی متین واقعیت را به صورت دستگاهی منظم و قابل قبول نمایش می‌دهد.

- ۲۲- به سؤالات زیر در مورد دوره بازگشت ادبی پاسخ دهید.
 الف) مهمترین شاعر دوره افشاریه و زندیه چه کسی است؟
 ب) قصاید نشاط اصفهانی با قصاید فتحعلی خان صبا چه فرقی با هم دارند؟
 ج) کتاب شهنشاه‌نامه از کیست و به تقلید از چه کتابی نوشته شده است؟
- ۲۳- شیوه و سبک شاعری سنایی را در دوره دوم زندگانش توضیح دهید.

۲ نمره

۶- املاي فارسی

لطفاً متن املاء قرائت شود.

تا نفس انسان به کمال مرتبه صفای آينگی رسد، مسالک و مهالک بسيار قطع بايد کرد، و آن جز به واسطه سلوک بر جاده شريعت و طريقت و حقيقت دست ندهد.
 و هر کس بر آيين نصيحت، سعادت کند و عيب مردم بر تو شمارد، پند او مپذير و او را در آنچه گويد صادق مشناس و چون مهمی روی دهد با مردم فرومایه در میان منه که طريق فضل بر تو فروبندند و از فقر و تنگدستی بترسانند و از جبان رستگاری مَطْلَب که تو را از جلايل امور باز دارد و از اکتساب معالی خالی گذارد، و از حريص خير مجوی که تو را به حرص فرمان دهد و ذُل طمع و لثامت طبع در چشم تو بيارايد.

بدان که شعر را ادواتی است و شاعری را مقدماتی که بی آن هيچ کس را لقب شاعری نزيب و بر هيچ شعر نام نيك درست نيابد. اما ادوات شعر کلمات صحيح و الفاظ عذب و عبارات بليغ و معانی لطيف است که چون در قالب اوزان مقبول ريزند و در سيلک ابیات مطبوع کنند، آن شعر را نيك خوانند و تمام صنعت جز به استكمال آلات و ادوات آن دست ندهد.

موش گفت: عادت اهل مكرمت اين است، و عقيدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سيرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد، و ثقت دوستان به کرم عهد تو بيفزايد. و آنگاه به جد و رغبت بندهای ایشان تمام ببريد. و مَطْوَقه و يارانش مطلق و ايمن بازگشتند.

او رفت و اين قوم که اين مکر ساخته بودند نیز برفتند. و اين افسانه‌ای است با بسيار عبرت. و اين همه اسباب منازعت و مکاوحت از بهر حُطام دنيا یک سوی نهادند. احمق مردا که دل در اين جهان بندد! که نعمتی بدهد و زشت بازستاند.

یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراجۀ دل به الماس آب دیده می‌سُفتم و اين بيتها مناسب حال خود می‌گفتم:

هر دم از عمر می‌رود نفسی	چون نگه می‌کنم نماند بسی
خجل آن کس که رفت و کار نساخت	کوس رحلت زدند و بار نساخت

«پاسخ تست‌ها»

۳-۱۰۵	۲-۷۹	۴-۵۳	۱-۲۷	۴-۱
۳-۱۰۶	۳-۸۰	۳-۵۴	۲-۲۸	۳-۲
۱-۱۰۷	۳-۸۱	۱-۵۵	۳-۲۹	۱-۳
۲-۱۰۸	۳-۸۲	۱-۵۶	۳-۳۰	۲-۴
۴-۱۰۹	۱-۸۳	۳-۵۷	۴-۳۱	۴-۵
۱-۱۱۰	۱-۸۴	۳-۵۸	۲-۳۲	۳-۶
۲-۱۱۱	۲-۸۵	۱-۵۹	۱-۳۳	۱-۷
۱-۱۱۲	۲-۸۶	۴-۶۰	۴-۳۴	۱-۸
۲-۱۱۳	۴-۸۷	۱-۶۱	۴-۳۵	۲-۹
۴-۱۱۴	۲-۸۸	۴-۶۲	۲-۳۶	۱-۱۰
۴-۱۱۵	۱-۸۹	۳-۶۳	۳-۳۷	۱-۱۱
۴-۱۱۶	۱-۹۰	۳-۶۴	۱-۳۸	۴-۱۲
۱-۱۱۷	۱-۹۱	۱-۶۵	۴-۳۹	۲-۱۳
۳-۱۱۸	۴-۹۲	۲-۶۶	۱-۴۰	۱-۱۴
۴-۱۱۹	۲-۹۳	۴-۶۷	۲-۴۱	۱-۱۵
۱-۱۲۰	۲-۹۴	۲-۶۸	۴-۴۲	۱-۱۶
۱-۱۲۱	۳-۹۵	۳-۶۹	۱-۴۳	۳-۱۷
۲-۱۲۲	۱-۹۶	۴-۷۰	۲-۴۴	۲-۱۸
۱-۱۲۳	۳-۹۷	۱-۷۱	۴-۴۵	۲-۱۹
۲-۱۲۴	۱-۹۸	۴-۷۲	۴-۴۶	۲-۲۰
۳-۱۲۵	۴-۹۹	۱-۷۳	۴-۴۷	۳-۲۱
۳-۱۲۶	۱-۱۰۰	۳-۷۴	۳-۴۸	۱-۲۲
۲-۱۲۷	۴-۱۰۱	۲-۷۵	۳-۴۹	۴-۲۳
۲-۱۲۸	۲-۱۰۲	۱-۷۶	۳-۵۰	۴-۲۴
۳-۱۲۹	۱-۱۰۳	۳-۷۷	۲-۵۱	۴-۲۵
۱-۱۳۰	۲-۱۰۴	۴-۷۸	۲-۵۲	۱-۲۶

۱-۲۴۷	۲-۲۱۸	۳-۱۸۹	۱-۱۶۰	۲-۱۳۱
۲-۲۴۸	۲-۲۱۹	۴-۱۹۰	۴-۱۶۱	۱-۱۳۲
۳-۲۴۹	۲-۲۲۰	۱-۱۹۱	۴-۱۶۲	۱-۱۳۳
۳-۲۵۰	۴-۲۲۱	۴-۱۹۲	۱-۱۶۳	۱-۱۳۴
۴-۲۵۱	۴-۲۲۲	۲-۱۹۳	۴-۱۶۴	۴-۱۳۵
۱-۲۵۲	۱-۲۲۳	۴-۱۹۴	۳-۱۶۵	۳-۱۳۶
۴-۲۵۳	۴-۲۲۴	۱-۱۹۵	۳-۱۶۶	۱-۱۳۷
۲-۲۵۴	۲-۲۲۵	۴-۱۹۶	۲-۱۶۷	۳-۱۳۸
۱-۲۵۵	۴-۲۲۶	۲-۱۹۷	۲-۱۶۸	۲-۱۳۹
۳-۲۵۶	۱-۲۲۷	۴-۱۹۸	۴-۱۶۹	۱-۱۴۰
۲-۲۵۷	۱-۲۲۸	۳-۱۹۹	۴-۱۷۰	۲-۱۴۱
۴-۲۵۸	۳-۲۲۹	۴-۲۰۰	۱-۱۷۱	۴-۱۴۲
۲-۲۵۹	۲-۲۳۰	۱-۲۰۱	۲-۱۷۲	۴-۱۴۳
۴-۲۶۰	۱-۲۳۱	۴-۲۰۲	۲-۱۷۳	۲-۱۴۴
۲-۲۶۱	۲-۲۳۲	۳-۲۰۳	۱-۱۷۴	۱-۱۴۵
۲-۲۶۲	۳-۲۳۳	۱-۲۰۴	۲-۱۷۵	۴-۱۴۶
۴-۲۶۳	۱-۲۳۴	۴-۲۰۵	۳-۱۷۶	۴-۱۴۷
۱-۲۶۴	۱-۲۳۵	۴-۲۰۶	۱-۱۷۷	۱-۱۴۸
۳-۲۶۵	۲-۲۳۶	۴-۲۰۷	۱-۱۷۸	۲-۱۴۹
۲-۲۶۶	۳-۲۳۷	۱-۲۰۸	۳-۱۷۹	۱-۱۵۰
۲-۲۶۷	۲-۲۳۸	۴-۲۰۹	۱-۱۸۰	۴-۱۵۱
۲-۲۶۸	۱-۲۳۹	۲-۲۱۰	۴-۱۸۱	۴-۱۵۲
۲-۲۶۹	۳-۲۴۰	۱-۲۱۱	۲-۱۸۲	۱-۱۵۳
۲-۲۷۰	۳-۲۴۱	۳-۲۱۲	۲-۱۸۳	۳-۱۵۴
۳-۲۷۱	۴-۲۴۲	۴-۲۱۳	۴-۱۸۴	۲-۱۵۵
۳-۲۷۲	۱-۲۴۳	۲-۲۱۴	۲-۱۸۵	۱-۱۵۶
۱-۲۷۳	۴-۲۴۴	۲-۲۱۵	۱-۱۸۶	۲-۱۵۷
۴-۲۷۴	۳-۲۴۵	۳-۲۱۶	۱-۱۸۷	۴-۱۵۸
۴-۲۷۵	۳-۲۴۶	۱-۲۱۷	۴-۱۸۸	۴-۱۵۹

۱-۳۹۲	۱-۳۶۳	۴-۳۳۴	۲-۳۰۵	۳-۲۷۶
۲-۳۹۳	۴-۳۶۴	۳-۳۳۵	۱-۳۰۶	۱-۲۷۷
۴-۳۹۴	۱-۳۶۵	۱-۳۳۶	۱-۳۰۷	۴-۲۷۸
۴-۳۹۵	۴-۳۶۶	۲-۳۳۷	۳-۳۰۸	۴-۲۷۹
۴-۳۹۶	۱-۳۶۷	۲-۳۳۸	۴-۳۰۹	۳-۲۸۰
۲-۳۹۷	۴-۳۶۸	۴-۳۳۹	۳-۳۱۰	۲-۲۸۱
۴-۳۹۸	۴-۳۶۹	۳-۳۴۰	۲-۳۱۱	۱-۲۸۲
۳-۳۹۹	۳-۳۷۰	۱-۳۴۱	۴-۳۱۲	۱-۲۸۳
۳-۴۰۰	۴-۳۷۱	۴-۳۴۲	۳-۳۱۳	۲-۲۸۴
۲-۴۰۱	۴-۳۷۲	۴-۳۴۳	۳-۳۱۴	۱-۲۸۵
۴-۴۰۲	۱-۳۷۳	۱-۳۴۴	۲-۳۱۵	۳-۲۸۶
۱-۴۰۳	۲-۳۷۴	۳-۳۴۵	۴-۳۱۶	۴-۲۸۷
۳-۴۰۴	۲-۳۷۵	۴-۳۴۶	۳-۳۱۷	۳-۲۸۸
۱-۴۰۵	۳-۳۷۶	۴-۳۴۷	۲-۳۱۸	۳-۲۸۹
۲-۴۰۶	۴-۳۷۷	۴-۳۴۸	۱-۳۱۹	۲-۲۹۰
۳-۴۰۷	۱-۳۷۸	۳-۳۴۹	۱-۳۲۰	۴-۲۹۱
۱-۴۰۸	۳-۳۷۹	۴-۳۵۰	۳-۳۲۱	۳-۲۹۲
۲-۴۰۹	۴-۳۸۰	۲-۳۵۱	۳-۳۲۲	۲-۲۹۳
۲-۴۱۰	۲-۳۸۱	۱-۳۵۲	۳-۳۲۳	۱-۲۹۴
۱-۴۱۱	۳-۳۸۲	۳-۳۵۳	۴-۳۲۴	۳-۲۹۵
۳-۴۱۲	۲-۳۸۳	۲-۳۵۴	۲-۳۲۵	۴-۲۹۶
۱-۴۱۳	۴-۳۸۴	۱-۳۵۵	۴-۳۲۶	۴-۲۹۷
۳-۴۱۴	۴-۳۸۵	۳-۳۵۶	۱-۳۲۷	۴-۲۹۸
۱-۴۱۵	۱-۳۸۶	۲-۳۵۷	۱-۳۲۸	۴-۲۹۹
۳-۴۱۶	۲-۳۸۷	۱-۳۵۸	۱-۳۲۹	۱-۳۰۰
۲-۴۱۷	۴-۳۸۸	۴-۳۵۹	۴-۳۳۰	۳-۳۰۱
۱-۴۱۸	۴-۳۸۹	۳-۳۶۰	۴-۳۳۱	۲-۳۰۲
۱-۴۱۹	۳-۳۹۰	۴-۳۶۱	۳-۳۳۲	۲-۳۰۳
۴-۴۲۰	۳-۳۹۱	۱-۳۶۲	۲-۳۳۳	۳-۳۰۴

۳-۵۳۷	۳-۵۰۸	۴-۴۷۹	۱-۴۵۰	۳-۴۲۱
۴-۵۳۸	۴-۵۰۹	۳-۴۸۰	۳-۴۵۱	۲-۴۲۲
۱-۵۳۹	۳-۵۱۰	۳-۴۸۱	۳-۴۵۲	۴-۴۲۳
۱-۵۴۰	۴-۵۱۱	۲-۴۸۲	۴-۴۵۳	۱-۴۲۴
۲-۵۴۱	۲-۵۱۲	۲-۴۸۳	۳-۴۵۴	۲-۴۲۵
۱-۵۴۲	۴-۵۱۳	۱-۴۸۴	۲-۴۵۵	۲-۴۲۶
۳-۵۴۳	۲-۵۱۴	۲-۴۸۵	۲-۴۵۶	۳-۴۲۷
۳-۵۴۴	۱-۵۱۵	۴-۴۸۶	۱-۴۵۷	۴-۴۲۸
۴-۵۴۵	۴-۵۱۶	۱-۴۸۷	۴-۴۵۸	۱-۴۲۹
۴-۵۴۶	۴-۵۱۷	۴-۴۸۸	۴-۴۵۹	۲-۴۳۰
۳-۵۴۷	۳-۵۱۸	۴-۴۸۹	۳-۴۶۰	۴-۴۳۱
۲-۵۴۸	۱-۵۱۹	۳-۴۹۰	۴-۴۶۱	۲-۴۳۲
۱-۵۴۹	۴-۵۲۰	۴-۴۹۱	۲-۴۶۲	۱-۴۳۳
۳-۵۵۰	۲-۵۲۱	۴-۴۹۲	۴-۴۶۳	۲-۴۳۴
۲-۵۵۱	۲-۵۲۲	۳-۴۹۳	۲-۴۶۴	۳-۴۳۵
۲-۵۵۲	۱-۵۲۳	۴-۴۹۴	۴-۴۶۵	۳-۴۳۶
۴-۵۵۳	۳-۵۲۴	۴-۴۹۵	۲-۴۶۶	۲-۴۳۷
۱-۵۵۴	۲-۵۲۵	۳-۴۹۶	۱-۴۶۷	۳-۴۳۸
۳-۵۵۵	۲-۵۲۶	۳-۴۹۷	۳-۴۶۸	۲-۴۳۹
۳-۵۵۶	۴-۵۲۷	۲-۴۹۸	۳-۴۶۹	۳-۴۴۰
۱-۵۵۷	۳-۵۲۸	۴-۴۹۹	۴-۴۷۰	۱-۴۴۱
۳-۵۵۸	۲-۵۲۹	۴-۵۰۰	۲-۴۷۱	۴-۴۴۲
۳-۵۵۹	۱-۵۳۰	۳-۵۰۱	۴-۴۷۲	۲-۴۴۳
۲-۵۶۰	۳-۵۳۱	۲-۵۰۲	۳-۴۷۳	۲-۴۴۴
۴-۵۶۱	۳-۵۳۲	۱-۵۰۳	۲-۴۷۴	۳-۴۴۵
۴-۵۶۲	۴-۵۳۳	۱-۵۰۴	۴-۴۷۵	۴-۴۴۶
۲-۵۶۳	۲-۵۳۴	۴-۵۰۵	۴-۴۷۶	۱-۴۴۷
۴-۵۶۴	۱-۵۳۵	۲-۵۰۶	۳-۴۷۷	۲-۴۴۸
۴-۵۶۵	۲-۵۳۶	۱-۵۰۷	۱-۴۷۸	۳-۴۴۹

۴-۶۶۲	۴-۶۳۸	۱-۶۱۴	۳-۵۹۰	۲-۵۶۶
۴-۶۶۳	۳-۶۳۹	۴-۶۱۵	۲-۵۹۱	۱-۵۶۷
۱-۶۶۴	۱-۶۴۰	۲-۶۱۶	۴-۵۹۲	۳-۵۶۸
۱-۶۶۵	۱-۶۴۱	۴-۶۱۷	۴-۵۹۳	۲-۵۶۹
۲-۶۶۶	۴-۶۴۲	۲-۶۱۸	۴-۵۹۴	۱-۵۷۰
۲-۶۶۷	۱-۶۴۳	۴-۶۱۹	۱-۵۹۵	۴-۵۷۱
۳-۶۶۸	۴-۶۴۴	۴-۶۲۰	۲-۵۹۶	۴-۵۷۲
۴-۶۶۹	۱-۶۴۵	۲-۶۲۱	۲-۵۹۷	۳-۵۷۳
۳-۶۷۰	۱-۶۴۶	۳-۶۲۲	۳-۵۹۸	۳-۵۷۴
۳-۶۷۱	۳-۶۴۷	۱-۶۲۳	۲-۵۹۹	۳-۵۷۵
۳-۶۷۲	۴-۶۴۸	۲-۶۲۴	۴-۶۰۰	۴-۵۷۶
۲-۶۷۳	۳-۶۴۹	۱-۶۲۵	۴-۶۰۱	۱-۵۷۷
۲-۶۷۴	۴-۶۵۰	۲-۶۲۶	۱-۶۰۲	۴-۵۷۸
۱-۶۷۵	۱-۶۵۱	۳-۶۲۷	۲-۶۰۳	۳-۵۷۹
۴-۶۷۶	۱-۶۵۲	۴-۶۲۸	۳-۶۰۴	۴-۵۸۰
۴-۶۷۷	۴-۶۵۳	۲-۶۲۹	۲-۶۰۵	۳-۵۸۱
۴-۶۷۸	۳-۶۵۴	۳-۶۳۰	۴-۶۰۶	۲-۵۸۲
۲-۶۷۹	۳-۶۵۵	۴-۶۳۱	۳-۶۰۷	۴-۵۸۳
۲-۶۸۰	۲-۶۵۶	۲-۶۳۲	۴-۶۰۸	۴-۵۸۴
۳-۶۸۱	۴-۶۵۷	۴-۶۳۳	۳-۶۰۹	۳-۵۸۵
۲-۶۸۲	۳-۶۵۸	۳-۶۳۴	۴-۶۱۰	۴-۵۸۶
۴-۶۸۳	۱-۶۵۹	۲-۶۳۵	۱-۶۱۱	۳-۵۸۷
۱-۶۸۴	۴-۶۶۰	۱-۶۳۶	۳-۶۱۲	۳-۵۸۸
۴-۶۸۵	۱-۶۶۱	۲-۶۳۷	۳-۶۱۳	۱-۵۸۹

«منابع و مآخذ»

- ۱- متون ادب سالهای اول تا چهارم ادبیات و علوم انسانی
- ۲- فارسی و آیین نگارش ۱ تا ۵ نظام جدید
- ۳- نگارش و دستور اول تا چهارم ادبیات و علوم انسانی
- ۴- تاریخ ادبیات اول تا چهارم ادبیات و علوم انسانی
- ۵- آرایه‌های ادبی، سال سوم ادبیات و علوم انسانی
- ۶- عروض و قافیه، سال چهارم ادبیات و علوم انسانی
- ۷- ادبیات فارسی (علوم انسانی)، روح‌الله هادی سورمقی، مؤسسه خدمات علمی - آموزشی رزمندگان اسلام، تهران، ۱۳۷۴.
- ۸- ادبیات فارسی، علی سلطانی، گرد فرامرزی، انتشارات مبتکران، تهران، ۱۳۷۱.
- ۹- ادبیات فارسی، محمدرضا حاجیان، مؤسسه فرهنگ و دانش، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۰- ادبیات فارسی، حسن روزپیکر، منشور دانش، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۱- ادبیات فارسی، مهدی احسانی، نشر گزاره، تهران، ۱۳۷۲.

